



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

معارف قرآن و التفسیر

جلد چهاردهم

معارف قرآن در شناخت آخرت

تالیف: سید مهدی امین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۳۴	معارف قرآن در میزان جلد ۱۴
۳۴	مشخصات کتاب
۳۵	اشاره
۶۱	مقدمه مؤلف
۶۴	اظهار نظرها درباره چاپ های نخست
۶۸	مرگ و برزخ
۶۸	تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن
۶۸	آفرینش مرگ و زندگی
۷۰	هدف از آفرینش مرگ و زندگی
۷۱	تقدیر مرگ و فلسفه آن
۷۲	حکم عمومی مرگ و بازگشت
۷۲	بازگشت انسان به سوی مالک خود
۷۴	عمومیت و استمرار در حیات و مرگ
۷۴	مرگ، دری به سوی نعمتهای خدا
۷۶	نفی فرار از مرگ
۷۶	مرگ، سرنوشت محتوم
۷۸	وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ!
۷۸	مرگ، نوع و محل معین آن
۸۰	مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر
۸۰	مرگ در راه دین
۸۲	مرگ مهاجرین الی الله
۸۳	شهید شدن در جهاد
۸۴	مرگ در حال اسلام

- ۸۶ مسلمان مردن
- ۸۸ ارزش مسلمان مردن!
- ۸۸ مرگ در حال کفر
- ۹۰ برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان
- ۹۰ مرگ، قبر، نشر، و طبع کفرانگیز انسان
- ۹۲ انقراض انسانها به وسیله عذاب دنیوی
- ۹۳ بازگشت ناپذیری مجتمع هلاک شده
- ۹۴ دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته
- ۹۵ هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت!
- ۹۶ مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی(ع)
- ۹۹ مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان
- ۱۰۱ تعریف اجل مسمی و غیر مسمی در آیات قرآن
- ۱۰۱ اجل مبهم و اجل مسمی
- ۱۰۴ اجل مسمی
- ۱۰۵ اجل مسمی، آخرین مهلت، و آخرین مرحله
- ۱۰۶ ارتباط اجل غیر مسمی با ایمان و تقوی و اطاعت
- ۱۰۷ قدرت کشش اجل ها
- ۱۰۷ استدراج و املاء - هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل
- ۱۰۸ مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او
- ۱۱۰ مرحله قبض روح انسان
- ۱۱۰ جان ستانی ملک الموت و رجوع انسانها به خدا
- ۱۱۲ ملک الموت در روایات اسلامی
- ۱۱۳ قیافه ملک الموت (از مشاهدات رسول الله در شب معراج)
- ۱۱۳ جان کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر
- ۱۱۵ گرفتن جان انسانها در حین خواب و حین مرگ
- ۱۱۷ مرگ و خواب

- ۱۱۹ ملائکه حافظ جان انسان، و ملائکه مأمور گرفتن جان انسان
- ۱۲۱ معقبات یا مراقبان انسان
- ۱۲۳ قطع ارتباطات مادی، و تنهایی انسان در بازگشت
- ۱۲۴ سؤال قبر - سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده
- ۱۲۸ عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت
- ۱۲۹ سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین!
- ۱۳۰ تسلیم کافران در حال جان کندن
- ۱۳۰ فرج کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب
- ۱۳۳ وقتی که جان به حلقوم می رسد!
- ۱۳۴ حالت احتضار و مرگ مقربین و اصحاب یمین
- ۱۳۷ حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالین
- ۱۳۸ نمونه ای از شکنجه کفار بوسیله ملائکه موت
- ۱۳۹ مرگ، زمان ظهور ملائکه
- ۱۳۹ روز مشاهده ملائکه، روز بی بشارت مجرمین!
- ۱۴۲ پشیمانی لحظه مرگ، و آرزوی مهلت برای انفاق
- ۱۴۴ نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ
- ۱۴۴ جان دادن با شکنجه ملائکه!
- ۱۴۶ تعریف برزخ در آیات قرآن
- ۱۴۶ برزخ، فاصله مرگ تا قیامت
- ۱۴۷ عالم برزخ - دومین زندگی
- ۱۴۸ ادامه زندگی شهدا در برزخ، و ادامه فعل و شعور آنها
- ۱۵۱ حیات برزخی شهدا
- ۱۵۲ زندگی در مرگ
- ۱۵۳ ورود سریع به بهشت برزخی
- ۱۵۴ دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ
- ۱۵۴ مدت درنگ در قبر

- ۱۵۶ ----- عدم احساس زمان در برزخ
- ۱۵۷ ----- نمونه ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان
- ۱۶۱ ----- برگشت علم قبلی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد
- ۱۶۱ ----- منع شیطان از دخالت در برزخ
- ۱۶۳ ----- زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت
- ۱۶۵ ----- چگونگی محفوظ بودن انسان مرده و خاک شده
- ۱۶۷ ----- بحثی پیرامون تجرد نفس
- ۱۶۹ ----- سیر عوالم بعد از مرگ
- ۱۷۰ ----- روایات اسلامی در باره برزخ و زندگی بعد از مرگ
- ۱۷۶ ----- در برزخ استکمال نیست!
- ۱۷۷ ----- عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت
- ۱۷۸ ----- رستاخیز
- ۱۷۸ ----- شرح رستاخیز در آیات قرآن
- ۱۷۸ ----- قسمت اول - تعریف و شناخت قیامت
- ۱۷۸ ----- سومین زندگانی
- ۱۸۰ ----- روز قیامت، اجلی مسمی برای مجموعه عالم
- ۱۸۱ ----- پایان عمر دنیا
- ۱۸۲ ----- یوم عظیم، روزی که مردم قیام می کنند!
- ۱۸۳ ----- رستاخیز مردگان، وعده حق الهی
- ۱۸۳ ----- روز جمع، روز تغابن
- ۱۸۶ ----- قیامت، روز بدون رفیق و بدون معامله
- ۱۸۷ ----- یوم الدین، و پادشاه یوم الدین
- ۱۸۸ ----- خیر بودن زندگی آخرت
- ۱۹۰ ----- نعمت حیات، نعمت مرگ، نعمت بعث
- ۱۹۰ ----- قسمت دوم - خصوصیات روز قیامت
- ۱۹۰ ----- قیامت، روز معرفت به خدای حق مبین

- ۱۹۱ ----- روزی که حقایق با نور خدا ظهور می کنند!
- ۱۹۲ ----- علم خدا در روز قیامت
- ۱۹۴ ----- قیامت، روز بروز تأویل کتاب
- ۱۹۴ ----- قیامت، روز داوری خدا بین مشرکین و مخلصین
- ۱۹۶ ----- روز رستاخیز، روز جمع کردن همه خلائق
- ۱۹۶ ----- رستاخیز یحیی و عیسی، پیامبران الهی
- ۱۹۸ ----- جمع رسولان در پیشگاه خدا در قیامت
- ۲۰۰ ----- بررسی شرک مسیحیت در پیشگاه خدا در قیامت
- ۲۰۲ ----- عهد الهی و پرسش از آن در قیامت
- ۲۰۴ ----- روز ظهور تسلط خدا بر زمین و آسمانها
- ۲۰۵ ----- بحثی درباره دروغگوئی در قیامت
- ۲۰۵ ----- روشن شدن نیرنگها و خیانتها در قیامت
- ۲۰۷ ----- تنهائی و دست خالی بودن انسان در قیامت
- ۲۰۸ ----- روز قیامت، روز فصل و داوری بین ادیان
- ۲۱۲ ----- قیامت، روز حکم الهی درباره اختلاف در عبادات ادیان
- ۲۱۲ ----- چه چیزی در روز قیامت سود می دهد؟
- ۲۱۵ ----- یأس مجرمین بعد از وقوع قیامت
- ۲۱۵ ----- یوم الجمع، روز تفکیک اهل جنت و اهل سعیر
- ۲۱۷ ----- حرکت مؤمن با نور خود در روز قیامت
- ۲۱۹ ----- روز ظهور دشمنی همه دوستان، غیر از متقین!
- ۲۱۹ ----- خصومت پرستندگان و پرستش شدگان در قیامت
- ۲۲۱ ----- از بین رفتن انساب در روز قیامت
- ۲۲۱ ----- روزی که خدا اجازه برگشت نمی دهد!
- ۲۲۳ ----- گواهی روز الست، و سوال از آن در قیامت
- ۲۲۵ ----- انکشاف حقیقت توحید به دارندگان علم در قیامت
- ۲۲۷ ----- دو دلیل قیام قیامت

- ۲۲۷ ----- معاد: انگیزه عبادت خدا
- ۲۲۸ ----- قسمت سوم - وقوع واقعه
- ۲۲۸ ----- وقوع قیامت بدون اعلام و علامت قبلی
- ۲۲۹ ----- وَ مَا أَمُرُ السَّاعَةَ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ
- ۲۳۰ ----- نزدیکی قیامت به زندگی دنیا
- ۲۳۰ ----- اشتباه مجرمین در فاصله زمانی بین دنیا و آخرت
- ۲۳۲ ----- پنهان بودن قیامت و ظهور ناگهانی آن
- ۲۳۲ ----- اختصاص علم ساعت به خدای تعالی
- ۲۳۴ ----- شاید وقوع آن خیلی نزدیک است!
- ۲۳۴ ----- إِلَيْهِ يَرُدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ
- ۲۳۶ ----- غفلت از قیامتی که ناگهان در می آید!
- ۲۳۷ ----- جز خدا کسی زمان وقوع را آشکار نمی کند!
- ۲۴۰ ----- قسمت چهارم - بررسی وضع منکرین قیامت
- ۲۴۰ ----- خبرها بر آنان کور شد!
- ۲۴۱ ----- روز بطلان پندارهای باطل و خدایان پنداری
- ۲۴۲ ----- آرزوی بازگشت به دنیا
- ۲۴۴ ----- روز حسرت
- ۲۴۴ ----- سرنوشت آخرتی دوگانه
- ۲۴۶ ----- زیانکارانی که خود و خاندان خود را باختند!
- ۲۴۶ ----- خسارت دیدگان در قیامت
- ۲۴۸ ----- تفاوت رفتار با مسلمین و مجرمین در قیامت
- ۲۵۰ ----- ادامه صفت و ملکه دروغگوئی منافقین در قیامت
- ۲۵۲ ----- عدم ایمان به معاد، دلیل ناسپاسی انسان
- ۲۵۲ ----- علت انحراف ها- عدم ایمان به روز جزا
- ۲۵۴ ----- اختلاف نظر مشرکین درباره روز قیامت
- ۲۵۶ ----- نتایج بعید شمردن قیامت

- کیفر بعید شمردن قیامت - ۲۵۸
- کیفر استهزاء وقوع قیامت - ۲۵۸
- چه کسی به آخرت ایمان یا شک دارد؟ - ۲۶۰
- لعنتی تا قیامت برای اولین گناهکار - ۲۶۲
- براهین رستاخیز در قرآن - ۲۶۵
- قسمت اول: براهین رستاخیز در طبیعت - ۲۶۵
- چنین است خروج انسانها از خاک - كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ - ۲۶۵
- چنین است رستاخیز - كَذٰلِكَ النُّشُورُ - ۲۶۶
- و چنین مردگان از خاک بر خیزند - كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ - ۲۶۷
- چگونه مردگان را زنده می کنیم! - ۲۶۸
- نشان حیات تازه در احیای در ختان میوه - ۲۶۹
- رستاخیز طبیعت، و رستاخیز انسانها - ۲۷۱
- تولد انسان، رشد گیاه، و زنده شدن مردگان - ۲۷۱
- قسمت دوم: براهین رستاخیز در خلقت - ۲۷۵
- تجدید خلقت، و برگشت به خلقت اولیه - ۲۷۵
- موضع کفار در انکار خلقت جدید - ۲۷۶
- اساس فلسفه کفار در انکار خلقت جدید - ۲۷۷
- قادر بودن خدا بر خلقت جدید - ۲۷۷
- اعاده عین نفس با بدنی جدید - ۲۸۰
- مفهوم ایجاد و اعاده - ۲۸۱
- سهولت ایجاد و اعاده خلقت برای خدا - ۲۸۱
- وَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسان تر است! - ۲۸۳
- سهل بودن خلق و اعاده کل موجودات بمانند یک فرد - ۲۸۳
- بازگشت شبیه آغاز - ۲۸۵
- احیاء استخوانهای پوسیده! - ۲۸۵
- پاسخ قرآن به شبهات معاد - ۲۸۷

- ۲۸۸ قیامت آمدنی است!
- ۲۸۹ قسمت سوم: استدلال علمی بر وقوع رستاخیز
- ۲۸۹ إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ - معاد موعود
- ۲۹۱ پایان نظام هستی انسان با موت و حشر
- ۲۹۳ براهین مهم معاد
- ۲۹۶ نمونه ای از مرگ موقت، و احیای مجدد
- ۲۹۸ نمونه زنده کردن مرده ها به وسیله مسیح(ع)
- ۲۹۹ سرگذشت عیسی «ع» وسیله علم به قیامت
- ۲۹۹ زنده شدن اصحاب کهف و زنده شدن در قیامت
- ۳۰۲ محشر حاجیان، نمونه ای از محشر قیامت
- ۳۰۳ دانشمندان و متفکران، و اعتقادشان به حشر
- ۳۰۵ مقدمه ای بر روز جمع شدن خلائق
- ۳۰۷ معاد، هدف خلقت
- ۳۰۷ اثبات معاد با مشاهده آثار اقوام منقرض شده
- ۳۰۹ حقانیت خبر قیامت در قرآن
- ۳۱۰ برهانی بر ثبوت معاد: حق و هدف دار بودن خلقت
- ۳۱۱ زنده شدن مردگان، و اشتباه منکرین در موقف آن
- ۳۱۲ چرا قیامت و جزا را باور ندارید؟!
- ۳۱۳ خبر عظیم!
- ۳۱۵ دلایلی از آیات بر خبر عظیم
- ۳۱۶ بعث و قیامت: هدف خلق آسمانها و زمین
- ۳۱۷ شرح مقدمات رستاخیز در قرآن
- ۳۱۷ موضوع رجعت
- ۳۱۹ آخرالزمان - مرگ آخرین نفرات روی زمین
- ۳۲۰ هلاکت همه موجودات درآسمانها، در زمین، و در برزخ
- ۳۲۰ با نفخه اول همه می میرند!

- تحولات طبیعی قبل از خروج انسانها از زمین ۳۲۲
- درهم کوبیده شدن سد ذوالقرنین (نشانه آغاز قیامت) ۳۲۲
- یورش یاجوج و ماجوج (از علایم آغاز قیامت) ۳۲۴
- خروج دَابَّهَا الْأَرْضِي (از حوادث قبل از قیامت) ۳۲۴
- حشر فوجی از هر امتی (از حوادث قبل از قیامت) ۳۲۷
- وقتی قیامت بیاید! ۳۲۸
- ایمان بعد از ظهور علایم و اشراف قیامت ۳۳۱
- ارث زمین به بندگان صالح می رسد! ۳۳۳
- حشر انسانی(اوضاع طبیعی و انسانی قیامت) ۳۳۶
- وضعیت انسانی در روز محشر ۳۳۶
- قسمت اول: کیفیت زنده کردن مردگان ۳۳۶
- نمونه عملی از نحوه زنده کردن مردگان ۳۳۶
- قسمت دوم: کلیاتی از آغاز و انجام قیامت ۳۴۲
- اشاره ۳۴۲
- الف: قیامت چگونه آغاز می شود؟ ۳۴۳
- اشاره ۳۴۳
- ۱- با نفخه اول همه می میرند ! ۳۴۳
- ۲- با نفخه دوم همه زنده می شوند ! ۳۴۳
- ۳- تاریکی زمین زایل می گردد ! ۳۴۴
- ۴- نامه های اعمال گشوده می شوند ! ۳۴۴
- ۵- گواهان احضار می شوند ! ۳۴۵
- ۶- دوری واقعی آغاز می شود ! ۳۴۵
- ۷- اعمال به صاحبانش رد می شود ! ۳۴۵
- ب: احکام کیفر اجرا می شود! ۳۴۶
- اشاره ۳۴۶
- ۱- اولین سؤال خازنان جهنم ۳۴۶

- ۳۴۸ ----- ۲- دستور دخول از ابواب جهنم
- ۳۴۸ ----- ج: احکام پاداش اجرا می شود!
- ۳۴۸ ----- اشاره
- ۳۴۹ ----- ۱- سوق داده شدن متقین بصورت گروهی به بهشت
- ۳۵۰ ----- ۲- صدق وعده پروردگار
- ۳۵۱ ----- ۳- وراثت زمین بهشت
- ۳۵۲ ----- ۴- اقامت و استفاده دلخواه از بهشت
- ۳۵۲ ----- ۵- داوری بحق، و حمد خدای سبحان
- ۳۵۳ ----- اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر
- ۳۵۵ ----- قسمت سوم: مشخصه های قیامت
- ۳۵۵ ----- مشخصه ها و معرفه های قیامت و روز حشر
- ۳۵۶ ----- معرفه اول قیامت: روز جمع شدن تمام مردم (از اولین تا آخرین)
- ۳۵۸ ----- تفاوت حساب روز قیامت با بازجوئی های برزخ یا قبر
- ۳۵۹ ----- معرفه دوم قیامت: روز مشهود
- ۳۶۱ ----- ظهور و بروز اسرار باطن ها
- ۳۶۱ ----- معرفه سوم قیامت: زمان وقوع
- ۳۶۱ ----- معرفه چهارم قیامت: تکلم در روز قیامت
- ۳۶۲ ----- چگونگی تکلم در روز قیامت
- ۳۶۳ ----- ظهور ملکات نفسانی به جای تکلم در قیامت
- ۳۶۴ ----- روز شهادت گواهان (تکلم اضطراری و بی اختیار)
- ۳۶۵ ----- معرفه پنجم قیامت: ظهور نتیجه اعمال انسان (پایان اختیار و عمل)
- ۳۶۶ ----- روز قیامت، ظرف جزا (نه ظرف عمل)
- ۳۶۷ ----- معرفه ششم قیامت : سعادت و شقاوت
- ۳۶۸ ----- بهشت یا آتش در قیامت (انتهای سیر انسانی)
- ۳۶۸ ----- تدارک برای سفر با سعادت آخرت
- ۳۶۹ ----- صدای نفس بدبختان در آتش جهنم

- از معرفه های قیامت: برطرف شدن تردیدها ۳۶۹
- هرکس آنچه کرده می داند! ۳۷۰
- کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر ۳۷۲
- اصناف سه گانه مردم در روز محشر ۳۷۵
- خروج از قبر، و فاش شدن نهان انسان ۳۷۵
- حال فزع کل موجودات ۳۷۷
- موقفی از پنجاه موافق روز قیامت ۳۷۸
- قیامت در سوره قیامت ۳۷۹
- روزی که مؤمنین، استهزاگران را نظاره می کنند! ۳۸۳
- قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قیامت ۳۸۵
- روزی که بت و بت پرست با هم محشور می شوند ۳۸۶
- حشر جمعی مشرکین و خدایان دروغین ۳۸۸
- روز بی یار و بی یاور ۳۹۰
- حشر، و ظهور مالکیت حقیقی الهی ۳۹۰
- خلق قیامت، و نفخ صور، و کیفیت احضار و حشر عام ۳۹۲
- نشر و باز شدن طومار مردگان در پیشگاه الهی ۳۹۴
- قسمت چهارم: وضعیت زنده شدگان ۳۹۵
- بازگشت خاک هر قالبی به قالب روح خود ۳۹۵
- ورود به قیامت با سائق و شاهد ۳۹۷
- کنار رفتن پرده غفلت و تیزبین شدن دیدگان ۳۹۹
- فرشته موکل تحویلش می دهد! ۴۰۰
- شرح روزی که در صور دمیده می شود! ۴۰۱
- پایان سرنوشت انسانها ۴۰۷
- رستاخیز همه مردگان با آخرین نفخه صور ۴۰۸
- حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور ۴۱۰
- کیفیت نفخ و دمیدن در صور ۴۱۰

- ۴۱۲ از قبرها با سرعت بیرون می آیند!
- ۴۱۴ تلاطم انسانی قبل از قیامت و نفع صور برای جمع شدن
- ۴۱۴ صحرای محشر
- ۴۱۶ سوال یوم حشر
- ۴۱۸ هلاک شدگان در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد!
- ۴۱۸ ظهور دهشت و احوال غیر قابل تصور در قیامت
- ۴۱۹ روز آرزو، دلها از شدت ترس به گلوگاه می رسد!
- ۴۲۱ یوم التناد، روز فریادهای بلند و فرارهای بی فایده
- ۴۲۱ شدت روز قیامت و ناتوانی مستکبرین از سجده
- ۴۲۴ توصیف روز قیامت و عذاب کفار در آن
- ۴۲۶ روزی سخت بر کافران، روز نقر ناقور
- ۴۲۸ بطشه کبری! انتقام الهی
- ۴۳۰ حال انسان در روز قیامت
- ۴۳۲ حال جمعی مردم در روز قیامت
- ۴۳۵ احوال متفاوت انسانها در وقوع صیحه آسمانی
- ۴۳۷ طامه کبری - ضابطه سکونت در جهنم و سکونت در بهشت
- ۴۳۹ مقام پروردگار، و کسی که از آن بترسد!
- ۴۴۰ روزی که چشم ها خیره می شود و عقل ها زایل می گردد!
- ۴۴۰ قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات
- ۴۴۰ حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا
- ۴۴۳ سوالات و ابهامات در حشر حیوانات
- ۴۴۴ اثبات حشر برای حیوانات
- ۴۴۴ شباهت حشر حیوانات به حشر انسان
- ۴۴۴ حشر آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و سنگها و غیر آن
- ۴۴۷ عدم اثبات پیامبر بر غیر انسان
- ۴۴۷ تغییرات طبیعی و هول روز قیامت

- سقوط نظام دنیا و نشانه های آن ۴۴۷
- اشاره ۴۴۷
- نشانه ۱- محو شدن نور ستارگان ۴۴۸
- نشانه ۲- شکافته شدن آسمان ۴۴۹
- نشانه ۳- ریشه کن شدن کوهها ۴۴۹
- نشانه ۴- حاضر شدن انبیاء ۴۴۹
- زلزله عظیم - إِنْ زُلْزَلَتِ السَّاعَةُ شَيْءٌ عَظِيمٌ! ۴۵۰
- اشاره ۴۵۰
- نشانه ۵- وقوع زلزله عظیم ۴۵۱
- نشانه ۶- رها کردن عزیزان ۴۵۱
- نشانه ۷- گیج و دهشت زده شدن آدمها ۴۵۱
- سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمین ۴۵۲
- اشاره ۴۵۲
- نشانه ۸- پیچیده و تاریک شدن خورشید ۴۵۲
- نشانه ۹- سقوط و تیره شدن ستارگان ۴۵۳
- نشانه ۱۰- راه افتادن کوهها ۴۵۴
- نشانه ۱۱- بی صاحب ماندن اموال ۴۵۴
- نشانه ۱۲- محسور شدن وحوش ۴۵۴
- نشانه ۱۳- آتش شدن دریاها ۴۵۶
- نشانه ۱۴- رسیدن نفوس به زوج خود ۴۵۶
- نشانه ۱۵- سوال از دختران زنده بگور شده ۴۵۶
- نشانه ۱۶- باز شدن نامه های اعمال ۴۵۷
- نشانه ۱۷- کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها ۴۵۸
- نشانه ۱۸- افروخته شدن دوزخ ۴۵۸
- نشانه ۱۹- نزدیک شدن بهشت به اهل آن ۴۵۸
- نشانه ۲۰- پی بردن فرد به اعمال خود ۴۵۸

- تغییرات شروع قیامت و نشانه های آن ۴۵۹
- اشاره ۴۵۹
- نشانه ۲۱- منشق و منقاد شدن آسمان ۴۶۰
- نشانه ۲۲- گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان ۴۶۰
- به راه افتادن کوهها و نمودارشدن زمین ۴۶۲
- اشاره ۴۶۲
- نشانه ۲۳- برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین ۴۶۲
- باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها ۴۶۲
- اشاره ۴۶۲
- نشانه ۲۴- باز شدن درهای آسمان ۴۶۴
- نشانه ۲۵- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب ۴۶۴
- شرحی از تبدلات روز قیامت ۴۶۴
- اشاره ۴۶۴
- نشانه ۲۶- تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر ۴۶۶
- تخت و هموار شدن زمین ۴۶۷
- اشاره ۴۶۷
- نشانه ۲۷- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین ۴۶۷
- درهم پیچیده شدن طومار آسمانها ۴۶۸
- اشاره ۴۶۸
- نشانه ۲۸- پیچیده شدن آسمان مانند طومار ۴۶۹
- حرکت کوه ها مانند ابرها ۴۷۰
- اشاره ۴۷۰
- نشانه ۲۹- حرکت کوه ها چون ابرها ۴۷۰
- آسمان چون مس گداخته، کوهها چون پشم حلاجی شده! ۴۷۲
- اشاره ۴۷۲
- نشانه ۳۰- آسمان مثل مس ذوب شده ۴۷۲

- نشانه ۳۱- کوهها مثل پشم حلاجی شده ۴۷۲
- تیره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشید ۴۷۲
- اشاره ۴۷۲
- نشانه ۳۲- خسوف و تاریک شدن ماه ۴۷۳
- نشانه ۳۳- جمع شدن ماه و خورشید با هم ۴۷۴
- روزی که آسمان دودی آشکار بیاورد! ۴۷۴
- اشاره ۴۷۴
- نشانه ۳۴- دود آوردن آسمان ۴۷۴
- تاریکی زمین زایل می گردد! ۴۷۶
- اشاره ۴۷۶
- نشانه ۳۵- روشن شدن زمین با نور پروردگار ۴۷۶
- در چنین روزی قیامت بیا می شود! ۴۷۶
- اشاره ۴۷۶
- نشانه ۳۶- دمیده شدن در صور ۴۷۸
- نشانه ۳۷- کوبیده شدن زمین و کوهها ۴۷۸
- نشانه ۳۸- منشق و واهی شدن آسمان ۴۷۸
- نشانه ۳۹- ظاهر شدن ملائکه و عرش برای انسانها ۴۷۸
- نشانه ۴۰- فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا ۴۸۰
- زمین هموار قیامت، محل استقرار همه مردگان ۴۸۰
- اشاره ۴۸۰
- نشانه ۴۱- قرارگرفتن همه مردگان در روی زمین ۴۸۱
- حوادث آغاز واقعه ۴۸۲
- اشاره ۴۸۲
- نشانه ۴۲- زیر و رو شدن نظام عالم ۴۸۳
- نشانه ۴۳- تکان خوردن زمین با زلزله عظیم ۴۸۳
- نشانه ۴۴- آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا ۴۸۴

- وقتی که آسمان بشکافت و ستارگان فرو ریزند! ۴۸۴
- اشاره ۴۸۴
- نشانه ۴۵- انفطار و پاره شدن آسمان ۴۸۴
- نشانه ۴۶- درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار ۴۸۵
- نشانه ۴۷- متصل و مخلوط شدن دریاها باهم ۴۸۵
- نشانه ۴۸- منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان ۴۸۶
- زمین را چه رخ داده چنین می لرزد؟ ۴۸۶
- اشاره ۴۸۶
- نشانه ۴۹- زلزله های پی در پی زمین و خروج اقبال آن ۴۸۷
- نشانه ۵۰- سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن ۴۸۸
- نشانه ۵۱- متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود ۴۸۸
- حادثه کوبنده، و میزان اعمال ۴۸۹
- اشاره ۴۸۹
- نشانه ۵۲- پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین ۴۹۰
- نشانه ۵۳- متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی ۴۹۱
- روزی که جوان را پیر می کند! ۴۹۲
- اشاره ۴۹۲
- نشانه ۵۴- تبدیل شدن کوهها به تل ماسه ۴۹۳
- نشانه ۵۵- انفطار و شکافته شدن آسمان ۴۹۴
- بطشۀ کبری ۴۹۴
- شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه ۴۹۴
- اشاره ۴۹۴
- نشانه ۵۶- شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه ۴۹۶
- صیحه شدید روز قیامت ۴۹۶
- اشاره ۴۹۶
- نشانه ۵۷- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانواده خود ۴۹۸

۴۹۸	وقوع راجفه و رادفه
۴۹۸	اشاره
۴۹۹	نشانه ۵۸- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم
۵۰۰	یوم الفصل، روز میقات جمعی
۵۰۰	یوم الفصل، روز میقات انسانها از اولین تا آخرین
۵۰۱	یوم الفصل، میقات و وعده گاه خلق
۵۰۲	یوم الفصل، و کمینگاه بودن جهنم
۵۰۶	یوم الفصل، و بهشت رستگاران
۵۰۸	یوم الفصل، و ربوبیت عمومی رحمان
۵۱۰	یوم الفصل، خیزش و صف بندی روح و ملائکه
۵۱۱	یوم الفصل، ذلک الیوم الحق
۵۱۳	تمتع مجرمین در دنیا و عذابشان در یوم الفصل
۵۱۵	اعمال
۵۱۵	ماهیت و صلاحیت اعمال
۵۱۵	قسمت اول: شناخت اعمال
۵۱۵	ماهیت اعمال
۵۱۶	ماهیت اعمال شایسته و اعمال ناشایست
۵۱۷	صعود اعمال
۵۱۷	استناد اعمال
۵۱۹	عمل بر اساس توحید
۵۱۹	همراهی عمل با ایمان
۵۱۹	همراهی عمل با عامل
۵۲۱	رهینه بودن نفس کل انسانها، غیر از اصحاب یمین!
۵۲۲	تسلط انسان بر اعمال خود
۵۲۴	تکلیف اعمال بد مخلوط با اعمال نیک
۵۲۴	ظلمات انباشته اعمال کفار

- ارتباط بین اعمال انسانها با حوادث عالم ۵۲۶
- قسمت دوم : اعمال صالح ۵۲۶
- عمل صالح : باقیات صالحات ۵۲۶
- عالی ترین مصداق اعمال نیک و کمال دین ۵۲۷
- کمال دین ۵۲۸
- راه یابی مؤمنان با نور الهی به اعمال صالح ۵۳۰
- توفیق الهی در اعمال صالح ۵۳۱
- اعمال صالح و خیرات ۵۳۲
- آرزوی برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح ۵۳۴
- رد درخواست برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح ۵۳۶
- تکرار عمل صالح و نتایج آن ۵۳۶
- رسیدگی به اعمال، و میزان و حساب ۵۳۸
- قسمت اول: ماهیت حساب و میزان ۵۳۸
- ماهیت میزان در قیامت ۵۳۸
- ماهیت وزن در قیامت ۵۳۹
- اعمال قابل محاسبه در قیامت ۵۴۳
- دقت در ترازوی عدل! ۵۴۶
- دقت خدا در حساب اعمال ۵۴۶
- علم انسان به اعمال خود در قیامت ۵۴۸
- قسمت دوم : روز حساب ۵۴۸
- دعای ابراهیم «ع» برای روز حساب ۵۴۸
- نزدیک شدن مردم به حساب ۵۴۹
- صابران در قیامت به حساب نمی ایستند! ۵۵۰
- مراسم ارائه نامه اعمال امت ها ۵۵۰
- به اعمال خود قبل از مرگ رسیدگی کنید!! ۵۵۲
- مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۵۵۴

- حساب شدید و عذاب عجیب الهی در دنیا ۵۵۵
- نتیجه سنگینی و سبکی موازین اعمال ۵۵۷
- هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد! ۵۵۹
- بازخواست از مسلمانان درباره قرآن ۵۵۹
- خدا خود به حسابها رسیدگی خواهد کرد! ۵۶۱
- شاهدین اعمال ۵۶۳
- مفهوم شهید و شهدا در قرآن ۵۶۳
- شرحی در موضوع شهادت در قیامت ۵۶۴
- شهادت اعضای بدن بر گناهان ۵۶۶
- روزی که دهانها بسته، و دست و پا شهادت می دهند! ۵۶۷
- مسئولیت گوش و چشم و دل در دنیا و شهادت آنها در قیامت ۵۶۸
- چگونه اعضای بدن در روز حشر شهادت می دهند؟ ۵۶۹
- مفهوم تکلم و گواهی اعضای بدن در روز حشر ۵۷۱
- شاهدین اعمال در دنیا، و شهادت بر اعمال در قیامت ۵۷۳
- شهادت دادن رسول الله در قیامت ۵۷۶
- شاهدین اعمال از هر امت، و شهادت رسول الله به امت خود ۵۷۷
- حقیقت اعمال، و شاهدین آن در دنیا و در قیامت ۵۷۸
- شهود بر اعمال و حضور اشیاء نزد خدا ۵۷۹
- غافل نبودن خدا از اعمال بندگان ۵۸۰
- روزی که زمین شهادت می دهد! ۵۸۱
- روزی که از هر امتی گواهی مبعوث می شود! ۵۸۳
- روزی که رسول الله "ص" شهادت می دهد! ۵۸۴
- استنکاف مشرکین از شهادت بر شراکت بت ها در الوهیت ۵۸۴
- شهادت اشهاد و مفهوم لعنت آنان در آخرت ۵۸۶
- پاداش و کیفر اعمال ۵۸۶
- قسمت اول: اصول اولیه کیفر و پاداش الهی ۵۸۶

- قانون کلی جزا در دنیا و آخرت ۵۸۶
- برگشت اثر دنیوی و اخروی اعمال به خود انسان ۵۸۷
- دریافت عین عمل بعنوان جزا ۵۸۸
- پاداش بهترین عمل برای هر عمل صالح ۵۹۰
- مفهوم دادن پاداش عمل برتر به همه اعمال ۵۹۰
- نتیجه نوشتن و حفظ اعمال در قیامت ۵۹۲
- جداسازی گروه نیکوکاران و بدکاران در قیامت ۵۹۲
- عیش رضایتبخش و آتش سوزنده، پاداش و کیفر اعمال ۵۹۴
- هر نفسی آنچه را که کسب کرده جزا داده می شود! ۵۹۵
- نتایج متفاوت اعمال در آخرت ۵۹۶
- مسرت های پنهان الهی برای صاحبان اعمال ۵۹۸
- خدا هر قومی را به آنچه عمل کرده اند کیفر دهد. ۶۰۰
- فضل الهی: پاداشی بیشتر از عمل ۶۰۰
- قطعی بودن بعث و حساب و جزای اعمال ۶۰۲
- قسمت دوم: تغییر و تبدیل در قانون پاداش و کیفر ۶۰۲
- بررسی مسئله احکام اعمال از حیث جزا ۶۰۳
- تجسم اعمال در قیامت ۶۱۲
- ظاهر شدن حقیقت اعمال در قیامت ۶۱۲
- آنچه می خورند جز آتش نیست! ۶۱۳
- انسان و سنگ به عنوان آتشگیرانه جهنم ۶۱۴
- حضور اعمال خیر و شر هر انسان در قیامت ۶۱۴
- انتقام الهی با تجسم صورتهای زشت اعمال ۶۱۶
- تجسم اعمال در قیامت و ترس از مشاهده آن ۶۱۷
- حبط و بطلان اعمال ۶۱۷
- مفهوم حبط اعمال ۶۱۷
- بررسی چگونگی حبط اعمال ۶۱۹

- ۶۲۰ ----- بحثی در مکان و زمان حبط اعمال
- ۶۲۱ ----- دست خالی ماندن انسان بعد از لغو حسنات
- ۶۲۲ ----- حبط عمل بدون ایمان
- ۶۲۳ ----- حبط اعمال منافقین در همه تاریخ
- ۶۲۴ ----- برباد رفتن خاکستر اعمال کفار
- ۶۲۴ ----- خسارت بارترین اعمال
- ۶۲۷ ----- اعمال حبط شده در قیامت وزن ندارند!
- ۶۲۸ ----- اعمالی که مانند غبار از هم پاشیده می شود!
- ۶۲۹ ----- بی نتیجه شدن اعمال کفار
- ۶۲۹ ----- ابطال اعمال و محرومیت از مغفرت خدا
- ۶۳۱ ----- اشتباهاتی که باعث حبط اعمال می شوند!
- ۶۳۲ ----- عاقبت اعمال سراپگونه
- ۶۳۵ ----- شکنجه جان دادن کسانی که اعمالشان حبط شده!
- ۶۳۶ ----- کتابت اعمال_ثبت و ضبط و حفظ اعمال و آثار انسان
- ۶۳۶ ----- کتابهای اعمال، انواع و محتویات آنها
- ۶۳۸ ----- نویسندگان اعمال و فرشتگان محافظ انسان
- ۶۴۰ ----- نویسندگان حسنات و سیئات انسان
- ۶۴۱ ----- ضبط و حفظ گفتار انسان
- ۶۴۱ ----- نوشتن اعمال و آثار اعمال
- ۶۴۲ ----- نسخه برداری از اعمال انسانها
- ۶۴۴ ----- بحثی در کتاب و حساب مؤمنین گناهکار
- ۶۴۶ ----- کتابی که در قیامت بحق سخن خواهد گفت!
- ۶۴۷ ----- ارتباط استنساخ اعمال با مکر الهی
- ۶۴۸ ----- ارتباط پیشوایان حق و باطل با دادن نامه اعمال به دست راست و چپ
- ۶۵۰ ----- وای در این نامه چیست؟
- ۶۵۱ ----- کتابت اعمال صالح توأم با ایمان

- ٦٥٢ ----- ثبت بیزها و نجواها بوسیله ملائکه ثبت اعمال
- ٦٥٢ ----- ثبت شهادت دروغین
- ٦٥٢ ----- ضبط هر عمل کوچک و بزرگ در نامه اعمال
- ٦٥٤ ----- شمارش اعمال فراموش شده انسان به وسیله خدا
- ٦٥٤ ----- آنها که کتابشان به دست راست داده می شود!
- ٦٥٦ ----- آنها که کتابشان به دست چپ داده می شود!
- ٦٥٧ ----- کتاب ابرار در علیین، و مشاهده کنندگان علیین
- ٦٥٨ ----- کتاب فجار، سرنوشتی مقدر!
- ٦٥٩ ----- مشمولین حساب آسان در قیامت
- ٦٦١ ----- مشمولین حساب سخت در قیامت
- ٦٦٣ ----- برای هر فرد نویسنده و نگهبانی است!
- ٦٦٤ ----- کتاب سرنوشت: کتاب اعمال انسان
- ٦٦٨ ----- تبدیل و دگرگونی در اعمال
- ٦٦٨ ----- بحثی درباره: تبدیل سیئات به حسنات
- ٦٧٠ ----- روپوشی بدترین عمل و اعطای پاداش بهترین عمل
- ٦٧١ ----- اثر ایمان و تقوی در روپوشی گناهان
- ٦٧٢ ----- حسناتی که سیئات را از بین می برند!
- ٦٧٤ ----- اصلاح حال مؤمنین صالح امت محمدص، و پرده پوشی گناهان آنها
- ٦٧٦ ----- مالکیت و انتقال اعمال انسان بعد از مرگ
- ٦٧٧ ----- رؤیت و تحویل اعمال
- ٦٧٧ ----- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.
- ٦٨٠ ----- مشاهده اعمال تحویل شده در قیامت
- ٦٨٠ ----- پاداش و کیفر عادلانه: عین عمل به عنوان جزا
- ٦٨٢ ----- ماهیت جزا در قیامت (عین عمل پاداش عمل)
- ٦٨٣ ----- درجات پاداش و کیفر به نسبت درجه اعمال
- ٦٨٣ ----- قضای غیرقابل تبدیل الهی درباره مجازات اعمال

- ۶۸۵ ----- جزای سیئه عین عمل، و جزای حسنه حسنه است.
- ۶۸۵ ----- تجمع در روز قیامت برای پس گرفتن اعمال
- ۶۸۷ ----- تحویل منافع عمل صالح به دارنده آن
- ۶۸۷ ----- کیفر انسان در قیامت خود عمل اوست!
- ۶۸۹ ----- آنچه کردید همان را تحویل می دهیم!
- ۶۸۹ ----- ترس از روز بازگشت به خدا و تحویل اعمال
- ۶۹۱ ----- حسنات و سیئات(گناه و ثواب)
- ۶۹۱ ----- دیدگاه قرآن درباره حسنات و ثوابها
- ۶۹۱ ----- تعریف حسنه و سیئه
- ۶۹۳ ----- ملاک در حسنه و سیئه
- ۶۹۴ ----- مصادیقی از حسنات دنیا و آخرت
- ۶۹۴ ----- حسنه دنیا و خیر آخرت
- ۶۹۶ ----- نصیب طالبان حسنه دنیا و حسنه آخرت
- ۶۹۷ ----- حسناتی که سیئات را از بین می برند!
- ۶۹۷ ----- پاداش مضاعف حسنات
- ۶۹۹ ----- محسنین و خصوصیات اهل نجات
- ۶۹۹ ----- تصدیق کنندگان وعده حسنای الهی
- ۶۹۹ ----- اشاره
- ۷۰۱ ----- مضمولین توفیق الهی برای انجام حسنات:
- ۷۰۱ ----- بحثی در توفیق و محرومیت از انجام حسنات:
- ۷۰۲ ----- بشارت توفیق یافتگان به انجام حسنات:
- ۷۰۳ ----- استثناء بر انسان در خسارت
- ۷۰۵ ----- پاداش بهتر صاحبان حسنه، و ایمنی از وحشت روز قیامت
- ۷۰۵ ----- حسنه دنیوی و اجر اخروی برای مهاجرین فی سبیل الله
- ۷۰۸ ----- اصحاب میمنه
- ۷۰۸ ----- آنچه نزد خداست از لپو و تجارت بهتر است!

- ۷۰۸ برتری حسن ثواب آخرت بر ثواب دنیا
- ۷۱۰ ثواب بهترین عمل
- ۷۱۱ فوز عظیم (رضی الله عنهم و رضوا عنه !)
- ۷۱۳ حیات جدید مردان و زنان مؤمن با عمل صالح
- ۷۱۵ ملاک خاص ثواب و گناه همسران و صحابه رسول خدا ص
- ۷۱۷ عاقبت پسندیده ایمان و اجابت دعوت حق
- ۷۱۸ دیدگاه قرآن درباره سیئات و گناهان
- ۷۱۸ موضوع و انواع گناهان کبیره
- ۷۱۸ اشاره
- ۷۱۹ ۱- شرک به خدای تعالی
- ۷۱۹ ۲- نومییدی از رحمت خدای تعالی
- ۷۱۹ ۳- ایمنی از مکر خدای تعالی
- ۷۱۹ ۴- عاق والدین
- ۷۲۰ ۵- قتل نفس
- ۷۲۰ ۶- دادن نسبت زنا به زنان بی گناه
- ۷۲۰ ۷- خوردن مال یتیم
- ۷۲۰ ۸- فرار از جنگ
- ۷۲۰ ۹- رباخواری
- ۷۲۱ ۱۰- جادوگری
- ۷۲۱ ۱۱- زنا
- ۷۲۱ ۱۲- سوگند دروغ
- ۷۲۱ ۱۳- دزدیدن از غنایم
- ۷۲۱ ۱۴- عدم پرداخت زکات واجب
- ۷۲۱ ۱۵- شهادت دروغ و کتمان شهادت
- ۷۲۲ ۱۶- شرابخواری
- ۷۲۲ ۱۷- ترک عمدی نماز، ترک واجبات

- ۱۸- پیمان شکنی، و ۲۰- قطع رحم ۷۲۲
- تعریف سیئات: گناهان کبیره و صغیره ۷۲۲
- گناهان کبیره، فواحش، و لمم ۷۲۵
- مأخذ شناسائی و تشخیص گناهان کبیره ۷۲۶
- حقیقت معصیت ۷۲۷
- معرفی گناهان مربوط به افعال، گفتار و عقاید ۷۲۸
- مصدق گناهان بزرگ و فواحش ۷۲۹
- گناهان قابل بخشش، و گناهان مستوجب کیفر ۷۲۹
- کفر نومیدی از رحمت خدا ۷۳۱
- شرک خفی گریبانگیر مؤمن ۷۳۱
- احاطه خطیه به انسان ۷۳۳
- گناه جهل به معارف دین ۷۳۴
- گناه ظاهری و گناه باطنی ۷۳۷
- کوری اولیه و کوری و ضلالت ثانوی گنجهاران ۷۳۷
- خسارت بارتترین طایفه گنجهاران ۷۴۱
- خسارتبارترین ها در قیامت ۷۴۳
- حمل بار گناه دیگران در قیامت ۷۴۵
- هر کسی بار گناه خویش می کشد! ۷۴۵
- هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی دارد! ۷۴۷
- هیچ باربرداری بار گناه دیگری را بر نمی دارد! ۷۴۷
- وزر و وبال گناهان چه کسی را بر می دارند؟! ۷۴۹
- محرومیت مرتدین از مغفرت و هدایت الهی ۷۵۰
- گناه سنت گزاران کفر ۷۵۰
- گناه استکبار و انکار حق و آخرت ۷۵۱
- بارسنگین گناه اعراض از قرآن ۷۵۳
- نقش قرین های شیطانی انسان ۷۵۴

- گنهکارانی که روز قیامت را فراموش می کنند! ----- ۷۵۵
- گناه نابخشودنی در قیامت: ترک انفاق در دنیا ----- ۷۵۶
- گمراهی ظالمان در قیامت ----- ۷۵۸
- بی ایمانی به آخرت، انحراف از صراط مستقیم ----- ۷۶۰
- بند و زنجیرهای اهل دوزخ در دنیا ----- ۷۶۰
- گناهان مخفی چشم و دل ----- ۷۶۲
- مجرمین، و عناد و استکبار آنها در مقابل آیات خدا ----- ۷۶۲
- انکار معاد و وبال امر کفار ----- ۷۶۴
- زوال قوه تشخیص آدمی بوسیله گناهان ----- ۷۶۴
- محرومین از توفیق الهی برای انجام عمل صالح ----- ۷۶۶
- طغیان انسان از طریق ثروت، و کیفر شدید آن ----- ۷۶۸
- اخلاق منافقان ----- ۷۶۹
- فراموشی خدا ----- ۷۷۲
- ستمگر یهائتان به ضرر شماست! ----- ۷۷۳
- تفاوت توسل به مقربین درگاه خدا با بت پرستی ----- ۷۷۳
- تفاوت بین شرک واقعی و شبهات فرقه ای ----- ۷۷۵
- توبه و استغفار ----- ۷۷۷
- توبه: استفاده از نسیم رحمت خدا ----- ۷۷۷
- خدای آمرزنده گناه، پذیرنده توبه ----- ۷۷۹
- شروع توبه از آدم پدر بشر ----- ۷۸۱
- موضوع شرک و توبه در تمام شرایع الهی ----- ۷۸۱
- قسمت اول: حقیقت توبه، و قوانین الهی حاکم بر آن ----- ۷۸۳
- ۱- انواع توبه ----- ۷۸۳
- ۲- توبه فقط از مکان قریب برای عمل از روی جهالت ----- ۷۸۴
- ۳- معنی توبه خدا و توبه بنده ----- ۷۸۵
- ۴- وعده الهی برای قبول توبه بنده ----- ۷۸۵

- ۵- شمول توبه، و دخالت جهل و عناد در رد و قبولی آن ۷۸۶
- ۶- شرط سرعت در توبه ۷۸۸
- ۷- توبه های وقت گذشته و غیر قابل قبول ۷۸۹
- ۸- برای مرگ در حال کفر توبه ای نیست! ۷۹۱
- ۹- نمونه توبه اضطراری و ایمان و اسلام منقضی شده ۷۹۲
- ۱۰- توبه از عمل و شرط اصلاح عمل ۷۹۴
- ۱۱- توبه حيله گرانه (ارتكاب گناه با نیت توبه) ۷۹۶
- ۱۲- اثر توبه حقیقی در بخشش گناهان بزرگ ۷۹۶
- ۱۳- فتاب علیکم! اثر توبه در بسط رحمت الهی ۷۹۸
- ۱۴- رابطه توبه و صدقه ۷۹۸
- ۱۵- قبول کننده و استجاب کننده کیست! ۸۰۰
- ۱۶- شرایطی برای امید رستگاری ۸۰۰
- قسمت دوم: استغفار، و قوانین الهی حاکم بر آن ۸۰۲
- ۱- استغفار و توبه به درگاه پروردگار رحیم و ودود ۸۰۲
- ۲- هر طاعتی استغفار است! ۸۰۳
- ۳- شرط استجاب استغفار: ادامه ندادن گناه ۸۰۴
- ۴- وقت استغفار ۸۰۵
- ۵- مُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ۸۰۵
- ۶- حوزه تاثیر استغفار ۸۰۷
- ۷- نقش استغفار در رفع بلاها و حوادث عالم ۸۰۸
- ۸- اثر استغفار در رفع بلاها و فراوانی نعمتها ۸۰۸
- ۹- نفاق استغفار ناپذیر ۸۱۰
- ۱۰- استغفار ملائکه بر مؤمنین و توضیحی بر آن ۸۱۲
- ۱۱- استغفار ملائکه بر اهل زمین ۸۱۶
- قسمت سوم: بحثی در موضوع و فلسفه تشریح توبه ۸۱۶
- عنوان و موضوع توبه ۸۱۷

- ۸۱۹ موضوع رجوع خدا به بنده موضوع رجوع خدا به بنده
- ۸۱۹ موضوع توبه و مسئله قرب و بُعد موضوع توبه و مسئله قرب و بُعد
- ۸۲۴ توبه غیر قابل قبول جرایم حق الناس توبه غیر قابل قبول جرایم حق الناس
- ۸۲۵ توبه دشوار بعد از باب کردن سنت انحرافی توبه دشوار بعد از باب کردن سنت انحرافی
- ۸۲۵ گناه نکردن بهتر از توبه کردن از گناه است! گناه نکردن بهتر از توبه کردن از گناه است!
- ۸۲۵ نمونه تاریخی قبولی توبه سه مسلمان مطرود در صدر اسلام نمونه تاریخی قبولی توبه سه مسلمان مطرود در صدر اسلام
- ۸۲۸ رفتار خدا با بنده ای که برنگردد! رفتار خدا با بنده ای که برنگردد!
- ۸۲۸ توبه نصح توبه نصح
- ۸۳۰ مراتب گناه و مراتب عفو مراتب گناه و مراتب عفو
- ۸۳۰ اسباب مغفرت اسباب مغفرت
- ۸۳۲ مقدمه ای بر مراتب عفو مقدمه ای بر مراتب عفو
- ۸۳۲ مراتب گناه مراتب گناه
- ۸۳۸ آیا بدون گناه مؤاخذه یا مغفرت معقول است؟ آیا بدون گناه مؤاخذه یا مغفرت معقول است؟
- ۸۴۱ رابطه میان عمل و جزا رابطه میان عمل و جزا
- ۸۴۴ عفو و مغفرت عفو و مغفرت
- ۸۴۴ عفو و مغفرت در قرآن به چه معنا است؟ عفو و مغفرت در قرآن به چه معنا است؟
- ۸۴۶ مفهوم غفور و رحیم بودن خدای تعالی مفهوم غفور و رحیم بودن خدای تعالی
- ۸۴۷ مفهوم مغفرت و آمرزش الهی مفهوم مغفرت و آمرزش الهی
- ۸۵۱ دو عامل مؤثر در مغفرت دو عامل مؤثر در مغفرت
- ۸۵۲ عوامل مؤثر در کم نکردن از اعمال عوامل مؤثر در کم نکردن از اعمال
- ۸۵۲ آمرزش گناهان آمرزش گناهان
- ۸۵۴ بخشش و عذاب تنها در دست خداست! بخشش و عذاب تنها در دست خداست!
- ۸۵۴ مشمولین مغفرت و اجر کبیر مشمولین مغفرت و اجر کبیر
- ۸۵۶ به بندگانی بگو: من غفور و رحیمم! به بندگانی بگو: من غفور و رحیمم!
- ۸۵۷ بخشش عمل سوء ناشی از جهالت بخشش عمل سوء ناشی از جهالت
- ۸۵۸ آمرزش گناهان، و استحقاقی نبودن آن آمرزش گناهان، و استحقاقی نبودن آن

- ۸۵۹ ----- آمرزش برگشتگان از گناه
- ۸۶۰ ----- مغفرت گناهان و اصلاح عمل صاحبان قول سدید
- ۸۶۲ ----- وعده صدق الهی در قبولی اعمال و بخشش گناهان
- ۸۶۲ ----- بخشش گناهان با پذیرش اسلام
- ۸۶۴ ----- مغفرت و اجر کبیر صاحبان خشیت از خدای نادیده
- ۸۶۴ ----- مغفرت گناهان قبل از ورود به بهشت
- ۸۶۴ ----- اصحاب پیامبر بودن شرط مغفرت و اجر عظیم نیست!
- ۸۶۶ ----- محدوده آمرزش گناهان
- ۸۶۶ ----- خوف از آخرت و امید به رحمت پروردگار
- ۸۶۸ ----- بحثی و اشکالی درباره بخشش گناه در دنیا
- ۸۷۰ ----- آثار دنیوی شرک و کفر غیرقابل مغفرت
- ۸۷۳ ----- مغفرت مستلزم خلاصی از عذاب نیست!
- ۸۷۶ ----- درباره مرکز

معارف قرآن در المیزان جلد ۱۴

مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی: المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: معارف قرآن در المیزان/تالیف مهدی امین [برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر: [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۱۳۰۰ ریال؛ ۲۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ اول)؛ ۳۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ اول)

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده: طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره: BP۹۸/ط۲۵ م ۹۰۴۲۱۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۱۷۴۳-۷۱

ص: ۱

اشاره

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷/۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است

که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره‌های قرآن کریم به عمل آورده است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل‌ها و قطع‌های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۱ رسید. در قطع جیبی هر عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان »

شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی)، و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان «تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان» شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی)، چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تألیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقیه آیه الله طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دایره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان » موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکر این نکته لازم است که ترجمه تفسیر المیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه بر شماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند!...

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جایی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱- « در سایت گودریدز www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶ » که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » را همراه با کتابهای مورد علاقه اش درج کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...! »

۲- « روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه » در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان » اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام! »

۳- « در سایت روزنامه جمهوری اسلامی www.magiran.com/npview... » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۰۳/۰۷/۱۳۸۵ درباره مجموعه « معارف قرآن در المیزان » چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع » برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: (... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۴- «سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net در موارد عدیده از کتاب «معارف قرآن در المیزان» مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل «اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵- «سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com» نیز به معرفی «معارف قرآن در المیزان» پرداخته و می نویسد:

«این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲. معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶- «سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com» از جلد اول «معارف قرآن در المیزان» مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره «اسماء و صفات الهی» با سرفصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷- «سایت Islamquest» در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از «معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده است.

۸- «سایت حوزه www.hawzah.net» تحت عنوان «جوانه های جاوید» بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان»، انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره «معارف قرآن در المیزان» می نویسد:

«مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» «سایت حوزه» همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از «معارف قرآن در المیزان» نام برده است.

۹- «سایت اسلام پدیا - اصطلاحات قرآنی islampedia.ir» در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و

الحی القيوم در آیات قرآن» همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان» را نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در

المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم-

مؤلف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان (معارف در المیزان) در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده اند که با جستجو در (گوگل) این سایت قابل مشاهده است.

در سال های اخیر موسسه قرآنی قائمیه (www.Ghaemiyeh.com) در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی فراهم آورده است.

برخی افراد یا هیئت های علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان » مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مؤلف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...! » معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مؤلف در تمام مدت تألیف کتابها از انقباس قدسی و راهنمایی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تألیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

مرگ و بروز

تعریف مرگ و زندگی در آیات قرآن

آفرینش مرگ و زندگی

”الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ ...“

- کسی که موت و حیات را آفریده است....“

از تعلیم قرآن شریف برمی آید که مرگ به معنای عدم حیات نیست، بلکه به معنای انتقال است و امری است وجودی که مانند حیات خلقت پذیر است.

کلمه حیات در مورد چیزی بکار می رود که آن چیز حالتی دارد که به خاطر داشتن آن حالت دارای شعور و اراده شده است

و کلمه موت به معنای نداشتن آن حالت است، چیزی که هست به طوری که از تعلیم قرآن برمی آید معنای دیگری به خود گرفته، و آن عبارت از این است که همان موجود دارای شعور و اراده از یکی از مراحل زندگی به مرحله ای دیگر منتقل شود، قرآن کریم صرف این انتقال را موت خوانده با اینکه منتقل شونده شعور و اراده خود را از دست نداده است.

(۱)

هدف از آفرینش مرگ و زندگی

”الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ“

- کسی که موت و حیات را آفریده تا شما را بیازماید که کدامتان نیکو کارترید و او عزیز آمرزنده است!“

”لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا - تا شما را بیازماید که کدامتان نیکو کارترید.“

این آیه بیانگر هدف از خلقت موت و حیات است:

یعنی خدای تعالی شما را اینطور آفریده که نخست موجودی زنده باشید، و

سپس بمیرید، و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است، و برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود، معلوم شود کدامتان از دیگران بهتر عمل می کنید، و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است، برای پاداش و کیفری است که بشر با آن مواجه خواهد شد.

آیه فوق اشاره ای هم به این نکته دارد که مقصود بالذات از خلقت رساندن جزای خیر به بندگان بوده، چون در این آیه سخنی از گناه و کار زشت و کیفر نیامده، تنها عمل خوب را ذکر کرده و فرموده خلقت حیات و موت برای این است که معلوم شود کدام یک عملش بهتر است.

پس صاحبان عمل نیک مقصود اصلی از خلقتند، و اما دیگران به خاطر آنان خلق شده اند.

آن صفتی که بر وجود هر چیزی مترتب می شود، و در غالب افراد سریان دارد، غایت و هدف آن موجود به شمار می رود، هدفی که منظور آفریننده آن از پدید آوردن آن همان صفت است، مثل حیات نباتی فلان درخت که غالباً منتهی می شود به بار دادن درخت، پس فلان میوه که بار آن درخت است هدف و غایت هستی آن درخت محسوب می شود، و معلوم می شود منظور از خلقت آن درخت همان میوه بوده، و همچنین حسن عمل و صلاح آن، غایت و هدف از خلقت انسان است، و این نیز معلوم است که صلاح و حسن عمل اگر مطلوب است برای خودش مطلوب نیست، بلکه بدین جهت مطلوب است که در به هدف رسیدن موجودی دیگر دخالت دارد.

آنچه مطلوب بالذات است حیات طیبه ای است که با هیچ نقصی آمیخته نیست، و در معرض لغو و تاثیر قرار نمی گیرد، بنا بر این بیان، آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید: "کل نفس ذائقة الموت و نبلوكم بالشر و الخیر فتنه".

(۱)

تقدیر مرگ و فلسفه آن

– "نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ،

– این ماییم که مرگ را بین شما مقدر کرده ایم، و کسی نیست که از تقدیر ما سبقت بگیرد!"

وقتی خدای تعالی به انسان هستی می دهد، هستی محدود می دهد، از همان

اولین لحظه تکوینش تا آخرین لحظه زندگی دنیایش، و تمامی خصوصیات که در طول این مدت به خود می گیرد و رها می کند، همه از لوازم آن محدودیت است، که یکی از آن

خصوصیات هم مرگ او است، پس مرگ انسان مانند حیاتش به تقدیری از خدا است، نه اینکه خدا نتوانسته انسان را برای همیشه آفریده باشد.

”... علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون.“

می فرماید: خلقت ما بر اساس تبدیل امثال است، یعنی طبقه ای بمیرند، و جا برای طبقه ای دیگر باز کنند، و نیز بر این اساس است که بعد از مردن شما خلقتی دیگر و رای خلقت ناپایدار دنیوی به شما بدهیم، پس مرگ عبارت است از انتقال از خانه ای به خانه ای دیگر، و از خلقتی به خلقتی بهتر، نه اینکه عبارت باشد از انعدام و فناء.

(۱)

حکم عمومی مرگ و بازگشت

”- کُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ،

-هر نفسی مرگ را خواهد چشید و سپس به سوی ما بازگشت می کنید!“

خدای تعالی در قرآن مجید مرگ را تشبیه کرده به چیزی که چشیدنی باشد آن گاه حکم کرده به اینکه این چشیدنی را همه خواهند چشید و خلاصه مرگ عمومی است، و هر کس به زودی و به طور قطع خواهد مرد.

”ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ- سپس به سوی ما برمی گردید،“ و این عظمت رجوع به خدا را می رساند و می فرماید: زندگی دنیا جز ایامی ناچیز نیست، و مرگ دنبال سر است، و دنبال آن رجوع به سوی ما برای حساب، پس زینت و جلوه زندگی دنیا که یک زینت فانی است شما را از آمادگی برای لقای خدا باز ندارد، و آن آمادگی این است که به خدا ایمان بیاورید، و عمل صالح کنید، که سعادت ابدی دارد و محرومیت از او شقاوت و هلاکت دائمی دارد.

(۲)

بازگشت انسان به سوی مالک خود

”... إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ،

- ... ما ملک خدائیم و بسوی او باز خواهیم گشت!“

قرآن شریف در این آیه می فرماید: انسان مملوک خداست و بازگشتش به سوی مالکش می باشد.

یعنی، وجود انسان و تمامی موجوداتی که تابع وجود آدمی هستند، چه قوای او و

١- مستند: آيه ٦٠ و ٦١ سوره الواقعه - الميزان ج ١٩ ص ٢٣٠

٢- مستند: آيه ٥٧ سوره عنكبوت - الميزان ج : ١٦ ص : ٢١٦

چه افعالش، همه قائم به ذات خدای عزیزی هستند که انسان را آفریده و ایجاد کرده، پس قوام ذات آدمی به اوست و همواره محتاج او، در همه احوالش متکی به اوست، و در حدوث و بقاءش مستقل از او نیست.

چیزی که هست آدمی تا در این نشئه زندگی می کند، ضرورت زندگی اجتماعی ناگزیرش کرده ملکی اعتباری برای خود درست کند و خدا هم این اعتبار را معتبر شمرده و این باعث شده که رفته رفته امر بر او مشتبه گردد و خود را مالک واقعی ملکش بیندارد لذا خدای سبحان در آیه:

” لمن الملك اليوم لله الواحد القهار

-ملک امروز از آن کیست؟ از آن خدای واحد قهار!

می فرماید: به زودی اعتبار نامبرده لغو خواهد شد و اشیاء به حال قبل از اذن خدا برمی گردند، و روزی خواهد رسید که دیگر ملکی نماند، مگر برای خدا و بس، آن وقت است که آدمی با همه آن چیزها که ملک خود می پنداشت، به سوی خدای سبحان برمی گردد.

(۱)

عمومیت و استمرار در حیات و مرگ

” لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيت وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

-ملک آسمانها و زمین از آن او است، او زنده می کند و می میراند و او بر هر چیزی توانا است.

” يُحْيِي وَ يُمِيت - او زنده می کند و می میراند.

زنده کننده و میراننده (محیی و ممیت) دو نام از نامهای خدای تعالی است. اگر خود اسم را نیاورد، و به جای آن فعل مضارع آورد، برای این بود که اشاره کرده باشد به شمول و عمومیت آن نسبت به هر احواء و هر اماته، تا در نتیجه شامل ایجاد ملائکه هم بشود، چون حیات ملائکه مسبوق به مرگ نیست، و نیز زنده کردن جنین در شکم مادرش، و زنده کردن مردگان در روز قیامت، و پدید آوردن جمادات مرده که قبلا زنده نبودند، تا میراندن در باره آنها صادق باشد، و میراندن انسان در دنیا و برای بار دوم در برزخ که آیه شریفه ” ربنا امتنا اثنتین و احييتنا اثنتین، “ به آن اشاره دارد، علاوه بر این، در تعبیر به مضارع دلالت بر استمرار نیز هست .

(۲)

مرگ، دری به سوی نعمتهای خدا

- "هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ!"

١- مستند: آیه ١٥٦ سوره بقره - المیزان ج : ١ ص : ٥٣١

٢- مستند: آیه ٢ سوره حدید - المیزان ج ١٩ ص ٢٥٣

- او همان خدایی است که زنده می کند و می میراند پس همین که قضای چیزی را راند تنها می گوید باش و آن چیز موجود می شود!

”هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...“ یعنی خدای تعالی کسی است که عمل زنده کردن و میراندن از آن اوست، و با این عمل، زندگان را از عالمی به عالمی دیگر منتقل می کند.

و هر یک از این میراندن و زنده کردن مبدای است برای تصرفاتش به نعمت هایی که با آن نعمت ها بر آن کس که تدبیر امرش را می کند تفضل نماید، چون هر یک از میراندن و زنده کردن عالمی را به سوی آدمی می گشاید که در آن عالم از انواع نعمتهای خدایی استفاده می کند.

(۱)

نهی فرار از مرگ

- ”قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِكُمْ ثُمَّ تَرُدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ“

- ای رسول ما بگو عاقبت مرگی که از آن می گریزید شما را البته ملاقات خواهد کرد و پس از مرگ به سوی خدایی که دانای پیدا و پنهانست باز می گردید و او شما را به آنچه از نیک و بد کرده اید آگاه می سازد!

در آیه شریفه چند اشاره هست: اول اشاره ای است به اینکه مرگ حق است و حتمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”کل نفس ذائقة الموت“ و باز فرموده: ”نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین.“

دوم اشاره می کند به اینکه برگشت به سوی خدا برای پس دادن حساب اعمال حق است، و در آن شکی نیست.

سوم اشاره دارد به اینکه به زودی به حقیقت اعمالی که کرده اند واقف گشته، تمامی اعمالشان بدون کم و کاست به ایشان برمی گردد.

و چهارم اشاره دارد به اینکه چیزی از اعمال آنان بر خدای تعالی پوشیده نیست. و به خاطر این که به این معنا اشاره کرده باشد جمله ”عالم الغیب و الشهاده“ را به جای کلمه الله آورد.

(۲)

مرگ، سرنوشت محتوم

- ”أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ...“

-هر جا که باشید مرگ شما را در می یابد هر چند که در بناهای استوار باشید!“

بروج مشیده معنایش بناهای محکم و بلندی است که در چهار کنج قلعه ها می سازند تا افراد از شر دشمنان در آن پناهنده شوند.

۱- مستند: آیه ۶۷ و ۶۸ سوره غافر - المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۲۶

۲- مستند: آیه ۸ سوره جمعه - المیزان ج ۱۹ ص ۴۵۲

این گفتار اساسش تمثیل است، می خواهد مثالی بیاورد برای اموری که به وسیله آنها آدمی خود را از ناملایمات و خطرهای حفظ می کند و حاصل معنا این است که مرگ سرنوشتی است که درک آن از احدی فوت نمی شود، هر چند که شما به منظور فرار از آن به محکم ترین پناهگاهها، پناهنده شوید، بنا بر این دیگر جای آن نیست که توهم کنید اگر در جنگ و کارزار حاضر نشوید و یا به عبارت دیگر اگر خدای تعالی جهاد و جنگ را بر شما واجب نکرده بود شما از خطر مرگ رها می شدید، و خلاصه مرگ به سراغتان نمی آمد، چون مرگ شما به هر حال خواهد آمد.

(۱)

وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ !

– ”يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لَاخُونَهُمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قَتَلُوا لِيُجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ،

ای گروهندگان به دین اسلام شما بمانند آنان که راه کفر و نفاق پیمودند، نباشید که گفتند اگر برادران و خویشان ما به سفر نمی رفتند و یا به جنگ حاضر نمی شدند به چنگ مرگ نمی افتادند، این آرزوهای باطل را خدا حسرت دلهای آنان خواهد کرد، و خدا است که زنده می گرداند و می میراند، در هر وقت و به هر سبب که می خواهد و به هر چه کنید آگاه است.“

مفهوم آیه نهی مؤمنین است از اینکه مثل کافران باشند، و در باره کسانی که در بیرون شهر یا در غیاب بستگان و یا در جنگ از دنیا بروند بگویند: اگر نزد ما مانده بودند نمی مردند و کشته نمی شدند، برای اینکه این سخن آدمی را به سوی عذابی قلبی و شکنجه ای الهی که همان حسرت باشد گرفتار می کند، علاوه بر اینکه سخنی است ناشی از جهل، برای اینکه دوری فلان شخص از خانواده و بستگان، نه او را زنده می کند و نه می میراند، و اصولاً احیا و اماته از شؤون مختص به خدای تعالی است، خدای وحده که شریکی برای او نیست، پس زنهار که شما مسلمانان مثل آن کفار نباشید، که خدا بدانچه می کنید بصیر و بینا است. ” و لئن قتلتهم فی سبیل الله او متم لمغفره من الله و رحمه خیر مما یجمعون!“

(۲)

مرگ، نوع و محل معین آن

– ”... يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ...،

... می گویند اگر کار ما به وحی خدا و آئین حق بود شکست نمی خوردیم و گروهی در این جا کشته نمی شدیم، بگو ای پیغمبر اگر در خانه های خود هم بودید باز آن که سرنوشت آنها در قضای الهی کشته شدن است از خانه به قتلگاه به پای خود البته بیرون می آمدند...!“

-
- ١- مستند: آيه ٧٨ سوره نساء الميزان ج : ٥ ص : ٦
- ٢- مستند: آيه ١٥٦ سوره آل عمران الميزان ج : ٤ ص : ٨٤

با این کلام دو چیز را روشن کرد:

اول اینکه: کشته شدن هر یک از شما در معرکه جنگ دلیل بر این نیست که شما بر حق نیستید، بلکه قضای الهی که گریز و مفری از آن نیست بر این جاری شده که این کشته شدگان در این نقطه از زمین، به وسیله قتل از دنیا بروند، و به فرض اینکه شما برای قتال بیرون نمی آمدید، باز آنهایی که قتل بر آنان نوشته شده بود در همین نقطه کشته می شدند، پس هیچ گریزی از اجل مسما نیست، نه می توانید ساعتی تاخیرش بیندازید، و نه تقدیمش بدارید .

نکته دوم که روشن کرد، این بود که سنت خدای تعالی بر این جاری شده است که ابتلا و خالص سازی عمومی باشد، هم شامل آنان شود و هم شامل شما، پس شما چاره ای از این بیرون آمدنتان و وقوع این قتال نداشته اید، باید این وضع پیش می آمد تا مقتولان شما به قتل برسند و به درجات خود نائل گردند و شما هم هر یک وضع خاص بخود را بگیرید، و با آزمایش افکار باطنی شما و خالص سازی ایمان و شرک قلبیتان یکی از دو طرف سعادت و شقاوت برایتان متعین شود.

(۱)

مرگ، رسیدن به پایان شمارش عمر

– “فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا،

– تو در باره ایشان عجله مکن که ما برای آنان روزشماری می کنیم، شمار کردنی دقیق!“

چون شمردن هر چیزی آن را به آخر می رساند و نابود می کند، به این عنایت، خدای تعالی در این آیه خواسته است بفرماید: ما عمر ایشان را به آخر می رسانیم و تا آخرین نفس می شماریم، گویا نفس های عمر ایشان را در نزد خود ذخیره کرده، و دانه دانه می فرستد تا تمام شود، و آن روزی است که وعده عذابشان داده است.

و بنا بر این جا ندارد که انسانی از خدای تعالی مرگ کسی را طلب کند و در آن استعجال نماید چه انسان کافر فاجر، و چه مؤمن صالح، برای اینکه مدت بقای اولی در دنیا همان مدت شمردن گناهان او است، تا در برابرش کیفر شود، و مدت بقای دومی مدت شمردن حسنات او است، تا در برابرش پاداش داده شود و بدان متنعم گردد، و این آیه شمردن را مقید به هیچ قیدی نکرده، ولی از ظاهرش در بدو نظر چنین فهمیده می شود که مقصود شمردن نفس ها، یا ایام زندگی است.

(۲)

مرگ در راه دین

– “و لنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع، و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات و بشر

١- مستند: آیه ١٥٤ سوره آل عمران - المیزان ج : ٤ ص : ٧٥

٢- مستند: آیه ٨٤ سوره مریم - المیزان ج : ١٤ ص : ١٥٠

الصابرين، الذين اذا اصابتهم مصبه قالوا انا لله وانا اليه راجعون!

خدای تعالی در این آیه به عموم شدائدی که ممکن است مسلمانان در راه مبارزه با باطل گرفتارش شوند، اشاره نموده و آن عبارت است از: خوف و گرسنگی و نقص اموال و جان ها، و ثمرات (اولاد).

به زودی ایشان را به بوته آزمایشی می برد که رسیدنشان به معالی برایشان فراهم نمی شود و زندگی شرافتمندانه شان صافی نمی شود و به دین حنیف نمی رسند، مگر به آن آزمایش، و آن عبارت است از جنگ و قتل که یگانه راه پیروزی در آن این است که خود را در دو قلعه محکم، یعنی صبر و نماز، متحصن کنند و از این دو نیرو مدد بگیرند، و علاوه بر آن دو نیرو، یک نیروی سوم هم داشته باشند و آن طرز فکر صحیح است که هیچ قومی دارای این فکر نشدند، مگر آنکه به هدفشان هر چه هم بلند بوده رسیده اند و نهایت درجه کمال خود را یافته اند. و در جنگ، صاحب نیروی خارق العاده ای شده اند که عرصه جنگ برایشان چون حجله عروس محبوب گشته است، و آن طرز فکر این است: که ایمان داشته باشند به اینکه کشتگان ایشان مرده و نابود شده نیستند و هر کوششی که با جان و مال خود می کنند، باطل و هدر نیست، اگر دشمن را بکشند، خود را به حیاتی رسانده اند که دیگر دشمن با ظلم و جور خود بر آنان حکومت نمی کند و اگر خود کشته شوند، به زندگی واقعی رسیده اند و بار ظلم و جور بر آنان تحکم ندارد، پس در هر دو صورت موفق و پیروزند.

لذا رسول گرامی خود را دستور می دهد: نخست ایشان را بشارت دهد، ولی متعلق بشارت را ذکر نمی کند، تا با همین ذکر نکردن به عظمت آن اشاره کرده باشد و بفهماند: همینکه این بشارت از ناحیه خداست، جز خیر و جمیل نیست، و این خیر و جمیل را رب العزه ضمانت کرده است .

و سپس بیان می کند: که صابران کیانند؟ آنهایند که هنگام مصیبت می گویند: انا لله و انا اليه راجعون!

(۱)

مرگ مهاجرین الی الله

”... وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،

... و کسی که هجرت کنان از خانه خویش به سوی خدا و رسولش درآید و در همین بین مرگش فرا رسد، پاداشش به عهده خدا افتاده و مغفرت و رحمت کار خدا و صفت او است!

مهاجرت به سوی خدا و رسول کنایه است از مهاجرت به سرزمین اسلام، سرزمینی که انسانها می توانند در آنجا با کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آشنا شده، و سپس به آن دو عمل کنند.

آنها که از شهر و خانه خود خارج شدند و به سوی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم مهاجرت کردند و در دار هجرت مرگشان رسید، چنین کسانی اجرشان به عهده خدای تعالی است.

این آیات از نظر مضمون اختصاص به زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مردم آن زمان ندارد، بلکه در همه زمانها جریان خواهد داشت، هر چند که سبب نزولش حالتی بوده که مسلمین در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در خصوص شبه جزیره عربستان، و در فاصله زمانی بین هجرت به مدینه و بین فتح مکه داشته اند.

ملاکتهائی که در اسلام هست، در همه زمانها حاکم است و بر هر مسلمانی واجب است تا آنجا که برایش امکان دارد، این ملاکها را بر پا دارد، یعنی تا آنجا که می تواند معالم دین را بیاموزد و خود را به استضعاف نزند و باز تا حدی که می تواند شعائر دین را بپا داشته به احکام آن عمل کند و سیطره کفر را بهانه برای ترک آن وظایف قرار ندهد.

و به فرضی که در سرزمینی زندگی می کند که سیطره کفر بدان حد باشد که نه اجازه آموزش معالم دین را به او بدهد و نه بتواند شعائر آن را بپا داشته، احکامش را عملی سازد باید از آن سرزمین کوچ کرده بجائی دیگر مهاجرت نماید، حال چه اینکه سرزمین اول نام و عنوانش دار شرک باشد یا نباشد و چه اینکه سرزمین دوم نام و عنوانش دار اسلام باشد و یا نباشد.

(۱)

شهید شدن در جهاد

” از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شد و عرض داشت: من برای جهاد بسیار نشاط و رغبت دارم، فرمود:

– در راه خدا جهاد کن که اگر کشته شوی زنده خواهی شد و نزد خدا روزی خواهی خورد و اگر سالم برگشتی و به مرگ طبیعی مردی، اجرت نزد خدا محفوظ است. “

از اینکه فرمود: ” و اگر بمیری “ اشاره است به آیه شریفه:

” و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله،

ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله، “

یعنی کسی که به منظور مهاجرت به سوی خدا و رسولش از خانه اش بیرون می شود و سپس مرگ او را درمی یابد، اجرش نزد خدا محفوظ است.

و این آیه دلالت دارد بر این که بیرون شدن به سوی جهاد، مهاجرت به سوی خدا و رسول است.

(۱)

مرگ در حال اسلام

” وَ وَصَى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَ يَعْقُوبَ بَيْنِي إِنْ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.

- و ابراهیم فرزندان خود را و یعقوب هم، به این اسلام سفارش کرده و گفت: ای پسران من! خدا دین را برای شما برگزید زنده مبادا در حالی بمیرید که اسلام نداشته باشید!

یعنی همواره ملازم با اسلام باشید تا مرگتان در حال اسلامتان واقع شود. این آیه شریفه به این معنا اشاره دارد، که ملت و دین، همان دین اسلام است.

در روایات اسلامی، در بحار الأنوار از ارشاد دیلمی، یکی از احادیث معراج را با دو سند آورده، که از جمله مطالب آن این است که خدای سبحان به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

” ای احمد!

هیچ می دانی کدام زندگی گواراتر، و کدام حیات جاودانه تر است؟

عرضه داشت: پروردگارا، نه،

فرمود: اما عیش گوارا، آن عیشی است که صاحبش از ذکر و یاد من سست نشود، و نعمت مرا فراموش نکند، و جاهل به حق من نشود، شب و روز رضای مرا طلب کند.

و اما حیات جاودان، آن حیاتی است که یکسره و همه دقائقش به نفع صاحبش تمام شود، و آنچنان در بهره گیری از آن حریص باشد، که دنیا در نظرش خوار گردد، و کوچک شود، و در مقابل، آخرت در نظرش عظیم شود، و خواست مرا بر خواست خودش مقدم بدارد، و همه در پی به دست آوردن رضای من باشد، حق نعمتم را عظیم شمرد، رفتاری را که با او

کردم به یاد آورد، شب و روز در برابر هر کار زشت و گناه مراقب من باشد، قلب خویش را از آنچه ناخوشایند من است پاک کند، شیطان و وساوس او را دشمن بدارد، و ابلیس را بر قلب خود مسلط نسازد، و در آن راه ندهد.

که اگر چنین کند، محبتی در دلش می افکنم که فکر و ذکرش، و فراغ و اشتغالش، و هم و غمش، و گفتگوش همه از نعمت های من شود، آن نعمت ها که به سایر اهل محبتم دادم، و در نتیجه چشم و گوش دلش را باز کنم، تا دیگر با قلب خود بشنود، و با قلب ببیند، و به جلال و عظمت نظر کند، و دنیا را بر او تنگ کنم، و آنچه لذت دنیائی است از نظرش بیندازم، تا

حدی که آنرا دشمن بدارد .

و همانطور که چوپان گله را از ورطه های هلاکت دور می کند من او را از دنیا و آنچه در آنست دور می کنم، آنوقت است که از مردم می گریزد، آنهم چه گریزی؟ و در آخر از دار فنا به دار بقاء، و از دار شیطان به دار رحمان منتقل می شود.

- ای احمد !

من او را به زیور هیبت و عظمت می آریم، این است آن عیش گوارا و آن حیات جاودان، و این مقام خاص دارندگان رضا است، پس هر کس بر وفق رضای من عمل کند، مداومت و ملازمت بر سه چیز را به او بدهم، اول آنکه با شکری آشنایش می کنم، که دیگر مانند شکر دیگران آمیخته با جهل نباشد، و قلبش را آنچنان از یاد خودم پر کنم، که دیگر جائی برای نسیان در آن نباشد و آنچنان از محبت خودم پر کنم، که دیگر جائی برای محبت مخلوقها در آن نماند .

آنوقت است که وقتی به من محبت می ورزد، به او محبت می ورزم، و چشم دلش را به سوی جلالم باز می کنم، و دیگر هیچ سری از اسرار خلقم را از او مخفی نمی دارم و در تاریکیهای شب و روشنایی روز با او راز می گویم، آنچنان که دیگر مجالی برای سخن گفتن با مخلوقین و نشست و برخاست با آنان برایش نماند، سخن خود و ملائکه ام را به گوشش می شنویم، و با آن اسرار که از خلق خود پوشانده ام آشنایش سازم .

جامه حیا بر تنش بپوشانم، آنچنان که تمامی خلایق از او شرم بدارند، و چون در زمین راه می رود، آمرزیده برود، ظرفیت و بصیرت قلبش را بسیار کنم، و هیچ چیز از بهشت و آتش را از او مخفی ندارم، و او را با آن دلهره ها و شدائد که مردم در قیامت گرفتارش آیند، و با آن حساب سختی که از توانگران و فقراء و علماء و جهال می کشم، آشنایش می سازم، وقتی او را در قبر می خوابانند، نکیر و منکر را بر او نازل کنم، تا بازجوئیش کنند، در حالیکه هیچ اندوهی از مردن، و هیچ ظلمتی از قبر و لحد، و هیچ همی از هول مطلع نداشته باشد .

آنگاه میزانی برایش نصب کنم، و نامه ای برایش بگشایم، و نامه اش را به دست راستش بدهم، او را در حالیکه باز، و روشن است، بخواند و آنگاه بین خودم و او مترجمی نگذارم، این صفات دوستداران است.

- ای احمد !

همّ خود را، همّ واحد کن، و زیانت را زبانی واحد، و بدنت را بدنی زنده ساز، که تا ابد غافل نماند، چه هر کس از من غافل شود، من در امر او بی اعتنا شوم، دیگر باکی ندارم که در کدام وادی هلاک شود . “

(۱)

” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ،

-ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آنطور که شایسته اوست پروا کنید و زنده بمیرید!

۱- مستند: آیه ۱۳۲ سوره بقره - المیزان ج : ۱ ص : ۴۵۱ تا ۴۸۱

” وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ! “

نهی از مردن بدون اسلام کنایه است از اینکه همواره و در همه حالات ملتزم به اسلام باش تا قهرا هر وقت مرگت رسید، در یکی از حالات سلامت باشد، و در حال اسلام مرده باشی .

(۱)

ارزش مسلمان مردن!

”... فَأَظِرَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ،

... تویی فاطر آسمانها و زمین! تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران، و قرین شایسته گانم بفرما!

دل‌های اولیای خدا و مخلصین از بندگانش از راه این اسم، یعنی اسم فاطر (که به معنای وجود لذاته خدا، و ایجاد غیر خود است)، متوجه او می شوند.

یوسف علیه السلام هم که یکی از فرستادگان و مخلصین او است در جایی که سخن از ولایت او به میان می آورد می گوید: ” فَأَظِرَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ! “

معنای درخواست (مرا مسلم بمیران) این است که خدایا اخلاص و اسلام مرا مادامی که زنده ام برابم باقی بدار .

و به عبارت دیگر این است که تا زنده است مسلم زندگی کند، تا در نتیجه دم مرگ هم مسلم بمیرد، و این کنایه است از اینکه خداوند او را تا دم مرگ بر اسلام پایدار بدارد، نه اینکه معنایش این باشد که دم مرگ مسلم باشم، هر چند در زندگی مسلم نبودم، و نه اینکه درخواست مرگ باشد و معنایش این باشد که خدایا الآن که دارای اسلامم مرا بمیران.

(۲)

مرگ در حال کفر

” ان الذین کفروا، و ماتوا و هم کفار ... “

– کسانی که کافر شدند و مردند در حالیکه همچنان بر کفر خود باقی بودند...!“

این جمله کنایه است از اصرار و پافشاری کفار در کفر و عناد و لجبازی‌شان در قبول نکردن حق، چون کسی که از بی توجهی به دین حق متدین نباشد، نه از روی عناد و کبر ورزی، چنین کسی در حقیقت کافر نیست، بلکه مستضعفی است که امرش به دست خدا است شاهدش این است که خدای تعالی کفر کافران را در غالب آیات قرآن،

١- مستند: آیه ١٠٢ سوره آل عمران - المیزان ج : ٣ ص : ٥٦٧

٢- مستند: آیه ١٠١ سوره یوسف - المیزان ج : ١١ ص : ٣٤٠

مقید به تکذیب می کند، مخصوصاً در آیات هبوط آدم که مشتمل بر اولین حکم شرعی است که خدا برای بشر تشریح کرده می فرماید:

- "... و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا، اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون،

- ... کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، ایشان اهل آتشدن و در آن جاودانند!"

(۱)

برابر نبودن مرگ و زندگی مجرمان با صالحان

- "أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ،

- آیا کسانی که گناه مرتکب می شوند پنداشته اند که ما با آنان همان گونه رفتار می کنیم که با اشخاص با ایمان و دارای اعمال صالح می کنیم و خیال کرده اند زندگی و مرگشان با آن افراد یکسان است و چه بد پنداری است که کرده اند!"

اشخاصی که دارای ایمان و عمل صالح هستند، در زمان حیات طریقه زندگیشان را با بصیرت سلوک می کنند، و در راه زندگی دارای هدایت و رحمتی از ناحیه پروردگار خویشند. ولی آدم بدکار دستش از این بصیرت و هدایت و رحمت تهی است. این دو طایفه در مرگ هم مساوی نیستند، برای این که مرگ همان طور که برهانهای روشن شهادت می دهد، انعدام و بطلان نفس انسانیت نیست، بلکه مردن عبارت است از برگشتن به سوی خدای سبحان، و انتقال از سرای دنیا به سرایی دیگر، از سرایی ناپایدار به سرایی پایدار و جاودان، سرایی که مؤمن صالح در آن قرین سعادت و نعمت، و دیگران در شقاوت و عذاب زندگی می کنند.

(۲)

مرگ، قبر، نشر، و طبع کفرانگر انسان

- "ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ،

- ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ،

- كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمَرَهُ،

- آنگاه دچار مرگ و سپس داخل قبرش ساخت،

- و سپس هر وقت بخواهد دوباره زنده اش می کند،

-نه هرگز بلکه کفر و عصیان ورزید.“

انسان مخلوقی است که از اولین لحظه وجودش تا به آخر تحت تدبیر خدای تعالی است، اوست که وی را خلق می کند و تقدیر می نماید، و راه را برایش هموار می سازد، می میراند و در قبر می کند، و مجدداً از قبر بیرونش می آورد، همه اینها نعمت هایی است از خدای تعالی، حال که جریان بدین قرار است پس انسان چه باید بکند

۱- مستند: آیه ۱۵۹ سوره بقره - المیزان ج : ۱ ص : ۵۸۸

۲- مستند: آیه ۲۱ سوره جاثیه - المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۶۰

و چه کرد، آیا در برابر مقام ربوبیت خاضع گردید یا نه؟ و آیا شکر نعمت را بجای آورد یا نه؟ نه، انسان چنین نکرد، ”لما يقض ما امره،“ هرگز آنچه را خدای تعالی دستور داد به انجام نرساند بلکه کفران و نافرمانی کرد.

مذمت و ملامتی که در آیه آمده متوجه انسان طبیعی است یعنی می خواهد بفرماید طبع انسان چنین است که اگر به خودش واگذار شود در کفر افراط می کند، و این همان مطلبی است که آیه زیر افاده اش می کند: ”ان الانسان لظلوم كفار،“ که قهرا با انسانهایی منطبق می شود که فعلا مبتلا به کفر و افراط در آن هستند، و با حق دشمنی می ورزند.

(۱)

انقراض انسانها به وسیله عذاب دنیوی

”وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبْ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ أَوْ لَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِّنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِّنْ زَوَالٍ؟“

و مردم را بترسان از روزی که عذاب موعود به سراغشان می آید کسانی که ستم کرده اند گویند: پروردگارا ما را تا مدتی مهلت ده تا دعوت تو را اجابت کنیم و پیرو پیغمبران شویم! مگر شما نبودید که پیش از این قسم خوردید که زوال ندارید؟“

”وَ أَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ ...“ انذار در این آیه، انذار به عذاب استیصال دنیوی است، که هر چند از امت ستمکار بر نمی گردد و نسل ستمکاران را قطع می کند، ولی از یک فرد قابل برگشت است.

مؤمنین هیچوقت به چنین عذابی که به کلی منقرضشان کند مبتلا نمی گردند، و این عذاب مخصوص امتهاست که بخاطر ظلمشان بدان دچار می گردند، نه تمام افراد امت، و لذا می بینیم خدای تعالی می فرماید: ”ثم ننجي رسلنا و الذين آمنوا كذلك حقا علينا ننج المؤمنين.“

خدای تعالی در امتهای گذشته و حتی در امت محمدی این قضاء را رانده که در صورت ارتکاب کفر و ستم دچار انقراضشان می کند، و این مطلب را بارها در کلام مجیدش تکرار فرموده است.

و روزی که چنین عذابهایی بیاید روزیست که زمین را از آلودگی و پلیدی شرک و ظلم پاک می کند، و دیگر به غیر از خدا کسی در روی زمین عبادت نمی شود، زیرا دعوت، دعوت عمومی است، و مقصود از امت هم تمامی ساکنین عالمند.

و وقتی به وسیله عذاب انقراض، شرک ریشه کن شود دیگر جز مؤمنین کسی باقی نمی ماند، آنوقت است که دین هر چه باشد خالص برای خدا می شود، همچنانکه فرموده: ”و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الأرض يرثها عبادي الصالحون.“

(۲)

- ۱- مستند: آیه ۲۱ تا ۲۳ سوره عبس - المیزان ج ۲۰ ص ۳۳۹
- ۲- مستند: آیه ۴۳ تا ۴۶ سوره ابراهیم - المیزان ج ۱۲: ص ۱۲۰

” وَ حَرَّمَ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ،

بر هر دهکده که هلاکشان کردیم مقرر کردیم که دیگر باز نگردند!“

خدای تعالی در این آیه به جای فرد، مجتمع را مورد سخن قرار داده، و فرموده: ” و حرام علی قریه اهلکناها،“ و این بدان جهت است که فساد فرد به طبع به فساد جامعه سرایت می کند و به طغیان جامعه منتهی می شود، و آنگاه دیگر عذاب بر آنان حتمی می شود و همه هلاک می گردند، همچنانکه در سوره اسری فرموده: ” و ان من قریه الا نحن مهلكوها قبل يوم القيمة او معذبوها عذابا شديدا.“

و معنای آیه این است که: آن قریه ای که عمل صالح توأم با ایمان انجام نداد و امرشان منجر به هلاکت شد، دیگر محال است که دوباره زنده شود و مافات را تدارک نموده سعی خود را مشکور، و اعمال خود را مکتوب، و مقبول کند.

(۱)

دلیل عذاب انقراض و عدم انقراض اقوام گذشته

” وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا - مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُّريب،

-در دین تفرقه نکردند مگر بعد از آنکه به حقانیت دین یقین داشتند، و حسدی که به یکدیگر می ورزیدند و ادارشان کرد تفرقه کنند، و اگر حکم ازلی خدا بر این قرار نگرفته بود که تا مدتی معین زنده بمانند، کارشان را یکسره می کردیم، چون اینان که با علم به حقانیت، آن را انکار کردند باعث شدند نسلهای بعدی درباره آن در شکی عمیق قرار گیرند!“

هلاکت و قضاهایی که در باره اقوام گذشته در قرآن کریم آمده، راجع به هلاکت آنان در زمان پیامبرشان بوده، فلان قوم وقتی دعوت پیغمبر خود را نپذیرفتند، در عصر همان پیامبر مبتلا به عذاب می شده و هلاک می گردیده، مانند قوم نوح، هود، و صالح که همه در زمان پیامبرشان هلاک شدند، ولی آیه مورد بحث راجع به اختلافی است که امت ها بعد از درگذشت پیغمبرشان در دین خود راه انداخته اند و این از سیاق کاملا روشن است.

مراد از کلمه ای که در سابق گذشت یکی از فرمانهایی است که خدا در آغاز خلقت بشر صادر کرد، نظیر اینکه همان روزها فرمود: ” و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین.“ اگر نبود این مساله که خدا از سابق این قضا را رانده بود که بنی آدم هر یک چقدر در زمین بمانند و تا چه مدت و به چه مقدار از زندگی در زمین بهره مند شوند هر آینه بین آنان حکم می کرد، یعنی به دنبال اختلافی که در دین خدا کرده و از راه او منحرف شدند، حکم می نمود و همه را به مقتضای این جرم بزرگ هلاک می فرمود .

هلاک شدگان به دنیا باز نخواهند گشت!

۱- مستند: آیه ۹۵ سوره انبیاء - المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۵۸

۲- مستند: آیه ۱۴ سوره شوری - المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۲

”وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ،

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَمِدُونَ،

و ما برای هلاک ساختن مردم او لشکری از آسمان نفرستادیم و نباید هم می فرستادیم،

چون از بین بردن آنها به بیش از یک صیحه نیاز نداشت آری یک صیحه برخاست و همه آنها در جای خود خشکیدند.

(... از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید ... مردم او را کشتند،) ما بعد از قتل او، دیگر هیچ لشکری از آسمان بر قوم او نازل نکردیم، و نازل کننده هم نبودیم. کار هلاکت آن قوم در نظر خدای تعالی بسیار ناچیز و غیر قابل اعتنا بود، و خدا انتقام آن مرد را از آن قوم گرفت و هلاکشان کرد، و هلاک کردن آنها برای خدا آسان بود و احتیاج نداشت از آسمان لشکری از ملائکه بفرستد تا با آنها بجنگد و هلاکشان کنند، و به همین جهت در هلاکت آنان و هلاکت هیچ یک از امت های گذشته این کار را نکرد، بلکه با یک صیحه آسمانی هلاکشان ساخت:

”ان كانت الا صیحه واحده فاذا هم خامدون!“

«الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون انهم الیهم لا- یرجعون- آیا از بسیاری هلاک شدگان عبرت نمی گیرند که در قرون گذشته به امر خدا هلاک شدند؟ و به اخذ الهی ماخوذ گشتند، و دیگر به عیش و نوش در دنیا باز نخواهند گشت؟»

(۱)

مسئله فوت و رفع (بالا بردن) عیسی(ع)

”إِذْ قَالَ اللَّهُ يَٰعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَ رَافِعُكَ إِلَيَّ وَ مَطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ،

و به یاد آر آن زمان را که خدای تعالی گفت: ای عیسی من تو را خواهم گرفت و به سوی خود بالا-خواهم برد و از شر کسانی که کافر شدند پاک خواهم کرد و پیروانت را بر کسانی که کافر شدند برتری تا قیامت می دهم آنگاه برگشتتان به سوی من است، و من بین شما در آنچه اختلاف می کنید حکم خواهم کرد.

”توفی“ به معنای گرفتن چیزی بطور تام و کامل است، و به همین جهت در موت استعمال می شود، چون خدای تعالی در هنگام مرگ آدمی، جان او را از بدنش می گیرد.

و دقت در دو آیه اخیر این نکته را نتیجه می دهد که کلمه توفی در قرآن به معنای مرگ نیامده، بلکه اگر در مورد مرگ استعمال شده تنها به عنایت گرفتن و حفظ

١- مستند: آیه ٢٨ و ٢٩ سوره یس - المیزان ج : ١٧ ص : ١١٧

کردن بوده، به عبارتی دیگر کلمه توفی را در آن لحظه ای که خدای تعالی جان را می گیرد، استعمال کرده تا بفهماند جان انسانها با مردن باطل و فانی نمی شود و اینها که گمان کرده اند مردن، نابود شدن است جاهل به حقیقت امرند، بلکه خدای تعالی جانها را می گیرد و حفظ می کند تا در روز بازگشت خلا-یق به سوی خودش دو باره به بدنها برگرداند و اما در مواردی که این عنایت منظور نیست و تنها سخن از مردن است، قرآن در آن جا لفظ موت را می آورد نه لفظ توفی را، کلمه توفی از این جهت صراحتی در مردن ندارد.

علاوه بر اینکه قرآن کریم آنجا که ادعای یهود مبنی بر اینکه عیسی را کشتند را رد می کند نیز مؤید این گفتار ما است چون در آنجا می فرماید:

” و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول الله ، و ما قتلوه و ما صلبوه و لكن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه، یقینا ، بل رفعه الله الیه، و كان الله عزیزا حکیما، و ان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته و یوم القیمه یكون علیهم شهیدا،“

چون یهود ادعا می کرد که مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام را کشتند و همچنین نصارا نیز بطوری که از انجیل ها استفاده می شود اینطور معتقدند که یهودیان آن جناب را دار زدند و کشتند، ولی چیزی که هست اینکه: بعد از کشته شدنش خدای تعالی او را از قبرش بیرون آورد و به آسمان برد و حال آنکه آیاتی که ملاحظه کردید داستان کشتن و به دار آویختن را به کلی تکذیب می کند .

و آنچه از ظاهر آیه: ” و ان من اهل الکتاب“ بدست می آید این است که: عیسی علیه السلام نزد خدا زنده است و نخواهد مرد تا آنکه همه اهل کتاب به وی ایمان بیاورند.

” و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا .“

و از آنجائی که در آیه شریفه کلمه رافعک مقید به قید الی شده معلوم می شود که منظور از این رفع، رفع معنوی است نه رفع صوری و جسمی، چون خدای تعالی در مکانی بلند قرار نگرفته تا عیسی علیه السلام را به طرف خود بالا ببرد، او مکانی از سنخ مکانهای جسمانی که اجسام و جسمانیات در آن قرار می گیرند ندارد، به همین جهت دوری و نزدیکی نسبت به خدای تعالی هم دوری و نزدیکی مکانی نیست، پس تعبیر مذکور نظیر تعبیری است که در آخر همین آیه آورده و فرموده: ” ثم الی مرجعکم“

مخصوصا اگر منظور از توفی قبض روح باشد که خیلی روشن خواهد بود که منظور از رفع، رفع معنوی است یعنی ترفیع درجه و تقرب به خدای سبحان، نظیر تعبیری که قرآن کریم در باره شهدا یعنی کشته شدگان در راه او آورده و فرموده: ” احياء عند ربهم یرزقون،“ که منظور از کلمه (عند) ظرف مکانی نیست، بلکه تقرب معنوی است .

مرگ: آمدن یقین، تبدیل غیب به شهود و خبر به عیان

۱- مستند: آیه ۵۵ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۳۲۴

”وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ،

-پروردگار خویش را عبادت کن تا برایت یقین (مرگ) فرا رسد!

خدای سبحان به پیامبر گرامی خود سفارش می فرماید که او را تسبیح و حمد گوید و سجده و عبادت کند و این مراسم را ادامه دهد.

در آیات سابق سفارش به صبر کرده بود، و این امر به صبر، از آیه: ”و اعبد ربك حتى ياتيك اليقين - پروردگارت را عبادت کن تا برایت یقین حاصل شود،“ نیز استفاده می شود، زیرا ظاهر آن این است که امر به صبر در عبودیت تا مدتی معین است که پس از آمدن یقین تمام می شود.

جمله مذکور به قرینه قید ”حتى ياتيك اليقين،“ دستور سلوک در منهج تسلیم و اطاعت و قیام به لوازم عبودیت خواهد بود.

بنا بر این احتمال، مراد از آمدن یقین، رسیدن اجل مرگ است که با فرا رسیدنش غیب، مبدل به شهادت و خبر مبدل به عیان می شود.

مؤید این احتمال هم تفریح ”فاصفح الصفح الجمیل،“ بر جمله قبلش، یعنی ”و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق و ان الساعه لآتیة،“ است، زیرا در حقیقت از این جهت امر به عفو و صبر در برابر گفته های آنان فرموده که برای ایشان روزی است که در آن روز از ایشان انتقام می گیرد، و اعمال ناروایشان را کیفر می دهد.

و خلاصه معنای آیه این می شود که: تو بر عبودیت خود ادامه بده و همچنان بر اطاعت و اجتناب از معصیت صبر کن، و نیز همچنان بر آنچه که ایشان می گویند تحمل کن تا مرگت فرا رسد و به عالم یقین منتقل شوی، آن وقت مشاهده کنی که خدا با آنان چه معامله ای می کند.

و از اینکه فرا رسیدن مرگ را به عبارت ”تا یقین برایت بیاید،“ تعبیر کرده نیز اشعار بر این معنا هست، برای اینکه در این جمله عنایت بر این است که مرگ در دنبال تو و طالب تو است، و به زودی به تو می رسد، پس باید همچنان پروردگارت را عبادت بکنی تا او به تو برسد، و این یقین همان عالم آخرت است که عالم یقین عمومی ماوراء حجاب است، نه اینکه مراد از یقین آن یقینی باشد که با تفکر، و یا ریاضت و عبادت به دست می آید .

توجه: این را گفتیم تا معلوم شود اینکه بعضی پنداشته اند که: آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه عبادت تا وقتی لازم است که یقین نیامده باشد، و همینکه انسان

یقین پیدا کرد دیگر نماز و روزه واجب نیست، پندار و رأی فاسدی است، برای اینکه اگر مقصود از یقین، آن یقین معمولی باشد که گفتیم از راه تفکر یا عبادت، در نفس پدید می آید رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در هر حال آن یقین را داشته، و آیه شریفه که خطابش به شخص رسول اکرم است می فرماید: - عبادت کن تا یقین برایت بیاید! چطور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یقین نداشته با اینکه آیات بسیاری از کتاب خدا او را از موقنین و همواره بر بصیرت و برینه ای از پروردگارش، و معصوم و مهتدی به هدایت الهی و امثال این اوصاف دانسته است.

(۱)

تعریف اجل مسمی و غیر مسمی در آیات قرآن

اجل مبهم و اجل مسمی

۱- مستند: آیه ۹۹ سوره حجر - المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۸۸

- "هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ،

- او کسی است که شما را از گل آفرید آنگاه اجلی مقرر فرمود و اجل معین پیش اوست، و باز هم شما شک می کنید.

در این جمله کوتاه به خلقت عالم صغیر و کوچک انسانی اشاره کرده و این نکته مهم را خاطر نشان می سازد که آن کسی که انسان را آفریده و امورش را تدبیر نموده، و برای بقای ظاهری و دنیویش مدتی مقرر فرموده، همانا خدای سبحان است، و در نتیجه انسان وجودش محدود است از یک طرف به گل که ابتدای خلقت نوع او از آن است، اگر چه بقای نسلش به وسیله ازدواج و تناسل بوده باشد. و از طرفی دیگر به اجل مقرر می شود که با رسیدن مرگ تمام می شود.

نکته دیگری که در آیه مورد بحث می باشد این است که اجل را نکره آورد تا ابهام را برساند یعنی دلالت کند بر اینکه این اجل برای بشر مجهول و نامعلوم است، و بشر از راه معارف و علوم متداول راهی به سوی تعیین آن ندارد.

"و اجل مسمی عنده،" تسمیه اجل بمعنی تعیین آن است. ظاهر کلام خدای تعالی در آیه مورد بحث این است که منظور از اجل و اجل مسمی آخر مدت زندگی است نه تمامی آن، همچنانکه از جمله: "فان اجل الله لات،" به خوبی استفاده می شود.

اجل دو گونه است:

یکی اجل مبهم، و یکی اجل مسمی یعنی معین در نزد خدای تعالی، و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی پذیرد. و به همین جهت آن را مقید کرده به "عنده- نزد خدا" و معلوم است چیزی که نزد خدا است دستخوش تغییر نمی شود، و این همان اجل محتومی است که تغییر و تبدیل بر نمی دارد. خدای متعال می فرماید:

- "اذا جاء اجلهم فلا يستأخرون ساعه ولا يستقدمون!"

ممکن است اجل غیر مسمی به خاطر تحقق نیافتن شرطی که اجل معلق بر آن شرط شده، تخلف کند و در موعد مقرر فرا نرسد، و لیکن اجل حتمی و مطلق راهی برای عدم تحقق آن نیست، و به هیچ وجه نمی توان از رسیدن و تحقق آن جلوگیری نمود.

و اگر آیات سابق به ضمیمه آیه شریفه ” لکل اجل کتاب، یمحو الله ما یشاء و یشاء و عنده ام الکتاب، “ مورد دقت قرار گیرند بدست می آید که اجل مسمی همان اجل محتومی است که در ام الکتاب ثبت شده، و اجل غیر مسمی آن اجلی است که در لوح محو و اثبات نوشته شده است.

ام الکتاب قابل انطباق است بر حوادثی که در خارج ثابت است، یعنی حوادثی که مستندند به اسباب عامی که تخلف از تاثیر ندارد، و لوح محو و اثبات قابل انطباق بر همان حوادث است، لیکن نه از جهت استناد به اسباب عامه بلکه از نظر استناد به اسباب ناقصی که در خیلی از موارد از آنها به مقتضی تعبیر می کنیم، که ممکن است برخورد با موانعی بکند و از تاثیر باز بماند و ممکن است باز نماند .

مثالی که با در نظر گرفتن آن، این دو قسم سبب یعنی سبب تام و سبب ناقص روشن می شود نور خورشید است، زیرا ما در شب اطمینان داریم که بعد از گذشتن چند ساعت آفتاب طلوع خواهد کرد و روی زمین را روشن خواهد نمود، لیکن ممکن است مقارن طلوع آفتاب کره ماه و یا ابر و یا چیز دیگری بین آن و کره زمین حائل شده و از روشن شدن روی زمین جلوگیری کند، همچنانکه ممکن هم هست که چنین مانعی پیش نیاید که در این صورت قطعاً روی زمین روشن خواهد بود. پس طلوع آفتاب به تنهایی نسبت به روشن کردن زمین سبب ناقص و به منزله لوح محو و اثبات در بحث ما است و همین طلوع به ضمیمه نبود مانعی از موانع، نسبت به روشن کردن زمین علت تامه و به منزله ام الکتاب و لوح محفوظ در بحث ما است.

همچنین است اجل آدمی، زیرا ترکیب خاصی که ساختمان بدن آدمی را تشکیل می دهد با همه اقتضات محدودی که در ارکان آن هست اقتضا می کند که این ساختمان عمر طبیعی خود را که چه بسا به صد و یا صد و بیست سال تحدیدش کرده اند، بکند. این است آن اجلی که می توان گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده، لیکن این نیز هست که تمامی اجزای هستی با این ساختمان ارتباط و در آن تاثیر دارند، و چه بسا اسباب و موانعی که در این اجزای کون از حیثه شمارش بیرون است با یکدیگر برخورد نموده و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان قبل از رسیدن به

حد طبیعی خود، منقضی گردد، و این همان مرگ ناگهانی است .

با این بیان تصور و فرض اینکه نظام کون محتاج به هر دو قسم اجل، یعنی مسمی و غیر مسمی باشد آسان می شود.

و نیز روشن می شود که منافاتی بین ابهام در اجل غیر مسمی و تعیین آن در مسمی نیست، چه بسا این دو اجل در موردی در یک زمان توافق کنند و چه بسا نکنند، و البته در صورت تخالف آن، اجل مسمی تحقق می پذیرد نه غیر مسمی .

این همان معنائی است که گفتیم، دقت در آیه: "ثم قضی اجلا و اجل مسمی عنده،" آنرا افاده می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود: اجل مسمی، اجلی است که در شب قدر برای ملک الموت تعیین شده، و آن همان اجلی است که در باره اش فرمود: "فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعه و لا يستقدمون،" و اجل در این آیه همان اجلی است که در شب قدر به ملک الموت ابلاغ شده است.

و اما آن دیگری اجلی است که مشیت خدا در آن کارگر و مؤثر است یعنی اگر بخواهد مدتش را جلوتر و اگر بخواهد عقب تر می اندازد.

(۱)

اجل مسمی

- "وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ،

- اگر خدا این مردم را به ستمشان مؤاخذه می کرد روی زمین جنبنده ای نمی گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان می دهد و چون مدتشان سر آید نه ساعتی دیرتر روند و نه جلوتر ."

خدای تعالی می فرماید در مؤاخذه ایشان عجله نمی شود، و لیکن عقب انداخته می شود تا اجل مسمی و مدت معین!

اجل مسمی نسبت به فرد فرد انسان همان مرگ اوست، و نسبت به امتهای انقراض ایشان، و نسبت به عموم بشر همان نفخ صور و آمدن قیامت است.

این سه معنی در قرآن کریم برای اجل مسمی آمده، یکجا فرموده: "و منکم من یتوفی من قبل و لتبلغوا اجلا مسمی،" و یکجا فرموده: "و لكل امه اجل فاذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعه و لا يستقدمون،" و در جای دیگر فرموده: "و لو لا کلمه سبقت من ربک الی اجل مسمی لفضی بینهم ."

اجل مسمى، آخريں مهلت، و آخريں مرحله

١- آيه ٢ سوره انعام الميزان ج : ٧ ص : ٧

٢- آيه ٦١ سوره نحل الميزان ج : ١٢ ص : ٤٠٨

”هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيََتُوبُوا شِوْخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَى مِنْ قَبْلٍ وَ لِيََتْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ،

—خدا همو است که شما را از خاک و سپس از نطفه و آنگاه از علقه بیافرید و آنگاه به صورت طفل شما را بیرون می کند تا به حد بلوغ برسید و بعد از آن پیر و سالخورده گردید، ولی بعضی از شما قبل از رسیدن به پیری می میرید و نیز بیرون می کند تا به اجل معین خود برسید و شاید تعقل کنید.“

”و لتبلغوا أجلاً مسمى - و تا برسید به اجلی که معین شده،“ و این آخرین مهلتی است که به آدمی می دهند و آن اجل حتمی است که به هیچ وجه قابل تغییر نیست، و این اجل معین غایتی است که شامل تمام مردم می شود، حال هر کسی هر چه عمر کرده باشد. در جای دیگر از چنین اجلی خبر داده، می فرماید: ”و اجل مسمى عنده،“

”و لعلکم تعقلون - تا شاید شما حق را با نیروی تعقل - که غریزه شما است - درک کنید.“ و این غایت خلقت انسان از نظر حیات معنوی او است، همچنان که رسیدن به اجل مسمى، غایت و نهایت زندگی دنیایی و صوری او است.

(۱)

ارتباط اجل غیر مسمى با ایمان و تقوی و اطاعت

”... أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُوا، يَغْفِرْ لَكُمْ مَنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا حَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ،

... که عبادت خدا کنید و از او تقوی داشته باشید و مرا اطاعت کنید، تا گناहانی از شما را بیامرزد و تا اجلی که برایتان مقدر کرده مهلت دهد، که اگر چنین نکنید قبل از رسیدن به اجل حتمی دچار اجل دیگر می شوید آری اگر بنای فهمیدن داشته باشید می دانید که اجل خدایی وقتی برسد تاخیر نمی پذیرد.“

می فرماید: اگر دارای عبادت و تقوا و اطاعت شوید خدای تعالی اجل غیر مسمای شما را تا اجل مسمى تاخیر می اندازد، برای اینکه اگر چنین نکنید و اجل شما برسد، دیگر تاخیر انداخته نمی شود، چون اجل خدا وقتی می رسد دیگر تاخیر انداخته نمی شود، در نتیجه در این کلام علاوه بر اینکه وعده به تاخیر اجل مسمى در صورت ایمان داده شده، تهدیدی هم شده به اینکه اگر ایمان نیاورند عذابی عاجل به سر وقتشان خواهد آمد .

در این آیه تاخیر مرگ تا اجلی معین را نتیجه عبادت خدا و تقوی و اطاعت رسول دانسته، و این خود دلیل بر این است که دو اجل در کار بوده، یکی اجل مسمى، یعنی معین، که از آن دیگری دورتر و طولانی تر است، و دیگری اجلی که معین نشده و

کوتاهتر از اولی است.

بنا بر این، خدای تعالی در این آیه کفار را وعده داده که اگر صاحب ایمان و تقوا و اطاعت شوند، اجل کوتاهترشان را تا اجل مسمی تاخیر می اندازد، و جمله ” ان أجل الله ... “ این تاخیر انداختن را تعلیل می کند، در نتیجه منظور از اجل الله که وقتی برسد دیگر عقب انداخته نمی شود، مطلق اجل حتمی است، حال چه اجل مسمی باشد، و چه غیر مسمی.

خلاصه هر دو قسم اجل را شامل می شود، پس هیچ عاملی نمی تواند قضای خدا را رد کند و حکم او را عقب اندازد.

و جمله ” لو كنتم تعلمون، “ مربوط به اول کلام است، و معنایش این است که: اگر علم می داشتید به اینکه خدا دو اجل دارد، و اجل او وقتی فرا برسد تاخیر انداخته نمی شود، آن وقت دعوت مرا اجابت می کردید، یعنی خدا را می پرستیدید و از او پروا می داشتید و مرا اطاعت می کردید.

(۱)

قدرت کشش اجل ها

– ” ما خلقنا السموات و الارض و ما بينهما الا بالحق و اجل مسمی...! “

این آیه اشیا را مرتبط و بسته به غایات آن، که همان اجلهای آنها است، می داند، و معلوم است که دو چیز وقتی به هم مرتبط باشند و یکی از دیگری قوی تر باشد، آن قوی طرف ضعیف را به سوی خود می کشد، و چون اجلها اموری ثابت و لایتغیرند، پس هر موجودی را از جلو به سوی خود می کشند چون گفتیم ثابت هستند و در نتیجه قوی ترند .

اجلها که آخرین مرحله و نقطه نهائی وجود هر چیز است، موجود را از جلو به سوی خود می کشند. مقدرات نیز اشیا را به پیش می رانند. این معنایی است که از آیه فوق به خوبی استفاده می شود.

اشیا را که همه در احاطه قوای الهیه قرار دارند، قوه ای از پشت سر به سوی نقطه نهائی شان هل می دهد، و قوه ای هم از جلو آنها را به همان نقطه جذب می کند، و قوه ای همراه آن است که تربیتش می کند، اینها سه قوه اصلی است که قرآن کریم آنها را اثبات می کند، غیر آن قوایی که حافظ و رقیب و قرین موجودات است نظیر ملائکه و شیاطین و غیر آنها .

(۲)

استدراج و املاء – هلاکت از راه افزایش نعمت و تأخیر اجل

۱- آیه ۴ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۴۳

۲- سوره روم آیه ۷ المیزان ج ۴ : ص ۵۰

” فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ، سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ،

وَ أَمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ،

- پس کیفر کسانی که به این قرآن تکذیب می کنند به خود من واگذار، ما به زودی از راهی که خودشان نفهمند تدریجاً به سوی عذاب پیش می بریم،

و من به ایشان مهلت می دهم که کید من سخت ماهرانه است!

” سنستدرجهم من حیث لا یعلمون،“ این کیفیت أخذ خدا و عذاب کردنشان را بیان می کند، عذاب کردنی که اجمالش از آیه فذرنی ... استفاده می شد، و کلمه استدرج به این معناست که درجه کسی را به تدریج و خرده خرده پایین بیاورند، تا جایی که شقاوت و بدبختیش به نهایت برسد و در ورطه هلاکت بیفتد، خدای تعالی وقتی بخواهد با کسی چنین معامله ای بکند، نعمت پشت سر نعمت به او می دهد، هر نعمتی که می دهد به همان مقدار سرگرم و از سعادت خود غافل می شود، و در شکر آن کوتاهی نموده، کم کم خدای صاحب نعمت را فراموش می کند، و از یاد می برد .

پس استدرج، دادن نعمت دنبال نعمت است به متنعم تا درجه به درجه پایین آید، و به ورطه هلاکت نزدیک شود.

قید ”من حیث لا- یعلمون،“ برای این است که این هلاکت از راه نعمت فراهم می شود، که کفار آن را خیر و سعادت می پندارند، نه شر و شقاوت.

” و املی لهم ان کیدی متین،“ کلمه املاء به معنای مهلت دادن است، و کلمه کید به معنای نوعی حیل گری است، و کلمه متین به معنای قوی و محکم است. می فرماید:

من به کفار مهلت می دهم تا در نعمت ما با گناه بغلتند، و هر جور دلشان خواست گناه کنند، که کید من قوی است!

و اگر در این آیه سیاق را از ما که عظمت را می رساند و می فهماند به هر نعمت ملکی موکل است به من برگردانیده، در آیه قبلی می فرمود: ما چنین و چنان می کنیم، و در این آیه می فرماید: من چنین و چنان می کنم، برای این است که املاء و مهلت دادن همان تاخیر أجل است، و در قرآن کریم هر جا سخن از اجل به میان آمده، به غیر خدای سبحان نسبتش نداده است.

(۱)

مرگ انسان، فقط با اذن خدا و اجل او

” وَ مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا ...

- هیچ کس جز به فرمان خدا نخواهد مرد، که اجل هر کس در لوح قضای الهی به

۱- آیه ۴۴ و ۴۵ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۴۵

وقت معین ثبت است...!“

این آیه تعریضی است به کسانی که در باره کشته شدگان در راه خدا می گفتند: اگر به جنگ نرفته بودند نمی مردند.

و هم چنین تعریض به کسانی است که گفته بودند: اگر اختیار رهبری جنگ به دست ما بود این افراد کشته نمی شدند.

البته، صاحب این سخنان مؤمنین بودند، نه منافقین، ولی مفهوم این سخنان از مؤمنین، با کمال ایمان نمی سازد چرا که لازمه چنین سخنی این است که: مرگ و میر و سنت محکمی که از قضای ثابت و استوار سرچشمه گرفته است به اذن خدا نباشد.

و این خود نیز لازمه فاسد دیگری دارد و آن این است که ملک الهی و تدبیر ربانی باطل باشد، و حال آنکه چنین نیست، پس اصل کلام باطل است.

(۱)

مرحله قبض روح انسان

جان ستانی ملک الموت و رجوع انسانها به خدا

۱- آیه ۱۴۵ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۶۱

”قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،

-بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته اند جانتان را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.“

کلمه ”توفی“ به معنای این است که چیزی را به طور کامل دریافت کنی، مانند توفی حق، و توفی قرض از بدهکار، که معنایش تا دینار آخر حق و طلب را گرفتن است.

اگر در این آیه قبض روح و توفی را به ملک الموت و در آیه ”الله يتوفى الأنفس حين موتها“ به خدا نسبت داده، و در آیه ”حتی اذا جاء احدكم الموت توفته رسلنا“ به فرستادگان، و در آیه ”الذی تتوفیهم الملائکه ظالمی انفسهم“ به ملائکه نسبت داده، به خاطر اختلاف مراتب اسباب است، سبب نزدیکتر به میت ملائکه هستند، که از طرف ملک الموت فرستاده می شوند، و سبب دورتر از آنان خود ملک الموت است، که مافوق آنان است، و امر خدای تعالی را نخست او اجراء می کند، و به ایشان دستور می دهد، خدای تعالی هم مافوق همه آنان و محیط بر آنان، سبب اعلای میراندن و مسبب الاسباب است.

”ثم الی ربکم ترجعون.“ - این رجوع همان لقای خداست، و موطن و جای آن روز قیامت است، که باید بعد از توفی و مردن انجام شود، و برای فهماندن این بعدیت تعبیر به ثم کرد، که تراخی و بعدیت را می رساند.

خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور داده که بگو: حقیقت مرگ بطلان و نابود شدن انسان نیست، و شما انسانها در زمین گم نمی شوید، بلکه ملک الموت شما را بدون اینکه چیزی از شما کم شود، بطور کامل می گیرد، و ارواح شما را از بدنهایتان بیرون می کشد، به این معنا که علاقه شما را از بدنهایتان قطع می کند.

و چون تمام حقیقت شما ارواح شماست، پس شما یعنی همان کسی که کلمه

شما خطاب به اوست، و یک عمر می گفتید من و شما، بعد از مردن هم محفوظ و زنده اید، و چیزی از شما گم نمی شود، آنچه گم می شود و از حالی به حالی تغییر می یابد، و از اول خلقتش دائما در تحول و دستخوش تغییر بود، بدنهای شما بودند شما، و شما بعد از مردن بدنهای محفوظ می مانید، تا به سوی پروردگارتان مبعوث گشته و دوباره به بدنهایتان برگردید .

(۱)

ملک الموت در روایات اسلامی

در کتاب فقیه آمده که شخصی از امام صادق علیه السلام از کلام خدای عز و جل پرسید، که می فرماید: "الله یتوفی الانفس حین موتها،" و در جای دیگر می فرماید: "قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم،" و در جای دیگر می فرماید: "الذین تتوفیهم الملائکه طیین،" و نیز جای دیگر می فرماید: "الذین تتوفیهم الملائکه ظالمی انفسهم،" و جای دیگر می فرماید: "توفته رسلنا،" و نیز می فرماید: "و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکه،" با اینکه در یک ساعت در دنیا هزاران نفر که عددشان را جز خدا کسی نمی داند می میرند، این چگونه ممکن است که ملائکه، و یا ملک الموت در آن واحد به قبض روح همه آنها برسد؟

امام علیه السلام در جواب فرمود: خدای تبارک و تعالی برای ملک الموت کارکنان و یاورانی از ملائکه قرار داده، که او نسبت به آن اعوان به منزله فرمانده است، و هر یک را به ماموریتی می فرستد، پس هم ملائکه قبض روح می کنند و هم خود ملک الموت، آنگاه خدا آن ارواح را از ملک الموت می گیرد.

و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم، و ابو الشیخ، از ابی جعفر محمد بن علی روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مردی از انصار وارد شد تا او را عیادت کند، دید که ملک الموت بالای سر وی نشسته، پرسید ای ملک الموت نسبت به رفیق ما مدارا کن، که او مردی با ایمان است، ملک الموت عرضه داشت: ای محمد، مژده که من نسبت به هر مؤمنی مدارا می کنم .

ای محمد، بدان که من بعد از آن که روح آدمیان را قبض می کنم، لحظه ای گوشه خانه می ایستم، و می گویم به خدا سوگند که من هیچ گناهی ندارم، چون مامورم، و من بار دیگر، و بار دیگر به این خانواده بر می گردم، الحذر الحذر، و خدای تعالی هیچ اهل بیتی و کلوخی و موئی و کرکی در خشکی و دریا خلق نکرده، مگر آنکه من در هر شبانه روز پنج نوبت آنها را از نظر می گذرانم.

حتی من به صغیر آنان و کبیرشان از خودشان آشناترم، و به خدا سوگند ای

محمد، من قادر نیستم که حتی جان یک پشه را قبض کنم، مگر وقتی که خدای تعالی مرا دستور قبض آن را بدهد.

(۱)

قیافه ملک الموت (از مشاهدات رسول الله در شب معراج)

... آنگاه به فرشته ای از فرشتگان گذشتم که در مجلسی نشسته بود، فرشته ای بود که همه دنیا در میان دو زانویش قرار داشت، در این میان دیدم لوحی از نور در دست دارد و آنرا مطالعه می کند، و در آن چیزی نوشته بود، و او سرگرم دقت در آن بود، نه به چپ می نگریست و نه به راست و قیافه ای چون قیافه مردم اندوهگین به خود گرفته بود، پرسیدم: این کیست ای جبرئیل؟ گفت: این ملک الموت است که دائما سرگرم قبض ارواح می باشد، گفتم مرا نزدیکش ببر قدری با او صحبت کنم وقتی مرا نزدیکش برد سلامش کردم و جبرئیل وی را گفت که این محمد نبی رحمت است که خدایش به سوی بندگان گسیل و مبعوث داشته عزرائیل مرحبا گفت و با جواب سلام تحیتم داد و گفت: ای محمد مژده باد ترا که تمامی خیرات را می بینم که در امت تو جمع شده است.

گفتم حمد خدای منان را که منت ها بر بندگان خود دارد، این خود از فضل پروردگارم می باشد آری رحمت او شامل حال من است، جبرئیل گفت این از همه ملائکه شدید العمل تر است. پرسیدم آیا هر که تاکنون مرده و از این به بعد می میرد او جانش را می گیرد؟ گفت آری از خود عزرائیل پرسیدم آیا هر کس در هر جا به حال مرگ می افتد تو او را می بینی و در آن واحد بر بالین همه آنها حاضر می شوی؟ گفت آری.

ملک الموت اضافه کرد که در تمامی دنیا در برابر آنچه خدا مسخر من کرده و مرا بر آن سلطنت داده بیش از یک پول سیاه نمی ماند که در دست مردی باشد و آن را در دست بگرداند و هیچ خانه ای نیست مگر آنکه در هر روز پنج نوبت واری می کنم و وقتی می بینم مردمی برای مرده خود گریه می کنند می گویم گریه مکنید که باز نزد شما بر می گردم و آنقدر می آیم و می روم تا احدی از شما را باقی نگذارم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای جبرئیل فوق مرگ واقعه ای نیست؟ جبرئیل گفت بعد از مرگ شدیدتر از خود مرگ است!

(۲)

جان کندن حق است! و مردن، انتقال به خانه دیگر

”وَ جَاءَت سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكُ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ،

و سكرات مرگ که قضاء حتمی خدا است می آید و به انسان گفته می شود این همان

١- آیه ١١ سوره سجده المیزان ج : ١٦ ص : ٣٧٥

٢- آیه ١ سوره اسرى المیزان ج : ١٣ ص : ٣

بود که برای فرار از آن حيله می کردی.“

مراد از سکره و مستی موت، حال نزع و جان کندن آدمی است، که مانند مستان مشغول به خودش است، نه می فهمد چه می گوید و نه می فهمد اطرافیانش در باره اش چه می گویند.

و اگر آمدن سکره موت را مقید به قید حق کرد، برای این است که اشاره کند به اینکه مساله مرگ جزء قضایای حتمی است که خدای تعالی در نظام عالم رانده، و از خود مرگ غرض و منظور دارد، همچنان که از آیه: ”کل نفس ذائقه الموت و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه و الینا ترجعون،“ نیز این معنا استفاده می شود، چون می فهماند منظور از میراندن همگی شما آزمایش شما است.

و مردن عبارت است از انتقال از یک خانه به خانه ای که بعد از آن و دیوار به دیوار آن قرار دارد، و این مرگ و انتقال حق است، همانطور که بعث و جنت و نار حق است! این معنایی است که از کلمه حق می فهمیم.

– ”ذلک ما کنت منه تحید- این همان بود که برای فرار از آن حيله می کردی.“

این عبارت، اشاره است به اینکه انسان طبعاً از مرگ کراهت دارد، چون خدای تعالی زندگی دنیا را به منظور آزمایش او در نظرش زینت داده است.

(۱)

گرفتن جان انسانها در حین خواب و حین مرگ

– ”اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ“

– خداست که جان ها را در دم مرگ می گیرد و آنها هم که نمرده اند در خواب می گیرد، پس هر یک از جان ها که مرگش رسیده باشد، نگه می دارد و آن دیگری را به بدنش برمی گرداند تا مدتی معین، به درستی که در این جریان آیت ها هست برای مردمی که تفکر کنند.“

”اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ ...“ حصری که در آیه هست نشان می دهد قبض روح تنها کار خدای تعالی است، لا غیر. یعنی اصالت در گرفتن جانها کار خداست نه غیر، ولی به تبعیت و به اجازه خدا کار ملک الموت و فرستادگان خدا که یاران ملک الموتند نیز هست، همانطور که این یاران هم به اجازه ملک الموت کار می کنند.

”اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا،“ مراد از انفس، ارواح است، ارواحی که متعلق به بدنها است، نه مجموع روح و بدن، چون مجموع روح و بدن کسی در هنگام مرگ گرفته نمی شود، تنها جان ها گرفته می شود، یعنی علاقه روح از بدن قطع می

۱- آیه ۱۹ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۲

به کار تدبیر بدن و دخل و تصرف در آن نمی پردازد .

مراد از کلمه "موتها" مرگ بدنها است، خدا جان ها را در هنگام مرگ بدن ها می گیرد، و در مورد خواب هم چنین است، چون روح نمی خوابد، بلکه این بدن است که به خواب می رود. "و التي لم تمت فی منامها،" یعنی آن آنفسی که در هنگام خواب نمرده اند.

خدای تعالی ما بین همین ارواح و انفسی که در هنگام خواب قبض می شوند، تفصیل می دهد، و آن را دو قسم می کند و می فرماید: "فيمسك التي قضی علیها الموت و يرسل الاخری الی أجل مسمی،" یعنی آن ارواحی که قضای خدا بر مرگشان رانده شده، نگه می دارد و دیگر به بدنها برنمی گرداند، و آن ارواحی که چنین قضایی بر آنها رانده نشده، آنها را روانه به سوی بدن ها می کند، تا آنکه برای مدتی معین که منتهی الیه زندگی آنهاست زنده بمانند.

و اینکه مدت معین را غایت روانه کردن ارواح قرار داده، خود دلیل بر آن است که مراد از روانه کردن ارواح، جنس آن است، به این معنا که بعضی از آنفس را یک بار ارسال می کنند، و بعضی را دو بار و بعضی را بیشتر و بیشتر تا برسد به آن مدت مقرر.

از این جمله دو نکته استفاده می شود، اول اینکه: نفس آدمی غیر از بدن اوست، برای اینکه در هنگام خواب از بدن جدا می شود و مستقل از بدن و جدای از آن زندگی می کند.

دوم اینکه: مردن و خوابیدن، هر دو توفی و قبض روح است، بله این فرق بین آن دو هست که مرگ قبض روحی است که دیگر برگشتی برایش نیست، و خواب قبض روحی است که ممکن است دوباره برگردد.

خدای سبحان سپس آیه را با جمله "ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون،" تمام می کند و می فهماند که: مردم متفکر از همین خوابیدن و مردن متوجه می شوند که مدبر امر آنان خداست، و روزی همه آنان به سوی خدا برمی گردند و خداوند سبحان به حساب اعمالشان می رسد.

(۱)

مرگ و خواب

- "وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

- و او چنان خدائی است که می میراند شما را در شب و می داند آنچه را که کسب می کنید به روز، بعد از آن برمی خیزاند شما را در آن روز، تا بگذرد آن موعدی

١- آیه ٤٢ سوره زمر المیزان ج : ١٧ ص : ٤٠٧

که معین فرموده، سپس به سوی خدا است برگشت شما، آنگاه، آگاه می سازد شما را به آنچه که امروز می کنید. “

مرگ و خواب، هر دو در قطع کردن رابطه نفس از بدن مشترکند، همانطوری که بعث به معنای بیدار کردن و بعث به معنای زنده کردن، هر دو در برقرار ساختن مجدد این رابطه شریک می باشند، زیرا هر دو باعث می شوند که نفس دو باره آن تصرفاتی را که در بدن داشت، انجام دهد.

خدای متعال شما را در شب می میراند در حالیکه می داند آنچه را که در روز عمل کرده و انجام دادید، ولی روح های شما را نگه نمی دارد، تا مرگ شان ادامه یابد بلکه برای اینکه اجل های معین شما به آخر برسد شما را دوباره زنده می کند و پس از آن به واسطه مرگ و حشر به سوی او باز خواهید گشت، و شما را از اعمالتان که انجام داده اید، خبر خواهد داد.

اینکه فرمود: ”یتوفیکم- می گیرد شما را،“ و نفمود: ”یتوفی روحکم- می گیرد جان شما را،“ دلالت دارد بر اینکه حقیقت انسانی که ما از آن به کلمه ”من“ تعبیر می کنیم، همان روح انسانی است و بس، و چنان نیست که ما خیال می کنیم که روح جزئی از انسان است و یا صفت و یا هیاتی است که عارض بر انسان می شود.

حقیقت آدمی تن خاکی او نیست، بلکه روح او است، و بنابراین با قبض روح کردن ملک الموت، چیزی از این حقیقت گم نمی شود!

می فرماید: خدای تعالی آن کسی است که با علم به اینکه شما در روز چه کارها کرده اید در شب جان تان را گرفته و دوباره در روز بعد، مبعوث تان می کند.

”ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی“

غرض از این بعث را، عبارت دانست از وفای به اجل مسمی، و به کار بردن آن، و آن اجل وقتی است که در نزد خدا معلوم و معین است، و زندگی دنیوی انسان یک لحظه از آن تخطی نمی کند.

(۱)

ملائکه حافظ جان انسان، و ملائکه مامور گرفتن جان انسان

”وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ،

و خدا قاهر است و در قهر و قدرت مافوق بندگان می باشد و می فرستد بر شما نگاهبانانی، تا آنکه بیاید یکی از شما را مرگ و بگیرد جان شما را فرشتگان ما و ایشان در انجام ماموریت خود، هرگز کوتاهی نمی کنند. بعد از آن برگردانیده

١- آیه ٦٠ تا سوره انعام المیزان ج : ٧ ص : ١٨٤

می شوند به سوی خدائی که مستولی امور ایشان و راست گو و درست کردار است، بدانید که از برای خداست حکم در آنروز، و خداوند سریع ترین حساب کنندگان است!

خدای تعالی از فرشتگان خود کسانی را مامور کرده تا انسان را از گزند حوادث و دستبرد بلاها و مصائب حفظ کنند، و حفظ هم می کنند و از هلاکت نگهش می دارند تا اجلس فرا رسد، در آن لحظه ای که مرگش فرا می رسد دست از او برداشته و به دست بلاها و گرفتاری ها می سپارندش تا هلاک شود.

” حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لَا يُفْرَطُونَ.

”ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ ۚ لَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ!

ملائکه مامور قبض ارواح نیز از حدود ماموریت خود تجاوز نکرده و در انجام آن کوتاهی نمی کنند، وقتی بر آنان معلوم شد که فلان شخص بایستی در فلان ساعت و در تحت فلان شرایط قبض روح شود، حتی یک لحظه او را مهلت نمی دهند، و این معنایی است که از آیه استفاده می شود.

این رسل همان کارکنان و اعوان ملک الموت هستند، به دلیل اینکه در آیه: ”قل يتوفيكم ملك الموت الذی وکل بکم،“ نسبت قبض ارواح را تنها به ملک الموت می دهد، و هیچ منافاتی هم ندارد که یکجا نسبت آن را به ملک الموت داده و در جای دیگر یعنی آیه مورد بحث به رسل و در مورد دیگر یعنی آیه: ”الله يتوفى الانفس،“ به پروردگار داده باشد.

” ثم ردوا الى الله مولیهم الحق.“

این جمله اشاره است به اینکه: پس از مرگ برانگیخته شده و به سوی پروردگارشان بر می گردند. و اگر خدای تعالی را توصیف می کند به اینکه مولای حق آنان است، برای این است که به علت همه تصرفاتی که قبلا ذکر کرده بود، اشاره نماید، و بفهماند که خداوند اگر می خواباند و بیدار می کند و می میراند و زنده می کند، برای این است که او مولای حقیقی و صاحب اختیار عالم است.

(۱)

معقات یا مراقبان انسان

” لَهُ مَعْقَبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَيًّا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَيًّا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَآلٍ،

— برای انسان مامورانی است که از جلو رو و از پشت سرش، او را از فرمان خدا حفاظت می کنند، و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست تغییر ندهد، تا آنچه را که ایشان در ضمیرشان هست تغییر دهند، و چون خدا برای گروهی بدی بخواهد هیچ

نمی تواند جلو آن را بگیرد و برای ایشان غیر از خدا اداره کننده ای نیست.

۱- آیه ۶۱ و ۶۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۱۸۷

معنای معقب، چیزیست که از دنبال و پشت سر انسان بیاید، پس ناگزیر باید آدمی را چنین تصور کرد که در راهی می رود و معقبات، دورش می چرخند، و اتفاقاً خداوند از این راه هم خبر داده و فرموده: "یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،" و نیز در معنای این آیه آیات دیگری است که دلالت می کند بر رجوع آدمی به پروردگارش، مانند جمله: "و الیه ترجعون،" و جمله: "والیه تقلبون." بنا بر این، برای آدمی که بر حسب این ادله به سوی پروردگارش برمی گردد تعقیب کنندگانی است که از پیش رو و از پشت سر مراقب او هستند .

معنای جمله: "من بین یدیه و من خلفه،" هم امور مادی و جسمانی را شامل می شود و هم امور روحی را. و این معقباتی که خداوند از آنها خبر داده در اینگونه امور از نظر ارتباطش به انسانها دخل و تصرفهایی دارند، و این انسان که خداوند او را توصیف کرده به اینکه: مالک نفع و ضرر، مرگ و حیات، و بعث و نشور خود نیست و قدرت بر حفظ هیچ یک از خود و آثار خود را ندارد، چه آنها که حاضرند و چه آنها که غائبند، و این خدای سبحان است که او و آثار حاضر و غائب او را حفظ می کند، و در عین اینکه فرموده: "الله حفیظ علیهم،" و نیز فرموده: "و ربک علی کل شیء حفیظ،" در عین حال وسائلی را هم در این حفظ کردن، اثبات نموده و می فرماید: "و ان علیکم لحافظین !"

پس اگر خدای تعالی آثار حاضر و غایب انسانی را بوسیله این وسائط که گاهی آنها را حافظین نامیده و گاهی معقبات خوانده حفظ نمی فرمود، هر آینه فنا و نابودی از هر جهت آنها را احاطه نموده و هلاکت از پیش رو و پشت سر به سویشان می شتافت، چیزی که هست همانطور که حفظ آنها به امری از ناحیه خداست همچنین فنا و فساد و هلاکتشان به امر خداست، زیرا ملک هستی از آن اوست و جز او کسی مدبر و متصرف در آن نیست، این آن حقیقتی است که تعلیم قرآنی بدان هدایت می کند.

(۱)

قطع ارتباطات مادی، و تنهایی انسان در بازگشت

- "وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ مَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُفِّ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِیكُمْ شُرَكَؤُا لَقَدْ تَقَطَّعَ بَیْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَّا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ،

- شما تک تک چنانکه نخستین بار خلقتان کرده ایم پیش ما آمده اید و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر گذاشته اید و واسطه های تان را که می پنداشتید در عبادت شما شریکند با شما نمی بینیم، روابط شما گسیخته و آنچه می پنداشتید نابود شده است.

این آیه شریفه خبر از حقیقت زندگی انسانی در نشات آخرت می دهد، آنروزی که با مردن بر پروردگار خود وارد شده و حقیقت امر را دریافته می فهمد که او فقط مدبر به تدبیر الهی بوده و خواهد بود، و جز خدای تعالی چیزی زندگی او را اداره نمی کرده و نمی کند.

آری این آن حقیقتی است که قرآن پرده از روی آن برداشته و به عبارات مختلفی آنرا به بشر گوشزد نموده، از آن جمله در آیه: "نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيْهِمْ اَنْفُسَهُمْ اَوْلِيَّكُمْ هُمْ الْفٰسِقُوْنَ"، فرموده که وقتی انسان از حالت بندگی بیرون رفت قهرا پروردگار خود را فراموش می کند، و همین فراموش کردن خدا باعث می شود که خودش را هم فراموش کند و از حقیقت خود و سعادت و اقعیش غافل بماند.

و لیکن همین انسان وقتی با فرا رسیدن مرگ جان از کالبدش جدا شود ارتباطش با تمامی علل و اسباب مادی قطع می گردد، چون همه ارتباط آنها با بدن انسان می باشد و وقتی بدنی نماند قهرا آن ارتباطها نیز از بین خواهد رفت، و آنوقت است که به عیان می بیند آن استقلالی که در دنیا برای علل و اسباب مادی قائل بود خیالی باطل بوده، و با بصیرت تمام می فهمد که تدبیر امر او در آغاز و فرجام به دست پروردگارش بوده و جز او رب دیگری نداشته، و مؤثر دیگری در امورش نبوده است.

پس اینکه فرمود: "و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره"، اشاره است به حقیقت امر، و جمله: "و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم ...،" بیان بطلان سببیت اسباب و عللی است که انسان را در طول زندگی از یاد پروردگارش غافل می سازد.

و اینکه فرمود: "لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون"، علت و جهت انقطاع انسان را از اسباب و سقوط آن اسباب را از استقلال در سببیت بیان می کند، و حاصل آن بیان این است که سبب آن انکشاف بطلان پندارهایی است که آدمی را در دنیا به خود مشغول و سرگرم می کرده است.

(۱)

سؤال قبر – سؤال ملائکه از دینداری انسان تازه مرده

– "إِنَّ الدِّينَ نَوَافُهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً فَتَهَاجَرُوا فِيهَا فَأَوْلَيْكُمْ مِأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأَوْلَيْكُمْ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا"

– کسانی که فرشتگان قابض ارواح در حالی جانشان را می گیرند که ستمگر خویشند از ایشان می پرسند: مگر چه وضعی داشتید که این چنین به خود ستم کردید می گویند: در سرزمینی که زندگی می کردیم، اقویا ما را به استضعاف

کشیدند، می پرسند: مگر زمین خدا وسیع نبود و نمی شد به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید؟ و چون پاسخ و حجتی ندارند منزلگاهشان جهنم است که چه بد سرانجامی است. مگر آن مستضعفینی از مردان و زنان و کودکان که نه می توانند استضعاف کفار را از خود دور سازند، و نه می توانند از آن سرزمین به جایی دیگر مهاجرت کنند. که اینان امید هست خدا از آنچه نباید می کردند در گذرد، که عفو و مغفرت کار خدا است.“

ملائکه از افرادی که به خود ظلم کرده اند، در هنگام مرگشان می پرسند: در چه شرائطی بودید: ”فیم کنتم؟“ یعنی از نظر دینداری در چه وضعی قرار داشتید؟

آنان در پاسخ می گویند: ما در زمین مستضعف بودیم!

(مراد از افرادی که به خود ظلم کرده اند، همچنانکه آیه سوره نحل تایید می کند، ظلم به نفس است و ظلم به نفس در اثر اعراض از دین خدا و ترک اقامه شعائر خدا حاصل می شود و این نیز در اثر واقع شدن و زندگی کردن در بلاد شرک و در وسط کفار قرار گرفتن پدید می آید، انسان وقتی خود را در چنین وضعی و موقعیتی قرار دهد دیگر راهی ندارد که معارف دین را بیاموزد و بدانچه دین خدا او را بدان می خواند عمل کند و به وظائف عبودیت قیام نماید .)

این سؤال ملائکه موکل بر قبض ارواح اختصاص به ظالمین ندارد، بلکه همانطور که از آیات سوره نحل نیز استفاده می شود، این سؤال را از همه می کنند، چه متقین و چه غیر ایشان، و به راستی می خواهند بفهمند که این شخص که دارند جانش را می گیرند، از کدام طائفه بوده، و وقتی معلومشان شد که از ظالمین بوده، آن وقت به عنوان سرزنش می پرسند: ”الم تکن ارض الله واسعه؟“

ملائکه در گفتار خود کلمه ارض را بر کلمه الله اضافه کردند و زمین را به خدا نسبت داده، پرسیده اند: مگر ارض خدا واسع نبود؟ و این خالی از یک نکته نیست و آن نکته اشاره است به اینکه خدای سبحان قبل از آنکه بندگان خود را به ایمان و عمل صالح دعوت کند، اول زمین خود را فراخ قرار داد تا اگر کسی شرائط محلیش اجازه اش نمی دهد ایمان بیاورد به محل دیگر برود و این نکته که در آیه مورد بحث بطور اشاره آمده در آیه زیر نیز به آن اشاره کرده می فرماید:

”و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعه ...!“

خدای تعالی بعد از نقل گفتگوی ملائکه با انسان در حال احتضار در باره ستمکاران حکم کرده به اینکه اینان منزلگاهشان جهنم است و بد منزلگاهی است!

”الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان ...!“

می فرماید: افرادی که قبلا مورد بحث بودند ادعای استضعاف می کردند، در حقیقت مستضعف نبودند، چون می توانستند شرائط زندگی خود را عوض کنند و خود را از استضعاف رها سازند، مستضعف حقیقی این مردان و زنان و کودکانی هستند

نمی توانند خود را از وضعی که دارند رها سازند.

و اگر بطور مفصل یکی یکی طبقات آنها را برشمرد و فرمود: مردان و زنان و کودکان، برای این بود که حکم الهی را بطور روشن بیان کند و دیگر جای سؤال برای کسی باقی نگذارد.

- "لا یستطیعون حیلہ و لا یہتدون سییلا."

همه ستمکاران نامبرده جایگاهشان در جهنم است، مگر مستضعفینی که استطاعت ندارند و نمی توانند استضعافی را که از ناحیه مشرکین متوجه آنان شده، با حیلتی از خود برگردانند، و برای خلاصی از شر آنان راه به جایی نمی برند.

و در این آیه دلالتی فی الجمله و سر بسته هست بر صحنه ای که در زبان روایات از آن تعبیر شده به سؤال قبر، و فرموده اند که فرشتگان خدای تعالی از هر کسی که از دنیا می رود و او را دفن می کنند سؤالهایی پیرامون دین او و عقائدش از او می کنند و این تنها آیه مورد بحث نیست که بر آن صحنه دلالت دارد، بلکه آیات زیر نیز بر آن دلالت دارد:

- "الذین تتوفیہم الملائکہ ظالمی انفسہم فالقوا السلم ما کنا نعمل من سوء، بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون، فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبس مثنوی المتکبرین، و قیل للذین اتقوا ما ذا انزل ربکم قالوا خیرا."

سؤال ملائکه که می پرسند: "فیم کنتم؟" سؤالی است از حال و وضعی که از نظر دین در زندگی داشتند و اینها که مورد سؤال قرار می گیرند، کسانی هستند که از جهت دین وضع خوبی نداشتند و لذا در پاسخ ملائکه به جای اینکه حال خود را شرح بدهند سبب آن را ذکر می کنند، و آن سبب این است که در زندگی در سرزمینی زندگی می کرده اند که اهل آن مشرک و نیرومند بودند و این طائفه را استضعاف کرده، بین آنان و بین اینکه به شرایع دین تمسک جسته و به آن عمل کنند حائل شدند:

- "قالوا کنا مستضعفین فی الارض، قالوا لم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها!"

و چون این عذر یعنی عذر استضعاف (البته اگر راست گفته باشند) بدین جهت مانع دینداری آنان شده که نخواسته اند از آن شهر و آن سرزمین چشم پوشند، و گرنه دچار این استضعاف نمی شدند، چون مشرکین نیرومند آنجا در سایر سرزمین ها نیروئی نداشته اند، پس استضعاف این مستضعفین بطور مطلق نبوده، استضعافی بوده که خودشان خود را به آن دچار کردند و می توانستند با کوچ کردن از سرزمین شرک به سرزمین دیگر خود را از آن برهانند، لذا فرشتگان ادعای آنان را که گفتند: ما مستضعف بودیم تکذیب می کنند و می گویند: زمین خدا فراخ تر از آن بود که شما خود را در چنان شرائط قرار

دهید، شما می توانستید از حومه استضعاف در آئید و به جای دیگر کوچ کنید، پس شما در حقیقت مستضعف نبودید، چون می توانستید از آن حومه خارج شوید، پس این وضع را خود برای خود و به سوء اختیار خود پدید آوردید .

(۱)

عذاب دردناک ظالمین در غمرات موت

– ”... وَ لَمَّا تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطَوْنَ أَيْدِيَهُمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ،

... اگر ببینی که ستمگران در گردابه‌های مرگند و فرشتگان دستهایی خویش گشوده و گویند جان های خویش بر آرید امروز به گناه آنچه در باره خدا بناحق می گفتید و از آیه های وی گردنکشی می کرده اید سزایتان عذاب خفت و خواری است.“

جهالت دائمی و نیز گرفتاری و شدتی را که احاطه به انسان داشته و از هر طرف راه نجات از آن مسدود باشد غمر می گویند. از ظاهر سیاق آیه به دست می آید آن کاری که ملائکه بر سر ستمگران درمی آورند همان چیزی است که جمله: ”أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ!“ آنرا بیان و حکایت می کند، چون این جمله حکایت قول ملائکه است نه قول خدای سبحان، و تقدیر آن این است که: ملائکه به آنان می گویند جانتان را بیرون کنید... و این کلام را در هنگام گرفتن جان آنان می گویند، و بطوری سخت جانشان را می گیرند که در دادن جان عذاب دردناکی را می چشند .

این عذاب جان دادن ایشان است، هنوز عذاب قیامتشان در پی است، همچنانکه فرموده: ”و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون.“

پس معلوم شد که مراد از الیوم در جمله: ”الیوم تجزون“ روز فرا رسیدن مرگ است که در آنروز عذاب دردناکی جزا داده می شوند، همچنانکه مقصود از برزخی که در آیه سابق الذکر بود همان روز است.

و نیز معلوم شد که مراد از ظالمین کسانی هستند که یکی از آن سه گناه را که خداوند آنها را از شدیدترین ظلمها دانسته مرتکب شوند، و آن سه گناه عبارت بود از: دروغ بستن بر خدا، ادعای نبوت به دروغ و استهزاء به آیات خداوندی.

شاهد بر اینکه مراد از ظالمین، مرتکبین همین ظلمهای مذکور در آیه می باشند این است که سبب عذاب ظالمین را یکی قول به غیر حق دانسته، و خود واضح است که این کار، کار همان کسانی است که به دروغ به خدا افترا می بندند، و شرکائی به او نسبت داده و یا حکم تشریعی و یا وحی دروغی را به او نسبت می دهند.

و دیگر استکبار از پذیرفتن آیات خدا که کار همان کس است که گفته بود: "سانزل مثل ما انزل الله ."

امری که در جمله: "اخرجوا انفسکم"، است، امری است تکوینی، زیرا به شهادت آیه: "و انه هو امات و احیی،" مرگ انسان مانند زندگیش در اختیار خود او نیست تا صحیح باشد به امر تشریحی مامور به بیرون کردن جان خود شود، پس امر به اینکه جان خود را بیرون کنید امری تکوینی است که ملائکه یکی از اسباب آن است، حال با اینکه جان آدمی در اختیار خودش نیست و با اینکه اصولاً روح از جسمانیات نیست تا در بدن مادی جای گیرد، بلکه سنخ دیگری از وجود را دارا است که یک نحوه اتحاد و تعلق به بدن دارد.

می فرماید: ای پیغمبر، ای کاش این ستمکاران را می دیدی در آن موقعی که در شداید مرگ و سكرات آن قرار می گیرند و ملائکه شروع می کنند به عذاب دادن ایشان در قبض روحشان و به ایشان خبر می دهند که بعد از مرگ هم در عذاب واقع شده و به کیفر قول به غیر حق و استکبار از آیات خداوند دچار هوان و ذلت می گردند .

(۱)

سؤال ملائکه موت درباره خدایان دروغین!

- "فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَنَالُهُمْ نَصَبُهُمْ مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ،

- کیست ستمگرتر از آن کس که به دروغ بر خدای تعالی افتراء ببندد و یا آیات او را تکذیب کند؟ نصیب مقررشان به ایشان می رسد، تا آنکه فرستادگان ما به سويشان رفته بخواهند جانشان را بگیرند از ایشان می پرسند: کجاست آن چیزهایی که غیر از خدا می خواندید؟ گویند آنها را نمی بینیم، و با این اعتراف علیه خود گواهی دهند که کافر بوده اند.

کسانی که با ارتکاب شرک و عبادت بت ها به خداوند دروغ بسته و یا با رد همه احکام دین و یا بعضی از آن آیات او را تکذیب نمودند، بهره شان از کتاب و آنچه که از خیر و شر در حقشان مقدر شده در خلال زندگی دنیویشان به آنان خواهد رسید، تا آنکه اجلهایشان سر آمده و فرستادگان ما که همان ملک الموت و یاران اویند بر ایشان نازل شده جانشان را بستانند، آن وقت است که از ایشان سؤال می شود کجایند آن شرکایی که برای خداوند اتخاذ کرده آنها را شفیع درگاه خدا می دانستید؟ در جواب می گویند: ما نمی بینیم آنها را، یعنی آنها را آن اوصافی که برایشان قائل بودیم نمی یابیم .

آری ، علیه خود شهادت می دهند به اینکه در دنیا کافر بوده اند، چون با مشاهده حقیقت امر را می بینند، و معلومشان می شود که غیر از خدای سبحان چیزی

نیست که مستقلاً دارای نفع یا ضرری باشد، و آن نسبت‌ها که به اولیای خود می‌دادند همه خطا بوده است.

(۱)

تسلیم کافران در حال جان‌کندن

– “الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءِ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ،

همان کسانی که در آن حال که ستمگر بر خویشند چون فرشتگان جانشان را بگیرند، اطاعت عرضه کنند و گویند ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم، چنین نیست بلکه خدا از اعمالی که می‌کرده‌اند آگاه است!“

کافران همان کسانی هستند که ملائکه جانهایشان را می‌گیرند در حالی که سرگرم ظلم و کفر خویشند ناگهان تسلیم گشته و خضوع و انقیاد پیش می‌گیرند و چنین وانمود می‌کنند که هیچ کار زشتی نکرده‌اند، ولی در همان حال مرگ، گفتارشان رد شده و تکذیب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آری، شما چنین و چنان کردید اما خدا به آنچه می‌کردید قبل از اینکه به این ورطه یعنی مرگ بیفتید آگاه بود.

(۲)

فزع کفار در حال مرگ و گرفتاری از مکان قریب

– “وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزَعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ،

– وَقَالُوا ءَامَنَّا بِهِ وَ أَنَىٰ لَهُمُ التَّنَافُسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ،

– وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ،

– وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ،

– و اگر بینی هنگامی که کفار به فزع در می‌آیند، پس در پیشگاه خدا فراری نیست، و چیزی از او فوت نمی‌شود، بلکه از جایی نزدیک دستگیر می‌شوند،

– و نیز گفتند: ایمان آوردیم به آن قرآن، ولی چگونه از مکانی دور یعنی از قیامت به ایمان توانند رسید،

– با اینکه قبلاً به آن کفر ورزیدند، و از مکانی دور سخن به نادیده رها می‌کردند،

– میان ایشان و آن آرزو که دارند حایل افکند، چنان که با نظایر ایشان از پیش همین رفتار را کرد، که آنان در شکی سخت

بودند.“

آیات چهارگانه مورد بحث، وصف حال مشرکین در ساعت مرگ است. بنابر این جمله ”و لو تری اذ فزعوا،“ معنایش این است که چون این مشرکین به فزع جان کندن بیفتند نمی توانند از خدا فوت شوند، و از او بگریزند، و یا به جایی پناهنده گشته، یا چیزی را بین خدا و خود حائل سازند.

” و اخذوا من مکان قریب.“ – این جمله کنایه است از اینکه بین آنان و کسی که

۱- آیه ۳۷ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۴۱

۲- آیه ۲۸ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۴۱

آنان را می‌گیرد هیچ فاصله نیست و خدای سبحان خود را توصیف کرده به اینکه او قریب است و در جای دیگر از معنای نزدیکی خود خبر داده، که: "و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون"، و از نزدیکی بیش از آن در آیه "و نحن اقرب الیه من جبل الوریثه" خبر داده و از نزدیکی که از آن نیز بیشتر است در آیه "ان الله یحول بین المرء و قلبه"، خبر داده است. سپس فرموده که حتی از خود شما به خودتان نزدیک تر است، و این موقف همان مرصاد است که فرموده: "ان ربک لبالمرصاد!"

با در نظر گرفتن این آیات و اینکه می‌دانیم گیرنده در جمله "و اخذوا..." خود خدا است، دیگر چگونه تصور می‌شود که آدمی بتواند از قدرت خدا فرار کند؟ با اینکه خدا از من به من نزدیک تر است، و یا چگونه ممکن است آدمی از قدرت ملائکه اش بگریزد، و از قلم بیفتد، با اینکه ملائکه مکرم که اوامر را از خدا می‌گیرند، دیگر هیچ حاجبی و حائلی بین آنان و خدا نیست، و حتی واسطه ای هم در کار ندارند.

پس اینکه فرمود: "و اخذوا من مکان قریب"، نوعی تمثیل برای نزدیکی خدای تعالی به آدمی است، تمثیل همان معنایی که ما از قرب می‌کنیم، چون قرب و بعد ما که در زندان زمان و مکان قرار داریم، غیر از قرب و بعد در دستگاه الهی است، و اگر بخواهیم از آن گفتگو کنیم، باید تمثیل بیاوریم و گر نه واقع قضیه مهم تر از آن است که بتوان تصورش کرد.

"و قالوا آمانا به و انی لهم التناوش من مکان بعید"، مراد از اینکه فرمود از مکانی دور می‌گیرند، این است که در عالم آخرت هستند، که عالم تعیین جزاء است، و آن بسیار دور است از دنیا، که جای عمل و محل اکتساب اختیاری است، چون در این عالم برای کفار غیب، شهادت و شهادت، غیب شده، همچنان که آیه بعدی بدان اشاره می‌نماید:

"و قد کفروا به من قبل و یقذفون بالغیب من مکان بعید."

مراد از جمله "و یقذفون بالغیب من مکان بعید"، این است که از عالم دنیا در باره عالم آخرت نسبت‌های نسنجیده می‌دهند، با اینکه بغیر از پندار و مظنه دلیلی ندارند، و با اینکه اصلاً آخرت غایب از حواس اینهاست، و با این حال چگونه می‌گویند بعضی و بهشتی و دوزخی نیست؟

عنایت در این آیه همه در این است که دنیا نسبت به آخرت مکانی است بعید، همچنان که در جمله قبل آخرت را نسبت به دنیا مکانی بعید می‌خواند.

و معنای هر دو آیه با هم این است که: مشرکین وقتی گرفتار می‌شوند، می‌گویند: ما به حق که همان قرآن است ایمان آوردیم، و کجا و کی می‌توانند ایمان به قرآن را تناول کنند، و بگیرند - ایمانی که فایده نجات داشته باشد - برای اینکه در مکانی

دور از دنیا گرفتار شده اند، و حال آنکه آنها در دنیا بدان کفر ورزیدند، و آخرت را با ظنون و اوهام و از مکانی بسیار دور انکار می کردند .

” و حیل بینهم و بین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم من قبل انهم کانوا فی شک مریب، “ مراد از ” ما یشتهون “ لذائذ مادی دنیوی باشد، که مرگ بین ایشان و آن لذائذ فاصله می شود. و مراد از اشیاع آن، اشباهشان از امتهای گذشته است، و یا کسانی است که مذهب همینها را داشته باشند.

و معنای آیه چنین است که: بین مشرکین که به عذاب خدا گرفتار شدند، و بین لذائذی که در دنیا داشتند، حیلولة، و جدایی افتاد، همان طور که با مردمی شبیه ایشان از مشرکین امتهای گذشته همین معامله شد، به خاطر اینکه از امر حق و یا امر آخرت در شک بودند و سخنانی بدون دلیل در باره اش می گفتند.

(۱)

وقتی که جان به حلقوم می رسد!

– ” فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ،

– پس چرا وقتی جان یکی از شما به حلقوم می رسد، توانایی بازگرداندن آن را ندارید ؟ “

در این آیه خطاب به منکرین بعث و جزا می فرماید: اگر می توانید، جان محتضری را که دارد می میرد و تا حلقوم او رسیده، به او برگردانید، اگر نمی توانید، پس بدانید که مرگ مساله ای است حساب شده و مقدر از ناحیه خدا، تا جانها را به وسیله آن به سوی بعث و جزا سوق دهد.

می فرماید: ” و انتم حیثئذ تنظرون، “ شما محتضر را تماشا می کنید که دارد از دستتان می رود و پیش رویتان می میرد، و شما هیچ کاری نمی توانید بکنید.

” و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون، “ شما او را تماشا می کنید، در حالی که ما از شما به وی نزدیک تریم، چون ما به سراسر وجود او احاطه داریم، و فرستادگان ما که مامور قبض روح او هستند نیز از شما به وی نزدیک ترند، اما شما نه ما را می بینید و نه فرستادگان ما را .

” فلولا ان کنتم غیر مدینین، “ اگر جزایی در کار نیست و شما جزا داده نمی شوید، و ثواب و عقابی ندارید، پس چرا او را بر نمی گردانید؟

” ترجعونها ان کنتم صادقین! “ اگر راست می گوید جان او را که به حلقوم رسیده برگردانید!

حالت احتضار و مرگ مقربين و اصحاب يمين

١- آيه ٥١ تا ٥٤ سوره سبا الميزان ج : ١٦ ص : ٥٨٧

٢- آيه ٨٣ تا ٨٧ سوره الواقعة الميزان ج ١٩ ص ٢٤٠

- " فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ،

فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ،

- وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ،

فَسَلَّمَ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ،

- اگر آنکه جاننش به حلقوم رسیده از مقربین باشد،

- راحتی و رزق و جنت نعیم دارد،

- و اما اگر از اصحاب یمین باشد،

- ای پیامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد!

در اینجا وضع مقربین و اصحاب یمین را در حال مرگ و بعد از مرگ بیان می کند. صحبت از شخص محتضر است که در آیه " فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ، " بعد از حالت احتضار می میرد، و مردنش از سیاق کلام فهمیده می شود.

مراد از مقربین همان سابقون مقربون است که در اول سوره واقعه در باره آنان می فرمود: " و السابقون السابقون اولئك المقربون، " و کلمه رَوْح به معنای راحت، و کلمه ریحان به معنای رزق است.

بعضی گفته اند: ریحان به معنای همان گیاه خوشبو است، اما بهشتی آن، که در هنگام مرگ آن را برای مقربین می آورند همینکه آن را بوید از دنیا می رود.

و معنای آیه این است که: اما آن محتضر اگر از مقربین باشد جزای خوبیهایش این است که از هر هم و غمی و درد و المی راحت است، و رزقی از رزق های بهشتی دارد، و بعد از مردن هم جنت نعیم را دارد.

در روایات اسلامی، از امام صادق علیه السلام روایت شده که: منظور از روح و ریحان در آیه " فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ " رَوْح و ریحان در قبر است، ولی جنت نعیم در آخرت است .

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود: اولین بشارتی که به مؤمن می دهند این است که: در دم مرگش او را به رَوْح و ریحان و جنت نعیم بشارت می گویند، و اولین چیزی که مؤمن در قبرش بشارت داده می شود این است که: به او می گویند: مژده باد تو را که خدا از تو راضی است، و مژده باد تو را در بهشت آمدی و چه خوش آمدی، خدا همه آنهایی را که تا قبرت مشایعت کردند بیامرزید، و شهادت همه آنهایی را که به خوبی تو شهادت دادند، پذیرفت، و دعای همه

كسانی را كه برای تو طلب مغفرت نمودند مستجاب كرد.

” و اما ان كان من اصحاب اليمين فسلام لك من اصحاب اليمين،

و اما اگر از اصحاب یمین باشد، ای پیامبر! در آن روز به تو سلام خواهد کرد! “

در اینجا خطاب به شخص رسول الله است، برای اینکه می خواهد سلام اصحاب یمین را برای او نقل کند، و بفرماید: سلام لك من اصحاب اليمين!

(۱)

حالت احتضار و مرگ مکذبین و ضالین

” وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْذِبِينَ الضَّالِّينَ،

فَنَزُلُ مِنْ حَمِيمٍ، وَ تَصْلِيَهُ جَحِيمٍ،

و اما اگر از تکذیب گران و گمراهان باشد،

- پذیرایی وی از آب جوشان، و حرارت آتش خواهد بود. “

تصلیه آتش به معنای آن است که چیزی را در آتش داخل کنی. بعضی گفته اند: به معنای چشیدن حرارت و عذاب آن است.

معنای آیه این است که: اگر چنانچه آن مرده از اهل تکذیب و ضلالت باشد، پذیرایی و ضیافتی از آب سخت داغ و نوش جانی از حرارت آتش خواهد داشت.

خدای تعالی دوزخیان را به مکذبین و ضالین توصیف کرده، و تکذیب را جلوتر از ضلالت ذکر فرموده، و این بدان جهت است که عذابی که می چشند همه به خاطر تکذیب و عنادشان با حق بود چون اگر تنها دچار ضلالت بودند، و هیچ تکذیبی نسبت به حق نمی داشتند، عذاب نداشتند، برای اینکه چنین مردمی در حقیقت مستضعف هستند، که قرآن آنان را دوزخی نمی داند .

” ان هذا لهو الحق اليقين! “

این بیانی که ما کردیم حقی است که هیچ نقطه ابهام و تردیدی در آن نیست، و علمی است که با هیچ دلیل و بیانی نمی توان آن را مبدل به شک و تردید کرد.

(۲)

– “وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبُرَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ، ذَلِكِ بِمَا قَدَّمْتِ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ،

– و اگر می دیدی هنگامی را که فرشتگان دریابند گروه کافران را و بزنند رویها و پشت هایشان را و بگویند بچشید عذاب سوزان را، این بخاطر آن رفتاری است که به دست خود پیش فرستادید، که خدا ستمگر بر بندگان نمی باشد.

(سیاق این آیات دلالت دارد بر اینکه منظور از آنهایی که خداوند سبحان در وصفشان فرموده که

۱- آیه ۸۸ تا ۹۱ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۴۲

۲- آیه ۹۲ تا ۹۴ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۲۴۳

ملائکه جانهایشان را می گیرند و عذابشان می کنند همان مشرکینی هستند که در جنگ بدر کشته شدند.)

از ظاهر این جمله برمی آید که ملائکه مأمور قبض روح، وقتی روح کفار را می گرفتند، هم از جلو کفار را می زدند و هم از پشت سر، و این کنایه است از احاطه و تسلط ملائکه و اینکه آنان را از همه طرف می زدند.

اینکه ملائکه به ایشان گفتند: عذاب سوزان را بچشید! منظور از آن عذاب آتش است.

”ذَلِكْ بِمَا قَدِمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ،“ - این جمله تتمه گفتاری است که خداوند از ملائکه حکایت کرده، و یا اشاره است به مجموع گفتار ملائکه با مشرکین و مجموع افعال آنها با ایشان، و معنایش این است که: این عذاب سوزان را بشما می چشانیم بخاطر آن رفتاری که می کردید. و یا معنایش این است: از همه طرف شما را می زنیم و عذاب حریق را هم به شما می چشانیم بخاطر آن رفتاری که می کردید.

(۱)

مرگ، زمان ظهور ملائکه

”مَا نُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ،“

- ما جز به حق ملائکه را نازل نمی کنیم و وقتی نازل کردیم ایشان مهلتی نخواهند داشت!

آدمی مادام که در عالم ماده است و در ورطه های شهوات و هواها چون اهل کفر و فسوق غوطه می خورد هیچ راهی به عالم ملائکه ندارد، تنها وقتی می تواند بدان راه یابد که عالم مادیش تباہ گردد و به عالم حق قدم نهد.

خلاصه، پرده مادیتشان کنار رود، آن وقت است که عالم ملائکه را می بینند، همچنانکه قرآن کریم فرموده است: ”لَقَدْ كُنْتُ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ،“ و این عالم همان عالمی است که نسبت به این عالم بشری آخرت نامیده می شود.

چیزیکه در این جا می خواهیم خاطر نشان سازیم این است که در همین دنیا هم قبل از این انتقال ممکن است ظهور چنین عالمی برای کسی صورت بندد و ملائکه نیز برای او ظاهر شوند، همچنان که بندگان برگزیده خدا و اولیای او که از پلیدی گناهان پاک و همواره ملازم ساحت قرب خدایند در همین دنیا عالم غیب را می بینند، با اینکه خود در عالم شهادتند- مانند انبیاء علیهم السلام.

(۲)

روز مشاهده ملائکه، روز بی بشارت مجرمین!

١- آیه ٥١ و ٥٠ سوره انفال المیزان ج : ٩ ص : ١٣١

٢- آیه ٨ سوره حجر المیزان ج : ١٢ ص : ١٤٥

”يَوْمَ يَرُونَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حَجْرًا مَّحْجُورًا،

— روزی که فرشتگان را ببینند آن روز گنه کاران را نویدی نیست و دور باد گویند.“

روز مرگ، مجرمینی که امیدوار به لقای خدا نیستند، وقتی ملائکه را ببینند، در آن موقع هیچگونه بشارتی برای عموم مجرمین، که اینان طایفه ای از آنانند، نخواهد بود .

مشرکین آن روز به ملائکه ای که قصد عذاب ایشان را دارند حجراً محجوراً می گویند، و مقصودشان این است که ما را پناه دهید.

و اما توضیح جواب از مساله انزال ملائکه و رؤیت آنان، این است که اصل دیدن ملائکه را مسلم گرفته، که روزی هست که کفار ملائکه را ببینند ولی درباره آن هیچ حرفی نزده، و به جای آن از حال و وضع کفار در روز دیدن ملائکه خبر داده، تا به این معنا اشاره کرده باشد که در خواست دیدن ملائکه به نفعشان تمام نمی شود، چون ملائکه را نخواهند دید مگر در روزی که با عذاب آتش روبرو شده باشند، و این وقتی است که نشاء دنیوی مبدل به نشاء اخروی شود، همچنان که در جای دیگر نیز به این حقیقت اشاره نموده و فرموده: ”ما نزل الملائکه الا بالحق و ما كانوا اذا منظرین .“

و اما اینکه این روزی که آیه: ”یوم یرون الملائکه،“ بدان اشاره دارد چه روزی است؟ آنچه از سیاق به کمک سایر آیات راجع به اوصاف روز مرگ، و بعد از مرگ بر می آید، این است که مراد روز مرگ است .

مثلاً یکی از آیات راجع به مرگ آیه: ”و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائکه باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون،“ می باشد و یکی دیگر آیه: ”ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا لم تکن ارض الله واسعہ فتهاجروا فیها،“ و آیاتی دیگر.

و همین مشاهدات دم مرگ است که قرآن آن را برزخ خوانده، چون در آیات قرآنی دلالت قطعی هست بر اینکه بعد از مرگ و قبل از قیامت ملائکه را می بینند و با آنان گفتگو می کنند .

و از سوی دیگر در مقام مخاصمه در پاسخ کسی که دیدن ملائکه را انکار می کند طبعاً باید اولین روزی که ملائکه را می بیند به رخس کشید، و آن روز مرگ است، که کفار با دیدن ملائکه بدحال می شوند، نه اینکه در چنین مقامی دیدن روز قیامت را یاد آور شود با اینکه بارها ملائکه را دیده اند و حجراً محجوراً را گفته اند.

پس ظاهر امر این است که این آیه و دو آیه بعدش نظر به حال برزخ دارد، و

رؤیت کفار ملائکه را در آن روز خاطر نشان می سازد، و همچنین احباط اعمال ایشان و حال اهل بهشت را در عالم برزخ خاطر نشان می سازد.

(۱)

پشیمانی لحظه مرگ، و آرزوی مهلت برای انفاق

– “وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَيُوتَ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَحَبِّ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ،

– وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ،

– و از آنچه ما روزیتان کرده ایم انفاق کنید و تا مرگ شما نرسیده فرصت را از دست ندهید و گرنه بعد از رسیدن مرگ خواهد گفت پروردگارا چه می شد تا اندک زمانی مهلت می دادی صدقه دهم و از صالحان باشم،

– و لیکن خدای تعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آنچه می کنید با خبر است ! “

در این آیات مؤمنین را امر می کند به انفاق در راه خیر، اعم از انفاق واجب مانند زکات و کفارات، و مستحب مانند صدقات مستحبی .

و اگر قید ”مما رزقناکم“ را آورد برای اعلام این حقیقت بود که دستور فوق درخواست انفاق از چیزی که مؤمنین مالکند و خدا مالک آن نیست نمی باشد، چون آنچه را که مؤمنین انفاق می کنند عطیه ای است که خدای تعالی به آنان داده، و رزقی است که رازقش او است، و ملکی است که او به ایشان تملیک فرموده، آن هم تملیکی که از ملک خود او بیرون نرفته پس در هر حال منت خدای تعالی راست .

” من قبل ان یاتی احدکم الموت، “ یعنی قبل از آنکه قدرت شما در تصرف در مال و انفاق آن در راه خدا تمام شود.

” فبقول رب لولا اخرتني الى اجل قريب،

گفت پروردگارا چه می شد تا اندک زمانی مهلت می دادی،“

اگر کلمه مهلت را مقید به قید اندک کرد، برای این بود که اعلام کند به اینکه چنین کسی قانع است به مختصری عمر، به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند، تقاضای اندکی می کند تا اجابتش آسان باشد.

و نیز برای این است که اجل و عمر هر قدر هم که باشد اندک است همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

کل ماهوات قریب - هر آنچه خواهد آمد نزدیک است .

” و لن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها،“ در این جمله آرزومندان نامبرده را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تاخیر اجل را بخواهد مایوس کرده می فرماید: وقتی

۱- آیه ۲۲ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۷۵

اجل کسی رسید، و نشانه های مرگ آمد، دیگر تاخیر داده نمی شود، و این معنا در کلام خدای تعالی مکرر آمده که اجل یکی از مصادیق قضای حتمی است، از آن جمله می فرماید: "اذا جاء اجلهم فلا يستأخرون ساعه ولا يستقدمون".

(۱)

نقش فرشتگان در مرگ و عالم بعد از مرگ

- "وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا، وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا،

- سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان بر می کشند،

- و به فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می سازند!

بطوری که از آیات قرآن کریم استفاده می شود فرشتگان در ابداء موجودات از ناحیه خدای تعالی، و برگشتن آنها به سوی او، بین خدا و خلق واسطه هستند، به این معنا که اسبابی هستند برای حدوث حوادث، مافوق اسباب مادی و جاری در عالم ماده .

وساطت ملائکه در مساله عود، یعنی حال ظهور نشانه های مرگ و قبض روح و اجراء سؤال و ثواب و عذاب قبر، و سپس میراندن تمام انسانها در نفخه صور، و زنده کردن آنان در نفخه دوم، و محشور کردن آنان، و دادن نامه اعمال، و وضع میزانها، و رسیدگی به حساب، و سوق به سوی بهشت و دوزخ، که بسیار واضح است، و آیات دال بر این وساطت بسیار زیاد است، و احتیاجی به ایراد آنها نیست، روایات وارده در این مسائل از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام هم بیش از آن است که به شمار آید.

(۲)

جان دادن با شکنجه ملائکه !

- "فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ،

-ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَنَهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَلَهُمْ،

-چطور است حالشان وقتی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند،

-و برای این می کوبند که همواره دنبال چیزی هستند که خدا را به خشم می آورد و از هر چه مایه خشنودی خدا است کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی نتیجه و اجر کرد.

این است وضع آنان امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می خواهند می کنند، حال بین در هنگامی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند چه حالی دارند.

سبب عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آنچه که مایه خشم

۱- آیه ۱۱ و ۱۰ سوره منافقون المیزان ج ۱۹ ص ۴۹۰

۲- آیه ۱ تا ۵ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۲۹۹

خدا است، و به خاطر کراهتشان از خشنودی خدا، حبط می شود و چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده قهرا با عذاب خدا بد بخت و شقی می شوند .

(۱)

تعریف برزخ در آیات قرآن

برزخ، فاصله مرگ تا قیامت

۱- آیه ۲۷ و ۲۸ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۶۴

”... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ،

... و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.“

کلمه برزخ به معنای حائل در میان دو چیز است، و مراد از اینکه فرمود: برزخ در ماورای ایشان است، این است که این برزخ در پیش روی ایشان قرار دارد، و محیط به ایشان است و اگر آینده ایشان را ورای ایشان خوانده، به این عنایت است که برزخ در طلب ایشان است، همان طور که زمان آینده امام و پیش روی انسان است.

این تعبیر به این عنایت است که زمان طالب آدمی است، یعنی منتظر است که آدمی از آن عبور کند.

و مراد از برزخ عالم قبر است که عالم مثال باشد و مردم در آن عالم که بعد از مرگ است زندگی می کنند تا قیامت برسد این آن معنایی است که سیاق آیه و آیاتی دیگر و روایات بسیار از طرق شیعه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام و نیز از طرق اهل سنت بر آن دلالت دارد.

(۱)

عالم برزخ - دومین زندگی

”قالوا ربنا امتنا اثنتین، و احييتنا اثنتین، فاعترفنا بذنوبنا، فهل الى خروج من سبيل ؟“

-پروردگارا دو نوبت ما را میراندی، و دو بار زنده کردی،

پس اینک به گناهان خود اعتراف می کنیم،

آیا هیچ راهی به سوی برون شدن هست ؟“

این از همان آیاتی است که با آنها بر وجود عالمی میان عالم دنیا و عالم قیامت، به نام "برزخ" استدلال می شود، برای اینکه در این آیات، دو بار مرگ برای انسانها بیان شده، و اگر یکی از آن دو همان مرگی باشد که آدمی را از دنیا بیرون می کند، چاره ای جز این نیست که یک اماتہ دیگر را بعد از این مرگ تصور کنیم، و آن وقتی است که یک زندگی دیگر، میان دو مرگ یعنی مردن در دنیا برای بیرون شدن از آن، و مردن برای ورود به آخرت، یک زندگی دیگر فرض کنیم و آن همان زندگی برزخی است.

در آیه بالا میراندن اولی میراندن بعد از تمام شدن زندگی دنیا است، و احیاء اول زنده شدن بعد از آن مرگ، یعنی زنده شدن در برزخ، و میراندن و زنده شدن دوم، در آخر برزخ، و ابتداء قیامت است.

(۱)

ادامه زندگی شهدا در برزخ، و ادامه فعل و شعور آنها

– "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ،

البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند بلکه زنده به حیات ابدی شدند و در نزد خدا متنعم خواهند بود. آنان به فضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده شادمانند و به آن مؤمنان که هنوز به آنها نپیوسته اند و بعدا در پی آنها به راه آخرت خواهند شتافت مژده دهند که از مردن هیچ نترسند و از فوت متاع دنیا هیچ غم مخورند. و آنها را بشارت به نعمت و فضل خدا دهند و اینکه خداوند اجر اهل ایمان را هرگز ضایع نگرداند.

در این آیات حال به شهادت رسیدگان را وصف می کند، و می فرماید: که این طایفه بعد از شهادتشان در مقام قرب الهی متنعم هستند و به بازماندگان بشارت می دهند که چنین مقام و منزلتی در انتظار شما نیز هست.

– "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا"

مراد از موت باطل شدن شعور و فعل است، و لذا در توضیح کلمه احیا از هر دو نمونه ای آورد، و فرمود: زنده اند و روزی می خورند، و خوشحالند، روزی خوردن نمونه فعل و فرح نمونه و اثری از شعور است زیرا خوشحال شدن، فرح داشتن شعور است.

– "فرحین بما آتیهم الله"

معنای جمله این است که کشته شدگان در راه خدا هم از نظر رسیدن خودشان به فضل خدا و دیدن آن فضل خوشحالی می کنند و هم در طلب این خیر خوش

١- آیه ٢٨ سوره بقره المیزان ج : ١ ص : ١٧٢ تا ١٧٥

هستند که رفقای عقب مانده شان نیز به این فضل الهی رسیدند، و آنها نیز خوفی و اندوهی ندارند .

از این بیان دو نکته روشن می شود، یکی اینکه کشته شدگان در راه خدا از وضع مؤمنین برجسته که هنوز در دنیا باقی مانده اند خبر دارند، و دوم اینکه منظور از این بشارت همان ثواب اعمال مؤمنین است که عبارت است از نداشتن خوف و نداشتن اندوه و این بشارت به ایشان دست نمی دهد مگر با مشاهده ثواب نامبرده در آن عالمی که هستند، نه اینکه خواسته باشند با موفق شدن به شهادت استدلال کنند بر اینکه در قیامت خوف و اندوهی نخواهند داشت، چون آیه در مقام این است که بفرماید پاداش خود را می گیرند نه اینکه بعد از شهادت تازه استدلال می کنند که در قیامت چنین و چنان خواهیم بود .

پس این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه انسان بعد از مردن تا قبل از قیامت باقی و زنده است.

– “یستبشرون بنعمه من الله و فضل”

این استبشار اعم از استبشاری است که قبلاً فرمود از حال بازماندگان می کنند و شامل استبشار به حال خودشان هم می شود، و شاید همین دو تا بودن معنا باعث شده که دو باره آن را تکرار کند و همچنین کلمه فضل را دو باره بیاورد.

جمله: “و ان الله لا یضیع اجر المؤمنین،” هم بر این عمومیت دلالت دارد، چون به اطلاقش شامل همه مؤمنین می شود، در آیه شریفه دقت بفرمائید.

در این آیه شریفه فضل و نعمت را نکره آورد، همچنانکه رزق را هم در آیات قبل سربسته ذکر کرد و نفرمود که آن رزق چیست، و این برای آن بود که ذهن شنونده در باره فضل و نعمت و رزق تا هر جا که ممکن است برود، و باز به همین جهت خوف و حزن را در سیاق نفی مبهم آورد، تا دلالت بر عموم کند، و بفهماند کشته شدگان در راه خدا هیچ نوع از انواع خوف و حزن را ندارند.

از دقت در این آیات این معنا به دست می آید که اولاً در صدد بیان اجر مؤمنین است، و ثانیاً می خواهد بفهماند که این اجر که نزد خدای سبحان است رزق ایشان است، و ثالثاً این رزق نعمتی و فضلی از خدا است، و رابعاً این نعمت و فضل عبارت از این است که نه خوفی دارند و نه حزنی .

– ... الا خوف علیهم و لا هم یحزنون !

این جمله، جمله عجیبی است، هر قدر انسان بیشتر در آن فرو می رود و تدبر می کند دامنه معنایش وسیع تر می شود، با اینکه جمله ای است لطیف و رقیق و بیانی است ساده و اولین چیزی که از معنای آن به ذهن می رسد این است که خوف و حزن از مؤمنین برداشته می شود و این را هم می دانیم که خوف تنها در امری فرض دارد که اولاً ممکن باشد، و ثانیاً احتمال آمدنش به سوی ما معقول باشد و ثالثاً اگر بیاید مقداری از سعادت ما را از بین می برد، سعادت می که ما توقع داریم واجد آن باشیم و خود را واجد آن فرض می کنیم و همچنین حزن تنها از ناحیه حادثه ای است که پیش آمده و آن نیز مقداری از سعادت کذائی ما را سلب کرده، پس بلا و یا هر محذور و گرفتاری که فرض شود، وقتی از آن می ترسیم که هنوز بر سر ما نیامده باشد و اما وقتی آمد دیگر خوف معنا ندارد، آنجا جای حزن و حسرت است، پس بعد از وقوع خوفی نیست و قبل از وقوع هم حزنی نیست.

پس بر طرف شدن مطلق خوف از انسان تنها وقتی فرض دارد که هیچ یک از آنچه داریم در معرض زوال قرار نگیرد، و همچنین بر طرف شدن مطلق حزن از انسان وقتی فرض دارد که آنچه نعمت که انسان بتواند از آن متنعم شود و لذت ببرد دارا باشد، و خدای تعالی به او افاضه کرده باشد، و نیز آنچه که دارد در معرض زوال قرار نگیرد، و این همان خلود سعادت برای انسان و خلود انسان در آن سعادت است.

و از همین جا واضح می شود که نبودن خوف و حزن عین روزی خوردن انسان نزد خدا است و به حکم آیه: ”و ما عند الله خیر“ و آیه: ”و ما عند الله باق“ آنچه نزد خدا است هم نعمت و خیر است، هم باقی است، نه عذاب و شری آمیخته با آن است و نه فنا و زوالی بدان راه دارد.

باز این معنا واضح می شود که نبودن حزن و خوف عینا بودن نعمت و فضل است، و این خود عطیه است. نعمت وقتی در عرف قرآن اطلاق شود معنایش ولایت الهیه است، بنا بر این معنای آیه مورد بحث چنین می شود: خدای تعالی متصدی و عهده دار کار مؤمنین است و آنان را به عطیه ای از خود اختصاص می دهد.

(۱)

حیات برزخی شهدا

”و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء، و لكن لا تشعرون،

—به آنها که در راه خدا کشته می شوند نگوئید مرد گانند، بل زندگانند ولی شما ادراک نمی کنید!“

درباره حیات شهدا بعد از کشته شدن، آیه زیر آیه بالا را تفسیر می کند:

– ”و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا، بل احياء عند ربهم یرزقون،

– زنده اند و نزد پروردگار خود روزی میخورند!“

این زندگی یک زندگی خارجی و واقعی است نه ذهنی و فرضی، زندگی ما بین مرگ و بعث - یعنی حیات برزخی

مخصوصا با در نظر گرفتن اینکه قرآن کریم در چند جا زندگی کافر را بعد از مردنش هلاکت و بوار خوانده، می فهمیم که منظور از حیات شهیدان، حیاتی سعیده است نه صرف حرف، حیاتی است که خداوند تنها مؤمنین را با آن احیاء می کند، همچنان که فرمود:

– ”و ان الدار الاخره لهی الحیوان، لو كانوا یعلمون،

– و بدرستی خانه آخرت تنها زندگی حقیقی است، اگر می توانستند بفهمند.“

در آیه مورد بحث به مؤمن و کافر خطاب می کند به اینکه: شهدا بعد از مردن نیز زنده اند، ولی شما نمی فهمید، یعنی با حواس خود درک نمی کنید، چون خدای تعالی در قرآن شریف علم به آخرت را مقید به علم یقین کرده است.

می فرماید:

– کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده مگوئید و آنان را فانی و باطل نپندارید که آن معنائی که از دو کلمه مرگ و حیات در ذهن شما هست بر مرگ آنان صادق نیست، چون مرگ آنان آنطور که حس ظاهر بین شما درک می کند به معنای بطلان نیست، بلکه مرگ آنان نوعی زندگی است، ولی حواس شما آنرا درک نمی کند.

(۱)

زندگی در مرگ

– ”... وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فی سبیلِ اللّهِ اَمْوَاتٌ بَلْ اَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

– و به کسی که در راه خدا کشته شده مرده مگوئید بلکه اینان زنده هائی هستند ولی شما درک نمی کنید!“

در این آیات، سخن از قتال و جهاد در راه خدا کرده، چیزی که هست این بلا را به وصفی معرفی کرده که دیگر چون سایر بلاها مکروه و ناگوار نیست و صفت سوئی در آن باقی نمانده و آن این است که این قتال مرگ و نابودی نیست، بلکه حیات است و چه حیاتی!

۱- آیه ۱۵۴ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۵۱۹ تا ۵۲۷

۲- آیه ۱۵۳ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۵۱۵

- "قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ،

-بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرِمِينَ،

- (و از دورترین نقطه شهر مردی شتابان آمد و گفت هان ای مردم فرستادگان خدا را پیروی کنید . . . مردم او را کشتند،) در همان دم به او گفته شد به بهشت در آی و او که داشت داخل بهشت می شد گفت ای کاش مردم من می دانستند چه سعادت می نصیب شده، کاش می دانستند چگونه پروردگارم مرا بیامزید و مرا از مکرمین قرار داد!

در آیه مورد بحث جمله "قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ" به جای خبر از کشته شدن مرد نشسته تا اشاره باشد به اینکه بین کشته شدن آن مرد به دست مردم قریه، و ما بین امر به داخل شدنش در بهشت، فاصله چندانی نبوده، آن قدر این دو به هم متصل بودند که گویی کشته شدنش همان و رسیدن دستور به داخل بهشت شدنش همان.

بنا بر این مراد از جنت، بهشت برزخ است نه بهشت آخرت. و این آیه شریفه از ادله وجود برزخ است.

(۱)

دلیلی بر وجود عذاب و آتش در برزخ

- "مَّمَّا حَطِيطَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا،

- و آن قوم از کثرت کفر و گناه، عاقبت غرق شدند و به آتش دوزخ در افتادند و جز خدا برای خود هیچ یار و یابری نیافتند." می فرماید: قوم نوح به خاطر معاصی و ذنوبشان به وسیله طوفان غرق شده و داخل آتشی شدند که با هیچ مقیاسی نمی توان عذابشان را اندازه گیری کرد.

مراد از آتش در آیه شریفه آتش برزخ است، که مجرمین بعد از مردن و قبل از قیامت در آن معذب می شوند، نه آتش آخرت، و این آیه خود یکی از ادله برزخ است، چون می دانیم که آیه شریفه نمی خواهد بفرماید قوم نوح غرق شدند، و به زودی در قیامت داخل آتش می شوند تا منظور از آتش، آتش قیامت باشد.

(۲)

مدت درنگ در قبر

- "قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ،

- آنگاه خدا به کافران گوید که می دانید شما چند سال در زمین درنگ کردید؟"

این از جمله پرسش هایی است که خدا در قیامت از مردم می کند، که مدت

۱- آیه ۲۶ و ۲۷ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۱۰

۲- آیه ۲۵ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۵۵

درنگ شما در زمین چقدر بود؟ و این پرسش در چند جا از کلام مجیدش آمده و منظور از آن پرسش از مدت درنگ در قبور است، همچنان که آیه: "و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعه و آیه کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار،" و غیر از این دو از آیات دیگر بر آن دلالت دارد.

"قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فسل العادین،" ظاهر سیاق این است که مراد از روز یک روز از روزهای معمولی دنیا باشد. و اگر درنگ در برزخ را معادل بعضی از یک روز از روزهای دنیا کردند، از این باب است که خواسته اند عمر آن را در مقایسه با زندگی ابدی قیامت که آن روز بر ایشان مشهود می شود، اندک بشمارند.

مؤید این معنا تعبیری است که در جای دیگر قرآن آمده که از عمر برزخ به ساعت و در بعضی جاها به شامی از یک روز، و یا به ظهری از آن تعبیر کردند.

و اینکه گفتند: "فسئل العادین،" معنایش این است که: ما خوب نمی توانیم بشماریم، از کسانی پرس که می توانند بشمارند، که بعضی از مفسرین آنان را به ملائکه تفسیر کرده اند، که شمارشگر ایامند، و بعید هم نیست که چنین باشد.

"قال ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون،" گوینده این جمله خدای سبحان است. در این جمله نظریه کفار که عمر برزخ را اندک شمردند تصدیق شده و زمینه برای جمله آخر آیه فراهم شده که می فرماید: ای کاش می دانستید!

و معنای آن این است که خدای تعالی فرمود: مطلب همین است که شما گفتید، مدت مکث شما در برزخ اندک بود، ولی ای کاش در دنیا هم این معنا را می دانستید که مکث شما در قبور چقدر اندک است و پس از آن مکث اندک، از قبرها بیرون می شوید، و در نتیجه منکر بعث نمی شدید تا به چنین عذابی جاودانه دچار گردید.

(۱)

عدم احساس زمان در برزخ

- "وَ کَذَٰلِکَ بَعَثْنَهُمْ لِیَسْأَلُوا بَیْنَهُمْ قَالِ قَائِلٌ مِّنْهُمْ کَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا یَوْمًا أَوْ بَعْضَ یَوْمِ رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ ...،

-چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنند، یکی از آنها گفت: چقدر خوابیدید؟ گفتند روزی یا قسمتی از روز خوابیده ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده اید...."

خدای تعالی خواب را بر اصحاب کهف مسلط نمود و در کنج غاری سیصد سال شمسی به خوابشان برد، وقتی بیدار شدند جز این به نظرشان نرسید که یا یک روز در خواب بوده اند و یا پاره ای از روز.

مکث هر انسان در دنیا و اشتغالش به زخارف و زینت های آن و دلباختگی اش نسبت به آنها و غفلتش از ماسوای آن، خود آیتی است نظیر آیتی که در داستان اصحاب کهف است. همانطور که آنها وقتی بیدار شدند خیال کردند روزی و یا پاره ای از روز خوابیده اند، انسانها هم وقتی روز موعود را می بینند خیال می کنند یک روز و یا پاره ای از یک روز در دنیا مکث کرده اند.

از اصحاب کهف سؤال شد "کم لبثتم" و آنها گفتند: "لبثنا یوما او بعض یوم"، از همه انسانها نیز در روز موعود سؤال می شود: "کم لبثتم فی الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم"، و نیز می فرماید: "کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار."

(۱)

نمونه ای از مرگ طولانی و عدم احساس زمان

- "أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعِيدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرِبِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى جِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكْ ءَايَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

- یا مثل آن مردی که بر دهکده ای گذر کرد که با وجود بناهایی که داشت از سکنه خالی بود، از خود پرسید خدا چگونه مردم این دهکده را زنده می کند؟ پس خدا او را صد سال بمیرانید، آنگاه زنده اش کرد و پرسید چه مدتی مکث کردی؟ گفت: یک روز و یا قسمتی از یک روز خداوند فرمود: نه، بلکه صد سال مکث کردی، به خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر که طعمش در این صد سال دگرگون نشده و به دراز گوش خویش بنگر، ما از این کارها منظورها داریم یکی این است که تو را آیتی و عبرتی برای مردم قرار دهیم، استخوانها را بنگر که چگونه آنان را برمی انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می پوشانیم، همینکه بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می دانم که خدا به همه چیز توانا است.

شخص مزبور پیامبری بوده که از خانه خود بیرون آمده، تا به محلی دور از شهر خودش سفر کند، همینکه به راه افتاده تا به مقصد خود برود در بین راه به قریه ای رسیده که قرآن کریم آنرا قریه خراب توصیف فرموده، و وی مقصدش آنجا نبوده بلکه گذارش به آن محل افتاده، و قریه نظرش را جلب کرده، لذا ایستاده و در سرنوشت آن به تفکر پرداخته، و از آنچه دیده عبرت گرفته، که چگونه اهلش نابود شده اند و استخوانهای پوسیده آنها در پیش رویش ریخته است.

سپس در حالی که به مردگان نگاه می کند با خود می گوید: "انی یحیی هذه الله - خدا چگونه اینها را زنده می کند؟"

شخص مزبور در عبرت گیری اش تعمق کرد، و غرق در فکر شد و با خود گفت: عجب! صاحبان این استخوانها چند سال است که مرده اند؟ خدا می داند که چه تحولاتی به خود دیده اند، تا به این روز افتاده اند و چه صورتها که یکی پس از دیگری به خود گرفته اند، بطوریکه امروز اصل آنها که همان انسانها باشند فراموش شده اند، در اینجا بود که گفت: راستی خدا چگونه اینها را زنده می کند؟

و این گفتارش دو جهت دارد، یکی تعجب از زنده شدن بعد از طول مدت، و جهت دوم تعجب برگشتن اجزا به صورت اولش، با اینکه این تغییرات غیر متناهی را به خود دیده اند.

لذا خدای تعالی برایش مشکل را از هر دو جهت روشن کرد:

از جهت اول از این راه روشن کرد که خود او را بمیرانید و دوباره زنده کرد، و پرسید که چقدر مکث کردی؟

از جهت دوم از این راه که استخوانهایی که در پیش رویش ریخته بود زنده کرد، و جلو چشمش اعضاء بدن آن مردگان را به هم وصل نمود.

پس خداوند او را صد سال بمیرانید، مردن و زنده شدنش در دو زمان از روز بود، که اینچنین به شک افتاده می گوید: آیا یک روز خوابیدم یا پاره ای از یک روز، و ظاهراً مردنش در طرف های صبح و زنده شدنش در طرف بعد از ظهر بوده است.

خدای سبحان پاسخش داد: "بل لبثت مائه عام،" یعنی بلکه صد سال خوابیدی، همینکه این سخن را شنید سخت تعجب کرد که پس چرا صد سال به نظر یک روز آمد، و در عین حال پاسخ خدا، جواب از این تعجب هم بود که پس چرا من یک روز خوابیدم؟ مگر انسان اینقدر می خوابد؟

آنگاه خدای سبحان برای اینکه کلام خود (بلکه صد سال خوابیدی) را تایید نموده و برایش شاهد بیاورد فرمود: بین طعام و شرابت را که متغیر نشده و به الاغت نظر کن، و این تذکر برای آن بود که وقتی گفت: یک روز خوابیدم یا قسمتی از یک روز را معلوم شد هیچ متوجه کوتاهی و طول مدت نشده، و از سایه آفتاب و یا نور آن و سایر اوضاع و احوال به دست آورده که این مقدار خوابیده و وقتی به او گفته شد تو صد سال است که خوابیده ای، چون امکان داشت که این جواب تردید برایش به وجود بیاورد که چرا هیچ تغییری در خودش، در بدنش و لباسش نمی بیند در حالی که اگر انسان صد سال بمیرد در این

مدت طولانی باید وضع بدنیش تغییر کند، طراوت بدن را از دست بدهد، و خاک شده و استخوانی پوسیده گردد.

خدای تعالی این شبهه را که ممکن بود در دل او پیدا شود، از این راه دفع کرد که دستور داد به طعام و شراب خود بنگر که نه گندیده و نه تغییر دیگری کرده، و نیز به الاغ خود بنگر که استخوانهای پوسیده اش پیش رویت ریخته، و همین استخوانهای الاغ بهترین دلیل است بر اینکه مدت خوابش طولانی بوده و وضع طعام و شرابش بهترین دلیل است بر اینکه برای خدا امکان دارد که چیزی را در چنین مدت طولانی به یک حال نگه دارد بدون اینکه دستخوش تغییر شود.

از اینجا این معنا هم روشن می شود که الاغ او نیز مرده و استخوان شده بود، و گویا اگر از مردن الاغ سخنی به میان نیاورده، به خاطر ادبی است که قرآن همواره رعایت آن را می کند.

و سخن کوتاه اینکه: بعد از نشان دادن طعام و شراب و زنده شدن الاغ، بیان الهی تمام شد، و معلوم شد که تعجب وی از طول مدت بیجا بود، چون از او اعتراف گرفت که صد سال مردن با یک روز و یا چند ساعت مردن و سپس زنده شدن فرقی ندارد، همچنانکه در روز قیامت از اهل محشر، نظیر این اعتراف را می گیرد.

پس خداوند برای این شخص روشن کرد که کم و زیاد بودن فاصله زمانی میان احیا و اماتة برای خدای تعالی تفاوت نمی کند و در قدرت او که حاکم بر همه چیز است اثری نمی گذارد، چون قدرت او مادی و زمانی نیست، تا وضعش به خاطر عارض شدن عوارض، دگرگون و کم و زیاد شود، مثلاً زنده کردن مرده های دیروز برایش آسان و زنده کردن مرده های سالهای پیش، برایش دشوار باشد، بلکه در برابر قدرت او، دور و نزدیک، یکسان و مساوی است، همچنانکه خودش فرمود:

” انهم یرونة بعیدا و نریه قریبا - مردم قیامت را دور می پندارند ولی ما آن را نزدیک می بینیم! “ و نیز فرمود:

” و ما امر الساعه الا کلمح البصر - امر قیامت، بیش از چشم بر هم زدنی نیست. “

علاوه بر همه فوایدی که در قصه بود، این حقیقت نیز بیان شده که در قیامت وقتی مردگان زنده می شوند، چه حالی دارند، و پیش خود چه احساسی دارند، در آن روز مثل همین صاحب قصه شک می کنند که چقدر آرمیدیم، همچنانکه خداوند متعال در قرآن فرموده:

” و یوم تقوم الساعه یقسم المجرمون: ما لبثوا غیر ساعه، کذلک کانوا یؤفکون، و قال الذین اتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث، فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون. “

از سخن این شخص که گفت: ” انی یحیی هذه الله، “ دو جهت استفاده می شود،

یکی زنده شدن بعد از طول مدت، و دوم برگشتن اجزا به صورت اولیه خود، که تا اینجا خدای سبحان جواب از جهت اول را روشن ساخت، اینک برای روشن شدن جهت دوم نظر او را به استخوانهای پوسیده متوجه می سازد، و می فرماید:

– ” و انظر الی العظام کیف ننشزها !

– استخوانها را بنگر که چگونه آنان را برمی انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می پوشانیم! “

(۱)

برگشت علم قلبی انسان بعد از مرگ و احیاء مجدد

فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

– همینکه بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می دانم که خدا به همه چیز توانا است. “

این آیه در صدد بیان این است که: بعد از آنکه مطلب برای این شخص روشن شد، او به خاطر خود رجوع می کند و به یاد می آورد که قبلاً هم به قدرت مطلقه و بی پایان الهی ایمان داشته است و کانه قبلاً بعد از آنکه ” کجا خدا اینها را زنده می کند، “ در قلبش خطور کرده، به علم و ایمانی که به قدرت مطلقه خدا داشته، اکتفا نموده، و بعد از آنکه با مردن و زنده شدن خود، قدرت خدا را به چشم دیده، دوباره به قلب خود مراجعه نموده و همان ایمان و علم قلبی خود را تصدیق کرده، و به خدای تعالی عرضه داشته که خدایا تو همواره برای من خیرخواهی می کنی، و هرگز در هدایت به من خیانت نمی کنی، و ایمانی که همواره دلم به آن اعتماد داشت: (که قدرت تو مطلق است!) جهل نبود، بلکه علمی بود که لیاقت آن را داشت که به آن اعتماد شود.

و نظائر این مطلب بسیار است، بسیار می شود که آدمی به چیزی علم دارد، لیکن فکری در ذهنش خطور می کند که با آن علم منافات دارد، اما نه اینکه علم بکلی از بین رفته تبدیل به شک می شود، بلکه بخاطر عوامل و اسباب دیگری این فکر به ذهن می آید ناچار خود را به همان علمی که دارد قانع می کند، تا روزی آن شبهه برطرف شود، و بعد از آنکه شبهه برطرف شد، دوباره به همان علم خودش مراجعه نموده، می گوید: من که از اول می دانستم و می گفتم مطلب از این قرار است و آنطور که مقتضای آن شبهه بود نیست و از اینکه علم قبلیش، علمی صائب و درست بود خوشحال می شود. و معنای آیه شریفه این نیست که بعد از زنده شدن تازه علم پیدا کرد به اینکه خدا به هر چیز قادر است، و قبل از آن در شک بوده است!

(۲)

منع شیطان از دخالت در برزخ

١- آیه ٢٥٩ سوره بقره المیزان ج : ٢ ص : ٥٣١

٢- آیه ٢٥٩ سوره بقره المیزان ج : ٢ ص : ٥٣١

” قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ،

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ،

-گفت: مرا تا روزی که برانگیخته می شوند مهلت ده،

فرمود مهلت خواهی داشت!“

ابلیس از خدای تعالی مهلت می خواهد، و خداوند هم به وی مهلت می دهد. خداوند در جای دیگر نیز این معنا را ذکر کرده و فرموده: ابلیس بطور مطلق از خدا مهلت خواسته، و لیکن خداوند او را تا زمانی معین مهلت داده است.

و از اینکه ابلیس از خدا خواست تا روز قیامت مهلتش دهد استفاده می شود که وی در این صدد بوده که جنس بشر را هم در دنیا و هم در عالم برزخ گمراه کند، و لیکن خداوند دعایش را به اجابت نرسانید، و شاید خداوند خواسته باشد که او را تنها در زندگی دنیا بر بندگانش مسلط کند، و دیگر در عالم برزخ قدرت بر اغوای آنان نداشته باشد، هر چند به مصداق آیه زیر رفاقت و همنشینی با آنان را داشته باشد:

” و من يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين، و انهم ليصدونهم عن السبيل و يحسبون انهم مهتدون، حتی اذا جاءنا قال يا ليت بيني و بينك بعد المشرقين فبئس القرين، و لن ينفعمكم اليوم اذ ظلمتم انكم فى العذاب مشتركون،“

و همچنین آیه:

” احشروا الذين ظلموا و ازواجهم.“

(۱)

زندگی غیر اجتماعی انسان در برزخ و آخرت

خدای تعالی خبر می دهد از اینکه انسان به زودی از این زندگی اجتماعی کوچ نموده در عالمی دیگر و منزلگاهی دیگر فرود می آید، و آن عالم را برزخ نامیده، و فرموده: که بعد از آن منزلگاه منزلی دیگر هست، که سر منزل انسانها است، و آن را خانه آخرت نامیده است.

چیزی که هست او در زندگی بعد از دنیا حیاتی انفرادی دارد، دیگر زندگی اجتماعی نیست، به این معنا که ادامه زندگی در آنجا احتیاج به تعاون و اشتراک و همدستی دیگران ندارد، بلکه سلطنت و حکمرانی در تمامی احکام حیات در آن عالم از آن خود فرد است، هستیش مستقل از هستی دیگران، و تعاون و یاری دیگران است.

از اینجا می فهمیم که نظام در آن زندگی غیر نظام در زندگی دنیای مادی است چون اگر نظام آنجا هم مانند نظام دنیا بود
چاره ای جز تعاون و اشتراک نبود ولیکن

۱- آیه ۱۴ و ۱۵ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۳۴

انسان زندگی مادیش را پشت سر گذاشته، به سوی پروردگارش روی آورده، و در آنجا تمامی علوم عملیش نیز باطل می شود، دیگر لزومی نمی بیند که دیگران را استخدام کند، و در شئون آنان تصرف نماید، و دیگر احتیاجی به تشکیل اجتماعی مدنی و تعاونی احساس نمی کند، (چون این زندگی دنیا بود که مجبورش کرد به اینکه تشکیل اجتماع دهد).

او نیز سایر احکامی هم که در دنیا داشت در آن عالم ندارد، و در آن عالم تنها و تنها سروکارش با اعمالی است که در دنیا کرده، یا نتیجه هائی است که حسنات و سیئاتش به بار آورده و در آن عالم جز به حقیقت امر بر نمی خورد آنجاست که نبأ عظیم برایش آشکار می شود، آن نبأ که در دنیا بر سرش اختلاف داشتند، همچنانکه فرمود:

” و نرثه ما یقول و یاتینا فرداً ، “

و نیز در این باره فرموده:

” لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره ، و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم، و ما نری معکم شفعاء کم الذین کنتم زعمتم انهم فیکم شرکاء ، لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون.“

و نیز فرموده:

” هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت، و ردوا الی الله مولیهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون، “

و نیز فرموده:

” یوم تبدل الارض غیر الارض، و السموات و برزوا لله الواحد القهار! “

و باز فرموده:

” و ان لیس للانسان الا ما سعی، و ان سعیه سوف یری، ثم یجزیه الجزاء الاوفی . “

و آیاتی دیگر که می فهمانند بعد از مرگ، آدمی تنها است، و یگانه همنشین او عمل او است، و دیگر اثری از احکام دنیوی را در آنجا نمی بیند، و دیگر زندگی اجتماعی و بر اساس تعاون ندارد، و از آن علوم عملیه ای که در دنیا به حکم ضرورت مورد عمل قرار می داد اثری نمی یابد، و کیفیت ظهور عملش در آنجا و ظهور و تجسم جزای عملش طوری است که با زبان نمی شود بیان کرد.

(۱)

- "أَعِدَّا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ،

- آیا وقتی مردیم و خاک شدیم؟ این برگشتن بعیدی است!

مشرکین تعجب می کنند و می گویند: آیا وقتی که ما مردیم و خاک شدیم و

۱- آیات مندرج در متن المیزان ج : ۲ ص : ۱۸۳

ذات ما آنچنان باطل و نابود شد که دیگر اثری از آن به جای نماند دوباره مبعوث می شویم و برمی گردیم؟ آخر این برگشتن برگشتنی باور نکردنی است، و عقل آن را نمی پذیرد، و زیر بار آن نمی رود .

”قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ،“ این آیه سخن آنان و استبعادشان نسبت به بعث و رجوع را رد می کند، چون آنان استناد جستند به اینکه بعد از مردن به زودی متلاشی می شویم و بدنهایمان خاک می شود، و با خاکهای دیگر مخلوط می گردد.

آیه مورد بحث جواب می دهد که: ما دانا هستیم به آنچه که زمین از بدنهای شما می خورد، و آنچه از بدنهایتان ناقص می سازد، و علم ما چنان نیست که جزئی از اجزاء شما را از قلم بیندازد تا برگرداندن آن به خاطر نامعلوم بودن دشوار و یا نشدنی باشد.

”و عندنا کتاب حفیظ،“ یعنی نزد ما کتابی است که حافظ هر چیز است، بلکه آثار و احوال هر چیزی را هم ضبط می کند. و یا معنایش این است که: نزد ما کتابی است که خود آن کتاب محفوظ است و حوادث، آن را دچار دگرگونی و تحریف نمی کند، و آن کتاب عبارت است از لوح محفوظ که تمامی آنچه بوده، و آنچه هست و آنچه تا قیامت خواهد بود در آن کتاب محفوظ است.

(۱)

بحثی پیرامون تجرد نفس

”قُلْ يَتَوَفَّأَكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،

-بگو فرشته مرگ که بر شما گماشته اند جانتان را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگشت خواهید کرد.“

این آیه از روشن ترین آیات قرآنی است که دلالت بر تجرد نفس می کند و می فهماند که نفس غیر از بدن است، نه جزو آن است، و نه حالی از حالات آن .

به طور کلی نفس آدمی موجودی است مجرد، موجودی است ماورای بدن و احکامی دارد غیر احکام بدن و هر مرکب جسمانی دیگر، (خلاصه موجودی است غیر مادی که نه طول دارد و نه عرض و نه در چهار دیواری بدن می گنجد،) بلکه با بدن ارتباط و علقه ای دارد و یا به عبارتی با آن متحد است و به وسیله شعور و اراده و سایر صفات ادراکی، بدن را اداره می کند .

دقت در آیات قرآن شریف این معنا را به خوبی روشن می سازد، چون می فهماند که تمام شخصیت انسان بدن نیست، که وقتی بدن از کار افتاد شخص بمیرد و با فنای بدن و پوسیدن و انحلال ترکیب هایش و متلاشی شدن اجزانش، فانی شود، بلکه تمام شخصیت آدمی به چیز دیگری است، که بعد از مردن بدن باز هم زنده است، یا عیشی دائم و گوارا و نعیمی مقیم را از سر می گیرد. (عیشی که دیگر در دیدن حقایق محکوم به این نیست که از دو چشم سر ببیند و در شنیدن حقایق از دو سوراخ گوش بشنود، عیشی که دیگر لذتش محدود به درک ملایمات جسمی نیست،) و یا به شقاوت و رنجی دائم و عذابی الیم می رسد.

و نیز می رساند که سعادت آدمی در آن زندگی و شقاوت و تیره روزیش مربوط به سنخ ملکات و اعمال او است، نه به جهات جسمانی (از سفیدی و سیاهی و قدرت و ضعف) و نه به احکام اجتماعی (از آقازادگی و ریاست و مقام و امثال آن)

پس اینها حقایقی است که این آیات شریفه آن را دست می دهد، و معلوم است که این احکام مغایر با احکام جسمانی است و از هر جهت با خواص مادیت دنیوی منافات دارد و از همه اینها فهمیده می شود که پس نفس انسانها غیر بدنهای ایشان است.

و در دلالت بر این معنا آیات برزخ به تنهائی دلیل نیست، بلکه آیاتی دیگر نیز این معنا را افاده می کنند. از جمله آنها آیات زیر است:

- "و نفخ فیه من روحه،"

- "یسئلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی،"

امر خدا - که روح هم یکی از مصادیق آن است - از جنس موجودات جسمانی و مادی نیست، چون اگر بود محکوم به احکام ماده بود و یکی از احکام عمومی ماده این است که به تدریج موجود شود، و وجودش مقید به زمان و مکان باشد، پس روحی که در انسان هست مادی و جسمانی نیست هر چند که با ماده تعلق و ارتباط دارد.

آنگاه از آیاتی دیگر کیفیت ارتباط روح با ماده بدست می آید، یکجا می فرماید:

- «و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین، ثم جعلناه نطفه فی قرار مکین، ثم خلقنا النطفه علقه، فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما، فکسونا العظام لحما، ثم انشانا خلقا آخر، فتبارک الله احسن الخالقین،»

و بیان کرد که انسان در آغاز بجز یک جسمی طبیعی نبود و از بدو پیدایشش صورت هائی گوناگون به خود گرفت، تا در آخر خدای تعالی همین موجود جسمانی و جامد و خمود را، خلقتی دیگر کرد که در آن خلقت انسان دارای شعور و اراده گشت، کارهائی می کند که کار جسم و ماده نیست، چون شعور و اراده و فکر و تصرف و تسخیر

موجودات و تدبیر در امور عالم، به نقل دادن و دگرگون کردن و امثال آن از کارهائی که از اجسام و جسمانیات سر نمی زد نیازمند است - پس معلوم شد که روح جسمانی نیست، بخاطر اینکه موضوع و مصدر افعالی است که فعل جسم نیست .

پس نفس بالنسبه به جسمی که در آغاز مبدأ وجود او بوده - یعنی بدنی که باعث و منشا پیدایش آن بوده - به منزله میوه از درخت و به وجهی به منزله روشنائی از نفت است.

با این بیان تا حدی کیفیت تعلق روح به بدن و پیدایش روح از بدن، روشن می گردد، و آنگاه با فرا رسیدن مرگ این تعلق و ارتباط قطع می شود، دیگر روح با بدن کار نمی کند، پس روح در اول پیدایشش عین بدن بود و سپس با انشائی از خدا از بدن متمایز می گردد و در آخر با مردن بدن، بکلی از بدن جدا و مستقل می شود .

(۱)

سیر عوالم بعد از مرگ

”لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ“

”سوگند به شفق،

و سوگند به شب و آنچه بپوشاند،

و سوگند به ماه شب چهاردهم که همه جوانبش نورانی می شود،

که به زودی بعد از مرگ عوالمی را سیر خواهید کرد!“

کلمه طبق به معنای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یا حال دیگر باشد، چه اینکه یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشند. به هر حال منظور مراحل زندگی است که انسان آن را در تلاشش به سوی پروردگارش طی می کند، مرحله زندگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آنگاه مرحله حیات برزخی، و سپس مرگ در برزخ و هنگام دمیدن صور و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا .

این سوگندها تاکید مضمون آیه زیر است:

”یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،“

در این آیه اشاره ای است به اینکه مراحلی که انسان در مسیرش به سوی پروردگارش طی می کند، مراحلی مترتب و با یکدیگر متطابق است.

روایات اسلامی در باره برزخ و زندگی بعد از مرگ

۱- آیه ۱۱ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۷۵ ج: ۱ ص: ۵۲۸

۲- آیه ۱۶ تا ۲۵ سوره انشقاق المیزان ج: ۲۰ ص: ۴۰۷

۱- در تفسیر قمی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود:

فرزند آدم وقتی به آخرین روز دنیا و اولین روز آخرت می رسد مال و فرزندان و اعمالش در نظرش مجسم می شوند، نخست متوجه مال خود می شود و به او می گوید: به خدا سوگند من برای جمع آوری و حفظ تو بسیار حریص بودم و بسیار بخل ورزیدم، حال چه کمکی می توانی به من بکنی؟ مال به او می گوید:

- کفن خود را میتوانی از من برداری!

سپس متوجه فرزندان می شود، و به ایشان می گوید: به خدا سوگند! من خیلی شما را دوست می داشتم و همواره حمایت از شما می کردم در این روز بیچارگیم چه خدمتی می توانید به من بکنید؟ می گویند:

- غیر از اینکه تو را در گودالت دفن کنیم هیچ!

سپس متوجه عمل خود می شود و می گوید: به خدا سوگند من در باره تو بی رغبت بودم و تو بر من گران بودی، تو امروز چه کمکی به من می کنی؟ می گوید:

- من مونس توام در قبر و در قیامت، تا آنکه من و تو را بر پروردگارت عرضه بدارند!

آنگاه امام فرمود:

- اگر آدمی در دنیا ولی خدا باشد، عملش به صورت خوشبوترین و زیباترین، و خوش لباسترین مرد نزدش می آید و می گوید: بشارت می دهم تو را به روحی از خدا و ریحانی و بهشت نعیمی که چه خوش آمدنی کردی!

وی می پرسد: تو کیستی؟ می گوید:

- من عمل صالح توام که از دنیا به آخرت کوچ کرده ام!

و آدمی در آن روز مرده شوی خود را می شناسد و با کسانی که جنازه اش را بر می دارند سخن می گوید و سوگندشان می دهد که عجله نکنند، پس همین که داخل قبر شد، دو فرشته نزدش می آیند که همان دو فتان قبرند موی بدنشان آنقدر بلند است که روی زمین کشیده می شود و با انیاب خود زمین را می شکافند، صدائی دارند چون رعد قاصف، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می زند، از او می پرسند:

- پروردگارت کیست؟

- و پیرو کدامیک از انبیائی؟ و چه دینی داری؟

میگوید:

- پروردگارم الله است!

- پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله وسلم! و دینم اسلام است!

می گویند:

- بخاطر اینکه در سخن حق پایدار مانده ای خدایت بر آنچه دوست می داری و بدان خوشنودی ثابت بدارد!

و این دعای خیر همان است که خدای تعالی در قرآن فرموده:

- " یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوه الدنیا،

- خدای تعالی کسانی را که ایمان آورده اند بر قول حق و ثابت، هم در دنیا و هم در آخرت پایداری می دهد! "

اینجاست که قبر او را تا آنجا که چشمش کار کند گشاد می کنند و دری از بهشت به رویش می گشایند و به وی می گویند:

- با دیده روشن و با خرسندی خاطر بخواب، آنطور که جوان نارس و آسوده خاطر میخوابد!

این دعای خیر همان است که خدای تعالی در باره اش فرموده:

- " اصحاب الجنه یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا،

- بهشتیان آن روز بهترین جایگاه و زیباترین خوابگاه را دارند . "

و اگر دشمن پروردگارش باشد، فرشته اش به صورت زشت ترین صورت و جامه و بدترین چیز نزدش می آید و به وی می گوید:

- بشارت باد تو را به ضیافتی از حمیم دوزخ، جایگاه آتشی افروخته!

و او نیز شوینده خود را می شناسد و حامل خود را سوگند می دهد که: مرا بطرف قبر مبر، و چون داخل قبرش می کنند، دو فرشته ممتحن نزدش می آیند و کفن او را از بدنش انداخته، می پرسند: پروردگار تو و پیغمبرت کیست؟ و چه دینی داری؟ می گوید: نمی دانم، می گویند: هرگز ندانی و هدایت نشوی پس او را با گریزی آنچنان می زنند که تمامی جنبنده هائی که خدا آفریده، به غیر از جن و انس، همه از آن ضربت تکان می خورند.

آنگاه دری از جهنم به رویش باز نموده و به او می گویند: بخواب با بدترین حال، آنگاه قبرش آنقدر تنگ می شود که بر اندامش می چسبد، آنطور که نوک نیزه به غلافش، بطوری که دماغش یعنی مغز سرش از بین ناخن و گوشتش بیرون آید و خداوند مار و

عقرب زمین و حشرات آن را بر او مسلط می کند تا نیشش بزنند و او بدین حال خواهد بود تا خداوند از قبرش مبعوث کند، در این مدت آنقدر در فشار است که دائما آرزو می کند کی می شود که قیامت قیام کند!

۲- در کتاب منتخب البصائر از امام ابی جعفر علیه السلام روایت آورده که فرمود:

- سؤال قبر مخصوص دو طائفه است، یکی آنهائیکه ایمان خالص داشتند و یکی آنها که کفر خالص داشتند.

عرضه داشتم پس سایر مردم چگونه؟ فرمود:

- اما بقیه مردم: از سؤالشان صرفنظر می شود.

۲- در امالی شیخ از ابن ظبیان روایت کرده که گفت: نزد امام صادق علیه السلام بودم، ایشان پرسیدند:

- مردم در باره ارواح مؤمنین بعد از مرگ چه می گویند؟

من عرضه داشتم می گویند ارواح مؤمنین در سنگدان مرغانی سبز رنگ جا می گیرند فرمود:

- سبحان الله، خدای تعالی مؤمن را گرامی تر از این می دارد!

بلکه در دم مرگ مؤمن، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام، در حالیکه ملائکه مقرب خدای عز و جل ایشان را همراهی می کنند، به بالینش حاضر می شوند، اگر خدای تعالی زبانش را به شهادت بر توحید او و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت اهل بیت آنجناب، باز کرد که بر این معانی شهادت می دهد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهما السلام و ملائکه مقرب خدا با ایشان گواه می شوند و اگر زبانش بند آمده باشد، خدای تعالی رسول گرامی خود را به این خصیصه اختصاص داده که از ایمان درونی هر کس آگاه است، و لذا به ایمان درونی مؤمن گواهی می دهد و علی و فاطمه و حسن و حسین - که بر همگی آنان بهترین سلام باد! و نیز ملائکه ای که حضور دارند، شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گواهی می کنند.

و این مؤمن وقتی روحش گرفته می شود، او را به سوی بهشت می برند، البته با بدنی و صورتی نظیر صورتی که در دنیا داشت، و مؤمنین در آنجا می خورند و می نوشند، بطوریکه اگر کسی از آشنایانشان از دنیا به نزدشان بیاید، ایشانرا

می شناسد، چون گفتیم به همان صورتی هستند که در دنیا بودند.

۴- و در کتاب محاسن از حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: سخن از ارواح مؤمنین به میان آمد، آنجناب فرمود:

- یکدیگر را دیدار می کنند.

من از در تعجب پرسیدم: دیدار می کنند؟ فرمود:

- آری، از یکدیگر احوال می پرسند و یکدیگر را می شناسند، حتی وقتی تو یکی از ایشان را بینی می گوئی: این فلانی است

۵- در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

- مؤمن به دیدار بازماندگان خود می آید، و از زندگی آنان تنها آنچه مایه خرسندی است می بیند و آنچه مایه نگرانی است از نظر او پوشیده می دارند.

- کافر هم به زیارت بازمانده خود می آید، ولی او تنها ناگواریها را می بیند و اما خوشیها و آنچه محبوب او است از نظرش پوشیده می دارند.

آنگاه اضافه فرمود:

- بعضی از اموات در همه جمعه ها به دیدار اهل خود می آیند و بعضی دیگر به قدر عملی که دارند .

۶- و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

- ارواح اموات، مانند اجساد، بدن دارند و در درختی از بهشت جای دارند، یکدیگر را می شناسند و حال یکدیگر را می پرسند و چون روحی تازه از راه برسد، به یکدیگر می گویند: فعلا مزاحمش نشوید که از هول عظیمی در آمده، بگذارید کمی استراحت کند، آنگاه از او می پرسند: فلانی چه کرد؟ و فلانی چه شد؟ اگر در پاسخ بگویند او در دنیا زنده بود که من آمدم، به انتظارش می نشینند، و اگر بگویند او مدتی است از دنیا در آمده، می فهمند که او بهشتی نبوده از در ترحم می گویند سقوط کرده، سقوط کرده است!

توجه: روایات در باب زندگی در برزخ بسیار زیاد است، و ما آن مقدار را که جامع معنای برزخ بود انتخاب نموده، در اینجا آوردیم، و گر نه در این معانی که ما آوردیم روایات آنقدر زیاد است که به حد استفاضه رسیده و همه آنها دلالت دارد بر اینکه برزخ عالمی است مجرد از ماده.

۱- بحث روايتي الميزان ج : ۱ ص : ۵۴۵

نفوسی که در دنیا از قوه به فعلیت در آمده، و به حدی از فعلیت رسیده و مرده اند، دیگر امکان استکمالی در آینده و به طور دائم در آنها باقی نمانده، بلکه یا همچنان بر فعلیت حاضر خود مستقر می گردند، و یا آنکه از آن فعلیت در آمده، صورت عقلیه مناسبی به خود می گیرند، و باز به همان حد و اندازه باقی می مانند و خلاصه امکان استکمال بعد از مردن تمام می شود.

انسانی که با نفسی ساده مرده، ولی کارهائی هم از خوب و بد کرده، اگر دیر می مرد و مدتی دیگر زندگی می کرد، ممکن بود برای نفس ساده خود صورتی سعیده و یا شقیه کسب کند، و همچنین اگر قبل از کسب چنین صورتی بمیرد، ولی دو مرتبه به دنیا برگردد، و مدتی زندگی کند، باز ممکن است زائد بر همان صورت که گفتیم صورتی جدید، کسب کند، و اگر برنگردد در عالم برزخ پاداش و یا کیفر کرده های خود را می بیند، تا آنجا که به صورتی عقلی مناسب با صورت مثالی قبلیش درآید، وقتی در آمد، دیگر آن امکان استکمال باطل گشته، تنها امکانات استکمالهای عقلی برایش باقی می ماند، که در چنین حالی اگر به دنیا برگردد، می تواند صورت عقلیه دیگری از ناحیه ماده و افعال مربوط به آن کسب کند، مانند انبیاء و اولیاء، که اگر فرض کنیم دوباره به دنیا برگردند، می توانند صورت عقلیه دیگری به دست آورند، و اگر برنگردند، جز آنچه در نوبت اول کسب کرده اند، کمال و صعود دیگری در مدارج آن، و سیر دیگری در صراط آن، نخواهند داشت.

(۱)

عرضه بر آتش برزخ، قبل از دخول در عذاب قیامت

(شکنجه خاص آل فرعون)

– «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ،

– آتشی که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می شود ای آل فرعون داخل شدیدترین عذاب شوید!

این آیه شریفه در افاده چند نکته صریح است:

اول اینکه: با آل فرعون این طور معامله می شود که اول آنان را بر آتش عرضه می کنند، و سپس آنان را در آن داخل می کنند و این هم پیداست که داخل آتش شدن سخت تر است، از اینکه انسان را بر آتش عرضه کنند.

نکته دوم اینکه: عرضه آنان بر آتش قبل از روز قیامت است که در آن روز دوزخیان را داخل دوزخ می کنند.

پس معلوم می شود عرضه کردن آل فرعون بر آتش، در عالمی قبل از عالم قیامت صورت می گیرد، و آن عالم برزخ است که فاصله بین دنیا و آخرت است.

نکته سوم اینکه شکنجه در برزخ با شکنجه در قیامت به وسیله یک چیز صورت می گیرد، آنهم آتش است، چیزی که هست اهل برزخ از دور از آتش رنج می برند، و اهل قیامت در داخل آن قرار می گیرند.

و در اینکه فرمود "صبح و شام" اشاره است به اینکه عرضه کفار بر آتش پشت سر هم واقع می شود، و لا ینقطع ادامه می یابد. و ای بسا این استفاده هم بشود، که اهل برزخ از آنجا که به کلی از دنیا منقطع نشده اند، مانند اهل دنیا صبح و شام دارند.

"... و یوم تقوم الساعه أدخلوا آل فرعون اشد العذاب" هر صبح و شام بر آتش عرضه می شوند تا قیامت به پا شود و چون به پا شد گفته می شود ای آل فرعون داخل شوید در شدیدترین عذاب!

(۱)

رستاخیز

شرح رستاخیز در آیات قرآن

قسمت اول - تعریف و شناخت قیامت

سومین زندگانی

” قَالُوا رَبَّنَا أَمَنَّاتُنَّيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا ائْتِنَّا فَاَعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا ...“

می گویند پروردگارا تو ما را دو بار میراندی و دو نوبت زنده کردی اینک به گناهان خود اعتراف می کنیم....“

مراد از اینکه گفتند: دو بار ما را میراندی و دو بار زنده کردی، میراندن در آخرین روز زندگی دنیا و زنده کردن در برزخ است و سپس میراندن از برزخ، و زنده کردن در قیامت برای حساب است .

در نتیجه زندگی دارای سه مرحله می شود: یکی زندگی در دنیا، دوم در برزخ، سوم در قیامت.

(۱)

روز قیامت، اجلی مسمی برای مجموعه عالم

” مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُّعْرِضُونَ،“

ما آسمانها و زمین را جز به حق و برای مدتی معین نیافریدیم و کسانی که کافر شدند از هر چه انذار می شوند اعراض می کنند.“

منظور از سماوات و ارض و ما بین آن دو، مجموع عالم محسوس بالا و پایین است. و مراد از اجل مسمی نقطه انتهای وجود هر چیز است، و مراد از آن نقطه در آیه

شریفه، اجل مسمای برای مجموعه عالم است و آن روز قیامت است که در آن روز آسمان مانند طومار در هم پیچیده گشته، و زمین به زمینی دیگر مبدل می شود و خلایق برای واحد قهار ظهور می کنند.

می فرماید: ما عالم مشهود را با همه اجزای آن، چه آسمانی و چه زمینی، نیافریدیم مگر به حق، یعنی دارای غایت و هدفی ثابت، و نیز دارای اجلی معین که وجودش از آن تجاوز نمی کند، و چون دارای اجلی معین است قهرا در هنگام فرا رسیدن آن اجل فانی می شود، و همین فانی شدنش هم هدف و غایتی ثابت دارد، پس بعد از این عالم عالمی دیگر است که آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود.

(۱)

پایان عمر دنیا

– “كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ،

– وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ،

– هر چه بر گرده زمین است نابود می شود،

– تنها ذات پروردگارت باقی می ماند، چون او دارای صفات جلال و جمال است.

قرآن شریف می فرماید: هر جنبنده دارای شعوری که بر روی زمین است به زودی فانی خواهد شد. از جمله “کل من علیها فان،” این نکته به طور اشاره استفاده می شود که مدت و أجل نشأه دنیا با فنای جن و انس به سر می آید و عمرش پایان می پذیرد، و نشأه آخرت طلوع می کند.

هر دو مطلب یعنی فنای جانداران صاحب شعور زمین، و طلوع نشأه آخرت که نشأه جزا است، از نعمتها و آلاهی خدای تعالی است، چون زندگی دنیا حیاتی است مقدماتی برای غرض آخرت و معلوم است که انتقال از مقدمه به غرض و نتیجه، نعمت است.

حقیقت این فنا انتقال از دنیا به آخرت، و رجوع به خدای تعالی است، همچنان که در بسیاری از آیات کریمه قرآن این فناء به انتقال مذکور تفسیر شده و فهمانده که منظور از آن فنای مطلق و هیچ و پوچ شدن نیست.

” و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاكرام!“

می فرماید: پروردگارت (عز اسمه) با همه جلال و اکرامش باقی می ماند، بدون اینکه فنای موجودات اثری در خود او و یا دگرگونی در جلال و اکرام او بگذارد.

یوم عظیم، روزی که مردم قیام می کنند!

۱- آیه ۳ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۸۴

۲- آیه ۲۶ و ۲۷ سوره الرحمن المیزان ج ۱۹ ص ۱۶۸

- "أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ،

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ

- يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ،

- آیا آنها گمان نمی کنند که در روزی بس بزرگ مبعوث خواهند شد،

- روزی که مردم به فرمان پروردگار جهانیان می ایستند.

- منظور از یوم عظیم، روز قیامت است. "يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ"، مراد از روزی که مردم برای رب العالمین به پا می خیزند، باز همان روز قیامت است که سر از قبرها بر می آورند، و این تعبیر کنایه است از اینکه بعد از مردن دوباره زنده می شوند تا خدا در بین آنان حکم و داوری کند.

(۱)

رستاخیز مردگان، وعده حق الهی

- "وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ،

- به خدا قسم خوردند، قسمهای مؤکد که هر که بمیرد خدایش زنده نمی کند، چنین نیست بلکه خدا وعده ای کرده که بر عهده اوست ولی بیشتر مردم نمی دانند.

می فرماید: خدا هر که را که بمیرد دوباره زنده می کند و این وعده، وعده ای است ثابت و به عهده خدا، یعنی خدا بر خود واجب کرده که این وعده را نسبت به بندگان خویش عملی سازد، پس بهیچوجه تخلف و تغیر نمی پذیرد، و لیکن بیشتر مردم نمی دانند که این وعده را نسبت به بندگان خویش عملی خواهد کرد، و وعده ای است غیر قابل تخلف و قضایی است غیر قابل تغیر، و علت ندانستنشان هم این است که از آیات خدا که همه دلالت بر بعث می کند و از این وعده کشف می نماید اعراض کرده اند، و آن آیات خلقت آسمانها و زمین و اختلاف مردم در ظلم و طغیان و عدالت و احسان و تکلیف نازل شده در شرایع الهی است.

(۲)

روز جمع، روز تغابن

- "يَوْمَ يَجْمَعُكُم لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

الأنهَرُ خَلِيدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَلِيدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ،

-روزی که شما را جمع می کند برای یوم الجمع، آن روز روز تغابن است و کسی

۱- آیه ۴ تا ۶ سوره مطفین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۱

۲- آیه ۳۸ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۶۰

که به خدا ایمان آورده عمل صالح کرده باشد خدا گناهانش را می آمرزد و در جناتی داخلش می کند که از زیر درختانش نهرها روان است و در آن جنات تا ابد جاودانه خواهد بود و این خود رستگاری عظیمی است،

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنان اهل آتش و در آتش خالدند و چه بد سرانجامی است!۰“

منظور از یوم جمع روز قیامت است که مردم همگی جمع می شوند، تا خدای تعالی بینشان فصل قضا کند، همچنان که فرمود: ”و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا .“

مساله جمع شدن برای روز قیامت در قرآن کریم مکرر آمده، و امثال آیه زیر آن را تفسیر می کند و می فرماید: ”ان ربك يقضى بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون“، و نیز می فرماید: ”فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون“، و می فرماید: ”ان ربك هو يفصل بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون“، که همه این آیات اشاره دارند به اینکه جمع شدن مردم در قیامت به منظور فصل القضاء و داوری است.

”ذلك يوم التغابن“،

منظور از یوم التغابن که در قرآن آمده روز قیامت است، چون در آن روز برای همه مردم کشف می شود که در معامله ای که آیات زیر بدان اشاره نموده مغبون شده اند:

”و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله،

-بعضی از مردمند که جان خود را در برابر خوشنودیهای خدا می فروشند،“

-ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم ...،

-خدا از مؤمنین جانهایشان را خریداری کرده ...

- و الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمنا قليلا

-آنهایی که با عهد خدا و سوگندهاشان بهای اندکی به دست می آورند .“

در روز قیامت برای همه این معامله گران کشف می شود که مغبون شده اند، آن کس که معامله نکرده می فهمد که از معامله نکردن مغبون شده، و آن کس که در معامله اش بهای اندک دنیا به دست آورده می فهمد که از معامله کردنش مغبون شده، پس همه مردم در آن روز مغبون خواهند بود.

در روایات اسلامی، در تفسیر برهان از ابن بابویه به سند خود از حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت آورده که

فرمود: منظور از یوم التلاق روزی است که اهل آسمان و زمین به هم بر می خورند، و منظور از یوم التناد روزی است که اهل دوزخ اهل بهشت را نداء می کنند که: "افیضوا علينا من الماء او مما رزقکم الله - کمی از آن آب و یا از آنچه خدا روزیتان کرده به ما افاضه کنید،" و منظور از یوم التغابن روزی است که اهل بهشت اهل آتش را مغبون می کنند، و منظور از یوم الحسره روزی است که مرگ را می آورند و ذبح می کنند، دیگر کسی دچار مرگ نمی شود .

(۱)

قیامت، روز بدون رفیق و بدون معامله

۱- آیه ۹ سوره تغابن المیزان ج ۱۹ ص ۵۰۵

– “قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خِلَالَ،

–به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز را به پاداشته و از آنچه روزیشان داده ایم پنهان و آشکار را انفاق کنند.“

روز قیامت فقط و فقط روز حساب و جزا است و شان آن روز تنها همین است. در آن روز دیگر مجالی برای جبران سعادت‌های فوت شده وجود ندارد، دیگر با معاوضه و دوستی و محبت و خلت، نمی توان چیزهایی را که از دست رفته جبران کرد!

از اینجا روشن می شود که جمله: “یقیموا الصلوه و ینفقوا”، بیان از راه خدا است و در معرفی راه خدا، تنها به این دو اکتفا کرد، چون سایر وظائف و دستورات شرعی که هر یک به تناسب خود، شانی از شؤون حیات دنیوی را اصلاح می کند، همه از آن دو رکن، منشعب می شوند، مانند نماز که میان بنده و پروردگار او، و یا انفاق، که میان بنده با بندگان دیگر را اصلاح می کند.

خلت و دوستی که جهت تقوی و رنگ آن را نداشته باشد در قیامت منتفی است، و اما خلت و دوستی که رنگ تقوی داشته باشد، یعنی بخاطر خدا بوده باشد، البته در قیامت ثابت و نافع است: “الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین.“

(۱)

یوم الدین، و پادشاه یوم الدین

مراد از یوم الدین در سوره حمد روز قیامت است، چون دین به معنای جزاء است، و جزاء در روز قیامت مخصوص به انسان و جن است، پس معلوم می شود مراد از عالمین هم عوالم انس و جن، و جماعت‌های آنان است.

در این آیه مَلِکْ را به روز جزا نسبت داده، و فرموده: “مَلِکْ یوم الدین – پادشاه روز جزاء.“ و در جای دیگر فرموده: “لَمَن الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ – امروز مُلْکْ از کیست؟ از خدای واحد قهار!“

(۲)

۱- آیه ۳۱ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۸۲

۲- آیه ۳ سوره حمد المیزان ج : ۱ ص : ۳۴

روزی که نه باز گشتی هست و نه پناهگاه و نه انکاری!

– ”اَسْتَجِیْبُوا رَبُّكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِّن مَّلْجَا یَوْمَئِذٍ وَ مَا لَكُمْ مِّن نَّكِیْرٍ،

– ای مردم دعوت پروردگارتان را بپذیرید، قبل از آنکه بیاید روزی که از ناحیه خدا برگشت برایش نیست، در آن روز دیگر هیچ پناهگاهی ندارید، و نمی توانید جرائم خود را انکار کنید.“

این آیه شریفه مردم را دعوت می کند به اینکه فرمایشات خدا و انذار او از روز قیامت را بپذیرند.

و معنایش این است: بپذیرید دعوت پروردگارتان را قبل از فرا رسیدن روزی که از طرف خدا ردی و برگشتی برایش نیست، یعنی آمدن آن روز قضای حتمی است که خدا به هیچ وجهی آن را بر نمی گرداند.

” ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر.“ کلمه ملجا مانند ملاذ به معنای پناهگاهی است که بدان پناه می برند. می فرماید: شما در آن روز از ناحیه خدا پناهگاهی ندارید، و نمی توانید آنچه از شما سر زده انکار کنید، چون حقایق از هر جهت ظاهر و هویدا می گردد.

(۱)

خیر بودن زندگی آخرت

– ”وَ مَا الْحَیْوةُ الدُّنْیَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارِ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِّلَّذِیْنَ یَتَّقُونَ أَ فَلَآ تَعْقِلُونَ،

– زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست و هر آینه خانه آخرت بهتر است برای کسانی که تقوا را پیشه خود می سازند آیا باز هم تعقل نمی کنید؟“

این آیه بیان می کند حال حیات دنیوی و اخروی و مقایسه بین آندو را، و اینکه حیات دنیوی لهو و لعب است و بس، زیرا که این زندگی چیزی جز یک سلسله عقاید اعتباری و غرضهای موهوم نیست، و چون لعب هم عبارت است از سرگرمی به موهومات، بنا بر این دنیا نیز یک نوع لعب خواهد بود .

و از آنجائی که آدمی را از مهمات حیات اخرویش که حیات حقیقی و دائمی است بازمی دارد، و لهو هم چیزی است که آدمی را از مهماتش بازمی دارد، پس دنیا هم نوعی لهو است.

و اما اینکه چرا دار آخرت خیر است آنهم تنها برای متقین؟ جهتش این است که دار آخرت حیاتی است حقیقی و ثابت، و چنین حیاتی جز برای متقین دست نمی دهد، از

١- آیه ٤٧ سوره شوری المیزان ج : ١٨ ص : ٩٩

این جهت فرمود: خیر است برای متقین.

(۱)

نعمت حیات، نعمت مرگ، نعمت بعث

” وَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ،

اوست که شما را زنده می کند و می میراند و باز زنده تان می کند که هر آینه انسان کفران پیشه است.“

سیاق ماضی در احیایم دلالت می کند بر اینکه مقصود از آن، حیات دنیا است، و اهمیتی که معاد دارد اقتضاء می کند که مراد از جمله ثم یحییکم حیات اخروی در روز قیامت باشد، نه حیات برزخی .

و این نعمت حیات و دنبالش نعمت مرگ، و دنبال آن باز نعمت حیات، از نعمتهای بزرگ الهی است که خدا با آن منت را بر بشر تمام کرده و به همین جهت در آخر آیه فرموده: به درستی که انسان به طور مسلم کفران پیشه است.

(۲)

قسمت دوم – خصوصیات روز قیامت

قیامت، روز معرفت به خدای حق مبین

۱- آیه ۳۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۷۹

۲- آیه ۶۶ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۵۷۰

”يَوْمَئِذٍ يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ،

— روزی که خدا حساب و کیفر آنها را تمام و کامل خواهد پرداخت.

این آیه از غرر و آیات برجسته قرآنی است، که معرفت خدای را تفسیر می کند، چون جمله: ”و يعلمون ان الله هو الحق المبين“ خبر می دهد که حق به هیچ وجه از وجوه و به هیچ تقدیری از تقادیر، سترت و خفاء ندارد و بدیهی ترین بدیهیات است که جهل به آن تعلق نمی گیرد، ولی بسیار می شود که یک امر بدیهی مورد غفلت قرار می گیرد، پس علم به خدای تعالی معنایش دانستن امری مجهول نیست، بلکه معنایش رفع غفلت از درک او است، که بسا از این رفع غفلت به علم و معرفت تعبیر می شود، و می گویند فلانی معرفت به خدا دارد و خداشناس است که معنای واقعی اش این است که فلانی از خدا غافل نیست، و همین معنایی است که روز قیامت برای همه دست می دهد، و می فهمند که خدا حق مبين و آشکار است، چون در قیامت دیگر عواملی برای غفلت نیست.

و به مثل این معنا، آیه: ”لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد“ اشاره می فرماید.

(۱)

روزی که حقایق با نور خدا ظهور می کنند!

— ”في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال،

— رجال لا تلهيهم تجرة ولا بيع عن ذكر الله وإقام الصلاة وإيتاء الزكاة،

يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب والأبصار،

— در خانه هایی که خدا اجازه داده همواره محترم و با عظمت باشند و نام وی در هر بامداد و پسین در آن یاد شود،

— مردانی هستند که تجارت و معامله، از یاد خدا و نماز خواندن و زکات دادن غافلشان نمی کند،

و از روزی که در اثنای آن روز دلها و دیدگان زیر و رو شود بیم دارند.

منظور از این روز، روز قیامت است. و مراد از قلوب و ابصار دلها و دیدگان عموم مردم— اعم از مؤمن و کافر— است.

و اما علت تقلب قلوب و ابصار، از آیاتی که در وصف روز قیامت آمده بر می آید که این تقلب به خاطر ظهور حقیقت و کنار رفتن پرده ها از روی حقایق است، مانند آیه: "فكشفتنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد،" و آیه: "و بدا لهم من الله ما لم يكونوا يحتسبون،" و آیاتی دیگر.

در نتیجه این تقلب دلها و دیدگان در آن روز از مشاهده و رؤیت دنیایی که خاصیتش غفلت از خدا و حق و حقیقت است به سوی سنخ دیگری از مشاهده و رویت متصرف می شود، و آن عبارت است از رؤیت به نور ایمان و معرفت که مؤمن آن روز با نور پروردگارش بینا می گردد، در نتیجه چشمش به کرامت های خدا می افتد، بر خلاف کفار که آن روز از جهت این نور کورند.

و جز آنچه مایه بدبختی ایشان است نمی بینند، همچنان که درباره آن روز فرموده: "و اشرق الارض بنور ربها،" و نیز فرموده: "يوم تری المؤمنین و المؤمنات یسعی نورهم بین یدیهم و بایمانهم،" و نیز فرموده: "و من كان فی هذه اعمی فهو فی الآخره اعمی،" و همچنین فرموده: "وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره،" و نیز فرموده: "کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون." از آنچه گذشت چند نکته روشن گردید:

اول، علت اینکه در میان همه اوصاف قیامت، صفت تقلب قلوب و ابصار را ذکر فرمود این است که منظور آیه بیان آن وسیله ای است که باید با آن، به سوی هدایت خدا به نورش که همان نور ایمان و معرفت و نور مخصوص به روز قیامت و بینایی در آن روز است توسل جست، و معلوم است که در چنین مقامی از میان صفات قیامت مناسب تر همان تقلب قلوب و ابصار می باشد.

دوم اینکه: مراد از قلوب و ابصار جانها و بصیرتها است.

سوم اینکه: توصیف روز قیامت به دو صفت تقلب قلوب و تقلب ابصار به منظور بیان علت خوف است، زیرا اهل این خانه از این نظر از روز قیامت می ترسند که در آن روز دلها و دیده ها زیر و رو می گردد و از این تقلب بیم دارند، چون یکی از دو طرف محروم شدن از نور خدا و از نظر به کرامت او است، که خود شقاوت دائمی و عذاب جاودانی است. پس اهل این خانه در حقیقت از خودشان می ترسند.

(۱)

علم خدا در روز قیامت

در روز قیامت علم خدای تعالی که پادشاه حقیقی است از قبیل علمی که پادشاهان از راه گزارشات مملکت به احوال رعیت خود پیدا می کنند نیست، و خداوند

١- آیه ٣٦ و ٣٧ سوره نور المیزان ج : ١٥ ص : ١٧٨

مانند آنان که به پاره ای از احوال رعیت عالم و نسبت به پاره ای جاهل و حال بعضی از رعایا را مستحضر و از حال بعضی دیگر غافلند نیست، بلکه خدای سبحان لطیف و خبیر به هر چیز است .

(۱)

قیامت، روز بروز تاویل کتاب

” وَ لَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ،

— هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شَفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ،

— کتابی به سوی آنان بیاوریم که شرح آن را از روی علم داده ایم،

کتابی است که برای آنانکه ایمان بیاورند، مایه هدایت و رحمت است،

— مگر جز تاویل آیه های آن، انتظاری می برند؟

روزی که تاویل آن بیاید کسانی که از پیش آنرا فراموش کردند گویند:

فرستادگان پروردگار ما به حق آمده بودند!

آیا شفیعانی داریم که از ما شفاعت کنند؟

و یا ممکن است برگردیم و اعمالی غیر آنچه می کردیم بکنیم؟

به خویشان ضرر زدند و از آن خدایان دروغین که می خواندند خبری و اثری ندیدند.“

در این آیات از روز قیامت که روز بروز تاویل است خبر داده، می فرماید: وقتی در روز قیامت حقیقت امر برایشان معلوم شد آن وقت به حقانیت شریعی که انبیا برایشان آورده بودند اعتراف خواهند کرد.

(۲)

قیامت، روز داوری خدا بین مشرکین و مخلصین

” أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ

يُخْتَلَفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ،

-آگاه باش که دین خالص تنها برای خداست و کسانی هم که به جای خدا اولیایی می گیرند منطقشان این است که ما آنها را بدین منظور می پرستیم که قدمی به سوی خدا نزدیکمان کنند به درستی که خدا در بین آنان در خصوص آنچه مورد اختلافشان است حکم می کند به درستی خدا کسی را که دروغگو و کفران پیشه است هدایت نمی کند.

در این آیه دلالتی است بر اینکه آن حکمی که خدا در روز قیامت بین مشرکین و مخلصین می کند علیه مشرکین است، نه به نفع ایشان و می رساند که

۱- بحث علمی المیزان ج : ۶ ص : ۳۵۴

۲- آیه ۵۳ و ۵۲ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۱۶۷

مشرکین به سوی آتش خواهند رفت.

(۱)

روز رستاخیز، روز جمع کردن همه خلائق

”اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا،

– الله که جز او معبودی نیست بطور قطع شما انسانها را که نسل به نسل تا قیامت پدید می آئید در قیامت که شکی در آن نیست، گرد می آورد و کیست که در گفتار از خدا راستگوتر باشد؟“

پیش روی شما روزی است که خدای سبحان همه شما را در آن جمع می کند، و شما را جزاء می دهد، اگر دعوتش را بپذیرید، جزای خیر و اگر رد کنید کیفر می دهد.

(۲)

رستاخیز یحیی و عیسی، پیامبران الهی

”وَسَلَّمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا،

– درود بر وی روزی که تولد یافت و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.“

خدای تعالی، روز تولد و مرگ و برانگیخته شدن حضرت یحیی علیه السلام را با سلامی فخیم و عظیم درود می فرستد، و در این ایام که هر کدامش ابتدای یکی از عوالم است، و آدمی در آن زندگی می کند از هر مکروهی قرین سلامت باشد، روزی که متولد می شود به هیچ مکروهی که با سعادت زندگی دنیايش ناسازگار باشد دچار نگردد، و روزی که می میرد و زندگی برزخیش را شروع می کند قرین سلامت باشد، و روزی که دوباره زنده می شود و به حقیقت حیات می رسد سلامت باشد، و دچار تعب و خستگی نگردد.

درباره حضرت عیسی نیز قرآن کریم چنین سلامی را حکایت می کند که خود عیسی علیه السلام فرمود:

”و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا.“

حضرت عیسی نیز در این آیه در سه موطن تکون و هستیش به خودش سلام کرده است.

بله، میان این سلام کردن و آن سلام کردن فرقی هست، و آن این است که

١- آیه ٣ سوره زمر المیزان ج : ١٧ ص : ٣٥٧

٢- آیه ٨٧ سوره نساء المیزان ج : ٥ ص : ٥٧

سلام در داستان یحیی، بدون الف و لام آمده، و دلالت بر نوعی خاص دارد، و در این قصه با الف و لام آمده که جنس و عمومیت را می‌رساند، و فرق دیگر اینکه در داستان یحیی سلام کننده بر او خدای سبحان بود، و در این داستان خود عیسی بوده است.

(۱)

جمع رسولان در پیشگاه خدا در قیامت

”يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ،

- به یاد آرید روزی را که خداوند رسولان خود را جمع نموده و از آنان می‌پرسد مردم چه جوابتان دادند؟

- می‌گویند نمی‌دانیم به درستی که تویی دانای نهانی‌ها.

خداوند ماجرای که بین او و پیغمبرانش که هر کدام شاهد بر امت خویش و بهترین شهدایند در روز قیامت رخ خواهد داد، ذکر می‌کند، چون خدای تعالی فردای قیامت از آن بزرگواران می‌پرسد چه کسانی دعوت‌شان را پذیرفتند؟ آنان هم که داناترین مردمند به اعمال امت خود و از طرف پروردگار شهدای بر امت خویشند، جواب می‌دهند: ”لا علم لنا انک انت علام الغیوب،“

در اینجا سؤال خداوند از این است که مردم چگونه دعوت شما انبیا را پذیرفتند؟

چون علم به چگونگی پذیرفتن مردم از قبیل علم به غیب نیست بلکه از قبیل علم شهودی است، پس معلوم شد اینکه انبیا گفتند: ”لا- علم لنا،“ نفی مطلق علم نیست بلکه نفی علم حقیقی است که به عالم غیب هم راه داشته باشد، و تنها خداوند واحد قهار است که نزد اوست کلید غیب‌هایی که جز او کسی را از آن علم و اطلاعی نیست.

از آیات بسیاری استفاده می‌شود که روز قیامت روزی است که هر چیزی به حقیقت و واقعیتش جلوه می‌کند، بنا بر این در آن روز هیچ گفتاری هم نیست مگر اینکه حق و حقیقت باشد، از آن جمله است آیه:

”- لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا ، ذلك اليوم الحق!“

جواب انبیا یک نوع خضوعی است در برابر عظمت و کبریائی پروردگار و اعتراف به احتیاج ذاتی و بطلان حقیقی خود در برابر مولای حقیقی‌شان و رعایت آداب حضور و اظهار حقیقت امر است نه جواب‌نهایی که بعد از آن جواب دیگری نباشد، برای اینکه اولاً خداوند سبحان آنان را شهدای بر امت قرار داده، کما اینکه فرموده: ”فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا،“ و نیز فرموده: ”و وضع الكتاب و جیء بالنبیین و الشهداء،“ و برای شاهد بودن انبیا علیهم السلام

۱- آیه ۱۵ و ۳۳ سوره مریم المیزان ج: ۱۴ ص: ۶۴ و ۶۵

که در روز قیامت که روز جلوه حقیقت است در باره امت های خود شهادت به حق دهند، و این شهادتی را که خداوند برای ایشان مقدر فرموده بزودی در آنروز خواهند داد..

این علم و شهادت از نوع علم متداول و شهادت معمولی در بین ما مردم عادی نیست، بلکه از نوع علمی است که مخصوص به خود خداوند است، و خداوند آنرا به طائفه ای از مکرمین و محترمین از بندگان خود اختصاص داده است.

و ثانیاً: خداوند سبحان، علم را تنها برای طائفه ای از بندگان خود که در روز قیامت مقرب در گاه اویند اثبات کرده و فرموده: "و قال الذین اتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث،" و نیز فرموده: "و علی الاعراف رجال یعرفون کلابسیمهم،" و نیز فرموده: "و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون."

و عیسی بن مریم علیهما السلام از جمله کسانی است که آیه شامل او می شود. او، و رسول خدا(ص) از کسانی هستند که از روی علم به حق شهادت داده اند.

(۱)

بررسی شرک مسیحیت در پیشگاه خدا در قیامت

- "وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ یَعِیسیٰ ابْنَ مَرْیَمَ ءَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِی وَ أُمَّیْ إِلَهَیْنِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا یَكُونُ لِی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِی نَفْسِی وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِی نَفْسِکَ إِنَّکَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُیُوبِ،

و نیز به یاد آر زمانی را که خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود: آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیرید؟ عیسی گفت: پروردگارا منزهی تو، شایسته من نیست چیزی را که حق من نیست بگویم، و فرضاً اگر هم گفته باشم تو خود آنرا شنیده و دانسته ای، آری تو میدانی آنچه را که در نفس من است و این منم که به چیزهایی که در نزد تو است آگهی ندارم. براستی تو علام الغیوبی!"

این آیات گفتگوی خدای تعالی را با عیسی بن مریم علیهما السلام در باره آنچه که نصارا در حق وی گفته اند حکایت می کند.

خدای تعالی به عیسی بن مریم فرمود:

- "آیا تو به مردم گفتی که ای مردم مرا و مادرم را به غیر از خدا دو معبود دیگر بگیرید؟"

زمان روز قیامت است، روزی است که راستگویی راستگویان آنان را سود می دهد. عیسی علیه السلام در جواب خداوند عرض می کند: سبحانک! من تا زنده بودم شاهد و ناظر اعمال شان بودم ولی بعد از اینکه مرا به جوار خود خواندی اطلاعی

از اعمال آنها ندارم تو خودت رقیب و ناظر بر آنان بودی!

۱- آیه ۱۰۹ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۲۹۰

مسیح علیه السلام پس از تسبیح خدای تعالی چیزی را که خداوند از انتسابش به وی پرسش نموده و آن این بوده که به مردم گفته باشد غیر از خدا، مرا و مادرم را هم دو معبود بگیرید، انکار نمود.

از این آیه شریفه که حال مسیح علیه السلام را حکایت می کند معلوم شد که ساحت مقدس آن جناب از این خرافات که ملت مسیح در حق وی می گویند، بری و منزّه است و وی مسؤول آنچه می گویند و می کنند نیست، و لذا خود مسیح در آخر کلامش عرض کرد:

– “ان تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم،”

اگر سرانجام کار امت من به چنین شرک و کفر رسوا و مفتضحی کشید من که پیغمبر آنان بودم هیچ تقصیری نداشتم و هیچ تعهدی در باره آن به گردنم نیست، برای اینکه در کارشان مداخله نداشتم تا اینکه حکمی که تو – ای پروردگار – بین خودت و آنان داری شامل من هم بشود.

این امت من و این حکم تو هر طور که می خواهی در آنان حکم کن، اگر بخواهی آنان را مشمول حکمی که در باره کسانی که به تو شرک می ورزند، قرار داده و در آتش بسوزانی بندگان تواند، و اختیار و تدبیر امرشان به دست تو است، می توانی بر ایشان خشم کنی، چون تویی مولای حقیقی، و اختیار امر بنده، به دست مولای اوست.

و اگر بخواهی اثر این ظلم عظیمی که کرده اند محو ساخته و به این وسیله از ایشان در گذری باز هم تویی عزیز و حکیم!

(۱)

عهد الهی و پرسش از آن در قیامت

– “فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ،

فَلَنَقْصِنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَ مَا كُنَّا غَائِبِينَ،

– ما در قیامت از هر قومی که پیغمبر بسوی آنان فرستاده ایم پرسش نموده، و از پیغمبران نیز پرسش می کنیم،

– و آنچه را که کرده اند از روی علم برایشان نقل می کنیم و ما هرگز غایب نبوده ایم.”

عهدی را که خداوند از آدمیان گرفته که او را پرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند در سوره اعراف مبنای کلام قرار گرفته، و آنگاه از سیر تاریخی این عهد که بر حسب مسیر انسانیت در امم و قرون گذشته نموده است بحث می کند.

چون اکثر امم گذشته این عهد را شکسته و آن را از یاد بردند، و در نتیجه وقتی پیغمبری در بین آنان مبعوث می شده و آیات

و معجزاتی می آورده که آنان را به یاد

۱- آیه ۱۱۶ سوره مائده المیزان ج : ۶ ص : ۳۴۶

عهد خود بیندازد تکذیب می کردند و جز عده کمی به وسیله آن آیات متذکر نمی شدند .

عهد الهی اجمالی است از تفصیل دعوت های دینی الهی که در طبیعت انسان های مختلف از جهت اختلافی که در استعداد قبول و رد آن دارند، و همچنین از جهت اختلاف اماکن و اوضاع و احوال و شرایطی که به نفوس آنان احاطه دارد، مختلف می شود.

در بعضی از نفوس پاک که بر اصل فطرت باقی مانده اند هدایت به سوی ایمان به خدا و آیات او را نتیجه می دهد، و در بعضی دیگر که همیشه اکثریت را تشکیل می دهند و مردمی پست و مستغرق در شهوات دنیاوند خلاف آن را، که همان کفر و طغیان و سرپیچی است نتیجه می دهد.

(۱)

روز ظهور تسلط خدا بر زمین و آسمانها

– "... وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحٰنَهُ وَ تَعَالٰی عَمَّا يُشْرِكُوْنَ،

... چون او را از نظر معاد نشناخته اند که تمامی موجودات زمین در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزّه و متعالی است از شرکی که به وی می ورزند.

منظور از کلمه ارض کره زمین است با همه اجزای و اسبابی که در آن در یکدیگر فعالیت دارند، و قبض بر هر چیز و بودن آن در قبضه، کنایه است از تسلط تام بر آن، یا انحصار تسلط صاحب قبضه بر آن که آیه: "و الامر یومئذ لله،" و آیاتی دیگر این معنا را تایید می کنند.

معنای انحصار ملک و امر و حکم و سلطان و امثال آن در روز قیامت برای خدای تعالی، این نیست که این عناوین در دنیا منحصر در خدا نباشد، بلکه معنایش این است که در قیامت این عناوین بهتر ظهور دارد و اهل محشر آنها را به وضوح درک می کنند، بر خلاف دنیا که در آنجا این معانی برای همه روشن نیست و گرنه در دنیا هم این عناوین مال خدا است .

پس معنای بودن زمین در قیامت در قبضه خدا، این است که در قیامت این معنا برای مردم روشن می شود، نه اینکه اصل آن تنها در قیامت پیدا می شود و خدا تنها در آن روز دارای چنین تسلط و مالکیت می گردد.

حاصل دو جمله " وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ،" و جمله " وَ السَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ،" این است که در آن روز سبب های زمینی و آسمانی از سببیت می افتند، و

ساقط می شوند و آن روز این معنا ظاهر می گردد که هیچ مؤثری در عالم هستی بجز خدای سبحان نیست.

”سبحانه و تعالی عما یشركون،“ این جمله خدای تعالی را از شرک هایی که مشرکین ورزیده و غیر خدا را شریک در ربوبیت و الوهیت خدا دانستند و در نتیجه تدبیر عالم را به خدایان خود نسبت دادند و آنها را پرستیدند، منزه می دارد.

(۱)

بحثی درباره دروغگوئی در قیامت

”وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شِرْكَائُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ، ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ،“

-و روزی که همگی آنها را محشور می کنیم، به کسانی که شرک ورزیدند می گوئیم: کجایند آن شرکائی که برای ما می پنداشتید،

-آنوقت است که عذری ندارند مگر اینکه بگویند به خدا، که پروردگار ما است سو گند، ما مشرک نبودیم.“

از آیاتی که متعرض وصف روز قیامت است برمی آید که آنروز، روز بروز حقایق و بیرون افتادن اسرار است و خدعه و دروغی که از لوازم نشات دنیوی است در آنروز تصور ندارد، با این حال به فرضی هم که مشرکین به دروغ سو گند یاد کنند چه نفعی بر دروغشان مترتب می شود؟

جواب این است که مساله دروغگوئی کفار و قسم دروغ خوردنشان که در چند جای قرآن ذکر شده، برای این نیست که به این وسیله به اغراض فاسد خود رسیده حقیقت امر را پوشیده بدارند بلکه کفار از آنجائی که در دنیا عادت کرده بودند که به وسیله دروغ و خدعه و فریب و سو گندهای دروغ، خود را از مهلکه ها رهانیده و منافع را به خود جلب کنند، و دروغگوئی ملکه راسخه ای در دلهایشان شده بود، و وقتی ملکه ای در نفس رسوخ نمود نفس ناگزیر در اجابت خواسته های آن است، همچنانکه مرد فحاش وقتی ملکه دشنام دادن در نفسش مستقر گشت، هر چه هم تصمیم بگیرد، نمی تواند از آن خودداری نماید. از این جهت کفار نیز در قیامت روی عادت و ملکه ای که در دنیا داشتند بی اختیار لب به دروغ می گشایند.

این است سر دروغگوئی کفار در روز قیامت، چرا که روز قیامت روز برون ریختن سریره ها است و معلوم است سریره و باطنی که آمیخته با دروغ است جز دروغ از او ترشح نمی کند .

(۲)

روشن شدن نیرنگها و خیانتها در قیامت

-
- ١- آیه ٦٧ سوره زمر المیزان ج : ١٧ ص : ٤٤٣
- ٢- آیه ٢٢ و ٢٣ سوره انعام المیزان ج : ٧ ص : ٦٨

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكُنَّا تَتَخَدُّونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمْ اللَّهُ بِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ،

و چون آن کس که رشته خود را از پس تابیدن پنبه و قطعه قطعه کند مباحثید که قسمه‌ایتان را ما بین خودتان برای آن که گروهی بیشتر از گروه دیگر است دستاویز فریب کنید. حق اینست که خدا شما را به قسمه امتحان می کند و روز قیامت مطالبی را که در مورد آن اختلاف داشته اید برایتان بیان می کند.»

می فرماید: شما قسم های خود را وسیله غدر و نیرنگ و خیانت قرار می دهید، و با آن، دل های مردم را خوش می کنید آن وقت خیانت و خدعه را پیاده می سازید و عهدی که با مردم بسته اید نقض می کنید.

«انما یبلوکم الله به...» یعنی این خود امتحانی است الهی که شما را با آن می آزماید، و سوگند می خورم که به زودی در روز قیامت شما را به آنچه در آن اختلاف می کردید متوجه می سازد آن وقت خواهید فهمید حقیقت آنچه که در دنیا بر سرش تخاصم می کردید و به جان هم می افتادید و برای محو آثار حق، راه باطل را طی می کردید، آن روز به خوبی معلوم می شود که چه کسی گمراه و چه کسی در غیر گمراه بوده است.

(۱)

تنهائی و دست خالی بودن انسان در قیامت

«وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا،

و همگی شان روز قیامت تنها به پیشگاه خدا وارد شوند.»

مراد از آمدن تک و تنها در قیامت، آمدن با دست خالی است که مالک هیچ چیز از آنهایی که در دنیا به حسب ظاهر مالک بودند نباشد، در دنیا گفته می شد: فلانی حول و قوه ای دارد، صاحب مال و اولاد و انصار است، وسائل و اسباب زندگیش فراهم است، و همچنین باور کرده بود که مالک است.

ولی آن روز تمامی این اسباب از او فاصله گرفته اند، و او تک و تنها است، هیچ چیزی با او نیست، و او به حقیقت معنای عبودیت عبدی است که هیچ چیز را مالک نبوده و نخواهد بود، آری کار قیامت همین است که حقایق را جلوه گر می سازد.

هر چه و هر کس در آسمانها و زمین است بنده خدا و مطیع او در عبودیت است، و از وجود و آثار وجود جز آنچه را خدا به او داده ندارد، و آنچه را هم به او داده از

در بندگی و اطاعت پذیرفته، حتی در پذیرفتن هم اختیاری از خود نداشته و از عبودیتش تنها این معنا ظاهر نمی گردد، بلکه ”الله احصیهم و عدیم عدا“ خدا عبودیت را بر آنان مسجل کرده، و هر یک را در جای خود قرار داده، و او را در کاری که از او می خواسته به کار زده، و خود شاهد عبودیتش بوده، باز تنها این نیست، بلکه به زودی هر یک، فرد و تنها نزد او خواهند آمد، در حالی که مالک هیچ چیز نیستند، و همراهشان چیزی ندارند، و با همین وضع است که حقیقت عبودیتشان برای همه روشن می شود، و آن را به چشم خود می بینند، و وقتی حال تمامی موجودات که در آسمانها و زمین است این باشد، دیگر چطور ممکن است بعضی از همین موجودات فرزند خدا باشد، و واجد حقیقت لاهوتی و مشتق از جوهره آن باشد؟ و چگونه الوهیت با فقر جمع می شود؟

(۱)

روز قیامت، روز فصل و داوری بین ادیان

”إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ“

- کسانی که ایمان آوردند و آنان که یهودی شدند و صابئی ها و نصاری و مجوس و کسانی که شرک آوردند خدا در روز رستاخیز میانشان امتیاز می نهد، و از هم جدایشان می کند که خدا به همه چیز گواه است.

مراد از ”الذین آمنوا“ کسانی هستند که به محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وسلم و کتاب او قرآن ایمان آوردند.

مراد از ”الذین هادوا“ گروندگان به موسی علیه السلام و پیامبران قبل از موسی است که در موسی توقف کردند و کتابشان تورات است که بخت نصر پادشاه بابل وقتی در اواسط قرن هفتم بر آنان مستولی شد قبل از مسیح آن را سوزانید و مدتها به کلی نابود شد تا آنکه عزرای کاهن در اوایل قرن ششم قبل از مسیح در روزگاری که کورش پادشاه ایران بابل را فتح نموده و بنی اسرائیل را از اسارت نجات داده و به سرزمین مقدس برگردانید، آن را به رشته تحریر در آورد.

مراد از ”صابئین“ پرستندگان کواکب نیستند بلکه عبارتند از معتقدین به کیشی که حد وسط میان یهودیت و مجوسیت است و کتابی دارند که آن را به حضرت یحیی بن زکریای پیغمبر نسبت داده اند، و امروز عامه مردم ایشان را صبیء می گویند.

مراد از ”نصاری“ گروندگان به مسیح، عیسی بن مریم علیهما السلام و پیامبران قبل از وی، و کتب مقدسه انجیل های چهارگانه لوقا، مرقس، متی و یوحنا و کتب عهد

قدیم است، البته آنمقدار از کتب عهد قدیم که کلیسا آن را مقدس بدانند، لیکن قرآن کریم می فرماید: کتاب مسیحیان تنها آن انجیلی است که به عیسی نازل شد.

منظور از "مجوس" قوم معروفی هستند که به زرتشت گرویده، و کتاب مقدسشان اوستا نام دارد. چیزی که هست تاریخ حیات زرتشت و زمان ظهور او بسیار مبهم است، به طوری که می توان گفت به کلی منقطع است. این قوم کتاب مقدس خود را در داستان استیلای اسکندر بر ایران به کلی از دست دادند، و حتی یک نسخه از آن نماند، تا آنکه در زمان ملوک ساسانی مجدداً به رشته تحریر در آمد، و به همین جهت ممکن نیست بر واقعیت مذهب ایشان وقوف یافت. آنچه مسلم است، مجوسیان معتقد هستند که برای تدبیر عالم دو مبدأ است، یکی مبدأ خیر، و دیگری مبدأ شر. اولی نامش یزدان و دومی اهریمن و یا اولی نور، و دومی ظلمت است. و نیز مسلم است که ایشان ملائکه را مقدس دانسته، بدون اینکه مانند بت پرستان برای آنها بتی درست کنند، به آنها توسل و تقرب می جویند.

و نیز مسلم است که عناصر بسیطه - و مخصوصاً آتش را - مقدس می دارند. و در قدیم الایام مجوسیان در ایران و چین و هند و غیر آنها آتشکده هایی داشتند که وجود همه عالم را مستند به اهورامزدا دانسته، او را ایجاد کننده همه می دانستند.

و اما مراد از مشرکین در "الذین اشركوا" همان وثنی ها هستند که بت می پرستیدند، و اصول مذاهب آنها سه است: یکی مذهب وثنیت صابئه، و یکی وثنیت برهمنیه، و یکی بودایی.

البته این سه مذهب اصول مذاهب مشرکین است، و گر نه اقوام دیگری هستند که از اصنام هر چه بخواهند و به هر نحوی بخواهند می پرستند، بدون اینکه پرستش خود را بر اصل منظمی استوار سازند، مانند بت پرستان حجاز، و طوائفی در اطراف معموره جهان.

"ان الله يفصل بينهم يوم القيامة."

مقصود از این فصل فصل قضاء و حکم به حق در مسائلی است که صاحبان این مذاهب در آن اختلاف داشته اند، تا محق آنان از مبطل جدا شود، آن چنان که هیچ ساتری در میان نماند، و هیچ حاجبی جلو آن حکم به حق را نگیرد. "ان الله علی کل شیء شهید"، این جمله تعلیل آن فصل است که چگونه فصل به حق است.

خدا در روز قیامت میان مردمی که با هم اختلاف داشتند حکم می کند و آنها را از یکدیگر متمایز و جدا می سازد.

بعد از جدا سازی فرقه های حق و باطل:

- " هذان خصمان اختصموا فی ربهم فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار یصب من فوق رؤسهم الحمیم.

- این دو طایفه دشمنان هم هستند که در مورد پروردگارشان با یکدیگر مخاصمه کرده اند، و کسانی که کافرند برایشان جامه هایی از آتش بریده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریخته می شود!

اشاره به دو طایفه ای است که جمله " ان الله یفصل بینهم یوم القیمه، " و جمله بعدی اش: " و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب، " بر آن دو دلالت می کرد.

و از اینکه اختلاف کنندگان بشر را با اینکه ادیان آنان و مذاهبشان بسیار است، منحصر در دو طایفه کرده فهمیده می شود که برگشت تمامی ادیان مختلف به دو طایفه است، یکی حق و یکی باطل، چون اگر این دو جامع را در نظر نگیریم، به هیچ معنای دیگری نمی توانیم مذاهب مختلف عالم را در تحت آن معنا دو تا کنیم.

و محق و مبطل در عالم دو طایفه هستند در مقابل هم، یکی به حق ایمان دارد و دیگری به آن کفر می ورزد.

پس طوائف مذکور در آیه هم، با همه اختلافی که در اقوال آنان است منحصر در دو خصمند، و با اینکه دو خصم هستند، اقوال مختلفی بیشتر از دو تا دارند. بنا بر این خوب می توان فهمید که تعبیر " خصمان اختصموا، " چقدر جالب و پر معنا است.

از یک طرف اهل خصومت را تشبیه آورده، و از سوی دیگر خصومتشان را به صورت جمع تعبیر کرده، و آنگاه خصومتشان را درباره پروردگارشان دانسته و فهمانده که اختلافشان در وصف ربوبیت خدای تعالی بوده، و در نتیجه فهمانده است که برگشت تمامی اختلافات مذاهب هر قدر هم که زیاد باشند در یک مساله است، و آن وصف ربوبیت خدا است.

پاره ای رب خود را به اسماء و صفاتی توصیف می کنند که او مستحق و سزاوار آنها است و هم افعالی به او نسبت می دهند که لایق ساحت اوست، و به آن اوصافی که گفتیم ایمان دارند.

اینها اهل حقند، و بر طبق همین اوصاف، و آنچه آن اوصاف اقتضاء دارند عمل می کنند، و در نتیجه اعمالشان جز صالحات چیزی نیست.

پاره ای دیگر او را به آنچه از اسماء و صفات که مستحق و سزاوار است توصیف نمی کنند، مثلاً برای او شریک یا فرزند قائل می شوند و در نتیجه وحدانیت او را منکر می گردند، و یا صنع و ایجاد عالم را به طبیعت و یا دهر نسبت می دهند، و یا منکر رسالت

و نبوت، و یا رسالت بعضی از رسل، و یا منکر یکی از ضروریات دین حق می شوند، و در نتیجه به حق کفر می ورزند و آن را می پوشانند، و این کافر و آن مؤمن به آن معنایی که گفتیم عبارتند از خصمان.

کیفر فرقه های ضلال و صاحبان ادیان منحرف:

آنگاه شروع کرده، در بیان کیفر و سزای آن دو خصم، و عاقبت امر هر یک از آن دو، و نخست کیفر کفار را بیان نموده، می فرماید: "فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ." یعنی برای کفار لباس از آتش می برند، و از بالای سرشان آب جوش بر سرشان می ریزند و با آن آب جوش آنچه در داخل جوف ایشان، از معده و روده و غیره است، همه آب می شود:

- يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ،

- امعاء ایشان را با پوستها بگدازد و برایشان گرزهایی آهنین آماده است هر وقت بخواهند از آن شدت و محنت در آیند بدان باز گردانیده شوند گویند عذاب سوزان را بچشید!

پاداش صاحبان دین حق:

میان آیه فوق و آیه زیر مقابله ای است، که خواننده عزیز خود آن را درک می کند:

- "إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَحْلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤًا وَلِبَاسَهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ،

- خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشتهایی می برد که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیبا خواهد بود، آنان به گفتار نیک هدایت شده اند و به راه ستوده رهنمایی گشته اند.

قول طیب کلامی است که در آن خبائث نباشد. و کلام خبیث به معنای کلامی است که یکی از اقسام باطل در آن باشد، و خدای تعالی قول طیب مؤمنین را یکجا جمع نموده، و فرموده: "دَعَوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَ آخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ!"

پس معنای اینکه فرمود به سوی قول طیب هدایت شدند این است که خداوند وسیله را برای چنین سخنی برایشان فراهم نمود.

و هدایتشان به صراط حمید - حمید یکی از اسماء خداست - این است که از ایشان جز افعال پسندیده سر نزنند، همچنانکه جز کلام طیب از دهان ایشان بیرون

(۱)

قیامت، روز حکم الهی درباره اختلاف در عبادات ادیان

– “اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ،

– خدا روز قیامت در باره مطالبی که در آن اختلاف می کردید میان شما حکم می کند.

گویا کفار از اهل کتاب و یا مشرکین وقتی عبادات اسلامی را دیده اند و چون برای آنها نوظهور بوده و نظیر آنرا در شریعت های سابق، یعنی شریعت یهود ندیده بودند، لذا در مقام منازعه با رسول الله «ص» بر آمده اند و خدای تعالی جواب داده که هر امتی از امتهای گذشته عبادتی داشته اند که آن قسم خدا را عبادت می کردند، و عبادت هیچ امتی به امت دیگر منتقل نمی شده چون خداوند با هر شریعت، شرایع قبلی را نسخ می کرد و بهتر از آن را می آورد، چون افکار امتهای بعدی ترقی یافته تر از قبلی ها بود و استعداد عبادتی کاملتر و بهتر از سابق را یافته بودند، پس همیشه عبادت سابقین در حق لاحقین نسخ می شد، پس دیگر معنا ندارد که شما با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نزاع کنید که چرا طریقه عبادت شبیه به طریقه سابقین نیست.

” و ان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون، “ مراد از این جدال، مجادله و بگومگویی در همان مساله طرز عبادت باشد. بعد از آنکه آن حجت مذکور را در پاسخشان آورد، رسول گرامی خود را دستور می دهد که اگر زیر بار نرفتند به حکم خدا ارجاعشان ده. حکم، حکم خدا است.

” فقل الله اعلم بما تعملون، “ زمینه چینی است برای اینکه ایشان را به حکم خدا ارجاع دهد و معنایش این است که: خدا داناتر است به آنچه می کنید، و میان شما حکم می کند حکم کسی که حقیقت حال را کاملاً می داند، چیزی که هست این حکم را روز قیامت می کند و در ازای مخالفتان با حق و اهل حق به حسابتان می رسد .

(۲)

چه چیزی در روز قیامت سود می دهد؟

– “و لا تخزني يوم يُبعثون،

– یوم لا ینفع مالٌ ولا بنون،

– إلا من أتى الله بقلب سليم،

- و روزی که مردم بر انگیزته می شوند مرا خوار مگردان،

- روزی که مال و فرزندان سود ندهد،

۱- آیه ۱۷ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۰۵

۲- آیه ۶۹ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۷۴

- مگر آنکه با قلب پاک سوء خدا آمده باشد.

در این آیات که حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار خود مسالت نمود که او را در روز قیامت خزی نکنند، فهمیده می شود که در آن روز هر انسانی محتاج به یاری خدا است، و بنیه ضعیف بشری تاب مقاومت در برابر احوال و هراسهایی که آن روز با آنها مواجه می شود ندارد، مگر آنکه خدا او را یاری و تایید کند.

”یوم لا ینفع مال ولا بنون“ در این جمله سود داشتن مال و فرزندان در روز قیامت بکلی نفی شده، و این بدان جهت است که رابطه مال و فرزندان که در دنیا مناط در یاری و مساعدت طرفینی است، رابطه ای است و همی و خیالی، که تنها در نظام اجتماعی بشر معتبر شمرده می شود و در خارج از ظرف اجتماع مدنی هیچ اثری ندارد. مال که یا کاغذی است به نام اسکناس و یا فلزی است به نام طلا و امثال آن و نیز یک انسان به نام فرزند که موجودی است مستقل، چه ارتباطی به زندگی من که نیز انسانی هستم مستقل می تواند داشته باشد؟

و روز قیامت که روز انکشاف حقایق و جدا شدن آنها از موهومات است و روزی است که دیگر اسباب و مؤثرات اعتباری، از سببیت می افتند، مال به مالیتش و فرزند به عنوان فرزندیش، و خویشاوند به عنوان قرابتش نیز از اعتبار می افتند، همچنان که قرآن کریم می فرماید: ”و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مره و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم،“ و نیز فرموده: ”فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون.“

پس مراد از سود نداشتن مال و فرزندان در روز قیامت، این است که در قیامت آنطور که در دنیا و در اجتماع بشری معتبر بود اعتبار ندارد.

- ”الا من اتی الله بقلب سلیم.“

از سیاق بر می آید که آن جناب در مقام بیان معنای جامعی است که قیامت را از سایر روزها متمایز کند، و از پروردگار خود درخواست کرده که اولاد در روزی که مال و اولاد و سایر آنچه در دنیا سود می دهد سودی نمی بخشد، او را یاری کند، و بیچاره نسازد، که مقتضای این مقدمه چینی این است که مطلوب واقعی از جمله: ”الا من اتی الله بقلب سلیم،“ بیان چیزی باشد که در آن روز نافع است.

در آن روز مال و اولاد سودی نمی دهد و لیکن هر کس با قلب سلیم نزد خدا آید از سلامت قلب سود می برد.

و خلاصه مفاد کلام این می شود که مدار سعادت در آن روز بر سلامت قلب است، چه اینکه صاحب آن قلب سالم در دنیا مال و فرزندی داشته باشد و یا نداشته باشد.

آیه شریفه از نظر معنا قریب به آیه: "المال و البنون زینه الحیوه الدنیا و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا،" است چیزی که هست در آیه مورد بحث نفع را به قلب سلیم نسبت داده، که آن قلبی است که از ننگ ظلم و تاریکی شرک و گناه سالم باشد، همچنان که در وصف آن روز فرموده: "و عنت الوجوه للحدی القیوم و قد خاب من حمل ظلما،" و در آیه چهل و شش کشف نفع و ثواب را به باقیات الصالحات نسبت داده است.

(۱)

یأس مجرمین بعد از وقوع قیامت

- "و یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ یُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ،

- و روزی که قیامت به پا شود مجرمین مایوس می گردند."

این آیه حال مجرمین را بیان می کند، که بعد از قیام ساعت یعنی برگشتن به سوی خدا برای حساب و جزاء، چه حالی دارند. کلمه بیلس به معنای نومیدی از رحمت خداست، که منشا همه شقاوتها و بدبختی ها است.

(۲)

روز قیامت روز فصل و قضا بین حق و باطل

- "إِنَّ رَبَّكَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقَیْمَةِ فِیْمَا كَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ،

- پروردگارت روز رستاخیز در مورد چیزهایی که در آن اختلاف داشته اند میانشان حکم می کند."

منظور از این اختلاف، اختلاف مردم در دین است، و این اختلاف را به راه نینداختند مگر از باب ستم، ستمی که به یکدیگر می کردند، همچنان که در چند جا از کلامش به این معنا اشاره نموده، از آن جمله فرموده: "ولقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب ... فما اختلفوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ."

مراد از جمله یفصل بینهم قضاء و داوری بین حق و باطل، و محق و مبطل است.

(۳)

یوم الجمع، روز تفکیک اهل جنت و اهل سعیر

- "وَ کَذَٰلِکَ اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ قُرْءَانًا عَرَبِیًّا لِّنُنذِرَ اُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لَا

-
- ١- آيه ٨٧ تا ٨٩ سوره شعرا الميزان ج : ١٥ ص : ٤٠٢
 - ٢- آيه ١٢ سوره روم الميزان ج : ١٦ ص : ٢٤٠
 - ٣- آيه ٢٥ سوره سجده الميزان ج : ١٦ ص : ٤٠٠

رَيْبٍ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ،

و این چنین به سویت وحی کردیم قرآنی عربی را تا مردم مکه و پیرامون آن را انداز کنی و از روز جمع (قیامت) که شکی در آن نیست بترسانی، روزی که دسته ای در بهشت و دسته ای در جهنم خواهند بود.

منظور از روز جمع روز قیامت است که خدای تعالی در جای دیگر در باره اش فرموده: "ذَلِكَ يَوْمَ مَجْمُوعٍ لَهُ النَّاسُ ... فَمَنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ."

دو دسته شدن مردم چیزی است که مشیت خدای سبحان به آن تعلق گرفته، و به همین منظور دین را برای مردم تشریح کرده، و از راه وحی مردم را از روز جمع انداز نموده، چون او ولی مردم است، و آنها را بعد از مردن زنده می کند، و بین آنان در آنچه اختلاف می کردند حکم می فرماید.

"فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ،" در آن روز یک دسته بهشتی و دسته دیگر جهنمی می شوند، یعنی به دو دسته تقسیم می گردند، یکی سعید و دارای پاداش و دیگری شقی و معذب. پس باید قبلاً انداز بشوند تا از راه شقاوت بپرهیزند، و از پرتگاه هلاکت کنار آیند.

(۱)

حرکت مؤمن با نور خود در روز قیامت

"... يَوْمَ لَا يَخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

-... در روزی که خدا نبی و مؤمنین با او را خوار نمی سازد نورشان جلوتر از خودشان در حرکت است از جلو و طرف راست حرکت می کند می گویند پروردگارا نور ما را تمام کن و ما را بیامرز که تو بر هر چیز توانایی!"

روزی که خدا پیامبرش را خوار نمی کند، و کسانی که به او ایمان آوردند، و در نتیجه با او هستند، اولاً نورشان در جلو و در دست راستشان در حرکت است، و ثانیاً می گویند پروردگارا نور ما را کامل کن!

احتمال دارد نوری که در پیش روی آنان به حرکت در می آید نور ایمان باشد، و نور دست راستشان نور عمل باشد.

"يقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انك على كل شيء قدير،" از سیاق بر می آید مغفرتی که مؤمنین درخواست می کنند سبب تمامیت نور و یا حداقل ملازم با تمامیت نور باشد، در نتیجه آیه شریفه می رساند که مؤمنین در آن روز نور خدا را ناقص می بینند، و چون نور آن روز ایمان و عمل صالح امروز است، معلوم می شود نقصی در درجات ایمان و عمل خود می

بینند، و یا می بینند که آثار گناهان در نامه اعمالشان جای عبودیت را

۱- آیه ۷ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۰

گرفته، و در آن نقاط عمل صالحی نوشته نشده، و آمرزش گناهان که درخواست دوم ایشان است، تنها باعث آن می شود که گناهی در نامه نماند، ولی جای خالی آن گناهان را چیزی پر نمی کند، لذا درخواست می کنند، خدا نورشان را تمام کند، یعنی آن نقاط خالی را هم پر کند، و آیه شریفه ”و الذین امنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم“ هم به این معنا اشاره دارد .

(۱)

روز ظهور دشمنی همه دوستان، غیر از متقین!

– ”الأخلاء یومئذٍ بعضهم لبعضٍ عدوٌّ إلا المتقین،

– آن روز دوستان دنیائی دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران.“

اینکه چرا همه دوستان، به استثناء متقین دشمن یکدیگرند، برای این است که لازمه دوستی طرفینی این است که یکطرف، طرف دیگر را در مهماتش کمک کند، و این کمک وقتی در غیر رضای خدا باشد، در حقیقت کمک به بدبختی و شقاوت و عذاب دائمی آن طرف است، همچنان که در جای دیگر در حکایت گفتار ستمگران در قیامت فرموده: ”یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلاً لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی،“ به خلاف دوستی های متقین که همه مایه پیشرفت آنان در راه خدا است، و در روز قیامت همه به سود ایشان خواهد بود .

(۲)

خصومت پرستندگان و پرستش شدگان در قیامت

– ”وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ،

– وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ،

– کیست گمراه تر از کسی که غیر خدا را می پرستد کسی را که تا روز قیامت هم یک دعایش را مستجاب نمی کند و اصولاً از دعای پرستندگان خود بی خبرند،

– و چون مردم محشور شوند همان خدایان دشمن ایشان و به عبادتشان کافر خواهند بود.“

منظور از حشر در اینجا مبعوث کردن مردم از قبورشان، و سوق دادن آنها به سوی محشر است، که در آن روز آلهه آنان دشمنشان شده، و به شرک آنان کافر گشته، از ایشان بیزاری می جویند، همچنان که آیه ”تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون و

آیه فکفی بالله شهیدا بیننا و بینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین،“ این مضامین را حکایت می کند.

و در سیاق دو آیه مورد بحث اشاره ای است به اینکه سنگ و چوبهای جماد که

۱- آیه ۸ سوره تحریم المیزان ج ۱۹ ص ۵۶۵

۲- آیه ۶۷ سوره زخرف المیزان ج ۱۸ ص ۱۸۱

در این عالم در نظر ما جماد و بی جانند، چون آثار حیات در آنها نمی بینیم، در نشاء آخرت معلوم می شود که برای خود جان داشته اند، و آن روز آثار حیات از ایشان بروز می کند.

(۱)

از بین رفتن انساب در روز قیامت

– ”لَنْ تَفْعَلَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ،

– خویشاوند و اولاد شما که به خاطر سلامتی آنان با کفار دوستی می کنید در روز قیامت به درد شما نمی خورند، روز قیامت همه این روابط عاطفی قطع می شود، شما می مانید و عملتان، و خدا بدانچه می کنید بینا است.“

روز قیامت خدای تعالی با از کار انداختن اسباب دنیوی، میان شما جدایی می اندازد، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ،“ و علت سقوط اسباب و از آن جمله خویشاوندی ظاهری این است که خویشاوندی که معنایش منتهی شدن نسبت دو نفر یا بیشتر به یک رحم و یا یک صلب است، تنها آثارش را در ظرف دنیا که ظرف حیات اجتماعی است بروز می دهد، و باعث مودت و الفت و معاضدت و عصیت، و یا خدمت و امثال آن می گردد، چون ظرف اجتماع است که بالطبع و بر حسب آراء و عقائد، انسان را محتاج به این امور می سازد، آراء و عقائدی که آن را هم فهم اجتماعی در انسان ایجاد می کند، و در خارج از ظرف حیات اجتماعی خبری از این آراء و عقائد نیست.

در قیامت وقتی حقائق آشکارا جلوه می کند، و رفع حجاب و کشف غطاء می شود، - اثری از آراء و پندارهای دنیایی نمی ماند، و رابطی که میان اسباب و مسببات بود، و آن استقلالی که ما در دنیا برای اسباب و تاثیرش در مسببات می پنداشتیم، به کلی از بین می رود، همچنان که قرآن کریم در جای دیگر فرموده: ”لقد تقطع بینکم و ضل عنکم ما کنتم تزعمون،“ و نیز فرموده: ”و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب.“

پس در قیامت رابطه اسباب و انساب وجود ندارد، و هیچ خویشاوندی از خویشاوندی اش بهره مند نمی شود، پس سزاوار انسان عاقل نیست که به خاطر خویشاوندان و فرزندان، به خدا و رسولش خیانت کند، چون اینان در قیامت دردی از او دوا نمی کنند.

(۲)

روزی که خدا اجازه برگشت نمی دهد!

” فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ،

—رو به سوی دین مستقیم کن قبل از آنکه روزی برسد که دیگر خدا اجازه برگشت ندهد! در آن روز مردم از هم جدا شوند.“

مراد از روزی که برگرداننده ای برای آن نیست، و کسی نیست که آن را از خدا برگرداند، روز قیامت است، و روز قیامت مردم به دو طرف بهشت و جهنم متفرق می شوند.

” من کفر فعلیه کفره و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون،“ یعنی هر کس کفر بورزد وبال کفرش بر خودش می باشد، و یا هر که کفر بورزد کفرش علیه خودش است، چون همان عمل و یا اعتقادی که در این نشئه کفر نام دارد، در نشئه دیگر به آتش جاودانه منقلب می شود.

این آیه بیان یکی از دو فریق است، و فریق دیگر را آیه بعدی بیان می کند: ” و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون.“ فریق دوم که ایمان آورده و عمل صالح کردند، بستری برای خود گسترده اند.

کسانی که - بعد از ایمان - اعمالی صالح را کردند برای خود تهیه دیده اند سرمایه ای را که با آن زندگی کنند، و به زودی بر آنچه برای خود گسترده اند قرار می گیرند.

(۱)

گواهی روز الست، و سوال از آن در قیامت

” وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ

أَلَسْت بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا!

أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ،

— چون پروردگار تو از پسران آدم از پشت هایشان نژادشان را بیاورد و آنها را بر خودشان گواه گرفت که مگر من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: چرا، گواهی می دهیم!

تا روز رستاخیز نگویید که از این نکته غافل بوده ایم.“

این آیات مساله پیمان گرفتن از بنی نوع بشر بر ربوبیت پروردگار را ذکر می کند، و خود از دقیق ترین آیات قرآنی از حیث معنا و از زیباترین آیات از نظر نظم و اسلوب است.

– “ و اشهدهم علی انفسهم، الست بربکم ؟ ”

اشهاد بر هر چیز حاضر کردن گواه است در نزد آن، و نشان دادن حقیقت آن

۱- آیه ۴۳ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۲۹۵

است، تا گواه حقیقت آن چیز را از نزدیک و به حس خود درک نموده و در موقع به آنچه که دیده شهادت دهد، و اشهاد کسی بر خود آن کس نشان دادن حقیقت او است به خود او تا پس از درک حقیقت خود و تحمل آن در موقعی که از او سؤال می شود، شهادت دهد.

”الست بر بکم؟“ مورد استشهاد را معلوم کرده و می فهماند آن امری که برای آن، ذریه بشر را استشهاد کرده، ربوبیت پروردگار ایشان است، تا در موقع پرستش به ربوبیت خدای سبحان شهادت دهند.

جمله: ”بلی شهدنا!“ اعتراف انسان ها است به اینکه این مطلب را ما شاهد بودیم و چنین شهادتی از ما واقع شد.

”و اذ اخذ ربك من بنی آدم...“ دلالت دارد بر اینکه تمامی افراد بشر مورد این استشهاد واقع شده، و یکایک ایشان به ربوبیت پروردگار اعتراف نموده اند و ذیل آن و همچنین آیه بعدش غرض از این اخذ و استشهاد را بیان می کند:

– ”ان تقولوا یوم القیمه انا كنا عن هذا غافلین،“ و

– ”او تقولوا انما اشرك آباؤنا من قبل وكنا ذریه من بعدهم....“

می فهماند که اگر این اخذ و اشهاد از بندگان و اخذ میثاق بر انحصار ربوبیت نبود بندگان می توانستند در روز قیامت به یکی از آن دو تمسک جست، و حجتی را که خداوند علیه شرک ایشان اقامه می کند و به استناد آن، مشرکین را محکوم به آتش می سازد، دفع نمایند.

(۱)

انکشاف حقیقت توحید به دارندگان علم در قیامت

– ”... قَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْیَ الْیَوْمَ وَالسَّوْءَ عَلَی الْكُفْرِینَ،

– ... کسانی که دانش یافته اند گویند امروز رسوایی و بدی بر کافران است!“

”الذین اوتوا العلم“ که خدا به داشتن علم توصیفشان کرده و خبر داده که در قیامت چنین و چنان می گویند همان کسانی که به وحدانیت خدا علم یافته و حقیقت توحید بر ایشان مکشوف گشته است.

در وصف آن روز می فرماید: ”لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا،“ و معلوم است که تنها کسی صواب می گوید که از خطاء و لغو و باطل محفوظ باشد، و هرگز از باطل در سخن محفوظ نمی شود مگر آنکه در عملش نیز از باطل محفوظ باشد، پس

١- آیه ١٧٢ سوره اعراف المیزان ج : ٨ ص : ٤٠٠

باید کسانی باشند که جز حق نمی بینند و جز حق، عمل نمی کنند و جز به حق، لب نمی گشایند .

خصوص آیه مورد بحث راجع به معصومین است.

(۱)

دو دلیل قیام قیامت

”لِيُجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ،

-تا آنان که ایمان آورده عملهای صالح می کنند پاداش دهد، اینان آمرزشی و رزقی آبرومندانه دارند.“

این آیه یکی از دو سبب قیام قیامت را شرح می دهد و می گوید برای این است که خدای سبحان افراد با ایمان و دارای عمل صالح را به مغفرت و رزق کریم که عبارت است از بهشت و آنچه در آن است جزاء دهد.

و سبب دومی قیام قیامت را جمله ”و الذين سعوا في آياتنا معاجزين اولئك لهم عذاب من رجز اليم - کسانی که به منظور جلوگیری از پیشرفت آیات ما تلاش می کنند عذابی پلید و دردناک دارند،“ بدان اشاره می کند.

(۲)

معاد: انگیزه عبادت خدا

”إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ،

-شما به جای خدا بتهایی می پرستید و تهمت‌ها می تراشید با اینکه آنچه به جای خدا می پرستید هیچ رزقی را برای شما مالک نیستند، پس رزق را از نزد خدا بطلبید و او را عبادت نموده و شکرش به جا آورید که به سویش بازمی گردید.“

”الیه ترجعون،“ این که گفتیم خدا را عبادت کنید، نه برای این که به شما رزق دهد، بلکه برای اینکه به سویش باز می گردید، و از شما حساب می کشد، چون اگر قیامتی و رجوعی و حسابی نبود، برای عبادت خدا هیچ علت قانع کننده ای وجود نداشت، چون رزق و امثال آن هر یک برای خود اسباب خاص طبیعی دارد، و رزق نه با عبادت زیاد می شود، و نه با کفر نقصان می پذیرد، پس تنها ملاک عبادت سعادت اخروی است، که با ایمان و کفر و عبادت و شکر و ترک عبادت و کفران مختلف می شود، پس باید مساله رجوع به خدا باعث عبادت و شکر شود، نه طلب رزق .

(۳)

وقوع قیامت بدون اعلام و علامت قبلی

- ۱- آیه ۲۷ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۴۰
- ۲- آیه ۵۴ و ۵۵ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۳۹
- ۳- آیه ۱۷ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۷۲

” أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ،

-مگر ایمن شده اند که پوششی از عذاب خدا به ایشان برسد، یا قیامت ناگهان و در حالی که خبر ندارند بر آنان درآید؟“

کلمه بغته به معنای ناگهانی است، یعنی قیامت بناگهانی بیاید در حالی که ایشان از آمدنش خبر نداشته باشند، چون آمدن قیامت مسبوق به علامتی که وقت آنرا تعیین کند نیست.

(۱)

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

” وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

-غیب آسمانها و زمین خاص خداست کار قیامت چشم بهم زدن بیش نیست و یا نزدیکتر از آن، به درستی که خدا به همه چیز تواناست.“

مراد از غیب سماوات و ارض، غیبی است که آسمانها و زمین مشتمل بر آنند، یعنی آسمان و زمین دو رو دارند یکی برای مردم مشهود است و روی دیگرش غایب، ولی برای خدا هر دو مشهود است.

کلمه ساعت به معنای قیامت است که خود یکی از غیب های سماوات و ارض است. قیامت خارج از امر آسمان و زمین نیست و در همین آسمان و زمین است. قیامت ملک خداست، و خدا می تواند در آن تصرف نموده یک روز پنهانش بدارد و روزی دیگر آشکارش کند، و برای او دشوار هم نیست، زیرا امر او مانند ”لمح بصر- چشم بهم زدن“ و یا نزدیک تر از آن است چون خدا بر هر چیزی توانا است .

جمله: ”وما امر الساعه الا كلمح البصر او هو اقرب،“ برای این آورده نشده که اصل قیامت و امکان آن را اثبات کند، بلکه برای نفی دشواری و مشقت در اقامه آن آورده شده تا بفهماند اقامه قیامت بر خدا دشوار نیست، و بلکه بسیار آسان است. البته امر قیامت

نسبت به خدای تعالی چنین آسان است، و گر نه خود خدای تعالی امر آن را عظیم شمرده و فرموده: "ثقلت فی السموات و الارض!"

اگر امر آن را به چشم بر هم زدن تشبیه کرده خواسته است فوریت آن را برساند، که برای انسانها آسان ترین و کم مدت ترین کارها است، و دنبالش فرمود: "او هو اقرب"، یعنی برای ما از این هم آسانتر است: "يقول کن فیکون!"

امر قیامت نسبت به قدرت و مشیت خدای تعالی مانند امر آسان ترین خلق است: "ان الله علی کل شیء قدير،"

(۱)

نزدیکی قیامت به زندگی دنیا

- "... وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ،

-... و در نفرین آنان عجله مکن برای اینکه آنقدر وعده خدا نزدیک است که وقتی می رسد به نظرشان می آید که گویا بیش از یک ساعت از روز در دنیا نزیسته اند، و این قرآن بلاغ است، و آیا به جز مردم تبهکار کسی هلاک می شود؟"

"کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا- ساعه من نهار،" این آیه نزدیکی قیامت را به ایشان و به زندگی دنیایشان بیان می کند چون وقتی آن روز را مشاهده می کنند و وعده هایی را که خدا از آن روز داده می بینند، و آن عذابهایی که برایشان آماده شده مشاهده می کنند، حالشان حال کسی است که گویا بیش از ساعتی از یک روز در زمین درنگ نکرده اند.

(۲)

اشتباه مجرمین در فاصله زمانی بین دنیا و آخرت

- "وَ یَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَیْرَ سَاعَةٍ كَذَلِکَ كَانُوا یُفْکِرُونَ،

-روزی که رستاخیز بپا شود، بزه کاران سوگند خورند که جز ساعتی درنگ نکرده اند، روش آنان در دنیا هم همین طور بود که حق را باطل، و آیات دارای دلالت را بی دلالت وانمود می کردند."

این آیه حکایت وضع مجرمین است در قیامت، که در مساله فاصله بین دنیا و آخرت دچار اشتباه شده، به حدی که پنداشتند که این فاصله ساعتی از یک روز بوده است.

- "و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم

- ١- آيه ٧٧ سوره نحل الميزان ج : ١٢ ص : ٤٣٩
- ٢- آيه ٣٥ سوره احقاف الميزان ج : ١٨ ص : ٣٣١

البعث ...“

اهل علم و ایمان سخن ایشان را رد کرده اند، که درنگ آنان یک ساعت نبوده، بلکه به مقدار فاصله بین دنیا و آخرت بوده است، همان فاصله ای که آیه ”و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون“ آن را بیان می کند.

”... لکنکم کنتم لا تعلمون“ لکن شما جاهل و شکاک بودید، یقین به چنین روز نداشتید، و به همین جهت امروز امر بر شما مشتبه شده است.

(۱)

پنهان بودن قیامت و ظهور ناگهانی آن

- ”إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى،

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى،

قیامت آمدنی است، می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در مقابل کوششی که می کند سزا ببیند،

-آنکه رستاخیز را باور ندارد و پیروی هوس خود کند ترا از باور کردن آن باز ندارد که هلاک می شوی.“

مراد از اخفاء قیامت، پنهان کردن آن به تمام معناست.

می فرماید: می خواهم آن را پنهان و مکتوم نگه دارم، و به هیچ وجه احدی را از آن آگاه نکنم، تا وقتی واقع می شود ناگهانی و دفعتاً واقع شود، همچنانکه قرآن کریم صریحاً فرموده: ”لا تاتیکم الا بغته.“

یا می خواهد خبر ندهد تا مخلصین از غیر مخلصین جدا شده و شناخته شوند، چون بیشتر مردم خدای را به امید ثواب و ترس از عقاب عبادت می کنند، و یا از نافرمانیش خودداری می نمایند، در حالی که درست ترین عمل آن عملی است که صرفاً برای رضای خدا انجام شود، نه به طمع بهشت و ترس از جهنم، و با پنهان داشتن روز قیامت این تمییز به خوبی صورت می گیرد، و معلوم می شود چه کسی خدای را به حقیقت بندگی می کند، و چه کسی در پی بازرگانی خویش است .

(۲)

اختصاص علم ساعت به خدای تعالی

- ”إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَمْدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ

تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ،

-بدرستی علم رستاخیز پیش خدا است، و کی باران فرود آورد، و آنچه را در رحمتها است می داند، کسی نمی داند که فردا چه می کند و کسی نمی داند که در کدام سرزمین می میرد، اما خدا دانا و آگاه است.“

۱- آیه ۵۵ سوره روم المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۰۸

۲- آیه ۱۵ و ۱۶ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۱۹۶

علم به قیام قیامت، از مسائلی است که خداوند علم بدان را به خود اختصاص داده، و احدی جز او از تاریخ وقوع آن خبر ندارد.

جمله ”ان الله عنده علم الساعة - به درستی خدا نزد او است علم به قیامت،“ نیز این انحصار را می رساند.

(۱)

شاید وقوع آن خیلی نزدیک است!

”يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا،

-مردم از تو از قیامت می پرسند، بگو علم آن تنها نزد خدا است، و تو چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد.“

آیه شریفه تنها می فرماید: مردم از قیامت می پرسند، و دیگر بیان نمی کند که از چه چیز آن می پرسند، ولی از تعبیر قیامت به ساعت بر می آید که مراد پرسش کنندگان تاریخ وقوع قیامت است، می خواستند بفهمند آیا قیامت نزدیک است یا دور؟ خدای تعالی رسول گرامی خود را دستور می دهد که در پاسخ ایشان بگوید: من از آن اطلاعی ندارم، و نه تنها من اطلاع ندارم بلکه جز خدا احدی اطلاع ندارد، و این جواب تنها جوابی است که در همه جای قرآن در مواردی که از تاریخ قیامت سؤال شده به کار رفته است .

” و ما یدریک لعل الساعة تکون قریبا - چه می دانی، ای بسا که تاریخ آن خیلی نزدیک باشد!“

این جمله ابهام در مساله را بیشتر می کند، تا بهتر بفهماند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز در این مساله مانند سایر مردم است، و قیامت از آن اسراری نیست که خدا به وی گفته، و از مردم پنهان کرده باشد.

(۲)

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ

”إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ ...،

-تنها خدا است که می داند قیامت کی است، و چه میوه ای از غلافش بیرون می آید، و جانداران ماده چه فرزندی می زایند، و هیچ مادری تنها فرزند خود را به زمین نمی گذارد مگر با علم خدا....“

”إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ،“ برگشتن علم به قیامت به سوی خدا، به معنای آن است

١- آیه ٣٤ سوره لقمان المیزان ج : ١٦ ص : ٣٥٦

٢- آیه ٦٣ سوره احزاب المیزان ج : ١٦ ص : ٥٢١

که این علم مختص به او است، و احدی به جز او اطلاعی از آن ندارد.

”و ما تخرج من ثمرات من أکمامها...“ هیچ میوه ای از ظرف و غلافش بیرون نمی آید و هیچ ماده ای حامله نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر با علم خدا، یعنی خدای تعالی به تمام جزئیات احوال هر چیزی دانا است.

پس خدای سبحان بدان جهت که آفریدگار اشیاء است، و گرداننده احوال آنها است، عالم به آنها و به جزئیات حالات آنها، و مراقب وضع آنها نیز هست.

(۱)

غفلت از قیامتی که ناگهان در می آید!

– ”هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ،

– آیا منتظر همینند که قیامت ناگهانی و در حالی که از آن بی خبرند به سر وقتشان آید؟“

این کفار با کفر و تکذیبشان به آیات خدا انتظار نمی کشند مگر آمدن قیامت را که به طور ناگهانی بیاید و نیز در حالی بیاید که ایشان با اشتغال به امور دنیایشان به کلی از آن غافل باشند. همچنان که فرموده: ”ما ينظرون الا صيحة واحدة تاخذهم و هم يخصمون.“

خلاصه، حالشان حال کسی است که هلاکت تهدیدشان می کند، و هیچ در صدد پیش گیری از آن و یافتن وسیله ای برای نجات از آن نباشند، و در عوض بنشینند و منتظر آمدن هلاکت باشند.

(۲)

هیچ کس مانع تحقق قیامت نیست!

– ”إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ،

– عذابی که به شما وعده می دهند آمدنی است و شما فرار نتوانید کرد.“

امر خدا در باره بعث و جزا که همان وعده های از طریق وحی است آمدنی و محقق شدنی است و شما عاجز کننده خدا نیستید تا او را از تحقق دادن امرش مانع شوید.

(۳)

جز خدا کسی زمان وقوع را آشکار نمی کند!

”- يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ؟

قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَفْتِهَا إِلَّا هُوَ،

۱- آیه ۴۷ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۰۹

۲- آیه ۶۶ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۱

۳- آیه ۱۳۴ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۴۹۰

ثَقُلْتُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْتُهُ،

يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ خَفِيٌّ عَنْهَا،

قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَهَا عِنْدَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ!

-تو را از رستاخیز پرسند که کی پیا می شود؟

بگو علم آن نزد پروردگار من است که جزوی، آن را به موقع خود آشکار نمی کند،

در آسمانها و زمین سنگین است و جز ناگهان به شما در نمی آید!

از تو می پرسند گویی تو آن را می دانی،

-بگو علم آن نزد خداست ولی بیشتر مردم این نکته را نمی دانند!

علم به زمان وقوع قیامت از غیبهایی است که مختص به خدای تعالی است، و کسی جز خدا از آن اطلاعی ندارد، و بطور کلی هیچ دلیلی در تعیین وقت و حدس وقوع آن نیست، پس قیامت پیا نمی شود مگر ناگهانی، و در این بیان با ذکر بعضی از اوصاف قیامت به حقیقت آن اشاره شده است.

ثبوت و وجود قیامت و علم به آن یکی است، یعنی وقوع و ثبوتش در کمون غیب نزد خدا محفوظ است، و هر وقت بخواهد پرده از آن برداشته و آن را ظاهر می کند بدون اینکه غیر او کسی به آن احاطه یافته و یا برای چیزی از اشیاء ظاهر گردد. چگونه ممکن است چیزی به آن احاطه یابد و یا آن برای چیزی ظاهر گردد و حال آنکه ظهور و تحققش ملازم با فنای هر چیز است؟

این علم و احاطه ای که می خواهد به قیامت تعلق بگیرد خود جزو نظام این عالم است، و نظام سببی که حاکم بر این عالم است و در موقع وقوع قیامت بر هم خورده و به یک نظام دیگری متبدل می شود.

از همین جا ظاهر می شود که منظور از اینکه فرمود: "ثقلت فی السموات و الارض"، این است که علم به قیامت در آسمانها و زمین سنگین است، و البته سنگینی علم به آن عین سنگینی وجود آن است.

برای اینکه ثقل قیامت منحصر در یک جهت و دو جهت نیست بلکه تمامی آنچه که راجع به آن است از قبیل ثبوت آن و علم به آن و صفات آن بر آسمانها و زمین و غیره همه ثقیل است، زیرا همین بس که ثبوت آن مستلزم فنا و نابودی آنها است، و در آنها یعنی در آسمانها و زمین چیزی که فنای خودش را تحمل کند وجود ندارد.

اینجا است که وجه کلام خدای سبحان در "لا تاتیکم الا بغته"، ظاهر می شود، چون "بغته" و همچنین "فجاه" به معنای پدید آمدن چیزی است بطور ناگهانی و بدون اینکه قبل از پدید آمدن معلوم باشد، و قیامت بخاطر همان سنگینی و عظمتش است که بطور ناگهانی پدید می آید، چون هیچ وصف و علامتی از آن ممکن نیست قبلا معلوم شود، و نیز ممکن نیست که اول مقداری از آن ظاهر شود و سپس همه آن صورت وقوع

بگیرد، و لذا پدید آمدنش برای تمامی اشیاء بطور ناگهانی است .

از آیه شریفه تنها استفاده شد که علم به قیامت را جز خدا کسی طاقت تحملش را ندارد، و لیکن باید دانست که تنها علم به خود قیامت اینطور نیست، بلکه علم به خصوصیات و اوصاف آن نیز همینطور است .

[\(۱\)](#)

قسمت چهارم - بررسی وضع منکرین قیامت

خبرها بر آنان کور شد!

۱- آیه ۱۸۷ و ۱۸۸ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۴۸۱

” وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ،

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ،

- و روزی که خدا ندایشان می کند و می فرماید: چگونه پیامبران را پاسخ گفتید؟

- پس در آن روز پوشیده گردد بر آنان خبرها و از شدت عذاب از یکدیگر خبر نمی گیرند.

انسان در موقعیتی قرار گرفته که به خبری راه نمی یابد.

(مقتضای ظاهر این بود که بی خبری را به خود آنان نسبت دهد، ولی می بینیم که به عکس تعبیر کرده، و فرموده: ”فعمیت علیهم الانباء - خبرها بر آنان کور شد،“) و این به خاطر آن است که بفهماند کفار در آن روز از همه طرف ماخوذ می شوند، و راه نجات از همه طرف به رویشان بسته می شود، و دستشان از تمامی اسباب بریده و کوتاه می گردد، همچنان که در سوره بقره، آیه ۱۶۶ فرموده: ”وتقطعت بهم الاسباب!“

توضیح اینکه: وقتی تمامی اسباب برای آنان از تاثیر ساقط شد، دیگر در آن روز اخبار راهی به سوی آنان ندارد، و ایشان هم راهی به خارج از وجود خود ندارند، تا چیزی را دست آویز نموده، به آن اعتذار بجویند، و به این وسیله خود را از عذاب نجات دهند .

” فهم لا- يتساءلون.“ - در اینجا نیز بعد از گفتن اینکه کفار به طور کلی از چهار دیواری وجود خود راهی به خارج از خود ندارند، فرمود پس بین خودشان نیز سؤال و جوابی رد و بدل نمی شود، تا از راه گفتگو و مشورت بهانه و عذری پیدا کنند، و آن را عذر نافرمانی خود، یعنی تکذیب رسولان، و رد دعوت ایشان قرار دهند.

(۱)

روز بطلان پندارهای باطل و خدایان پنداری

” وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ،

- روزی که خدا ندایشان می کند و می فرماید: کجایند آن شرکایی که برای من معتقد بودید.

منظور از شرکاء همان معبودهایی است که مشرکین در دنیا آنها را می پرستیدند، و اگر آن معبودها را شرکاء خواند، به خاطر این است که مشرکین بعضی از شئون خدای تعالی را از قبل خود به آنها داده بودند، و به آنها نسبت می دادند، از قبیل

پرستش و تدبیر.

” قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا، “ الهه ای که مشرکین آنها را شرکای خدای سبحان می پنداشتند دو صنف بودند، یک صنف بندگان گرامی خدا بودند، از قبیل ملائکه مقرب، و عیسی بن مریم علیهما السلام و صنف دیگر یاغیان جن، و گردنکشان انس، که ادعای الوهیت کردند، مانند فرعون و نمرود و غیر آن دو، و خدای سبحان هر کسی هم که در باطل اطاعت شود، ملحق به آنان کرده مانند ابلیس، و شیطانهایی که قرین انسانها می شوند، و پیشوایان ضلالت.

و آنهایی که مورد نظر آیه مورد بحث هستند از صنف دوم می باشند، چون صنف اول که ملائکه و عیسی بن مریم علیهما السلام هستند، کسی را اغواء نکرده اند.

پس مراد از ” الذین حق علیهم القول، “ که از مشرکین بیزاری می جویند، پیشوایان شرکند، هر چند که مشرکین هم مصداق ” الذین حق علیهم القول، “ هستند، و عذابشان حتمی است.

(۱)

آرزوی بازگشت به دنیا

– ” رَبُّمَا يَوْمَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ،

– ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلُ فَسُوفَ يُغْلَمُونَ،

– چه بسا که کافران دوست می دارند که کاش مسلمان بودند،

– رهایشان کن بخورند و سرگرم بهره گیری از لذت ها باشند و آرزوها به خود مشغولشان کند که بزودی خواهند فهمید.

آیه شریفه دلالت می کند بر اینکه کسانی که در دنیا کفر ورزیدند به زودی – یعنی وقتی که بساط زندگی دنیا برچیده شود – از کفر خود پشیمان شده آرزو می کنند ای کاش در دنیا اسلام آورده بودیم.

– ” ذرهم یا کلووا و يتمتعوا و يلهم الامل فسوف يعلمون! “

– رهایشان کن! بخورند و کیف کنند، و آرزو بازشان بدارد!

این دستوری است به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اینکه دست از ایشان بردارد و رهایشان کند تا در باطل خود سرگرم باشند.

” فسوف يعلمون،“ احتیاجی به استدلال و احتجاج نیست خودشان به زودی می فهمند، چون حق و حقیقت بالأخره یک روزی ظاهر خواهد گردید.

– ما اهلکنا من قریه الا و لها کتاب معلوم ... و ما یستأخرون.“

می فرماید: رهایشان کن که ایشان در این زندگی دنیا اسلام آور نیستند، تنها

۱- آیه ۶۲ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۹۰

وقتی خواهان آن می شوند که اجلشان رسیده باشد، و آن هم به اختیار کسی نیست بلکه برای هر امتی کتاب معلومی نزد خداست که در آن اجلهایشان نوشته شده، و نمی توانند آنرا - حتی یک ساعت - جلو و یا عقب بیندازند.

(۱)

روز حسرت

”وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ،

-آنان را از روز ندامت بترسان، آن دم که کار بگذرد و آنها بی خبر مانند و باور ندارند.“

می فرماید: ای پیغمبر، ایشان را بترسان از روزی که امر قضاء می شود، یعنی کار یکسره می گردد و هلاکت دائمی بر آنان حتمی می شود، آن وقت از سعادت همیشگی که روشنی چشم هر کسی است منقطع می گردند، پس حسرتی می خورند که با هیچ مقیاسی اندازه گیریش ممکن نیست، و این بدان جهت است که اینان در دنیا غفلت ورزیدند و راهی که ایشان را به آن روشنی چشم هدایت می کرد و مستقیماً به آن می رسانید، یعنی راه ایمان به خدای یگانه و تنزیه او از داشتن فرزند و شریک بود ترک گفته، راه مخالف آن را پیمودند .

از ظاهر سیاق بر می آید که جمله ”اذ قضی الامر“ بیان جمله ”یوم الحسره“ باشد، در نتیجه اشاره به این می شود که این حسرتی که به آن دچار می شوند از ناحیه قضای امر می آید، و قضاء وقتی باعث حسرت می شود که فوت گردد آنچه باعث روشنی چشم و آرزو و سعادت شخص مقضی علیه گردد، و سعادت می تواند به آن نائل شود از بین ببرد، و دیگر به خاطر نداشتن آن هیچ خوشی در زندگی ندارد، چون همه دلبستگی اش به آن بود، و معلوم است که انسان هیچ وقت راضی نمی شود که چنین چیزی از او فوت شود هر چند که حفظش مستلزم هر ناملایمی باشد، مگر آنکه آن را به غفلت از وی برمایند، و گر نه به هیچ قیمتی حاضر نیست که آن را از دست بدهد، و لذا می بینیم در دنباله سخن فرمود: ”و هم فی غفله و هم لا یؤمنون.“

(۲)

سرنوشت آخرتی دوگانه

”وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ،

-اگر خدا می خواست می توانست همه را امتی واحد قرار دهد، اما سنتش بر این

٢- آيه ٣٩ سوره مريم الميزان ج : ١٤ ص : ٦٥

قرار گرفته که هر کس را بخواهد در رحمتش داخل سازد، و ظالمان هیچ سرپرست و یآوری نداشته باشند.“

خدای سبحان نبوت و انذار را که نتیجه وحی است بدین جهت مقدر و مقرر کرد که می دانست به زودی یعنی در قیامت مردم دو دسته می شوند، لذا مقدر کرد تا مردم از داخل شدن در زمره دوزخیان بپرهیزند.

مراد از یک امت کردن مردم این است که همه را یک جور خلق کند، حال یا اینکه همه را به بهشت ببرد، و یا همه را به دوزخ، چون خدای تعالی ملزم نیست به اینکه سعادت را داخل بهشت و اشقیاء را داخل جهنم کند، بلکه اگر می خواست می توانست این کار را نکند، و لیکن چون خواسته، می کند، و بین دو فریق از نظر سرنوشت آخرت فرق می گذارد، چون سنتش بر این جریان یافته، و به همین نیز وعده داده، و او خلف وعده نمی کند .

(۱)

زیانکارانی که خود و خاندان خود را باختند!

– ”... وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ،

– ... و آنهایی که ایمان آوردند می گویند: زیانکاران کسانی هستند که در قیامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را. آری، بدانند که ستمگران در عذابی دائمی خواهند بود.“

این سخن را در آیه شریفه به مؤمنین نسبت داده، و مؤمنین در قیامت می گویند: زیانکاران کسانی هستند که در قیامت هم خود را باختند و هم خاندان خود را...!

نکته قابل دقت اینکه گویندگان این سخن در قیامت همه مؤمنین - حتی افراد ضعیف الایمان - نیستند، بلکه مؤمنینی هستند که ایمان کامل دارند، همانهایی که در قیامت اجازه دارند سخن بگویند، و هر چه هم می گویند حق محض است، مانند اصحاب اعراف و شهداء، یعنی گواهان اعمال، که قرآن در باره شان فرموده: ”یوم یات لا- تکلم نفس الا- باذنه،“ و نیز فرموده: ”لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا.“

(۲)

خسارت دیدگان در قیامت

– ”وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ،

– و ملک آسمانها و زمین تنها از آن خدا است، در روزی که قیامت بپا شود اهل باطل زیانکارند.“

کلمه خسر و خسران به معنای کم شدن سرمایه است، و این کلمه را به خود

۱- آیه ۸ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۳

۲- آیه ۴۵ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۹۸

انسان هم نسبت می دهند، می گویند فلانی خسران یافت و به فعل او نیز نسبت داده می گویند تجارت فلانی خسران یافت. و در دست آوردهای نفسی و معنوی نیز استعمال می شود، مانند صحت، سلامت، عقل، ایمان و ثواب. و این قسم خسران همان است که خدای تعالی آن را خسران مبین خوانده است.

هر خسروانی که خدای تعالی در قرآن ذکر کرده به همین معنای اخیر است، نه خسران به معنای دست آوردهای مالی و تجارته.

و در معنای کلمه مبطلون باید گفت: ابطال به معنای فاسد کردن و از بین بردن چیزی است، چه اینکه آن چیز حق باشد و چه باطل.

در این آیه شریفه قیامت مظلوف یوم، و یوم ظرف آن شده، با اینکه قیامت خودش یوم است، و هر دو یک چیزند، لذا در توجیهش آنچه به ذهن نزدیک تر است این است که بگوییم: منظور از ساعت (قیامت) فعلیت حوادث آن روز است، فعلیت بعث و جمع خلائق و حساب و جزاء که در این صورت می توان کلمه یوم را ظرف این حوادث قرار داده است.

و معنای آیه این است: روزی که ساعت، یعنی روز بازگشت به سوی خدا، بر پا می شود در آن روز مبطلون، آنهایی که حق را باطل جلوه می دادند و از آن اعراض می کردند، زیانکار می شوند.

(۱)

تفاوت رفتار با مسلمین و مجرمین در قیامت

– “أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ، مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ،

– أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ، إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لِمَا تَخَيَّرُونَ،

– أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَلِغَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ،

– سَلِّمُوا إِلَيْهِمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ، أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ،

– آیا ما با مسلمانان چون مجرمان رفتار می کنیم؟

– شما را چه می شود و این چه حکمی است که می کنید؟

– آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟

- که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است؟

- و یا ما سوگندهای مؤکد به نفع شما و علیه خود خورده ایم که تا روز قیامت می توانید هر حکمی برانید؟

- ای پیامبر از ایشان پرس که این کتاب بر کدامشان نازل شده؟

- نکند شرکایی دارند که در قیامت با شفاعت آنها دارای سرنوشتی مساوی با مسلمین می شوند اگر چنین است پس

شرکایشان را معرفی کنند اگر راست می گویند!؟“

دقت در سیاق آیات، این معنا را دست می دهد که هر چند آیه شریفه می خواهد تساوی را رد کند، و لیکن نه تنها از این

جهت که مجرمین با آن همه جرم مساوی با

۱- آیه ۲۷ سوره جائیه المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۶۹

مسلمانان نیستند، بلکه نکته های اضافی دیگری را هم به طور اشاره می فهماند، و آن این است که احترام مسلمین اجازه نمی دهد که مجرمین با ایشان برابر باشند، گویا فرموده: اینکه شما کفار می گوئید در آخرت هم ما و مسلمانان یکسان هستیم سخن باطلی است، برای اینکه خدا راضی نمی شود که مسلمانان را با آن همه احترامی که نزدش دارند مانند مجرمین قرار دهد، و شما مجرمید پس با آنان حال و روز یکسانی نخواهید داشت.

مراد از مسلمین کسانی هستند که تسلیم فرمان خدایند، و جز آنچه او اراده کرده پیروی نمی کنند، اگر انجام کاری را اراده کرده انجام می دهند، و اگر ترک کاری را خواسته ترک می کنند، در مقابل این تسلیم همان کلمه اجرام است، و آن به این معنا است که کسی عمل زشت مرتکب بشود، و مطیع فرمان خدا نباشد.

(۱)

ادامه صفت و ملکه دروغگوئی منافقین در قیامت

”يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ،

-روزی که خدا همگی شان را مبعوث می کند برای او هم سوگند می خورند همانطور که برای شما سوگند می خوردند و گمان می کنند که تکیه گاهی محکم دارند آگاه باشید که آنان دروغگویند.“

می فرماید: منافقین در روز قیامت هم برای خدا سوگند خواهند خورد، همان طور که در دنیا برای شما سوگند می خورند.

سوگند دروغ خوردنشان در روز قیامت با اینکه آن روز روز کشف حقایق است، از این باب است که ملکات آنان در آن روز کشف می شود، و مساله دروغگویی در دل های آنان ملکه شده، در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، همیشه بنا را بر این داشتند که باطل را سرپوشی برای حق کنند، و آن را با سوگند دروغین به صورت حق جلوه دهند.

پس منافقین هم مانند هر صاحب ملکه ای دیگر آن طور که زندگی می کنند می میرند، و آن طور که می میرند زنده می شوند.

و یکی از همان دروغهایشان این است که در آن روز درخواست برگشتن به دنیا می کنند، و یا از خدا می خواهند از آتش در آیند.

و یکی دیگر گفتگوهایی است که در آتش دارند، و امثال اینها همه مظاهر دروغگوییهای ایشان است که قرآن آنها را بیان کرده است، و هیچ یک از آنها با وضع قیامت سازگار نیست، چون قیامت عالم مشاهده حقایق است، روز جزاء است، نه روز عمل، و در چنین روزی جای این حرفها نیست، و لیکن همانطور که گفتیم این سخنان از

١- آیه ٣٥ تا ٤١ سوره قلم المیزان ج ١٩ ص ٦٣٨

ملکات آنان تراوش می کند.

(۱)

عدم ایمان به معاد، دلیل ناسپاسی انسان

– “وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ،

– و خدا را آن طور که حق شناسایی او است نشناخته اند چون او را از نظر معاد نشناخته اند که تمامی موجودات زمین در قبضه او و آسمانها به دست قدرت او است، منزه و متعالی است از شرکی که به وی می ورزند.

اینکه فرمود: نمی توانند خدا را آن طور که حق اندازه گیری او است، اندازه بگیرند، تمثیلی است برای اینکه مردم آن طور که باید خدا را نمی شناسند، چون از حیث معاد و برگشت اشیاء به او، که جمله ” و الأرض جميعا قبضته يوم القيامة ...“ آن را افاده می کند او را نمی شناسند.

چون در این جمله این معنا را خاطر نشان می کند که در روز قیامت تمامی اسباب از سببیت می افتند و دست خلق از همه آنها بریده می شود، تنها یک سبب می ماند و آن هم خدای مسبب الاسباب است.

و در آن روز زمین را قبضه می کند، آسمانها را درهم می پیچد، و برای مردن همه زنده ها، و زنده شدنشان در صور می دمد، و زمین به نور پروردگارش نورانی می گردد، و کتاب را می گذارند و انبیاء و شهداء را می آورند، و بین خلق داوری می شود، و هر کسی آنچه را که کرده به طور کامل دریافت می کند، و مجرمین را به سوی آتش و متقین را به سوی بهشت می برند .

خدایی که چنین شانی در مالکیت و تصرف دارد اگر کسی او را با این شئون بشناسد، همین شناسایی ایجاب می کند که تنها به سوی او روی آورد و به کلی از غیر او اعراض کند. و لیکن مشرکین چون ایمانی به معاد ندارند پس در حقیقت قدر خدا را به حقیقت قدردانی ندانسته و نشناخته اند، و بدین سبب بوده که از پرستش او اعراض نموده به پرستش غیر او پرداخته اند .

(۲)

علت انحراف ها – عدم ایمان به روز جزا

– “وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ كَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا،

– چه می شد اگر به خدا و روز جزا ایمان می آوردند و از آنچه خدا روزیشان کرده انفاق می نمودند، با اینکه خدا به

۱- آیه ۱۸ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۳۶

۲- آیه ۶۷ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۲

از این آیه استفاده می شود اگر بخیل و ریا کار با بخل خود و یا ریاکاریش به خدا شرک می ورزد، علتش این است که به روز جزا ایمان ندارد.

و در جای دیگر باز علت این انحرافها را نداشتن ایمان به روز حساب دانسته و فرموده: "و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یصلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا الحساب- پیروی هوای نفس مکن و گرنه تو را از راه خدا دور می کند، و محققا علت دور شدن کسانی که از راه خدا دور می شوند این است که روز حساب را فراموش کرده اند، و به همین جهت عذابی شدید دارند."

آنگاه در جای دیگر هواپرستی را شرک خوانده و فرموده: "افرایت من اتخذ اله هواه و اضله الله علی علم ."

پس با همه این آیات روشن ساخت که توحید عملی عبارت است از این که انسان عملی را که انجام می دهد صرفا برای آن انجام دهد که ثواب خدای را به دست آورد، و در حین عمل به یاد روز حساب باشد، روزی که روز ظهور ثوابها و عقابها است، و شرک در عمل این است که انسان روز جزا را فراموش کند، - و معلوم است که اگر ایمان به آن داشته باشد فراموشش نمی کند- و در نتیجه عملی را که می کند به منظور تحصیل مثبت نباشد، بلکه برای هدفی باشد که هوای نفسش آن هدف را در نظرش جلوه داده، از قبیل مال دنیا، و یا ستایش مردم، و یا امثال آن، چنین انسانی هوای نفس خود را رو بروی خود قرار داده، و مانند پرستش خدا آنرا می پرستد، و شریک خدایش قرار می دهد .

(۱)

اختلاف نظر مشرکین درباره روز قیامت

الذی هم فیهِ مختلِفونَ، کلا سیَعَلَمُونَ...

- که در آن با هم به جدل و اختلاف کلمه برخاستند،

چنین نیست که منکران پنداشته اند به زودی وقت مرگ را خواهند دانست...!

"الذی هم فیهِ مختلِفونَ"، مشرکین در اصل انکار معاد متفق بودند، اختلافشان تنها در طرز انکار آن بوده، بعضی آن را محال می دانستند و به خاطر محال بودنش منکر بودند.

بعضی دیگر آن را محال نمی دانستند، بلکه تنها به نظرشان بعید می رسیده، از این جهت انکارش نمودند.

بعضی هم نه آن را محال می دانستند، و نه بعید می شمردند، بلکه انکارشان از این جهت بود که در آن شک داشتند.

بعضی هم یقین بدان داشتند، و لیکن از در عناد منکر آن می شدند که جمله "بل لجوا فی عتو و نفور،" حکایت حال ایشان

است.

و آنچه از آیات سه گانه اول سوره و بعد آن به دست می آید این است که وقتی

۱- آیه ۳۹ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۵۶۱

از قرآن شنیدند که در انذار و تهدید ایشان سخن از روز قیامت و جزا و یوم الفصل می آورد، برایشان گران آمده، شروع کرده اند از یکدیگر پرسند که این چه خبر عجیبی است، که تاکنون به گوش ما نخورده؟ و چه بسا به خود رسول خدا رجوع کرده و یا از مؤمنین می پرسیدند که روز قیامت چیست و چه خصایصی دارد، و چه وقت واقع می شود؟ ”متی هذا الوعد ان کتتم صادقین!“

”کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون“ این جمله جلو ایشان را از پرسش از قیامت می گیرد، پرسشی که گفتیم منشا آن مختلف بوده است.

و معنای آیه این است که باید دست از این پرس و جوی ها بردارند، برای اینکه حقیقت امر به زودی برایشان کشف می شود، و این خبر - قیامت - واقع می شود، آن وقت آنچه امروز نمی دانند خواهند دانست، و در این تعبیر تهدیدی هم هست همان تهدیدی که در آیه ”و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون“ به چشم می خورد.

(۱)

نتایج بعید شمردن قیامت

- ”وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا،

وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِن رُّدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا،

و به باغ خود شد در حالی که ستمگر به نفس خویش بود گفت گمان ندارم که هیچ وقت این باغ نابود شود،

- گمان ندارم رستاخیز به پا شود، و اگر به سوی پروردگارم برند سوگند که در آنجا نیز بهتر از این خواهم یافت.“

این آیه وضع افرادی را بیان می کند که برای خود کرامت و استحقاقی برای خیرات معتقد می شوند، که خود باعث امید و رجائی کاذب نسبت به هر خیری و سعادت می گردد، یعنی چنین کسانی آرزومند می شوند که بدون سعی و عمل به سعادهایی که منوط به عمل است نائل آیند.

آن وقت از در استبعاد می گویند چطور ممکن است قیامت قیام کند؟ و به فرضی هم که قیام کند و من به سوی پروردگارم برگردانده شوم در آنجا نیز به خاطر کرامت نفسانی و حرمت ذاتی که دارم به باغ و بهشتی بهتر از این بهشت و به زندگی بهتر از این زندگی خواهم رسید.

کلام او متضمن شرک به خدای سبحان و دعوی استقلال برای خود و برای اسباب و مسببات بود که از فروع شرک او همان استبعاد او نسبت به قیام قیامت و تردید در آن بود.

١- آیه ٣ و ٤ سوره نبأ المیزان ج ٢٠ ص ٢٥٨

توییخی که در آیه به وی شده، این است که وی دچار مبادی شرک شده بود، یعنی در نتیجه نسیان پروردگار معتقد به استقلال خود و استقلال اسباب ظاهری شده بود که همین خود مستلزم عزل خدای تعالی از ربوبیت و زمام ملک و تدبیر را به دست غیر او دانستن است، و این خود ریشه و اصلی است که هر فساد دیگری از آن سر می زند، حال چه اینکه چنین شخصی به زبان موحد باشد و یا منکر آن، و معتقد به الوهیت آلهه هم باشد.

”هنا لك الولاية لله الحق هو خير ثوابا و خير عقبا.“

(۱)

کیفر بعید شمردن قیامت

”وَ يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَذًا مَا مِتَ لَسَوْفَ أُخْرَجَ حَيًّا،

-انسان می گوید: آیا پس از مردن در آینده زنده از قبر بیرون خواهم آمد؟“

این جمله حکایت کلام انسان در انکار بعث و استبعادش از آن است، البته این سخن تنها از کفار بت پرست و منکرین صانع بلکه از کسانی هم که هنوز به دلیل معاد بر نخورده اند سر می زند.

و بعید نیست که مراد از انسانی که این حرف را زده کافر منکر معاد باشد، و علت تعبیر از آن به انسان این بوده باشد که چون از همین طایفه از انسانها نیز توقع نمی رفت چنین حرفی را بزنند، چون خدای تعالی خود او را نیز مجهز به جهازات عقلی کرده، و او به یادش هست که خداوند قبلا- او را خلق کرده بود با اینکه هیچ بود، پس دیگر چه استبعادی می کند از اینکه دوباره او را زنده کند، پس استبعاد او استبعاد دارد، و لذا لفظ انسان را تکرار کرد، چون جواب از اشکال و استبعاد او را چنین شروع کرد: ”او لا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا،“ یعنی او با اینکه انسان است، جا نداشت چیزی را که نظیرش را دیده استبعاد کند، با اینکه هنوز خلقت نخست خود را فراموش نکرده است .

این آیات در صدد اثبات بازگشت بدنها است، به طوری که مخلوق اولی و شخصیت انسانی دوباره بر گردد، نه اینکه عین بدنها دوباره بر گردد چون بدنها به تنهایی شخصیت انسانی را تشکیل نمی دهند، بلکه مجموع نفس و بدن آن را تشکیل می دهد.

(۲)

کیفر استهزاء وقوع قیامت

٢- آیه ٦٦ سوره مریم المیزان ج: ١٤ ص: ١١٧

”قُتِلَ الْخَرَّصُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرِهِ سَاهُونَ،

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ،

خدا بکشد کسانی را که بی دلیل و برهان در باره روز جزاء سخن می گویند و مردم را منحرف می کند،

آنهایی که در جهلی عمیق غرق در غفلتند،

و در چنین ظلمت و غفلتی می پرسند روز جزاء کی است؟“

این آیه جواب از سؤال آنان بود که می پرسیدند: ”أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ؟“ چیزی که هست به جای اینکه تاریخ آن را در پاسخ معین کند صفت آن را بیان کرد، و اشاره کرد به اینکه کفار در آن روز چه حالی دارند، و این بدان جهت بود که وقت قیامت جزء مسائل غیبی است، آن غیب هایی که احدی از آن اطلاع ندارد، و جز خدا کسی را بدان آگاهی نیست، چون خدای تعالی بعضی از مسائل غیبی را به بعضی از انبیاءش اطلاع می دهد، ولی قیامت از آن حوادثی است که علمش مخصوص به خود اوست، همچنان که فرموده: ”لَا يَجْلِيهَا لَوْقَهَا الْاِهُ“.

”ذوقوا فتنتكم هذا الذي كنتم به تستعجلون!“ بپشید عذابی را که مخصوص شما است، این عذاب همان بود که عجله می کردید، و به عنوان استهزاء می گفتید: چه وقت می رسد؟

(۱)

چه کسی به آخرت ایمان یا شک دارد؟

”وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْاٰخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ،

با اینکه ابلیس سلطنتی بر آنان نداشت، بلکه ما می خواستیم مؤمنین به آخرت را، از کسانی که در باره آن شک دارند متمایز کنیم، و پروردگار تو بر هر چیزی آگاه است.“

منشا پیروی منکرین معاد از شیطان شکی است که در باره مساله آخرت دارند، و آثارش که همان پیروی شیطان است ظاهر می شود.

پس اینکه خدای تعالی به ابلیس اجازه داد تا به این مقدار، یعنی به مقداری که پای جبر در کار نیاید، بر ابنای بشر مسلط شود، برای همین بود که اهل شک از اهل ایمان متمایز و جدا شوند، و معلومشان شود چه کسی به روز جزا ایمان دارد، و چه کسی ندارد، و این باعث سلب مسؤولیتشان در پیروی شیطان نمی شود، چون اگر پیروی کردند به اختیار خود کردند، نه به اجبار کسی.

١- آیه ١٠ تا ١٢ سوره ذاریات المیزان ج : ١٨ ص : ٥٥٣

”الا- لنعلم“ منظور از این علم، رفع جهل نیست، که بگویی در خدا محال است، بلکه منظور متمایز کردن است و معنایش این است که: این کار را کردیم تا فلان و بهمان را از هم جدا کنیم.

”الا- لنعلم من يؤمن بالآ-خره ممن هو منها في شك - مگر آنکه مشخص و جدا کنیم، کسی را که ایمان به آخرت دارد، از کسی که از آن در شک است.“

اگر در آیه مورد بحث ایمان و شک هر دو مقید به قید آخرت شده، برای این است که تنها جلوگیری از نافرمانی خدا، و تنها وادارنده اش به اطاعت او، ایمان به آخرت است، نه ایمان به خدا و رسول جدای از ایمان به آخرت، همچنان که خود خدای سبحان در جای دیگر فرموده: ”ان الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد بما نسوا يوم الحساب.“

(۱)

لعنتی تا قیامت برای اولین گناهکار

- ” قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ،

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ،

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ،

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ،

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ،

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ،

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ،

-پروردگارت گفت: پس بیرون شو که تو از رانده شدگانی،

-و بر تو است لعنت تا روز جزا،

-گفت: پروردگارا پس مرا تا روزی که خلائق مبعوث می شوند مهلت بده،

-پروردگارت گفت تو از مهلت داده شدگانی،

-تا روز وقت معلوم،

-گفت: پروردگارا بخاطر اینکه اغوایم کردی هر آینه در زمین زینت می دهم در نظر آنان، و هر آینه همگیشان را اغواء می کنم،

-مگر بندگان مخلصت را.“

رجم باعث شد ابلیس از مقام قرب که مستوای رحمت خاص الهی است رانده شود. خداوند لعنت بر ابلیس را مقرر تا یوم الدین کرده است.

اصولا ابلیس - که خدا عذابش را زیاد کند - اولین کسی بود که معصیت را در بشر فتح باب کرد، و خدای را در فرمانش معصیت نمود. پس به این اعتبار هم وبال و لعنت گناه هر گناهکاری به او بر می گردد .

و اما اینکه لعنت را مقید به ”یوم الدین“ نمود برای این است که لعنت عنوان و

۱- آیه ۲۱ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۵۲

نشانی گناه و وبال است که از ناحیه معصیت عاید نفس می گردد و نفس را نشاندار می کند، و چون دنیا جای عمل است نه جزاء، و آخرت محل جزاء است نه عمل، پس آثار معصیت محدود به روز جزا خواهد بود.

گویا شیطان از کلام خدای تعالی که فرمود: "و ان علیک اللعنه الی یوم الدین"، فهمیده بود که او با نوع بشر تا روز قیامت رابطه ای دارد، و آن این است که فساد اعمال بشر و شقاوتشان ناشی از سجده نکردن وی و مربوط به وی است، و به همین جهت در خواست کرد که پس مرا تا روزی که مبعوث می شوند مهلت بده و نگفت مرا تا روزی که آدم می میرد و یا تا زنده است مهلت بده بلکه عمر آدم و ذریه اش، همگی را در نظر گرفت و درخواست کرد تا روزی که مبعوث می شوند مهلتشان دهد. وقتی در خواستش مستجاب شد آنچه که در دل پنهان کرده بود اظهار داشت و گفت: هر آینه همگی آنان را گمراه می کنم!

"قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم،"

فرمود مهلت می دهم اما تا روزی معلوم، نه تا قیامت! یوم وقت معلوم غیر از یوم یبعثون است، تا روز دیگری مهلت داده که قبل از روز قیامت است.

— حال می پردازیم به اینکه وقت معلوم به چه معنا است؟

"و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون،"

روز وقت معلوم که سرآمد مهلت ابلیس است، روز اصلاح آسمانی بشر است که ریشه فساد به کلی کنده می شود و جز خدا کسی پرستش نمی گردد، نه روز مرگ عمومی بشر با نفخه اول!

اگر خدای تعالی ابلیس را علیه بشر تایید نموده و او را تا وقت معلوم مهلت داده است خود بشر را هم به وسیله ملائکه که تا دنیا باقی است باقی اند تایید فرموده است. و لذا می بینیم در پاسخ ابلیس نفرموده: تو مهلت داده شدی بلکه فرمود: تو از زمره مهلت داده شدگانی! پس معلوم می شود غیر از ابلیس کسان دیگری هم هستند که تا آخرین روز زندگی بشر زنده اند.

و نیز اگر ابلیس را تایید کرده تا بتواند باطل و کفر و فسق را در نظر بشر جلوه دهد، انسان را هم با هدایت به سوی حق تایید نموده و ایمان را در قلبش زینت داده و محبوب ساخته، و به او فطرت توحیدی ارزانی داشته، و به فجور و تقوایش ملهم نموده و نوری پیش پایش نهاده تا اگر ایمان آورد با آن نور در میان مردم آمد و شد کند، و همچنین تاییدات دیگر.

- "الا عبادك منهم المخلصين!"

مخلصین آنهایند که پس از آنکه ایشان خود را برای خدا خالص کردند خدا آنان را برای خود خالص گردانیده، یعنی غیر خدا کسی در آنها سهم و نصیبی ندارد، و در دل‌هایشان محلی که غیر خدا در آن منزل کند باقی نمانده است، و آنان جز به خدا به چیز دیگری اشتغال ندارند، هر چه هم که شیطان از کیدها و وسوسه های خود را در دل آنان بیفکند همان وسوس سبب یاد خدا می شوند، و همانها که دیگران را از خدا دور می سازد ایشان را به خدا نزدیک می کند.

شیطان - که خدا لعنتش کند - تزیین خود را در باره همه بشر، حتی مخلصین بکار می برد و لیکن تنها غیر مخلصین را اغواء می کند!

- "قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ،

-إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ،

-گفت: همین است راه مستقیم که من قضاءاش را رانده ام،

-بدرستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آنهایی که خودشان رام تو گردند."

حاصل مطلب این است که آدم و فرزندانش همگی‌شان بندگان خدایند، و چنان نیست که ابلیس پنداشته بود که تنها مخلصین بنده او هستند، و چون بنده خدا هستند به شیطان تسلطی بر ایشان نداده تا هر چه می خواهد - که همان اغوای ایشانست - مستقلاً انجام دهد و گمراهشان کند، بلکه همه افراد بشر بندگان اویند، و او مالک و مدبر همه است، چیزی که هست شیطان را بر افرادی که خودشان میل به پیروی او دارند و سرنوشت خود را به دست او سپرده اند مسلط فرموده، اینهایند که ابلیس بر آنان حکمفرمایی دارد .

(۱)

براهین رستاخیز در قرآن

قسمت اول: براهین رستاخیز در طبیعت

چنین است خروج انسانها از خاک - كَذٰلِكَ نَخْرُجُوْنَ

”وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تَخْرُجُونَ،

و همان خدایی که آب را به اندازه از آسمان نازل کرد، پس به وسیله آن آب، سرزمینی مرده را زنده کردیم، شما هم همینطور سر از خاک در می آورید.“

خدای تعالی در این آیه، بعد از آنکه با نازل کردن آب به اندازه، و زنده کردن شهری مرده، استدلال کرد بر خلقت و تدبیر خود، در آخر نتیجه دیگری هم از این استدلال گرفت، نتیجه ای که توحید تمام نمی شود مگر به آن.

و آن عبارت است از مساله معاد، یعنی برگشتن همه به سوی خدا: ”و كذلك تخرجون“ یعنی همانطور که شهری مرده را زنده می کند، همینطور شما هم از قبورتان سر برمی دارید و زنده می شوید .

(۱)

چنین است رستاخیز – كَذَلِكَ النُّشُورُ

”وَ اللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَاهُ بِالْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ،

خداست آن که بادها را می فرستد تا ابرها را برانگیزد پس ما آن ابرها را به سوی سرزمین مرده می فرستیم و به وسیله آن، آن

سرزمین مزبور را بعد از آنکه مرده بود زنده می کنیم، قیامت شما هم همین طور است.“

”فسقناه الی بلد میت،“ یعنی ما ابرها را به سوی سرزمینی بدون گیاه سوق می دهیم، پس آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم، یعنی بعد از آنکه گیاهی نداشت دارای گیاه می کنیم.

تغذیه و نمو و تولید مثل و هر عمل دیگری که مربوط به این اعمال حیاتی است همه اعمالی است که از اصل حیات سرچشمه می گیرد.

و به همین جهت بعث در روز قیامت و زنده شدن مردگان را به احیای زمین تشبیه کرد، تا بفهماند همان طور که زمین در سال یک دوره زندگی را شروع می کند، و در آخر می میرد، یعنی بعد از آنکه در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، دوباره در بهار و تابستان جنب و جوش خود را از سر می گیرد و در پائیز رو به خزان می رود، و در زمستان به کلی از عمل می ایستد.

انسانها هم همین طورند وقتی دوران زندگی شان در زمین به سر رسید، و مردند دوباره در روز قیامت بعد از آنکه زنده شدند، و از قبرها درآمدند روی زمین منتشر می شوند، لذا فرمود: **كَذَٰلِكَ النُّشُورُ!**

(۱)

و چنین مردگان از خاک بر خیزند - كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ

”و نَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ،

وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ،

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَهُ مَيِّتًا كَذَٰلِكَ الْخُرُوجُ،

و از آسمان، آبی پر برکت نازل کردیم و به دنبالش باغها و دانه های درو کردنی رویانیدیم،

-درختان خرماي بلند با میوه های روی هم چیده،

-تا رزق بندگان باشد، همچنان که با آن آب پر برکت شهری مرده را زنده کردیم، زنده کردن انسانها نیز این طور است!“

جمله ”و احیینا به بلده میتا کذلک الخروج،“ برهانی دیگر برای مساله بعث و معاد است. در این جمله با اثبات امکان آن از راه نشان دادن نمونه ای که همان زنده کردن گیاهان بعد از مردن آنها است اثبات می کند که پس چنین چیزی ممکن است، زیرا زنده کردن مردگان عینا مثل زنده کردن گیاهان در زمین است، بعد از آنکه مرده و از رشد افتاده اند.

چگونه مردگان را زنده می کنیم!

- ۱- ایه ۹ سوره فاطر المیزان ج : ۱۷ ص : ۲۶
- ۲- آیه ۹ تا ۱۱ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۱۰

”فَانظُرْ إِلَىٰ ءَآثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا،

إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

-پس آثار رحمت خدا را ببین، که چگونه زمین را از پس موات شدنش زنده می کند، این همان خداست که زنده کننده مردگان است، و همو به همه چیز توانا است.“

”ان ذلک لمحی الموتی،“ مراد از جمله مذکور فهماندن این معنا است که زنده کردن مردگان مثل زنده کردن زمین موات است، چون در هر دو مرگ هست، که عبارت از این است که آثار حیات از چیزی سلب شود، و نیز حیات عبارت از این است که چیزی بعد از ساقط شدن آثار حیات از او دوباره اثر حیات به خود بگیرد، و زمین در فصل بهار دارای اثر حیات می شود، پس در فصل بهار خداوند زمین مرده را زنده کرده، و حیات انسان و حیوان نیز مثل حیات زمین است، و چیزی غیر از آن نیست.

”و هو علی کل شیء قدير،“ چرا خدا نتواند مردگان را زنده کند؟ با اینکه قدرت او عمومی، و غیر محدود، و غیر متناهی است، و وقتی قدرت غیر متناهی شد شامل احیای بعد از موت نیز می شود.

(۱)

نشان حیات تازه در احیای درختان میوه

”وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَقَنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نَخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ،

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ،

-و او است که در پیشاپیش رحمت (باران) خود بادهای را مژده دهنده می فرستد تا آنگاه که ابری سنگین بردارد آن را به سرزمین مرده برانیم بدانوسیله آب فرو باریم و با آن آب از هر گونه میوه ها (از زمین) بیرون آوریم، همچنان مردگان را بیرون آوریم شاید شما متذکر شوید.“

-و سرزمین پاک روئیدنیش به اذن خدایش بیرون می آید و آنکه ناپاک است (گیاهش) جز اندکی ناچیز بیرون نمی آید، همچنان آیات را می گردانیم (و پیاپی ذکر می کنیم)، برای مردمی که سپاسگزارند.“

وقتی منکرین معاد احیای زمین را در فصل بهار به چشم خود می بینند ناگزیرند معاد را هم قبول کنند، و نمی توانند بین آن دو فرق گذاشته و بگویند احیای زمین بیدار کردن درختان و گیاهان خفته است، و اما معاد، اعاده معدوم است، زیرا انسان

١- آیه ٥٠ سوره روم المیزان ج : ١٦ ص : ٣٠٤

مرده هم به تمام معنا معدوم نشده، تا زنده کردنش اعاده معدوم باشد بلکه جانش زنده و محفوظ است، تنها اجزای بدن است که آنهم از هم پاشیده می شود، نه اینکه معدوم شده باشد، بلکه در روی زمین به صورت ذراتی پراکنده باقی است، همچنانکه اجزای بدن نبات در فصل پائیز و زمستان پوسیده و متلاشی می شود، اما روح نباتیش در ریشه آن باقی مانده و در فصل بهار دوباره همان زندگی فعال خود را از سر می گیرد.

پس مساله معاد و زنده کردن مردگان هیچ فرقی با زنده کردن گیاهان ندارد، تنها فرقی این است که بعث بشر در قیامت بعث کلی، و بعث نباتات جزئی است.

(۱)

رستاخیز طبیعت، و رستاخیز انسانها

”وَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا،

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ،

—خدا از آسمان آبی نازل کرد و با آن زمین را از پس موات شدنش زنده کرد که در این گروهی که می شنوند عبرت است.“

مقصود آیه، رویاندن و سرسبز کردن زمین بعد از خزان و خمودی آن در زمستان است، که پس از فرا رسیدن بهار و آمدن بارانهای بهاری ریشه گیاهان و تخم آنها بعد از یک دوره سکون، شروع به رشد و نمو می کند، و این خود یک زندگی، و از سنخ زندگی حیوانی است، هر چند که یک مرحله ضعیف از آن است.

ان فی ذلک لایه لقوم یسمعون،“ برای کسی که قریحه قبول کردن حق را دارد داستان فرستادن باران و زنده کردن زمین بعد از مردنش نقل شود همین داستان برای او آیت و دلیلی است بر مساله بعث روز قیامت، و می فهمد کسی که بدین وسیله، زمین مرده را زنده کرد می تواند مردگان را هم زنده کند.

(۲)

تولد انسان، رشد گیاه، و زنده شدن مردگان

”يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ،

فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُّرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عُلُقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مَّخْلُوقَةٍ وَغَيْرِ مَخْلُوقَةٍ لِّتَبَيَّنَ لَكُمْ،

وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى،

ثُمَّ نَخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ،

وَمِنْكُمْ مَّنْ يَتَوَفَّىٰ وَ مِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا، وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِئَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ
اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِيجٍ، ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ يَحْيِي الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

١- آيه ٥٧ و٥٨ سورة اعراف الميزان ج : ٨ ص : ٢٠٠

٢- آيه ٦٥ سورة نحل الميزان ج : ١٢ ص : ٤١٧

وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ،

-ای مردم اگر در باره زندگی پس از مرگ در شکید،

ما شما را از خاک آفریدیم آنگاه از نطفه آنگاه از خون بسته سپس از پاره ای گوشت که یا تصویر به خود گرفته و یا نگرفته، تا برای شما توضیح دهیم،

و هر چه خواهیم در رحم ها قرار دهیم تا مدتی معین،

پس آنگاه شما را کودکی بیرون آریم تا به قوت و نیروی خویش برسید،

آنگاه بعضی از شما هستند که در همین حد از عمر وفات یابند،

و بعضی از شما به پست ترین دوران عمر برسند،

و آن دوران پیری است که پس از سالها دانستن، چیزی نداند،

-نمونه دیگری از قیامت اینکه تو زمین را می بینی که در زمستان افسرده است چون باران بهاری بر آن نازل کنیم به جنب و جوش در می آید و از همه گیاهان بهجت آور نر و ماده برویاند،

-زیرا خدا حق است و حق تنها اوست، و او مردگان را زنده می کند،

و او به همه چیز تواناست،

-رستاخیز آمدنی است و شک در آن نیست و خدا خفتگان قبور را زنده می کند.“

مقصود از جمله ”لنبین لکم“ مشاهده انتقال خاکی مرده به صورت نطفه، و سپس به صورت علقه، و آنگاه مضغه، و در آخر انسان زنده، برای هیچکس شکی نمی گذارد در اینکه زنده شدن مرده نیز ممکن است.

” و تری الارض هامده فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج،“ یعنی زمین بعد از آنکه ما بر آن آب نازل کردیم از هر صنف از اصناف گیاهان دارای بهجت برویاند.

زمین در رویاندن گیاهان و رشد دادن آنها، اثری دارد نظیر اثر رحم در رویاندن فرزندی که آن را از خاک گرفته به صورت نطفه، و سپس علقه، آنگاه مضغه، آنگاه انسانی زنده در می آورد.

” ذلک بان الله هو الحق و انه یحیی الموتی و انه علی کل شیء قدير.“

خلقت انسان و گیاه و تدبیر امر آنها از نظر حدوث و بقاء، و هم از نظر خلقت و تدبیر، امری است دارای واقعیت که کسی نمی تواند در آنها تردید کند.

خدای تعالی خود حق است، حقی که هر موجودی را تحقق می دهد و در همه چیز نظام، حق جاری می کند .

جمله ” و انه یحیی الموتی،“ عبارت است از انتقال خاک مرده از حالی به حالی و رساندنش به مرحله انسانی زنده، و نیز انتقال زمین مرده به وسیله آب به صورت نباتی زنده، و این کار همچنان ادامه دارد، به خاطر اینکه او کارش زنده کردن مردگان است.

همه این ها به خاطر این است که خدا بر هر چیز قادر است و خلقت و تدبیر انسان و نبات کشف می کند از عموم قدرت او.

” و ان الساعه آتیه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور.“

آیه قبلی تنها مساله بعث مردگان، و ظرفی که در آن مبعوث می شوند را ذکر می کرد، ولی بیان نمی کرد که آن ظرف چه وقت است. آیه مورد بحث آن را معین نموده، و فرمود: ظرف آن، ساعت است. و اگر فرمود: خدا ساعت را می آورد، و آمدن را به خود ساعت نسبت داد، شاید از این جهت بوده که ناگهانی بودن آن را در نظر گرفته، که اعتبار هیچ علمی به آن تعلق نمی گیرد، همانطور که فرموده: ”لا تاتیه الا بغته!“

نام قیامت و آمدن ناگهانی اش در کلام خدای تعالی بسیار آمده، و در هیچ جا فاعل و آورنده آن ذکر نشده، بلکه همه جا از آن بمانند (آتیه - خواهد آمد، تاتیهم - قیامتشان خواهد آمد، قائمه، و تقوم، و مانند اینها تعبیر شده است.) و اما مظلوف را که عبارت است از احیای انسانهای مرده، در جمله ”وان الله یبعث من فی القبور“ ذکر فرموده است.

(۱)

قسمت دوم: براهین رستخیز در خلقت

تجدید خلقت، و برگشت به خلقت اولیه

” وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَرُفَاتًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا،

و نیز گفتند: آیا بعد از آنکه استخوان شدیم و پوسیده گشتیم دو مرتبه به خلقتی از نو زنده می شویم.“

مساله معاد واضح ترین مطلبی است که از راه وحی و هم از راه عقل بر آن استدلال شده است، حتی خدای تعالی آن را در کلام خود چنین وصف کرده که ”لا ریب فیه - جای شک در آن نیست،“ و این منکرین هم غیر از بعید شمردن مساله معاد، هیچگونه دلیلی بر انکار خود و بر نبودن معاد در دست ندارند.

بزرگترین چیزی که این استبعاد را در دل‌هایشان جلوه داده این پندار است که مرگ یعنی نابودی، و بعید است چیزی بعد از نابودی دوباره موجود شود!

خدای سبحان این استبعادشان را رد نموده و آن را با قدرت مطلقه خود و به رخ کشیدن خلقت نخست، جواب داده است.

” قل کونوا حجاره او حدیدا او خلقا مما یکبر فی صدورکم...“

می فرماید: اگر سنگ یا آهن و یا هر چه بزرگ تر از آن و دورتر از انسان شدن باشید باز هم خداوند شما را به صورت انسان در خواهد آورد!

بنا بر این آیه شریفه، اشاره به این است که قدرت مطلقه الهی را تجدید خلقت هیچ چیزی به ستوه نمی آورد، چه استخوانهای پوسیده و توتیا شده، و چه آهن و چه غیر آن، خداوند به زودی شما را به خلقت اولتان بر خواهد گردانیده، و مبعوثان خواهد نمود.

خدا همان کسی است که در مرتبه اول شما را خلق کرد در حالی که آن روز استخوان پوسیده هم نبودید. در آیه بعدی به جای آنکه وقت قیامت را بیان کند اوصاف آن را بیان می فرماید و چنین ادامه می دهد:

” یوم یدعوکم فتستجیبون بحمدہ و تظنون ان لبثتم الا قلیلا،

و آن روزی است که شما را صدا می زنند و شما در حالی که حمد خدا می گوئید آن دعوت را اجابت می کنید و به نظر تان چنین می آید که جز چند ساعتی نیارمیده اید!“

(۱)

موضع کفار در انکار خلقت جدید

”وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُ لَكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ عَلَيْكُمْ كُلِّ مَرَّةٍ إِذْ تَقُولُونَ لَوْلَا يُنزلُ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِنْ رَبِّكَ فَذَرْهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُبَيِّنُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَيَهْدِي وَيُضِلُّ أَمَّا أَكْثَرُ“

و آنان که کفر ورزیدند گفتند: آیا می خواهید شما را به مردی رهنمون شویم که خبر آورده که چون شما پس از مرگ پاره پاره شدید دو باره به خلقت جدیدی در می آید.

کسانی که کافر شدند از در تمسخر به رسول خدا که ایشان را از قیامت و جزای آن می ترساند، به یکدیگر گفتند: آیا می خواهید شما را به مردی دلالت کنیم که شما را خبر می دهد از اینکه به زودی در هنگام پاره پاره شدن اجزایان و در زمانی که هیچ یک از اجزای شما از یکدیگر متمایز نیست در خلقت جدیدی قرار می گیرید؟ و هستی دو باره ای پیدا می کنید؟

”بل الذین لا یؤمنون بالآخره فی العذاب و الضلال البعید،“ در این جمله سخن کفار را رد می کند که: این مرد نه به خدا افتراء می بندد، و نه دچار جنون شده، بلکه این کفار در عذابی قرار گرفته اند که به زودی برایشان ظاهر می شود.

(۱)

اساس فلسفه کفار در انکار خلقت جدید

”وَ قَالُوا أَءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟“

”بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ،“

گویند: چگونه وقتی در زمین گم شدیم، دوباره در خلقتی تازه در خواهیم آمد؟

اینها که می گویند همه بهانه است، بلکه علت واقعی انکارشان این است که رفتن به پیشگاه پروردگار خود را منکرند.

مراد از گم شدن در زمین این است که آیا وقتی مردیم و اجزای بدنمان متلاشی گشت، و خاکش در زمین گم شد، و چیزی از ما باقی نماند آیا دوباره خلق می شویم و به همان صورت اول که داشتیم بر می گردیم؟

جمله ”بل هم بلیقاء ربهم کافرون،“ اعراض از سخن ایشان است، گویا فرموده: کفار منکر خلقت جدید و قدرت ما بر آن نیستند، و بهانه دیگری هم ندارند، بلکه تنها علت این انکارشان این است که رجوع به سوی ما و لقای ما را منکرند.

(۲)

قادر بودن خدا بر خلقت جدید

٢- آیه ١٠ سوره سجده المیزان ج: ١٦ ص: ٣٧٥

”أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا- لَا- رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا،

- آیا ندیدند و ندانستند که آن خدائی که زمین و آسمان را آفرید قادر است که مانند اینها را باز خلق کند و بر ایشان وقتی معین قرار دهد ولی ستمکاران جز راه کفر و عناد نمی پیمایند.“

این آیه احتجاجی است از خدای سبحان بر مساله قیامت و زنده شدن بعد از مرگ، علیه کسانی که آن را بعید می شمردند، چون زنده شدن بدن بعد از متلاشی گشتن را محال پنداشته می گفتند:

” ء اذ ا كنا عظاما و رفاتا ء انا لمبعوثون خلقا جديدا،

- آیا بعد از آنکه به صورت اسکلتی در آمدیم،

و آن اسکلت هم متلاشی و پوسیده شد،

دوباره با خلقت جدیدی مبعوث می شویم؟“

خدای تعالی در پاسخشان می فرماید خلقت بدن در نخستین بار دلیل بر این است که چنین چیزی ممکن است، و وقتی ممکن شد دیگر فرقی میان بار اول و بار دوم نیست، و خلاصه همینکه خود شما در این دنیا هستید و بدنی زنده دارید دلیل بر این است که چنین خلقتی محال نیست، و وقتی محال نشد دیگر چه فرقی میان این بار و بار دیگر است .

در اینجا ممکن است به ذهن برسد که خداوند خلقت بعدی را مثل خلقت قبلی دانسته نه عین آن پس یک فرد بشر در قیامت مثل آن فردی است که در دنیا بوده، نه خود او، در جواب می گوئیم تشبیه و مانند بودن تنها در بدن است که مورد انکار منکرین بود، نه جان آدمی که حافظ وحدت و شخصیت انسان هم در این دنیا و هم در آخرت است.

ملاک یکی بودن حسین فرزند تقی در دنیا و آخرت همان نفس انسانی او است که آن هم نزد خدای سبحان محفوظ است و با مردن معدوم و باطل نمی گردد، و وقتی آن نفس به بدن جدید در آخرت تعلق گرفت باز این بدن همان بدن حسین در دنیا خواهد شد همچنانکه در خود دنیا هم چند بار بدنش با همه اجزایش عوض شد و او همچنان حسین پسر تقی بود.

دلیل قرآنی بر این معنا آیه شریفه ” و قالوا ء اذا ضللتنا فی الارض ء انا لفی خلق جدید بل هم بلقاء ربهم کافرون قل یتوفیکم ملک الموت الذی وکل بکم،“ است، که در پاسخ

کسانی که گفتند آیا بعد از نابود شدن بدن و متفرق گشتن تار و پود آن دوباره به خلقت جدیدی خلق می شویم؟ فرموده که: شما بعد از مرگ نه متفرق می شوید و نه نابود می گردید، بلکه آن ملک الموتی که موکل بر شما است شما را به تمام و کمال می گیرد و حفظ می کند، و اما آنکه در قبر می پوسد و تار و پودش متلاشی می گردد آن بدن خاکی شما است که تجدید بنای آن برای خدا آسان است، همانطور که بار اول بنا نمود.

(۱)

اعاده عین نفس با بدنی جدید

”أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ،

— آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده نمی تواند مانند آن بیافریند؟ چرا، و او آفریدگار داناست.“

مراد از خلق کردن مثل انسان اعاده او بعد از مردن است برای جزاء و اما بیان اینکه چگونه منظور از خلقت مثل، اعاده است؟ این است که: انسان موجودی است مرکب از نفس و بدن، و بدن انسان در این نشاء دستخوش تحلیل رفتن و دگرگون شدن است، و پیوسته اجزای آن تغییر می کند، و از آنجا که هر مرکبی با نابودی یک جزءاش نابود می شود، در نتیجه انسان در هر آنی، غیر از انسان قبل است، و این شخص آن شخص نیست، در حالی که می بینیم شخصیتش هست، و این بدان جهت است که روح آدمی شخصیت انسان را در همه آنات حفظ می کند، چون روح آدمی مجرد است، و منزه از ماده و تغییرات عارض از طرف ماده است، و باز به همین جهت ایمن از مرگ و فنا است.

پس بدنی که بعد از مرگ کالبد آدمی می شود، وقتی با بدن قبل از مرگش مقایسه شود مثل آن بدن خواهد بود، نه عین آن، ولی انسان صاحب بدن لاحق وقتی با انسان صاحب بدن سابق مقایسه شود عین آن خواهد بود نه مثل آن برای اینکه: آن روحی که وحدت بدن قبل از مرگ را در تمامی مدت عمر حفظ می کرد، همین روحی است که بعد از مرگ در کالبد لاحق درآمده است.

چون استبعاد مشرکین از زنده شدن استخوانهای پوسیده برگشت می کند به استبعاد از خلقت بدنی جدید، نه از نفس و روحی جدید، به همین جهت خدای سبحان در پاسخ از آن استبعاد، امکان خلقت مثل آنان را ثابت کرد، و متعرض برگشتن عین آنان نشد، چون خلق شدن عین آنان بعد از مرگ، وقتی صورت می گیرد که روح ایشان که نزد خدا محفوظ است به بدنهای جدیدشان متعلق شود و با تعلق مزبور عین انسانهای موجود

در دنیا دوباره موجود می شوند.

(۱)

مفهوم ایجاد و اعاده

”أَمْنَ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَعْلَهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ،

-آنکه خلق را پدید کند و آن را باز آورد و آنکه از آسمان و زمین روزیتان دهد، چگونه با این خدا خدایی هست؟ بگو اگر راست می گوئید برهان خویش را بیاورید.“

بدء خلق به معنای ایجاد خلق است ابتداء و برای اولین بار، و اعاده خلق به معنای دوباره خلق کردن و برگرداندن آنان در قیامت است.

یکی از آن لطایفی که آیه شریفه از حقایق قرآنی دارد، بر می آید که بطور کلی بطلان و نیستی در عالم وجود راه ندارد، بلکه آنچه را که خدای تعالی برای اولین بار هستی داده به زودی با اعاده به سوی او برمی گردد و اگر به چشم خود می بینیم که موجوداتی معدوم می شوند ما آن را فقدان و نیستی بعد از هستی می بینیم و گر نه در واقع چنین نیست بلکه برای ما فقدان است.

بعث عبارت است از: برگشتن خلق و رجوع آن- در حالی که همان خلق اول است- به سوی پروردگاری که مبدء آن است.

(۲)

سهولت ایجاد و اعاده خلقت برای خدا

”أَوْ لَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ،

-آیا نمی بینند که خدا خلقت خلایق را آغاز کرده و سپس آن را اعاده می کند و این برای خدا آسان است.“

خدای سبحان در این آیه بر مساله معاد اقامه حجت نموده، و استبعاد مشرکین را برطرف می سازد. عمده در تکذیب رسل همین است که کفار معاد را قبول ندارند، چه گذشتگان و چه آیندگان.

خدای تعالی می فرماید: آیا چگونگی ایجاد و اعاده موجودات را نمی دانند؟ یعنی باید بدانند، که کیفیت آن دو، مثل هم است، و آن عبارت است از پدید آوردن چیزی که نبوده است.

جمله ” ان ذلك على الله يسير، “ اشاره به اعاده بعد از ايجاد است، و اين جمله مي خواهد استبعاد مشرکين را برطرف سازد، و بفرمايد: وقتی اعاده عبارت است از ايجاد

۱- آيه ۸۱ سوره يس الميزان ج : ۱۷ ص : ۱۶۹

۲- آيه ۶۴ سوره نمل الميزان ج : ۱۵ ص : ۵۵۰

بعد از ایجاد، برای آن خدایی که خود شما معتقدید که عالم را ایجاد کرده، چرا ممکن نیست که ایجاد بعد از ایجاد هم بکند، و حال آنکه در حقیقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه ای به خانه دیگر، و جای دادن آنها در دارالقرار.

(۱)

وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسان تر است!

” وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ،

و او کسی است که خلقت را آغاز کرد و اعاده اش می کند، و اعاده برایش آسان تر است، و برای او در آسمانها و زمین از هر مثل فرد اعلایش هست و او مقتدر حکیم است.“

جمله ” وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ - و اعاده برایش آسانتر است، “ با جمله بعدی تعلیل شده، و در آن فرموده که چرا اعاده آسان تر است، و آن جمله: ” وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ! “ است، که در حقیقت حجتی است بر آسانتر بودن اعاده.

اعاده خدا آسان ترین اعاده، و انشایش آسان ترین انشاء، و هر کمال دیگرش کامل ترین کمال است.

(۲)

سهل بودن خلق و اعاده کل موجودات بمانند یک فرد

” مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْزُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَحَدَهِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ،

—خلق کردن شما، و از نو زنده کردنشان جز به مانند خلق کردن یک تن نیست، چون خدا شنوا و بینا است.“

این جمله در مقام بیان امکان معاد است.

مشرکین از این جهت که بسیاری مردگان و در هم و برهم شدن خاک آنها با خاک زمین را می دیدند، و می دیدند که هیچ امتیازی بین خاک فلان شخص با خاک آن دیگری نیست، لذا زنده شدن مردگان را بعید می شمردند.

به همین جهت خدای تعالی در این آیه فرموده: خلقت و بعث همه شما عینا مانند بعث یک فرد است، همانطور که بعث یک فرد برای ما ممکن است، بعث افراد در هم و برهم شده نیز مثل آن ممکن است چون هیچ چیزی خدا را از چیز دیگر باز نمی دارد، و بسیاری عدد او را به ستوه نمی آورد، و نسبت به قدرت او یکی با بسیار، مساوی است.

٢- آیه ٢٧ سوره روم المیزان ج : ١٦ ص : ٢٦٠

اگر در آیه مورد بحث با اینکه گفتگو از مساله بعث بود، خلقت را هم ضمیمه فرمود، برای این است که در ضمن سخن بفهماند خلقت و بعث از نظر آسانی و دشواری یکسانند، بلکه اصلاً فعل خدا متصف به آسانی و دشواری نمی شود.

(۱)

بازگشت شبیه آغاز

– “... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ،

فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ،

– ... چنانکه شما را آغاز کرد بر می گردید،

– گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی بر ایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرست گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند.

بازگشت را شبیه به ابتدای خلقت نموده و فرموده: شما در قیامت مانند آن روزی که خدای تان آفرید دو گروه خواهید بود، نظیر آیه: “ولقد جتّمونا فرادی کما خلقناکم اول مره،” که حشر انفرادی مردم را در قیامت به خلقت انفرادی آنان تشبیه می کند .

مراد از بدء در این آیه آغاز آفرینش نوع بشر است که در اول داستان آدم گفته شده، و از آن جمله این بود که پس از اینکه ابلیس را رجم نمود به وی فرمود: “اخرج منها مذؤما مدحورا لمن تبعك منهم لاملئن جهنم منکم اجمعین،” و در این وعده اش بنی نوع بشر را به دو گروه تقسیم کرد: یکی آنان که صراط مستقیم را دریافتند، و یکی آنان که راه حق را گم کردند، این یکی از خصوصیات ابتدای خلقت بشر بود که در عودشان نیز این خصوصیت هست.

(۲)

احیاء استخوانهای پوسیده !

– “وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسَىٰ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَ هِيَ رَمِيمٌ،

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ،

– برای ما مثلی زده و خلقت نخستین خود را فراموش کرده می گوید: چه کسی این استخوانهای پوسیده را در عین اینکه پوسیده است زنده می کند؟

-بگو همان خدایی که بار اول آن را بدون الگو ایجاد کرد دوباره زنده اش می کند و او به همه مخلوقات دانا است.“

انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده که در بار اول از نطفه خلق شده، و اگر به یاد خلقت خود می بود، هرگز آن مثل را نمی زد. خدای تعالی این جواب را به رسول گرامی خود تلقین کرد، و آن این است که: ” قل يحييها الذی انشاها اول

۱- آیه ۲۸ سوره لقمان المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۴۸

۲- آیه ۲۹ و ۳۰ سوره اعراف المیزان ج : ۸ ص : ۹۲

مره و هو بکل خلق علیم.“

و آیه بعدی: ”الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون“ در این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند، استبعاد از اینکه چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود با اینکه مرگ و زندگی متناهیست؟ جواب می دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای اینکه آب و آتش هم با هم متناهیست، مع ذلک خدا از درخت تر و سبز آتش برای شما قرار داده و شما همان آتش را شعله ور می کنید.

پس مرده را زنده کردن، عجیب تر از مشتعل کردن آتش از چوب تر نیست، با اینکه آب و آتش دو چیز متضادند.

(۱)

پاسخ قرآن به شبهات معاد

– ”وَإِنْ تَعَجِبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَعْنَا لَفِي خَلَقٍ جَدِيدٍ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلَامُ فِي أَعْتَابِهِمْ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ“

– پس اگر شگفت آری، شگفت از گفتار آنان است که می گویند: راستی وقتی خاک شدیم از نو زنده می شویم؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شده اند، آنان به گردنهایشان غلها دارند، آنان اهل جهنمند و در آن جاودانه اند.“

شبهه ای که کفار درباره معاد راه انداخته بودند این بود که می گفتند:

وقتی انسان که هیكلی گوشتی به شکلی مخصوص و مرکب از اعضای خاص و مجهز به قوایی به قول ایشان مادی است تبدیل به خاک گشته، و بطور کلی معدوم شده است، چگونه چیزی که بکلی و از اصل نابود شده مشمول خلقت می شود و دوباره بصورت مخلوقی جدید برمی گردد؟

این شبهه ایشانست درباره معاد، که خود جهات مختلفی دارد، و خدای سبحان در کلام خود از یک یک آن جهات و مناسب هر کدام جوابی داده که ریشه شبهه را از بیخ و بن برکنده است:

۱- یکی از آن جهات، این استبعاد است که خاک بر گردد و انسانی تمام عیار شود، از این شبهه جوابی داده شده که مگر قبلا که زنده بود از چه خلق شده بود؟ و مگر غیر این بود که مواد زمینی بصورت منی و نطفه درآمده سپس علقه شده سپس مضغه گشته و سپس بصورت بدن انسانی تمام عیار درآمده است؟!

۲- یکی دیگر از موارد استبعاد این است که بطور کلی چیزی که معدوم شده دوباره موجود می گردد، و از این، جواب داده شده به اینکه: خلقت نخست چطور ممکن بود، این نیز به همان نحو ممکن است.

۳- جهت سوم اینکه انسان وقتی مرد، ذاتش معدوم می شود، و دیگر ذاتی ندارد تا با خلقت جدید لباس وجود به تن کند، بلکه در ذهن اشخاص تصویری از او هست، و لیکن انسان خارجی نیست، پس چه چیز اعاده وجود می یابد؟

خدای تعالی در کلام خود از این نیز جواب داده و چنین فرموده که: انسان، عبارت از بدن مرکب از مثنی اعضای مادی نیست تا با مرگ و بطلان ترکیب و متلاشی شدنش بکلی معدوم شود، بلکه حقیقت او روحی است علوی - و یا اگر خواستی بگو حقیقت او نفس او است - که به این بدن مرکب مادی تعلق یافته، و این بدن را در اغراض و مقاصد خود بکار می اندازد، و زنده ماندن بدن هم از روح است، بنا بر این هر چند بدن ما به مرور زمان و گذشت عمر از بین می رود و متلاشی می شود، اما روح، که شخصیت آدمی با آن است باقی است. پس مرگ معنایش نابود شدن انسان نیست، بلکه حقیقت مرگ این است که خداوند روح را از بدن بگیرد، و علاقه او را از آن قطع کند، آنگاه مبعوثش نماید، و بعث و معاد هم معنایش این است که خداوند بدن را از نو خلق کند و دوباره روح را به آن بدمد، تا در برابر پروردگارش برای فصل قضاء بایستد .

پس برای آدمیان حیاتی است باقی که محدود به عمر فانی دنیا نیست، و عیشی است دائمی در عالم دیگری که با بقای خداوندی باقی است، و انسان در زندگی دومش بهره ای ندارد مگر آنچه که در زندگی اولش از ایمان به خدا و عمل صالح کسب کرده، و از مواد سعادت که امروز برای فردایش پس انداز نموده است .

(۱)

قیامت آمدنی است!

” وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمُ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ،

- کسانی که کفر ورزیدند گفتند: قیامتی به سر وقت ما نمی آید، بگو: چرا می آید، و به پروردگار سوگند که به طور قطع به سراغتان خواهد آمد، و او عالم غیب است، که حتی به سنگینی ذره ای در همه آسمانها و زمین از او پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن ذره، و نه بزرگتر از آن، مگر آنکه در کتاب مبین ثبت است.“

در این آیه انکار منکرین معاد را به رخ ایشان می کشد، چون با عمومیت ملک

خدا و علمش به همه موجودات جایی برای شک و تردید در آمدن آن نیست، تا چه رسد به اینکه به ضرس قاطع آن را انکار کنند، و به همین جهت به رسول گرامی خود دستور داده که به سخن ایشان جواب گوید که: "بلی و ربی لتاتینکم - آری به پروردگارم سوگند، قیامت شما به طور قطع و مسلم خواهد آمد!"

و چون علت عمده انکار ایشان این بوده که فکر کرده اند بدنهای مردگان همه با هم مخلوط گشته، و صورتها تغییر و تبدیل یافته، خاکی که دیروز یک انسان بود، امروز خاک و فردا خشت، و چند صباح دیگر چیز دیگر می شود، با این حال چگونه ممکن است بار دیگر همان انسان به همان خصوصیات موجود شود؟ لذا برای دفع این توهم، در جمله "عالم الغیب لا یعزب عن علمه مثقال ذره فی السموات و لا فی الأرض"، فرموده که: هیچ محلی برای استبعاد نیست، برای اینکه خدای تعالی عالم به غیب است، و کوچکترین موجود از علم او دور نیست، حتی چیزی به سنگینی یک ذره معلق در فضا در همه آسمانها و زمین از علم او پنهان نیست، و با این حال برای او چه اشکالی دارد که ذرات وجودی زید را با ذرات وجودی عمرو اشتباه نکند؟

"و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین"، این جمله علم خدا را به تمامی موجودات تعمیم می دهد تا کسی نپندارد تنها موجودات نظیر ذره را می داند، بلکه کوچکتر از آن و بزرگتر را هم می داند.

نکته ای که در این آیه بدان اشاره کرده، این است که اشیاء هر چه باشند در کتاب مبین خدا ثبوتی دارند، که دستخوش تغییر و تبدیل نمی شوند و انسان و هر موجود دیگر هر چند اجزای دنیوی اش از هم متلاشی گردد، و به کلی آثارش از صفحه روزگار محو و نابود شود، باز هم اعاده اش برای خدا کاری ندارد، چون همین نابودی در کتاب مبین بودی و ثبوتی دارد.

(۱)

قسمت سوم: استدلال علمی بر وقوع رستاخیز

إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ - معاد موعود

۱- آیه ۳ سوره سبا المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۳۸

”إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا،

إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ،

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ،

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ،

-بازگشت همه شما به سوی او است، این وعده خدا حق است،

که همو خلقت را آغاز کرد و همو خلق را به سوی خود برمی گرداند،

تا کسانی را که ایمان آورده اعمال صالح کردند به عدالت پاداش دهد،

و کسانی که کفر ورزیدند برای آنان شرابی از آب جوشان جهنم است،

و به خاطر کفرشان عذابی دردناک دارند!“

وعده ای که خدای تعالی می دهد به اینکه معادی در پیش است حق بودنش به این معنا است که خلقت الهی به نحوی صورت گرفته که جز با برگشتن موجودات به سوی او تام و کامل نمی شود، و از جمله موجودات یکی هم نوع بشر است که باید به سوی خدای تعالی برگردد .

”انه يبدؤا الخلق ثم يعيده ليجزي الذين آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط ...“ این آیه به دو برهانی که قرآن همواره به آن دو بر اثبات معاد استدلال می کند اشاره می نماید:

برهان اول را جمله: ”انه يبدؤا الخلق ثم يعيده“ متضمن است، به این بیان که یکی از سنت های جاری خدای سبحان این است که هستی را به هر چیزی که می آفریند افاضه می کند، و این افاضه خود را به رحمتش آنقدر ادامه می دهد تا آن موجود خلقتش به حد کمال و تمامیت برسد. بعد از آنکه آن مدت بسر آمد و موجود نامبرده به نقطه انتهای اجل معین خود رسید، این رسیدن به نقطه نهائی فناء و هیچ شدن آن موجود نیست، زیرا معنای فانی شدنش باطل شدن رحمت الهی ایست که باعث وجود و بقاء و آثار وجود یعنی حیات، قدرت، علم و سایر آثار وجودی او بود، و معلوم است که رحمت الهی بطلان نمی پذیرد، پس، رسیدن به نقطه نهائی اجل به معنای گرفتن و قبض کردن رحمتی است که بسط کرده بود. آری، آنچه خدای تعالی افاضه می کند وجه خدا و جلوه او است، و وجه خدا فنا پذیر نیست!

اینکه می بینیم فلان موجود اجلش بسر می آید، این سرآمدن اجل برگشتن آن به سوی خدای تعالی است، به همان جایی که از آنجا نازل شده بود، و چون آنچه نزد

خداست باقی است، پس این موجود نیز باقی است، و آنچه که به نظر ما، هست و نیست شدن می باشد، در واقع بسط رحمت خدای تعالی و قبض آن است، و این همان معاد موعود است!

برهان دوم را جمله: "لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط ..."، متضمن است، به این بیان که عدل و قسط الهی - که یکی از صفات فعل او است - اجازه نمی دهد که در درگاه او دوغ و دوشاب یکسان باشد، با آن کسی که با ایمان آوردن در برابرش خضوع نموده، و اعمال صالح کرده و با آن کسی که بر حضرتش استکبار و به خود و به آیاتش کفر ورزیده یک جور معامله کند.

(۱)

پایان نظام هستی انسان با موت و حشر

- "وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ،

- وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ،

- وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ،

- و بدرستی که ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم، و ما وارث و باز مانده ایم،

- و بتحقیق می دانیم کدامتان زودتر به وجود می آید و کدام دیرتر،

- و به درستی پروردگار تو آنان را محشور می کند چه او حکیم و دانا است.

نعمتهایی مانند آسمان و برجهایش، زمین و کوههایش، گیاهان و موزون بودن آن و معایش بودنش، بادهای و تلقیحش، و ابرها و بارانش، همه این نعمتها وقتی به صورت یک نظام تام و حکیمانه ای در می آیند که منضم به حیات و موت و حشر گردند.

جمله با حصری که دارد تمامی حیات و موت ها را هر چه باشد به او مستند نموده و اختصاص می دهد، و دنبالش می فرماید: "و نحن الوارثون"، یعنی بعد از میراندن شما که عمری از متاعهای زندگی که در اختیارتان گذاشتیم بهره مند شدید تنها خودمان باقی می مانیم.

گویا فرموده: تدبیر امر شما در دست ما است و ما بر شما احاطه داریم، ما شما را زنده می کنیم پس ما قبل از شما ایم، و نیز شما را می میرانیم وارث بر شما هستیم پس ما بعد از شما وجود داریم.

- "وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلَّمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ."

خلقت و نظام آن تمام نمی شد مگر به انضمام حیات و موت. خدای تعالی

۱- آیه ۴ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۱

محیط به مرگ و حیات انسانهاست لذا به دنبال مساله مرگ و زندگی می فرماید: ما می دانیم که کدامیک از شما زودتر به وجود می آید و کدام دیرتر، و خلاصه مقدم و مؤخر شما را می شناسیم.

– “و ان ربك هو يحشرهم انه حكيم علیم!”

این جمله نیز در سیاق حصر است و می فهماند که جز پروردگار کسی مردم را محشور نمی کند، پس تنها او رب این عالم است.

آیه مورد بحث با جمله: “انه حكيم علیم” ختم شد، چون حکمت اقتضای حشر، و حشر هم اقتضای حساب اعمال و مجازات بدکاران و پاداش نیکو کاران را دارد، پس خدا حکیم است و نظام عالم را بدون حشر ناتمام نمی گذارد، و علیم است که حتی احدی از قلمش نمی افتد .

[\(۱\)](#)

براهین مهم معاد

برهان اول :

- "قُلْ لِّمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ، قُلْ لِلَّهِ !

- كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ،

- لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ،

- الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ،

- بگو آنچه که در زمین و آسمانها است از کیست؟ بگو از آن خدا است،

- خداوند، رحمت بر بندگان را بر خود واجب شمرده،

- و بدون شک همه شما را در روز قیامت یعنی روزی که در قیام آن شکی نیست جمع آوری خواهد کرد،

- ولی کسانی که خود را به فریب دنیا در زیان افکندند ایمان به آن روز نمی آورند.

با این سؤال و جواب برهان اول بر معاد شروع می شود:

۱- خدای تعالی مالک است همه آنچه را که در آسمانها و زمین است.

۲- خدای سبحان متصف است به صفت رحمت، که عبارتست از رفع حوائج محتاجان و رساندن هر چیزی به مستحق آن.

۳- عده ای از بندگانش (از آن جمله انسان) صلاحیت زندگی جاودانه و استعداد سعادت در آن زندگی را دارند.

این سؤال و جواب برهانی است که اثبات می کند مالک علی الاطلاق عالم خدای سبحان است، بنا بر این می تواند در ملک خود به دلخواه خود تصرف نماید، زنده کند، بمیراند، و بعد از مرگ مبعوث کند.

و چون با اثبات این معنا یکی از مقدمات برهان ثابت شد، از این رو مقدمه دیگر آنرا ملحق نموده، می فرماید: "کتب علی نفسه الرحمة."

چون رحمت، که عبارت است از افاضه نعمت بر مستحق و ایصال هر چیزی به سعادت که لیاقت و استعداد رسیدن به آن را دارد از صفات فعلیه خدای تعالی است، از این جهت صحیح است این صفت را به کتابت (قضاء حتمی) خود نسبت دهد و بفرماید: خداوند رحمت و افاضه نعمت و عطاء خیر بر مستحقین را بر خود واجب کرده است .

خداوند نعمت را بر بندگان تمام نموده و آنان را در روز قیامت جمع کرده، پاداش اقوال و اعمالشان را می دهد. چون رحمت اقتضای چنین تفضلی را دارد از این جهت بعد از جمله: "کتب علی نفسه الرحمه،" چنین نتیجه گرفت: "لیجمعنکم الی یوم القیمه لا ریب فیه."

ترتیب این نتیجه بر آن مقدمات را با رساترین وجه تاکید فرمود، یعنی هم لام قسم بکار برد، و هم نون تاکید، و هم در آخر صراحتاً فرمود: "لا ریب فیه."

سپس اشاره کرد به اینکه در چنین روزی سود و ربح تنها برای مؤمنین است، و غیر مؤمنین را جز خسران عاید نمی شود: "الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون."

مقدمه دیگر بر برهان اول:

- "وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ،

- جمیع موجوداتی که در ظرف زمان جای دارند همه ملک خدایند، و او شنوا و دانا است."

حجت بر معاد گر چه با جملات: "قل لمن ما فی السموات و الارض قل لله کتب علی نفسه الرحمه،" تمام بود، و لیکن از آنجائی که شنونده با نظر بدوی و ساده به این معنا منتقل نمی شود که ملک خدای تعالی نسبت به موجودات مستلزم علم نسبت به آنها است و ملکش نسبت به مسموعات (اصوات و اقوال) مستلزم شنوایی او نسبت به آنها است، از این رو مجدداً مالکیتش را نسبت به آسمانها و زمین تکرار نمود و خاطر نشان ساخت که این مالکیت مستلزم شنوایی و دانائی است. (این آیه شریفه - صرف نظر از اینکه ما نتوانستیم حق آنرا ادا کنیم و ادا کردنی هم نیست - از جهت معنا یکی از لطیف ترین آیات قرآنی و از جهت اشاره و حجت دقیق ترین و از جهت منطق رساترین آنها می باشد.)

برهان دوم:

- "و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا، ذلک ظن الذین کفروا، فویل للذین کفروا من النار،

- ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض، ام نجعل المتقین کالفجار،"

۱- در آیه اول از این راه اقامه حجت شده است که فعل خدای متعال باطل نیست، و در آن غایت و حکمتی هست،

۲- در آیه دوم از این راه اقامه شده که همسان داشتن کافر و مؤمن و فاجر و ظالم و پرهیزکار و گنهکار لایق ساحت قدس خدا نیست. چون این دو طبقه در دنیا امتیازی نداشتند،

خداوند نشات دیگری بر پا می کند تا این دو دسته در آن نشات از هم متمایز شوند که بر یکی سعادت و بر دیگری شقاوت نصیب شود.

برهان سوم:

”قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ،

-بگو من از این می ترسم که اگر در این مأموریت عصیان بورزم به عذاب روزی بزرگ مبتلا شوم!“

یکی از براهین مشرکین در اتخاذ معبود این بود که: پرستش خدایان آنان را از شمول سخط و نزول عذابی که مترتب بر آنست ایمن می سازد.

در این آیه خدای تعالی همین برهان را برای اثبات توحید اقامه نموده، با این تفاوت که مخوف ترین و تلخ ترین انواع عذاب را که باید بیش از هر عذابی از آن ترسید در برهان خود اخذ کرده است و آن عذاب قیامت است که آسمانها و زمین هم از تحملش عاجزند.

”مَنْ يُصِرْفَ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ.“

-کسی که عذاب در آنروز از او گردانده شود خداوند به او رحمت آورده است و این خود رستگاری آشکاری است!“

(۱)

نمونه ای از مرگ موقت، و احیای مجدد

”أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَكُنُوزٌ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ،

-مگر داستان آنان که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ، از دیار خویش بیرون شدند نشنیدی که خدا به ایشان گفت بمیرید آنگاه زنده شان کرد که خدا بر مردم کریم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند!“

امر در این آیه شریفه، امر تکوینی است و منافاتی ندارد که مرگ این گروه از مجرای طبیعی واقع شده باشد، همچنانکه در روایات هم آمده است که به مرض طاعون مرده اند.

و جمله: ”ثم احياهم“ تا حدی دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی زنده شان کرده

١- آیه ١٢ تا ١٨ سوره انعام المیزان ج : ٧ ص : ٣٦

تا زندگی کنند، و بعد از زنده شدن مدتی زندگی کرده اند. تمامی آیاتی که دلالت بر احیای مردگان دارد، مانند آیات مربوط به داستانهای ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر، دلالتش به نحوی است که قابل انکار نیست.

حیات دنیا اگر در وسطش مرگی اتفاق بیفتد دو حیات نمی شود، همچنانکه این معنا با کمال خوبی از داستان عزیر که پس از زنده شدن مدتها از مرگ خود بی خبر بود استفاده می شود، چون خود عزیر و امثال او معتقد بودند یک بار به دنیا آمدند و یکبار هم می روند.

در روایات اسلامی، در احتجاج از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی قومی را که از ترس طاعون از خانه های خود و از وطن مانوس خود بیرون شدند، و فرار کردند همه آنها را که عددی بی شمار داشتند بمیراند، مدتی طولانی از این ماجرا گذشت، حتی استخوانشان پوسید، و بند بند استخوانها از هم جدا شد، و خاک شدند، آنگاه خدای تعالی پیامبری را به نام حزقیل مبعوث کرد و آن جناب در وقتی که خدا هم می خواست خلق خویش را زنده ببیند دعا کرد، و بدنهای متلاشی شده آنان جمع شده جانها به بدنها برگشت، و برخاستند به همان هیئتی که مرده بودند، یعنی حتی یک نفر از ایشان کم نشده بود، پس از آن مدتی طولانی زندگی کردند.

(۱)

نمونه زنده کردن مرده ها به وسیله مسیح (ع)

– ” وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَيِّنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ،

– در حالی که فرستاده ای است به سوی بنی اسرائیل، و به این پیام که من به سوی شما آمدم با معجزه ای از ناحیه پروردگارتان، و آن این است که از گل برایتان چیزی به شکل مرغ می سازم، سپس در آن می دمم بلادرنگ به اذن خدا مرغی می شود، و نیز کور مادر زاد و برص را شفا می دهم، و مرده را به اذن خدا زنده می کنم، و بدانچه در خانه هایتان ذخیره کرده اید خبر می دهم، و در این معجزات آیت و نشانه ای است برای شما، اگر مؤمن باشید.“

از اینکه فرمود: ”و احیی الموتی“، بطور صریح یا بطور اشاره فهمیده می شود که عیسی علیه السلام یک بار و دو بار مرده زنده نکرده، بلکه متعدد این کار را کرده است.

سیاق جمله: ”باذن الله“ می فهماند که صدور این آیات معجزه آسا از عیسی

علیه السلام مستند به خدای تعالی و اذن او است، و خود آن جناب مستقل در آن و در مقدمات آن نبوده است.

(۱)

سرگذشت عیسی «ع» و سیله علم به قیامت

”وَ إِنَّهُ لَعَلَّمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ،

و به درستی که سرگذشت عیسی نسبت به قیامت علم آور است، پس زنهار که در امر قیامت شک نکنی، و مرا پیروی کن که این است صراط مستقیم.“

عیسی و سیله ای است که با آن می توان به قیامت علم یافت، برای اینکه هم خودش بدون پدر خلق شده، و هم اینکه مرده را زنده می کند، پس برای خدا مشکلی نیست که قیامت را بپا کند و موجودات مرده را زنده کند، پس دیگر در مساله معاد شک نکنید، و به هیچ وجه تردید نداشته باشید.

(۲)

زنده شدن اصحاب کهف و زنده شدن در قیامت

”ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيِ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا،

—آنگاه بیدارشان کردیم تا بدانیم کدامیک از دو دسته مدتی را که درنگ کرده اند بهتر می شمارند،

وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ...،

—چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنند، یکی از آنها گفت: چقدر خوابیدید؟ گفتند روزی یا قسمتی از روز خوابیده ایم. گفتند پروردگارتان بهتر داند که چه مدت خواب بوده اید....“

مراد از دو حزب دو طائفه از اصحاب کهف است که با هم اختلاف کردند یکی پرسید: ”کم لبثتم“ دیگری پاسخ داد: ”لبثنا یوما او بعض یوم“ گفتند پروردگارتان بهتر می داند که چقدر خوابیدید .

جمله: ”وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ“ که در آیات بعدی است همین معنا را تأیید می کند که غرض از به خواب کردن اصحاب کهف همین بوده که وقتی بیدار می شوند اختلاف کنند و معلوم شود آیا به ذهن فردی از آنان می رسد که چقدر خوابیده اند، یا نه ؟

”سالهای معدودی ایشان را در غار بخوابانندیم و آنگاه بیدارشان کردیم تا

۱- آیه ۴۹ سوره آل عمران المیزان ج: ۳ ص: ۳۱۳

۲- آیه ۶۱ سوره زخرف المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۷۷

معلوم شود کدامیک از دو طائفه مدت خواب خود را می داند، و آن را شمرده است.“

همانطور که نام بردگان را روزگاری طولانی به آن صورت عجیب و مدهش که خود یکی از آیات ما به شمار می رود خواباندیم همانطور ایشان را مبعوث می کنیم، و بیدار می سازیم تا از یکدیگر پرسش کنند.

این تشبیه و همچنین اینکه پرسش از یکدیگر را هدف بیدار کردن قرار داده با در نظر گرفتن دعائی که در هنگام ورودشان به غار کردند، و بلافاصله به خواب رفتند، خود دلیل بر این است که اصحاب کهف برای این از خواب بیدار شدند، تا پس از پرسش از یکدیگر حقیقت امر بر ایشان مکشوف گردد، و اصلا به خواب رفتنشان در این مدت طولانی برای همین بوده .

آری، اصحاب کهف مردمی بودند که کفر بر جامعه شان استیلاء یافته بود، و باطل در میان آنان غلبه کرده بود، و زورگوئی اقویاء از هر سو مردم را احاطه کرده، سپاه یاس و نومیدی از ظهور کلمه حق و آزاد شدن اهل دین بر دلهای آنان یورش برده بود و حوصله ها از طول کشیدن عمر باطل و نیامدن دوران ظهور حق سر آمده بود، و می خواستند دچار شک و تردید شوند که خدا نجاتشان داد.

همچنانکه آن شخصی را که از خرابه دهی می گذشت و ناگهان این سؤال به نظرش رسید که آیا خدا بار دیگر اینان را زنده می کند و آیا چنین چیزی ممکن است؟ خدای تعالی برای اینکه از آن سرگردانی نجاتش دهد او را برای صد سال میراند، و مجددا زنده اش کرد.

سخن کوتاه اینکه، از آنجائی که این پندار (که دیگر حق ظاهر شدنی نیست،) در نظرشان قوت گرفت و از زوال غلبه باطل مایوس شدند، خداوند سالهای متمادی به خوابشان برده آنگاه بیدارشان کرد تا از یکدیگر پرسند چقدر خوابیده ایم، یکی بگوید یک روز، دیگری بگوید پاره ای از یک روز، آنگاه پیرامون خود نگریسته ببینند اوضاع و احوال دنیا طور دیگری شده و کم کم بفهمند که صدها سال است که به خواب رفته اند و این چند صد سال که به نظر دیگران چند صد سال بوده به نظر ایشان یک روز و یا بعضی از یک روز می آید .

از همین جا که طول عمر دنیا و با کمی آن چنان نیست که بتواند حقی را بمیراند یا باطلی را زنده کند و این خدای سبحان است که زمینی ها را زینت زمین کرده، و دلهای آدمیان را مجذوب آنها ساخته قرنها و روزگارها جریان داده تا آنان را بیازماید که کدام نیکوکارترند، و دنیا جز این نقشی ندارد که طالبان خود را با زر و زیور خود بفریبد،

و آنهایی را که پیرو هوی و هوس اند و دل به زندگی زمینی داده اند گول بزند.

و این خود حقیقتی است که همواره برای انسانها هر وقت که به عمر رفته خود نظر بیفکنند روشن و مبرهن می شود و می فهمند آن هفتاد سالی که پشت سر گذاشته و آن حوادث شیرین و تلخی که دیده اند تو گوئی یک رؤیا بوده که در خواب و چرت خود دیده و می بینند .

چیزی که هست مستی هوی و هوس و گرمی و بازی با امور مادی دنیوی نمی گذارد آنان متوجه حق بگردند، و پس از تشخیص حق آن را پیروی کنند.

لیکن برای خدا روزی است که در آن روز این شواعل، دیگر آدمی را به خود سرگرم نمی کند و این دنیا و زرق و برقص آدمی را از دیدن حق بازمی دارد، و آن روز مرگ است.

همچنانکه از علی علیه السلام نقل شده که فرمود مردم در خوابند تا بمرند، وقتی مردند بیدار می شوند. روز دیگری نیز هست که خداوند در آن روز بساط دنیا و زندگی هایش را بر می چیند، و با فرمان قضایش بشر را به سوی انقراض سوق می دهد .

” و كذلك اعثرنا عليهم ليعلموا ان وعد الله حق و ان الساعة لا ريب فيها اذ يتنازعون بينهم امرهم....“

بعد از آنکه دلالت الهیه و حجت او به دست آمد خداوند همه شان را قبض روح کرد، پس بعد از بیدار شدن بیش از چند ساعت زنده نماندند، فقط به قدری زنده بودند تا شبیه های مردم در امر قیامت برطرف گردد.

خواهی پرسید که از خواب بیدار شدن اصحاب کهف چه دلالتی دارد بر اینکه قیامت حق است؟ در جواب می گوئیم: از این جهت که اصحاب کهف در عالم خواب جانشان از بدنهایشان کنده شد، و در این مدت طولانی مشاعرشان به کلی تعطیل گشته بود و حواس از کار باز ایستاده و آثار زندگی و قوای بدنی همه از کار افتاد، یعنی بدنهای دیگر نشو و نما نکرد، موی سر و رویشان و ناخن هایشان دیگر بلند نشد و شکل و قیافه شان عوض نگردید. اگر جوان بودند پیر نشدند و اگر سالم بودند مریض نگشتند، ظاهر بدنهای و لباسهایشان پوسیده نشد، آن وقت پس از روزگاری بس طولانی یک بار دیگر که داخل غار شده بودند برگشتند، و این خود بعینه نظیر قیامت است، و نظیر مردن و دوباره زنده شدن است.

(۱)

محشر حاجیان، نمونه ای از محشر قیامت

” و اتقوا الله و اعلموا انکم اليه تحشرون!“

در این آیه از میان همه اسماء قیامت کلمه ”حشر“ را انتخاب نموده و فرمود: ”انکم اليه تحشرون“، اشاره لطیفی است به حشری که حاجیان دارند، و همه در منا و عرفات یکجا جمع می شوند و نیز اشعار دارد به اینکه حاجی باید از این حشر و از این افاضه و کوچ کردن به یاد روزی افتد که همه مردم به سوی خدا محشور می شوند - و لا یغادر منهم احدا - و خداوند احدی را از قلم نمی اندازد!

در این جمله امر به تقوا می کند، و مساله حشر و مبعوث شدن در قیامت را تذکر می دهد، چون تقوا هرگز دست نمی دهد، و معصیت هرگز اجتناب نمی شود، مگر با یادآوری روز جزا، همچنانکه خود خدای تعالی فرمود:

” ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب .“

(۱)

دانشمندان و متفکران، و اعتقادشان به حشر

” إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْإِنْسَانِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سَبَّحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. رَبَّنَا إِنَّكَ مِنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ. رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ. رَبَّنَا وَ ءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَ لَا تَخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ. فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْشِيَ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قُتِلُوا وَ قُتِلُوا لِأَكْفَرَنَّا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ،

-همانا در خلقت آسمان و زمین و رفت و آمد شب و روز روشن، دلایلی است برای خردمندان. آنهایی که در هر حالت ایستاده و نشسته و دراز کشیده، خدا را یاد کنند، و دائم در خلقت آسمان و زمین تفکر کرده و گویند پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای، پاک و منزهی، ما را به لطف خود از عذاب دوزخ نگاهدار!

-ای پروردگار ما! هر که را تو در آتش افکنی او را سخت خوار کرده ای و او ستمکار بوده و ستمگران را هیچ کس یاری نخواهد کرد!

- پروردگارا! ما چون صدای منادی را که خلق را به ایمان

می خواند شنیدیم اجابت کردیم و ایمان آوردیم، پروردگارا از گناهان ما درگذر و زشتی کردار ما را بپوشان و هنگام جان سپردن، ما را با نیکان محشور گردان!

- پروردگارا! ما را از آنچه به رسولان خود وعده دادی نصیب فرما و از آن محروم مگردان که وعده تو هرگز تخلف نخواهد کرد!

- پس خدا دعاهای ایشان را اجابت کرد که البته من که پروردگارم عمل هیچ کس از مرد و زن را بی مزد نگذارم، چه آنکه همه در نظر خدا یکسانند بعضی مردم بر بعض دیگر برتری ندارند، مگر به طاعت و معرفت. پس آنانکه از وطن خود هجرت نمودند و از دیار خویش بیرون شده و در راه خدا رنج کشیدند و جهاد کرده و کشته شدند، همانا بدیهای آنان را در پرده لطف خود بپوشانیم و آنها را به بهشتهائی در آوریم که زیر درختانش نهرها جاری است، این پاداشی است از جانب خدا، و نزد خداست پاداش نیکو، یعنی بهشت و ملاقات خدا.

نظر کردن و اندیشیدن در آیات آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز در نظر کننده و اندیشنده ذکر دائمی از خدا را پدید می آورد و در نتیجه صاحبان این نظر و اندیشه دیگر در هیچ حالی خدا را فراموش نمی کنند، و نیز باعث می شود که در خلقت آسمانها و زمین تفکر کنند، و به این وسیله متوجه شوند که خدای تعالی بزودی آنان را مبعوث خواهد کرد، و به همین جهت از خدای تعالی درخواست رحمتش را نموده و از او می خواهند وعده ای را که داده، در حق آنان تحقق بخشد.

اندیشمندان بعد از آنکه باطل را از عالم خلقت نفی می کنند، این معنا برایشان کشف می شود که پس بطور مسلم مردم برای جزا دوباره محشور خواهند شد، و در آن عالم ستمگران کیفر خواهند دید، آن هم کیفری خوار کننده، که همان آتش باشد، و ممکن نیست کسی یا عاملی این کیفر را و مصلحت آن را باطل و یارد کند، چون بدون حشر مساله خلقت، باطل خواهد شد، پس این است معنای اینکه می گویند: "فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته و ما للظالمین من انصار!"

- "ربنا اننا سمعنا منادیا ..."

در باطن این کلمه همه معارف الهی نهفته است، چون رسولی که به وی ایمان آوردند از ناحیه خدا به ایشان خبرهائی داده و از پاره ای امور از قبیل گناهان و بدیها و مردن در حال کفر و گناه ترسانیده بود و به پاره ای امور از قبیل مغفرت و رحمت خدا و جزئیات زندگی آن بهشتی که وعده اش را به بندگان مؤمن خود داده تشویق کرده بود، به همین جهت بعد از آنکه گفتند: "فامنا" دنبالش درخواست کردند که - خدایا ما را بیامرز، و گناهان ما را از ما بریز، و بدیهای ما را بپوشان و ما را با ابرار و نیکان که وعده چنان بهشتی به ایشان داده ای بمیران- و نیز درخواست کردند که خدایا آن وعده بهشت و

رحمتی که داده ای و رسولانت به اذن خودت ضمانتش را کردند در حق ما منجز بفرما!

خدایا وعده ات را خلف مکن، که اگر چنین کنی، بیچاره می شویم، و لذا دنبالش فرمود: "انك لا تخلف الميعاد!"

از آیات مورد بحث این معنا روشن گردید که صاحبان این مناجات اعتقاد به خدا و روز جزا و مساله نبوت انبیا را به طور اجمال از راه نظر کردن به آیات آسمانی و زمینی به دست آوردند، و اما ایمان به جزئیات احکامی که پیامبر خدا آورده از راه ایمان به رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست آوردند، پس صاحبان این مناجات بر طریق فطرتند، و هر حکمی را که فطرت کند به سمع و طاعت پذیرفتند.

- "فاستجاب لهم ربهم ..."

تعبیر به کلمه رب و اضافه کردن آن بر ضمیر صاحبان مناجات، دلالت بر فوران رحمت الهی دارد، و نیز دلالت دارد بر اینکه خدای سبحان در اثر فوران رحمتش خود را عمومیت داده و می فرماید: بطور کلی عمل هیچ عاملی از شما را ضایع نمی گرداند، پس در درگاه خدا فرقی نیست بین عملی و عمل دیگر، و عاملی و عامل دیگر.

(۱)

مقدمه ای بر روز جمع شدن خلائق

- "رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ!"

- پروردگارا، تو در روزی که شکی در آمدنش نیست مردم را یکجا جمع خواهی کرد، آری خدا خلف وعده نمی کند

اقامه نظام خلقت و دعوت‌های دینی و تلاش انسان در مسیر وجودش همه مقدمه است برای جمع شدن در روز قیامت، روزی که هیچ چیزی به جز رحمت خدا به درد نمی خورد، و جز رحمت او یآوری نیست. چنانکه خدای سبحان فرموده: "ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين، يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون الا من رحم الله ."

راسخین در علم رحمت پروردگار خود را درخواست نموده، تعیین و تشخیص نوع آن را به خود خدا واگذار کردند، تا رحمتی را شامل حال آنان کند که برایشان سودمند باشد. و در کلام خود روز قیامت را به این صفت توصیف کردند که روزی است که در وقوع آن شکی نیست، تا به این وسیله، کمال اهتمام خود و اصرار در سؤال را موجه سازند، و همین توصیف شان را هم با جمله: "ان الله لا يخلف الميعاد" تعلیل کردند، برای این که این گفتار سخن راسخین در علم است، و علم به چیزی در دلی رسوخ نمی کند و ریشه دار نمی شود، مگر این که علم به علت آن نیز رسوخ کند، و علت شک نداشتن آنان در وقوع روز قیامت این است که خدا به وقوع آن وعده داده، و به همین

١- آیه ١٩٠ تا ١٩٤ سوره آل عمران المیزان ج : ٤ ص : ١٣٦

جهت وقتی گفتند: "لیوم لا ریب فیه،" دنبالش گفتند: برای این که خدا خلف وعده نمی کند.

نظیر این وجه در کلام دیگرشان هم آمده است، و آن این است که وقتی گفتند: "وہب لنا من لدنک رحمہ،" دنبالش علت آن را ذکر کردند که "انک انت الوہاب!" پس وہاب بودن خدا موجب می شود که آنان درخواست رحمت کنند!

این طایفه مردمی هستند که به پروردگار خود ایمان آورده، و بر ایمان خود استواری به خرج دادند، در نتیجه خدای سبحان هم هدایتشان کرد، و عقول شان را تکمیل فرمود، و نتیجه کمال عقلشان، این شد که سخنی جز با داشتن علم، نگویند، و عملی جز با علم به صحت آن انجام ندهند، و به همین جهت خدای عزوجل ایشان را راسخین در علم نامید و به کنیه اولوالالباب یاد کرد.

(۱)

معاد، هدف خلقت

- "وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِبِينَ،

- آسمانها و زمین و هر چه را که میان آن دو است به بازی نیافریده ایم."

این آیات در اثبات معاد بیانی بدیع آورده و تمامی احتمالاتی را که منافی با معاد است نفی کرده است.

برای آینده بشر معادی است که به زودی در آن عالم به حساب اعمال آنان می رسند پس ناگزیر باید میان اعمال نیک و بد فرق بگذارند و آنها را از هم تمیز دهند و این جز با هدایت الهی صورت نمی گیرد و این هدایت همان دعوت حقی است که مساله نبوت عهده دار آن است و اگر این دعوت نبود خلقت بشر عبث و بازیچه می شد و خدا بازیگر و لاهی، و خدای تعالی منزله از آن است .

پس معاد، غرض از خلقت و علت نبوت است، و اگر معادی نبود خلقت بدون غرض و هدف می شد، و آفریدن جنبه بازی و سرگرمی به خود می گرفت، و خدای تعالی منزله از بازی و سرگرمی است!

(۲)

اثبات معاد با مشاهده آثار اقوام منقرض شده

- "وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاؤُنَا اَنَّا لَمُخْرَجُونَ

- کسانی که کافرند گویند چگونه وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم دوباره از گور بیرون شدنی باشیم."

١- آيه ٩ سورة آل عمران الميزان ج : ٣ ص : ٢٨

٢- آيه ١٦ سورة انبياء الميزان ج : ١٤ ص : ٣٦٣

چگونه ممکن است ما از دل زمین به صورت انسانی تام الخلقه در آییم، همانطور که الآن هستیم، با اینکه بعد از مردن می دانیم که همه خاک می شویم و پدرانمان نیز همه خاک شدند؟ این بعث را قبلا هم انبیای گذشته به ما و به پدران ما وعده دادند و چیز نو ظهوری نیست، بلکه خیلی قدیمی است و اگر درست بود و خبری صادق بود تا به امروز اتفاق می افتاد و مردم گذشته از قبرهایشان برمی خاستند؟

”قل سیروا فی الأرض فانظروا کیف كان عاقبه المجرمین.“ خدای تعالی دستور می دهد تا مشرکین را در برابر انکار بعث، انداز کند و دستورشان دهد که در زمین سیر کنند و عاقبت مجرمینی که انبیاء را تکذیب کردند و انداز آنان از روز قیامت را به هیچ گرفتند، ببینند، چون نظر و تفکر در عاقبت امر ایشان، آنطور که خانه های خرابشان و آبادیهای ویران و خالیشان دلالت می کند برای صاحب بصیرتی که بخواهد عبرت بگیرد کافی است.

آیه شریفه، حجتی را بر معاد اقامه کرده، به این بیان که منتهی شدن عاقبت امر مجرمین به عذاب انقراض، خود دلیل است بر اینکه جرائم و ظلم ها این اثر را در پی دارد که صاحبش را گرفتار مؤاخذه و عذاب کند.

بطور کلی عمل چه احسان و چه ظلم برای صاحبش نگهداری می شود، تا روزی طبق آن محاسبه گردد و اگر حساب تمامی اعمال مردم و کیفر آنها - مخصوصا پاداش اعمال صالح - در دنیا واقع نمی شود قطعا نشأه دیگری هست که در آنجا واقع خواهد شد و آن نشأه آخرت است .

(۱)

حقیقت خبر قیامت در قرآن

”وَ یَرَى الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِیْ أَنْزَلَ إِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ یَهْدِیْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ،

-آنان که علم داده شده اند، آنچه را که از ناحیه پروردگارت به تو نازل شده حق می بینند، حقی که به سوی صراط عزیز حمید راه نمایی می کند.“

مراد از ”الذین اوتوا العلم“ کسانی است که عالم بالله و عالم به آیات اویند، و مراد از ”الذین انزل الیک“، قرآن است، که به پیامبر نازل شد.

کفار که می گویند: ”لا- تاتینا الساعه - قیامتی به سر وقت ما نمی آید،“ آن را از روی جهل انکار می کنند، در حالی که علمای بالله و به آیات او، می بینند و می دانند که این قرآن نازل بر تو قرآنی که از قیامت خبر می دهد حق است.

”و یهدی الی صراط العزیز الحمید.“ علمای بالله می بینند که قرآن و قیامتی که از آمدن آن خبر می دهد، حق است، و نیز می بینند که این قرآن به سوی صراط کسی هدایت می کند که اجل از آن است که کسی بر خواسته او غلبه کند، صراط کسی که محمود است، و بر تمامی افعالش سزاوار حمد و ثناست.

(۱)

برهانی بر ثبوت معاد: حق و هدف دار بودن خلقت

– ”إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ...“

– وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِبِينِ،

– مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ،

– این مشرکین خواهند گفت مرگی بجز همین مرگ اول نداریم و ما مبعوث شدنی نیستیم...،

– آری ما آسمانها و زمین و ما بین آن دو را به بازی نیافریدیم،

– نیافریدیمشان مگر به حق و لیکن بیشتر مردم نمی دانند.“

این آیه اشاره به معتقدات قریش و سایر اعراب و ثنی مسلک و منکرین معاد است. و این که گفتند: ”ان هی الا موتتنا الاولی،“ منظورشان از آن این است که بعد از مرگ زندگی دیگری نیست، و معلوم است که لازمه نبودن زندگی بعد از مردن نبودن معاد است.

– ”و ما خلقنا السموات و الأرض و ما بینهما لاعین،

– ما خلقناهما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون،“

مضمون این دو آیه شریفه یک حجت برهانی است بر ثبوت معاد، به این بیان که اگر فرض کنیم ماورای این عالم عالم دیگری ثابت و دائم نباشد، بلکه خدای تعالی لایزال موجوداتی خلق کند، و در آخر معدوم نموده، باز دست به خلقت موجوداتی دیگر بزند، باز همانها را معدوم کند این را زنده کند، و سپس بمیراند، و یکی دیگر را زنده کند، و همینطور الی الأبد این عمل را تکرار نماید، در کارش بازی گر و کارش عبث و بیهوده خواهد بود، و بازی عبث بر خدا محال است، پس عمل او هر چه باشد حق است، و غرض صحیحی به دنبال دارد .

در مورد بحث هم ناگزیریم قبول کنیم که در ماورای این عالم عالم دیگری هست، عالمی باقی و دائمی که تمامی موجودات

بدانجا منتقل می شوند، و آنچه که در این دنیای فانی و ناپایدار هست مقدمه است برای انتقال به آن عالم و آن عالم عبارت است از همان زندگی آخرت.

[\(۲\)](#)

زنده شدن مردگان، و اشتباه منکرین در موقف آن

۱- آیه ۶ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۳۹

۲- آیه ۳۴ و ۳۵ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۲۱

” وَالَّذِي قَالَ لَوْلَدِيهِ أَفِ لَكُمْ أَ تَعِدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيَلُوكَ ءِامِنُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ،

—أولئك الذين حق عليهم القول في أمم قد خلت من قبلهم من الجن والانس إنهم كانوا حاسرين،

—و آن کس که به پدر و مادرش می گفت: اف بر شما تا کی مرا می ترسانید از اینکه دوباره زنده شوم این همه مردم که قبل از من مردند کدامشان برگشتند؟ پدر و مادرش به خدا پناه می برند تا شاید فرزندشان را هدایت کند و به فرزند می گویند: وای بر تو به روز جزاء ایمان آور که وعده خدا حق است، و او همچنان می گوید: اینها خرافات عهد قدیم است،

—چنین کسانی عذاب خدا بر آنان حتمی شده است و در زمره امت های گذشته از جن و انسند که زیانکار شدند.“

آن جوان به پدر و مادرش گفت: آیا مرا تهدید می کنید که یک بار دیگر از قبرم بیرونم کنند، و برای پس دادن حساب حاضرم سازند؟ در حالی که امت هایی که قبل از من بودند و هلاک شدند، احدی از آنان زنده و مبعوث نشد؟

گفتند: وای بر تو، به خدا و به آنچه رسولش آورده که یکی از آنها وعده به معاد است، ایمان بیاور، و مطمئن باش که وعده خدا به معاد که به وسیله رسولانش داده، وعده ای است حق!

این استفهام در حقیقت به پندار آنان حجتی بوده بر نفی معاد، به این بیان که اگر در این میان احیاء و بعثی می بود، باید بعضی از افرادی که تاکنون مرده اند زنده شده باشند، با اینکه مردگان تا امروز بشر، در این قرنهای طولانی که نمی توان آغازش را دقیقاً معین کرد، آن قدر زیاد بودند که از حد شمار بیروند، و از هیچ یک آنها خبر و اثری نشده است.

ولی این نابخردان اینقدر نفهمیده اند که اگر بعضی از مردگان گذشته زنده می شدند، در دنیا زنده می شدند، و تهدید و وعید خدای سبحان این نیست، بلکه زنده شدن در آخرت و برخاستن در نشأه دیگر است نه در دنیا.

(۱)

چرا قیامت و جزا را باور ندارید؟!

—” نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ،

- ما شما را آفریده ایم، پس چرا تصدیق نمی کنید؟“

سیاق این آیه سیاق گفتگو در باره قیامت و جزا است، در زمینه ای سخن می گوید که مشرکین قیامت و جزا را انکار و تکذیب کرده بودند، و در چنین زمینه ای جمله ”فلو لا تصدقون“ تحریک و تشویق به تصدیق مساله معاد و ترک تکذیب آن است، و می فهماند اینکه شما را تشویق می کنیم به تصدیق معاد، و دست برداشتن از تکذیب و انکار آن، علتش این است که آخر ما خالق شما هستیم، ما شما را آفریده ایم، پس چرا گفته ما را در باره معاد تصدیق نمی کنید؟

خواهید گفت: به چه جهت خلقت خدا ایجاب می کند که مردم جزا و آمدن قیامت و وجود معاد را تصدیق کنند؟ جواب می گویم به دو جهت: اول اینکه: وقتی خدای تعالی پدید آورنده انسانها از هیچ باشد او می تواند برای بار دوم هم ایشان را خلق کند. جهت دوم اینکه: وقتی پدید آورنده مردم و مدبر امورشان و کسی که خصوصیات و امرشان را او تقدیر و اندازه گیری می کند خدای تعالی است، پس او به آنچه با آنها می کند و حوادثی که برایشان پیش می آورد داناتر است، و چون داناتر است وقتی به ایشان خبر می دهد که به زودی مبعوثشان می کند، و بعد از مردن بار دیگر زنده شان نموده جزای اعمالشان را چه خیر و چه شر می دهد، دیگر چاره ای جز تصدیقش ندارند، پس هیچ عذری برای تکذیب کنندگان خبرهایی که او در کتابش داده باقی نمی ماند، و یکی از آن خبرها بعث و جزا است.

(۱)

خبر عظیم!

- ”عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ،

الَّذِی هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ، كَلَّا سَيَعْلَمُونَ...

- مردم از چه خبر مهمی پرسش و گفتگو می کنند؟

- از خبر بزرگ قیامت!

- که در آن با هم به جدل و اختلاف کلمه برخاستند،

- چنین نیست که منکران پنداشته اند به زودی وقت مرگ را خواهند دانست!...”

سوره نبأ خبر از آمدن یوم الفصل و صفات آن و استدلال بر حقیقت آن، و تردیدناپذیری آن است، و از اینجا آغاز می شود که مردم از یکدیگر از خبر قیامت می پرسند، آنگاه در سیاق جواب و با لحنی تهدیدآمیز می فرماید: به زودی از آن آگاه خواهند شد!

١- آيه ٥٧ تا ٥٩ سوره الواقعه الميزان ج ١٩ ص ٢٢٧

سپس آن روز را با ذکر حوادثش توصیف می کند که مردم همگی در آن احضار می شوند، و همه یکجا جمع می گردند، طاغیان به سوی عذابی دردناک و متقین به سوی نعمی مقیم منتقل می شوند.

”عن النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون،“ مراد از خبر عظیم خبر بعث و قیامت است، که قرآن عظیم در سوره های مکی و مخصوصا در سوره هایی که در اوائل بعث نازل شده کمال اهتمام را درباره اثبات آن دارد، مؤید این معنا سیاق آیات این سوره است که در آنها جز به مساله قیامت، و صفات یوم الفصل، و استدلال بر حقیقت و واقعیت آن پرداخته نشده است.

(۱)

دلایلی از آیات بر خبر عظیم

”أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا،

- آیا ما زمین را مهد آسایش خلق نگردانیدیم... ؟“

این آیه تا یازده آیه بعدش در مقام احتجاج و استدلال بر ثبوت بعث و جزا و تحقق خبر عظیم قیامت است.

بیان آن حجت این است که عالم محسوس با زمین و آسمانش و شب و روزش و انسانهایش که نسلا بعد نسل می آیند و می روند، و نظام جاری در سرپایش، و تدبیر متقن و دقیقی که در همه امورش جریان دارد، ممکن نیست صرفا به خاطر بازی و سرگرمی پدید آمده باشد، و هیچ هدف و غرضی در نظر پدید آورنده اش نباشد، پس به طور مسلم و بدیهی باید در پی این نظام متحول و متغیر و گردنده، عالمی باشد که نظام در آن ثابت و باقی باشد، و در آن عالم اثر صلاح و فساد این عالم، ظهور پیدا کند، صلاحی که فطرت بشر بدان دعوت می کرد، و فسادی که از آن نهی می نمود، و ما می بینیم که اثر صلاح و فساد، که همانا سعادت متقین و شقاوت مفسدین است در این عالم محسوس ظاهر نشده، و این از محالات است که خدای تعالی در فطرت بشر آن دعوت غریزی را و این ردع و منع غریزی را به ودیعه بسپارد، در حالی که نه آن دعوت اثری در خارج داشته باشد و نه آن منع، پس به طور یقین در این میان روزی وجود دارد که در آن روز انسان صالح اثر صلاح خود را، و انسان فاسد اثر فساد خود را می بیند.

در این میان روزی هست که انسان آن را دیدار خواهد کرد، و در آن روز به جزای آنچه کرده چه خیر و چه شر می رسد، پس مشرکین نمی توانند در آن اختلاف نموده، و یا شک کنند. می فرماید:

” مگر ما نبودیم که زمین را برای شما قرار گاه کردیم،

تا بتوانید در آن قرار گیرید، و در آن تصرف کنید؟

و کوهها را میخ هایی در آن نساختیم؟

و شما را جفت زن و مرد آفریدیم،

و خواب را برای شما مایه قوام حیات و استراحت قرار دادیم،

و پرده سیاه شب را ساتراحوال خلق گردانیدیم،

و روز روشن را برای تحصیل معاش آنان مقرر داشتیم،

بر بالای سرتان هفت آسمان سخت بنیاد، قرار دادیم،

و چراغی چون خورشید رخشان بر افروختیم،

از فشار و تراکم ابرها آب باران فرو ریختیم،

تا دانه ها و نباتاتی که مایه قوت آدمیان و حیوانات است بیرون آوریم،

و باغهای پر درخت و انواع میوه ها پدید آوردیم.“

(۱)

بعث و قیامت: هدف خلق آسمانها و زمین

” خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّورُ،

-آسمانها و زمین را به حق آفرید و داخل می کند شب را بر روز و داخل می کند روز را بر شب و آفتاب و ماه را آن چنان مسخر کرده که هر یک برای مدتی معین در جریانند، آگاه باش که او عزیز و آمرزنده است.“

جمله ” خلق السموات و الأرض بالحق“ اشاره است به مساله خلقت، و عبارت ” بالحق“ اشاره است به مساله بعث و قیامت، چون خلقت وقتی به حق و غیر باطل است که غرض و غایتی در آن باشد، و خلقت به سوی آن غرض سوق داده شود. و این

همان بعث است که خدای تعالی در باره اش فرموده: "و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بينهما باطلا."

(۲)

شرح مقدمات رستاخیز در قرآن

موضوع رجعت

۱- آیه ۶ تا ۱۶ سوره نبأ المیزان ج ۲۰ ص ۲۶۰

۲- آیه ۵ سوره زمر المیزان ج ۱۷ ص ۳۶۱

” هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَائِكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ .

- آیا انتظار این را دارند که خدا و ملائکه بر ابرها سوار شده نزد آنان بیایند و تکلیفشان یکسره شود؟ و بازگشت امور به خدای تعالی است .“

آیه فوق در روایتی از مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام به روز رجعت تفسیر شده است. روز رجعت یکی از مراتب روز قیامت است.

روایاتی که رجعت را اثبات می کنند هر چند آحاد آن با یکدیگر اختلاف دارند، الا اینکه با همه کثرتش متجاوز از پانصد حدیث است در یک جهت اتحاد دارند، و آن یک جهت این است که سیر نظام دنیوی متوجه به سوی روزی است که در آن روز آیات خدا به تمام معنای ظهور ظاهر می شود، روزی که در آن روز دیگر خدای سبحان نافرمانی نمی شود، بلکه به خلوص عبادت می شود، عبادتی که مشوب و آمیخته با هوای نفس نیست، عبادتی که شیطان و اغواش هیچ سهمی در آن ندارد.

روزی که بعضی از اموات که در خوبی و یا بدی برجسته بودند، یا ولی خدا بودند، و یا دشمن خدا، دوباره به دنیا بر می گردند تا میان حق و باطل حکم شود .

این معنا به ما می فهماند روز رجعت خود یکی از مراتب روز قیامت است، هر چند که از نظر ظهور به روز قیامت نمی رسد، چون در روز رجعت باز شر و فساد تا اندازه ای امکان دارد، به خلاف روز قیامت که دیگر اثری از شر و فساد نمی ماند.

باز به همین جهت روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام هم معلق به روز رجعت شده است چون در آن روز هم حق به تمام معنا ظاهر می شود، هر چند که باز

ظهور حق در آن روز کمتر از ظهور در روز رجعت است.

آنچه از کلام خدای تعالی در باره قیامت و اوصاف آن به دست می آید، این است که قیامت روزی است که هیچ سببی از اسباب، و هیچ کاری و شغلی از خدای سبحان پوشیده نیست، روزی است که تمامی اوهام از بین می رود، و آیات خدا در کمال ظهور ظاهر می شود، و در سراسر آیات قرآنی و روایات هیچ دلیلی به چشم نمی خورد که دلالت کند بر اینکه در آن روز عالم جسمانی به کلی از بین می رود، بلکه بر عکس ادله ای به چشم می خورد که بر خلاف این معنا دلالت دارد، چیزی که هست این معنا استفاده می شود که در آن روز بشر یعنی این نسلی که خدای تعالی از یک مرد و زن به نام آدم و همسرش پدید آورده قبل از قیامت از روی زمین منقرض می شود.

خلاصه میان نشئه دنیا و نشئه قیامت مزاحمت و مناقضتی نیست تا وقتی قیامت بیاید دنیا به کلی از بین برود، همچنانکه میان برزخ که هم اکنون اموات در آن عالمند، با عالم دنیا مزاحمتی نیست و دنیا هم مزاحمتی با آن عالم ندارد.

(۱)

آخرالزمان - مرگ آخرین نفرات روی زمین

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ،

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ،

-آنان منتظر جز یک صیحه نیستند صیحه ای که ایشان را بگیرد در حالی که سرگرم مخاصمه باشند،

-صیحه ای که وقتی رسید دیگر اینان نه می توانند سفارشی کنند و نه به اهل خود برگردند.

مراد از صیحه همان نفخه اول صور است که وقتی دمیده می شود همه می میرند.

نتیجه چنین صیحه ای که به ناگهانی می رسد و مهلتشان نمی دهد، این است که همگی فوراً بمیرند، در نتیجه دیگر نه می توانند سفارشی بکنند - چون مرگشان عمومی است، و کسی نمی ماند تا رفتگان به ماندگان سفارشی کنند- و نه می توانند به اهل خود برگردند، چون بر فرض که مرگشان در بیرون خانه برسد باز به اهلشان برنمی گردند.

در روایات اسلامی، در تفسیر قمی در ذیل آیه "ما ينظرون الا صیحه واحده" آمده که این صیحه در آخر الزمان خواهد بود، مردم در آن روزگار گرفتار یک صیحه می شوند

و در حالی که مردم در بازارها مشغول مخاصمه هستند، ناگهان گرفتار این صیحه گشته و همه در جا می میرند، و احدی نیست که به خانه خود برگردد، و یا سفارشی به کسی بکند، و همین است معنای جمله: "فلا يستطيعون توصیه و لا الی اهلهم یرجعون." "

(۱)

هلاکت همه موجودات در آسمانها، در زمین، و در برزخ

- "فَذَرُّهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ،

- رهایشان کن، تا روز خود را دیدار کنند، روزی که در آن هلاک می شوند!"

مراد از یومی که در آن یوم هلاک می شوند، روز نفخه صور است که تمامی موجودات زنده در آسمانها و زمین می میرند، و خود یکی از علامتهای قیامت است، همچنان که در جایی دیگر فرموده: "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض ."

مؤید این معنا آیه بعدی است که می فرماید: "یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا و لا هم ینصرون." روزی که کیدشان کاری برایشان نمی سازد و هیچ کس هم ندارند که یاریشان کند چون به درد نخوردن کید، و نیز یاور نداشتن از خواص روز قیامت است که در آن روز تمامی سببها از کار می افتند، و امر در آن روز تنها به دست خدا است.

در آن روز همه زندگان در زمین و در عالم برزخ می میرند، و این مکذبین در آن روز اگر روی زمین زنده نیستند در عالم برزخ زنده هستند.

(۲)

با نفخه اول همه می میرند!

- "و نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ،

- و در صور دمیده می شود، که ناگهان آنچه جنبه ای در آسمانها و هر کس که در زمین است می میرند، مگر کسی که خدا خواسته باشد!

ظاهر آنچه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می گیرد، یک بار برای اینکه همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم

١- آيه ٤٨ تا ٥٠ سوره يس الميزان ج : ١٧ ص : ١٤٥

٢- آيه ٤٥ سوره طور الميزان ج ١٩ ص ٣٥

برای اینکه همه مردگان زنده شوند.

جمله ” مگر کسی که خدا خواسته باشد، “ استثنایی است از اهل آسمانها و زمین.

(۱)

تحولات طبیعی قبل از خروج انسانها از زمین

– ” وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ،

و از جمله آیات او این است که آسمان و زمین را با امر خود سر پا نگه داشته پس چون شما را با یک دعوت می خواند همه از زمین خارج می شوید. “

– ” ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ . “

مراد از قیام آسمان و زمین به امر خدا، ثبوت آن دو است بر حالتی که عبارت است از حرکت و سکون و تغییر و ثبات که خدا به آنها داده است.

می فرماید: خروج انسانها از زمین بعد از این قیام است، و وقتی است که دیگر آسمان و زمین قائم نیستند، یعنی ویران شده اند، همچنان که آیات بسیاری دیگر در مواردی از کلام مجید بر این خرابی دلالت دارد.

” و له من فی السموات و الأرض کل له قانتون، “

قنوت به معنای لازم بودن اطاعت با خضوع است. و مراد از اطاعت با خضوع، اطاعت تکوینی است .

(۲)

درهم کوبیده شدن سد ذوالقرنین (نشانه آغاز قیامت)

– ” قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا،

– گفت: این رحمتی از جانب پروردگار من است و چون وعده پروردگارم بیاید آن را هموار سازد و وعده پروردگارم حق است. “

ذو القرنین – بعد از بنای سد – گفت: این سد خود رحمتی از پروردگار من بود، یعنی نعمت و سپری بود که خداوند با آن اقوامی از مردم را از شر یاجوج و ماجوج حفظ فرمود.

١- آیه ٦٨ تا ٧٥ سوره زمر المیزان ج : ١٧ ص : ٤٤٤

٢- آیه ٢٥ و ٢٦ سوره روم المیزان ج : ١٦ ص : ٢٥٣

”فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء.“ و این سد و این رحمت تا آمدن وعده پروردگار من باقی خواهد ماند، وقتی وعده پروردگار من آمد آن را در هم می کوبد و با زمین یکسان می کند.

مقصود از وعده یا وعده ای است که خدای تعالی در خصوص آن سد داده بوده که به زودی یعنی در نزدیکی های قیامت آن را خرد می کند، در این صورت وعده مزبور پیشگویی خدا بوده که ذو القرنین آن را خبر داده است.

و یا همان وعده ای است که خدای تعالی در باره قیامت داده، و فرموده: کوهها همه در هم کوبیده گشته و دنیا خراب می شود. هر چه باشد قضیه را با جمله ”و کان وعد ربی حقا“ تاکید فرموده است.

(۱)

یورش یاجوج و ماجوج (از علایم آغاز قیامت)

”حتی إِذَا فُتِحَتْ یَاجُوجُ وَ مَاجُوجُ وَ هُم مِّنْ کُلِّ حَدَبٍ یَنْسِلُونَ،

تا وقتی که سد یاجوج و ماجوج گشوده شود و از هر تپه و بلندی سرازیر گردند.“

با توجه به آیات قبل که فرمود: ”اعمال صالح مؤمنین را می نویسیم و سعیشان را مشکور می داریم و قراء ظالمه را هلاک نموده و رجوعشان را بعد از هلاکت تحریم می کنیم،“ در این آیه می فرماید: مدام امر به همین منوال جریان می یابد، تا آن روزی که راه بسته یاجوج و ماجوج و سدشان گشوده شود، یعنی یاجوج و ماجوج از بلندیهای زمین با سرعت به سوی مردم بتازند و این خود یکی از علامتهای قیامت است. همچنانکه آیه ”فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقا و ترکنا بعضهم یؤمئذ یموج فی بعض و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا،“ نیز بدان اشاره می کند.

(۲)

خروج دَابَّهِ الْأَرْضِ (از حوادث قبل از قیامت)

”وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّهً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ کَانُوا بِآيَاتِنَا لَا یوقِنُونَ،

و چون فرمان عذاب آنها رسد جانوری را از زمین برای آنها بیرون آریم تا با آنها تکلم کند این مردم آیه های ما را باور نمی کرده اند.“

مراد از اینکه فرمود: وقتی قول بر ایشان واقع می شود، تحقق مصداق قول، در ایشان و تعین ایشان در صدق قول بر آنان است.

٢- آيه ٩٦ سوره انبياء الميزان ج : ١٤ ص : ٤٦١

و معنایش این است که زمانی که امت اسلام مصداق قول خدا قرار می گیرند و قول خدا درباره آنان محقق می شود، همچنان که در آیه بعدی هم که می فرماید: "و وقع القول عليهم بما ظلموا - و به خاطر ظلمی که کردند قول بر ایشان واقع شد،" مراد همین است، یعنی عذاب خدا بر آنان محقق گشته، مصداق آن قرار گرفتند.

و اما اینکه این قول چیست که بر آنان واقع می شود، آنچه از کلام خدای تعالی صلاحیت دارد که این قول را تفسیر کند آیه "سنريهم اياتنا في الافاق و في انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق،" می باشد، برای اینکه می دانیم مراد از این آیات که خدا به زودی به آنان نشان می دهد غیر آیات آسمانی و زمینی است، که خود آنان همواره آنها را می بینند، و دائما در پیش رو و بیخ گوششان قرار دارد، بلکه مراد، بعضی از آیاتی است که جنبه خارق عادت داشته باشد و مردم از دیدن آن ناگزیر به ایمان شوند و در حالی فرا رسد که به هیچ یک از آیات آسمانی و زمینی معمولی ایمان نداشته باشند، ولی از دیدن آن آیت که گفتیم ایمان بیاورند.

از این بیان روشن می شود که جمله "ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون - مردم قبلا به آیات ما ایمان نمی آوردند،" تعلیل باشد برای اینکه چرا قول بر ایشان واقع می شود.

"اخرجنا لهم دابة من الأرض تكلمهم،" بیان آن آیتی است که گفتیم مراد از آن، آیت خارق العاده ای است که در آیه "سنريهم اياتنا في الافاق و في انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق،" آن را وعده داده، و همین که جمله مورد بحث صفت قرار گرفته برای آن آیت خارق العاده، خود دلیل است بر اینکه مراد از اخراج از زمین، یا احیاء و بعث بعد از مرگ است و یا امری است نزدیک بدان، حال بینیم کدام یک می تواند باشد.

و اما اینکه آن جنبنده، جنبنده ای باشد که با مردم صحبت کند، از آنجا که کلمه جنبنده به هر صاحب حیاتی اطلاق می شود که در زمین راه می رود، می تواند انسان باشد و می تواند حیوانی غیر انسان باشد، اگر انسان باشد که تکلم و سخن گفتنش امری عادی است، نه خارق العاده و اگر حیوانی بی زبان باشد آن وقت حرف زدنش مانند بیرون شدنش از زمین امری است خارق العاده.

لیکن متاسفانه در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنبنده ای که خدا به زودی از زمین بیرون می آورد چیست؟ و چه خصوصیاتی دارد؟ و صفات و نشانیهایش چیست؟ و با مردم چه تکلمی می کند و چه خصوصیاتی دارد؟ و چگونه از زمین بیرون می آید؟ و چه می گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است.

حاصل معنا این است که: وقتی برگشت امر مردم به این شود- که به زودی هم می شود- که از آیات حسنی و مشهود ما یقین برایشان حاصل نشود و به عبارت دیگر استعدادشان برای ایمان آوردن به ما به کلی باطل گشته، تعقل و عبرت گیری از دستشان خارج شود، در این هنگام وقت آن می رسد که آن آیت خارق العاده که وعده داده بودیم نشانشان دهیم، و حق را برایشان آنچنان بیان می کنیم که دیگر جز اعتراف به حق چاره ای برایشان نماند، پس در آن هنگام آن آیت را که دابه و جنبنده ای است از زمین بیرون می آوریم، تا با ایشان صحبت کند. این آن معنایی است که با کمک سیاق و به هدایت تدبر در آیه به دست می آید.

(۱)

حشر فوجی از هر امتی (از حوادث قبل از قیامت)

- "وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بِمَا أَنبَأْنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ،

-به خاطر بیاور روزی را که از هر امتی دسته ای از آنها را که آیه های ما را دروغ شمرده اند محشور کنیم و ردیف شوند."

مراد از حشر، جمع کردن بعد از مرگ است، چون محشورین عبارتند از فوجی از هر امت، و تمامی امتهای زنده هیچ وقت در زمان واحد جمع نمی شوند.

و مراد از آیات در جمله: "یکذب بایاتنا،" مطلق آیاتی است که بر مبدء و معاد دلالت می کند، که از آن جمله اند انبیاء و امامان و کتب آسمانی، نه اینکه مراد از آیات، قیامت و حوادث واقعه در آن و هنگام قیام آن باشد و نه آیات قرآنی به تنهایی، برای اینکه حشر، منحصر در امت اسلامی نیست، بلکه از امتهای مختلف، از هر امتی فوجی محشور می شوند.

و از ظاهر آیه برمی آید که حشر در آن، حشر در غیر روز قیامت است، زیرا حشر در روز قیامت اختصاص به یک فوج از هر امت ندارد، بلکه تمامی امت ها در آن محشور می شوند و حتی به حکم آیه "و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،" یک نفر هم از قلم نمی افتد و اما در این آیه می فرماید: از هر امتی فوجی را محشور می کنیم.

مؤید گفتار ما - که منظور حشر مزبور در قیامت نیست - این است که این آیه و دو آیه بعدش بعد از داستان بیرون شدن دابه از زمین واقع شده اند، که خود یکی از علائمی است که قبل از قیامت واقع می شود، قیامتی که در چند آیه بعد درباره آن می فرماید: "و نفخ فی الصور،" و تا چند آیه بعد اوصاف وقایع آن روز را بیان می کند، و معنا ندارد که قبل از شروع به بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را جلوتر

ذکر کند، چون ترتیب وقوعی اقتضاء می کند که اگر حشر فوج از هر امتی هم جزو وقایع قیامت باشد آن را بعد از مساله نفخ صور ذکر فرماید، ولی اینطور ذکر نکرد، بلکه قبل از نفخ صور مساله حشر فوج از هر امتی را آورده، پس معلوم می شود این حشر جزو وقایع قیامت نیست.

آیه شریفه نمی تواند مربوط به وقایع قیامت باشد، بلکه از حشری خبر می دهد که قبل از روز قیامت واقع می شود، البته در افاده این معنا نیز صریح نیست، بطوری که قابل تاویل نباشد.

” حتی اذا جاؤا قال ا کذبتم باياتی و لم تحيطوا بها علما اما اذا کتتم تعملون. “ مراد از آمدن، حضور در موطن خطاب است.

معنای آیه این است که: از هر امتی فوجی از تکذیب کنندگان به آیاتمان را محشور می کنیم و همچنان بازداشت می شوند، تا آنکه در محضر خطاب، حضور به هم رسانند، در آن هنگام خدای تعالی به ایشان می فرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که هیچ احاطه علمی به آن نداشتید؟ و یا چه کارها غیر از تکذیب می کردید؟ و این سؤال متضمن توبیخ آنان است از این جهت که جز تکذیب آیات کار دیگری نداشته اند .

” و وقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون، “ قول، به سبب اینکه ظالم بودند، علیه ایشان واقع گشت.

با این بیان، این احتمال تایید می شود که مراد از آن قولی که علیه ایشان واقع می شود این قول است که: ” ان الله لا يهدي القوم الظالمين، “ و معنا این است که ایشان به خاطر اینکه در تکذیبشان به آیات ستمکار بودند، به عذری که با آن اعتذار جویند راه نیافتند و در نتیجه از سخن فرو ماندند- ” فهم لا ينطقون! “

(۱)

وقتی قیامت بیاید!

” هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ، “

-مگر انتظاری دارند جز اینکه فرشتگان به سویشان آیند، یا فرمان پروردگارت بیاید یا بعضی نشانه های پروردگارت بیاید روزی که پاره ای از آیات پروردگارت بیاید کسی که از پیش ایمان نیاورده یا در مدت ایمان خویش کار خیری نکرده ایمان آوردنش سودش ندهد، بگو منتظر باشید که ما نیز منتظریم.“

مراد از آمدن پروردگار آمدن قیامت است که روز ملاقات پروردگار است، زیرا

آنروز روز انکشاف تام و جلوه حق و ظهور توحید خدا است، در آنروز دیگر حجابی بین او و بین مخلوقات نیست، چون شان قیامت همین است که پرده از روی حقیقت هر چیز بردارد. همین انکشاف و ظهور بعد از خفا، و حضور بعد از غیبت مصحح اطلاق آمدن خدا است نه اینکه - العیاذ بالله - آمدن او مانند آمدن دیگران مستلزم اتصاف به صفات اجسام بوده باشد.

اما مراد از آمدن بعضی از آیات پروردگار، آمدن آیه و حادثه ای است که باعث تبدل و دگرگونی نشأه حیات ایشان باشد، بطوری که دیگر نتوانند به قدرت و اختیاری که قبلا داشتند برگردند، مانند حادثه مرگ که نشأه عمل را به نشأه جزای برزخی مبدل می سازد، یا آیه ای است که مستلزم استقرار ملکه کفر و انکار در نفوس آنان باشد بطوری که نتوانند به مساله توحید اذعان و ایمان پیدا کنند، و دلهایشان به حق اقبال نکند، و اگر هم به زبان اعتراف کنند از ترس عذابی باشد که با آن روبرو شده اند.

و یا آمدن عذابی است از ناحیه خداوند که برگشت نداشته مفری از آن نباشد، و ایشان را مضطر به ایمان کند تا بلکه با ایمان آوردن خود را از آن عذاب برهانند، و لیکن ایمانشان سودی نبخشد، چون ایمان وقتی اثر دارد که از روی اختیار باشد.

پس این امور یعنی آمدن ملائکه و یا آمدن پروردگار و یا آمدن بعضی از آیات پروردگار همه اموری هستند که به وقوع پیوستن آن همراه با قضای به قسط و حکم به عدل است، و مشرکین که هیچ حجتی و موعظتی در آنان اثر نمی کند جز همین پیشامدها را نخواهند داشت اگر چه خودشان از آن غافل باشند، آری پیشامدی که دارند واقع خواهد شد چه بدانند و چه ندانند.

- "یوم یاتی بعض آیات ربک"

این آیه اثر و خاصیت روز بروز و ظهور این آیات را که در حقیقت خصوصیت و اثر خود آیات نیز هست شرح می دهد، به این بیان که ایمان در روز ظهور آیات وقتی مفید است که آدمی در دنیا و قبل از ظهور آیات نیز به طوع و اختیار ایمان آورده و دستورهای خداوند را عملی کرده باشد.

و اما کسی که در دنیا ایمان نیاورده و یا اگر آورده در پرتو ایمانش خیری کسب نکرده و عمل صالحی انجام نداده، و در عوض سرگرم گناهان بوده چنین کسی ایمانش، که ایمان اضطراری است، در موقع دیدار عذاب و یا در موقع مرگ سودی به حالش نمی دهد، همچنانکه فرموده: "و لیست التوبه للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان!"

ایمان نافع آن ایمانی است که اولاً از روی اختیار و طوع و رغبت بوده باشد نه اینکه دیدن مرگ و یا عذاب مضطر به ایمان آوردنش کرده باشد، و ثانیاً گناهان آنرا فاسد

و تباه نساخته باشد.

ارتباط آیه فوق با روایات آخرالزمان

در تفسیر عیاشی از حضرت ابی جعفر و حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در ذیل جمله: "یوم یاتی بعض ایات ربک لا ینفع نفسا ایمانها،" فرمودند: مقصود از این آیات طلوع آفتاب از مغرب و خروج جنبنده زمین و پدید آمدن دود است که انسان اگر به گناه اصرار ورزد و عمل ایمانی بجا نیاورد و این آیه ها ظاهر شود ایمانش سودی نخواهد داشت.

و نیز در همان کتاب از ابی بصیر از یکی از دو بزرگوار سابق الذکر روایت شده که در ذیل جمله: "او کسبت فی ایمانها خیرا،" فرموده: مؤمن گنجهکار کمی حسنات و کثرت گناهانش میان او و ایمانش حائل گشته و در نتیجه باعث می شود که وی در ایمانش کسب خیری نکرده باشد.

و در الدر المنتور است که احمد و عبد بن حمید در مسند خود و ترمذی و ابو یعلی و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه همگی از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که در تفسیر جمله: "یوم یاتی بعض ایات ربک،" فرموده است: این آیات عبارت است از طلوع آفتاب از مغربش .

مؤلف: از ظاهر این روایات برمی آید که از باب تطبیق کلی بر مصداق باشد و لیکن احتمال هم دارد که تفسیر بوده باشد، و مراد از بعض آیاتی که در آیه شریفه است همین آیات بوده باشد، و به هر حال روز طلوع آفتاب از مغرب روز بروز غضب الهی است که مردم از شدت عذاب آن روز متوسل به ایمان می شوند، و لیکن ایمانشان سودی نمی بخشد.

مساله طلوع آفتاب از مغرب در روایات بسیاری از طرق شیعه از امامان اهل بیت علیهم السلام و از طرق اهل سنت از جمعی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از قبیل ابی سعید خدری، ابن مسعود، ابی هریره، عبد الله بن عمر، حذیفه، ابی ذر، عبد الله بن عباس، عبد الله بن ابی اوفی، صفوان بن عسال، انس، عبد الرحمن بن عوف، معاویه، ابی امامه و عایشه و غیر ایشان وارد شده و البته در مضمون آنها اختلاف فاحشی وجود دارد .

نظریه های علمی امروز هم انکار ندارد که ممکن است روزی کره زمین بر خلاف حرکتی که تا آن روز شرقی بوده حرکت غربی کند، و یا دو قطب آن تغییر یافته شمالیش جنوبی، و یا جنوبیش شمالی شود، حال یا بطور تدریج همچنانکه رصدخانه

ها

آنرا پیش بینی نموده اند و یا آنکه یک حادثه جهانی و عمومی جوی این تحول را یکمرتبه به وجود بیاورد، البته همه این سخنان در جایی است که کلمه طلوع خورشید از مغرب در روایات رمزی در باره سری از اسرار حقایق نبوده باشد.

به هر حال، از جمله آیت هایی که در روایات ذکر شده مساله بیرون شدن دابه الارض و دخان و خروج یاجوج و ماجوج است

قرآن کریم نیز به این چند امر ناطق است، و نیز از آن جمله خروج مهدی علیه السلام و نزول عیسی بن مریم و خروج دجال و غیر آن است.

این چند امر گر چه از علائم آخر الزمان است و لیکن بودنش از آن آیت هایی که در هنگام بروزش توبه قبول نمی شود و ایمان سود نمی بخشد، روشن نیست.

در تفسیر برهان از برقی نقل می کند که وی به سند خود از عبد الله بن سلیمان عامری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: همواره در روی زمین از ناحیه پروردگار حجتی که حلال و حرام خدا را بشناسد و به راه خدا دعوت کند بوده و خواهد بود، و این رابطه بین خدا و خلق هیچگاه در زمین قطع نمی شود مگر چهل روز مانده به قیامت که در آن چهل روز خداوند حجت خود را از زمین برمی دارد، در آن روزها است که در توبه به روی گنهکاران بسته می شود، و ایمان آوردن در آن ایام بی فایده است، گنهکاران و کفاری که تا آن روز توبه نکرده و ایمان نیاورده اند از بدترین خلقند و کسانی هستند که قیامت بر آنان قیام می کند.

(۱)

ایمان بعد از ظهور علایم و اشراف قیامت

” فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ،

– آیا این کفار منتظر آنند که قیامت ناگهانی بیاید آن وقت ایمان آورند اینک علامت های آن آمده، ایمان بیاورند و اما خود قیامت اگر بیاید دیگر کجا می توانند به خود آیند و از تذکر خود بهره مند شوند.“

گویا مردم در موقعی ایستاده اند که یا از حق پیروی می کنند و عاقبت به خیر می گردند، و یا منتظر قیامت هستند و به هیچ وظیفه ای عمل نمی کنند تا این که مشرف بر آن می شوند آنگاه یقین به وقوعش پیدا نموده و متذکر می شوند و ایمان آورده پیرو حق می گردند .

اما امروز گوششان بدهکار پیروی حق نیست و با هیچ صحبت و موعظه و یا عبرتی خاضع نمی شوند. اما تذکری که بعد از وقوع قیامت برایشان دست می دهد، هیچ

١- آیه ١٥٨ سوره انعام المیزان ج : ٧ ص : ٥٣٣ و ص ٥٣٩

سودی به حالشان ندارد، چون قیامت بدون اطلاع قبلی می آید.

وقتی علامت های آن پیدا می شود دیگر مهلتشان نمی دهد که به دنبال آن تذکر و خضوع و ایمان، دست به عملی صالح زنند تا تذکرشان مایه سعادتشان شود.

و وقتی قیامت برپا شود دیگر وقت عمل باقی نمانده، چون آن روز، روز جزاء است، نه روز عمل، همچنان که قرآن فرموده: ”یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکر یقول یا لیتنی قدمت لِحیاتی.“ علاوه بر این، اشراط و علامتهای قیامت آمده و محقق شده است.

و شاید مراد از علامتهای آن، خلقت انسان و دو نوع بودن آن - نوعی صلحاء و نوعی مفسدین، نوعی متقیان و نوعی فجار- باشد که خود همین، قیامتی می خواهد تا بین این دو نوع جدایی بیندازد. یکی هم مرگ است که آن نیز از اشراط وقوع قیامت است.

”فانی لهم اذا جاءتهم ذکریهم،“ چگونه می توانند متذکر شوند بعد از آمدن قیامت؟ یعنی چگونه از تذکر خود در آن روز انتفاع می برند، روزی که عمل سودی ندارد و فقط روز جزاء است.

(۱)

ارث زمین به بندگان صالح می رسد!

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ،

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ،

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ،

-در زبور از پی آن کتاب چنین نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به میراث می برند،

-که در این برای گروه عبادت پیشه بلاغی هست،

و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستاده ایم!

مراد از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع، از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان شود، و این برکات یا دنیایی است که بر می گردد به تمتع صالحان از حیات دنیوی که در این صورت خلاصه مفاد آیه این می شود که: به زودی زمین از لوث شرک و گناه پاک گشته و جامعه بشری صالح که خدای را بندگی کنند و به وی شرک

نورزند در آن زندگی کنند همچنانکه آیه: "وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض ... يعبدونني لا يشركون بي شيئا،" از آن خبر می دهد.

۱- آیه ۱۷ سوره محمد الميزان ج : ۱۸ ص : ۳۵۷

اگر این برکات اخروی باشد عبارت است از مقامات قربی که در دنیا برای خود کسب کردند، چون این مقامات هم از برکات حیات زمینی است، هر چند که خودش از نعیم آخرت است، همچنانکه آیه: "و قالوا الحمد لله الذی اورثنا الارض ننبوا من الجنه حیث نشاء" که حکایت کلام اهل بهشت است و آیه: "اولئک هم الوارثون الذین یرثون الفردوس"، بدان اشاره می کنند.

از همینجا معلوم می شود که آیه مورد بحث خاص به یکی از دو وراثت های دنیایی و آخرتی نیست بلکه هر دو را شامل می شود.

مفسرینی که آن را به وراثت آخرتی اختصاص داده اند و به آیاتی که مناسب با آن وراثت است تمسک جسته و چه بسا گفته اند همین معنا متعینا مقصود است چون بعد از اعاده دیگر زمینی نیست تا صالحان آن را ارث ببرند، حرف درستی نزده اند، زیرا معلوم نیست که آیه مورد بحث عطف بر آیه قبلی اش که متعرض مساله اعاده بوده شده باشد تا بگوید بعد از اعاده دیگر زمینی باقی نمی ماند.

آن مفسرینی هم که آیه را به وراثت دنیایی اختصاص داده حمل بر دوره ظهور اسلام و یا دوران حضرت مهدی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اخبار متواتره از آن خبر داده و شیعه و سنی آنها را نقل کرده اند، نموده اند باز راه درستی نرفته اند زیرا روایات مذکور هر چند متواتر و مسلم است اما آیه را تخصیص نمی زند.

کوتاه سخن، همانطوری که گفتیم آیه شریفه مطلق است و شامل هر دو وراثت می شود چیزی که هست از نظر سیاق آنچه که عقل و اعتبار اقتضاء می کند این است که آیه شریفه عطف بر همان جمله: "فمن یعمل من الصالحات و هو مؤمن ..." باشد چون آن آیه به تفصیل حال اهل اختلاف از نظر جزای اخروی اشاره می کرد و این آیه به تفصیل حال آنان از نظر جزای دنیوی اشاره می کند، و در نتیجه حاصل کلام این می شود که: ما بشر را به سوی دینی واحد دعوت کردیم لیکن ایشان دین را قطعه قطعه نموده در آن اختلاف کردند و مجازاتشان هم مختلف شد، اما در آخرت آنهایی که ایمان آوردند سعیشان مشکور و عملشان مکتوب شد - و از کفار بر خلاف این شد - و اما در دنیا، آنهایی که ایمان آوردند زمین را به وراثت مالک شدند - به خلاف دیگران.

"ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدين"، آنچه در این سوره بیان کردیم که رب عالم واحد است و غیر او ربی نیست و واجب است که از طریق نبوت پرستش شود تا به این وسیله آماده روز حساب گردند و اینکه جزای مؤمنین چنین و چنان و جزای کافران چنین و چنان است برای مردم عابد کافی است، البته در صورتی که آنرا اخذ نموده و به آن عمل کنند که در این صورت به آرزوی خویش می رسند .

– ” و ما ارسلناك الا رحمه للعالمين، “ یعنی تو رحمتی هستی که به سوی همه جماعت‌های بشری فرستاده شده ای!

(۱)

حشر انسانی (اوضاع طبیعی و انسانی قیامت)

وضعیت انسانی در روز محشر

قسمت اول: کیفیت زنده کردن مردگان

نمونه عملی از نحوه زنده کردن مردگان

۱- آیه ۱۰۴ تا ۱۰۸ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۶۴

”وَ إِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اَرِنِيْ كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتٰى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰى وَ لٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِيْ قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يٰۤاَتِيْنَكَ سَعِيًّا وَ اعْلَمَنَّ اَنَّ اللّٰهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ،

- و بیاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا! ولی می خواهم قلبم آرامش یابد، فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آنگاه یک یک آنها را صدا بزن، خواهی دید که با شتاب نزد تو می آیند و بدان که خدا مقتدری شکست ناپذیر و محکم کار است!“

آیه شریفه دلالت می کند بر اینکه ابراهیم علیه السلام درخواست کرده بود که خدا کیفیت احیا و زنده کردن را به او نشان دهد، نه اصل احیا را.

یعنی، سؤال از کیفیت افاضه حیات بر مردگان کرده، و اینکه خدا با اجزای آن مرده چه می کند که زنده می شوند؟ و این به عبارتی همان است که خدای سبحان آن را ملکوت اشیاء خوانده و فرموده:

”انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون، فسبحان الذي بیده ملکوت كل شیء!“

- امر او هر گاه چیزی را بخواهد ایجاد کند تنها به این است که به آن بگوید: باش و او موجود شود، پس منزّه است خدائی که ملکوت هر چیزی به دست اوست!“

ابراهیم علیه السلام تقاضا نکرد که می خواهم بینم اجزای مردگان چگونه حیات را می پذیرند، و دوباره زنده می شوند، بلکه تقاضای این را کرد که می خواهم فعل تو را بینم

که چگونه مردگان را زنده می کنی، و این تقاضا، تقاضای امر محسوس نیست، هر چند که منفک و جدا از محسوس هم نمی باشد، چون اجزائی که حیات را می پذیرند مادی و محسوسند و لیکن همانطور که گفتیم تقاضای آنجناب تقاضای مشاهده فعل خدا است که امری است نامحسوس، پس در حقیقت ابراهیم علیه السلام درخواست حق یقین کرده است.

خدای تعالی در جواب آن حضرت فرمود:

- "قال فخذ اربعة من الطير، فصرهن اليك، ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن ياتينك سعيا..."

- گفت: چهار پرنده بگیر، و نزد خویش پاره پاره کن، سپس بر هر کوهی پاره ای از آنها بگذار، و ندایشان کن، که دوان سوی تو آیند...!"

این قصه آنطور که در ابتداء به نظر می رسد، یک داستان ساده نیست، اگر به این سادگی ها بود، کافی بود که خود خدای تعالی مرده ای را (هر چه باشد، چه مرغ و چه حیوانی دیگر،) پیش روی ابراهیم علیه السلام زنده کند، و زائد بر این، کار لغو و بیهوده ای باشد، در حالی که قطعاً چنین نیست و ما می بینیم قیودی و خصوصیات زائد بر اصل معنا در این کلام اخذ شده است، مثلاً قید شده:

۱- آن مرده ای که می خواهد زنده اش کند مرغ باشد.

۲- مرغ خاصی و به عدد خاصی باشد.

۳- مرغها زنده باشند و خود ابراهیم علیه السلام آنها را بکشد.

۴- باید آنها را به هم مخلوط کند، بطوریکه اجزای بدن آنها به هم آمیخته گردند.

۵- باید گوشتهای درهم شده را چهار قسمت کند و هر قسمتی را در محلی دور از قسمت های دیگر بگذارد، مثلاً هر یک را بر قله کوهی بگذارد.

۶- عمل زنده کردن به دست خود ابراهیم انجام شود، ابراهیمی که خودش درخواست کرده بود.

۷- با دعا و صدا کردن آن جناب زنده شوند.

۸- هر چهار مرغ نزدش حاضر گردند.

این خصوصیات زائد بر اصل قصه، بطور مسلم در معنائی که مورد نظر بوده و خدای تعالی می خواسته به ابراهیم علیه السلام بفهماند، دخالت داشته است.

نکته اول: گفتار ابراهیم علیه السلام اقتضا می کرد که خدای تعالی عمل احیا را به دست خود آن جناب اجرا کند، لذا می فرماید: چهار مرغ بگیر، و سپس آنها را به دست خود ذبح کن، و بعد بر سر هر کوهی قسمتی از آن بگذار، که در این سه جمله، و در جمله ”سپس آنها را بخوان“ مطلب به صیغه امر آمده و در آیه یاتینک سعیا خدای تعالی دویدن مرغان، به سوی ابراهیم علیه السلام را که همان زنده شدن مرغان است مرتبط و متفرع بر دعوت او کرده، پس معلوم می شود آن سببی که حیات را به مرده ای که قرار

است زنده شود، افاضه می کند، همان دعوت ابراهیم علیه السلام است، با اینکه ما می دانیم که هیچ زنده شدن و احیائی بدون امر خدای تعالی نیست، پس معلوم می شود که دعوت ابراهیم علیه السلام به امر خدا، به نحوی متصل به امر خدا بوده که گوئی زنده شدن مرغان هم از ناحیه امر خدا بوده، و هم از ناحیه دعوت او، و اینجا بود که ابراهیم علیه السلام کیفیت زنده شدن مرغان یعنی افاضه حیات از طرف خدا به آن مردگان را مشاهده کرد.

اما نکته دوم، در کلمه "موتی" است، از این کلمه فهمیده می شود که کثرت مردگان دخالتی در سؤال آن جناب داشته، و این دخالت لابد از این جهت است که وقتی جسدهای متعددی ببوسند، و اجزای آنها متلاشی شده، و صورتها دگرگون گردد، حالت تمیز و شناخت فرد فرد آنها از بین می رود و کسی نمی فهمد مثلا این مشت خاک، خاک کدام مرده است، و همچنین دیگر ارتباطی میان اجزای آنها باقی نمی ماند، و همه در ظلمت فنا گم شده و چون داستانهای فراموش شده از یاد می روند، نه در خارج خبری از آنها باقی می ماند، و نه در ذهن، و با چنین وضعی، چگونه قدرت زنده کننده به همه آنها و یا به یکی از آنها احاطه پیدا می کند؟ در حالی که محاطی در واقع نمانده، تا محیطی به آن احاطه یابد!

سخن کوتاه اینکه: خدای تعالی در پاسخ ابراهیم علیه السلام به او دستور داد تا چهار عدد مرغ بگیرد، آنگاه زنده شدن آنها را مشاهده کند، یعنی نخست آن مرغ ها و اختلاف اشخاص و اشکال آنها را ببیند و کاملا بشناسد، و سپس هر چهار مرغ را کشته و اجزای همه را در هم بیامیزد، آنطور که حتی یک جزء مشخص در میان آنها یافت نشود، و سپس گوشت کوبیده شده را چهار قسمت نموده و بر سر هر کوهی قسمتی از آنها بگذارد، تا بطور کلی تمیز و تشخیص آنها از میان برود، و آنگاه یک یک را صدا بزند، و ببیند چگونه با شتاب پیش او حاضر می شوند، در حالی که تمامی خصوصیات قبل از مرگ را دارا می باشند.

همه اینها تابع دعوت آن جناب بود، و دعوت آن جناب متوجه روح و نفس آن حیوان شد، نه جسدش، چون جسدها تابع نفس ها هستند، و بدنها فرع و تابع روح هستند. و وقتی ابراهیم علیه السلام مثلا روح خروس را صدا زد و زنده شد، قهرا بدن خروس نیز به تبع روحش زنده می شود، بلکه تقریبا نسبت بدن به روح (به عنایتی دیگر) همان نسبتی است که سایه با شاخص دارد، اگر شاخص باشد سایه اش هم هست، و اگر شاخص یا اجزای آن به طرفی متمایل شود، سایه آن نیز به آن طرف متمایل می گردد، و

همینکه شاخص معدوم شد، سایه هم معدوم می شود.

خدای سبحان هم وقتی موجودی از موجودات جاندار را ایجاد می کند، و یا زندگی را دوباره به اجزای ماده مرده آن بر می گرداند، این ایجاد نخست به روح آن موجود تعلق می گیرد، و آنگاه به تبع آن، اجزای مادی نیز موجود می شود، و همان روابط خاصی که قبلا بین این اجزا بود مجددا برقرار می گردد، و چون این روابط نزد خدا محفوظ است و مائیم که احاطه ای به آن روابط نداریم .

پس تعین و تشخیص جسد به وسیله تعین روح است، و جسد بلافاصله بدون هیچ مانعی بعد از تعین روح متعین می شود، و به همین مطلب اشاره می کند آنجا که می فرماید:

” و اعلم ان الله عزیز حکیم، “ یعنی بدان که خدا عزیز است، و هیچ چیزی نمی تواند از تحت قدرت او بگریزد، و از قلم او بیفتد، و خدا حکیم است، و هیچ عملی را به جز از راهی که لایق آن است انجام نمی دهد، به همین جهت بدن و جسدها را با احضار و ایجاد ارواح ایجاد می کند، نه به عکس.

و اگر فرمود: بدان که خدا عزیز و حکیم است برای این بود که بفهماند خطور قلبی ابراهیم علیه السلام که او را وادار کرد چنین مشاهده ای را درخواست کند، خطوری مربوط به معنای دو اسم خدای تعالی یعنی عزیز و حکیم بوده است، لذا در پاسخ او عملی انجام داد تا علم به حقیقت عزت و حکمت خدا برای او حاصل شود.

(۱)

قسمت دوم: کلیاتی از آغاز و انجام قیامت

اشاره

(مطالبی که در این مقدمه می آید یک دوره کامل از وقایعی است که در قیامت از اولین دمیدن صور تا آخرین مرحله استقرار انسانها در بهشت یا دوزخ اتفاق می افتد. تفصیل این مطالب شامل تمامی مباحث این کتاب در فصلهای مختلف آن است که در بقیه فصل ها مشروحاً آمده است، و در اینجا به طور خلاصه به عنوان آغاز قیامت بیان می شود. امین :)

الف: قیامت چگونه آغاز می شود؟

اشاره

– ” وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ،
 – وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابَ وَ جَاءَ عِبَادُ اللَّهِ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الشُّهَدَاءُ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،
 – وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ! “

۱- با نفخه اول همه می میرند!

– و در صور دمیده می شود،

– که ناگهان آنچه جنبده ای در آسمانها و هر کس که در زمین است می میرند،

– مگر کسی که خدا خواسته باشد!

ظاهر آنچه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می گیرد، یک بار برای اینکه همه جانداران با هم بمیرند، و یک بار هم برای اینکه همه مردگان زنده شوند.

جمله ” مگر کسی که خدا خواسته باشد، ” استثنایی است از اهل آسمانها و زمین.

۲- با نفخه دوم همه زنده می شوند!

– سپس نفخه ای دیگر در آن دمیده می شود،

– که ناگهان همه به حالت قیامت درآمده خیره نگاه می کنند!

در صور نفخه دیگری دمیده می شود که ناگهان همه از قبرها برمی خیزند و منتظر می ایستند تا چه دستوری برسد، و یا چه رفتاری با ایشان می شود، و یا برمی خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می کنند .

و اینکه در این آیه آمده که بعد از نفخه دوم برمی خیزند و نظر می کنند، منافاتی با مضمون آیه ” و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون، “ و آیه ” یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا، “ و آیه ” و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الأرض، “ ندارد، برای اینکه فزعشان و دویدنشان به سوی عرصه محشر، و آمدن آنان فوج فوج بدانجا، مانند پیا خاستن و نظر کردنشان حوادثی نزدیک بهمند، و چنان نیست که با هم منافات داشته باشند.

۳- تاریکی زمین زایل می گردد!

و زمین به نور پروردگارش روشن می شود!

” و أشرق الأرض بنور ربها... “ اشراق الارض به معنای نورانی شدن زمین است. بعید نیست مراد از اشراق زمین به نور پروردگارش آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور. و این هم جای شک نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده: ” و أشرق الأرض بنور ربها. “

و اگر به جای کلمه الله کلمه رب را آورده برای تعریض بر مشرکین است، که منکر ربوبیت خدای تعالی برای زمین، و موجودات زمینی هستند .

و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است، همچنانکه در جمله ” و الأرض جمیعا قبضته، “ نیز منظور، زمین و آنچه در آن است، می باشد.

۴- نامه های اعمال گشوده می شوند!

و کتاب را پیش رو می گذارند!

”و وُضِعَ الْكِتَابُ....“ بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از کتاب، همان نامه های اعمال است، که حساب بر طبق آنها صورت می گیرد و بر طبق آن حکم می کنند. و بعضی دیگر گفته اند: مراد از کتاب لوح محفوظ است. مؤید این وجه آیه ”هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اَنَا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ“ است.

۵- گواهان احضار می شوند!

و پیامبران و شاهدان را می آورند!

”و جئنا بالنبیین والشهداء....“ آوردن انبیا به طوری که از سیاق برمی آید برای این است که از ایشان پرسند آیا رسالت خدا را انجام دادید یا نه؟ و آیه شریفه: ”فَلنَسْئَلَنَّ الَّذِینَ اُرْسِلَ الْیَهُمُ و لنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِینَ“ هم مؤید این معنا است.

و اما آوردن شهدا که عبارتند از گواهان اعمال، آن نیز برای این است که آنچه از اعمال قوم خود دیده اند و تحمل کرده اند، اداء کنند که در جای دیگر در این باره فرموده: ”فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا.“

۶- داوری واقعی آغاز می شود!

و بین آنها به حق داوری می شود و به کسی ظلم نمی شود!

”و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون....“ قضای بین مردم، عبارت است از داوری بین آنان در آنچه که در آن اختلاف می کردند. این معنا مکرر در کلام خدای تعالی آمده، مانند: ”ان ربک یقضی بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون.“

۷- اعمال به صاحبانش رد می شود!

و هر کسی عمل خود را به تمام و کمال دریافت می کند،

و چیزی از عمل کسی کم نمی گذارند،

و او داناتر است به آنچه مردم می کردند!

”و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون!“ وُفِّیتَ به معنای دادن و پرداختن چیزی است به حد کمال و تمام. و در جمله مورد بحث به خود عمل متعلق شده، یعنی فرموده: در قیامت خود اعمال را به صاحبانشان می دهیم، نه جزا و پاداش آن

را، و این بدان جهت است که دیگر جای شکی در عادلانه بودن جزای آن روز باقی نگذارد، و در نتیجه آیه مزبور به منزله بیان برای جمله ”و هم لا یظلمون“ است.

”و هو اعلم بما یفعلون“ یعنی حکم خدا بدین منوال که کتاب را بگذارند و از روی آن به حساب خلاق برسند، و همچنین آوردن انبیاء و شهداء بدین جهت نیست که خدا از اعمال بندگان بی اطلاع است و محتاج است تا آگاهان و گواهان بیایند و شهادت دهند، بلکه بدین منظور است که حکمش بر اساس عدالت اجرا گردد، و گرنه او به هر چه که خلاق می کنند آگاه است.

ب: احکام کفر اجرا می شود!

اشاره

– ”و سَیَقَ الذِّیْنَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ،

قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ !“

رانده شدن کفار بصورت گروهی به جهنم

– و کسانی که کافر شدند دسته دسته به سوی جهنم رانده می شوند،

– تا آنجا که به کنار جهنم برسند درها به رویشان باز می شود....

”و سَیَقَ الذِّیْنَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا....“ کلمه سَیَقَ به معنای به حرکت واداشتن است. کلمه زُمَر به معنای جماعتی از مردم است.

در قیامت کفار را دسته دسته از پشت سر به سوی جهنم می رانند. و چون به جهنم می رسند درهای آن باز می شود، تا داخل آن شوند.

از اینکه در اینجا فرمود درهای آن باز می شود معلوم می شود درهای متعددی دارد، و آیه: ” لها سبعه ابواب،“ به این معنا تصریح می کند.

- و خازنان دوزخ به ایشان می گویند:

- آیا رسولانی از جنس خود شما به سوی شما نیامدند،

- که آیات پروردگارتان را بر شما بخوانند،

- و شما را از لقای امروزتان بترسانند؟

- می گویند: بله، آمدند و لیکن کلمه عذاب علیه کفار محقق شده بود!

” و قال لهم خزنتها....“ خازنان دوزخ یعنی ملائکه ای که موکل برآند، از در ملامت و انکار برایشان می گویند: آیا رسولانی از خود شما یعنی از نوع خود شما انسانها

به سویتان نیامدند تا بخوانند بر شما آیات پروردگارتان را، و آن حجت ها و براهینی که بر وحدانیت خدا در ربوبیت، و وجوب پرستش او دلالت می کند، برایتان اقامه کنند؟

گفتند: چرا چنین رسولانی برای ما آمدند، آن آیات را برای ما خواندند، و لکن زیر بار نرفتیم و آنان را تکذیب کردیم، و در نتیجه ” حقت کلمه العذاب علی الکافرین - فرمان خدا و حکم ازلی اش در باره کفار به کرسی نشست ! “

منظور از کلمه عذاب همان است که در هنگامی که به آدم فرمان می داد به زمین فرود آید، فرمود:

” والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون . “

۲- دستور دخول از ابواب جهنم

-آنگاه گفته می شود:

-از هر در به دوزخ داخل شوید،

-در حالی که در آن، که جای متکبرین است،

-جاودان باشید!

” قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین! “ گوینده این فرمان خازنان دوزخند.

از جمله ” فبئس مثوی المتکبرین، “ برمی آید که این فرمان در باره کفاری صادر می شود که از در تکبر آیات خدا را تکذیب کرده، و با حق عناد ورزیده اند.

ج: احکام پاداش اجرا می شود!

اشاره

- ” وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمْ عَلَيْكُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ،

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدُّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ،

وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ! “

۱- سوق داده شدن متقین بصورت گروهی به بهشت

و کسانی که از پروردگارشان می ترسند،

-دسته دسته به سوی بهشت رانده می شوند،

-تا وقتی که نزدیک آن شوند درهایش گشوده می شود،

و خازنانش به ایشان گویند سلام بر شما که پاک بودید،

- پس برای همیشه داخل بهشت شوید!

”و سيق الذين اتقوا ربهم الى الجنة زمرا حتى اذا جاؤها و فتحت ابوابها...“ و کسانی که از انتقام پروردگار خود پرهیز داشتند دسته دسته به سوی بهشت، حرکت داده می شوند، تا آنکه بدانجا برسند، درهای آن برویشان باز می شود و موکلین بهشت در حالی که بهشتیان را استقبال می کنند، به ایشان می گویند: سلام بر شما! که پاک بودید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید، شما همگی در سلامت مطلق خواهید بود، و جز آنچه مایه خشودی است نخواهید دید!

در این آیه بر خلاف آیه قبلی جواب اذا ذکر نشده، و این خود اشاره به آن است که امر بهشت مافوق آن است که با زبان گفته شود و ماورای هر مقیاسی است که اندازه اش را معین کند.

جمله ”و فتحت ابوابها،“ یعنی تا آنکه به بهشت می رسند، در حالی که درها برایشان باز شده است. و منظور از جمله ”خزنتها“ ملائکه ای هستند که موکل بر بهشتند.

”فادخلوها خالدین!“ اینک داخل شوید که اثر پاکی شما این است که جاودان در آن زندگی کنید!

۲- صدق وعده پروردگار

و گفتند حمد خدا را که به وعده خود وفا کرد،

و زمین را به ارث در اختیار ما قرار داد،

- تا در هر جای بهشت که بخواهیم منزل کنیم،

و چه خوب است اجر عاملین!

”و قالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده و أورثنا الأرض...“ گویندگان این سخن مردم پرهیزگارند، و مرادشان از وعده ای که خدا به آنان داده بود، آن وعده ای است که در قرآن، و در سایر وحی ها که به انبیای دیگر کرده بود، مکرر آمده، و متقین را وعده بهشت داده، از آن جمله در قرآن عزیزش فرموده: ”للذين اتقوا عند ربهم جنات،“ و نیز فرموده: ”ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم.“

بعید نیست که مراد از این وعده، وعده به ارث دادن بهشت باشد، همچنانکه در قرآن فرموده: ”اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس هم فيها خالدون،“ و بنا بر این احتمال جمله ”و اورثنا الأرض،“ چنین معنا می دهد: گفتند حمد آن خدایی را

سزد که به وعده خود وفا کرد، و بهشت دیگران را هم به ما ارث داد!

۳- وراثت زمین بهشت

” و اورثنا الأرض،“ مراد از کلمه أرض به طوری که گفته اند زمین بهشت است، یعنی همانجایی که بهشتیان در آنجا مستقر می شوند. و در اول سوره مؤمنون هم هست که مراد از ارث دادن بهشت، این است که: بهشت را برایشان باقی گذاشت، با اینکه در معرض آن بود که دیگران آن را ببرند و یا حداقل شریک ایشان شوند، ولی آن دیگران (در اثر گناه و شرک) سهم بهشت خود را از دست دادند و به اینان منتقل گردید.

۴- اقامت و استفاده دلخواه از بهشت

” تبوء من الجنة حیث نشاء،“ این جمله بیانگر ارث دادن زمین به ایشان است، و اگر با اینکه جا داشت بفرماید ”تبوء منها،“ فرمود: ”تبوء من الجنة،“ و خلاصه با اینکه جا داشت ضمیر کلمه أرض را به کار ببرد کلمه جنت را آورد برای این است که کلمه أرض را معنا کند، و بفهماند که منظور ما از أرض همان بهشت است .

و معنای آیه این است که: پرهیزکاران بعد از داخل شدن در بهشت، می گویند: حمد خدایی را که به وعده خود وفا کرد، آن وعده ای که می داد که به زودی ما را داخل بهشت می کند. و یا آن وعده ای که می داد که به زودی بهشت را به ما به ارث می دهد، و ما در بهشت هر جایش که دلمان بخواهد مسکن خواهیم کرد. از جمله اخیر به دست می آید که بهشتیان هر چه بخواهند در بهشت دارند.

” فنعم أجر العاملين!“ یعنی چه خوب است اجر آنهایی که برای خدا عمل کردند، و این جمله - به طوری که از سیاق برمی آید - سخن اهل بهشت است، احتمال هم دارد تتمه کلام خدای تعالی باشد.

۵- داوری بحق، و حمد خدای سبحان

- و ملائکه را بینی که پیرامون عرش می چرخند،

- و به حمد خدا تسبیح می کنند،

- و بین ایشان به حق داوری می شود،

- و گفته می شود:

-الحمد لله رب العالمین!

” و ترى الملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم“ تو در آن روز ملائکه را می بینی در حالی که گرداگرد عرشند و پیرامون آن طواف می کنند، تا اوامر

صادره را اجرا کنند، و نیز می بینی که سرگرم تسبیح خدا با حمد اویند.

کلمه حافین به معنای احاطه کردن و حلقه زدن دور چیزی است. و کلمه عرش عبارت است از آن مقامی که فرامین و اوامر الهی از آن مقام صادر می شود، فرامینی که با آن امر عالم را تدبیر می کند. و ملائکه عبارتند از: مجریان مشیت خدا، و عاملان به اوامر او.

و دیدن ملائکه به این حال کنایه است از اینکه بعد از درهم پیچیده شدن آسمانها، ملائکه را به این صورت و حال می بینی.

” و قضی بینهم، “ ممکن است مراد از کلمه قضا در آیه قبل، خود حکم الهی باشد، و مراد از قضا در این جمله مجموع جزئیات باشد، جزئیاتی که از ساعت مبعوث شدن تا آخرین لحظه، یعنی لحظه داخل شدن دوزخیان در دوزخ و استقرار در آن و در آمدن بهشتیان در بهشت، و استقرار در آن، پیش می آید.

” وَ قِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ! “

این جمله خاتمه آغاز و انجام خلقت است، و هم ثنایی است عمومی برای خدای تعالی، که هیچ کاری نکرده و نمی کند، مگر آنکه آن کار جمیل و زیبا است.

بعضی از مفسرین گفته اند: گوینده این حمد همان متقین هستند، چون حمد اولشان برای داخل شدن در بهشت بوده، و حمد دومشان برای این بوده که خدا حکم را به نفع آنان صادر فرمود و به حق بین ایشان و غیر ایشان داوری کرد.

مؤید این وجه آیه شریفه زیر است که در صفت اهل بهشت می فرماید:

” و آخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین! “

و این خود حمدی است عام که حمد آخرین روز خلقت است.

(۱)

اعاده انسان به قبر و اخراج از قبر

” - وَ اللَّهُ أُنَبِّئُكُمْ مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا،

- ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا،

- و خدا بود که شما را چون گیاه از زمین به نحوی ناگفتنی رویانید،

- و سپس او است که شما را به زمین برگردانیده و باز به نحوی ناگفتنی از زمین خارج می کند.

منظور از برگرداندن به زمین این است که شما را می میراند، و در قبر می کند. و

۱- آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۴

منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزا از قبر بیرونتان می آورد.

آیه مورد بحث با آیه قبلیش مجموعاً همان را می خواهند افاده کنند که آیه زیر در مقام افاده آن است: " فیها تحيون و فیها تموتون و منها تخرجون."

و در اینکه فرمود: " شما را خارج می کند،" و نفرمود: " سپس شما را خارج می کند،" اشاره است به اینکه اعاده شما به زمین و بیرون آوردنتان در حقیقت یک عمل است، و اعاده جنبه مقدمه را برای اخراج دارد، و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک عالم است، آن هم عالم حق است، همچنان که در دنیا در عالم غرور بود.

آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نوح المیزان ج ۲۰ ص ۵۰

قسمت سوم: مشخصه های قیامت

مشخصه ها و معرفه های قیامت و روز حشر

”إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ،

وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ،

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ،

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ،

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ،

وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُودٍ،

و در این برای کسی که از عذاب قیامت بترسد آیتی است و قیامت روزی است که همه مردم یک جا جمع می شوند و این، روز حضور یافتن همه است،

و آنرا جز برای مدتی معین مؤخر نمی داریم،

روزی بیاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و برخی از آنان بدبخت باشد و برخی نیکبخت،

اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،

و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه پروردگار تو بخواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می کند،

اما کسانی که نیکبختند در بهشتند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودانند مگر آنچه خدای تو بخواهد که این بخششی قطع نشدنی است.“

معرفه اول قیامت: روز جمع شدن تمام مردم (از اولین تا آخرین)

”ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ،“ یعنی آن روزی که عذاب آخرت، در آن به وقوع می پیوندد روزی است که همه مردم برای دیدنش جمع می شوند.

و روز قیامت را به روزی توصیف کرده که مردم برای آن مجموعند، و نفرموده: بزودی جمع می شوند، و یا جمع می شوند برای آن مردم تا دلالت کند بر اینکه جمع شدن مردم برای آن، از اوصاف لازم و لاینفک آن است، و حاجتی نیست به اینکه از آن خبر داده شود.

پس این روز شانی دارد که هیچ روز دیگر ندارد، و آن شان صورت نمی گیرد مگر به اینکه همه مردم بدون استثناء جمع

شوند و احدی از حضور در آن تخلف نکند.

روز قیامت مردم نیز شانی دارند که با آن تمامی افراد بشر به همدیگر ارتباط یافته، اولی با آخری و آخری با اولی در آن مختلط می شود و بعضی با کل مربوط می شود. و آن شان عبارت است از رسیدگی به حساب اعمالشان، از نظر ایمان و کفر و اطاعت و معصیت. و کوتاه سخن از نظر سعادت و شقاوت.

پر واضح است که یک عمل واحد از یک انسان از تمامی اعمال گذشته اش که با اصول باطنیش ارتباط دارد سرچشمه گرفته، و اعمال آینده اش که آنها نیز با احوال قلبیش مرتبط است از آن یک عمل منشا می گیرد.

و همچنین عمل یک انسان با اعمال هر کس که با او ارتباط دارد مرتبط می شود، یعنی اعمال آنها از عمل این متأثر گشته و یا اعمال ایشان در عمل وی مؤثر بوده است، و همچنین اعمال انسانهای گذشته با انسانهای آینده و اعمال انسانهای آینده با انسانهای گذشته ارتباط دارد.

در بین گذشتگان، پیشوایانی بودند که مردم را هدایت می کردند و یا گمراه می ساختند و اعمال آنان در اعمال آیندگان اثر داشته و ایشان مسؤول آنند، همچنانکه در متاخرین اتباع و دنباله روهایی هستند که از غرور و فریب پیشوایان گذشته شان پرسش می شوند. و جزاء و کیفر هم از حکم فصل و داوری که حق را از باطل جدا می سازد تخلف پذیر نیست.

و مطلبی که وضعش چنین باشد، و آن داوری که دامنه اش از ابتدا تا انتهای بشریت گسترش داشته باشد، جز در روزی که اولین و آخرین بشر یکجا جمع باشند و احدی غایب نباشد صورت نمی گیرد.

تفاوت حساب روز قیامت با بازجویی های برزخ یا قبر

از همین جا می توان فهمید که بازجویی از تک تک مردم در قبر، و اجرای پاره ای از ثوابها و عقابها در آن، بطوری که آیات راجع به عالم برزخ بدان اشاره نموده، و روایات وارده از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام بطور تفصیل از آن خبر می دهد، غیر از مساله حساب روز قیامت و بهشت و دوزخ جاودانه ای است که خداوند از آن خبر داده است.

چون بازجویی و سؤالی که افراد در قبر دارند، برای تکمیل پرونده اعمال است، تا برای فرا رسیدن قیامت بایگانی شود، و بهشت و دوزخ برزخی هم منزلگاه موقتی است، مانند منزلگاههای موقتی که برای مسافری در وسط راه آماده می سازند.

آری، در عالم برزخ بطور کامل به حساب کسی نمی رسند، و در آنچه کرده

حکم فصل و جزای قطعی صادر نمی کنند، همچنانکه آیه: "النار يعرضون عليها غدوا و عشيا و يوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب،" و آیه: "... يسحبون في الحميم ثم في النار يسجرون،" بدان اشاره دارند، چه از عذاب برزخیان تعبیر کرده به عرضه بر آتش، و از عذاب قیامتیان به داخل شدن در آن، که عذابی است شدیدتر، و در دومی از عذاب برزخیان تعبیر کرده است به "سحب در حمیم- کشیدن در آب جوشان،" و از قیامتیان به "سجر در نار- سوختن در آتش."

و نیز آیه شریفه: "و لا- تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الله من فضله و يستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم الا خوف عليهم و لا هم يحزنون،" که صراحت دارد در اینکه مربوط است به عالم قبر، و گفتگویی از حساب و بهشت خلد در آن به میان نیامده، تنها بطور اجمال پاره ای از تنعم ها را ذکر کرده است.

و نیز آیه شریفه: "حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلى اعمل صالحا فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها و من ورائهم برزخ الی يوم يبعثون،" که خاطر نشان می سازد مردم بعد از مردن در برزخی زندگی می کنند که متوسط است میان حیات دنیوی- که بازیچه ای بیش نیست- و میان حیات اخروی- که حقیقت زندگی است- همچنانکه فرموده: "و ما هذه الحيوة الدنيا الا لهو و لعب و ان الدار الآخرة لهی الحيوان لو كانوا يعلمون."

کوتاه سخن، دنیا دار عمل، و برزخ دار آماده شدن برای حساب و جزاء، و آخرت دار حساب و جزاء است.

و آیه شریفه: "یوم لا- یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا،" که می رساند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنینی که با اویند با نوری که در دنیا کسب نموده و در برزخ فراهم کرده اند به عرصه قیامت در آمده، آنگاه درخواست می کنند که خدا نورشان را تکمیل نماید و بقایای عالم لهو و لعب را از آنان بزداید.

معرفه دوم قیامت: روز مشهود

"و ذلک یوم مشهود،" این جمله به منزله نتیجه و تفریعی است که به ظاهرش بر جمله قبلی "ذلک یوم مجموع له الناس،" مترتب شده است، چون جمع شدن مردم مستلزم مشاهده نیز هست، چیزی که هست لفظ جمله مورد بحث مقید به ناس- مردم نشده، و اطلاقش اشعار دارد بر اینکه آن روز برای هر کسی که بتواند مشاهده کند مشهود است،

چه مردم، چه ملائکه و چه جن.

و آیات بسیاری که دلالت می کنند به محشور شدن جن و شیاطین و حاضر شدن ملائکه در قیامت همه این اطلاق را تایید می کنند.

نوع دیدن در روز قیامت

دقت و تدبر در امثال آیه: "لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد،" و آیه: "ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون،" که حکایت کلام گنهکاران است، و آیه: "و يوم نحشرهم جميعا ثم نقول للذين اشركوا مكانكم انتم و شركاؤكم فزيلنا بينهم ... هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت و ردوا الى الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما كانوا يفترون،" این معنا را به دست می دهد که روز قیامت روزی است که خداوند بندگان را جمع نموده، حجاب و پرده ها را از جلو دیدگان و حواسشان بر می دارد در نتیجه حقایق بطور تام و کامل برایشان ظاهر می گردد، و آنچه در این نشاه دنیا بر ایشان مستور و در پس پرده غیب بود، در آنجا برایشان مشهود می شود.

در این موقع است که دیگر شك و تردیدی بر دلی راه نیافته و دلی را به وسوسه نمی اندازد، و همه به معاینه درك می کنند که خدا حق مبین است و مشاهده می کنند که تمام قدرتها برای او و ملك و عصمت و امر و قهر، تنها شایسته اوست و شریکی برای او نیست .

و آن استقلالی که در دنیا برای اسباب پنداشته می شد از بین رفته و روابط تاثیری که میان اشیاء بود زایل می گردد، در این هنگام است که ستارگان اسباب فرو ریخته، اخترانی که اوهام را در ظلمات راهنمایی می کرد خاموش می شود و دیگر برای هیچ دارنده ای ملکی بطور استقلال نمی ماند، دیگر برای هیچ قدرتمندی قدرتی که با آن، عزت به خرج دهد نمانده، برای هیچ چیز ملجا و پناهگاهی که بدان پناهنده شود و به وسیله عصمتش خود را حفظ نماید باقی نمی ماند و دیگر پرده ای نخواهد ماند که چیزی را از چیز دیگری محجوب و پوشیده بدارد، و امر همه اش برای خدای واحد قهار است، و جز او کسی مالک چیزی نیست، و در این اوصاف که برشمریم آیات بسیاری در قرآن کریم است که بر کسی که در کلام خدای تعالی تدبر کند مخفی نمی ماند.

و این است معنای جمله: "یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء،" و جمله: "ما لكم من الله من عاصم،" و جمله: یوم لا یملك نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله،" و همچنین آیات و جملات بسیار دیگری که همه در این صدد هستند که نفی کنند آنچه را که اوهام در این نشاه دنیوی - که جز لهو و لعب چیز دیگری نیست - می آراید .

و چنین وانمود می کند که این اسباب ظاهری هر یک برای خود سببی است مستقل در تاثیر و هر کدام به صفتی از اوصاف ملک، سلطنت، قوت، عزت و کرامت متصف است، و اتصافش هم بطور حقیقت است و این خود اینهاست که یکی می دهد و آن دیگری منع می کند یکی نافع است و دیگری مضر، و در غیر این اسباب ظاهری سود و زیانی نیست.

از همین جا می توان به معنای آیه: "یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه،" مانوس شد، و این معنا در آیات دیگری قریب به همین عبارت تکرار شده، مانند آیه: "لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا و آیه هذا یوم لا ینطقون."

ظهور و بروز اسرار باطن ها

خدای تعالی در مواردی که روز قیامت را توصیف می کند می فرماید: "یوم تبلی السرائر،" و نیز می فرماید: "ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله،" و با این کلمات خود روشن می سازد که حساب در روز قیامت به آن صفات و نیات و احوال خوب و بدی است که در دلهاست، نه به ظواهر اعمال که در این نشانه یعنی در دنیا کاشف آن احوال است.

پس آنچه که از احوال قلب و زوایای دل در دنیا مستور و پنهان بوده در آخرت ظاهر و عریان جلوه گر می شود و آنچه که امروز غیب است در آن روز شهادت خواهد بود.

معرفه سوم قیامت: زمان وقوع

- "وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدُّودٍ،"

و آنرا جز برای مدتی معین مؤخر نمی داریم.

یعنی برای این روز اجل و سررسیدی است که قبل از رسیدن آن واقع نخواهد شد، و کسی نیست که حکم خدا را عقب بیندازد و قضای او را لغو کند، خود او هم آن روز را تاخیر نمی اندازد، مگر تا همان سررسیدی که خودش برشمرده است.

وقتی آن عدد تمام شد سرآمد مزبور فرا می رسد، و قیامت قیام می کند.

معرفه چهارم قیامت: تکلم در روز قیامت

”يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ“

— روزی بیاید که هیچ کس جز به اذن او سخن نگوید و برخی از آنان بدبخت باشند و برخی نیکبخت.

”یوم یات لا- تکلم نفس الا- باذن،“ روزی که می آید آن اجلی که قیامت تا آن روز به تاخیر می افتد هیچ کس تکلم نمی کند مگر به اذن او، در جای دیگر فرموده: ”من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لات.“

و معنای آیه مورد بحث این است که: هیچ نفسی به کلامی تکلم نمی کند مگر به آن کلامی که به اذن خدا همراه باشد، نه مانند دنیا که هر حرفی بخواهد بزند، چه خدا اجازه تشریحی داده باشد و چه نداده باشد.

و این صفت را که کسی تکلم نمی کند مگر به اذن او از خواص معرف روز قیامت شمرده و حال آنکه اختصاص به آن ندارد، هیچ نفسی از نفوس تکلم نمی کند و هیچ حادثی از حوادث در هیچ وقتی از اوقات اتفاق نمی افتد مگر به اذن او.

در پاره ای از بحثهای گذشته هم گفتیم که غالب معرفه هایی که خداوند در قرآن برای روز قیامت ذکر کرده، با اینکه در سیاق اوصاف خاصه به آن آورده است معذک شامل غیر آن هم می شود، مانند آیه: ”یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء،“ و آیه: ”یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم،“ و آیه: ”یوم لا- یملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله،“ و همچنین آیاتی دیگر.

و به خوبی واضح است که این اوصاف مختص به روز قیامت نیست، چون هیچ وقت چیزی بر خدا پوشیده نیست و هیچ وقت چیزی کسی را از غضب او نگاه نمی دارد، و هیچ وقت کسی قدرتی ندارد تا برای کسی کاری صورت دهد مگر به اذن او، و خلق و امر هم همیشه از آن اوست.

چگونگی تکلم در روز قیامت

اما اینکه تکلم در قیامت به چه معناست می گوئیم: تکلمی که در میان ما مردم متداول است عبارت است از استخدام صوتها و ترکیب آن به نحوی از وضع و اعتبار، که دلالت کند بر آن معانی که در ضمائر و دلها نهفته است، و این معنا را احتیاج اجتماعی به تبادل اغراض و منویات متداول کرده، چون نه می توان از تفاهم افراد با یکدیگر و تبادل اغراض صرفنظر کرد، و نه راهی غیر استخدام اصوات به درون دلها وجود دارد.

آری، سخن گفتن، از اسباب و وسایل اجتماعی است که ما به وسیله آن به معانی و اغراض نهفته در دلها پی می بریم.

پس قوام آن و علت پیدایشش این بوده که انسان از احاطه به آنچه که در

اذهان و دلهاست عاجز مانده، و قطعا اگر حسی می داشته که به وسیله آن، معانی ذهنی یکدیگر را درمی یافت، همانطور که مثلا- چشم نورها و رنگها، و لامسه حرارت و برودت و نرمی و زبری را درمی یابد، احتیاجی به وضع واژه ها و سپس تکلم با آنها پیدا نمی کرد و آنچه امروز در میان ما به نام کلمه و یا کلام نامیده می شود وجود نمی یافت، و همچنین اگر نوع بشر مانند سایر انواع حیوانات می توانست بطور انفرادی زندگی کند باز از تکلم و سخن گفتن خبری نبود، و نطق بشر باز نمی شد

آری، نشأه دنیا، مثل اینکه از دو عالم غیب و شهود یعنی محسوس و بیرون از حس ترکیب شده و مردم احتیاج مبرم دارند به اینکه ضمائر یکدیگر را کشف نموده، و بدان اطلاع یابند.

حال اگر عالمی را فرض کنیم که شهادت صرف باشد و در آن غیب و نامحسوسی نباشد، احتیاجی به تکلم و نطق پیدا نمی شود، و اگر هم در پاره ای از حالات آن عالم اطلاق کلام بکنیم، مصداق و معنایش ظهور پاره ای از ضمائر اشخاص است برای یکدیگر.

و نشأه ای که دارای چنین وضعی باشد همان نشأه قیامت است، چه خدای تعالی آن را به امثال: "یوم تبلی السرائر - روزی که ضمائر آشکار می شود،" توصیف کرده و همین معنا از آیه: "فیومئذ لا یستل عن ذنبه انس و لا جان یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام،" نیز استفاده می شود.

ظهور ملکات نفسانی به جای تکلم در قیامت

حال اگر بگوییم: بنا بر این نباید در قیامت دروغی یافت شود، و حال آنکه قرآن تصریح دارد بر اینکه در آنجا نیز دروغ هست، و می فرماید: "و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشركوا این شرکاؤکم الذین کنتم ترعونون ثم لم تکن فتنتم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم،" و نیز می فرماید: "یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون،" در جواب می گوییم: این از باب ظهور ملکات است.

توضیح اینکه انسان وقتی در باره نفسانیات خود فکر می کند، در نفس خود اسراری نهانی مشاهده می کند، بدون اینکه در این مشاهده احتیاج پیدا کند به اینکه به خود بگوید در درون دل من چه چیزهایی است، چون باطن هر کسی برای خودش مشهود است نه غیب، و در درک آن، زبان و تکلم هیچ دخالتی ندارد، و لیکن با اینکه دخالت ندارد می بینیم، که در حین تفکر صورت کلامی را در دل تصور می کنیم، و در دل

با خود حرف می‌زنیم، و چه بسا می‌شود که زبان را هم به کار بسته آنچه که به فکر ما می‌گذرد به زبان جاری می‌سازیم.

این استخدام زبان در اینگونه مواقع، که هیچ دخالتی برای زبان نیست، از باب عادت است، چون ما عادت کرده ایم همواره نیت خود را به وسیله زبان با دیگران در میان بگذاریم، لذا در اینگونه مواقع نیز زبان را به کار می‌بریم و با خود حرف می‌زنیم.

مشرکین و منافقین هم از آنجایی که در دنیا به دروغ عادت کرده بودند، در روز قیامت هم که روز ظهور ملکات و عادات نفسانی است خود به خود حرف می‌زنند و دروغ‌های دنیایی خود را تکرار می‌کنند، و گرنه محال است که انسان با توجه به اینکه در مقابل پروردگار خود قرار گرفته دروغ بگوید و حال آنکه او به ظاهر و باطنش واقف است و اعمالش نیز حاضر است نامه عملش گسترده و گواهان ایستاده‌اند، و جوارح و اعضای بدنش همه به زبان آمده‌اند و همه اسباب و از آن جمله دروغ دیگر رونقی ندارد، چون همه اسرار علنی و همه غیب‌ها شهود می‌شود، با این حال دروغ می‌گوید به امید اینکه خدای خود را گول بزند و حجت قلبی خود را به کرسی بنشانند و بخواهد بدین وسیله نجات یابد؟!!

و این نظیر دعوت شدنشان به سجود است در روز قیامت که نمی‌توانند سجده کنند: "یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون خاشعه ابصارهم ترهقهم ذله و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون"، چه، نداشتن قدرت بر سجده جز بدین جهت نیست که ملکه استکبار بر نفوسشان راسخ شده و گرنه اگر خدا قدرت را از ایشان گرفته باشد حق به جانب ایشان خواهد بود، نه خدا.

و اگر بگوییم: در صورتی که مطلب بدین قرار است که تو گفتی و در قیامت نه حاجتی به تکلم هست و نه از عمل تکلم در آنجا مصداقی یافت می‌شود، پس استثنائی که در جمله مورد بحث آمده و فرموده: "لا تکلم نفس الا باذنه"، و همچنین در آیاتی نظیر آن و نیز آیاتی که کلام و اقوال قیامتیان را حکایت می‌کند چه معنا دارد؟ در پاسخ می‌گوییم: هیچ تردیدی نیست در اینکه انسان مادام که در این نشاه یعنی در دنیا است، نسبت به اعمال خود که یکی از آنها سخن گفتن است مختار است، یعنی نسبت انجام هر عمل و ترک آن برایش مساوی است، همچنانکه او نسبت به انجام و ترک هر عمل نسبت مساوی دارد، اما این تساوی نسبت مادامی است که عملی را انجام نداده باشد، چون وقتی انجام داد دیگر نسبت به آن اختیار ندارد، و آثار لا ینفک آن عمل که یکی از آنها پاداش و کیفر است قهرا مترتب می‌شود، زیرا آثار فعل هم مانند فعل پس از انجام، از اختیار آدمی بیرون است.

روز شهادت گواهان (تکلم اضطراری و بی اختیار)

و کوتاه سخن، اگر در باره درخواستی تکلم کند، تکلمش اضطراری و بی اختیار است، و مطابق با عملی است که در برابرش مجسم شده و با این وضع اگر به دروغ تکلم کند معنای دروغش همان بروز و هویدا شدن ملکات است و خود عملی است از اعمالش که ظهور می کند، نه اینکه کلامی باشد جواب از سؤال، پس خدا بر دهانش مهر زده، گوش و چشم و پوست و دست و پایش را به زبان درمی آورد و عملی را که کرده حاضر می سازد و گواهان را می آورد، و خدا خودش بر هر چیز گواه است.

پس، خلاصه همه حرفهایی که زده شد، این شد:

معنای جمله: "لا- تکلم نفس الا باذنه"، این است که تکلم در آن روز به طریق تکلم دنیوی نیست، که عبارت باشد از کشف اختیاری از نهانیها، و فرض صدق و کذب در آن راه داشته باشد، چون مالک اختیار بودن از لوازم عمل است که جای آن دنیا است و در نشاء آخرت خبری از آن نیست، و لذا هیچ انسانی دارای اختیار نیست تا به اختیار خود تکلم کند، بلکه آنجا همه چیز به اذن خدا و مشیت اوست.

و اگر خواننده محترم خوب دقت کند خواهد دید که برگشت این وجه، یعنی برداشته شدن اختیار از تکلم انسان و سایر افعالش، به همان مطلبی است که ما با آن بحث را شروع کردیم، و گفتیم که یکی از مشخصات روز قیامت انکشاف حقیقت اشیاء، و شهود شدن همه غیبها

معرفه پنجم قیامت: ظهور نتیجه اعمال انسان (پایان اختیار و عمل)

نشاء آخرت نشاء جزا و اثر اعمال است. در آنجا دیگر خبری از اختیار نیست، آنجا انسان است و عملش، انسان است و لوازم ضروری اعمالش، انسان است و نامه عمل و گواهان اعمالش، انسان است و پروردگاری که به سوی او بازگشت نموده، و حکم فصل و داوری به دست اوست.

در آنجا اگر دعوت به چیزی شود بطور قهر و اضطرار استجابت می کند، همچنانکه فرموده: "یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له،" در حالی که وقتی در دنیا بودند به حق دعوت می شدند ولی استجابت نمی کردند.

و اگر به درخواستی تکلم کند، کلامش از سنخ سخن گفتن در دنیا اختیاری و کاشف از نهانیهای درون نیست، چه خدا در آن روز بر دهان او مهر نهاده، نمی تواند به هر چه که دلش و هر جور که می خواهد تکلم کند، همچنانکه فرموده: "اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديههم و تشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون،" و نیز فرموده: "هذا يوم لا ينطقون و لا يؤذن لهم فيعتذرون،" چون عذرخواهی در جزایی است که در آن بویی از اختیار باشد، یعنی صرف نظر کردن از آن ممکن باشد و اما گناهی که شده و اینک کیفر ضروری و بی چون و چرایش فرا می رسد عذر بردار نیست، همچنانکه فرموده: "يا ايها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم انما تجزون ما كنتم تعملون،" یعنی کیفر شما خود آن اعمالی است که می کردید و آن اعمال با عذرخواهی و تعلق از آنچه هست تغییر نمی کند.

آری، اگر این داوری در دنیا و حکومت به دست حکام مجازی بود که هر چه می کردند به رأی و اراده خود می کردند ممکن بود یک عمل به ضمیمه تعلق و عذرخواهی از آنچه بود تغییر پذیرد .

روز قیامت، ظرف جزا (نه ظرف عمل)

آن روز اصلاً روز عمل نیست تا به پاره ای اعمال اذن بدهند و به پاره ای دیگر ندهند و اجباری که گفته اند منشا آن همین است که ظرف قیامت ظرف جزاء است، نه ظرف عمل.

و وقتی ظرف، ظرف عمل نباشد ظرف هیچ عمل اختیاری نیست نه نیک و نه بد، چون عمل وقتی نیک و بد می شود که اختیاری باشد.

علاوه بر اینکه خدای تعالی می فرماید: "هذا يوم لا ينطقون و لا يؤذن لهم فيعتذرون،" و معلوم است که عذرخواهی، عمل قبیحی نیست.

از آنچه گذشت وجه جمع میان آیاتی که تکلم را در روز قیامت اثبات می کند و میان آیاتی که آن را انکار و نفی می کند معلوم گردید.

توضیحش اینکه: آیاتی که متعرض مساله تکلم در قیامت است، دو دسته است، یک دسته تکلم را بدون استثناء نفی و یا اثبات می کند مانند: "لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان،" و نیز مانند: "یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها،" دسته دیگر کلام را چه راست و چه دروغ نفی می کند، مانند آیه: "هذا يوم لا ينطقون،" و آیه: "فما لنا من شافعين و لا صديق حميم."

صنف اول که گفتیم دو طرف دارد یکی نفی و یکی اثبات، می شود به امثال آیه: "لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن،" میان دو طرفش جمع نمود. یعنی معلوم می شود

نفی کلام در باره چه کسانی و اثبات آن در خصوص چه کسانی است.

و صنف دوم که کلام را بطور مطلق نفی می کند هم دروغ آن را و هم راستش را، تنافی میان دو طرفش به امثال آیه مورد بحث یعنی آیه: "یوم یات لا تکلم نفس الا باذن" برداشته می شود.

البته بنا بر آن معنایی که ما برای اذن در تکلم کردیم و توضیحش گذشت، که بنا بر آن این دسته از آیات و آیه مورد بحث این معنا را افاده می کنند، که هر که در قیامت تکلم می کند، در تکلم کردنش مضطر و بی اختیار است و به اذن خدا تکلم می کند، نه به اختیار و اراده خود، آنطور که در دنیا بوده است، در نتیجه مطلب از مختصات قیامت می شود.

گفتیم تکلم ممنوع آن تکلمی است که مانند تکلم در دنیا اختیاری باشد، و تکلم جایز، آن تکلمی است که تنها مستند به یک سببی الهی باشد، و آن اذن خدا و اراده اوست.

گو اینکه ظرف قیامت ظرف اضطرار و بیچارگی است، لیکن مفسرین گمان کرده اند که سبب این اضطرار مشاهده مواقف هول انگیز قیامت است که مردم با دیدن آن چاره ای جز اعتراف و اقرار ندارند، و جز از در صدق و پیروی حق سخن گفتن نتوانند. ولی ما در سابق گفتیم که سبب اضطرار این است که ظرف قیامت ظرف جزاء است نه ظرف عمل، و در چنین ظرفی بروز حقایق قهری است.

معرفه ششم قیامت : سعادت و شقاوت

"فمنهم شقی و سعید."

سعادت و شقاوت مقابل همنند، چه، سعادت هر چیزی عبارت است از رسیدنش به خیر وجودش، تا به وسیله آن، کمال خود را دریافته، و در نتیجه متلذذ شود، و سعادت در انسان که موجودی است مرکب از روح و بدن عبارت است از رسیدن به خیرات جسمانی و روحانی اش، و متنعم شدن به آن.

و شقاوتش عبارت است از نداشتن و محرومیت از آن.

پس سعادت و شقاوت به حسب اصطلاح علمی از قبیل عدم و ملکه است، و فرق میان سعادت و خیر این است که سعادت مخصوص نوع و یا شخص است، ولی خیر عام است.

و ظاهر جمله مورد بحث این است که مردم در قیامت منحصر به این دو طایفه

نیستند، چون فرموده: بعضی از ایشان سعیدند، و بعضی شقی و همین معنا با آیات دیگری که مردم را به مؤمن و کافر و مستضعف تقسیم می کند مناسب است، چیزی که هست چون سیاق کلام سیاق بیان اصناف از نظر عمل و استحقاق نبوده لذا وضع مستضعفین یعنی اطفال و دیوانگان و کسانی را که حجت بر آنان تمام نشده بیان نکرده است.

بهشت یا آتش در قیامت (انتهای سیر انسانی)

سیاق کلام، سیاق بیان این جهت است که روز قیامت روزی است که مردم از اولین تا آخرین، یک جا جمع می شوند و همه مشهودند و احدی از آن تخلف نمی کند، و کار مردم در آن روز منتهی به یکی از دو چیز می شود: بهشت یا آتش .

و گو اینکه مستضعفین نسبت به کسانی که به خاطر عملشان مستحق بهشت شده اند و کسانی که به خاطر کردارشان مستحق آتش گشته اند صنف سومی هستند، و لیکن این معنا مسلم و بدیهی است که ایشان هم سرانجامی دارند، و چنان نیست که به وضعشان رسیدگی نشود و دائما به حالت بلا- تکلیفی و انتظار بمانند، بلکه بالأخره به یکی از دو طایفه بهشتیان و دوزخیان ملحق می شوند، همچنانکه فرموده: ” و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم . “

و لازمه این سیاق این است که اهل محشر را منحصر در دو فریق کند: سعداء و اشقیاء، و بفرماید: احدی از ایشان نیست مگر اینکه یا سعید است و یا شقی.

پس آیه مورد بحث نظیر آن آیه دیگری است که می فرماید: ” و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه فریق فی الجنه و فریق فی السعیر و لو شاء الله لجعلهم امه واحده و لکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر، “چه جمله: ” فریق فی الجنه و فریق فی السعیر، “ نظیر جمله مورد بحث هر چند به تنهایی دلالتی بر حصر ندارد، و لیکن با کمک سیاق حصر را افاده می کند .

تدارک برای سفر با سعادت آخرت

حال باید دید آیه شریفه چه دلالتی دارد:

آنچه از آیه استفاده می شود تنها این معنا است که هر که در عرصه قیامت باشد یا شقی است و متصف به شقاوت، و یا سعید است و دارای سعادت، و اما اینکه این دو صفت به چه چیز برای موضوع ثابت می شود، و آیا دو صفت ذاتی هستند برای موصوفشان و یا اینکه ثبوتشان به اراده ازلیه است و به هیچ وجه قابل تخلف نیست، و یا اینکه به اکتساب و عمل حاصل می شود، آیه شریفه از آن ساکت است و بر هیچ یک از آنها دلالتی ندارد، چیزی که هست قرار داشتن آن در سیاق دعوت به ایمان و عمل صالح

و تحریک به اینکه در میان اطاعت و معصیت، اطاعت را اختیار کنید، دلالت می کند بر اینکه ایمان و عمل صالح در حصول سعادت مؤثر است و راه رسیدن به آن آسان است همچنانکه در جای دیگر فرموده: "ثم السبيل يسره!"

صدای نفس بدبختان در آتش جهنم

- "فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهيقٌ،

- اما کسانی که بدبختند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق است،"

زفیر، به معنی ابتدای عرعر خران و شهیق به معنای آخر آن است، یا زفیر به معنای کشیدن نفس و شهیق به معنای برگرداندن آن است، یا زفیر به معنای نفس کشیدن پی در پی است، به نحوی که قفسه سینه بالا-بیاید، و شهیق هم به معنای طول زفیر است، و هم به معنای برگرداندن نفس است، همچنانکه زفیر به معنای فرو بردن نفس نیز هست، و اصل آن از جبل شاهق است که به معنای کوه طولانی و بلند است.

و این چند معنا بطوری که ملاحظه می فرمایید قریب به هم هستند و تو گویی در کلام استعاره ای به کار رفته، و منظور این است که اهل جهنم (کسانی که شقی شدند)، نفس های خود را به سینه ها فرو برده با بلند کردن صدا به گریه و ناله آن را برمی گردانند، همانطور که خران صدا بلند می کنند، و ناله شان از شدت حرارت آتش و عظمت مصیبت و گرفتاری است.

(۱)

از معرفه های قیامت: بر طرف شدن تردیدها

- "لَيُبَيِّنَنَّ لَهُمْ الَّلَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لَيَعْلَمَنَّ الَّلَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَذِبِينَ،

- تا چیزهایی را که در آن اختلاف دارند برایشان بیان کند،

و تا کسانی که کافرنند بدانند که دروغگو بوده اند."

مساله رفع اختلاف دینی و تبیین آن در قیامت، در کلام خدای سبحان مکرر آمده، و آنقدر تکرار شده که می توان مساله "رفع اختلاف و تبیین آن" را یکی از معرفه های روز قیامت شمرد، روزی که سنگینی اش نه تنها کمر بشر را خم می کند بلکه بر آسمان و زمین هم سنگینی می کند و تفاصیلی هم که خدای تعالی در کلام مجیدش برای این روز بیان می کند از قبیل عبور از صراط و تطایر کتب و سنجش اعمال و حساب و فصل قضاء، همه از فروعات این معرف است.

مقصود از اختلاف، اختلافی است که در باره دین حق از نظر اعتقاد و یا از لحاظ عمل داشتند، و خدای تعالی آن را در دنیا در کتابهایی فرستاده بود و در زبان انبیاش بهر طریقی که ممکن بود بیان کرده بود، همچنانکه خودش فرمود:

” و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبیین لهم الذی اختلفوا فیه.“

از همینجا برای روشن فکر متدبر روشن می شود که آن بیانی که خدا در قیامت دارد غیر بیان دنیایی او یعنی کتاب او و زبان انبیاء و حکمت و موعظه و جدال پسندیده ایشان است، بیانی است که ظهورش از همه اینها بیشتر است، و بیانی که اینقدر روشن باشد جز عیان چیز دیگری نمی تواند باشد، عیانی که دیگر جایی برای شک و تردید و وسوسه درونی باقی نمی گذارد، همچنانکه در آیه: ” کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید، “ و آیه: ” یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین، “ به این معنا اشاره می فرماید.

(۱)

هر کس آنچه کرده می داند!

—وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ،

—عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ،

—و زمانی که گورها زیر و رو شود و مردگان از آن بیرون شوند،

—در آن روز هر کس داند که چه کرده و چه نکرده!

سوره انفطار روز قیامت را با بعضی از علامت های متصل به آن تحدید می کند، و خود آن روز را هم به بعضی از وقایعی که در آن روز واقع می شود معرفی می کند، و آن این است که در آن روز تمامی اعمالی که انسان خودش کرده و همه آثاری که بر اعمالش مترتب شده، و بوسیله ملائکه حفظه که موکل بر او بوده اند محفوظ مانده، در آن روز جزاء داده می شود .

اگر اعمال نیک بوده با نعیم آخرت، و اگر زشت بوده و ناشی از تکذیب قیامت بوده، با دوزخ پاداش داده می شود، دوزخی که خود او افروخته و جاودانه در آن خواهد زیست.

آنگاه دوباره توصیف روز قیامت را از سر می گیرد، که آن روزی است که هیچ کسی برای خودش مالک چیزی نیست، و امر در آن روز تنها برای خداست.

” و اذا القبور بعثرت، “ کلمه بعثرت به معنای پشت و رو کردن، و باطن چیزی را ظاهر ساختن است. معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش بظاهر

بر می گردد، باطنش که همان انسانهای مرده باشد ظاهر می شود، تا به جزای اعمالشان برسند.

”علمت نفس ما قدمت و اخرت،“ مراد از علم نفس، علم تفصیلی است به آن اعمالی که در دنیا کرده، و این غیر از آن علمی است که بعد از منتشر شدن نامه اعمالش پیدا می کند، چون آیات زیر هم دلالت دارد بر اینکه انسان به اعمالی که کرده آگاه است: ”بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیره، یوم یتذکر الانسان ما سعی، یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.“

مراد از نفس، جنس انسانها است، و عمومیت را افاده می کند. مراد از آنچه مقدم و مؤخر داشته، اعمالی است که خودش کرده، و سنت هایی است که برای بعد از مرگش باب کرده، حال چه سنت خوب و چه سنت زشت، که بعد از مردنش هر کس به آن سنت ها عمل کند ثواب و عقاب را به حساب او نیز می نویسند، همچنان که فرمود: ”و نکتب ما قدموا و اثارهم.“

(۱)

کورشدگان و فراموش شدگان روز محشر

- ”وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى،

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا،

قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى،

و هر کس از کتاب من روی بگرداند وی را روزگاری سخت خواهد بود و او را در روز قیامت کور محشور کنیم،

- آن وقت گوید پروردگارا چرا مرا که بینا بودم کور محشور کرده ای؟

- گوید: همانطور که تو از دیدن آیه های ما خود را به کوری زدی و آن را فراموش کردی ما نیز امروز تو را فراموش کردیم.

علت تنگی معیشت در دنیا، و کوری در روز قیامت، فراموش کردن خدا و اعراض از یاد او است، و هر که در دنیا خدا را فراموش کند او هم در آخرت وی را فراموش می کند.

جای هیچ تردیدی نیست که مؤمن حیات حر و سعیدی دارد که در هر دو حال غنا و فقر، سعید است، هر چند که فقرش به حد عفاف و کفاف و کمتر از آن باشد، ولی کافر دارای چنین حیاتی نیست، و زندگی او در دو کلمه خلاصه می شود، نارضایتی نسبت به آنچه دارد، و دل بستگی به آنچه ندارد، این است معنای زندگی تنگ .

عذاب قبر هم خود یکی از مصادیق آن است، چون آیه شریفه متعرض دو نشأه شده جمله ”فان له معیسه ضنکا،“ متعرض بیان

حال کفار در دنیا و جمله ” و نحشره يوم القيمه اعمى، “ متعرض حال آنان در آخرت است، پس ناگزير بايد گفت زندگى
برزخ دنباله

۱- آيه ۱ تا ۵ سوره انفطار الميزان ج ۲۰ ص ۳۶۵

زندگی دنیا است.

”و نحشره يوم القيمة اعمى،“ - یعنی او را طوری زنده می کنیم که راهی به سوی سعادتش که همان بهشت است نیابد.

”قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا؟“

چنین به نظر می آید که کوری روز قیامت همان کوری حس باصره باشد، چون اعراض کننده از یاد خدا وقتی کور محشور می شود می پرسد: چرا مرا کور محشور کردید با اینکه در دنیا چشم داشتم و بینا بودم؟

معلوم می شود در آخرت آن چیزی را ندارد که در دنیا داشته، و آن حس باصره بود، نه بصیرت که بینایی قلب است، آن وقت بر این معنا اشکال می شود به ظاهر ادله ای که دلالت می کند بر اینکه مجرمین صحنه های هول انگیز قیامت و آیات عظیمه آن و قهر خدای را می بینند، مانند آیه ”اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا،“ و آیه: ”اقرأ کتابک.“

آنچه از ظاهر مسلم قرآن و سنت استفاده می شود این است که نظام حاکم در آخرت غیر نظام حاکم در دنیا و غیر آن نظامی است که معهود ذهن ما از طبیعت است، آنچه ما از بصیر و اعمی به ذهن داریم این است که بصیر عبارت از کسی است که همه دیدنی ها را ببیند، و کور آن کسی است که آنچه را که قابل رؤیت است نبیند. ولی هیچ دلیلی نداریم بر اینکه آنچه این کلمات در دنیا معنا می دهد در آخرت هم به همان معنا است، ممکن است معنای آخرتی آنها تبعیض شود، یعنی مجرم که کور محشور می شود، سعادت زندگی آخرتی و رستگاری به کرامت آخرت را نبیند، ولی نامه عمل خود را که حجت را بر او تمام می کند و نیز اوضاع هول انگیز، و هر چه را که مایه شدت عذاب او است از آتش و غیر آتش را ببیند، همچنانکه قرآن آنان را از مشاهده پروردگار خود محجوب معرفی نموده و فرموده است: ”انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون.“

”قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی ...“

این آیه جواب از سؤالی است که کردند که: چرا مرا کور محشور کردی با اینکه بینا بودم؟ خدای تعالی در جواب فرمود: همانطور که آیات ما برایت آمد و تو فراموشش کردی، امروز فراموشش کردیم، و خلاصه معنا اینکه کور محشور شدنت در امروز که هیچ چیز را نبینی، به جای فراموش کردنت آیات ما را در دنیا است، و هدایت نشدنت به هدایت ما در دنیا، مثل هدایت نشدنت به راه نجات در امروز است، باز به عبارت دیگر اگر امروز کور محشورت کردیم، عینا به مانند آنچه در دنیا کردی مجازات نمودیم، و این همان معنایی است که آیه ”و جزاء سیئه سیئه مثلها،“ مانند آن تذکر می دهد.

(۱)

اصناف سه گانه مردم در روز محشر

- “ و کنتم أزواجاً ثلثه، ”

-در آن روز شما اصنافی سه گانه خواهید بود.

خطاب در این جمله که می فرماید: در آن روز شما اصنافی سه گانه خواهید بود به عموم بشر است.

” فاصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه، ” اصحاب میمنه اصحاب و دارندگان یمن و سعادتند، و در مقابل آنان اصحاب مشئمه هستند، که اصحاب و دارندگان شقاوت و شامتند.

” و السابقون السابقون، ”

در قرآن کریم آیه ای که صلاحیت تفسیر سابقون اول را داشته باشد آیه شریفه ” فمَنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله، ” و آیه شریفه ” و لكل وجهه هو مولیها فاستبقوا الخیرات، ” و آیه شریفه ” اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون است. ” که از این آیات به دست می آید مراد از سابقون، کسانی هستند که در خیرات سبقت می گیرند، و قهراً وقتی به اعمال خیر سبقت می گیرند، به مغفرت و رحمتی هم که در ازای آن اعمال هست سبقت گرفته اند. و لذا در آیه ” سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه، ” به جای امر به سبقت در اعمال خیر، دستور فرموده: به مغفرت و جنت سبقت گیرند، پس سابقون به خیرات، سابقون به رحمت و مغفرتند، در آیه مورد بحث هم که می فرماید: السابقون السابقون مراد از سابقون اول، سابقین به خیرات، و مراد از سابقون دوم سابقین به اثر خیرات یعنی مغفرت و رحمت است.

(۲)

خروج از قبر، و فاش شدن نهان انسان

- “ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ، وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ، ”

- أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ، وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ، إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ،

-انسان نسبت به پروردگارش کافر نعمت و ناسپاس است،

-و خود او نیز بر این ناسپاسی البته گواهی خواهد داد،

-و هم او بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است،

-آیا نمی دانند که روزی برای جزای نیک و بد اعمال از قبرها برانگیخته می شود؟ و آنچه در دلها از نیک و بد پنهان است همه را پدیدار می سازد،

۱- آیه ۱۲۴ تا ۱۲۶ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۱۴

۲- آیه ۱ تا ۱۰ سوره الواقعة المیزان ج ۱۹ ص ۱۹۵

-محققا آن روز پروردگار بر نیک و بد کردارشان کاملاً آگاه هست، و به ثواب و عقابشان می‌رساند.

وقتی آنچه بدن در قبرها هست از قبرها بیرون شود، و نهفته‌های در باطن نفوس بر ملا گردد، و معلوم شود در باطن کافرند یا مؤمن؟ مطیعند یا عاصی؟ در آن وقت خدا به وضع ایشان با خبر است، و بر معیار باطن نفوس، جزایشان می‌دهد.

”حاصل ما فی الصدور، منظور از تحصیل آنچه در سینه‌ها است، جدا سازی صفاتی است که در باطن نفوس است، یعنی صفات ایمان از کفر و رسم نیکوکاری از بدکاری، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”یوم تبلی السرائر.“

(۱)

حال فزع کل موجودات

- ”و یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ أَتَوَّهٍ دَخِرٍ،

-روزی که در صور، دمند و هر که در آسمانها و در زمین است وحشت کند جز آنکه خدا بخواهد و همگی با تذلل به پیشگاه وی رو کنند.“

نفخ صور (دمیدن در بوق) کنایه است از اعلام به جمعیت انبوهی چون لشکر، مطلبی را که باید همگی عملی کنند، مثل اینکه همگی در فلان روز و فلان ساعت حاضر باشند و یا حرکت کنند و یا امثال این، و کلمه فزع به معنای آن گرفتگی و نفرتی است که از منظره ای نفرت آور به انسان دست می‌دهد و فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضی گفته‌اند: مراد از این نفخ صور، نفخه دومی است که با آن، روح به کالبدها دمیده می‌شود، و همه برای فصل قضاء مبعوث می‌گردند، مؤید این، جمله ذیل آیه است که می‌فرماید: ”وکل اتوه داخرین- یعنی همگی با ذلت و خواری بدانجا می‌آیند.“ مراد حضورشان نزد خدای سبحان است.

و نیز مؤید دیگر آن استثنای ”من شاء الله - هر کس را که خدا بخواهد،“ از حکم فزع است، که بعد از آن جمله ”وهم من فزع یومئذ امنون،“ را در باره نیکوکاران آورده و همین خود دلالت می‌کند بر اینکه فزع مذکور همان فزع در نفخه دوم است.

بعضی دیگر گفته‌اند: مراد از آن، نفخه اول است که با آن همه زندگان می‌میرند، به دلیل اینکه در جای دیگر فرموده: ”و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیهِ اُخری فاذا هم قیام ینظرون،“ چون صعقه، در این آیه همان فزع در آن آیه است، که در هر دو آیه، نتیجه نفخه اولی گرفته شده و بنا بر این، مراد از جمله ”کل اتوه داخرین،“ رجوعشان به سوی خدا به سبب مردن می‌باشد. و بعید

نیست که مراد نفخ در صور، در این صورت مطلق نفخ باشد، چه آن نفخی که با آن می میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می شوند، برای اینکه، نفخه هر چه باشد از مختصات قیامت است و اینکه بعضی در فرع و بعضی در ایمنی هستند و نیز کوهها به راه می افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و اینکه مردم با خواری نزد خدا می شوند، از خواص نفخه دوم باشد، که بنا بر این احتمال، اشکالی که چه بسا ممکن است بر هر دو وجه سابق بشود دفع می گردد.

خدای تعالی از حکم فرع عمومی که شامل همه موجودات آسمانها و زمین است جمعی از بندگان خود را استثناء کرده است.

و ظاهراً مراد از جمله ”و کل اتوه داخرین“ رجوع تمامی موجودات عاقل در آسمانها و زمین است، حتی آنهایی که از حکم فرع استثناء شده اند، چه آنها و چه اینها، همه نزد پروردگار متعال حاضر می شوند. و آیه شریفه ”فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین“ هم با این گفتار ما منافات ندارد و نمی خواهد غیر این را بگوید، چون مراد از حضور در آن، مطلق حضور و رجوع به خدا نیست، بلکه مراد از آن حضور در موقف حساب و سؤال است، ممکن است همه به سوی خدا برگردند و حتی استثناء شدگان نیز برگردند و نیز بندگان مخلص خدا برگردند، و لیکن بندگان مخلص در موطن جمع حاضر نشوند، نه اینکه بعث و رجوع نداشته باشند، پس آیات قیامت نص صریحند بر اینکه بعث شامل همه خلائق می شود و احدی از آن مستثنا نیست.

و اگر دخور و ذلت را به اولیای خدای تعالی هم نسبت داده، منافاتی با عزت آنان نزد خدا ندارد، چون عزت و غنای بنده نزد خدا ذلت و فقر او است در نزد خودش، بله ذلت دشمنان خدا در قبال عزت کاذبه ای که برای خود قائل بودند، ذلت واقعی و خواری حقیقی است.

(۱)

موقفی از پنجاه واقف روز قیامت

”يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ،

-از آسمان گرفته تا زمین تدبیر هر کار را می کند، آنگاه در روزی که اندازه اش هزار سال از آنهاست که شما می شمارید، همه چیز به سوی او بالا می رود.“

”فی یوم کان مقداره الف سنه مما تعدون.“ معنایش این است که خدای تعالی تدبیر مذکور را در ظرفی انجام می دهد که اگر با مقدار حرکت و حوادث زمینی تطبیق شود با هزار سال از سالهایی که شما ساکنان زمین می شمارید برابر می گردد، چون مسلم

است که روز، شب، ماه و سالی که ما می شماریم بیشتر از عمر خود زمین نیست .

و چون مراد از سمای عالم، قرب و حضور است، و این عالم از حیظه زمان بیرون است، ناگزیر مراد از آن، ظرفی خواهد بود که اگر با مقدار حرکت و حوادث زمینی تطبیق شود هزار سال از سالهایی که ما می شماریم خواهد شد.

و اما اینکه این مقدار آیا مقدار نزول و مکث و عروج است یا مقدار نزول و عروج رویهم است، بدون مکث، و یا مقدار هر یک از این دو است، و یا تنها مقدار خود عروج است، البته بنا بر اینکه کلمه فی یوم قید باشد برای یعرج الیه به تنهایی، احتمالاتی است که آیه ” تعرج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه، ” مؤید احتمال اخیر است، چون مدت مذکور را تنها مدت عروج معرفی می کند .

آنگاه بنا بر فرضی که ظرف هزار سال قید عروج باشد، آیا منظور از عروج، مطلق عروج حوادث به سوی خدا است، یا تنها عروج آنها در روز قیامت است، و مقدار هزار سال هم طول مدت قیامت است، و اگر در آیه سوره معارج مقدار آن را پنجاه هزار سال خوانده، چون مربوط به کفار است، تا به خاطر کفرشان مشقت بیشتری بکشند، ممکن هم هست بگوییم مقدار هزار سال مربوط به یکی از موافق روز قیامت است، و مقدار پنجاه هزار سال مقدار و طول مدت پنجاه موقوف است .

از این هم که بگذریم احتمالات دیگری در خصوص هزار سال است، که آیا تحدیدی است حقیقی، و یا مراد صرف زیاد جلوه دادن مدت است، همچنان که در آیه ” یود احدثهم لو یعمر الف سنه، ” نیز منظور همین است، یعنی می خواهد بفرماید دوست می دارند بسیار زیاد عمر کنند، نه خصوص عدد هزار، لیکن این احتمال از سیاق آیه بعید است.

به طوری که ملاحظه فرمودید آیه شریفه احتمالهای زیادی را تحمل می کند، و با همه آنها می سازد، و لیکن از همه آنها نزدیک تر به ذهن این است که کلمه فی یوم قید باشد برای ثم یعرج الیه و مراد از روز عروج امر، یکی از پنجاه موقوف از موافق روز قیامت باشد- و خدا داناتر است!

(۱)

قیامت در سوره قیامت

- ” لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَمَةِ،

وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ،

- أ یحسب الانسان ان لن نجتمع عظامه،

- بلی قدرین علی ان نسوی بنانه،

١- آیه ٥ سوره سجده المیزان ج : ١٦ ص : ٣٧١

قسم به روز قیامت،

و قسم به نفس بسیار ملامت کننده،

- آیا آدمی پندارد که ما دیگر ابد استخوانهای پوسیده او را باز جمع نمی کنیم؟

- بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم درست گردانیم.

بیان این سوره پیرامون مساله قیامت کبری دور می زند، نخست از وقوع روز قیامت خبر می دهد، و در مرحله دوم آن روز را یکبار با ذکر چند نشانه، و بار دیگر با اجمالی از سرگذشت انسان در آن روز توصیف می کند، و خبر می دهد که اولین قدم در سیر به سوی قیامت مرگ است، و در مرحله سوم سوره را با استدلال بر قدرت خدای تعالی بر اعاده عالم ختم نموده، اثبات می کند همانطور که خدای تعالی بر خلقت نخستین عالم قادر بود همچنین بر خلقت بار دوم آن، که همان قیامت است قادر است.

” لا اقسام بیوم القیمه،“ سوگند در این آیه سوگند به قیامت است.

” و لا اقسام بالنفس اللوامه،“ این جمله سوگند دوم است، و منظور از نفس لوامه نفس مؤمن است، که همواره در دنیا او را به خاطر گناهانش و سرپیچی از اطاعت خدا ملامت می کند، و در روز قیامت سودش می رساند.

بعضی گفته اند: منظور از نفس لوامه جان آدمی است، چه انسان مؤمن صالح، و چه انسان کافر فاجر، برای اینکه هر دوی این جانها آدمی را در قیامت ملامت می کنند، نفس کافر، کافر را ملامت می کند، به خاطر کفر و فجورش، و نفس مؤمن، مؤمن را ملامت می کند، به خاطر کمی اطاعتش، و اینکه در صدد بر نیامد خیری بیشتر کسب کند.

بعضی گفته اند: مراد از نفس لوامه تنها نفس کافر است که در قیامت او را به خاطر کفر و معصیتی که در دنیا مرتکب شده ملامت می کند، همچنان که فرمود: ” و أسروا الندامه لما راوا العذاب.“

در جای دیگر در عظمت بعث فرموده: ” ثقلت فی السموات و الأرض لا- تاتیکم الا- بغته،“ و نیز فرموده: ” ان الساعه اتیه اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی،“ و نیز فرموده: ” عم یتسائلون عن النبا العظیم.“

” ا یحسب الانسان ان لن نجتمع عظامه،“ یعنی انسان گمان کرده ما استخوانهایش را جمع نمی کنیم؟

” بلی قادرین علی أن نسوی بنانه،“ آری ما آن استخوانها را جمع می کنیم، در حالی که قادریم حتی انگشتان او را به همان صورتی که بر حسب خلقت اول داشت دوباره صورتگری کنیم. تسویه بنان صورتگری آن به همین صورتی است که می بینیم.

اگر از بین اعضای بدن خصوص انگشتان را ذکر کرد - شاید - برای این بوده که به خلقت عجیب آن که به صورتهای مختلف، و خصوصیات ترکیب و عدد در آمده و

فواید بسیاری که بشمار نمی آید بر آن مترتب می شود، اشاره کند.

می دهد، می ستاند، قبض و بسط می کند و سایر حرکات لطیف و اعمال دقیق و صنایعی ظریف دارد، که با همانها انسان از سایر حیوانات ممتاز می شود، علاوه بر شکلهای گوناگون و خطوطی که به طور دائم اسرارش برای انسان کشف می شود.

”بل یرید الانسان لیفجر امامه- بلکه انسان می خواهد مادام العمر گناه کند،“ منظور از اینکه فرمود: انسان، فجور امام خود را می خواهد، این است که می خواهد در آینده عمرش جلوش شکافته و باز باشد و هر فجوری خواست مرتکب شود.

می فرماید: نه، او گمان نمی کند که ما استخوانهایش را جمع نمی کنیم، بلکه می خواهد مساله بعث را تکذیب کند تا به این وسیله پیش روی خود را در مدت عمرش باز کند، چون وقتی بعث و قیامت نباشد، انسان چه داعی دارد با قید و بند تقوی و ایمان دست و پای خود را ببندد.

روزی که مؤمنین، استهزاگران را نظاره می کنند!

- ”إِنَّ الَّذِينَ أٰجَرُوا مِنَّا مِنَ الْدِينِ ءَأٰمَنُوا يٰضٰحِكُونَ،

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ، وَإِذَا انقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انقَلَبُوا فَكِهِينَ،

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ،

وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ،

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَأٰمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضٰحِكُونَ،

- عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ،

- هَلْ تُؤْتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ،

- امروز مجرمین همواره به کسانی که ایمان آورده اند می خندند،

- و وقتی به آنان برمی خورند با اشاره چشم به استهزای ایشان می پردازند،

- و چون به همفکران خود می رسند خوشحالانه برمی خورند،

- و چون به مؤمنین برمی خورند به یکدیگر می گویند اینها گمراهانند،

-و خدای تعالی این مجرمین را نگهبان و مسؤول مؤمنین نکرده،

-و چون در دنیا چنین بودند امروز مؤمنین به کفار می خندند،

-و بر اریکه های خود تکیه زده تماشا می کنند،

-ببینند آیا کفار در برابر کرده هایشان چه جزایی می بینند!“

از سیاق آیات چنین به دست می آید که: مراد از جمله آنان که ایمان آوردند همان ابرار باشند، که در این آیات مورد گفتارند، و اگر اینطور تعبیر کرد برای این بود که بفهماند علت خندیدن کفار به ابرار و استهزاء کردن آنان تنها ایمان آنان بود.

همچنان که تعبیر از کفار به جمله آنانکه جرم می کردند برای این بوده که بفهماند علت مسخره کردن کفار مسلمانان ابرار را این بود که مجرم بودند. ” فالیوم الذین امنوا من الکفار یضحکون،“ منظور از یوم روز جزا است، و می فرماید: امروز کسانی که ایمان

آوردند به کفار می خندند، نه اینکه کفار به مؤمنین بخندند همچنان که در دنیا می خندیدند .

” علی الارائک ينظرون هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون،“ ”آنهايي که ايمان آوردند بر بالای تخت هايي در حجله قرار دارند، و به کيفر کفار تماشا می کنند، کيفری که به جرم افعال نکوهيده بدان مبتلا شدند، که یکی از آن افعال مسخره کردن و خندیدن به مؤمنين بود، و به اين اکتفاء نموده وقتی نزد هم فکran خود برمی گشتند خوشحالی می کردند که من چنین و چنان کردم، و تازه مؤمنين را گمراه می خواندند .

(۱)

قطع ارتباط افراد و خانواده و نسب در روز قیامت

”فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ،

– پس آنگاه که نفخه صور قیامت دمید دیگر نسبت و خویشی در میانشان نماند و کسی از کس دیگر حال نپرسد.“

مراد از این نفخه، نفخه دوم صور است که در آن همه مردگان زنده می شوند، نه نفخه اول که زندگان در آن می میرند، همچنان که بعضی پنداشته اند، چون نبودن انسب و پرسش و سنگینی میزان و سبکی آن و سایر جزئیات همه از آثار نفخه دوم است.

و در جمله ”فلا- انسب بینهم،“ آثار انسب را با نفی اصل آن نفی کرده، نه اینکه واقعا در آن روز انسب نباشد، زیرا انسب چیزی نیست که به کلی از بین برود، بلکه مراد این است که در آن روز انسب خاصیتی ندارد، چون در دنیا که انسب محفوظ و معتبر است، به خاطر حوايج دنیوی است. و زندگی اجتماعی دنیا است که ما را ناگزیر می سازد تا خانواده و اجتماعی تاسیس کنیم. و وقتی این کار را کردیم، باز مجبور می شویم عواطف طرفینی، و تعاون و تعاضد و سایر اسباب را که مایه دوام حیات دنیوی است معتبر بشماریم آن که فرزند خانواده است به وظایفی ملتزم می شود، و آن که پدر و یا مادر خانواده است به وظایفی دیگر ملتزم می گردد.

ولی روز قیامت ظرف پاداش عمل است، دیگر نه فعلی هست، نه التزام به فعلی. و در آن ظرف همه اسباب که یکی از آنها انسب است از کار می افتد و دیگر انسب اثر و خاصیتی ندارد.

” و لا- يتساءلون،“ در این جمله روشن ترین آثار انسب را یادآور شده، و آن احوال پرسشی میان دو نفر است که با هم نسبت دارند، چون در دنیا به خاطر احتیاجی که در جلب منافع و رفع مضار به یکدیگر داشتند، وقتی به هم می رسیدند احوال یکدیگر را

می پرسیدند، ولی امروز که روز قیامت است دیگر کسی احوال کسی را نمی پرسد.

خواهی گفت: این معنا با آیات دیگر که تسائل را اثبات می کند منافات دارد، مانند: آیه ” و اقبل بعضهم علی بعض يتساءلون، “ در پاسخ می گوئیم: نه، منافات ندارد، زیرا این آیه مربوط به تسائل اهل بهشت بعد از ورود به بهشت، و تسائل اهل جهنم بعد از ورود به جهنم است، و آیه مورد بحث مربوط به تسائل در پای حساب و حکم است، و تسائل اهل محشر را در آن هنگام نفی می کند .

(۱)

روزی که بت و بت پرست با هم محشور می شوند

” وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَ أَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ،

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ ءَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا،

و این وعده در روزی وفا می شود که مشرکین را با آنچه سوی خدا می پرستند محشورشان کند و گوید شما این بندگان را گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟

گویند تقدیس تو می کنیم ما را سزاوار نبود که جز تو معبود، اولیائی بگیریم ولی تو ایشان و پدرانشان را نعمت دادی و در نتیجه مستی نعمت یاد تو را فراموش کردند و گروهی هلاکت زده شدند.

مراد از آنچه می پرستند ملائکه و معبودهای بشری و بتها است، و سوال از این معبودهاست که گوید: آیا شما این بندگان را گمراه کردید یا خودشان راه را گم کردند؟ و این درحالی است که با پرستش کنندگان خود باهم در پیشگاه خدا محشور شده و برای پاسخگویی در محشر ایستاده اند.

” قالوا سبحانك ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء ... قوما بورا، “

این پاسخ معبودهای کفار از سؤال خدای تعالی است، که فرمود: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ و پاسخ خود را با تسبیح خدا آغاز کردند، و این از ادب عبودیت است که هر جا گفتگو از شرک و یا هر جا که به وجهی بویی از شرک می آید خدا از آن تنزیه شود.

و معنای اینکه گفتند: برای ما سزاوار نبود که غیر از تو اولیایی بگیریم این است که این کار صحیح و عقلائی نبود، که پرستش را از تو به غیر تو تعدی دهیم، و غیر از تو اولیایی بگیریم، چیزی که هست این مشرکین خودشان نام خدایی بر سر ما نهاده، و پرستیدند.

بعد از آنکه معبودها که مورد سؤال از علت ضلالت مشرکین قرار گرفته بودند،

۱- آیه ۱۰۱ سوره مومنون المیزان ج : ۱۵ ص : ۹۸

این نسبت را از خود دفع کردند، در جمله مورد بحث شروع کردند به اسناد آن به خود کفار، البته با بیان سببی که باعث اضلال آنها شد، و آن عبارت است از اینکه اصولاً مشرکین مردمی فاسد و هالک بودند، و تو ای خدا ایشان و پدرانشان را از امتعه دنیا و نعمتهای آن برخوردار کردی، و این امتحان و ابتلاء به درازا کشید، در نتیجه سرگرم به همان تمتعات شده یاد تو را که فرستادگانت همه دم از آن می زدند فراموش کردند، و نتیجه اش این شد که از توحید به شرک گراییدند.

” فقد کذبوکم بما تقولون فما تستطیعون صرفا و لا نصرا“ کلامی است از خدای تعالی که به مشرکین که معبودهایتان شما را در آنچه به آنها نسبت می دادید تکذیب نموده و الوهیت و ولایت را از خود نفی کردند، دیگر شما ای بت پرستان چه می توانید بکنید و چگونه می توانید عذاب را از خود دور سازید؟ چون نه عبادت کردنتان معبودها را، به دردتان می خورد، و نه به وسیله آنها می توانید خود را یاری کنید .

و اینکه فرموده: ” و من یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا،“ مراد از ظلم، مطلق ظلم و معصیت است، هر چند که مورد آیات سابق خصوص ظلم به معنای شرک است. جمله ” من یظلم منکم ...“ از قبیل وضع قانون عمومی در جای حکم خاص است، و نکته آن، اشاره به این است که حکم الهی نافذ و جاری است و هیچ کس نیست که مانع آن باشد یا آن را تاخیر بیندازد، گویا فرموده: و چون معبودهایتان شما را تکذیب کنند و نتوانند بلاگردان و یا یار شما باشند، پس حکم عمومی با نفوذ و جریانی که دارد کسی نمی تواند جلوگیری و تاخیر اندازنده آن شود، پس شما به طور قطع چشنده عذاب خواهید بود.

(۱)

حشر جمعی مشرکین و خدایان دروغین

– ” وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیْعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِیْنَ أَشْرَكُوا أَیْنَ شَرَكَاؤُكُمُ الَّذِیْنَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ، ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِیْنَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِکِیْنَ،

– انظرو کیف کذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما كانوا یفترون،

– و روزی که همگی آنها را محشور می کنیم، به کسانی که شرک ورزیدند می گوئیم: کجایند آن شرکائی که برای ما می پنداشتید،

– آنوقت است که عذری ندارند مگر اینکه بگویند به خدا، که پروردگار ما است سوگند، ما مشرک نبودیم،

– ای محمد ببین چگونه به خود دروغ می بندند و چطور از شرکائی که برای خدا ساخته بودند، عین و اثری نمی یابند.“

عنایت کلام در این آیه تنها در کلمه ”جمیعا“ است، زیرا این کلمه است که دلالت می کند بر اینکه علم و قدرت پروردگار از احدی از آنان تخلف نکرده و محیط بر همه آنان است، و به زودی همه شان را بحساب درآورده و محشورشان کرده، احدی

۱- آیه ۱۷ و ۱۸ سوره فرقان المیزان ج: ۱۵ ص: ۲۶۲

قلم نمی اندازد .

خداوند بزودی آنان را محشور کرده و از شرکائی که برای خدا قائل بودند، سراغ می گیرد، و چون شرکائی برای پروردگار نمی یابند تا حاضر سازند، لذا شرک خود را انکار کرده و به دروغ به خدا سوگند می خورند .

و اما اینکه چطور در قیامت آلهه دروغی خود را نمی یابند؟ برای این است که روز قیامت روزی است که بر هر کس عیان می شود که امر و ملک و قوت همگی از آن خدا است و بس!

(۱)

روز بی یار و بی یاور

– ”يَأْيَهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالْتِدَّ عَنْ وَلَعِدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغْرَنَكُمُ الْحَيَوهُ الدُّنْيَا وَلَا يَغْرَنَكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ،

– ای مردم! از پروردگارتان بترسید، و از روزی که پدر برای فرزندش کاری نسازد، و فرزند به هیچ وجه کار ساز پدر خود نشود، بیمناک باشید، که وعده خدا حق است، زندگی این دنیا فریبتان ندهد، و شیطان فریبنده، در کار خدا به فریبتان نکشد.“

در این آیه شریفه در بیانی عمومی همه را مخاطب قرار داده و به سوی تقوی دعوت و از روز قیامت انداز می کند، قیامتی که هیچ بی نیاز کننده ای نیست، که آدمی را بی نیاز کند، مگر ایمان و تقوی:

– ای انسانها بپرهیزید از پروردگارتان، و او خدای سبحان است، و بترسید روزی را و آن روز قیامت است، که لا- یجزی کفایت نمی کند پدری از فرزندش، و نه مولودی کفایت کننده و بی نیاز کننده است چیزی را از والد خویش، که وعده خدا به آمدن قیامت حق است، یعنی ثابت است و تخلف ناپذیر، فلا- تغرنکم الحیوه الدنیا پس زنهار، که زندگی دنیا با زینت فریبنده خود شما را بفریبد، و لا یغرنکم بالله الغرور، و بطور کلی بهوش باشید، که هیچ فریبنده ای چه از شئون زندگی باشد، و چه خصوص شیطان شما را گول نزند.

(۲)

حشر، و ظهور مالکیت حقیقی الهی

– ”... وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ،

– . . . و بدانید که خدا حائل می شود میان مرد و دل او و اینکه به سوی او محشور می شوید!“

١- آیه ٢٢ و ٢٣ سوره انعام المیزان ج : ٧ ص : ٦٨

٢- آیه ٣٣ سوره لقمان المیزان ج : ١٦ ص : ٣٥٦

در لسان قرآن مجید قلب همان جان آدمی است که با قوا و عواطف باطنیه ای که مجهز است به کارهای حیاتی خود می پردازد .

خدای تعالی میان انسان و جزء جزء وجودش و تمامی توابعش حائل است، بین او و قلبش، بین او و گوشش، بین او و چشمش، بین او و بدنش و بین او و جانش، و در آنها هم بنحو ایجاد تصرف می کند، و هم بنحو مالک قرار دادن انسان، که هر مقدار از آن را بهر نحوی که بخواهد به سود انسان تملیک می کند، و هر مقدار را که نخواهد نمی کند.

به همین جهت در آیه مورد بحث جمله بالا را با جمله: " و انه الیه تحشرون، " ختم کرده، چون حشر و بعث نشئه ای است که در آن نشئه برای هر کسی آشکار می شود که مالک حقیقی خدا است و حقیقت ملک تنها از آن او است و بس، و شریکی برای او نیست، و در آن نشئه ملک های صوری و سلطنت های پوچ ظاهری باطل می شود، و تنها ملک او باقی می ماند، همچنانکه فرموده: " لمن الملك الیوم لله الواحد القهار، " و نیز فرموده: " یوم لا تملک نفس لنفسا شیئا و الامر یومئذ لله! "

پس گویا آیه مورد بحث می خواهد بفرماید: بدانید که خدا مالک حقیقی شما و دلهای شما است، و او از هر چیز به شما نزدیک تر است، و شما به زودی به سویش باز می گردید، و برایتان معلوم می شود که چگونه مالک حقیقی شما است و چطور بر شما مسلط است، و هیچ چیز شما را از او بی نیاز نمی کند .

(۱)

خلق قیامت، و نفخ صور، و کیفیت احضار و حشر عام

- " وَ أَنْ أَقِمْوا الصَّلَاةَ وَ اتَّقُوا وَ هُوَ الَّذِیْ إِلَیْهِ تَحْشَرُونَ،

وَ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ یَوْمَ یَقُولُ كُنْ فَیَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْكُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ عِلْمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ هُوَ الْحَكِیْمُ الْخَبِیْرُ،

و که به پای دارید نماز را و از خدا بترسید و او خدائی است که به سویش محشور می شوید.

و آن خدائی است که خلق کرد آسمانها و زمین را به حق، و یاد کن روز قیامت را روزی که چون بخواهد ایجاد بفرماید می گوید باش پس می باشد، راست و درست گفتار خدا است، و از برای خدا است پادشاهی، روزی که دمیده می شود در صور، او دانای نهان و آشکار است و او است محکم کار و آگاه !

خدای تعالی اگر عالم را آفرید به خاطر منظوری است که داشت، و آن منظور بازگشت مردم است به سوی او، و به همین منظور روز بازگشت را به وجود خواهد آورد، و خواهد فرمود: " کن ! " و چون قول او حق است پس چنین روزی خواهد آمد و در آن روز برای همه معلوم خواهد شد که ملک و سلطنت برای او است، و غیر او هیچ کسی سلطنت بر چیزی ندارد .

١- آیه ٢٤ سوره انفال المیزان ج : ٩ ص : ٥٨

اگر از میان همه اوصاف و خصوصیات قیامت تنها مساله نفخ صور را ذکر کرد برای اشاره کردن به خصوصیتی بود که مناسب با مقام است، و آن مساله کیفیت احضار عام است که جمله: "و هو الذی الیه تحشرون،" آن را بیان می کند، زیرا که حشر یعنی با اجبار مردم را اخراج کردن و در جایی جمع نمودن، که نفخ در صور هم همین معنا را می رساند، زیرا موقعی شیپور می زنند که بخواهند افراد لشکر را برای امر مهمی بسیج کنند، در قیامت نیز در صور دمیده می شود و مردم از قبرها بیرون آمده برای حضور در محکمه الهی به عرصه محشر درمی آیند:

- "ونفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون . . ."

- ان کانت الا صیحه واحده فاذا هم جمیع لدینا محضرون،

- فالیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کتتم تعملون،"

(۱)

نشر و باز شدن طومار مردگان در پیشگاه الهی

- "هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كَلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ،

- او است آن کسی که زمین را برای شما رام کرده پس در اقطار آن آمد و شد کنید و از رزق آن بخورید و بدانید که زنده شدن بار دیگر شما به سوی او است."

کلمه نشور به معنای احیای مردگان بعد از مردن است، و اصل این کلمه به معنای نشر طومار و جامه، یعنی گشودن آن بعد از جمع کردن و پیچیدن آن است.

می فرماید: خدای تعالی آن کسی است که زمین را منقاد و رام شما کرد، تا بتوانید بر پشت آن قرار بگیرید، و از این قطعه به آن قطعه اش بروید، و از رزقش که او برایتان مقدر فرموده بخورید، و به انواع مختلفی برای به دست آوردن آن رزق در زمین تصرف کنید.

"و الیه النشور،" یعنی طومار زندگی مردگان که با مرگ پیچیده شده، دوباره در قیامت در محضر او باز می شود. مردگان را از زمین درمی آورد، و برای حساب و سپس جزا زنده می کند، پس به همین دلیل رب و مدبر امر زندگی دنیایان او است، که در زمین جایگزینتان نمود و به راه و روش زندگی در آن هدایتتان کرد، و نیز حکومت بر شما در میراندن و زنده کردن و حساب و جزاء برای او است.

(۲)

بازگشت خاک هر قالبی به قالب روح خود

۱- آیه ۷۲ و ۷۳ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۲۰۸

۲- آیه ۱۵ سوره ملک المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۹۸

در روایات اسلامی، در کتاب احتجاج، در ضمن احتجاج امام صادق علیه السلام آمده که: سائل پرسید: آیا روح آدمی بعد از بیرون شدن از قالبش متلاشی می شود و یا همچنان باقی می ماند؟

امام علیه السلام فرمود: نه، بلکه تا روزی که در صور دمیده شود باقی می ماند، و بعد از آنکه در صور دمیده شد، همه چیز باطل و فانی می شود، دیگر نه حسی می ماند و نه محسوسی، آنگاه دوباره همه چیز به حال اول خود برمی گردد، همان طوری که مدبر آنها بار اول ایجاد کرده بود، و این بعد از گذشتن چهار صد سال سکون و آرامش خلق در فاصله بین دو نفخه است.

سائل پرسید: چگونه می تواند دوباره مبعوث شود با اینکه بدنش پوسیده و اعضای آن متفرق شده، یک عضو در یک شهری طعمه درندگان شده، و عضو دیگرش در شهری دیگر مورد حمله حشرات آنجا گشته، و عضو دیگرش خاک شده با خاک آن شهر به صورت دیوار در آمده؟

امام صادق علیه السلام فرمود: آن خدایی که بار نخست او را از هیچ آفرید و بدون هیچ الگویی صورتگری کرد، می تواند دوباره به همان وضع اول اعاده اش دهد.

سائل عرضه داشت: این معنا را برایم بیشتر توضیح بده!

فرمود: هر روحی در مکان مخصوص به خود مقیم است، روح نیکوکاران در مکانی روشن و فراخ و روح بدکاران در تنگنایی تاریک، و اما بدن ها خاک می شود، همان طور که اول هم از خاک خلق شده بود، و آنچه درندگان و حشرات از بدنها می خورند و دوباره بیرون می اندازند، در خاک هست و در پیشگاه خدا که هیچ چیز حتی موجودی ریز به اندازه ذره در ظلمات زمین از او غایب نیست، و عدد تمامی موجودات و وزن آنها را می داند، محفوظ است و خاک روحانیان به منزله طلا است در خاک.

پس چون هنگام بعث می رسد باران نشوز به زمین می بارد، و زمین ورم می کند،

پس خاک بشر نسبت به خاکهای دیگر، چون خاک طلایی که با آب شسته شود، مشخص می گردد و چون کره ای که از ماست بگیرند، جدا می شود.

پس خاک هر قالبی به قالب خود درمی آید، و به اذن خدای قادر، بدانجا که روح او هست منتقل می شود، صورتها به اذن صورتگر به شکل اول خود برمی گردد و روح در آن دمیده می شود.

و چون خلقت هر کسی تمام شد هیچ کس از خودش چیزی را ناشناخته نمی یابد.

و در نهج البلاغه می فرماید: چون خدا اراده می کند او را دوباره خلق کند، می گوید: باش و او بی درنگ خلق می شود، و این گفتن چون گفتن ما با صوت و آوازی که شنیده شود نیست، بلکه کلام خدای سبحان همان فعل اوست، که آن را ایجاد کرده است در حالی که مثل آن قبلا نبود.

(۱)

ورود به قیامت با سائق و شاهد

– “و تُفَخَّ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ،

– و چون در صور دمیده می شود به او می گویند این است آن روزی که بدان تهدید می شدی.

– “و جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ،

– و هر فرد که به عرصه قیامت می آید یک نفر از پشت سر او را می راند و یک نفر هم گواه با او است.

کلمه سیاقه به معنای وادار کردن حیوان به راه رفتن است، که در این صورت راننده در عقب حیوان قرار دارد، و حیوان را می راند.

و این که فرموده: “و جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ” معنایش این است که هر نفسی به سوی خدا می آید، و در محضر او برای فصل قضاء و پس دادن حساب حضور به هم می رساند، به دلیل اینکه در جای دیگر فرموده: “الی ربك يومئذ المساق.”

و معنای آیه این است که: هر کسی در روز قیامت به محضر خدای تعالی حاضر می شود، در حالی که سائقی با او است که او را از پشت سر می راند و شاهدهی همراه دارد که به آنچه وی کرده گواهی می دهد.

در آیه شریفه تصریح نشده که این سائق و شهید ملائکه اند یا همان نویسندگانند و یا از جنس غیر ملائکه اند، چیزی که هست از سیاق آیات چنین به ذهن

می رسد که آن دو از جنس ملائکه اند.

و نیز تصریح نشده به اینکه در آن روز شهادت منحصر به این یک شاهی است که در آیه آمده است. و لیکن آیات وارده در باره شهادی روز قیامت عدم انحصار آن را می رساند.

و نیز آیات بعدی هم که بگومگوی انسان را با قرین خود حکایت می کند دلالت دارد بر اینکه با انسان در آن روز غیر از سائق و شهید کسانی دیگر نیز هستند.

در روایات اسلامی، در جوامع الجامع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود: نویسنده حسنات در طرف راست آدمی، و نویسنده سیئات در طرف چپ آدمی قرار دارند و دست راستی بر دست چپی فرماندهی دارد، و دست چپی به فرمان او کار می کند.

بنا بر این، اگر انسان عمل نیکی انجام دهد، دست راستی ده برابرش را می نویسد، و اگر عمل زشتی مرتکب شود به دست چپی می گوید: هفت ساعت مهلتش بده، شاید تسیحی گوید و استغفاری کند، (اگر نکرد آن وقت گنااهش را بنویس).

مؤلف: در نهج البلاغه در معنای آیه ” و جاءت کل نفس معها سائق و شهید، “ فرموده: سائقی که او را به سوی محشر می برد، و شاهی که علیه او به آنچه کرده است شهادت می دهد.

کنار رفتن پرده غفلت و تیزبین شدن دیدگان

– ” لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ،

– به او گفته می شود این وضع که می بینی در دنیا هم بود اما تو از آن در پرده ای از غفلت بودی ما امروز پرده ات را کنار زدیم اینک دیدگانت امروز تیزبین شده است! “

وقوع این آیه در سیاق آیات قیامت و قرائنی که پیرامون آن است، اقتضا دارد که این آیه نیز از خطابات روز قیامت و خطاب کننده در آن خدای سبحان، و مورد خطاب در آن همان انسانی باشد که در جمله ” و جاءت کل نفس، “ سخن از او به میان آمده، و این معنا را دست می دهد که خطاب در آن خطابی است عمومی و متوجه به تمامی انسانها، الا اینکه توبیخ و عتابی که از آن استشمام می شود چه بسا اقتضا کند که بگوییم خطاب در آن تنها متوجه منکرین معاد باشد، علاوه بر این، سیاق این آیات اصلا سیاق رد منکرین معاد است که گفته بودند: ” ء اذا متنا و کنا ترابا ذلک رجع بعید. “

و اشاره به کلمه هذا به آن حقایقی است که انسان در قیامت با چشم خود

مشاهده می کند و می بیند که تمامی اسباب از کار افتاده، و همه چیز ویران گشته، و به سوی خداوند واحد قهار برگشته است، و همه این حقایق در دنیا هم بود.

اما انسان به خاطر رکون و اعتمادی که به اسباب ظاهری داشت از این حقایق غافل شده بود، و خیال می کرد سببیت آن اسباب از خود آنها است، و نمی دانست که هر چه دارند از خداست و خدا روزی سببیت را از آنها خواهد گرفت، تا آنکه در قیامت خدای تعالی این پرده غفلت را از جلو چشم او کنار زد، آن وقت حقیقت امر برایش روشن شده فهمید، و به مشاهده عیان فهمید، نه به استدلال فکری.

و به همین جهت این طور خطاب می شود: "لقد كنت في غفلة من هذا"، تو در دنیا از اینهایی که فعلا مشاهده می کنی و به معاینه می بینی در غفلت بودی، هر چند که در دنیا هم جلو چشمت بود و هرگز از تو غایب نمی شد، لیکن تعلق و دل بستگی ات به اسباب، تو را از درک آنها غافل ساخت و پرده و حائلی بین تو و این حقائق افکند، اینک ما آن پرده را از جلو درک و چشمت کنار زده ایم، - فبصرک - در نتیجه بصیرت و چشم دلت - الیوم - امروز که روز قیامت است - حدید - تیزبین و نافذ شده، می بینی آنچه را که در دنیا نمی دیدی!

از این آیه دو نکته استفاده می شود: اول اینکه روز قیامت را به روزی معرفی می کند که در آن روز پرده غفلت از جلو چشم بصیرتش کنار می رود در نتیجه حقیقت امر را مشاهده می کند، و این نکته در آیاتی بسیار دیگر نیز آمده، مانند آیه: "و الامر یومئذ لله،" و آیه: "لمن الملك الیوم لله الواحد القهار،" و آیاتی دیگر نظیر اینها.

و دوم اینکه آنچه خدا برای فردای قیامت انسان تهیه دیده، از همان روزی تهیه دیده که انسان در دنیا بوده، چیزی که هست از چشم بصیرت او پنهان بوده است و مخصوصا از همه بیشتر این حقیقت برای او پنهان بوده که روز قیامت روز کنار رفتن پرده ها، و مشاهده پشت پرده است.

برای اینکه اولاً- غفلت وقتی تصور دارد که در این میان چیزی باشد و ما از بودنش غافل باشیم. از سوی دیگر تعبیر به غطاء (پرده) کرده، و این تعبیر در جایی صحیح است که پشت پرده چیزی باشد و پرده آن را پوشانده و بین بیننده و آن حائل شده باشد.

و از سوی سوم تعبیر به حلت و تیزبینی در جایی صحیح است، و چشم تیزبین در جایی به درد می خورد که بخواهد یک دیدنی بسیار دقیقی را ببیند و الا احتیاجی به چشم تیزبین پیدا نمی شود.

فرشته موکل تحویلش می دهد!

” وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَى عَتِيدٍ،

فرشته موکل او می گوید این است آن انسانی که همواره با من بود و اینک حاضر است!“

سیاق آیه خالی از چنین ظهوری نیست که مراد از این قرین همان ملک موکلی باشد که در دنیا با او بود، حال اگر سائق هم همان باشد معنا چنین می شود: خدایا این است آن انسانی که همواره با من بود و اینک حاضر است!

و اگر مراد از کلمه قرین شهید می باشد که او نیز با آدمی است، معنا چنین می شود: این است - در حالی که به نامه اعمال آن انسان اشاره می کند، اعمالی که در دنیا از او دیده - آنچه من از اعمال او تهیه کرده ام!

در روایات اسلامی، در الدر المنثور است که ابن ابی الدنیا - در کتاب ذکر الموت - و ابن ابی حاتم، و ابو نعیم - در کتاب حلیه - از جابر بن عبد الله روایت کرده که گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: فرزند آدم، از آن آینده ای که برایش مقدر شده چقدر غافل است.

خدای تعالی وقتی می خواهد این بنده را بیافریند به فرشته می گوید: رزق او را بنویس، آثارش را بنویس، اجلش را هم بنویس، این را هم که آیا سعید است یا شقی ثبت کن!

آنگاه این فرشته بالا می رود، و خدای تعالی فرشته دیگری روانه می کند تا او را حفظ کند، آن فرشته نیز همواره مراقب او است، تا وی به حد رشد برسد، او نیز بالا می رود.

و خدای تعالی دو فرشته دیگر را موکل بر او می کند، تا حسنات و گناهانش را ثبت کنند، و این دو فرشته همچنان هستند تا آنکه مرگ آن بنده فرا رسد، آن وقت این دو فرشته نویسنده بالا می روند، فرشته موت می آید تا جان او را بگیرد، و چون او را داخل قبر کنند، دوباره جان او را به کالبدش برگردانند، و دو فرشته قبر آمده او را امتحان می کنند سپس بالا می روند.

و چون روز قیامت شود، دو فرشته نویسنده حسنات و گناهان، دوباره به سراغش می آیند، و نامه عمل او را باز کرده به گردنش می افکنند، و همچنان با او هستند، یکی به عنوان سائق و دیگری به عنوان شهید تا به عرصه اش برسانند.

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به درستی در پیش رو، امری عظیم دارید، امری مافوق قدرتان، از خدای عظیم استقامت بجوید!

(۱)

شرح روزی که در صور دمیده می شود!

١- آیه ٢٠ تا ٢٨ سوره ق المیزان ج : ١٨ ص : ٥٢٢

- "يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا،

-روزی که در صور دمیده شود و در آن روز گناهکاران را کور محشور کنیم."

نفخ صور کنایه از احضار و دعوت است. کلمه زرق به معنای کبود است. مراد از کبود محشور شدن مجرمین، کور بودن ایشان است. و آیه "و نحشرهم يوم القيمة على وجوههم عمياء،" هم آن را تایید می کند.

"يتخافتون بينهم ان لبثتم الا عسرا"

کلمه تخافت به این معنا است که عده ای با یکدیگر آهسته صحبت کنند، و این آهسته سخن گفتن در اهل محشر به خاطر هول مطلع و فزعی است که به ایشان دست می دهد، و جمله "ان لبثتم الا عسرا،" بیان همان کلامی است که بین خود، تخافت می کنند، و معنای جمله به طوری که از سیاق بر می آید این است که به صورت پیچ پیچ به یکدیگر می گویند قبل از قیامت در دنیا بیش از ده روز نمانید، و منظورشان از این سخن، اندک شمردن عمری است که در دنیا کردند نسبت به خلود و ابدیتی که نشانه های آن برایشان آشکارا شده است .

"نحن اعلم بما يقولون اذ يقول امثلهم طريقة ان لبثتم الا يوما- یعنی ما به همه آنچه که در باره مکث در دنیا می گویند احاطه علمی داریم چون می دانیم که معتدل ترین آنان و آنهایی که گفتارشان نزدیک تر به صدق است می گویند: در دنیا نمانید مگر یک روز."

و اگر گوینده این حرف را معتدل و راستگوترین مردم دانسته، برای این است که ماندن محدود در دنیا و عمر ناچیز آن در قبال ماندن تا ابد و عمر جاودانه قابل مقایسه نیست، و اصلا قدر و اندازه ای ندارد، پس اگر کسی آن را یک روز بداند نسبت به کسانی که ده روز دانسته اند به واقع نزدیک تر و راستگوتر است.

و همین قول نیز نسبی و غیر حقیقی است، حقیقت قول همان است که خدای سبحان در آیه: "وقال الذين اتوا العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون،" بیان کرده است.

- "يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا،

-يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا،

-يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا،

-وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا،

-وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا،

-آن روز دعوت کننده حشر را که هیچ کجی و اعوجاجی در کارش نیست پیروی می کنند، و همه صداها به احترام خدای
رحمان بیفتد و جز صدائی آهسته چیزی

نمی شنوی،

-در آن روز شفاعت سودی ندارد مگر از کسی که خدای رحمان اجازه شفاعتش داده باشد و سخن او را در شفاعت بپسندد،

-خدا آنچه قبلا فرستاده اند و آنچه از آثار که دنبال خود آنان می رسد می داند و اما ایشان احاطه علمی به او ندارند،

-و چهره ها در مقابل خدای زنده و قیوم متواضع شود و هر کس وزر ستمی به دوش دارد نومید گردد،

-و هر کس کارهای شایسته و ایمان داشته باشد از ستم کشیدن و زبون شدن نترسد.

مردم در آن روز جز پیروی محض چاره ای ندارند، نه می توانند کمترین توقفی کنند، و نه کمترین استنکاف و تنبلی و مسامحه ای، برای اینکه همه اینها فرع توانستن است و آن روز نه تنها مردم توانایی ندارند بلکه توهم آن را هم نمی کنند چون آن روز به عیان می بینند که ملک و قدرت تنها از خدای سبحان است و کسی شریک او نیست همچنانکه فرمود: "لمن الملک الیوم لله الواحد القهار!" و نیز فرموده: "ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوه لله جمیعا!"

آن روز صداها به خاطر استغراق در مذلت و خواری در برابر خدای تعالی آنچنان آهسته می شود که هیچ شنونده ای جز صدایی خفیف نمی شنود.

"یومئذ لا تنفع الشفاعه الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا."

اینکه منفعت شفاعت را نفی می کند، کنایه از این است که قضاء به عدل، و حکم فصل بر حسب وعده و وعید الهی جریان یافتنی است، و هیچ عاملی جرم مجرمی را ساقط ننموده، گناهی را از گناهکاری صرف نظر نمی کند، پس معنای اینکه فرمود شفاعت نافع نیست، این است که شفاعت اثر ندارد. و جمله "الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا"، استثنایی است که دلالت می کند بر اینکه در کلام سابق همه عنایت در این است که شفعا را نفی کند نه تاثیر شفاعت را در شفاعت شدگان، و مراد این است که به کسی اجازه نمی دهند که در مقام شفاعت کسی سخنی بگوید، همچنانکه جمله بعدی هم که می فرماید: "و رضی له قولا"، اشاره به این معنا دارد، و می فهماند که آن روز سخن گفتن منوط به اجازه است، همچنانکه می فرماید: "یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه"، و نیز می فرماید: "لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا."

و اما اینکه فرمود: "و رضی له قولا" معنایش این است که قول او آمیخته با چیزی که مایه سخط خدا است از قبیل خطا و خطیئه نباشد، چون اطلاق جمله اقتضا دارد به عموم حمل شود، و چنین کلامی جز از کسی که خدا سریره اش را خالص از خطای در اعتقاد و خطیئه در عمل کرده باشد نمی تواند سرزند، تنها کسانی ممکن است

چنین کلامی داشته باشند که خدا دلهاشان را در دنیا از رجس شرک و جهل پاک کرده باشد، و یا کسانی که ملحق به ایشان شده باشند، چون روز قیامت همه بلاها و ابتلاآت از ناحیه دلها و باطن ها است، همچنانکه فرمود: یوم تبلی السرائر!

”یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون به علما.“

آیه شریفه احاطه علمی خدای را نسبت به مجرمین افاده می کند، احاطه نسبت به خلود ایشان که همان موقف جزاء باشد و نسبت به ما خلف ایشان که همان موقف دنیا و قبل از مردن و مبعوث شدنشان باشد، پس مجرمین از هر سو محاط علم خدا هستند، و خود احاطه ای به علم خدا ندارند، پس خدا به آنچه کرده اند کیفرشان می کند، و آن روز است که روی ها در برابر حی قیوم ذلیل گشته، نمی توانند حکم او را رد کنند، اینجا است که به تمام معنا خائب و خاسر می شوند.

”و عنت الوجوه للحي القيوم.“

”عنت“ به معنای ذلت در قبال قهر قاهر است، و حالتی است که در قیامت هر موجودی در برابر خدای سبحان، و در قبال ظهور سلطنت الهی او به خود می گیرد، همچنانکه فرمود: ”لمن الملك اليوم؟ لله الواحد القهار!“

و به حکم این آیه در آن روز هیچ چیز مالک چیزی نیست، و مالک نبودنش به تمام معنای کلمه است، و همین خود ذلت و مسکنت علی الاطلاق است، و اگر عنت و ذلت را به وجوه نسبت داده از این باب بوده که وجوه اولین عضوی است که آثار ذلت در آن نمودار می شود و لازمه این عنت این است که نتواند مانع حکم خدا، و نفوذ آن در خلق گردد، و میان اراده خدا و ایشان حائل شود، پس هر اراده ای که در باره ایشان بکند ممضی و نافذ است!

و اگر در میان همه اسماء خدا دو اسم حی و قیوم انتخاب شد، بدین جهت بوده که مورد کلام مردگانی هستند که بار دوم زنده شدند، و وقتی زنده شدند که تمامی آن اسباب و وسایل که در دنیا در اختیارشان بود از کف داده اند، و در چنین مورد و ظرفی، مناسب همان حیات مطلقه و قیمومت او نسبت به هر چیز است.

- ”و قد خاب من حمل ظلما،

و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن فلا یخاف ظلما و لا هضما.“

این آیه بیان پاداش خلق است، اما در جمله ”و قد خاب من حمل ظلما،“ مراد مجرمینی هستند که ایمان نیاوردند و آن روز خبیث را که بدترین جزاء است دارند، نه هر کسی که مرتکب ظلم و لو مختصری از آن شده باشد، و یا هر ظالمی که باشد چه مؤمن و چه کافر، نه، زیرا مؤمن هرگز در قیامت دچار خبیث نمی شود، چون شفاعت

شامل او می گردد.

و بر فرض هم که مراد عموم ظالمان باشد، و بخواهد بفرماید هر کس که وزر و وبال ظلم را حمل کرده باشد خائب است، ناگزیر معنایش خبیث از آن قسم سعادت است که ظلم با آن منافات دارد، نه خبیث از مطلق سعادت .

و اما جمله ” و من يعمل من الصالحات و هو مؤمن ...“ بیانی است طفیلی برای حال مؤمنین صالح، که به منظور تکمیل اقسام و تتمیم سخن در دو فریق صالحان و مجرمین آمده است، و اگر عمل صالح را مقید به ایمان کرده، برای این است که عمل صالح به وسیله کفر حبط می شود، و این مقتضای آیات حبط است.

پایان سرنوشت انسانها

با خاتمه یافتن این آیه بیان اجمالی سرنوشت ایشان در روز جزاء از ساعتی که مبعوث می شوند تا وقتی که به پاداش عمل خود می رسند، تمام می شود.

اول مساله احضارشان را با جمله ” یوم ینفخ فی الصور“ و سپس مساله حشرشان را با جمله ” یتخافتون“ بیان نموده و آن را خیلی نزدیک معرفی کرده، به طوری که بعضی از افرادی که در باره آن اظهار نظر می کنند می گویند: یک روز میان مرگ و بعث ما فاصله شد.

در مرحله سوم مساله گنجایش زمین برای اجتماع همه مردم را بیان کرد، و با جمله ” و یستلونک عن الجبال ...“ فهماند که در آن روز زمین هموار و بدون پستی و بلندی می شود. (رجوع شود به فصل: تغییرات طبیعی قیامت)

در مرحله چهارم اطاعت و پیروی مردم از داعی حضور را با جمله ” یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له“ بیان کرد.

و در مرحله پنجم با جمله ” یومئذ لا تنفع الشفاعه“ خاطر نشان ساخت که شفاعت هیچ تاثیری در اسقاط جزاء ندارد مگر به اذن.

و در مرحله ششم با جمله ” یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم“ مساله احاطه علمی خدا را نسبت به حال بندگان، و احاطه نداشتن بندگان به علم او را خاطر نشان ساخت.

و در مرحله هفتم سلطنت خدای را بر کافران، و ذلت ایشان را در برابر او، و نفوذ حکم او در میان بندگان را با جمله ” و عنت الوجوه للچی القیوم“ بیان کرد.

و در مرحله هشتم با جمله ” و قد خاب“ کیفر کافران را معین نمود که چیست؟ با این بیان وجه ترتب آیات به یکدیگر و ترتب مطالب آنها معلوم گردید.

فتعالی الله الملك الحق!

این جمله تسبیح و تنزیه خدا است از هر چیزی که لایق ساحت قدس او نیست. خدای تعالی ملکی است که در ملک خود تصرف می کند یعنی مردم را به سوی راهی که صلاح ایشان است هدایت می کند، و سپس احضارشان نموده جزایشان می دهد، و جزایشان بر طبق عمل آنان است، چه خیر و چه شر، پس چنین خدایی که مالک هر چیزی است و ملکش مطلق هم هست، متعالی است، هیچ مانعی از تصرفاتش منع نمی کند، و کسی نیست که حکمش را تعقیب نماید، رسولانی می فرستد، کتابهایی برای هدایت مردم نازل می کند، و همه اینها از شؤون سلطنت او است، و سپس بعد از مردن مبعوثشان نموده، احضارشان می کند، آنگاه بر طبق آنچه کرده اند جزایشان می دهد، در حالی که همه برای حی قیوم، سر بزیر افکنده، ذلیل شده باشند، و این نیز از شؤون سلطنت او است، پس او است ملک در اول و در آخر، و او است حقی که بر آنچه ازل بوده ثابت خواهد بود.

(۱)

رستاخیز همه مردگان با آخرین نفخه صور

”و نُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ،

قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ،

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ،

بعد از آن صیحه بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همه از قبرها به سوی پروردگارشان می شتابند،

در حالی که می گویند: واویلا چه کسی ما را از این خوابگاهمان برانگیخت؟ این همان وعده ای است که خدای مهربان به توسط انبیایش به ما می داد و معلوم شد انبیای او راست می گفته اند،

آن نفخه هم به جز یک صیحه نیست که ناگهان همگی نزد ما حاضر می شوند.“

این نفخه صور، نفخه دومی است که به وسیله آن همه مردگان زنده می شوند، و قیامت برپا می گردد و مردم همگی به سرعت به پیشگاه پروردگارشان شتاب می کنند.

”ان كانت الا صيحه واحده فاذا هم جميع لدينا محضرون،“ آن صیحه و نفخه ای که ایشان را ناگهانی رسید، و بدون درنگ و مهلت همه را نزد ما حاضر ساخت، نبود مگر یک نفخه و صیحه.

١- آیه ١٠٣ تا ١١٤ سوره طه المیزان ج : ١٤ ص : ٢٩٥

تعبیر به "لدینا - نزد ما" بدین جهت است که روز قیامت روز حضور نزد خدا است برای فصل قضا و رسیدگی به حساب اعمال و حقوقی که مردم از یکدیگر ضایع کرده اند .

(۱)

حال مردم در نفخه اول صور و در نفخه دوم صور

- "يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ،

-روزی که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی آورد،

-و از پس آن، حادثه دومین - صیحه عظیم - رخ می دهد."

راجفه به صیحه های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد، و رادفه به صیحه متاخر تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا بر این تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می شود، که آیه زیر هم بر آنها دلالت دارد، می فرماید: "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیهِ اخری فاذا هم قیام ینظرون."

مراد از راجفه نیز همان نفخه اولی است، که زمین و کوهها را تکان می دهد، و مراد از رادفه نفخه دوم است، که متاخر و بعد از نفخه اول صورت می گیرد.

- "قلوب یومئذ واجفه ابصارها خاشعه،

-دلهایی در آن روز سخت هراسان است دیدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد."

این جمله بیانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده می شود، نفوس بشری است.

اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اینکه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشمها قوی تر از سایر اعضاء است.

(۲)

کیفیت نفخ و دمیدن در صور

- "وَ اسْتَمِعَ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِیبٍ،

و بگوش باش روزی که منادی از مکانی نزدیک ندا برمی آورد.“

مراد از ندای منادی همان نفخه صور است که مسئول آن به طوری که از آیه بعد استفاده می شود در آن می دمدم.

۱- آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۴۶

۲- آیه ۶ تا ۹ سوره نازعات المیزان ج ۲۰ ص ۳۰۰

و اینکه فرمود: ندا از مکانی نزدیک است بدین جهت است که ندا آن چنان به خلائق احاطه دارد که به نسبت مساوی بگوش همه می رسد، و افراد نسبت به آن دور و نزدیک نیستند، چون ندا - همانطور که گفتیم - نفخه بعث و کلمه حیات است.

”يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ،

-روزی که همه آن صیحه را که قضائش حتمی است می شنوند که روز خروج از قبرها است.“

این آیه بیان آن روزی است که منادی ندا می دهد. و اگر فرمود: صیحه ای است به حق، برای این است که قضائی است حتمی.

و معنای اینکه فرمود: ”ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ“ این است که امروز روز خروج از قبرها است، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”یوم یخرجون من الاجداث سراعا.“

”إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ،

-این ماییم که زنده می کنیم و می میرانیم و بازگشت به سوی ما است .“

مراد از احیاء افاضه حیات بر جسدهایی است که در دنیا مرده اند. و مراد از اماته همان میراندن در دنیا است، که عبارت است از منتقل شدن به عالم قبر. و مراد از جمله ”و الینا المصیر“ به طوری که از سیاق برمی آید احیاء در روز قیامت است.

”يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ،

-بازگشت در روزی که زمین به زودی از روی آنان می شکافتد و آن حشری است که برای ما آسان است.“

یعنی، زمین از روی ایشان شکافته می شود، و ایشان به سرعت به سوی دعوت کننده بیرون می شوند.

”ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ“ یعنی آنچه گفتیم که از قبور شکافته شده به سرعت بیرون می شوند، حشری است که انجامش برای ما آسان است.

(۱)

از قبرها با سرعت بیرون می آیند!

”يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصَبٍ يُوفَضُونَ،

خَشِعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ،

« روزی که به سرعت از قبرها در آیند،

و همه به سوی یک نقطه به سرعت به راه افتند،

گویی در آنجا به سوی علامتی روان می شوند!

—چشمهایشان از شدت شرمندگی به پایین افتاده،

ذلت از سرپایشان می بارد،

۱- آیه ۴۱ تا ۴۴ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۴۱

به ایشان گفته می شود: این است همان روزی که وعده اش را می دادند!»

می فرماید: روز قیامت از قبرها در می آیند، در حالی که سرگردان می شوند، گویا به سوی علامتی می روند تا راه را پیدا کنند، در حالی که اثر خشوع قلبی در دیدگانشان هویدا باشد، آری آن روزی که در دنیا وعده داده می شدند، همین روز است!

” ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون!“

(۱)

تلاطم انسانی قبل از قیامت و نفخ صور برای جمع شدن

– ” وَ تَرَکْنَا بَعْضَهُمْ یَوْمَئِذٍ یَمُوجُ فِی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا،

– در آن روز بگذاریمشان که چون موج در هم شوند و در صور دمیده شود و جمعشان کنیم جمع کامل .“

در آن روز از شدت ترس و اضطراب آنچنان آشفته می شوند که دریا در هنگام طوفان آشفته می شود، و مانند آب دریا به روی هم می ریزند و یکدیگر را از خود می رانند، در نتیجه نظم و آرامش جای خود را به هرج و مرج می دهد، و پروردگارش از ایشان اعراض نموده رحمتش شامل حالشان نمی شود و دیگر به اصلاح وضعشان عنایتی نمی کند .

این آیه به منزله تفصیل همان اجمالی است که ذو القرنین در کلام خود اشاره کرده و گفته بود: ” فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء،“ و نظیر تفصیلی است که در جای دیگر آمده که: ” حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون و اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصه ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفله من هذا بل کنا ظالمین،“ و بهر تقدیر این جمله از ملاحم یعنی پیشگوییهای قرآن است.

مقصود از: ” و نفخ فی الصور،“ نفخه دومی قبل از قیامت است که با آن همه مردگان زنده می شوند، به دلیل اینکه دنبالش می فرماید: ” فجمعنا هم جمعا و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا.“

(۲)

صحرای محشر

در تفسیر قمی در ذیل جمله ” و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا،“ از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود:

چون روز قیامت شود خدای تعالی تمامی مردم را در یک سرزمین جمع

۱- آیه ۴۲ تا ۴۴ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۳۴

۲- آیه ۹۹ سوره كهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۵۰۷

می کند، در حالی که همه پا برهنه و لخت و عریان باشند، پس در موقف حشر می ایستند، آنقدر که عرق شدیدی از ایشان فرو ریزد، نفس ها به شماره افتد، در چنین حالی به مقدار پنجاه سال خواهند ایستاد، و این همان قول خدای عز و جل است که می فرماید: "و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا..."!

(۱)

سوال یوم حشر

- "و یوم نحشروهم جمیعاً ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم و شرکاؤکم،

فزینا بینهم و قال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون،

فکفی بالله شهیداً بیننا و بینکم ان کنا عن عبادتکم لغفلین،

هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت،

و ردوا الی الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما كانوا یفترون،

- و روزی که همه خلائق را محشور می کنیم سپس به مشرکین گوئیم شما و خدایانتان بر جای خود باشید، آن روز رابطه ای را که بین آنان و خدایانشان برقرار بود (و جز خیال و توهم چیزی دیگر نبود)، قطع خواهیم کرد، و خدایانشان خواهند گفت: شما در حقیقت ما را نمی پرستیدید، (چون معیار پرستش در ما وجود نداشت)، و شما خیال خود را می پرستیدید،

- خدا کافی است در اینکه شاهد گفتار ما باشد، که ما از پرستش شما هیچ اطلاعی نداشتیم،

- در آن صحنه است که اعمال یک یک انسانها که در دنیا برای آن روز خود از پیش فرستاده اند، با محک خدایی مورد بررسی قرار می گیرد، (تا حقیقت هر عملی برای صاحبش کشف شود، و نیز معلوم شود)، که مولای حقیقی ایشان خدا بود، و آنچه به نام معبود خیالی به خدا نسبت می دادند و هم و خیالی بیش نبود!

منظور از "حشر جمیع" حشر همه آنهاست که تاکنون ذکر شدند، چه مؤمنین و چه مشرکین، و چه شرکای ایشان.

- "ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم و شرکاؤکم."

در آن روز به مشرکین می گوئیم همانجا که هستید باشید، شرکای شما نیز در همان دوزخ که هستند باشند.

این فرمان که: شما و شرکائتان بر جای باشید برای این است که در آنجا که جای اختیار و امتحان است، امتحان شوند.

مشرکین و شرکاء و هر انسان دیگر آنچه را که در دنیا کرده امتحان شوند تا حقیقت کرده هایش برایش منکشف و روشن شود، و حقیقت هر عملی را که کرده به عیان مشاهده کند، نه اینکه صرفاً برایش بشمارند و بیان کنند که تو چنین و چنان کرده ای، بلکه عمل خود را مجسم می بیند و با مشاهده حق از هر چیزی، این معنا برایش منکشف می شود که مولای حقیقی، تنها خدای سبحان است و همه اوهام ساقط و

۱-المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۰۲

منهدم می گردد، و اثری از آن دعوی ها که بشر به اوهام و هواهای خود بر حق می بست باقی نمی ماند.

در آن روز حقیقت ولایت الهی بطور عیان ظهور پیدا می کند و خلق به عیان لمس می کنند که غیر از خدای تعالی، به جز فقر و مملوکیست محض چیزی ندارند، در این هنگام است که هر دعوی باطلی باطل و بنیان هر موهومی منهدم می گردد: ”هنالك الولایه لله الحق،“ و ”یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء لمن الملك الیوم لله الواحد القهار،“ و ”والامر یومئذ لله!“

(۱)

هلاک شدگان در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد!

”وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ،“

با اینکه هیچ یک از آنان نیست مگر آنکه همگی نزد ما حاضر خواهند شد.

آیا ندیدند چقدر از اقوام قبل از ایشان را هلاک کردیم و دیگر به سوی آنان بر نمی گردند، و بدون استثناء همه شان دسته جمعی در روز قیامت برای حساب و جزا نزد ما حاضر خواهند شد.

این آیه شریفه در معنای آیه: ”ذلك یوم مجموع له الناس و ذلك یوم مشهود.“ می باشد.

(۲)

ظهور دهشت و احوال غیر قابل تصور در قیامت

”وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ،“

و اگر ستمگران دو برابر تمامی آنچه در زمین است مالک باشند همه را برای دفع عذاب روز قیامت می دهند آری در آن روز چیزهایی برایشان هویدا می شود که هرگز احتمالش را نمی دادند.

۱- آیه ۲۸ تا ۳۰ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۶۲

۲- آیه ۳۲ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۱۹

مشرکین به زودی در روز قیامت به اموری برخوانند خورد که وضع آن امور مافوق تصورشان و بزرگتر و هول انگیزتر از آن است که به ذهن آنان خطور کرده باشد. ” و بدا لهم من الله ما لم یكونوا یحتسبون، ” یعنی در قیامت چیزهایی برایشان هویدا می شود که خیالش را هم نمی کردند.

اگر ظالمین که منکر معادند دو برابر آنچه در زمین از اموال و ذخائر و گنجینه ها است، می داشتند، همانا همه آن را می دهند تا از سوء عذاب برهند.

مشرکین از انبیا و مؤمنین می شنیدند که خدا حساب و میزانی برای اعمال دارد و قضا و آتش و الوانی از عذاب دارد، آنگاه شنیده های خود را - با انکاری که نسبت به آن داشتند - بر آنچه در ذهنشان بود یعنی آتش دنیا و عذاب دنیا و حساب و میزان دنیا مقایسه می کردند و چون در قیامت به آنها برخوردند، خواهند دید که بزرگتر از آن است که در دنیا به خاطر کسی خطور کند .

این آیه در توصیف عذاب خدا، نظیر آیه ” فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قره أعین، ” است در توصیف نعیم اهل بهشت.

و نیز مقتضای سیاق آن است که ظهور مزبور از قبیل ظهور بعد از خفا، و انکشاف بعد از استتار باشد، همچنان که آیه ” لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید، ” نیز همین معنا را می رساند و می فهماند که عالم آخرت در همین عالم نیز بوده، و لیکن پنهان و در پرده، و در قیامت این پرده ها کنار می رود.

” و بدا لهم سیئات ما کسبوا ...، ” یعنی در آن روز کارهای زشتشان بعد از آنکه در دنیا از نظرشان پنهان بود، برایشان آشکار می شود .

بنا بر این، این جمله همان را می گوید که آیه ” یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء، ” آن را افاده می کند.

” و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤن، ” یعنی همان عذابهای گوناگون و هولها و شدایدی که از اولیای دین در باره قیامت می شنیدند، و آن را استهزا می کردند، بر آنان نازل شد و به ایشان رسید.

(۱)

روز آرزو، دلها از شدت ترس به گلوگاه می رسد!

” وَ أَنْذَرَهُمْ یَوْمَ الْأَرْزَاقِ إِذِ الْقُلُوبِ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظَمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ،

- ای پیامبر ایشان را از روز آرزو بترسان، از آن وقتی که دلها از شدت ترس به گلوگاه می رسد و دچار ترس و اندوه شدید

می گردد روزی که برای ستمکاران هیچ دوست و هیچ شفیع‌ی که شفاعتش پذیرفته شود نیست.“

”وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ“ آلفه از اوصاف روز قیامت، و به معنای نزدیک است. پس معنای این جمله آن است که مردم را از روز نزدیک انذار کن، و این معنا یعنی نزدیک بودن قیامت در آیه ”انهم یرونة بعیدا و نریه قریبا“ نیز آمده است.

”اذا القلوب لدى الحناجر“ این جمله کنایه است از نهایت درجه ترس، گویا کار مردم از شدت وحشت به جایی می رسد که گویی دل‌هایشان از جای خود کنده می شود و

تا حنجره بالا می آید.

” ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع، “ کفار خویشاوند و نزدیکی ندارند که به یاری آنان پیا خیزد و حمیت قرابتش به هیجان آید. این معنا در جمله ” فلا أنساب بینهم یومئذ، “ نیز آمده است، و معنای جمله ” و لا شفیع یطاع، “ این است که: کفار شفاعت پذیرفته ندارند!

(۱)

یوم التناد، روز فریادهای بلند و فرارهای بی فایده

” وَ یَقُومُ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْكُمْ یَوْمَ التَّنَادِ،

– یَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ،

– و نیز من بر شما ای قوم می ترسم از روز قیامت، روزی که بانگ و فریاد مردم از هر سو بلند می شود،

– روزی که از عذاب پا به فرار می گذارید ولی از ناحیه خدا هیچ حافظی ندارید و کسی که خدا گمراهش کند دیگر هیچ راهنما نخواهد داشت.

منظور از یوم التناد روز قیامت است و تسمیه قیامت به این اسم، به خاطر این است که در آن روز ستمگران یکدیگر را با صدای بلند صدا می زنند، و داد و فریادشان به اوایلا بلند می شود، همانطور که در دنیا به داد و فریاد عادت کرده بودند.

” یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم، “ منظور از این یوم باز همان روز قیامت است و شاید مراد این باشد که کفار در آن روز در دوزخ از شدت عذاب از این سو به آن سو فرار می کنند شاید که راه نجاتی پیدا کنند، ولی از هر طرف که می روند برگردانده می شوند، همچنان که در جای دیگر قرآن کریم آمده ” کَلِمَا ارَادُوا أَنْ یُخْرِجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍ أَعِیدُوا فِيهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ. “

” وَ مَنْ یضلل الله فما له من هاد، “ – شما پشت کرده و فرار می کنید و لیکن هیچ پناهی ندارید، چون اگر پناهی باشد از ناحیه خداست، و از آن ناحیه هم پناهی نیست، برای اینکه خدا شما را گمراه کرده و کسی که خدا گمراهش کرده باشد، دیگر راهنمایی نخواهد داشت!

(۲)

شدت روز قیامت و ناتوانی مستکبرین از سجده

- "يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ،

- روزی که شدت به نهایت می رسد و خلق به سجده دعوت می شوند ولی اینان نمی توانند سجده کنند، چون کبر و نخوت ملکه ایشان شده است."

۱- آیه ۱۸ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۸۶

۲- آیه ۳۲ و ۳۳ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۰۱

کشف از ساق مثلی است برای افاده نهایت درجه شدت، چون وقتی انسان به سختی دچار زلزله یا سیل یا گرفتاری دیگری می شود، شلووار را بالا کشیده کمر را می بندد، تا بهتر و سریع تر به تلاش پردازد، و وسیله فرار از گرفتاری را فراهم سازد، زمخشری در کشاف گفته معنای ”یوم یکشف عن ساق“ روزی که شدت امر به نهایت می رسد است، و گر نه در آن روز نه ساق پایی در بین است، و نه شلواری که از آن بالا بکشند!

این آیه تا پنج آیه بعد، مطلب معترضه ای است که در بین واقع شده چون سخن از شرک مشرکین به میان آمده بود، و اینکه آنها معتقد بودند شرکا در روز قیامت اگر قیامت و حسابی باشد ایشان را به سعادت می رسانند، لذا در این چند آیه معترضه فرمود نه خدای تعالی شریکی دارد، و نه در آن روز این شرکای خیالی شفاعتی دارند، و تنها راه احراز سعادت در آخرت سجود است، یعنی خاضع شدن برای خدای سبحان و یگانگی او در ربوبیت، در دنیا را پذیرفتن، آنهم آنچنان پذیرفتنی که آدمی را دارای صفت خضوع سازد، و روز قیامت سعادت مند کند.

و اما این تکذیب گران مجرم که در دنیا برای خدا سجده نکردند، در آخرت هم نمی توانند برای او سجده کنند، در نتیجه سعادت مند نمی شوند پس حال آنان با حال مسلمانان به هیچ وجه نمی تواند یکسان باشد، بلکه خدای سبحان به خاطر استکباری که کردند در دنیا معامله استدراج و مامشات با ایشان می کند، تا شقاوتشان به حد نهایت برسد، و مستحق عذاب الیم آخرت گردند.

پس معنای اینکه فرمود: ”یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون“ این شد که ای پیامبر به یاد آر روزی را که بر این کفار بسیار سخت خواهد شد، و چون دعوت می شوند برای خدا سجده کنند نمی توانند بکنند، چون حالت خضوع برای خدا در دل ندارند، و در دنیا به خاطر تکبری که داشتند چنین ملکه ای کسب نکردند، روز قیامت هم روز کشف باطن آدمی است، وقتی باطن در دنیا باطنی بوده که نگذاشته ایشان خاضع شوند، در آخرت هم نخواهد گذاشت.

”خاشعه ابصارهم ترهقهم ذله“ در حالی که چشمهایشان از شرم به زیر افتاده است، و در حالی که ذلت قهری سراپای آنان را فرا گرفته است.

اگر خضوع را به چشم ها نسبت داده برای این است که اولین عضوی که خضوع قلبی را حکایت می کند چشم است.

”و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون“ آن روز که دعوت می شدند در برابر خدای سبحان سجده کنند با اینکه سالم بودند و می توانستند سجده کنند و بهترین تمکن را داشتند سجده نکردند و به دعوت انبیا اعتنا نمودند.

”فذرني و من يكذب بهذا الحديث،“ منظور از کلمه هذا الحديث قرآن کریم است. و این آیه کنایه است از اینکه خدای تعالی به تنهایی برای عذاب آنان کافی است، و دست از ایشان بر نخواهد داشت.

(۱)

توصیف روز قیامت و عذاب کفار در آن

– ”سَأَلُ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ،

–لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ،

–تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ،

–سائلی از کفار درخواست عذابی کرد که لا محاله واقع می شد،

–و کافران داعی برای آن نداشتند.“

آنچه سیاق سوره معارج دست می دهد این است که می خواهد روز قیامت را توصیف کند به آن عذابهایی که در آن برای کفار آماده شده، از همان آغاز، سخن از عذاب دارد.

سؤال سائلی را حکایت می کند که از عذاب الهی کفار پرسیده، و اشاره می کند به اینکه این عذاب آمدنی است، و هیچ مانعی نمی تواند از آمدنش جلوگیری شود، و نیز عذابی است نزدیک، نه دور که کفار می پندارند، آنگاه به صفات آن روز و عذابی که برای آنان تهیه شده پرداخته، مؤمنین را که به انجام وظائف اعتقادی و عملی خود می پردازند استثنا می کند.

”انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا،“ اگر کفار عذاب قیامت را دور می بینند و به دوری آن معتقدند، این اعتقادشان ظنی است، و امکان آن را بعید می پندارند، نه اینکه معتقد به معاد باشند ولی آن را دور پندارند، چون کسی که معتقد به معاد است هرگز درخواست عذاب آن را نمی کند، و اگر هم بکند صرف لقلقه زبان است، و اما رؤیت خدای تعالی به معنای علم آن حضرت است به اینکه قیامت محقق است، و آنچه آمدنی است نزدیک هم هست.

”یوم تکون السماء کالمهل – روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می شود،“

”و تکون الجبال کالعهن – و کوهها چون پشم حلاجی شده می گردند.“

”و لا یسئل حمیم حمیما – و هیچ حامی و دوستی سراغ دوستش را نمی گیرد.“

کلمه حمیم به معنای خویشاوند نزدیکی است که انسان اهتمام به امر او داشته و برایش دلسوزی بکند، و این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آنقدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد

۱- آیه ۴۲ و ۴۳ سوره قلم المیزان ج ۱۹ ص ۶۴۳

می برد، به طوری که هیچ حمیمی از حال حمیم خود نمی پرسد.

معنای جمله مورد بحث این است که خویشاوند هر کسی را به او نشان می دهند، ولی او به خاطر گرفتاریهای خودش احوالی از آنان نمی پرسد.

”یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ بنیه و صاحبته و اخیه و فصیلتہ الّتی تؤویہ و من فی الأرض جمیعاً ثم ینجیہ،“ مجرم به خاطر جرمش آنقدر عذابش شدید می شود که آرزو می کند ای کاش می توانست نزدیکترین اقارب، و گرامی ترین عزیزان خود مثلاً- فرزندان و برادران و فصیله خود را قربان خود می کرد، و بلکه تمامی انسانهای روی زمین را - اگر اختیارشان به دست او بود - می داد و عذاب را از خود دور می کرد، و معلوم است کسی که از شدت عذاب حاضر است عزیزان خود را فدای خود کند، دیگر کی احوال آنان را می پرسد.

”کلا انها لظی،“

نزاعه للشوی،

تدعوا من ادبر و تولی و جمع فاعی،

اما هیئات چه آرزوی خامی که آتش دوزخ شعله ور است،

و در هم شکننده اعضای بدن است،

او هر روگردان از حق و مستکبری را به سوی خود می خواند،

و همه آنهایی را که اموال را جمع و ذخیره کردند در خود جای می دهد.“

(۱)

روزی سخت بر کافران، روز نقر ناقور

”فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ،

فَذَلِكِ يَوْمٌ عَسِيرٌ،

عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ،

وقتی فرمان کوبنده حق صادر و در صور دمیده می شود،

-آن روز، روزی است سخت،

-و بر کافران روزی ناهموار است.“

نقر در ناقور نظیر جمله نفخ در صور کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضار آنان برای حساب رسی است.

”فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر،“ اشاره ذلک به زمان نقر در ناقور است، و بعید نیست که مراد از کلمه یومئذ روزی باشد که خلافت برای حساب و جزا به سوی خدا بر می گردند.

یا ممکن است منظور روزی باشد که به سوی خدا بر می گردند.

۱- آیه ۱ و ۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

می فرماید: زمان نقر ناقور که در روز رجوع خلایق به خدا واقع می شود، زمانی بس دشوار بر کافران است.

(۱)

بطشه کبری! انتقام الهی

– “فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ،

–يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ،

–رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ،

–پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد،

–دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک،

–آن وقت است که می گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ایمان خواهیم آورد!“

می فرماید: منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد. این تهدیدی است به عذابی که از هر سو مردم را فرا می گیرد. “یغشی الناس،” یعنی دودی که از هر طرف بر مردم احاطه می یابد.

”هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ،“ این جمله حکایت گفتار مردمی است که دچار عذاب دخان شدند، و معنایش این است که در آن روز که آسمان دودی آشکارا می آورد، مردم می گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ایمان خواهیم آورد.

و در این گفتار خود، هم به ربوبیت خدا اعتراف می کنند و هم اظهار ایمان می کنند که ما به این دعوت حقت ایمان می آوریم.

”انی لهم الذکری و قد جاءهم رسول مبین،“ یعنی از کجا می توانند متذکر شوند، و به حق اعتراف کنند، در حالی که این حق را رسولی آشکارا آورد، و مع ذلک به آن ایمان نمی آوردند، رسولی که رسالتش بسیار روشن بود و جای هیچ شکی در آن نبود.

”ثم تولوا عنه و قالوا معلم مجنون،“ سپس از رسول اعراض کرده گفتند: او معلم است، یعنی دیگران یادش داده اند و مجنون است یعنی جن او را آسیب زده است.

” انا كاشفوا العذاب قليلا انكم عائدون- ما مقدار كمى از عذاب را از شما بر مى داريم ولى شما باز برخواهيد گشت. “ اگر منظور از دخان يكى از علامتهاى نزديك قيامت بود معنایی كه از آيه نزديك تر به ذهن باشد اين است كه: شما به سوى عذاب روز قيامت بر مى گرديد.

”- يوم نبطش البطشه الكبرى انا منتقمون،

۱- آيه ۸ تا ۱۰ سوره مدثر الميزان ج ۲۰ ص ۱۳۳

- روزی که با گرفتنی سخت و بزرگ می گیریم که ما انتقام گیرنده هستیم،

منظور از روزی که خدا کفار را به بطشی بزرگ بطش می کند روز قیامت است. توصیف بطشه با کلمه کبری مؤید همین تفسیر است، چون این توصیف، بطشه را بطشه ای معرفی می کند که بزرگتر از آن تصور نمی شود، و چنین بطشه ای همان بطشه روز قیامت است که عذابش از هر عذابی سخت تر است، همچنان که قرآن کریم فرموده: "فيعذبه الله العذاب الاكبر،" کما اینکه پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است، و در آن باره می فرماید: "ولا اجر الاخره اكبر!"

(۱)

حال انسان در روز قیامت

- "يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ،

- می پرسد کی روز قیامت و حساب خواهد بود؟"

"فاذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر- بگو روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند، و ماه تابان تاریک شود، و میان خورشید و ماه جمع گردد." در این آیه چند نشانه از نشانه های قیامت ذکر شده است.

منظور از برق بصر تحیر چشم در دیدن و دهشت زدگی آن است، و منظور از خسوف قمر بی نور شدن آن است.

"يقول الانسان يومئذ أين المفر،" یعنی کجاست گریزگاه؟

"كلا- لا وزر- هرگز مفری نیست!" این جمله رد آنان در سؤال از مفر است، و کلمه وزر به معنای پناهگاهی چون کوه و قلعه و امثال آن است، و این کلام خداست نه تتمه گفتار انسان.

"الی ربك يومئذ المستقر،" به سوی کسی جز خدا مستقری نیست، پس وزر و پناهگاهی هم که به آن پناهنده شوند، و آن از ایشان دفاع کند وجود ندارد.

توضیح اینکه انسان به سوی خدای تعالی سیر می کند و خواه ناخواه خدای خود را دیدار می کند، و سیرش به سوی او می انجامد، و هیچ حاجبی که او را از وی ببوشاند و یا از عذاب وی مانع شود وجود ندارد، و اما حاجبی که در آیه قرآن یاد شده و فرموده: "كلا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون،" از سیاق دو آیه استفاده می شود منظور محرومیت از کرامت خدای تعالی است نه اینکه خدا از حالشان بی خبر باشد، و یا ایشان از خدا غایب و پنهان باشند.

ممکن هم هست بگوییم مراد از جمله مستقر انسان به سوی اوست، این باشد

١- آیه ١٠ تا ١٦ سوره دخان المیزان ج : ١٨ ص : ٢٠٨

که زمام امر در سعادت و شقاوت و بهشت و دوزخ بودن مستقر آدمی به دست خداست، و به مشیت او وابسته است، هر کس را بخواهد در بهشت منزل می دهد که جای متقین است، و هر کس را بخواهد در دوزخ که جای مجرمین است، همچنان که خودش در جای دیگر فرموده: "یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء."

و ممکن است منظور این باشد که استقرار مردم در روز قیامت به حکم خدای تعالی است، تنها اوست که در بین بشر نفوذ دارد نه غیر او، همچنان که باز خود خدای تعالی فرموده: "کل شیء هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون!"

"ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم و آخر،" منظور از "ما قدم" خوبی و بدیهایی است که انسان در اول عمرش کرده است.

منظور از "و آخر"، کارهای نیک و بد آخر عمر است، و یا منظور از اولی نیک و بدیهایی است که خودش در همه عمر کرده، و منظور از دومی آثار خیر و شری است که او منشأش را در بین مردم باب نموده، و اگر سنت حسنه ای برای بعد از خودش باب کرده پاداش می بیند، و اگر سنت سیئه ای باب کرده عقاب می بیند.

"بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معاذیره - انسان صاحب بصیرت بر نفس خویش است، و خود را بهتر از هر کس می شناسد، و اگر با ذکر عذرهای خود دفاع می کند، صرفاً برای این است که عذاب را از خود برگرداند."

بصیرت به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است. بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از بصیرت حجت است، همچنان که در آیه "ما أنزل هؤلاء الا رب السموات و الأرض بصائر،" به این معنا آمده، و انسان هم خودش حجتی است علیه خودش، در آن روز وقتی بازجویی می شود، و از چشم و گوش و دلش سؤال می شود، همان چشم و گوش و حتی پوست بدنش و دو دست و دو پایش به سخن آمده، علیه او شهادت می دهند، همچنان که درباره مورد سؤال قرار گرفتن گوش و چشم و دل فرمود: "ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلوا،" و در مورد شهادت دادن گوش و چشم و پوست فرموده: "شهد علیهم سمعهم و أبصارهم و جلودهم،" و در باره سخن گفتن دست ها و شهادت دادن پاها فرموده: "و تکلمنا ایدیهم و تشهد أرجلهم و لو القی معاذیره."

حال جمعی مردم در روز قیامت

- "کلا بل تجبون العاجله، و تذرؤن الآخره،

- و جوه یومئذ ناصره، إلی ربها ناظره،

- و جوه یومئذ باسره، تظن أن یفعل بها فاقره،

- هرگز چنین نیست که شما می پندارید و دلایل معاد را مخفی شمارید بلکه شما دنیای

زود گذر را دوست دارید،

و به کلی کار آخرت و نشانه قیامت را رها می کنید،

- آن روز رخسار طایفه ای از شادی برافروخته و نورانی است،

و با چشم قلب جمال حق را مشاهده می کنند،

و رخسار گروهی دیگر عبوس و غمگین است،

- که می دانند حادثه ناگواری در پیش است که پشت آنها را می شکند.

این آیات صفات روز قیامت است، البته از این نظر که مردم در آن روز چه حالی دارند، و اینکه مردم در آن روز دو طایفه اند، طایفه ای که چهره ای شکفته و دلی شاد دارند، و طایفه ای دیگر که چهره ای درهم کشیده و دلی نومید از نجات دارند، و اشاره می کند به اینکه آغاز این تقسیم از زمان احتضار شروع می شود.

” و جوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره،“ نضارت چهره و درخت و امثال آن به معنای خرمی و زیبایی و بهجت آنهاست. و جوهی در آن روز که قیامت پیا می شود زیبا و خرم است، و مسرت و بشاشت درونی از چهره ها نمایان است، همچنان که در جای دیگر در باره این جوه فرموده: ” تعرف فی وجوههم نضره النعیم،“ و نیز فرموده: ” و لقیهم نضره و سرورا.“

مراد از نظر کردن به خدای تعالی نظر کردن حسی که با چشم سرانجام می شود نیست، چون برهان قاطع قائم است بر محال بودن دیده شدن خدای تعالی، بلکه مراد نظر قلبی و دیدن قلب به وسیله حقیقت ایمان است، همانطور که براهین عقلی هم همین را می گوید، و اخبار رسیده از اهل بیت عصمت علیهم السلام هم بر همین دلالت دارد.

پس این طایفه دلهایشان متوجه پروردگارشان است، و هیچ سببی از اسباب دلهایشان را از یاد خدا به خود مشغول نمی کند، چون آن روز همه سبب ها از سببیت ساقطند، و در هیچ موقفی از مواقف آن روز نمی ایستند، و هیچ مرحله ای از مراحل آنجا را طی نمی کنند، مگر آنکه رحمت الهی شامل حالشان است، و از فرع آن روز ایمنند: ” و هم من فرع یومئذ امنون،“ و هیچ مشهدی از مشاهد جنت را شهود نمی کنند، و به هیچ نعمتی از نعمت هایش متنعم نمی شوند، مگر آنکه در همان حال پروردگار خود را مشاهده می کنند، چون نظر به هیچ چیز نمی کنند، و هیچ چیزی را نمی بینند، مگر از این دریچه که آیت خدای سبحان است، و معلوم است که نظر کردن به آیت از آن جهت که آیت است عینا نظر کردن به صاحب آیت یعنی خدای سبحان است.

” و جوه یومئذ باسره تظن أن یفعل بها فاقره،“ و جوهی در آن روز به سختی عبوس است، می داند که با آنان رفتاری می شود که پشتشان شکسته شود، و یا دماغشان به آتش داغ شود.

” کلا اذا بلغت التراقي - باش تا جانشان به گلو رسد، “ این جمله رد از این عمل ایشان است که زندگی دنیای عاجله را دوست می دارند و آن را مقدم بر زندگی آخرت می دارند، گویا فرموده: از این رفتار تان دست بردارید که این زندگی و این طرز فکر برای شما دوام ندارد، و به زودی مرگ بر شما نازل گشته، به سوی پروردگارتان روانه می شوید.

” و قيل من راق - گویند کیست که درد این بیمار را علاج کند؟ “ چه کسی از اهل و عیال و دوستانش در آنچه که پیرامون اویند می تواند او را شفا دهد و دردش را دوا کند؟

” و ظن انه الفراق، “ یعنی انسان محتضر وقتی این احوال را مشاهده می کند، یقین می کند که دیگر باید از زندگی عاجله دنیا که علاقمند بدان بود، و بر آخرت ترجیحش می داد جدا شود.

” و التفت الساق بالساق - و ساقهای پا به هم در پیچند، “ ظاهر این عبارت این است که مراد از آن پیچیدن ساقهای پای محتضر در یکدیگر است، چون وقتی روح به گلوگاه می رسد حیات ساری در اطراف بدن باطل گشته، دیگر تعادلی بین اعضا نمی ماند.

آیه می خواهد با تعبیر پیچیدن ساق به ساق از احاطه شدائد و ورود پی در پی آنها خبر دهد، چون از دم مرگ تا روز قیامت شدائد یکی پس از دیگری روی می آورد.

” الی ربك يومئذ المساق - در آن روز خلق را به سوی خدا خواهند کشید، “ مراد از اینکه در قیامت یا در روز مرگ سوق به سوی خدای تعالی است، این است که بازگشت به سوی اوست، و اگر از بازگشت، به مساق تعبیر آورد، برای اشاره به این بود که آدمی در این بازگشت، اختیاری از خود ندارد، مانند حیوانی که دیگری او را می راند، آدمی را هم دیگری به سوی این سرنوشت می برد، و او خود هیچ چاره ای از آن ندارد، پس او به حکم ” الی ربك يومئذ المساق، “ از روز مرگش به سوی پروردگارش رانده می شود، تا به حکم ” الی ربك يومئذ المستقر، “ در قیامت بر او وارد شود.

آیه شریفه می فهماند که غایت و نقطه نهایی هستی برگشتن به خدای تعالی است.

” ایحسب الانسان أن يترك سدى، “ آیا انسان چنین می پندارد که ما او را مهمل رها می کنیم و اعتنایی به او نداریم، و چون نداریم بعث و قیامتی هم نیست، و بعد از مردن دیگر زنده اش نمی کنیم، و در نتیجه تکلیف و جزایی در کار نیست؟

” الم يك نطفه من منی یمنی، “ مگر او نطفه ای نبود از منی ای که در رحمش می ریزند، ” ثم كان علقه فخلق فسوی، “ آری او همین نطفه بود و سپس آن انسان و یا آن منی قطعه ای لخته خون بود که خدای تعالی با تعدیل و تکمیل، اندازه گیری و

صورت‌گریش کرد. "فجعل منه الزوجين الذكر والانثى،" یعنی از انسان دو صنف درست کرد، یکی نر و دیگری ماده!

"اليس ذلك بقادر على ان يحيى الموتى؟" در این آیه بر مساله بعث که مورد انکار کفار است، و آن را بعید می‌شمارند استدلال شده، و دلیل آن را عموم قدرت خدای تعالی و ثبوتش در خلقت ابتدایی دانسته، فرموده خدای تعالی قادر بر خلقت بار دوم انسان است، به دلیل اینکه بر خلقت نخستین او قادر بود، و خلقت دوم اگر آسان تر از خلقت اول نباشد دشوارتر نیست.

(۱)

احوال متفاوت انسانها در وقوع صیحه آسمانی

"فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ،

- پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید!

کلمه صَاخَّة به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

"یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ...،

- و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می‌کند،

- و از مادر و پدرش،

- و از همسر و فرزندان،

- در آن روز هر کس آنقدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی‌افتد.

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می‌کند، شدت آن روز به حدی است که انسان از اقربا و نزدیکانش می‌گریزد، برای اینکه شدت آنچنان احاطه می‌کند که نمی‌گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می‌خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد، و بر آدمی چیره گردد، آنچنان آدمی را به خود جذب می‌کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می‌سازد.

"و جوه یومئذ مسفره، ضاحکه مستبشره،

- در آن روز چهره‌ها دو جورند چهره‌هایی نورانی، خندان و خوشحال،"

این آیه بیان می‌کند که در آن روز مردم به دو قسم منقسم می‌شوند، قسمی اهل سعادت، و قسمی دیگر اهل شقاوت، و اشاره می‌کند به اینکه هر یک از این دو طایفه با سیما و قیافه‌اش شناخته می‌شود، اهل سعادت چهره‌هایی نورانی و درخشان دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده‌ای خوش از آن چهره‌ها هویداست، پس معنای مستبشره

۱- آیه ۱۹ تا ۳۹ سوره قیامت المیزان ج ۲۰ ص ۱۷۳

همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدانجا منتقل می شوند خوشحالند .

– ” و وجوه یومئذ علیها غبره، ترهقهها قتره

– و چهره هایی غبار آلود و اندوهبار، که ظلمت و کدورت از آن می بارد.“

در این چهار آیه حال دو طایفه را، با بیان حال چهره هایشان بیان کرده، چون چهره و قیافه آینه دل است، هم مسرت درونی در آن جلوه می کند و هم اندوه و گرفتاری.

– ” اولئک هم الکفره الفجره،

– آنان همین کافران فاجرند!“

(۱)

طامه کبری – ضابطه سکونت در جهنم و سکونت در بهشت

– ” فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى،

– یَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى، وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى،

– فَأَمَّا مَنْ طَغَى، وَ ءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى،

– وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى،

– فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى!

– پس وقتی آن حادثه بزرگ رخ دهد،

– در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می آورد،

– و جهنم برای هر صاحب چشمی ظاهر می شود،

– کسی که طغیان کرده و زندگی دنیا را ترجیح داد، دوزخ جایش است،

– و اما کسی که از موقعیت پروردگارش ترسیده و از هوای نفس جلوگیری کرده،

-بهشت جایگاه او است.“

طامه کبری همان قیامت است، چون قیامت داهیه ای است که از هر داهیه دیگری عالی تر است، و بر هر داهیه ای غالب است، این است معنای کبری بودن طامه قیامت، و چون نفرموده قیامت از هر داهیه ای بزرگتر است، بطور مطلق فرموده داهیه بزرگتر، معلوم می شود هیچ داهیه و واقعه ای بزرگتر از آن نیست.

”یوم یتذکر الانسان ما سعی- در آن روزی که انسان هر چه کرده به یاد می آورد.“

”و برزت الجحیم لمن یری،“ در آن روز، دوزخ ظاهر می شود، و پرده از روی آن بر می دارند، تا هر صاحب چشم و بینایی آن را به عیان ببیند.

آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید: ”لقد كنت فی غفله من هذا فكشفتنا عنك غطاءك فبصرک الیوم حدید،“ چیزی که هست آیه سوره ق مفصل تر است، می فرماید: تو از این در غفلت بودی، پس ما پرده ات را کنار زدیم، اینک امروز چشمت تیزبین شده است!

و از ظاهر آیه مورد بحث بر می آید که جهنم قبل از روز قیامت خلق شده، تنها در روز قیامت با کشف غطاء ظاهر می شود، و مردم آن را می بینند.

– “فاما من طغی و اثر الحیوه الدنیا فان الجحیم هی الماوی،

– و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنه هی الماوی،“

در این آیات حال مردم در آن روز به تفصیل بیان شده، می فرماید مردم دو قسم می شوند، یعنی وقتی طامه کبری بیاید مردم دو دسته می شوند، طاغیان، و ترسندگان از خداوند .

خدای تعالی در این آیات سه گانه، مردم را به دو دسته تقسیم فرموده، اهل جهنم و اهل بهشت، – و اگر صفت اهل جهنم را جلوتر ذکر کرد برای این بود که روی سخن با مشرکین بود- و اهل جهنم را به همان اوصافی توصیف کرد که در آیه ” من طغی و اثر الحیوه الدنیا،“ به آن توصیف کرده، و تعریف آنان را مقابل تعریف اهل بهشت قرار داده، که در آن فرموده: ” من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی،“ و به هر حال توصیفی که از دو طائفه کرده جنبه بیان ضابطه دارد.

معنای آیات سه گانه در دادن ضابطه کلی برای صفت اهل دوزخ و اهل بهشت در این خلاصه می شود که: اهل جهنم اهل کفر و فسوق، و اهل بهشت اهل ایمان و تقوایند، و در این میان طوائف دیگری غیر آن دو طائفه هستند که از مستضعفین می باشند، کسانی که به گناهان خود اعتراف داشته، اعمالی صالح را با اعمالی زشت مخلوط می کنند، و نیز طوائف دیگری که امرشان به دست خدای سبحان است، و چه بسا با شفاعت و وسائل دیگر مشمول مغفرت خدا بشوند .

مقام پروردگار، و کسی که از آن بترسد !

” و اما من خاف مقام ربه ... “ در آیه مورد بحث صفت ربوبیت و سایر صفات کریمه خدای تعالی چون علم و قدرت مطلقه اش و قهر و غلبه اش و رحمت و غضبش که از لوازم ربوبیت او است، مقام او است، که در آیه ” و لا- تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی و من یحلل علیه غضبی فقد هوی و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی،“ و آیه ” نبی ء عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب الالیم،“ مقام خود را به بندگانش اعلام می دارد.

پس مقام خدای تعالی که بندگان خود را از آن می ترساند همان مرحله ربوبیت او است که مبدأ رحمت و مغفرت او نسبت به کسانی است که ایمان آورده تقوی پیشه کنند، و نیز مبدأ عذاب سخت و عقاب شدید او است، نسبت به کسانی که آیات او را

تکذیب نموده و نافرمانیش کنند.

(۱)

روزی که چشم‌ها خیره می‌شود و عقل‌ها زایل می‌گردد!

”و لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفَلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ،

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتَدَتْهُمْ أَسْوَابُهُمْ،

و مپندار که خدا از اعمالی که ستمگران می‌کنند غافل است،

بلکه کیفی آنها را تاخیر انداخته برای روزی که چشم‌ها در آن روز خیره می‌شود،

و مردم در حالی که گردنها بر افراشته دیدگان به یک سو می‌دوزند چنانکه پلکشان بهم نمی‌خورد و دل‌هایشان خالی می‌گردد.“

معنای اینکه فرمود: ”لا- یرتد الیه‌م طرفه‌م“ این است که از شدت هول و ترس از آنچه می‌بینند قادر نیستند چشم خود را بگردانند .

معنای: ”افتدتهم هواء“ این است که از شدت و وحشت قیامت دل‌هایشان از تعقل و تدبیر خالی می‌شود و یا به کلی عقلشان را زایل می‌سازد.

و معنای آیه اینست که:

– تو از اینکه می‌بینی ستمکاران غرق در عیش و هوسرانی و سرگرم فساد انگیزدن در زمینند مپندار که خدا از آنچه می‌کنند غافل است، بلکه ایشان را مهلت داده و عذابشان را تاخیر انداخته برای فرا رسیدن روزی که چشم‌ها در حدقه از حرکت باز می‌ایستند، در حالی که همینها گردن می‌کشند و چشم‌ها خیره می‌کنند و دل‌هایشان دهشت زده می‌شود و از شدت موقف، حيله و تدبیر را از یاد می‌برند.

(۲)

قسمت پنجم: رستاخیز سایر موجودات

حشر تمامی جنبندگان روی زمین و پرندگان هوا

١- آيه ٣٤ تا ٤١ سوره نازعات الميزان ج ٢٠ ص ٣١٠

٢- آيه ٤٢ سوره ابراهيم الميزان ج : ١٢ ص : ١٢٠

”وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ،

و هیچ جنبه ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود می پرد نیست مگر اینکه آنها نیز مانند شما گروهائی هستند، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد، ما در کتاب از بیان چیزی فروگذار نکردیم.“

می فرماید: حیوانات زمینی و هوائی همه امت هائی هستند مثل شما مردم، و همه به سوی پروردگار خود محشور خواهند شد.

باید دید کدام جهت اشتراک است که حیوانات را در مساله بازگشت به سوی خدا شبیه به انسان کرده است، و آن چیزی که در انسان ملاک حشر، و بازگشت به سوی خداست چیست؟

معلوم است که آن ملاک در انسان جز نوعی از زندگی ارادی و شعوری که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشانش می دهد، چیز دیگری نیست!

پس ملاک تنها همان داشتن شعور و یا به عبارت دیگر، فطرت انسانیت است که به کمک دعوت انبیا راه مشروعی از اعتقاد و عمل به رویش باز می کند که اگر آن راه را سلوک نماید و مجتمع هم با او و راه و روش او موافقت کند در دنیا و آخرت سعادت مند می شود، و اگر خودش به تنهایی و بدون همراهی و موافقت مجتمع آن راه را سلوک کند در آخرت سعادت مند می شود، یا در دنیا و آخرت هر دو، و اگر آن راه را سلوک نکند بلکه از مقداری از آن و یا از همه آن تخلف نماید، در دنیا و آخرت بدبخت می شود.

تفکر عمیق در اطوار زندگی حیواناتی که ما در بسیاری از شئون حیاتی خود، با آنها سر و کار داریم، و در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوع از انواع این حیوانات در مسیر زندگی به خود می گیرند، ما را به این نکته واقف می سازد که حیوانات هم مانند انسان دارای آراء و عقاید فردی و اجتماعی هستند، و حرکات و سکناتی که در راه بقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می دهند، همه بر مبنای آن عقاید است، مانند انسان که در اطوار مختلف زندگی مادی، آنچه تلاش می کند، همه بر مبنای یک سلسله آراء و عقائد می باشد، و چنانکه یک انسان وقتی احساس میل به غذا و یا نکاح و داشتن فرزند و یا چیز دیگر می کند بی درنگ حکم می کند به اینکه باید به طلب آن غذا برخاسته

یا اگر حاضر است بخورد، و اگر زیاد است ذخیره نماید، و همچنین باید ازدواج و تولید نسل کند .

و نیز وقتی از ظلم و فقر و امثال آن احساس کراهت می نماید حکم می کند به اینکه تن به ظلم دادن و تحمل فقر حرام است، آنگاه پس از صدور چنین احکامی، تمامی حرکت و سکون خود را بر طبق این احکام انجام داده، و از راهی که احکام و آرای مزبور برایش تعیین نموده، تخطی نمی کند .

همین طور یک فرد حیوان هم- به طوری که می بینیم- در راه رسیدن به هدفهای زندگی و به منظور تامین حوائج خود از سیر کردن شکم و قانع ساختن شهوت و تحصیل مسکن، حرکات و سکنتی از خود نشان می دهد، که برای انسان، شکی باقی نمی ماند در اینکه این حیوان نسبت به حوائجش و اینکه چگونه می تواند آنرا برآورده سازد، دارای شعور و آراء و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع ضرر، و می دارد .

زیست شناسان در بسیاری از انواع حیوانات، مانند: مورچه، زنبور عسل و موریانه به آثار عجیبی از تمدن و ظرافتکاریهایی در صنعت، و لطافتی در طرز اداره مملکت، بر خورده اند که هرگز نظیر آن جز در بعضی از ملل متمدن دیده نشده است.

قرآن کریم هم در امثال آیه: "و فی خلقکم و ما بیث من دابه آیات لقوم یوقنون،" مردم را به شناختن عموم حیوانات و تفکر در کیفیت خلقت آنها و کارهایی که می کنند، ترغیب نموده، و در آیات دیگری به عبرت گرفتن از خصوص بعضی از آنها، مانند: چهارپایان، پرندگان، مورچگان و زنبور عسل دعوت کرده است.

انسان وقتی این آراء و عقاید را در حیوانات مشاهده کرده و می بیند که حیوانات نیز با همه اختلافی که انواع آن در شئون و هدفهای زندگی دارند، با اینهمه، همه آنها اعمال خود را بر اساس عقاید و آرائی انجام می دهند، به خود می گوید: لابد حیوانات هم احکام باعثه (اوامر) و زاجره (نواهی) دارند، و اگر چنین احکامی داشته باشند، لابد مثل ما آدمیان خوب و بد را هم تشخیص می دهند، و اگر تشخیص می دهند ناچار، مانند ما عدالت و ظلم هم سرشان می شود.

چون ملائک خوبی و بدی در قیامت و حساب اعمال و استحقاق کیفر و پاداش همین عدالت و ظلم است، پس حیوانات هم مانند انسان حشری دارند.

سؤالات و ابهامات در حشر حیوانات

۱- آیا به راستی حیوانات هم قیامتی دارند؟ آیا حیوانات در پیشگاه خدای سبحان، محشور می شوند به همان نحوی که انسان محشور می شود؟

۲- آیا اگر محشور می شوند، حشر آنها هم مانند حشر انسان است؟ اعمال آنها هم به حساب درآمده و در میزانی سنجیده شده آنگاه بر حسب تکالیفی که در دنیا داشتند با دخول در بهشت پاداش یا با ورود در آتش کیفر می بینند؟

۳- آیا آنها نیز برای خود انبیائی دارند، و در دنیا تکالیفشان به وسیله بعثت انبیائی به گوششان می رسد؟ و اگر چنین است آیا انبیای آنها از جنس خود آنها است، و یا از جنس بشر است؟

اینها همه سؤالاتی است که در این بحث به ذهن خواننده می رسد، و جواب یک یک آنها از آیات قرآنی استفاده می شود:

اثبات حشر برای حیوانات

آیه: "ثم الی ربهم یحشرون"، متکفل جواب از این سؤال است، همچنانکه آیه:

"وإذا الوحوش حشرت"، قریب به آن مضمون را افاده می کند.

از آیات بسیار دیگری استفاده می شود که نه تنها انسان و حیوانات محشور می شوند، بلکه آسمان ها و زمین و آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگها و بت ها و سایر شرکائی که مردم آنها را پرستش می کنند و حتی طلا و نقره ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده همه محشور خواهند شد.

شبهات حشر حیوانات به حشر انسان

آیا حیوانات هم مبعوث شده، و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و یا کیفر می بینند؟ بلی، معنای حشر همین است، زیرا حشر به معنای جمع کردن افراد و آنها را از جای کردن و به سوی کاری بسیج دادن است.

حشر آسمانها و زمین و آفتاب و ماه و سنگها و غیر آن

قرآن کریم در خصوص اینگونه موجودات تعبیر به حشر نفرموده، و لیکن چنین فرموده است:

– “یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار،”

و نیز فرموده:

– “و الارض جمیعا قبضته یوم القیمه و السموات مطویات بیمیته.”

و نیز فرموده:

– “و جمع الشمس و القمر.” و نیز فرموده:

– “انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون، لو کان هؤلاء آلهه ما وردوها.” علاوه بر اینکه از آیه شریفه:

– “ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیمه فیما کانوا فیه یختلفون.” و آیه:

– “ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون.”

و همچنین از آیات دیگری استفاده می شود که: تنها ملاک حشر مساله فصل خصومت در بین آنان و احقاق حق است که در آن اختلاف دارند .

مؤید این معنا ظاهر آیه: “و لو یؤخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابه و لکن یؤخرهم الی اجل مسمی،” است، زیرا که این آیه ظهور در این دارد که اگر ظلم مردم مستوجب مؤاخذة الهی است تنها به خاطر این است که ظلم است، و صدورش از مردم دخالتی در مؤاخذة ندارد، بنا بر این هر جنبه ظالمی، چه انسان و چه حیوان، باید انتقام دیده و هلاک شود - دقت بفرمائید!

خدای تعالی از پاره ای از حیوانات لطائفی از فهم و دقائقی از هوشیاری حکایت کرده که هیچ دست کمی از فهم و هوش انسان متوسط الحال در فهم و تعقل ندارد، مانند داستانی که از مورچه و سلیمان حکایت کرده و فرموده است:

– “حتی اذا اتوا علی واد النمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون.”

و نیز مانند مطلبی که از قول هدهد در داستان غایب شدنش حکایت کرده و فرموده است:

– “فقال احطت بما لم تحط به و جئتک من سبا بنبا یقین، انی وجدت امرأ تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم، و جدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل فهم لا یهدون....”

خواننده هوشیار اگر در این آیات و مطالب آن دقت نموده و آن مقدار فهم و

شعوری را که از این حیوانات استفاده می کند وزن کرده و بسنجد، تردید برایش باقی نمی ماند که تحقق این مقدار از فهم و شعور موقوف به داشتن معارف بسیاری دیگر و ادراکات گوناگونی است از معانی بسیط و مرکب.

عدم اثبات پیامبر بر غیر انسان

آیا حیوانات تکالیف خود را در دنیا از پیغمبری که وحی بر او نازل می شود می گیرند یا نه؟ و آیا پیغمبرانی که فرضاً هر کدام به یک نوع از انواع حیوانات مبعوث می شوند، از افراد همان نوعند یا نه؟ جوابش این است که: تاکنون بشر نتوانسته از عالم حیوانات سر درآورده و حجابهایی که بین او و بین حیوانات وجود دارد، پس بزند، لذا بحث کردن ما پیرامون این سؤال، فائده ای نداشته و جز سنگ به تاریکی انداختن چیز دیگری نیست، کلام الهی نیز، تا آنجا که ما از ظواهر آن می فهمیم، کوچکترین اشاره ای به این مطلب نداشته و در روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام هم چیزی که بتوان اعتماد بر آن نمود دیده نمی شود.

از آنچه که گفتیم به خوبی معلوم شد که اجتماعات حیوانی هم مانند اجتماعات بشری، ماده و استعداد پذیرفتن دین الهی در فطرتشان وجود دارد، همان فطریاتی که در بشر سر چشمه دین الهی است و وی را برای حشر و بازگشت به سوی خدا، قابل و مستعد می سازد، در حیوانات نیز هست.

گو اینکه حیوانات بطوری که مشاهده می کنیم، جزئیات و تفصیل معارف انسانی را نداشته و مکلف به دقائق تکالیفی که انسان از ناحیه خداوند مکلف به آن است، نیستند، چنانکه آیات قرآنی نیز این مشاهده را تایید می نماید، زیرا جمیع اشیاء عالم را مسخر انسان می داند و او را از سایر حیوانات افضل می شمارد. این منتها چیزی است که در باره حیوانات می توان اظهار داشت.

(۱)

تغییرات طبیعی و هول روز قیامت

سقوط نظام دنیا و نشانه های آن

اشاره

- "إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ :

- فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ،

- وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ،

- وَإِذَا الْجِبَالُ سُفِّتْ،

- وَإِذَا الرَّسُلُ أُتُّتْ ..."

این آیات بیانگر روز موعودی است که از وقوع آن خبر داده و فرموده:

"انما توعدون لواقع!"

خدای سبحان روز موعود را با ذکر حوادثی که در آن واقع می شود، و مستلزم انقراض عالم انسانی و انقطاع نظام دنیوی است، معرفی می کند، نظیر تیره شدن ستارگان، شکافتن زمین، متلاشی شدن کوهها، و تحول نظام دنیا به نظامی دیگر.

و این نشانیها در بسیاری از سوره های قرآنی و مخصوصا سوره های کوچک قرآن از قبیل سوره نبا، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه، و غیر آن مکرر آمده است، و در روایاتی هم که در مورد مقدمات قیامت و نشانیهای آن وارد شده، این امور ذکر شده است .

اینکه خدای تعالی نشأه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف می کند، و خاطر نشان می سازد که نشانی آن برجیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان زمین آن، و متلاشی شدن کوههای آن، و پاره پاره شدن آسمان آن، و محو و بی نور شدن ستارگان آن و غیر اینها، در حقیقت از قبیل تحدید حدود یک نشأه به سقوط نظام حاکم بر نشأه ای دیگر است: "و لقد علمتم النشاه الاولی فلو لا تذکرون ."

نشانه ۱- محو شدن نور ستارگان

پس معنای اینکه فرمود: "فاذا النجوم طمست"، این است که در آن روز اثر ستارگان، نور و سایر آثار آن محو می شود، چون کلمه طمس به معنای زایل کردن اثر و محو آن است، همچنان که در جای دیگر این طمس را معنا کرده و فرموده: "و اذا النجوم انكدرت."

نشانه ۲- شکافته شدن آسمان

"و اذا السماء فرجت - یعنی روزی که آسمان پاره می شود،" و در جای دیگر این فرج را معنا کرده فرموده: "اذا السماء انشقت."

نشانه ۳- ریشه کن شدن کوهها

"و اذا الجبال نسفت - یعنی روزی که کوهها از ریشه کنده می شوند و از بین می روند." در جای دیگر فرموده: "و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا."

نشانه ۴- حاضر شدن انبیاء

"و اذا الرسل اقتت - و روزی که زمان حضور انبیا برای شهادت علیه امت ها معین می شود،" و یا آن زمانی که منتظر رسیدنش هستیم تا رسولان علیه امت ها شهادت دهند، فرا می رسد .

-لَأَيَّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ،

-لِيَوْمِ الْفَصْلِ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ،

-وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!

می فرماید: این امور برای چه روزی تاخیر داده شده، و خلاصه چه روزی صورت می گیرد؟

این سؤال و جواب عظمت و هول انگیزی آن روز را می رساند.

منظور از روز فصل روز جزا است که در آن خدای تعالی بین خلائق فصل قضا می کند، همچنان که فرمود: "ان الله يفصل بينهم يوم القيمة."

"ویل یومئذ للمکذبین!" وای در آن روز به حال منکران خدا و قیامت و تکذیب کنندگان کتاب و رسالت!

زَلْزَلَةٌ عَظِيمٌ - إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ!

اشاره

١- آيه ٧ تا ١٥ سوره مرسلات الميزان ج ٢٠ ص ٢٣٧

”يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ،

–يَوْمَ تَرُؤْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَرَى وَ مَا هُمْ بِسُكَرَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ،

–ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز چیزی است هول انگیز،

–روزی که آن را ببینید زنان شیرده از شدت هول آن، شیرخوار خویش را از یاد ببرند و زنان باردار بار خویش بیندازند و مردمان به نظرت مست آیند ولی مست نیستند بلکه سختی عذاب خدا ایشان را بی خود کرده است.“

خطاب در آیه شریفه که فرمود: ”یا ایها الناس،“ شامل جمیع مردم، از کافر و مؤمن، مرد و زن، حاضر و غایب، و موجودین در عصر نزول آیه، و آنهایی که بعدا به وجود می آیند؛ می شود.

و حاضرین در عصر خطاب و در مجلس خطاب وسیله پیوستگی با همه است، چون همه در نوع انسانیت مشترکند.

در این خطاب مردم را امر کرده که از پروردگارشان پرهیزند، کافر پرهیزد، ایمان آورد، مؤمن پرهیزد از کیفر مخالفت اوامر و نواهی او در فروع اندیشه کند. و آنگاه امر مزبور را تعلیل کرده به اینکه چون زلزله قیامت امر عظیمی است.

نشانه ۵- وقوع زلزله عظیم

و اگر زلزله را اضافه به ساعت کرد، و فرمود: ”زلزله الساعه“ بدین جهت است که زلزله از علامتهای قیامت است.

نشانه ۶- رها کردن عزیزان

”یوم ترونها تذهل کل مرضعه عما أرضعت.“

در آیه شریفه کلمه مرضعه را به کار برده تا دلالت کند بر اینکه دهشت و هول قیامت، آن چنان سخت است که وقتی ناگهانی می رسد، مادری که پستان در دهان بچه اش گذاشته آن را از دهان او بیرون می کشد.

نشانه ۷- گیج و دهشت زده شدن آدمها

در جمله: ”وتری الناس سکاری و ما هم بسکاری،“ می فرماید مست نیستند، در حالی که خودش قبلا فرموده بود که ایشان را مست می بینی و این بدان منظور است که

دلالت کند بر اینکه مستی ایشان و اینکه عقلهایشان را از دست داده و دچار دهشت و حیرت شده اند، از شراب نیست، بلکه از شدت عذاب خدا است که ایشان را به آن حالت افکنده همچنانکه خدای عز و جل فرموده: "ان اخذه الیم شدیداً!"

و ظاهر آیه این است که این زلزله قبل از نفخه اولی صور که خدا از آن در آیه: "و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون"، خبر داده، واقع می شود، چون آیه مورد بحث مردم را در حال عادی فرض کرده که ناگهانی و بی مقدمه زلزله ساعت رخ می دهد، و حال ایشان از مشاهده آن دگرگون گشته، به آن صورت که آیه شریفه شرح داده، در می آیند.

و این قبل از نفخه اولی است، که مردم با آن می میرند، نه نفخه دوم، چون قبل از نفخه دوم، مردم زنده ای در روی زمین وجود ندارد.

(۱)

سقوط و انهدام و تلاطم در آسمانها و زمین

اشاره

- "إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ،

وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ،

وَ إِذَا الْجِبَالُ سِيرَتْ،

- زمانی که آفتاب درهم پیچیده می شود،

- و آن روز که ستارگان سقوط می کنند،

- و وقتی که کوهها از شدت زلزله به راه می افتند...!"

سوره تکویر روز قیامت را با ذکر پاره ای از مقدمات و نشانیهای آن و پاره ای از آنچه در آن روز واقع می شود متذکر و یادآور می شود و آن روز را چنین توصیف می کند:

نشانه ۸- پیچیده و تاریک شدن خورشید

"اذا الشمس کورت"، کلمه تکویر به معنای پیچیدن چیزی، و به شکل مدور در آوردن آن است، نظیر پیچیدن عمامه بر سر، و

شاید تکویر خورشید استعاره باشد از اینکه تاریکی بر جرم خورشید احاطه پیدا می کند.

نشانه ۹- سقوط و تیره شدن ستارگان

” و اذا النجوم انكدرت، “ انكدار به معنای سقوط است، و انكدار مرغ از هوا، به معنای آمدنش به طرف زمین است، و بنابر این مراد از این جمله این است که در آن روز ستارگان می ریزند، همچنان که آیه ” و اذا الكواكب انتشرت، “ نیز همین را می رساند، البته ممکن هم هست از باب کدورت و تیرگی باشد، و مراد این باشد که در آن روز ستارگان

۱- آیه ۱ و ۲ سوره حج المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۷۷

بی نور می شوند.

نشانه ۱۰- راه افتادن کوهها

”و اذا الجبال سيرت،“ روزی که از شدت زلزله آن کوهها به راه می افتند، مندک و متلاشی و غباری پراکنده می شوند و سرابی خالی از حقیقت کوهی می گردند، همه اینها تعبیرهایی است که در قرآن درباره وضع کوهها در آن روز آمده است .

نشانه ۱۱- بی صاحب ماندن اموال

”- و اذا العشار عطلت،

و هنگامی که نفیس ترین اموال بی صاحب می ماند.“

معنای تعطیل شدن عشاء این است که در آن روز عرب شتر عشاء را که مال نفیسی است، رها می کند، و هیچ چوپان و دشتبانی که آن را حفظ کند بر آن نمی گمارد، و گویا در این جمله اشاره ای بطور کنایه به این معنا باشد که همین اموال نفیسی که مردم در دنیا بر سر آن پنجه به روی هم می کشند، آن روز بی صاحب می ماند، کسی نیست که از آنها استفاده کند، برای اینکه مردم آن روز آنقدر به خود مشغولند که از هیچ چیز دیگری یاد نمی کنند، همچنان که در جای دیگر فرمود: ”لکل امری ء منهم یومئذ شان یغنیه!“

نشانه ۱۲- محشور شدن وحوش

” و اذا الوحوش حشرت،

و روزگاری که وحشی ها هم مانند انسانها زنده می شوند.“

کلمه وحوش جمع وحش است، و این کلمه به معنای حیوانی است که هرگز با انسانها انس نمی گیرد، مانند درندگان و امثال آن. ظاهر آیه از این جهت که در سیاق آیاتی قرار دارد که روز قیامت را توصیف می کند، این است که وحشی ها هم در روز قیامت مانند انسانها محشور می شوند، آیه شریفه ” و ما من دابة فی الأرض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شی ء ثم الی ربهم یحشرون،“ نیز این احتمال را تایید می کند .

و اما اینکه وحشیان بعد از محشور شدن چه وضعی دارند، و سرانجام کارشان چه می شود؟ در کلام خدای تعالی و در اخباری که قابل اعتماد باشد چیزی که از این اسرار پرده بردارد نیامده، بلکه چه بسا بتوان از آیه سوره انعام آنجا که می فرماید: ”امم امثالکم،“ و نیز آنجا که می فرماید: ”ما فرطنا فی الکتاب من شی ء،“ پاره ای رمزا که فی الجمله وضع را روشن کند استفاده نمود، و آن رموز بر اهل دقت و تدبر پوشیده نیست .

و چه بسا بعضی گفته باشند که: محشور شدن وحشی‌ها مربوط به روز قیامت

نیست، بلکه از نشانه های قبل از قیامت است، و منظور از آن این است که قبل از قیامت (در اثر زلزله های پی در پی)، همه وحشی ها از بیسه خود بیرون بجهند.

نشانه ۱۳ - آتش شدن دریاها

”و اذا البحار سجرت،

و زمانی که دریاها افروخته گردند.“

تسجیر و افروختن دریاها، به دو معنا تفسیر شده، یکی افروختن دریایی از آتش و دوم پر شدن دریاها از آتش، و معنای آیه بنا به تفسیر اول این است که روز قیامت دریاها آتشی افروخته می شود، و بنا بر دوم این می شود که دریاها پر از آتش می شود.

نشانه ۱۴ - رسیدن نفوس به زوج خود

”و اذا النفوس زوجت،

و آن وقت که نفوس هر یک به جفت مناسب و لایق خود می رسد.“

اما نفوس سعیده با زنان بهشت تزویج می شوند، همچنان که فرمود: ”لهم فیها ازواج مطهره،“ و نیز فرمود: ”و زوجناهم بحور عین،“ و اما نفوس اشقیاء با قرین های شیطانیشان ازدواج می کنند، همچنان که فرمود: ”احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما کانوا یعبدون،“ و نیز فرموده: ”و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین.“

نشانه ۱۵ - سوال از دختران زنده بگور شده

”و اذا الموءودة سئلت، بای ذنب قتلت،

و روزی که از دختران زنده به گور شده سؤال شود که به کدامین گناه کشته شدند؟“

کلمه موءوده به معنای آن دختری است که زنده زنده در گور شده، و این مربوط به رسم عرب است که دختران را از ترس اینکه ننگ به بار آورند زنده زنده در گور می کردند،

در حقیقت مسؤول قتل این دختر پدر او است تا انتقام وی را از او بگیرند، لیکن در آیه، مسؤول را خود آن دختر دانسته و می فرماید از خود او می پرسند به چه جرمی کشته شد؟ این هم نوعی تعریض و توبیخی است از قاتل آن دختر و هم زمینه چینی است برای اینکه آن دختر جرأت کند و از خدای تعالی بخواهد که انتقام خون او را بگیرد، و آنگاه خدای تعالی از قاتل او سبب قتل او را بپرسد، و سپس انتقامش را بگیرد.

” و اذا الصحف نشرت،

– روزی که نامه های اعمال برای حساب باز می شود.»

نشانه ۱۷ – کنده شدن و پیچیده شدن آسمانها

– « و اذا السماء كشطت،

– و روزی که آسمان چون طومار پیچیده می شود...»

کلمه کشط به معنای قلع و کندن چیزی است که سخت به چیز دیگر چسبیده، و قهرا کنندش نیز به شدت انجام می شود.

کشط آسمان قهرا با آیه ” و السموات مطويات بيمينه، ” و آیه ” و يوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائكة تنزيلا، ” و سایر آیات مربوطه به این معنا منطبق می شود.

نشانه ۱۸ – افروخته شدن دوزخ

” و اذا الجحيم سعرت،

– و روزی که دوزخ را می افروزند.“

سعرت شعله ور ساختن آتش است، بطوری که زبانه بکشد.

نشانه ۱۹ – نزدیک شدن بهشت به اهل آن

– ” و اذا الجنة ازلفت،

– و زمانی که بهشت را به اهلیش نزدیک می سازند.“

در قیامت بهشت را به اهل آن نزدیک می کنند تا داخلش شوند.

نشانه ۲۰ – پی بردن فرد به اعمال خود

– ” علمت نفس ما احضرت،

– در چنین روزی هر کس می فهمد که چه کرده است.“

مراد از جمله ما احضرت اعمالی است که هر فردی در دنیا انجام داده است. آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می فرماید: "یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء."

(۱)

تغییرات شروع قیامت و نشانه های آن

اشاره

۱- آیه ۱ تا ۱۴ سوره تکویر المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۸

” إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ،

وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ أَدْنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ،

—وقتی آسمان بشکافد،

—و فرمان پروردگارش را گوش می دهد و سزاوار شنیدن و امین پروردگارش می شود،

—و زمانی که زمین با از بین رفتن پستی و بلندی ها فراخ می گردد،

—و آنچه در جوف دارد بیرون انداخته، خود را تهی می سازد،

—و تسلیم فرمان پروردگارش می گردد و سزاوار خطاب و امین او می گردد.“

این سوره به قیام قیامت اشاره نموده، بیان می کند که برای انسان سیری است به سوی پروردگارش، او در این مسیر هست تا پروردگارش را دیدار کند، و خدای تعالی به مقتضای نامه عملش به حسابش برسد، و در این آیات این مطالب را تاکید می کند، و آیات مربوط به تهدیدش از آیات بشارتش بیشتر است.

نشانه ۲۱— منشق و منقاد شدن آسمان

” اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، “وقتی آسمان شکافته شد انسان پروردگارش را ملاقات می کند، و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزای او می پردازد.

انشقاق آسمان به معنای از هم گسیختن و متلاشی شدن آن است و این خود یکی از مقدمات قیامت است، و همچنین مد ارض که در آیه سوم آمده و همچنین سایر علامتهایی که ذکر شده، چه در این سوره و چه در سایر کلمات قرآن از قبیل تکویر شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ریختن کواکب، و امثال آن.

” و أدنت لربها و حقت، “ کلمه اذن در اصل لغت به معنای اجازه دادن نیست، بلکه به معنای گوش دادن است، و گوش دادن را هم که اذن نامیده اند تعبیری است مجازی از انقیاد و اطاعت، و کلمه حقت به معنای آن است که آسمان در شنیدن و اطاعت فرمانهای خدا حقیق و سزاوار می شود.

معنای آیه این است که آسمان مطیع و منقاد پروردگارش گشته، حقیق و سزاوار شنیدن و اطاعت فرامین پروردگارش می گردد .

نشانه ۲۲— گشاد شدن زمین و بیرون ریختن مردگان

” و اذا الأرض مدت، “ ظاهراً منظور از کشیده شدن زمین، گشاد شدن آن است،

همچنان که در جای دیگر فرمود: "یوم تبدل الأرض غیر الأرض."

"و القت ما فیها و تخلت،" یعنی زمین آنچه از مردگان در جوف دارد بیرون می اندازد، و خود را از آنچه دارد تهی می سازد.

- "و اذنت لربها و حقت - و تسلیم فرمان پروردگارش می گردد و سزاوار خطاب و امین او می گردد."

(۱)

به راه افتادن کوهها و نمودار شدن زمین

اشاره

- "و یوم نُسیرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَهُمْ فَلَم نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا،"

- روزی که کوهها را به راه اندازیم، و زمین را نمودار بینی، و محشورشان کنیم، و یکی از آنها را وا نگذاریم.

در این آیات ابتدا، مساله قیام قیامت مطرح شده، و بیان می فرماید که هر انسانی تک و تنها بدون اینکه کسی به غیر از عملش همراه او باشد محشور می گردد.

نشانه ۲۳ - برکنده شدن کوهها و ظهور افق زمین

به راه انداختن کوهها به این است که آنها را از جای خود برکند. و خدای تعالی این معنا را در چند جا با عباراتی مختلف بیان فرموده، یک جا فرموده: "و کانت الجبال کثیبا مهیلا" جایی دیگر فرموده: "و تكون الجبال کالعهن المنفوش،" و در جایی دیگر فرموده: "فکانت هباء منبثا،" و جایی دیگر چنین تعبیر کرده که "و سیرت الجبال فکانت سرابا."

و آنچه از سیاق برمی آید این است که مساله بروز زمین، مترتب بر به راه انداختن کوه ها است، یعنی وقتی کوهها و تلها تکان می خورند و فرو می ریزند زمین همه جایش بروز و ظهور می کند، و دیگر چیزی حائل از دیدن کرانه افق نیست، و یک ناحیه زمین حائل از ناحیه دیگرش نمی شود.

و معنای "و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا،" این است که ما احدی از بشر را ترک نمی کنیم و همه را زنده می کنیم.

(۲)

باز شدن درهای آسمان و سراب شدن کوهها

اشاره

- ”یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،

-آن روزی که در صور دمیده می شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شوید،

۱- آیه ۱ تا ۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۰

۲- آیه ۴۷ سوره کهف المیزان ج : ۱۳ ص : ۴۴۶

و فتحت السماء فکانت أبواباً،

و آسمان گشوده شود پس درهای متعددی از آن باز شود تا هر فوجی از دری شتابند.

نشانه ۲۴- باز شدن درهای آسمان

و وقتی درب های آسمان باز شد قهرا عالم انسانی به عالم فرشتگان متصل می شود.

نشانه ۲۵- تلاشی و تبدیل کوهها به سراب

” و سیرت الجبال فکانت سراباً،

و کوهها به حرکت در آید و مانند سراب گردد.

به راه انداختن کوهها و متلاشی کردنشان، بالأخره طبعاً به اینجا منتهی می شود که شکل کوهی خود را از دست داده اجزایش متفرق شود، همچنان که در چند جا از کلام مجیدش وقتی سخن از زلزله قیامت دارد و آثار آن را بیان می کند، از کوهها هم خبر داده می فرماید: ” و تسیر الجبال سیراً، ” و نیز می فرماید: ” و حملت الأرض و الجبال فدکتا دکه واحده، ” و نیز می فرماید: ” و کانت الجبال کثیبا مهیلاً، ” و نیز می فرماید: ” و تكون الجبال کالعهن المنفوش، ” و نیز می فرماید: ” و بست الجبال بساً، ” و نیز فرموده: ” و اذا الجبال نسفت.

پس به راه انداختن کوهها و خرد کردن آنها بالأخره منتهی می شود به پراکنده شدن و پاره پاره شدن آنها و به صورت تپه های پراکنده در آمدنشان و در نتیجه چون پشم حلاجی شده ساختنشان .

و اما سراب شدنشان به چه معنا است؟ و چه نسبتی با به راه انداختن آن دارد، به طور مسلم سراب به آن معنا که به نظر آبی درخشانده برسد نسبتی با به راه انداختن کوهها ندارد. بله این را می توان گفت که وقتی کوهها به راه افتادند، و در آخر حقیقتشان باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال راسیات که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بود، و هیچ چیز آن را تکان نمی داد با به حرکت در آمدن و باطل شدن، سرابی می شود خالی از حقیقت، پس به این اعتبار می توان گفت: ” و سیرت الجبال فکانت سراباً، ”

(۱)

شرحی از تبدلات روز قیامت

اشاره

-يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ،

١- آيه ١٧ تا ٣٧ سوره نأ الميزان ج ٢٠ ص ٢٤٨

- روزی که زمین، به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگر مبدل شود و مردم در پیشگاه خدای یگانه مقتدر حاضر شوند،

- "روزی که این زمین بغير این زمین مبدل می شود و این آسمانها به آسمانهایی غیر این مبدل می گردد...."

نشانه ۲۶- تغییر یافتن زمین و آسمان به شکل دیگر

دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمانها و زمین بحث می کند این معنا را می رساند که این مساله در عظمت به مثابه ای نیست که در تصور بگنجد، و هر چه در آن باره فکر کنیم - مثلا تصور کنیم زمین نقره و آسمان طلا می شود و یا بلندیها و پستی های زمین یکسان گردد و یا کره زمین یک پارچه نان پخته گردد باز آنچه را که هست تصور نکرده ایم.

و این گونه تعبیرها تنها در روایات نیست، بلکه در آیات کریمه قرآن نیز آمده است، مانند آیه: "و اشرفت الارض بنور ربها،" و آیه: "و سیرت الجبال فکانت سرابا،" و آیه: "و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمر مر السحاب،" - البته در صورتی که مربوط به قیامت باشد - و همچنین آیاتی دیگر، که مانند روایات از نظامی خبر می دهد که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارد، چون پر واضح است که روشن شدن زمین به نور پروردگارش غیر از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است.

و همچنین سیر و به راه افتادن کوهها در آن روز غیر از سیر در این نشأه است، زیرا سیر کوه در این نشأه نتیجه اش متلاشی شدن و از بین رفتن آنست، نه سراب شدن آن، همچنین بقیه آیات وارده در باب قیامت .

و معنای بروزشان برای واحد قهار با اینکه تمامی موجودات همیشه برای خدای تعالی ظاهر و غیر مخفی است، این است که آن روز تمامی علل و اسبابی که آنها را از خدایشان محجوب می کرد از کار افتاده، دیگر آن روز، با دید دنیائیشان هیچ یک از آن اسباب را که در دنیا اختیار و سرپرستی آنان را در دست داشت نمی بینند، تنها و تنها سبب مستقلی که مؤثر در ایشان باشد خدای را خواهند یافت، همچنان که آیات بسیاری بر این معنا دلالت دارد و می رساند که در قیامت مردم به هیچ جا ملتفت نشده و به هیچ جهتی روی نمی آورند، نه با بدنهایشان و نه با دلهایشان، و نیز به احوال آن روزشان و به احوال و اعمال گذشته شان توجه نمی کنند، الا اینکه خدای سبحان را حاضر و شاهد و مهیمن و محیط بر آن می یابند.

دلیل بر این معانی که گفتیم توصیف خدای سبحان است در آیه مورد بحث

به "واحد قهار" که این توصیف به نوعی غلبه و تسلط اشعار دارد، پس بروز مردم برای خدا در آن روز ناشی از این است که خدا یکتاست، و تنها اوست که وجود هر چیز قائم به او است، و تنها اوست که هر مؤثری غیر خودش را خرد می کند، پس چیزی میان خدا و ایشان حائل نیست، و چون حائل نیست پس ایشان برای خدا بارزند، آنهم بارز مطلق.

(۱)

تخت و هموار شدن زمین

اشاره

- "وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا،

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا،

- لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا،

- ترا از کوهها پرسند بگو پروردگارم آن را پراکنده کند آنچنان که جز خودش کس نمی داند،

- و زمین را پهن نموده هموار واگذارد،

- که در آن برجستگی و انحرافی نبینی."

این آیه دلالت دارد بر اینکه مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وضع کوهها در روز قیامت پرسیده بودند، که در این آیات از آن جواب می دهد.

نشانه ۲۷- ذره ذره شدن کوهها و تخت شدن زمین

"فقل ينسفها ربي نسفا - یعنی بگو پروردگارم آنها را ذره ذره نموده و ذره هایش را منتشر می کند، به طوری که در جای آن چیزی باقی نمی ماند."

"فیدرها قاعا صفصفا."

کلمه قاع به معنای زمین صاف و تخت است، و کلمه صفصف نیز به معنای زمین تختی است که لیز و صاف باشد. و معنای جمله این است که پس از خرد کردن کوهها و پاشیدن ذرات آن، زمین را تخت و هموار می کند، به طوری که هیچ چیز روی آن دیده نمی شود.

” لا ترى فيها عوجا و لا امّتا- هیچ بیننده ای نقطه پستی مانند دره و نقطه بلندی مانند تل و کوه در آن نمی بیند.“

(۲)

درهم پیچیده شدن طومار آسمانها

اشاره

”- يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَّا عَلَيْنا إِنَّا كُنَّا

۱- آیه ۴۸سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۱۲۹

۲- آیه ۱۰۵ تا ۱۰۷ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۹۴

—روزی که آسمانها را در هم پیچیم چون در هم پیچیدن طومار برای نوشتن، چنانکه خلقت را از اول پدید آوردیم دوباره آن را اعاده کنیم که کار ما چنین است!

نشانه ۲۸— پیچیده شدن آسمان مانند طومار

سجل - که همان صحیفه نوشته شده است - وقتی که پیچیده می شود نوشته هم پیچیده می شود، یعنی الفاظ و یا معانی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می شود، و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آنها ظاهر نمی ماند، همچنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می شود، همچنانکه فرموده: "والسّموات مطویات بيمينه،" در نتیجه، غایب گشته چیزی از آن ظاهر نمی ماند، نه عینی، و نه اثری .

چیزی که هست از دانای به غیب پنهان نمی شود هر چند که از دیگران پنهان می گردد، همچنانکه نوشته از سجل پنهان نیست هر چند که از دیگران پنهان است.

پس طی و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای برگشت آن به خزائن غیب است بعد از آنکه از خزائن نازل، و اندازه گیری شده بود، همچنانکه در باره آن و تمامی موجودات فرموده: "و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم،" و نیز به طور مطلق فرموده: "و الی الله المصیر،" و "ان الی ربک الرجعی!"

و شاید به خاطر این معنا بوده که بعضی گفته اند: "جمله کما بدأنا اول خلق نعیده،" ناظر به رجوع تمامی موجودات به حالتی است که قبلاً یعنی قبل از آغاز خلقت داشته اند، و آن حالت این بوده که هیچ بوده اند، همچنانکه فرموده: "و قد خلقتک من قبل و لم تک شیئا،" و نیز فرموده: "هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکوراً،" و این معنا همان مطلبی است که به ابن عباس نسبت می دهند که گفته معنای آیه این است که هر چیزی نابود می شود آن چنان که قبل از خلقت بود. و این قول هر چند با اتصال آیه به جمله "یوم نطوی السماء ..." مناسبت دارد و برای آن جنبه تعلیل دارد، و لیکن آنچه بیشتر به سیاق آیات قبل می خورد بیان اعاده به معنای ارجاع موجودات و ایجاد آنها بعد از فناء است، نه اعاده به معنای افناء و برگرداندن به حالت قبل از وجود.

پس ظاهر سیاق آیات می رساند که مراد این است که ما خلق را مبعوث می کنیم همان طوری که قبلاً ایجاد کرده بودیم. و مراد این است: ما خلایق را به همان آسانی بر می گردانیم که خلقشان کردیم بدون اینکه برای ما دشواری داشته باشد.

و معنای اینکه فرمود: "وعدا علینا انا کنا فاعلین،" این است که: ما به او وعده ای دادیم که وفایش بر ما واجب شده و ما آنچه وعده داده ایم عملی خواهیم نمود و این است

حرکت کوه ها مانند ابرها**اشاره**

– “ وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صَنَّعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ

– و کوهها را بینی و پنداری که بی حرکتند ولی مانند ابر در حرکتند، صنع خدای یکتاست که همه چیز را به کمال آورده که وی از کارهایی که می کنید آگاه است.

این آیه شریفه از آن جهت که در سیاق آیات قیامت قرار گرفته، آنچه می گوید در باره همان قیامت است و پاره ای از وقایع آن روز را توصیف می کند، که عبارت است از به راه افتادن کوهها، که در باره این قضیه در جای دیگر قرآن فرموده: “ و سیرت الجبال فکانت سراها، ” و نیز در مواردی دیگر از آن خبر داده است.

نشانه ۲۹ – حرکت کوه ها چون ابرها

پس اینکه می فرماید: “ و تری الجبال – و می بینی کوهها را، ” خطاب در آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و مراد از آن مجسم کردن واقعه است، همچنان که در آیه “ و تری الناس سکاری، ” حال مردم را در آن روز مجسم می کند، نه اینکه تو الآن ایشان را می بینی، بلکه اگر می دیدی حال ایشان را آنچه از وضعشان که دیدنی است اینطور به نظرت می رسید که مست اند.

” تحسبها جامده . ” یعنی کوهها را می بینی و آنها را جامد گمان می کنی. معنای هر دو جمله این است که: تو در آن روز کوهها را – که امروز جامد گمان می کنی – می بینی چون ابر به حرکت درمی آیند، و یا معنایش این می شود: تو در آن روز کوهها را – در حالی که جامد گمانش می کنی – می بینی چون ابر به حرکت درمی آیند.

و جمله: “ و هی تمر مر السحاب، ” معنایش این است که: تو کوهها را وقتی در صور دمیده می شود، در حالی می بینی که سیر می کنند مانند سیر ابرها در آسمان.

” صنع الله الذي اتقن كل شيء، ” یعنی آن را آفرید آفریدنی!

در این جمله تلویح و اشاره ای است به اینکه این صنع و این عمل از خدای تعالی تخریب و ویرانی عالم است، لیکن چون تکمیل آن را در پی دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به منتها درجه کمال خود می رسد، آن

کمالی که اگر کمال سعادت باشد، و اگر کمال شقاوت، زمینه اش را قبلا فراهم کرده بود، از این

۱- آیه ۱۰۴ تا ۱۰۸ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۶۴

رو این ویرانی را صنع و آفرینش نامید، چون این خود صنع خداست، آن صنعی که هر چیزی را متقن کرده، پس خدای سبحان اتقان را از هر چه که متقن کرده سلب نمی کند و فساد را بر آنچه اصلاح فرموده مسلط نمی سازد، پس اگر دنیا را خراب می کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید.

”انه خبیر بما تفعلون.“ خدا به آنچه اهل آسمانها و زمین می کنند در روزی که در صور دمیده می شود، و همه با خواری نزدش می آیند، دانا و با خبر است، هر کس حسنه آورده باشد، به بهتر از آن پاداش می شود و هر کس سیئه آورده باشد با صورت به جهنم انداخته می شود و همه جزای عمل خود را می بینند.

(۱)

آسمان چون مس گداخته، کوهها چون پشم حلاجی شده!

اشاره

”یوم تکون السماء کالمهل - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می شود،“

نشانه ۳۰ - آسمان مثل مس ذوب شده

”یوم تکون السماء کالمهل شود،“

کلمه مهل به معنای فلزات ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا و غیره.

نشانه ۳۱ - کوهها مثل پشم حلاجی شده

”و تکون الجبال کالعهن - و کوهها چون پشم حلاجی شده می گردند.“

کلمه عهن به معنای مطلق پشم است، و شاید مراد از آن پشم حلاجی شده باشد، همچنان که در آیه ای دیگر فرموده: ”و تکون الجبال کالعهن المنفوش.“

(۲)

تیره شدن ماه و جمع شدن آن با خورشید

اشاره

”فَإِذَا بَرِقَ الْبَصْرُ،

وَوَخَسَفَ الْقَمَرَ،

وَوَجَمَعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرَ،

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ،

— روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند،

— و ماه تابان تاریک شود،

— و میان خورشید و ماه جمع گردد،

— و در آن روز انسان زشت کار گوید: ای وای از سختی عذاب کجا مفر و پناهی خواهد بود؟ هرگز مفری نیست!

نشانه ۳۲ — خسوف و تاریک شدن ماه

۱- آیه ۸۸ سوره نمل المیزان ج: ۱۵ ص: ۵۷۴

۲- آیه ۱ و ۲ و ۵ تا ۱۸ سوره معارج المیزان ج ۲۰ ص ۵

« فاذا برق البصر و خسف القمر - بگو روزی که چشمها از وحشت و هول خیره بماند، و ماه تابان تاریک شود.»

نشانه ۳۳ - جمع شدن ماه و خورشید با هم

« و جمع الشمس و القمر - و میان خورشید و ماه جمع گردد.»

در این آیه چند نشانه از نشانه های قیامت ذکر شده است.

منظور از برق بصر تحیر چشم در دیدن و دهشت زدگی آن است، و منظور از خسوف قمر بی نور شدن آن است.

« يقول الانسان يومئذ أين المفر، یعنی کجاست گریزگاه؟ در اینجا این سؤال پیش می آید که با اینکه روز قیامت روز ظهور سلطنت الهی است، و هر انسانی می داند مفر و فراری نیست، چطور می پرسد این المفر؟

آیه ۱۹ تا ۳۹ سوره قیامت المیزان ج ۲۰ ص ۱۷۳

روزی که آسمان دودی آشکار بیاورد!

اشاره

- « فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ،

-يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ،

-پس تو منتظر آن روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد،

-دودی که چشم مردم را بگیرد و این عذابی است دردناک!

نشانه ۳۴ - دود آوردن آسمان

می فرماید: منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار بیاورد. این تهدیدی است به عذابی که از هر سو مردم را فرا می گیرد. « يغشى الناس، یعنی دودی که از هر طرف بر مردم احاطه می یابد.

بعضی از مفسرین گفته اند: دخان مذکور در این آیه از علامتهای قیامت است که هنوز محقق نشده، و قبل از قیام قیامت محقق می شود.

دود در گوشه های مردم داخل می شود، به طوری که سرهایشان مانند سر گوسفند بریان می گردد، اما مؤمنین تنها دچار زکام

می شوند، و زمین تمامیش مانند خانه ای بدون

روزنه می شود که در آن آتش افروخته و دود به راه انداخته باشند. زمین چهل روز چنین حالتی به خود می گیرد.

(۱)

تاریکی زمین زایل می گردد!

اشاره

وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا ...

و زمین به نور پروردگارش روشن می شود!

نشانه ۳۵- روشن شدن زمین با نور پروردگار

”و اشرقَت الأرض بنور ربها...“ اشراق الارض به معنای نورانی شدن زمین است. بعید نیست مراد از اشراق زمین به نور پروردگارش آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده ها، و ظهور حقیقت اشیا و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند، چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور، و این هم جای شک نیست، که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است. پس اشیا در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده روشن می شوند.

و این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می شود و اختصاصی به زمین ندارد، و لیکن از آنجا که غرض بیان حالت آن روز زمین، و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفته و فرموده: ”و اشرقَت الأرض بنور ربها.“

و مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است.

(۲)

در چنین روزی قیامت بیا می شود!

اشاره

”فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ،

وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً،

-فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ،

-وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ،

-وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَةٌ،

-يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ،

-پس زمانی که نفخه واحده ای در صور دمیده شود،

۱- آیه ۱۰ تا ۱۶ سوره دخان المیزان ج : ۱۸ ص : ۲۰۸

۲- آیه ۶۸ تا ۷۵ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۴۴

- و قدرت الهی بر زمین و کوهها احاطه یافته آن را در یک لحظه متلاشی و زیر و رو کند،

- آن وقت است که واقعه قیامت رخ می دهد!

- و آسمان می شکافد که در چنین روزی صولت و رفعتش مبدل به ضعف می گردد،

- و فرشتگان در پیرامون آن ایستاده، و عرش پروردگارت را آن روز هشت نفر حمل می کند،

- آن روز همگی شما بر خدا عرضه می شوید و از شما هیچ سر پنهانی بر خدا مخفی نمی ماند!

این آیات " حاقه " را با پاره ای از نشانیها و مقدماتش و شمه ای از وقایعی که در آن روز رخ می دهد معرفی می کند .

نشانه ۳۶ - دمیده شدن در صور

" فاذا نفخ فی الصور نفخه واحده، " منظور از این نفخه واحده، نفخه دوم است که در آن مردگان زنده می شوند. اگر آن را به صفت واحده توصیف کرده، برای اشاره به این معنا بوده که مساله حتمی است و قضائش رانده شده و امر معلقی نیست که احتیاج به تکرار نفخه داشته باشد.

نشانه ۳۷ - کوبیده شدن زمین و کوهها

" و حملت الأرض و الجبال فدکتا دکه واحده، " دکتاً معنایش کوبیدن سخت است به طوری که آنچه کوبیده می شود خرد گشته به صورت اجزایی ریز در آید، و منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آنها احاطه می یابد، و توصیف آن به دکه واحده برای این است که به سرعت خرد شدن آنها اشاره کند، و بفهماند خرد شدن کوهها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

" فیومئذ وقعت الواقعة، "

در چنین روزی قیامت پیا می شود!

نشانه ۳۸ - منشق و واهی شدن آسمان

" و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه، " انشقاق به معنای جدا شدن قسمتی از یک چیز است، و کلمه واهیه به معنای ضعف است. آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید: " و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائکه تنزیلاً . "

نشانه ۳۹ - ظاهر شدن ملائکه و عرش برای انسانها

” و الملك على ارجائها و يحمل عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية، “ عرش در آن روز حاملینی از ملائکه دارد، که آیه زیر نیز بدان اشاره می کند: ” الذين يحملون العرش و من

حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یتغفرون للذین آمنوا.“

حاملان عرش در آن روز هشت نفرند، و اما اینکه این هشت نفر از جنس ملائکه هستند، و یا غیر ایشان؟ آیه شریفه ساکت است، هر چند که سیاق آن از اشعار به اینکه از جنس ملک می باشند، خالی نیست.

ممکن هم هست غرض از ذکر انشقاق آسمان، و بودن ملائکه در اطراف آن، و اینکه حاملین عرش در آن روز هشت نفرند، این باشد که بفرماید در آن روز ملائکه و آسمان و عرش برای انسانها ظاهر می شوند، همچنان که قرآن در این باره فرموده: ” و تری الملائکه حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم.“

نشانه ۴۰- فاش شدن عقاید و اعمال انسان برای خدا

” یومئذ تعرضون لا- تخفی منکم خافیه،“ معنای عرض بر خدای تعالی در روز قیامت که روز جدایی حق از باطل، و روز داوری است این است که: آنچه نزد هر انسان از عقیده و عمل هست برای خدای تعالی فاش می گردد، به طوری که هیچ عقیده و هیچ فعلی از او برای خدا پنهان نماند.

این از خصائص قیامت است، قیامت ” یوم تبلی السرائر“ است، و ” یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شیء،“ است، روزی است که سریره ها آشکار و همه مردم برای خدا ظاهر می شوند. البته این صفات در دنیا هم دائما برای خدا هست، ولی مردم آن روز فاش و هویدا می بینند که خدای تعالی چنین خدایی است! در آن روز برای انسان آشکار می شود که در دنیا هم، در معرض علم خدا بود، و آن روز همه فعل هایش ظاهر می گردد، و هیچ یک از آنها پنهان نمی ماند.

(۱)

زمین هموار قیامت، محل استقرار همه مردگان

اشاره

” یَقُولُونَ أَءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِی الْحَافِرَةِ،

أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا نَخِرَةً،

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ،

فَإِنَّمَا هِیَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ،

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ،

- گویند چگونه ما را به حال اول بازمان می آورند؟

- بعد از آنکه استخوانهایی پوسیده شدیم،

- و نیز گویند حقا این بازگشتی زیان آمیز است،

- آری این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم واقع می شود،

- که ناگهان همه مردگان، روی زمین قرار می گیرند.“

نشانه ۴۱- قرار گرفتن همه مردگان در روی زمین

۱- آیه ۱۳ تا ۱۸ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۳

اگر نفخه دوم را زجره خوانده، از این جهت بوده که انسان با این نهیب از نشأه مرگ به نشأه حیات، و از باطن زمین به روی زمین منتقل می شود، و کلمه اذا فجائیه است و معنای ناگهان را می دهد، و کلمه ساهره به معنای زمین هموار، و یا زمین خالی از گیاه است.

می فرماید: برای ما دشوار نیست که ایشان را بعد از مردن زنده کنیم، و دوباره به زندگی برگردانیم، برای اینکه برگشتن آنان بیش از زجره واحده مؤونه ندارد، به محضی که آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روی زمینی تخت و یا بی آب و علف قرار خواهند گرفت، با اینکه لحظه قبل از آن مرده و در شکم زمین بودند.

(۱)

حوادث آغاز واقعه

اشاره

” إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ،

—وقتی قیامت واقع شود...!“

سوره واقعه، قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می شوند و به حسابشان رسیدگی شده جزا داده می شوند شرح می دهد، نخست مقداری از حوادث هول انگیز آن را ذکر می کند، حوادث نزدیک تر به زندگی دنیایی انسان، و نزدیک تر به زمینی که در آن زندگی می کرده، می فرماید: اوضاع و احوال زمین دگرگون می شود و زمین بالا- و پایین و زیر و رو می گردد، زلزله بسیار سهمگین زمین کوهها را متلاشی، و چون غبار می سازد، آنگاه مردم را به طور فهرست وار به سه دسته سابقین و اصحاب یمین و اصحاب شمال، تقسیم نموده، سرانجام کار هر یک را بیان می کند.

آنگاه علیه اصحاب شمال که منکر ربوبیت خدای تعالی و مساله معاد و تکذیب کننده قرآنند که بشر را به توحید و ایمان به معاد دعوت می کند استدلال نموده، در آخر گفتار را با یادآوری حالت احتضار و فرا رسیدن مرگ و سه دسته شدن مردم خاتمه می دهد:

” اذا وقعت الواقعه،“ وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن، و کلمه واقعه صفتی است که هر حادثه ای را با آن توصیف می کنند و می گویند: واقعه ای رخ داده، یعنی حادثه ای پدید شده، و مراد از واقعه در آیه مورد بحث واقعه قیامت است، و اگر در

اینجا به طور مطلق و بدون بیان آمده، و نفرموده آن واقعه چیست، تنها فرموده: چون واقعه رخ می دهد، بدین جهت بوده که بفهماند واقعه قیامت بقدر کافی معروف است، و به همین جهت است که گفته اند: اصلاً کلمه واقعه یکی از نامهای قیامت است، که قرآن این نامگذاری را کرده، همچنان که نام های دیگری چون حاقه، و قارعه، و غاشیه بر آن نهاده است .

و جمله ” اذا وقعت الواقعة، “ به طور ضمنی بر معنای شرط هم دلالت دارد، و جا داشت جزای آن شرط را بیان کند و بفرماید: چون قیامت بپا می شود چه می شود، ولی جزا را نیاورد، تا بفهماند آنچه می شود آنقدر عظیم و مهم است که به بیان نمی گنجد، ولی به هر حال از سیاق آیاتی که در این سوره اوصاف قیامت را ذکر کرده فهمیده می شود که آن جزا چه چیز است، و مردم در آن روز چه وضعی دارند، پس می شود گفت که مثلاً تقدیر کلام این است: چون قیامت بپا شود مؤمنین رستگار و کفار زیانکار می شوند.

” لیس لوقعتها كاذبه - در وقوع و تحقیق قیامت هیچ دروغی نیست. “ برای وقوع قیامت هیچ عاملی که اقتضای دروغ شدنش را داشته باشد و آن را دروغ کند وجود ندارد.

نشانه ۴۲- زیر و رو شدن نظام عالم

” خافضه رافعه، “ یعنی قیامت خافض و رافع یا پائین آورنده و بالا برنده است. اما اینکه به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنده است باید گفت که: این تعبیر کنایه است از اینکه قیامت نظام عالم را زیر و رو می کند، مثلاً باطن دلها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می کند، و آثار اسباب که در دنیا ظاهر بود، همه می دانستند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می شود، یعنی اسباب به کلی از اثر می افتند، و روابط جاری میان اسباب و مسببات به کلی قطع می گردد، در دنیا جمعی دارای عزت بودند، و آنان اهل کفر و فسق بودند، که عزتشان همه جا ظاهر بود، و همچنین جمعی دیگر یعنی اهل تقوا ذلتشان هویدا بود، ولی در قیامت اثر از عزت کفار و فساق و نشانه ای از ذلت متقین نمی ماند.

نشانه ۴۳- تکان خوردن زمین با زلزله عظیم

” اذا رجت الأرض رجاً، “

وقتی زلزله ای زمین را به شدت تکان می دهد، “

کلمه رج به معنای تکان دادن به شدت چیزی است، و در این آیه منظور از آن زلزله قیامت است، که خدای سبحان در آیه ” ان زلزله الساعة شیء عظیم، “ آن را بس عظیم توصیف کرده، در خود آیه مورد بحث نیز با آوردن کلمه رجاً همین عظمت را

فهمانده است.

نشانه ۴۴- آرد شدن کوهها و پراکنده شدن آنها در هوا

می فرماید: چون زمین زلزله می شود زلزله ای که شدتش قابل وصف نیست. این جمله در مقام توضیح "اذا وقعت الواقعة،" است.

- "و بست الجبال بسا، فکانت هباء منبثا،

-به طوری که کوهها چون آرد خرد شوند،

و سپس به صورت غباری در فضا پراکنده گردند."

(۱)

وقتی که آسمان بشکافد و ستارگان فرو ریزند!

اشاره

- "إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ،

-وَ إِذَا الْكُوَاكِبُ انْتَشَرَتْ، وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ،

-عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ،

-وقتی که آسمان بشکافد،

-و وقتی که ستارگان پراکنده شود،

-و وقتی که دریاها به هم متصل گردد،

-و زمانی که گورها زیر و رو شود و مردگان از آن بیرون شوند،

-در آن روز هر کس داند که چه کرده و چه نکرده!"

نشانه ۴۵- انفطار و پاره شدن آسمان

” اذا السماء انفطرت، “ کلمه انفطار به معنای شکافته شدن است، و آیه شریفه نظیر آیه زیر است، که آن نیز سخن از شکافته شدن آسمان دارد، و می فرماید: ” وانشقت السماء فہی یومئذ واہیہ.“

نشانه ۴۶- درهم شدن ستارگان و خروج آنها از مدار

” و اذا الکواکب انتثرت، “ یعنی روزی که ستارگان هر یک مدار خود را رها کرده، درهم و برهم می شوند.

در حقیقت در این آیه ستارگان را به گردن بندی از مروارید تشبیه کرده که دانه های ریز و درشتش را با نظمی معین چیده و به نخ کشیده باشند ناگهان رشته اش پاره شود و دانه ها درهم و برهم و متفرق شوند.

نشانه ۴۷- متصل و مخلوط شدن دریاها باهم

۱- آیه ۱ تا ۱۰ سوره الواقعه المیزان ج ۱۹ ص ۱۹۵

” و اذا البحار فجرت،“ تفجیر به معنای آن است که آب نهر را به خاطر زیاد شدن بشکند، و بند را آب ببرد، و گناه را هم اگر فجور می گویند، برای این است که گناهکار، پرده حیا را پاره می کند، و از صراط مستقیم خارج گشته، به بسیاری از گناهان مبتلا می شود، و اگر صبح را فجر می گویند، باز برای این است که روشنی پرده ظلمت را پاره کرده به همه جا منتشر می شود.

و اینکه مفسرین تفجیر بحار را تفسیر کرده اند به این که دریاها به هم متصل می شوند، و حائل از میان برداشته شده، شورش با شیرینش مخلوط می شود، برگشتش باز به همین معنایی است که گفته شد، و این معنا با تفسیری که برای آیه ” و اذا البحار سجرت،“ کردند، که دریاها پر از آتش می شوند نیز مناسبت دارد.

نشانه ۴۸- منقلب شدن خاک قبرها و ظاهر شدن مردگان

” و اذا القبور بعثرت،“ کلمه بعثرت به معنای پشت و رو کردن، و باطن چیزی را ظاهر ساختن است. معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش بظاهر بر می گردد، باطنش که همان انسانهای مرده باشد ظاهر می شود، تا به جزای اعمالشان برسند.

” علمت نفس ما قدمت و اخرت،“

(۱)

زمین را چه رخ داده چنین می لرزد؟

اشاره

- ” إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا،

وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا، يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا،

- يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ،

- وقتی که زمین آن زلزله مخصوصش را آغاز می کند،

- و آنچه از مردگان در شکم دارد بیرون می ریزد،

- و انسانها از در تعجب می پرسند: زمین را چه شده است؟

-در آن روز زمین اخبار و اسرار خود را شرح می دهد،

-آری پروردگار تو به وی وحی کرده که به زبان آید و اسرار را بگوید،

-در آن روز مردم یک جور محشور نمی شوند بلکه طایفه هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه ای را به آنان نشان دهند.“

در سوره زلزال سخن از قیامت و زنده شدن مردم برای حساب، و اشاره به بعضی از علامتهایش رفته، که یکی زلزله زمین، و یکی دیگر سخن گفتن آن از حوادثی است که در آن رخ داده است .

نشانه ۴۹- زلزله های پی در پی زمین و خروج اقبال آن

۱- آیه ۱ تا ۵ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۶۵

کلمه زلزال مانند کلمه زلزله به معنای نوسان و تکان خوردن پی در پی است، و اینکه فرمود زمین زلزله اش را سر می دهد به ما می فهماند که زمین زلزله ای خاص به خود دارد، و این می رساند که زلزله مذکور امری عظیم و مهم است، زلزله ای است که در شدت و هراسناکی به نهایت رسیده است .

” و اخرجت الارض اثقالها،“ مراد از اثقال زمین که در قیامت زمین آنها را بیرون می ریزد مردگان و یا گنجها و معادنی است که در شکم خود داشته است.

” و قال الانسان مالها،“ یعنی انسانها بعد از بیرون شدن از خاک در حال دهشت زدگی و تعجب از آن زلزله شدید و هول انگیز می گویند: زمین را چه می شود که این طور متزلزل است؟!

نشانه ۵۰- سخن گفتن زمین از حوادث واقع در روی آن

” یومئذ تحدث اخبارها بان ربك اوحى لها،“ آنگاه زمین به اعمالی که بنی آدم کردند شهادت می دهد، همانطور که اعضای بدن خود انسانها و نویسندگان اعمالش یعنی ملائکه رقیب و عتید و نیز شاهدان اعمال که از جنس بشر و یا غیر بشرند همه بر اعمال بنی آدم شهادت می دهند.

معنای جمله این است که: زمین به سبب اینکه پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار حوادثی که در آن رخ داده سخن می گوید، پس معلوم می شود زمین هم برای خود شعوری دارد، و هر عملی که در آن واقع می شود می فهمد، و خیر و شرش را تشخیص می دهد، و آن را برای روز ادای شهادت تحمل می کند، تا روزی که به او اذن داده شود، یعنی روز قیامت شهادت خود را ادا کرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .

در تفسیر آیه ” و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم،“ و نیز در تفسیر آیه ” قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء،“ گفتیم که از کلام خدای سبحان به دست می آید که حیات و شعور در تمامی موجودات جاری است، هر چند که ما از نحوه حیات آنها بی خبر باشیم .

نشانه ۵۱- متمایز شدن افراد برای دیدن اعمال خود

” یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم،“ مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز

می شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند:

فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره !

و من يعمل مثقال ذره شرا يره !

(۱)

حادثه کوبنده، و میزان اعمال

اشاره

- " الْقَارِعَةُ، مَا الْقَارِعَةُ، وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ،

-يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ،

-وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ،

-فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاغِبًا،

-وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،

-وَ مَا أَذْرَاكَ مَا هِيَّةُ، نَارٌ حَامِيَةٌ،

-آن حادثه کوبنده، و چه کوبنده عظیمی؟

-و تو نمی دانی که کوبنده چیست؟

-روزی است که مردم چون ملخ فراری رویهم می ریزند،

-و کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی شده می گردد،

-اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،

-او در عیشی رضایت بخش خواهد بود،

-و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،

-او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،

-و تو نمی دانی هاویه چیست،

-آتشی است سوزنده !“

این سوره تهدید به عذاب قیامت و بشارت به ثواب آن است، ولی جانب تهدیدش بر بشارتش می چربد.

”القارعه ما القارعه،“ قارعه به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد زننده به جایی اعتماد کند، و این کلمه در عرف قرآن از اسمای قیامت است.

سؤال از حقیقت قارعه در جمله ”ما القارعه - قارعه چیست؟“ با اینکه معلوم است که چیست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قیامت است، و اینکه بیست و هشت حرف الفبای گوینده، و دو سوراخ گوش شنونده نمی تواند به کنه قیامت پی ببرد، و به طور کلی عالم ماده گنجایش حتی معرفی آن را ندارد و به منظور تاکید این بزرگداشت مجددا جمله را به تعبیری دیگر تکرار کرد و فرمود: ”و ما ادریک ما القارعه .“

نشانه ۵۲- پراکنده شدن مردم مانند ملخ روی زمین

۱- آیه ۱ تا آخر سوره زلزال المیزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

” یوم یكون الناس كالفراش المبثوث، “ کلمه یوم ظرفی است متعلق به مقدری از قبیل بیاد آر، می کوبد می آید، و از این قبیل، و خلاصه معنای آن این است که: بیاد آر روزی را که و یا می کوبد در روزی که و یا می آید روزی که....

و کلمه فراش به معنای ملخی است که زمین را فرش کند، یعنی روی گرده هم سوار شده باشند، پس فراش به معنای غوغای ملخ است .

بعضی از مفسرین در اینکه چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته اند: برای این است که فراش وقتی جست و خیز می کند نقطه معلومی را در نظر نمی گیرد، مانند مرغان، به طرف معینی نمی پرد، بلکه بدون جهت پرواز می کند، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می آورند آنچنان ترس و فزع از همه جهات احاطه شان می کند که بی اختیار و بی هدف به راه می افتند، و در جستجوی منزلها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند .

نشانه ۵۳- متلاشی شدن کوهها چون پشم رنگارنگ حلاجی

” و تكون الجبال كالعهن المنفوش، “ عهن منفوش به معنای پشم شیت شده ای است که دارای رنگهای مختلف باشد، و این تشبیه اشاره دارد به اینکه در آن روز کوه ها که رنگهای مختلف دارند با زلزله قیامت متلاشی، و چون پشم حلاجی شده می گردند.

” فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشه راضیه، “ این آیه اشاره دارد به اینکه اعمال - هم مانند هر چیزی برای خود - وزن و ارزشی دارد، و اینکه بعضی اعمال در ترازوی عمل سنج سنگین است، و آن عملی است که نزد خدای تعالی قدر و منزلتی داشته باشد، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یک از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت .

” فهو فی عیشه راضیه، “ عیشه به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند یک زندگی خوش، و اگر راضیه و خوشی را به خود عیش نسبت داد، با اینکه صاحب عیش راضی و خشنود است، یا از باب مجاز عقلی است، و یا کلمه راضیه به معنای ذات رضی و تقدیرش فی عیشه ذات رضی است، یعنی در عیشی رضایت بخش.

” و اما من خفت موازینه فامه هاویه، “ ظاهرا مراد از هاویه جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به

معنای سقوط است، می فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: "ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین امنوا"

پس اینکه آتش دوزخ را توصیف کرده به هاویه و حال آنکه آتش سقوط نمی کند آتشیان سقوط می کنند، از باب مجاز عقلی است، همانطور که راضی دانستن عیش نیز از این باب بود.

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوای فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است .

"و ما ادریک ماهیه،" این جمله عظمت و فخامت امر آن آتش را بیان می کند: "نار حامیه،" یعنی آتشی است سوزنده و شدید الحرارة!

در روایات اسلامی در الدر المنثور است که ابن مردویه از ابو ایوب انصاری روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وقتی جان مؤمن از کالبدش در می آید از بندگان خدا آنها که اهل رحمتند و قبل از وی مرده بودند به دیدنش می روند، و بشیر که از دنیا با او آمده به اهل رحمت می گوید: مهلت دهید تا خستگی در آورد، او تازه از حال سکرات راحت شده است.

بعد از رفع خستگی از او می پرسند: فلانی چطور شد، فلانی خانم چه کرد؟ آیا ازدواج کرد یا نه؟ به اینگونه احوالپرسی ها می پردازند وقتی احوال مردی را بپرسند که قبل از تازه وارد مرده باشد، در پاسخ می گوید هیئات او خیلی وقت است که مرده، او قبل از من مرد، می گویند: انا لله و انا الیه راجعون به نظر ما او را به دوزخ نزد مادرش هاویه بردند، چه بد مادری و چه بد مریه ای!!

(۱)

روزی که جوان را پیر می کند!

اشاره

- "يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا..."

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا،

-السَّمَاءُ مُنْقَطِرَةٌ بِهِ إِنْ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا!

-در روزی که زمین و کوهها به لرزه در آیند و کوهها چون تلی از ماسه شوند... شما اگر کفر بورزید چگونه می توانید از

عذاب قیامت خود را کنار بکشید روزی که کودکان را پیر می کند،

و آسمان به وسیله تحول آن روز شکافته می شود و وعده خدا شدنی است!“

نشانه ۵۴- تبدیل شدن کوهها به تل ماسه

۱- آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

مهیل شدن کوهها به معنای آن است که وقتی ریشه اش تکان بخورد از بالا فرو بریزد. کثیب رمل به معنای توده ای از شن است.

”فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا،“ شما چگونه خود را از عذاب روزی که جوان را پیر می کند حفظ می کنید.

این تعبیر که آن روز کودکان را پیر می کند کنایه است از شدت عذاب آن روز نه طولانی بودنش.

نشانه ۵۵- انفطار و شکافته شدن آسمان

”السماء منفطر به کان وعده مفعولا،“ این آیه برای بار دوم به شدت آن روز اشاره می کند، و کلمه انفطار به معنای شکاف برداشتن است، و معنای آیه این است که: آسمان در آن روز و یا به سبب شدت آن روز شکافته می شود.

”کان وعده مفعولا - وعده خدا شدنی است!“

(۱)

بطشه کبری

”یوم نبطش البطشه الکبری انا منتقمون،“

– روزی که با گرفتی سخت و بزرگ می گیریم که ما انتقام گیرنده هستیم!“

منظور از روزی که خدا کفار را به بطشی بزرگ بطش می کند روز قیامت است. توصیف بطشه با کلمه کبری مؤید همین تفسیر است، چون این توصیف، بطشه را بطشه ای معرفی می کند که بزرگتر از آن تصور نمی شود، و چنین بطشه ای همان بطشه روز قیامت است که عذابش از هر عذابی سخت تر است، همچنان که قرآن کریم فرموده: ”فیعذبه الله العذاب الاکبر،“ کما اینکه پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است، و در آن باره می فرماید: ”و لاجر الآخرة اکبر!“

(۲)

شکافته شدن آسمان و آمدن ملائکه

اشاره

”و یومَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَمِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلاً،“

-الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا،

١- آيه ١٤ سورة مزمل الميزان ج ٢٠ ص ١٠٥

٢- آيه ١٠ تا ١٦ سورة دخان الميزان ج : ١٨ ص : ٢٠٨

-روزی که آسمان با ابر شکافته شود و فرشتگان فراوان نازل شوند،

-آن روز فرمانروایی خاص خدای رحمان است و برای کافران روزی بسیار دشوار می باشد.

نشانه ۵۶ - شکافته شدن آسمان با ابرها و نزول ملائکه

روز قیامت آسمان شکافته می شود، و ابرهایی هم که روی آن را پوشانده نیز باز می شود، و ملائکه که ساکنان آسمانند نازل می شوند، و کفار ایشان را می بینند.

آیه قریب المعنا با آیه: " و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه و الملک علی ارجائها،" می شود.

و بعید نیست که این طرز سخن کنایه باشد از پاره شدن پرده های جهلی، و بروز عالم آسمان - یعنی عالم غیب - و بروز ساکنان آن، که همان ملائکه هستند، و نازل شدن ملائکه به زمین، که محل زندگی بشر است.

و اگر از واقعه قیامت تعبیر به تشقق کرد، نه به تفتح و امثال آن، برای این بود که دلها را بیشتر بترساند، و همچنین تنوین در کلمه تنزیلا باز برای رساندن عظمت آن روز است .

" الملک یومئذ الحق للرحمن و کان یوما علی الکافرین عسیرا،" یعنی ملک مطلق آن روز حقی است ثابت برای رحمان، چون آن روز دیگر تمامی اسباب از کار افتاده و روابطی که بین آنها و مسببات بود گسیخته می گردد.

مراد از اینکه آن روز ملک برای رحمان می شود، این است که آن روز برای همه ظاهر می شود که ملک و حکم تنها از آن خدا بوده و بس، و هیچ یک از اسباب بر خلاف آنچه مردم می پنداشتند استقلال از خود نداشتند .

" و یوم بعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سیلا،" معنای آیه این است که: به یاد آر روزی را که ستمگر آن چنان پشیمان می شود که از فرط و شدت ندامتش می گوید: ای کاش راهی با رسول باز می کردم و در نتیجه راه باریکی به سوی هدایت به دست می آوردم.

در این سه آیه اشعار بلکه دلالت است که سبب عمده در ضلالت اهل ضلال، سرپرستی هواپرستان، و اولیای شیطان است، آنچه هم که خود ما به چشم می بینیم مؤید آن است .

(۱)

صیحه شدید روز قیامت

اشاره

١- آيه ٢٥ و٢٦ سوره فرقان الميزان ج : ١٥ ص : ٢٨٠

”فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ،

پس وقتی آن صیحه شدید آسمانی بیاید!“

نشانه ۵۷- آمدن صیحه شدید و فرار انسان از خانواده خود

کلمه صاعه به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوشها کر شود، و منظور از آن نفخه صور است.

”یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه ...“

و روزی رسد که هر کس از برادرش هم فرار می کند،

و از مادر و پدرش،

و از همسر و فرزندان،

در آن روز هر کس آنقدر گرفتار است که به یاد غیر خودش نمی افتد.“

این آیه به شدت روز قیامت اشاره می کند، شدت آن روز به حدی است که انسان از اقربا و نزدیکانش می گریزد، برای اینکه شدت آنچنان احاطه می کند که نمی گذارد آدمی به یاد چیزی و کسی بیفتد، و اعتنایی بغیر خود کند، حال غیر خودش هر که می خواهد باشد، آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد و بر آدمی چیره گردد، آنچنان آدمی را به خود جذب می کند که از هر فکر و تلاشی منصرفش می سازد.

(۱)

وقوع راجفه و رادفه

اشاره

”یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ،

روزی که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه درمی آورد،

و از پس آن، حادثه دومین - صیحه عظیم - رخ می دهد.“

راجفه به صیحه های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد، و رادفه به صیحه متاخر تابع تفسیر شده، در نتیجه بنا

بر این تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می شود، که آیه زیر هم بر آنها دلالت دارد، می فرماید: ” و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الأرض الا من شاء الله ثم نفخ فیہ اخری فاذا هم قیام ینظرون.“

نشانه ۵۸- زلزله وحشتناک و صیحه عظیم

مراد از راجفه نیز همان نفخه اولی است، که زمین و کوهها را تکان می دهد، و

۱- آیه ۳۳ تا آخر سوره عبس المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۳

مراد از رادفه نفخه دوم است، که متاخر و بعد از نفخه اول صورت می گیرد.

– “قلوب یومئذ واجفه ابصارها خاشعه،

– دلهایی در آن روز سخت هراسان است دیدگان صاحب آن دلها از شرم افتاده باشد.“

این جمله بیانگر صفت آن روز است. مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظائر آن بدان نسبت داده می شود، نفوس بشری است.

اگر خشوع را به ابصار نسبت داده با اینکه خشوع از احوال قلب است، بخاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشمها قوی تر از سایر اعضاء است.

(۱)

یوم الفصل، روز میقات جمعی

یوم الفصل، روز میقات انسانها از اولین تا آخرین

”إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ،

-يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ،

-إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ،

-به یقین که روز فصل میعاد همه آنان است،

-روزی که هیچ دوستی هیچ باری از دوست خود نمی کشد و به هیچ وجه یاری نمی شوند،

-مگر کسی که خدایش رحم کند که او عزیز و رحیم است.“

این آیه شریفه خصوصیات و صفات روز قیامت را بیان می کند و می فرماید در روز قیامت تمامی مردم از اولین و آخرین برای رب العالمین پیا می خیزند.

و اگر آن را یوم الفصل خوانده، بدین جهت است که خدای تعالی در آن روز بین حق و باطل جدایی می افکند، و محق را از مبطل، و متقی را از مجرم جدا می کند. ممکن هم هست از این جهت باشد که آن روز روز قضاء فصل الهی است.

”مِيقَاتِهِمْ أَجْمَعِينَ،“ یعنی روز فصل میقات همه آنان است.

”یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئاً ولا هم ینصرون،“ این آیه شریفه یوم الفصل را بیان می کند. و نخست این معنا را نفی می کند که در آن روز کسی به درد کس دیگر بخورد. در ثانی خبر می دهد از اینکه در آن روز کفار یاری نخواهند شد.

(۱)

یوم الفصل، میقات و وعده گاه خلق

”إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا،

-همانا روز فصل یعنی روز قیامت که در آن فصل خصوصتها شود وعده گاه خلق

است.“

میقات به معنای آخرین لحظه از مدتی است که برای حدوث امری از امور معین شده است.

از این آیه شریفه شروع شده است به توصیف آن نبأ عظیمی که خبر از وقوع آن در آینده داده و فرمود: ”کلا سیعلمون“ و آن را یوم الفصل خواند تا بفهماند در آن روز بین مردم فصل قضا می شود و هر طایفه ای بدانچه با عمل خود مستحق آن شده می رسد، پس یوم الفصل، میقات و آخرین روزی است که برای فصل قضا معین شده بود.

تعبیر به لفظ ”کان“ که مخصوص رساندن ثبوت است می فهماند یوم الفصل از سابق ثابت و در علم خدا معین شده بود.

و معنای جمله این است که:

- محققا یوم الفصل که خبرش خبر عظیمی است در علم خدا معین شده بود و روزی که خدا آسمانها و زمین را می آفرید و نظام جاری در آن را بر آن حاکم می کرد از همان روز برای نظام مادی جهان مدتی معین کرد که با به سر رسیدن آن مدت عمر عالم ماده هم تمام می شود چون خدای تعالی می دانست که این نشأ جز با انتهایش به یوم الفصل تمام نمی شود، چون خودش نشأ دنیا را آفریده بود می دانست که اگر آن را بخواهد بیافریند لازمه اش این است که نشأ قیامت را هم به پا کند .

”- یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا،

- آن روزی که در صور دمیده می شود تا شما فوج فوج به محشر وارد شوید،

و فتحت السماء فکانت أبوابا،

و آسمان گشوده شود پس درهای متعددی از آن باز شود تا هر فوجی از دری شتابند.“

”- و سیرت الجبال فکانت سرابا،

و کوهها به حرکت در آید و مانند سراب گردد.“

یوم الفصل، و کمینگاه بودن جهنم

”ان جهنم کانت مرصادا،

همانا دوزخ در انتظار بدکاران است!“

این آیه این نکته را می فهماند که جهنم محل عبور همه مردم است، و از همین باب است آیه زیر که می فرماید: ”و ان منکم

الا واردها - هیچ کس از شما نیست مگر آنکه به جهنم وارد خواهد شد.

- ”للطاعین مابا،

- آن دوزخ جایگاه مردم سرکش و طاغی است.

طاغیان کسانی هستند که متصف به طغیان باشند، و خروج از حد، کار همیشگی آنان باشد. اگر جهنم را محل برگشت طاغیان خوانده، به این عنایت بوده که خود طاغیان در همان دنیا، جهنم را ماوای خود کردند، پس صحیح است بگوییم به جهنم بر می گردند.

- "لا یثین فیها احقابا،

- که در آن دوران های متمادی عذاب کشند."

کلمه أحقاب به معنای زمانهای بسیار و روزگاران طولانی است که آغاز و انجام آن مشخص نباشد.

از ظاهر آیه بر می آید که مراد از طاغیان، معاندین از کفار هستند، مؤید این ظهور ذیل سوره است که می فرماید:

- "انهم كانوا لا یرجون حسابا،

- زیرا آنها به روز حساب امید نداشتند

- و کذبوا بایاتنا کذابا،

- و آیات ما را از فرط جهالت سخت تکذیب کردند."

- "لا یدوقون فیها بردا و لا شرابا،

- هرگز در آنجا قطره ای آب سرد و شراب طهور نیاشامند."

- "الا حمیما و غساقا،

- مگر آبی پلید سوزان که از چرک و خون جهنم است به آنها دهند."

- "جزاء وفاقا،

- که با کیفر اعمال آنها موافق است!"

کفار امید حسابی ندارند، و آیات ما را به طور عجیب تکذیب می کنند، چون بر تکذیب خود اصرار می ورزند. این آیه مطابقت جزا با اعمال ایشان را تعلیل می کند، به این بیان که کفار امید حساب در یوم الفصل را ندارند، در نتیجه از حیات آخرت مایوسند، و به همین جهت آیات داله بر وجود چنین روزی را انکار می کنند، و به دنبال آن آیات توحید و نبوت را هم انکار نموده، در اعمال خود از حدود عبودیت تجاوز می کنند، و نتیجه همه اینها این شده که به کلی خدا را از یاد ببرند،

خدا هم آنان را از یاد برد، و سعادت خانه آخرت را بر آنان تحریم کرد، در نتیجه برای آنان نماند مگر شقاوت، و در آن عالم چیزی به جز مکروه نمی یابند، و جز با صحنه های عذاب مواجه نمی شوند، و همین است معنای اینکه فرمود:

– “فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا !”

”جزاء وفاقا“ دلالت دارد بر مطابقت کامل بین جزا و عمل، پس انسان با عمل خود نمی جوید مگر جزایی را که مو به مو مطابق آن باشد، پس رسیدن به جزا در حقیقت رسیدن به عمل است، همچنان که فرمود: ”یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم

انما

تجزون ما کنتم تعملون .“

– ”و کل شیء احصیناه کتابا،

– و حال آنکه هر چیز را ما در کتابی به احصاء و شماره رقم کرده ایم.“

یعنی هر چیزی را – که اعمال شما هم از آن جمله است – ضبط کرده و در کتابی جلیل القدر بیان نموده ایم، بنابراین آیه شریفه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می فرماید: ”و کل شیء احصیناه فی امام مبین.“

ممکن هم هست مراد این باشد که هر چیزی را ما با نوشتن در لوح محفوظ و یا در نامه اعمال حفظ کرده ایم .

جزای آنها موافق با اعمال ایشان است، به علت اینکه چنین حال و وضعی داشتند، در حالی که ما حال و وضعشان را علیه آنان ضبط کردیم، و جزایی موافق با آن به ایشان می دهیم.

– ”فذوقوا فلن نزدیکم الا عذابا،

– پس بچشید کیفر تکذیب و بدکاری را که هرگز بر شما چیزی جز رنج و عذاب دوزخ نیفزاییم چنانکه شما در دنیا هیچ متنبه نشده و جز بر بدی نیفزودید.“

می خواهد ایشان را از این امید مایوس کند که روزی از شقاوت نجات یافته به راحتی برسند. مراد از جمله ”فلن نزدیکم الا عذابا،“ این است که آنچه می چشید عذابی است بعد از عذابی که قبلا چشیده بودید، پس آن عذاب، عذابی است بعد از عذاب، و عذابی است روی عذاب، همچنان عذابها دو چندان می شود، و عذابی به عذابتان افزوده می گردد، پس از اینکه به آرزوی خود برسید مایوس باشید، و این آیه خالی از این ظهور نیست که مراد از جمله ”لابشین فیها احقابا،“ خلود در آتش است، و اینکه عذاب از شما قطع نخواهد شد!

یوم الفصل، و بهشت رستگاران

– ”إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا، حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا، وَ كَوَاعِبَ أَتْرَابًا،

– برای متقیان در آن جهان رستگاری و آسایش است،

– باغهایی سرسبز و انواعی از انگورها،

– و دختران زیبای دلربا که همه در خوبی و جوانی مانند یکدیگرند.“

فوز (مفازا) به معنای ظفر یافتن به خیر بدون صدمه و با حفظ سلامت است، پس در این کلمه هم معنای ظفر یافتن به خیر

هست و هم معنای نجات و خلاصی از شر.

حدیقه (حدایق) به معنای بوستان دارای دیوار است.

عنب (اعناب) نام میوه درخت مو است.

کاعب (کواعب) به معنای دختر نرسی است که پستانهایش رو به رشد نهاده، و دایره ای تشکیل داده، و کمی از اطرافش بلندتر شده است.

کواعب اتراب به معنای دخترانی هم سن و سال و شبیه به هم هستند.

”و کاسا دهاقا،“ یعنی قدحهایی پر از شراب.

”لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا،“ یعنی در بهشت سخن لغو نمی شنوند، سخنی که هیچ اثر مطلوب بر آن مترتب نمی شود، و نیز یکدیگر را در آنچه می گویند تکذیب نمی کنند، پس سخنان بهشتیان هر چه هست حق است و اثر مطلوب دارد، و صادق و مطابق با واقع است.

”جزاء من ربك عطاء حسابا،“ یعنی رفتاری که با متقین می شود هر چه باشد در حالی است که جزایی حساب شده، و عطیه ای از ناحیه پروردگار تو است.

یوم الفصل، و ربوبیت عمومی رحمان

”رب السموات و الأرض و ما بینهما الرحمن،“

این آیه کلمه ربك را که در آیه قبل بود تفسیر و بیان می کند، می خواهد بفهماند ربوبیت خدای تعالی عمومی است و همه چیز را شامل است، و آن ربی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رب خود اتخاذ کرده و او را می خواند رب اختصاصی نیست، بلکه رب هر موجودی است.

توصیف رب به صفت رحمان - با در نظر گرفتن اینکه این کلمه صیغه مبالغه است - اشاره دارد به سعه رحمت او، و اینکه رحمت خدا نشانه ربوبیت او است، ممکن نیست موجودی از آن محروم باشد، همچنان که ممکن نیست موجودی از تحت ربوبیت او خارج باشد، مگر آنکه مربوبی از مربوبهای او خودش به سوء اختیارش رحمت او را نپذیرد، که این شقاوت و بدبختی خود ایشان است، مانند طاغیان که مربوب خدا هستند، ولی رحمت او را نپذیرفته از زی عبودیتش خارج شدند.

- ”لا یملکون منه خطابا،“

- خدایی که آسمانها و زمین و همه مخلوقاتی که در بین آسمان و زمین است بیافریده خدایی مهربان است که در عین مهربانی کسی از قهر و سطوتش با او به گفتگو لب نتواند گشود.

از اینکه اول این آیه دنبال آیه ”رب السموات و الأرض و ما بینهما الرحمن،“ واقع شده، که از ربوبیت و رحمانیت خدا خبر می

دهد، و شان ربویت تدبیر و شان رحمانیت بسط رحمت است. جمله ”لا یملکون منه خطاباً“ در معنای آیه زیر است که می فرماید:

لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون.“

از نظر وقوع ذیل آن که می فرماید: ”یوم یقوم الروح و الملائکه صفا،“ بعد از جمله ”لا یملکون منه خطاباً،“ که از ظاهرش بر می آید این مالک نبودنشان مختص به یوم الفصل است، و نیز از نظر وقوع آن جمله در سیاق تفصیل جزای الهی طاغیان و متقین، بر می آید که مراد این است که ایشان مالکیت و اذن آن را ندارند که خدا را در حکمی که می راند و رفتاری که معمول می دارد مورد خطاب و اعتراض قرار دهند، و یا دست به شفاعت بزنند .

سؤالی که در اینجا پیش می آید این است که چرا ملائکه استثنا نشدند، و به طور کلی فرمود: ”لا یملکون منه خطاباً،“ با اینکه ملائکه منزله از اینند که به خدای تعالی اعتراضی بکنند، و خدای تعالی در باره آنان فرموده: ”عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون،“ و نیز در سوره نحل آیه ۴۰ بعضی از ایشان را روح و کلمه خود خوانده، و در سوره انعام آیه ۷۳ کلام خود را حق خوانده و در سوره نور آیه ۲۵ خود را حق مبین دانسته، و حق، هیچ گاه معارض و مناقض حق واقع نمی شود. پس معلوم می شود مراد از خطابی که فرموده مالک آن نیستند اعتراض به حکم و رفتار او نیست، بلکه تنها همان مساله شفاعت و سایر وسائل تخلص از شر است، نظیر عدل، بیع، دوستی، دعاء و درخواست، که در جای دیگر هم فرموده: ”من قبل ان یاتی یوم لا- بیع فیه و لا- خله و لا- شفاعه،“ و نیز فرموده: ”و لا یقبل منها عدل و لا تنفعها شفاعه،“ و نیز فرموده: ”یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه .“

و کوتاه سخن اینکه: ضمیر فاعل در یملکون به تمامی حاضران در یوم الفصل بر می گردد، چه ملائکه، چه روح، چه انس و چه جن، چون سیاق آیه سیاق حکایت از عظمت و کبریایی خدای تعالی است، و در چنین سیاقی همه مشمولند نه خصوص ملائکه و روح، و نه خصوص طاغیان.

یوم الفصل، خیزش و صف بندی روح و ملائکه

- یوم یقوم الروح و الملائکه صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صواباً،

-روزی که آن فرشته بزرگ روح القدس با همه فرشتگان صف زده و به نظم برخیزند و هیچ کس سخن نگوید جز آن کس که خدای مهربانش اذن دهد و او سخن به صواب گوید.

و مراد از روح مخلوقی امری است که آیه ”قل الروح من امر ربی“ به آن اشاره دارد.

و کلمه ”صفاً“ حالی است از روح و ملائکه و حالت صافین را می رساند، و چه

بسا از مقابله ای که میان روح و ملائکه انداخته استفاده شود که روح به تنهایی یک صف را، و ملائکه همگی یک صف را تشکیل می دهند.

و جمله لا-یتکلمون بیانی است برای جمله ”لا-یملکون منه خطاباً“ و ضمیر فاعل در آن به همه اهل محشر بر می گردد، چه روح، چه ملائکه، چه انس، و چه جن، و سیاق بر این معنا شاهد است.

و جمله ”الا من اذن له الرحمن“ می خواهد بیان کند چه کسانی در آن روز با اذن خدا سخن می گویند، پس جمله مذکور به ظاهر اطلاقش در معنای آیه زیر است که می فرماید: ”یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه.“

”و قال صواباً“ یعنی تنها کسانی حق سخن گفتن دارند که خدا اذنشان داده باشد و سخنی صواب بگویند، سخنی که حق محض باشد، و آمیخته با باطل و خطا نباشد، و این جمله در حقیقت قیدی است برای اذن خدا، گویا فرموده و خدا اذن نمی دهد مگر به چنین کسی.

و در نتیجه آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید: ”و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق و هم یعلمون.“

عنایت کلامی در این مقام به نفی اصل خطاب و تکلم است، حال متکلم هر که می خواهد باشد، و نمی خواهد تکلم در باره تمامی افراد را حتی آنهایی را که جواز تکلم در موردشان مسلم است نفی کند، پس استثناشدگان متکلمینی هستند که در اصل تکلم ماذونند، و آیه متعرض این معنا که در باره چه کسانی تکلم می شود نیست.

یوم الفصل، ذلک الیوم الحق

– ”ذَلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَثَابًا،

–چنین روز محقق خواهد شد پس هر که می خواهد، نزد خدای خود در آن روز مقام و منزلتی یابد در راه ایمان و اطاعت بکوشد،

–إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ یَقُولُ الْكَافِرُ یَلِیتَنی کُنْتُ تُرَابًا،

–ما شما را از روز عذاب که نزدیک است ترسانیده و آگاه ساختیم روزی که هر کس هر چه از نیک و بد کرده در پیش روی خود حاضر بیند و کافر در آن روز از فرط عذاب آرزو می کند که ایکاش خاک بود تا چنین به آتش کفر خود نمی سوخت.

”ذَلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ“ اشاره است به ”یوم الفصل“ که در این سوره ذکر شد، و در ضمن آیاتی توصیف گردید.

مراد از حق بودن آن روز ثبوت حتمی و رانده شدن قضای آن، و تخلف ناپذیری وقوع آن است.

”فمن شاء اتخذ الی ربه ما بآ، یعنی هر کس بخواهد می تواند به سوی پروردگار

خود مرجعی بگیرد، که به وسیله آن به ثواب متقین برسد، و از عذاب طاغیان نجات یابد.

” انا أنذرناكم عذابا قريبا ...“ مراد از این عذاب عذاب آخرت است، و نزدیک بودن آن به اعتبار حق بودن، و بدون شک حق بودن وقوع آن است چون هر چه آمدنی باشد نزدیک است.

علاوه بر این، وقتی قیامت عبارت باشد از تجسم اعمال آدمی، و جزا دیدن انسان در برابر اعمال، این اعمال همواره با آدمی هست، و از هر چیز دیگری به انسان نزدیک تر است.

” یوم ينظر المرء ما قدمه يده،“ یعنی روزی که انسان منتظر دیدن جزای اعمالی است که در زندگی دنیا انجام داده، و از پیش فرستاده است .

بعضی گفته اند: معنایش این است که در آن روز انسان به اعمال خود نظر می کند، چون همه اعمال خود را نزد خود حاضر می بیند همچنان که در جای دیگر همین مطلب را خاطر نشان نموده، فرموده است: ”یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.“

” و يقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا،“ یعنی کافر در آن روز از شدت آن روز آرزو می کند ای کاش خاکی بود فاقد شعور و اراده، و در نتیجه آنچه کرده نکرده بود، و جزا داده نمی شد.

(۱)

تمتع مجرمین در دنیا و عذابشان در یوم الفصل

- ” کُلُوا وَ تَمَتُّوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مَجْرُمُونَ،

وَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ،

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْجِعُوا لَا يَرْجِعُونَ،

وَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ،

ای کافران شما هم بخورید و تمتع برید به عمر کوتاه دنیا که شما بسیار بد کارید،

وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند،

و هر گاه به آنها گفته شد که نماز و طاعت خدا را به جای آرید اطاعت نکردند،

-وای در آن روز به حال آنانکه آیات خدا را تکذیب کردند!“

خطاب در این آیه از قبیل خطابهای تهدیدآمیزی است که ما به دشمن خود می‌کنیم و می‌گوییم هر چه دلت می‌خواهد بکن، و یا هر چه از دستت بر می‌آید کوتاهی مکن، که معنایش این است که هر کاری بکنی سودی به حالت ندارد، و این نوع خطابها مخاطب را از اینکه از حيله های خود سود ببرد و در نتیجه به هدف خود برسد مایوس می‌کند، و نظیر آن در چند جای قرآن آمده، می‌فرماید: ” فاقض ما أنت قاض انما تقضى

۱- آیه ۱۷ تا ۳۷ سوره نبال میزان ج ۲۰ ص ۲۶۸

هذه الحيوة الدنيا، و نیز می فرماید: "اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصير."

پس اینکه فرمود: بخورید، و در اندک زمانی تمتع ببرید، و یا تمتعی اندک ببرید، در حقیقت می خواهد ایشان را مایوس کند از اینکه با خوردن و تمتع بردن بتوانند عذاب را از خود دفع کنند، وقتی نمی توانند جلو عذاب را بگیرند، هر چه دلشان می خواهد از متاع قلیل دنیا بخورند.

و اگر در این زمینه خصوص خوردن و تمتع را یادآور شد، برای این بود که منکرین معاد برای سعادت معنایی جز سعادت دنیا قائل نیستند، و برای سعادت دنیا هم معنایی جز خوردن و شهوترانی کردن نمی فهمند، عینا مانند یک حیوان بی زبان، که قرآن کریم ایشان را به آن تشبیه نموده می فرماید: "والذین كفروا يتمتعون و یاكلون كما تاكل الأنعام و النار مثوی لهم ."

و جمله "انکم مجرمون"، علت مطالب ما قبل را بیان می کند، که در آن امر می کرد به اینکه بخورید و تمتع ببرید که از آن سودی نخواهید برد، برای اینکه شما با تکذیب یوم الفصل، و تکذیب کیفر تکذیب گران، مجرم شدید، و جزای مجرم خواه ناخواه آتش است .

"و اذا قيل لهم اركعوا لا یركعون"، زمینه گفتار در سابق زمینه تهدید تکذیب گران روز فصل بود، و در این مقام بود که آثار سوء این تکذیبشان را بیان کند، در آیه مورد بحث هم همین مطلب را تمام نموده، می فرماید اینان خدا را وقتی که ایشان را به عبادت خود می خواند عبادت نمی کنند، چون منکر روز جزایند، و با انکار روز جزا عبادت معنا ندارد.

"فَأَيُّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ"، وقتی به قرآن که معجزه و آیتی است الهی ایمان نمی آورند، و وقتی این قرآن با کمال روشنی و با برهان قاطع برایشان بیان می کند که معبودی جز خدا ندارند، و خدا شریکی ندارد، و در پیش رویشان یوم الفصلى چنین و چنان دارند، توجهی بدان نمی کنند، دیگر بعد از این قرآن به چه سخنی ایمان می آورند؟!

(۱)

اعمال

ماهیت و صلاحیت اعمال

قسمت اول: شناخت اعمال

ماهیت اعمال

اعمال از جنس حرکات و اوضاع طبیعی هستند. چند حرکت، یک عمل را تشکیل می دهد، و اجتماع برای آن عمل اعتباری قائل می شود و گر نه عمل بودن یک عمل، امری تکوینی و حقیقتی خارجی نیست، آنچه در خارج حقیقت دارد، همان حرکات است.

مثلاً نماز که در خارج یک عمل عبادتی شمرده می شود، عبارت است از چند حرکت بدنی، و زبانی، که وقتی با هم ترکیب می شود، نامش را نماز می گذاریم.

(۱)

ماهیت اعمال شایسته و اعمال ناشایسته

”إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،

–مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،

نفس فعل و حرکات و سکنتاتی که فعل از آن تشکیل شده در گناه و ثواب یکی است. مثلاً عمل زنا و نکاح چه فرقی با هم دارند که یکی گناه شده و دیگری ثواب، با اینکه حرکات و سکنتاتی که عمل، از آن تشکیل یافته در هر دو یکی است؟ و همچنین

خوردن که در حلال و حرام یکی است؟

اگر دقت کنیم خواهیم دید تفاوت این دو در موافقت و مخالفت خدا است، مخالفت و موافقتی که در انسان اثر گذاشته و در نامه اعمالش نوشته می شود، نه خود نفس فعل، چون نفس و حرکات و سکانات که یا آن را زنا می گوئیم و یا نکاح، به هر حال فانی شده از بین می رود و تا یک جزئش فانی نشود نوبت به جزء بعدی اش نمی رسد و پر واضح است که وقتی خود فعل از بین رفت عنوانی هم که ما به آن بدهیم چه خوب و چه بد فانی می شود.

و حال آنکه ما می گوئیم: عمل انسان چون سایه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است که یا مستوجب عقاب است و یا ثواب و همواره با آدمی هست تا در روز تبلی السرائر خود را نمایان کند.

(۱)

صعود اعمال

قرآن ناطق است به اینکه اعمال به سوی خدا صعود می کند، و به سوی اویش می برند، و به او می رسد.

- "إليه يصعد الكلم الطيب، والعمل الصالح يرفعه،

- کلمه طیب به سوی خدا بالا می رود، و عمل صالح آن را تقویت میکند.

- "و لكن یناله التقوی منکم،

- گوشت قربانی شما، به خدا نمی رسد، و لكن تقوای شما به او می رسد.

و تقوی یا خود فعل است، و یا صفتی است که از فعل حاصل می شود.

(۲)

استناد اعمال

خدای سبحان پاره ای افعال را زشت و بد دانسته و فرموده: "و من جاء بالسیئه فلا یجزی الا مثلها - و هر کس عمل زشت مرتکب شود، جز مثل آن کیفر نمی بیند!"

به دلیل اینکه خدای تعالی برای گناهان مجازات قائل شده، می فهمیم گناهان مستند به آدمی است، و با در نظر گرفتن اینکه وجوب و ثبوت افعال از خداست و مخلوق اوست، این نتیجه به دست می آید: که عمل گناه منهای وجودش که از خداست،

مستند به آدمی است، پس می فهمیم که آن چه یک عمل را گناه می کند، امری است

۱- آیه ۷۰ و ۷۱ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۳۳۵

۲- المیزان ج : ۱ ص : ۴۵۰

عدمی، و جزء مخلوق های خدا نیست، اگر مخلوق بود حسن و زیبایی داشت.

(۱)

عمل بر اساس توحید

انسان موجودی است که خدای تعالی او را آفریده، هستیش وابسته و متعلق به خداست، از ناحیه خدا آغاز شده، و به زودی به سوی او برمی گردد، و هستیش با مردن ختم نمی شود، او یک زندگی ابدی دارد، که سرنوشت زندگی ابدیش باید در این دنیا معین شود، در اینجا هر راهی که پیش گرفته باشد، و در اثر تمرین آن روش ملکاتی کسب کرده باشد، در ابدیت هم تا ابد با آن ملکات خواهد بود، اگر در دنیا احوال و ملکاتی متناسب با توحید کسب کرده باشد، یعنی هر عملی که کرد بر این اساس کرد که بنده ای بود از خدای سبحان، که آغازش از او و انجامش به سوی اوست، قهرا فردی بوده که انسان آمده و انسان رفته است، و اما اگر توحید را فراموش کند، یعنی در واقع حقیقت امر خود را بپوشاند، فردی بوده که انسان آمده و دیو رفته است.

(۲)

همراهی عمل با ایمان

– ”إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَيَّأُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصْرَى مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ،

– بدرستی منافقینی که بظاهر ایمان آوردند و آنان که یهودی گری را اختیار کردند و هم چنین بی دینان و نصارا هر کدام از آنان به خدا و روز جزا ایمان صحیح بیاورند و عمل صالح کنند ترسی بر ایشان نیست و (خداوند از کفر قبلیشان میگذرد)، در آخرت اندوهی ندارند.

این آیه در مقام بیان این مطلب است که در باب سعادت و نیک بختی برای اسما و القاب هیچ اثری نیست، بنا بر این، اینکه عده ای خود را به نام مؤمنین و جمعی بنام یهودی و طائفه ای به نام صابئین و فرقه ای نصارا نام نهاده اند از این نامگذاریها چیزی از سعادت عایدشان نمی شود، چیزی که در جلب سعادت دخالت دارد ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است.

(۳)

همراهی عمل با عامل

٢- آيه ٢١٣ سوره بقره الميزان ج : ٢ ص : ١٧٨

٣- آيه ٦٩ سوره مائده الميزان ج : ٦ ص : ٩٨

”... اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلَكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ،

- ... پروردگار ما و شما همان الله است، نتیجه اعمال ما عاید خود ما می شود، و از شما هم عاید خودتان، هیچ حجتی بین ما و شما نیست، خدا بین ما جمع می کند، و بازگشت به سوی او است.“

اعمال هر چند از حیث خوبی و بدی و از حیث پاداش و کیفر و ثواب و عقاب مختلف است، الا اینکه هر چه باشد از کننده اش تجاوز نمی کند، یعنی عمل تو عمل من نمی شود، پس هر کسی در گرو عمل خویش است، و احدی از افراد بشر نه از عمل دیگری بهره مند می شود، و نه متضرر می گردد.

(۱)

رهینه بودن نفس کل انسانها، غیر از اصحاب یمین!

”- كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ،

-إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ،

-هر کسی در گرو عملی است که انجام داده است،

-مگر اهل یمین که به یمین و سعادت نیکوکار شدند.“

هر نفسی در گرو است، با آنچه که کرده، و یا به سبب آنچه کرده، و یا در مقابل آنچه کرده است.

گویا عنایت در رهینه شمردن هر نفس این بوده که خدای تعالی این حق را به گردن خلق دارد که با ایمان و عمل صالح او را بندگی کنند، پس هر نفسی از خلق نزد خدا محفوظ و محبوس است، تا این حق و این دین را بپردازد، حال اگر ایمان آورد و عمل صالح کرد از گرو در آمده آزاد می شود، و اگر کفر ورزید و مرتکب جرم شد و با این حال مرد، همچنان رهین و برای ابد محبوس است.

وقتی نفس انسانی رهین کرده های خود باشد، قهرا هر نفسی باید از آتش قیامت که او را در صورت مجرم بودن و پیروی حق نکردن در آن حبس می کنند دلواپس باشد که، همین دلواپسی تقوی است.

”الا- اصحاب الیمین،“ اصحاب یمین کسانی هستند که در روز حساب نامه عملشان را به دست راستشان می دهند، و اینان دارندگان عقاید حق و اعمال صالح از

مؤمنین متوسط الحالند، که نامشان به عنوان اصحاب الیمین در مواردی از قرآن کریم مکرر آمده است.

آنچه از آیه فوق استفاده می شود این است که نفوس دارای عمل به دو قسم تقسیم می شوند، یکی نفوسی که رهین به کرده های خویشند، و این نفوس مجرمین است، و دوم نفوس آزاد شده از رهن، و این نفوس اصحاب یمین است، و اما سابقون مقرب، یعنی آنهایی که خدای تعالی در بعضی از موارد کلامش قسم سوم برای دو قسم نامبرده شمرده و فرموده: "و کنتم ازواجاً ثلثه فاصحاب الیمینه ... اولئک المقربون"، داخل در تقسیم مورد بحث نیستند، چون در اول قید کردیم، نفوس دارای عمل.

و اما مقربین آن چنان در مستقر عبودیت استقرار یافته اند که اصلاً خود را صاحب نفس نمی دانند، تا چه رسد به اینکه صاحب عمل بدانند، هم نفس خود را ملک خدا می دانند، و هم اعمالشان را، آنان نه در محضر خدای تعالی حاضر می شوند، و نه به حسابشان رسیدگی می شود، همچنان که در آیه زیر فرموده: "فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصین"، پس این طایفه از تقسیم مورد بحث به کلی بیرونند.

(۱)

تسلط انسان بر اعمال خود

– "و قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُؤُنِي وَ لَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،

و همینکه کار خاتمه پذیرد، شیطان می گوید: خدا به شما وعده درست داد و من نیز به شما وعده باطل و نادرست دادم و تخلف کردم، من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما اجابتم کردید، مرا ملامت نکنید، خودتان را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم، و شما نیز فریادرس من نیستید من آن شرکتهی که پیش از این در کار خدا برایم قائل بودید انکار دارم.

به درستی ستمگران، عذابی دردناک دارند.

ابلیس گفت: من در دنیا بر شما تسلط نداشتم نه بر ظاهر شما و بدنهایتان که شما را مجبور به معصیت خدا کنم و پس از سلب اختیار از شما خواست خودم را بر شما تحمیل کنم و نه بر عقل ها و اندیشه های شما، تا به وسیله اقامه دلیل، شرک را بر عقول شما تحمیل کرده باشم، و عقول شما ناگزیر از قبول آن شده در نتیجه، نفوستان هم ناگزیر از اطاعت من شده باشد.

من چنین سلطنتی نداشتم، لیکن این را قبول دارم که شما را به شرک و گناه

١- آیه ٣٨ و ٣٩ سوره مدثر المیزان ج ٢٠ ص ١٥١

دعوت کردم، و شما هم بدون هیچ سلطنتی از ناحیه من، دعوتم را پذیرفتید.

در آیه ای که گذشت، دلالت روشنی بر این معنا بود که انسان به تمام معنا بر اعمال خود مسلط است، و پاداش و کیفر عمل به خود او مرتبط و از غیر او مسلوب است و مدح بر عمل و سرزنش از آن به خودش بر می گردد و اما اینکه آیا او خود در داشتن این تسلط، مستقل است یا نه آیه شریفه بر آن دلالت ندارد.

(۱)

تکلیف اعمال بد مخلوط با اعمال نیک

– “وَأَخْرَوْنَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَءَاخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ،

– عده دیگری هستند که به گناهان خود اعتراف کردند، و عمل شایسته ای را با عمل بد دیگر آمیختند شاید خدا توبه آنان را بپذیرد، که خدا آمرزنده رحیم است.

از اعراب جماعت دیگری هستند که اعتراف به گناه خود دارند، اینان اعمالشان از نیک و بد مخلوط است، یک عمل نیک می کنند یک عمل زشت مرتکب می شوند، و امید می رود که خداوند از گناهشان درگذرد، که خدا آمرزنده مهربان است.

در اینکه فرمود: “عسى الله ان يتوب عليهم – امید می رود که خداوند از گناهشان درگذرد،” منظور این بوده که امید را در دل آنها رخنه دهد تا یکسره از رحمت خدا مایوس نگردند، بلکه در میان خوف و رجاء باشند، شاید جانب رجاءشان قوی تر شود، چون جمله ان الله غفور رحيم جانب رجاء را قوت می دهد.

(۲)

ظلمات انباشته اعمال کفار

– “أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ،

– یا چون ظلماتی است به دریایی ژرف که موجی آن را گرفته و بالای آن موجی دیگر و بالاتر از آن ابری قرار دارد که در چنین فرضی ظلمتها روی هم قرار گرفته و چون گرفتار این ظلمتها دست خویش را تا برابر چشم خود بلند کند نزدیک نیست که آن را ببیند، آری هر کس که خدا به وی نوری نداده نوری ندارد.

اعمال کفار چون ظلمتهایی است که در دریای مواج قرار داشته باشد. بالای آن ظلمت موجی و بالای آن موج، موج دیگری و

بالای آن ابری تیره قرار دارد، که همه آنها دست به دست هم داده و نمی گذارند آن تیره روز از نور آفتاب و ماه و ستارگان استفاده کند. آنقدر ظلمت ها روی هم متراکم است که اگر فرضاً دست خود را از ظلمت اولی در آورد آن را نمی بیند. اگر کسی در ظلمتی قرار داشته باشد که حتی دست خود را نبیند،

۱- آیه ۲۲ سوره ابراهیم المیزان ج : ۱۲ ص : ۶۲

۲- آیه ۱۰۲ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۱۲

معلوم می شود که آن ظلمت منتها درجه ظلمت است .

پس این کفار که به سوی خدا راه می پیمایند و بازگشتشان به سوی او است، از نظر عمل مانند کسی هستند که سوار بر دریای موج شده باشد، که بالای سرش موجی و بالای آن موج دیگری و بالای آن ابری تیره باشد، چنین کسی در ظلمت هایی متراکم قرار دارد که دیگر ما فوقی برای آن ظلمت نیست، و به هیچ وجه نوری ندارد که از آن روشن شده، راه به سوی ساحل نجات پیدا کند.

(۱)

ارتباط بین اعمال انسانها با حوادث عالم

”وَ يَقَوْمٍ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مَجْرِمِينَ،

و نیز گفت ای مردم از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگردید تا باران سودمند آسمان را پی در پی به سویتان بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید و زنهار، به ناکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید.“

این آیه می فهماند ارتباطی کامل بین اعمال انسانها با حوادث عالم برقرار است، حوادثی که با زندگی انسانها تماس دارد، اعمال صالح باعث می شود که خیرات عالم زیاد شود و برکات نازل گردد، و اعمال زشت باعث می شود بلاها و محنت ها پشت سر هم بر سر انسانها فرود آید و نعمت و بدبختی و هلاکت به سوی او جلب شود، و این نکته از آیات دیگر قرآنی نیز استفاده می شود از آن جمله آیه زیر همین مطلب را بطور صریح خاطر نشان نموده، می فرماید: ”و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض.“

(۲)

قسمت دوم : اعمال صالح

عمل صالح : باقیات صالحات

۱- آیه ۴۰ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۸۴

۲- آیه ۵۲ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۴۵

– ”الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا،

– مال و فرزندان زیور زندگی این دنیا است و کارهای شایسته نزد پروردگارت ماندنی و دارای پاداشی بهتر و امید آن بیشتر است.“

مراد از باقیات الصالحات در جمله بالا اعمال صالح است، زیرا اعمال انسان، برای انسان نزد خدا محفوظ است و این را نص صریح قرآن فرموده، پس اعمال آدمی برای آدمی باقی می ماند. اگر آن صالح باشد باقیات الصالحات خواهد بود، و اینگونه اعمال نزد خدا ثواب بهتری دارد، چون خدای تعالی در قبال آن به هر کس که آن را انجام دهد جزای خیر می دهد.

(۱)

عالی ترین مصداق اعمال نیک و کمال دین

– ”لَيْسَ الْعِبْرَ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْعِبْرَ مَنْ ءَامَنَ بِإِلَهِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَ ءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.

– نیکی آن نیست که روی خود را به طرف مشرق کنید (که چون مسیحی هستید) و یا به طرف مغرب (که چون یهودی هستید) بلکه نیکی برای کسی است که به خدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشد و مال خود را با آنکه دوستش می دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و راه ماندگان و در یوزگان و بردگان بدهد و نماز را دارد و زکات بدهد و کسانیند که به عهد خود وقتی عهدی می بندند وفا می کنند و از فقر و بیماری و جنگ، خویشان دارند اینان هستند که راست گفتند و همینهاست که تقوی دارند!“

– این آیه تعریف ابرار و بیان حقیقت حال ایشان است که هم در مرتبه اعتقاد تعریفشان می کند و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق.

در باره اعتقادشان می فرماید: ” من آمن بالله “ و در باره اعمالشان می فرماید: ” اولئك الذين صدقوا “ و در باره اخلاقشان می فرماید: ” و اولئك هم المتقون . “

و در تعریف اولی که از ایشان کرده، فرموده:

– ” کسانی هستند که ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و انبیاء دارند.“

و این تعریف شامل تمامی معارف حقه ای است که خدای سبحان ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته است، چون وقتی ایمان کامل در دل پیدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح می شود.

بعد از این تعریف به بیان پاره ای از اعمالشان پرداخته و می فرماید:

– ” و اتی المال علی حبه ذوی القربی، و الیتامی، و المساکین، و ابن السبیل، و السائلین، و فی الرقاب، و اقام الصلوه، و اتی الزکوه،

– و مال خود را با آنکه دوستش می دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و راه ماندگان و دریوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات بدهد.... “

که از جمله اعمال آنان نماز را شمرده که حکمی است مربوط به عبادت، یکی دیگر زکات را که حکمی است مالی و مایه صلاح معاش، ذکر فرموده و قبل از این دو بذل مال که عبارت است از انتشار خیر و احسان غیر واجب را ذکر کرد.

در این آیات، که در تعریف ابرار و نیکان است، ایمان به خدا و ایمان به روز جزا و انفاق در راه خدا و وفای به عهد و صبر را نام برده است.

کمال دین

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که هر کس به این آیه عمل کند ایمان خود را به کمال رسانده باشد.

مؤلف: وجه آن با در نظر داشتن بیان ما روشن است، و از زجاج و فراء هم نقل شده که آندو گفته اند: این آیه مخصوص انبیاء معصومین علیهم السلام است برای اینکه هیچ کس بجز انبیاء نمی تواند همه دستوراتی که در این آیه آمده آنطور که حق آن است عمل کند، این بود گفتار آن دو، ولی سخنان آن دو ناشی از این است که در مفاد آیات تدبر نکرده اند و میان مقامات معنوی خلط کرده اند، چون آیات سوره دهر که در باره اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، بعنوان ابرار از ایشان یاد فرموده نه به عنوان انبیاء، چون اهل بیت علیهم السلام انبیاء نبودند. بلکه اینقدر هست که مقامی بس عظیم دارند، بطوری که وقتی حال اولوا الالباب را ذکر می کنند، که کسانی هستند که خدا را در قیام و قعود و بر پهلویشان

ذکر می کنند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر می نمایند، در آخر از ایشان نقل می فرماید که از خدا درخواست می کنند ما را به ابرار

- "و توفنا مع الابرار - با ابرار ما را بمیران!

(۱)

راه یابی مؤمنان با نور الهی به اعمال صالح

- "اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوهِ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَرَّكَهٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ،

- خدا نور آسمانها و زمین است نور او همچون محفظه ای است که در آن چراغی باشد، و چراغ در شیشه ای، شیشه ای که گویی ستاره ای است درخشان، و آن چراغ با روغن زیتی صاف روشن باشد که از درخت پر برکت زیتون (سر زمین مقدس) گرفته شده باشد نه زیتون شرقی و نه غربی، در نتیجه آن چنان صاف و قابل احتراق باشد که نزدیک است خود به خود بسوزد هر چند که آتش بدان نرسد، و معلوم است که چنین چراغی نورش دو چندان و نوری بالای نور است، خدا هر که را خواهد به نور خویش هدایت کند و این مثلها را خدا برای مردمی می زند که خدا به همه چیز دانا است.

خدای تعالی دارای نوری است عمومی، که با آن آسمان و زمین نورانی شده، و در نتیجه به وسیله آن نور، در عالم وجود، حقایقی ظهور نموده که ظاهر نبود.

در این میان نور خاصی هست که تنها مؤمنین با آن روشن می شوند، و به وسیله آن به سوی اعمال صالح راه می یابند و آن نور معرفت است که دلها و دیده های مؤمنین در روزی که دلها و دیده ها زیر و رو می شود، به آن روشن می گردد، و در نتیجه به سوی سعادت جاودانه خود هدایت می شوند، و آنچه در دنیا برایشان غیب بود در آن روز برایشان عیان می شود.

خدای تعالی این نور را به چراغی مثل زده که در شیشه ای قرار داشته باشد و با روغن زیتونی در غایت صفا بسوزد و چون شیشه چراغ نیز صاف است، مانند کوب دری بدرخشد، و صفای این با صفای آن، نور علی نور تشکیل دهد، و این چراغ در خانه های عبادت آویخته باشد، خانه هایی که در آنها مردانی مؤمن، خدای را تسبیح کنند، مردانی که تجارت و بیع ایشان را از یاد پروردگارشان و از عبادت خدا باز نمی دارد.

این مثال، صفت نور معرفتی است که خدای تعالی مؤمنین را با آن گرامی داشته، نوری که دنبالش سعادت همیشگی است، و کفار را از آن محروم کرده، و ایشان را در ظلماتی قرار داده که هیچ نمی بینند.

(۲)

۱- آیه ۱۷۷ سوره بقرہ المیزان ج : ۱ ص : ۶۴۸

۲- آیه ۳۵ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۶۸

” وَ مَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ،

- من خویش را میرا نمی کنم چون که نفس انسانی پیوسته به گناه فرمان می دهد مگر آن را که پروردگارم رحم کند که پروردگار من آمرزگار و رحیم است،“

یوسف گفت: آنچه من کردم و آن قدرتی که از خود (در مقابله با وسوسه زلیخا) نشان دادم بحول و قوه خودم نبود، بلکه هر عمل صالح و هر صفت پسندیده که دارم رحمتی است از ناحیه پروردگارم!

او هیچ فرقی میان نفس خود با سایر نفوس که بحسب طبع، اماره بسوء و مایل به شهوات است نگذاشت، بلکه گفت: من خود را تبرئه نمی کنم زیرا نفس، بطور کلی آدمی را بسوی بدی ها و زشتیها وامی دارد مگر آنچه که پروردگارم ترحم کند.

در حقیقت این کلام یوسف نظیر کلام شعیب است که گفت: ”ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله!“

اینکه گفت: من نفس خود را تبرئه نمی کنم اشاره است به آن قسمت از کلامش که گفت: من او را در غیابش خیانت نکردم و منظور از آن اینست که من اگر این حرف را زدم بدین منظور نبود که نفس خود را منزّه و پاک جلوه دهم، بلکه به این منظور بود که لطف و رحمت خدای را نسبت به خود حکایت کرده باشم، آنگاه همین معنا را تعلیل نمود و فرمود: زیرا نفس بسیار وادارنده به سوء و زشتی است و بالطبع، انسان را بسوی مشتیهاتش که همان سیئات و گناهان بسیار و گوناگون است دعوت می نماید، پس این خود از نادانی است که انسان نفس را از میل به شهوات و بدیها تبرئه کند، و اگر انسان از دستورات و دعوت نفس بسوی زشتیها و شرور سرپیچی کند رحمت خدایی دستگیرش شده، و او را از پلیدیها منصرف و بسوی عمل صالح موفق می نماید. مغفرت خدای تعالی همچنانکه گناهان و آثار آن را محو می کند، نقایص و آثار نقایص را هم از بین می برد.

(۱)

اعمال صالح و خیرات

” وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءًا تَوْأَمًا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ،

أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ هُمْ لَهَا سَبِقُونَ،

و- آنهایی که از آنچه خدایشان داده می دهند در حالی که باز از روزی که به خدای خود باز می گردند ترسانند،

-چنین کسانی در خیرات شتاب نموده بدان سبقت می گیرند.“

١- آیه ٥٣ و ٥٢ سوره یوسف المیزان ج : ١١ ص : ٢٧٠

مؤمنین کسانی هستند که آنچه می دهند و یا آنچه از اعمال صالح بجا می آورند، در حالی انجام می دهند و به جا می آورند که دل‌هایشان ترسناک از این است که به زودی به سوی پروردگارش بازگشت خواهند کرد، یعنی باعث انفاق کردنشان و یا آوردن اعمال صالح همان یاد مرگ، و بازگشت حتمی به سوی پروردگارش است و آنچه می کنند از ترس است.

در این آیه شریفه دلالت است بر اینکه مؤمنین علاوه بر ایمان به خدا و به آیات او ایمان به روز جزا نیز دارند، پس تا اینجا صفات مؤمنین متعین شد.

و خلاصه اش این شد که تنها: به خدا ایمان دارند و برای او شریک نمی گیرند و به رسولان او و به روز جزا هم ایمان دارند، و به همین جهت عمل صالح انجام می دهند.

آنگاه فرموده: "اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون"، یعنی مؤمنینی که وصفشان را کردیم در خیرات و اعمال صالح سرعت نموده، و به سوی آن سبقت می جویند، یعنی از دیگران پیشی می گیرند، چون همه مؤمنند و لازمه آن همین است که از یکدیگر پیشی گیرند.

پس روشن شد که از نظر این آیات خیرات عبارت است از اعمال صالح، اما نه هر عمل صالح، بلکه عمل صالحی که از اعتقاد حق منشا گرفته باشد.

(۱)

آرزوی برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

- "حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ،

-لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ -كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ،

-تا آنگاه که وقت مرگ هر یکشان فرا رسد در آن حال آگاه و نادم شده گوید بار الها مرا به دنیا بازگردان،

-تا شاید به تدارک گذشته عملی صالح به جای آرم و به او خطاب شود که هرگز نخواهد شد و این کلمه از حسرت همی گوید و از عقب آنها عالم برزخ است تا روزی که برانگیخته شوند.

در روز رستاخیز وقتی عذاب خدای را می بینند که مشرف بر ایشان شده اظهار چنین امیدی می کنند که اگر برگردند عمل صالح کنند، همچنان که در جای دیگر قرآن وعده صریح به عمل صالح می دهند و می گویند: "فارجعنا نعمل صالحا!"

"اعمل صالحا فیمما ترکت" تا به جای آورم عملی صالح در آنچه که از اموال از خود به جای گذاشته ام یعنی آن اموال را در راه خیر و احسان و هر راهی که مایه رضای

١- آیه ٦٠ و ٦١ سوره مومنون المیزان ج : ١٥ ص : ٥٥

خدا است خرج کنم.

”کلام آنها کلمه هو قائلها، یعنی هرگز، او به دنیا بر نمی گردد، و این سخن تنها سخنی است که او می گوید: یعنی سخنی است بی اثر، و این کنایه است از اجابت نشدن آن.

(۱)

رد درخواست برگشت به دنیا برای انجام عمل صالح

”وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ،

- اگر ببینی وقتی گناه کاران در پیشگاه پروردگارشان سرها به زیر افکنده اند، خواهی دید که می گویند پروردگار را دیدیم و شنیدیم، ما را بازگردان تا عمل شایسته کنیم، که ما دیگر به یقین رسیدیم.“

همانهایی که به لقای پروردگارشان کافر بودند، در موقفی از لقای پروردگارشان قرار خواهند گرفت، که دیگر نتوانند لقاء را انکار کنند، می گویند: پروردگارا دیدیم و شنیدیم، پس ما را برگردان که عمل صالح کنیم، زیرا دارای ایمان و یقین شده ایم!

در آن روز حق برایشان آشکارا گشته، و این معنا منکشف می شود که نجات تنها در ایمان و عمل صالح است، ایمان برایشان حاصل شده، درخواست رجوع می کنند تا عمل صالح را نیز تامین نمایند، تا سبب نجاتشان که دو جزء است تمام و کامل بشود.

و خلاصه معنا این است که تو امروز آنان را می بینی که منکر لقای خدایند، اگر فردایشان را ببینی خواهی دید که خواری و ذلت از هر سو احاطه شان کرده و سرها از شرم به زیر افکنده اند، و به آنچه امروز منکرش هستند اعتراف می کنند، و درخواست می نمایند که بدین جا برگردند، ولی هرگز برنخواهند گشت.

(۲)

تکرار عمل صالح و نتایج آن

اصلاح اخلاق و خویهای نفس و تحصیل ملکات فاضله، در دو طرف علم و عمل و پاک کردن دل از خویهای زشت، تنها و تنها یک راه دارد، آنهم عبارت است از تکرار عمل صالح و مداومت بر آن، البته عملی که مناسب با آن خوی پسندیده است، باید آن عمل را آنقدر تکرار کند و در موارد جزئی که پیش می آید آن را انجام دهد تا رفته رفته اثرش در نفس روی هم قرار گیرد و در صفحه دل نقش ببندد و نقشی که به این زودیها زائل نشود و یا اصلا زوال نپذیرد.

١- آیه ٩٩ و ١٠٠ سوره مومنون المیزان ج : ١٥ ص : ٩٥

٢- آیه ١٢ سوره سجده المیزان ج : ١٦ ص : ٣٧٨

هر چند بدست آوردن ملکه علمی، در اختیار آدمی نیست، ولی مقدمات تحصیل آن در اختیار آدمی است و می تواند با انجام آن مقدمات، ملکه را تحصیل کند .

برای تهذیب اخلاق و کسب فضائل اخلاقی، راه منحصر به فرد تکرار عمل است، این تکرار عمل از دو طریق دست می دهد: طریقه اول در نظر گرفتن فواید دنیوی آن است که در اینجا مورد نظر ما نیست. طریقه دوم تهذیب اخلاق این است که آدمی فواید آخرتی آن را در نظر بگیرد و این طریقه، طریقه قرآن است که ذکرش در قرآن مکرر آمده، مانند آیه:

– ” ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة،

– خدا از مؤمنین جان ها و مالهاشان را خرید، در مقابل اینکه بهشت داشته باشند.“

و آیه:

– ” انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب،

– صابران اجر خود را به تمام و کمال و بدون حساب خواهند گرفت.“

و آیه:

– ” ان الظالمین لهم عذاب الیم،

– بدرستی ستمکاران عذابی دردناک دارند.“

و امثال این آیات با فنون مختلف، بسیار است .

(۱)

رسیدگی به اعمال، و میزان و حساب

قسمت اول: ماهیت حساب و میزان

ماهیت میزان در قیامت

– “اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ،

– خدا همان است که کتاب را به حق و نیز میزان را نازل کرد، و تو چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد!

کلمه میزان به معنای هر مقیاسی است که اشیاء با آن سنجیده می شود. و مراد از آن به قرینه ذیل آیه و آیات بعد همان دینی است که کتاب مشتمل بر آن است، و از این جهت دین را میزان نامیده که عقاید و اعمال به وسیله آن سنجش می شود، و در نتیجه در روز قیامت هم بر طبق آن سنجش محاسبه و جزاء داده می شود. پس میزان عبارت است از دین با اصول و فروعش.

مؤید این وجه کلام دیگر خدای تعالی است که می فرماید: “لقد أرسلنا رسلنا بالبينات و أنزلنا معهم الكتاب و الميزان.”

(۱)

ماهیت وزن در قیامت

– “وَالْوِزْنَ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

– وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ،

– میزان (سنجش اعمال) در آنروز حق است، آنروز است که هر کس اعمال وزن شده اش سنگین باشد رستگار است،

– و کسانی که اعمال وزن شده شان سبک باشد همانها هستند که با ظلم بر آیات ما بر خود زیان رسانیده اند.

این دو آیه خبر می دهد از میزانی که عمل بندگان با آن سنجیده می شود یا خود بندگان را از جهت عمل وزن می کند، از آیات دیگری نیز این معنا که مراد از وزن، حساب اعمال است استفاده می شود، مانند آیه: "و نضع الموازين القسط ليوم القيامة ... و كفى بنا حاسبين،" و از آن روشن تر آیه: "يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره،" است، که عمل را ذکر کرده و سنگینی را به آن نسبت داده است.

آیه مورد بحث اثبات می کند که برای نیک و بد اعمال وزنی هست، لیکن از آیه: "اولئك الذين كفروا بايات ربهم و لقاءه فحبطت اعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا،" استفاده می شود که اعمال حبط شده برایش وزنی نیست و تنها اعمال کسانی در قیامت سنجیده می شود که اعمال شان حبط نشده باشد، پس هر عملی که حبط نشده باشد چه نیک و چه بد ثقلی و وزنی دارد، و میزانی است که آن وزن را معلوم می کند .

لیکن این آیات در عین اینکه برای عمل نیک و بد ثقلی و وزنی قائل است در عین حال این سنگینی را سنگینی اضافی می داند، به این معنا که حسنات را باعث ثقل میزان و سیئات را باعث خفت آن می داند، نه اینکه هم حسنات دارای سنگینی باشد و هم سیئات، آن وقت این دو سنگین با هم سنجیده شود هر کدام بیشتر شد بر طبق آن حکم شود، اگر حسنات سنگین تر بود به نعیم جنت و اگر سیئات سنگین تر بود به دوزخ جزا داده شود، نه، از ظاهر آیات استفاده می شود که میزان اعمال از قبیل ترازو و قیان نیست تا فرض تساوی دو کفه در آن راه داشته باشد، بلکه ظاهر آنها این است که عمل نیک باعث ثقل میزان و عمل بد باعث خفت آن است، چنانکه می فرماید:

- "فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون،" و

- "فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم في جهنم خالدون،" و

- "فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشه راضيه و اما من خفت موازينه فامه هاويه و ما ادریک ما هیه نار حامیه."

این آیات بطوری که ملاحظه می کنید سنگینی را در طرف حسنات و سبکی را در طرف سیئات اثبات می کند.

و امثال این آیات این احتمال را در نظر انسان تقویت می کند که شاید مقیاس سنجش اعمال و سنگینی آن، چیز دیگری باشد که تنها با اعمال حسنه سنخیت دارد، بطوری که اگر عمل حسنه بود با آن سنجیده می شود و اگر سیئه بود چون سنخیت با آن ندارد سنجیده نمی شود، و ثقل میزان عبارت باشد از همان سنجیده شدن و خفت آن

عبارت باشد از سنجیده نشدن، عینا مانند موازینی که خود ما داریم، چون در این موازین هم مقیاسی هست که ما آن را واحد ثقل می نامیم مانند مثقال و خروار و امثال آن، واحد را در یکی از دو کفه و کالا را در کفه دیگری گذاشته می سنجیم، اگر کالا از جهت وزن معادل آن واحد بود که هیچ، و گرنه آن متاع را برداشته متاع دیگری بجایش می گذاریم، پس در حقیقت میزان همان مثقال و خروار است نه ترازو و یاقبان و یا باسکول، و اینها مقدمه و ابزار کار مثقال و خروارند که به وسیله آنها حال متاع و سنگینی و سبکی آن را بیان می کند، و همچنین واحد طول که یا ذرع است و یا متر و یا کیلومتر و یا امثال آن، که اگر طول با آن واحد منطبق شد که هیچ، و اگر نشد آن را کنار گذاشته طول دیگری را با آن تطبیق می دهیم، ممکن است در اعمال هم واحد مقیاسی باشد که با آن عمل آدمی سنجیده شود، مثلا برای نماز واحدی باشد از جنس خود آن که همان نماز حقیقی و تمام عیار است، و برای زکات و انفاق و امثال آنها مقیاس و واحدی باشد از جنس خود آنها، و همچنین برای گفتار واحدی باشد از جنس خودش، و آن کلامی است که تمامی حق باشد و هیچ باطلی در آن راه نیافته باشد، همچنانکه آیه: "یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته،" به آن اشاره دارد.

بنا بر این، بسیار به نظر قریب می رسد که مراد از جمله: "و الوزن یومئذ الحق،" این باشد، که آن میزانی که در قیامت اعمال با آن سنجیده می شود همانا حق است، به این معنا که هر قدر عمل مشتمل بر حق باشد به همان اندازه اعتبار و ارزش دارد، و چون اعمال نیک مشتمل بر حق است از این رو دارای ثقل است.

بر عکس عمل بد از آنجایی که مشتمل بر چیزی از حق نیست و باطل صرف است لذا دارای وزنی نیست، پس خدای سبحان در قیامت اعمال را با حق می سنجد و وزن هر عملی به مقدار حقی است که در آن است.

و بعید نیست قضاوت به حقی هم که در آیه: "و اشرق الارض بنور ربها و وضع الكتاب و جیء بالنیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون،" است اشاره به همین معنا باشد.

و مراد از کتابی که در آن روز گذارده شده و خداوند از روی آن حکم می کند همان کتابی است که در آیه: "هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق،" به آن اشاره شده است.

پس کتاب مقدار حقی را که در عمل است تعیین نموده و میزان، مقدار ثقل آن حق را مشخص می کند، بنا بر این، وزن در آیه مورد بحث به معنای ثقل است نه به معنای مصدریش (سنجیدن).

و اگر در آیه ۱۰۳ سوره مؤمنون و آیه ۱۱ سوره قارعه آن را به صیغه جمع

آورده برای این است که دلالت کند بر اینکه میزان اعمال یکی نیست، بلکه برای هر کسی میزان های زیادی به اختلاف اعمال وی هست، حق در نمازش نماز واقعی و جامع همه اجزا و شرایط است، و حق در زکاتش زکات جامع شرایط است، خلاصه، حق در نماز، غیر حق در روزه و زکات و حج و امثال آن است .

حق که همان قسط و عدل می باشد صفت خداوندی است که اعمال را وزن می کند، نه صفت وزن.

میزان همان حق است، و مراد از توزین عادلانه همان است، و اعمال بندگان را به همان محک می سنجند. هر کس که اعمالش مشتمل بر مقدار بیشتری از حق بود او رستگارتر است و هر کس میزانش سبک بود یعنی اعمالش مشتمل بر حق نبود او از کسانی است که نفس خود را باخته و خود را زیانکار ساخته اند و با ظلم به آیات خدا و تکذیب آن چیزی برای خود باقی نگذاشته اند که در مثل چنین روزی با آن اعاشه و زندگی کنند .

از بیان قبلی ما دو نکته روشن گردید:

نکته اول: اینکه معنای وزن اعمال در روز قیامت تطبیق اعمال است بر حق، به این معنا که هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است که عمل او مشتمل بر آن است، در نتیجه اگر اعمال شخصی، به هیچ مقداری از حق مشتمل نباشد از عملش جز هلاکت و عقاب بهره و ثمره عایدش نمی شود، و این همان توزین عدلی است که در سایر آیات بود.

و میزان در آن روز علاوه بر اینکه گزافی نیست، بلکه آن قدر دقیق است که حجت را بر عبد تمام می کند.

نکته دوم: اینکه معلوم شد که برای هر انسانی میزان های متعددی است که هر کدام از عمل هایش با یکی از آنها سنجیده می شود، و میزان هر عملی همان مقدار حقی است که عمل مشتمل بر آن است، چون روز قیامت روزی است که کسی جز حق، سلطنت نداشته و ولایت در حق هم تنها و تنها در دست خدای تعالی است، به شهادت اینکه از یکطرف می فرماید: امروز روز حق است و از طرفی دیگر می فرماید: اینجا ولایت بر حق، تنها و تنها برای خدا است و نیز می فرماید: "هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت و ردوا الی الله مولیهم الحق و ضل عنهم ما كانوا یفترون!"

در سوره مومنون نیز می فرماید:

– "فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ،

– وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ،

- پس در آن روز هر آن که اعمالش وزین است آنان رستگارانند،

- و هر آن که اعمالش سبک وزن باشد آنان کسانی هستند که نفس خویش را در زیان افکنده به دوزخ مخلد خواهند بود.

(۱)

اعمال قابل محاسبه در قیامت

- «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَعْفُوْ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!»

- آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک خدا است، و شما آنچه در دل دارید چه آشکار کنید و چه پنهان بدارید خدا شما را با آن محاسبه می کند، پس هر که را بخواهد می آموزد، و هر کس را بخواهد عذاب می کند، و خدا به هر چیز توانا است!

می خواهد بفرماید آنچه در آسمانها و زمین است، که از آن جمله، شما انسانها و اعمال شما است، و آنچه که دلهای شما کسب می کند همه و همه ملک خدا است، و خدا محیط به شما و مسلط و مشرف بر اعمال شما است، و برای او هیچ تفاوتی ندارد که شما اعمالتان را علنی انجام دهید، و یا پنهانی، هر جور انجام دهید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند.

معنای عبارت « مَا فِي أَنْفُسِكُمْ » یعنی آنچه در دلهای شما مستقر و جایگزین شده است. و معلوم است که در نفس چیزی به جز ملکات و صفات چه فضائل و چه رذائل مستقر نمی شود.

آنچه در نفس مستقر می شود صفاتی چون ایمان و کفر و حب و بغض و عزم و غیر اینها است، اینها است که هم می توان اظهارش کرد و هم پنهانش داشت، اما می توان اظهار کرد چون صفات اصولاً در اثر تکرار، افعال مناسب با خود پیدا می کند، و وقتی فعلی از کسی صادر شد، عقل هر کس از آن فعل کشف می کند که فلان صفتی که مناسب با این فعل است در نفس فاعل وجود دارد.

چون اگر این صفات و ملکات در نفس مستقر نبود، افعال مناسب با آن از جوارح صادر نمی شود.

پس با صدور این افعال برای عقل روشن می شود که منشای برای این افعال در نفس فاعل هست، و اما می توان اخفا کرد برای اینکه ممکن است انسان آن کاری که دلالت بر وجود منشاش در نفس دارد انجام ندهد.

آیه شریفه به احوال نفس نظر دارد، نه به ملکات راسخه در نفس! و اما

١- آيه ٨ و ٩ سوره اعراف الميزان ج : ٨ ص : ٩ و آيه ١٠٢ و ١٠٣ سوره مومنون الميزان ج : ١٥ ص : ١٠٠

خاطراتی که گاهی بی اختیار در نفس خطور می کند، و همچنین تصورات ساده ای که دنبالش تصدیق نیست، از قبیل صورت و قیافه گناهی که در نفس تصور می شود، بدون اینکه تصمیم بر آن گناه گرفته شود، لفظ آیه به هیچ وجه شامل آنها نیست، چون اینگونه تصورات، استقراری در نفس ندارند، و منشا صدور هیچ فعلی نمی شوند.

پس حاصل کلام این شد که آیه شریفه تنها بر احوال و ملکات نفسانیه ای دلالت دارد که منشا صدور افعال هستند، چه فعل اطاعت و چه معصیت، و خدای سبحان انسان ها را با آن احوال و ملکات محاسبه می کند .

در نتیجه آیه شریفه همان سیاقی را دارد که آیه: " لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ، و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم، " و آیه: « فانه آثم قلبه، » و آیه: « ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا .» دارند، چون همه این آیات دلالت دارند بر اینکه قلوب که مراد از آن، همان نفوس است، احوال و اوصافی دارد، که آدمی با آن احوال محاسبه می شود.

و نیز آیه شریفه:

- " ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخره، "

که ظهور در این دارد که عذاب تنها و تنها به خاطر دوست داشتن اشاعه فحشا است، و معلوم است که دوستی حالتی قلبی است. (دقت فرمائید!)

این بود ظاهر آیه، و لازم است دانسته شود که آیه شریفه تنها دلالت دارد بر اینکه محاسبه بر معیار حالات و ملکات قلبی است، چه اظهار بشود، و چه نشود، و اما اینکه جزای آن، در دو صورت اظهار و اخفا یک جور است یا نه؟ و به عبارت دیگر آیا جزا تنها بستگی به تصمیم دارد؟ خواه عمل را هم انجام بدهد یا ندهد و خواه مصادف با واقع هم بشود یا نشود؟ و مثلا کاسه ای که شراب تشخیص داده بنوشد، بعد معلوم شود آب بوده، آیه شریفه ناظر به این جهات نیست .

-فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء ، و الله علی کل شیء قذیر! "

در آیه شریفه، مغفرت الهی و یا عذاب او فرع بر مالکیت خدا و احاطه اش به اعمال مردم، شده، و این مطلب اشاره به این است که مراد از جمله: " ما فی انفسکم، " صفات و احوال بد درونی است.

ظاهر آیه این است که محاسبه بر روی اوصافی است که دل ها یا مستقلا و یا از طریق اعضا کسب کرده باشد، و حال، چه این کسب به وسیله عمل ظاهری باشد، و چه درونی و پنهانی، و چه انسان مؤمن باشد، و چه کافر اما خطورات نفسانی کسب نیست و ظاهر محاسبه، محاسبه به جزا است، نه خبر دادن به اینکه چه چیزهایی از دل شما

گذشته، و چه تصمیم هائی گرفته اید.

در دو آیه بعد جمله: "لا یكلف الله نفسا الا وسعها" دلالت دارد بر این که هر نفسی در قیامت به بدی هائی که خودش کسب کرده، خواهد رسید، چه اینکه تحملش آسان باشد و چه دشوار یا ما فوق طاقت (چون او خودش آن را برای خود درست کرده نه خدای تعالی)، پس اگر کسی چیزی را بر خود تحمیل کند که طاقتش را نداشته باشد، و یا به دست خود، زنجیری بپای خود ببندد سرنوشتی است که خودش برای خود درست کرده، و غیر از خود کسی را ملامت نکند.

(۱)

دقت در ترازوی عدل!

- "وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَسِيبِينَ،

-روز رستاخیز ترازوهای درست و میزان نصب کنیم و کسی به هیچ وجه ستم نبیند و اگر هم وزن دانه خردلی کار نیک و بد باشد آن را به حساب بیاوریم که ما برای حسابگری کافی هستیم."

قسط به معنای عدل است. وزن یکی از شئون حساب است.

می فرماید: اگر عملی که وزن می شود به مقدار سنگینی خردلی باشد آن را می آوریم، و ما برای حساب کشی کافی هستیم. دانه خردل در اینجا به عنوان مثال ذکر شده و مبالغه در دقت میزان را می رساند که حتی به کوچکی و ناچیزی خردل هم رسیدگی می کند.

(۲)

دقت خدا در حساب اعمال

- "يُبَيِّنُ لَهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ،

-ای پسرک من! اگر عمل تو هم وزن دانه خردلی، آنهم پنهان در دل سنگی، یا در آسمان یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد، که خدا دقیق و کاردان است."

مراد از بودن عمل انسان در صخره، پنهان بودن و جایگیر بودنش در شکم صخره محکم است، یا در جوف آسمانها یا در دل زمین، و مراد از آوردن آن، حاضر کردنش برای حساب و جزاست.

آیه مورد بحث مربوط به معاد و حساب اعمال است، و معنایش این است که ای

۱- آیه ۲۸۴ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۶۷۰

۲- آیه ۴۷ سوره انبیاء المیزان ج: ۱۴ ص: ۴۱۲

پسرم! اگر آن عملی که انجام داده ای، چه خیر و چه شر، از خردی و کوچکی همسنگ یک دانه خردل باشد، و همان عمل خرد و کوچک در شکم صخره ای، و یا در هر مکانی از آسمانها و زمین باشد، خدا آن را برای حساب حاضر خواهد کرد، تا بر طبقش جزاء دهد، چون خدا لطیف است، و چیزی در اوج آسمانها و جوف زمین و اعماق دریا از علم او پنهان نیست و علم او به تمامی پنهانها احاطه دارد، خبیری است که از کنه موجودات با خبر است.

(۱)

علم انسان به اعمال خود در قیامت

– “علمت نفس ما احضرت،

– در چنین روزی هر کس می فهمد که چه کرده است!

مراد از جمله ما احضرت اعمالی است که هر فردی در دنیا انجام داده است. آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می فرماید:

”یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء.“

(۲)

قسمت دوم : روز حساب

دعای ابراهیم «ع» برای روز حساب

۱- آیه ۱۶ سوره لقمان المیزان ج : ۱۶ ص : ۳۲۵

۲- آیه ۱ تا ۱۴ سوره تکویر المیزان ج ۲۰ ص ۳۴۸

” رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ،

- پروردگارا! روزی که حساب بپا شود من و پدر و مادرم را با همه مؤمنان بیامرزش!

این آخرین دعایی است که ابراهیم علیه السلام کرده، و قرآن کریم از او نقل نموده است.

(۱)

نزدیک شدن مردم به حساب

” اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ،

- زمان حساب دادن این مردم نزدیک شده و آنها در بی خبری همچنان روی گردانند.

مناسب با مقام این است که نسبت نزدیکی از ناحیه حساب گرفته و گفته شود: مردم به حساب نزدیک شدند چون حساب است که طالب است و می خواهد مردم به آن نزدیک شوند نه مردم، زیرا مردم از آن به کلی غافلند .

مراد از حساب - که به معنای محاسبه خدای سبحان اعمال مردم را در روز قیامت است - خود حساب است نه زمان آن.

غرض در مقام آیه متعلق به یادآوری خود حساب است نه روز حساب برای اینکه آنچه مربوط به اعمال بندگان می شود حساب اعمال است و مردم مسؤول پس دادن حساب اعمال خویشند و بدین جهت حکمت اقتضا می کند که از ناحیه پروردگارشان ذکری بر آنان نازل شود و در آن ذکر (و کتاب) مسؤولیت آنان را برایشان شرح دهد و بر مردم هم واجب است که با جدیت هر چه بیشتر به آنچه ذکر می گوید گوش دهند و دلهای خود را از آن غافل نسازند .

و معنای آیه این است که حساب اعمال مردم برای مردم نزدیک شد، در حالی که ایشان در غفلت از آن مستمندان، و یا در حالی که در غفلت بزرگی قرار دارند و از آن روی گردانند، چون به شغل های دنیا، و آماده نگشتن برای توبه و ایمان و تقوی مشغول و

(۱)

صابران در قیامت به حساب نمی ایستند!

” قُلْ يَعْبَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ“

— بگو ای بندگان من که ایمان آورده و از پروردگارتان می ترسید آنهایی که در این دنیا نیکی می کنند پاداشی نیک دارند و زمین خدا هم گشاده است کسانی که صابر باشند اجرشان را بدون حساب و به طور کامل درخواهند یافت.

” انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب، “ — توفیه اجر به معنای آن است که آن را به طور تام و کامل بدهند. یعنی صابران اجرشان داده نمی شود، مگر اعطایی بی حساب.

پس صابران بر خلاف سایر مردم به حساب اعمالشان رسیدگی نمی شود و اصلاً نامه اعمالشان باز نمی گردد، و اجرشان همسنگ اعمالشان نیست.

در آیه شریفه صابران هم مطلق ذکر شده و مقید به صبر در اطاعت و یا صبر در ترک معصیت و یا صبر بر مصیبت نشده هر چند که صبر در برابر مصائب دنیا، بخصوص صبر در مقابل اذیت های اهل کفر و فسوق که به مؤمنین مخلص و با تقوا می رسد با مورد آیه منطبق است.

در مجمع البیان آمده که عیاشی به سند خود از عبد الله بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم فرمود: روزی که نامه های اعمال باز می شود و میزان اعمال نصب می گردد، برای اهل بلاء نه میزانی نصب می شود، و نه نامه عملی باز می گردد، آن وقت این آیه را تلاوت فرمود: ” انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب! “

(۲)

مراسم ارائه نامه اعمال امت ها

” وَ تَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ“

— و هر امتی را می بینی که از شدت ترس به زانو در آمده اند، هر امتی را صدا می زنند تا نامه عمل خود را ببینند و آنگاه می

گویند: امروز جزایتان خود آن اعمالی است که می کردید!“

منظور از اینکه فرمود: در آن روز هر امتی را به سوی کتابش می خوانند، این

۱- آیه ۲۱ و ۲۰ سوره انبیا المیزان ج : ۱۴ ص : ۳۴۲

۲- آیه ۱۰ سوره زمر المیزان ج : ۱۷ ص : ۳۷۲

است که هر امتی در برابر نامه عملش قرار می گیرد تا به حسابش رسیدگی شود، به شهادت اینکه دنبالش می فرماید: امروز جزاء داده می شوید هر آنچه کرده اید!

جائیه به معنای نشستن بر روی دو زانو است. یعنی: می بینید هر امت از امتهای را که بر روی زانو می نشینند، به حالت خضوع و ترس، و هر امتی به سوی کتاب مخصوص به خودش، یعنی نامه اعمالش دعوت می شود، و به ایشان گفته می شود: امروز به عنوان جزاء، همانهایی به شما داده می شود که انجام داده اید!

از ظاهر این آیه استفاده می شود که در روز قیامت علاوه بر نامه عملی که فرد فرد انسانها دارند و آیه: ” و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا، “ از آن خبر می دهد، هر امتی هم نامه عملی مخصوص به خود دارد.

(۱)

به اعمال خود قبل از مرگ رسیدگی کنید!!

– ” یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ،

– ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید، و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیش فرستاده باشد، و از خدا بترسید چون خدا با خبر است از آنچه می کنید! “

از آیات برجسته سوره مبارکه حشر، هفت آیه آخر آن است که خدای سبحان در آنها بندگان خود را دستور می دهد به اینکه از طریق مراقبت نفس و محاسبه آن آماده دیدارش شوند، و عظمت کلام و جلالت قدر خود را در قالب بیان عظمت ذات مقدسش، و اسمای حسنی و صفات علیایش، بیان می فرماید.

بر کسی که ایمان به خدا و رسول و روز جزا دارد واجب است که پروردگار خود را به یاد آورد، و او را فراموش ننماید، و ببیند چه عملی مایه پیشرفت آخرت او است، و به درد آن روزش می خورد که به سوی پروردگارش برمی گردد.

و بدانند که عمل او هر چه باشد علیه او حفظ می شود، و خدای تعالی در آن روز به حساب آن می رسد، و او را بر طبق آن محاسبه و جزا می دهد، جزائی که دیگر از او جدا نخواهد شد.

و این همان هدفی است که آیه ” یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد، “ دنبال نموده، مؤمنین را وادار می کند که به یاد خدای سبحان باشند، و او را فراموش نکنند، و مراقب اعمال خود باشند، که چه می کنند، صالح آنها کدام، و طالحش کدام است، چون سعادت زندگی آخرتشان به اعمالشان بستگی دارد.

و مراقب باشند که جز اعمال صالح انجام ندهند، و صالح را هم خالص برای رضای خدا به جای آورند، و این مراقبت را استمرار دهند، و همواره از نفس خود حساب بکشند، و هر عمل نیکی که در کرده های خود یافتند خدا را شکر گزارند، و هر عمل زشتی دیدند خود را توبیخ نموده، نفس را مورد مؤاخذه قرار دهند، و از خدای تعالی طلب مغفرت کنند .

و ذکر خدای تعالی به ذکری که لایق ساحت عظمت و کبریائی او است یعنی ذکر خدا به اسمای حسنی و صفات علیای او که قرآن بیان نموده تنها راهی است که انسان را به کمال عبودیت می رساند، کمالی که انسان، ما فوق آن، دیگر کمالی ندارد.

معلوم است که کمال هر چیزی خالص بودن آنست، هم در ذاتش و هم در آثارش، پس کمال انسانی هم در همین است که خود را بنده ای خالص، و مملوکی برای خدا بداند، و برای خود هیچگونه استقلالی قائل نباشد، و از صفات اخلاقی به آن صفتی متصف باشد، که سازگار با عبودیت است، نظیر خضوع و خشوع و ذلت و استکانت و فقر در برابر ساحت عظمت و عزت و غنای خدای عز و جل.

و اعمال و افعالش را طبق اراده او صادر کند، نه هر چه خودش خواست و در هیچ یک از این مراحل دچار غفلت نشود، نه در ذاتش، و نه در صفاتش و نه در افعالش .

و همواره به ذات و افعالش نظر تبعیت محض و مملوکیت صرف داشته باشد، و داشتن چنین نظری دست نمی دهد مگر با توجه باطنی به پروردگاری که بر هر چیز شهید و بر هر چیز محیط، و بر هر نفس قائم است.

هر کس هر چه بکند او ناظر عمل او است و از او غافل نیست، و فراموشش نمی کند.

در این هنگام است که قلبش اطمینان و سکونت پیدا می کند، همچنان که فرموده: " الا بذکر الله تطمئن القلوب، " و در این هنگام است که خدای سبحان را به صفات کمالش می شناسد، آن صفاتی که اسمای حسنایش حاکی از آن است.

و در قبال این شناسایی صفات عبودیت و جهات نقصش برایش آشکار می گردد، هر قدر خدا را به آن صفات بیشتر بشناسد خاضع تر، خاشع تر، ذلیل تر، و فقیرتر، و حاجتمندتر می شود.

و معلوم است که وقتی این صفات در آدمی پیدا شد، اعمال او صالح می گردد و ممکن نیست عمل طالحی از او سر بزند، برای اینکه چنین کسی دائما خود را حاضر در گاه می داند، و همواره به یاد خداست، همچنان که خدای تعالی فرموده: « و

اذکر ربك فی نفسک تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل ولا تکن من الغافلین»

” یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لئنظر نفس ما قدمت لغد ...“ در این آیه شریفه مؤمنین را به تقوی و پروای از خدا امر نموده، و با امری دیگر دستور می دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می فرستند .

و متوجه باشند که آیا اعمالی که می فرستند صالح است، تا امید ثواب خدا را داشته باشند، و یا طالح است.

و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه نموده نفس را به حساب بکشند.

اما امر اول، یعنی تقوی، که در احادیث به ورع و پرهیز از حرامهای خدا تفسیر شده، و با در نظر گرفتن اینکه تقوی هم به واجبات ارتباط دارد، و هم به محرمات، لاجرم عبارت می شود از: اجتناب از ترک واجبات، و اجتناب از انجام دادن محرمات .

و اما امر دوم، یعنی نظر کردن در اعمالی که آدمی برای فردایش از پیش می فرستد، امری دیگری است غیر از تقوی

و نسبتش با تقوی نظیر نسبتی است که یک نظر اصلاحی از ناحیه صنعتگری در صنعت خود برای تکمیل آن صنعت دارد.

پس بر همه مؤمنین واجب است از خدا پروا کنند، و تکالیفی که خدای تعالی متوجه ایشان کرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند، نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانیش پرهیزند، و بعد از آنکه اطاعت کردند، دوباره نظری به کرده های خود بیندازند، چون این اعمال مایه زندگی آخرتشان است که امروز از پیش می فرستند، با همین اعمال به حسابشان می رسند تا معلوم کنند آیا صالح بوده یا نه.

پس خود آنان باید قبلا حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده امید ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت کنند .

و این وظیفه، خاص یک نفر و دو نفر نیست، تکلیفی است عمومی، و شامل تمامی مؤمنین، برای اینکه همه آنان احتیاج به عمل خود دارند، و خود باید عمل خود را اصلاح کنند، نظر کردن بعضی از آنان کافی از دیگران نیست.

چیزی که هست در بین مؤمنین کسانی که این وظیفه را انجام دهند، بسیار کمیاب اند، به طوری که می توان گفت نایاب اند.

مَا قَدَّمْتَ لِنَفْسِكَ

می فرماید: باید نفسی از نفوس نظر کند چه عملی برای فردای خود از پیش

فرستاده، و یا: باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردای خود از پیش فرستاده .

و مراد از کلمه ”غد- فردا“ روز قیامت است، که روز حسابرسی اعمال است، و اگر از آن به کلمه فردا تعبیر کرده برای این است که بفهماند قیامت به ایشان نزدیک است، آنچنان که فردا به دیروز نزدیک است، همچنان که در آیه: ”انهم یرونها بعیدا و نریه قریبا،“ به این نزدیکی تصریح فرموده است.

و معنای آیه چنین است: ای کسانی که ایمان آورده اید با اطاعت از خدا تقوی به دست آورید، اطاعت در جمیع اوامر و نواهی اش، و نفسی از نفوس شما باید در آنچه می کند نظر افکند، و ببیند چه عملی برای روز حسابش از پیش می فرستد، آیا عمل صالح است، یا عمل طالح .

و اگر صالح است عمل صالحش شایستگی برای قبول خدا را دارد، و یا مردود است؟ و در جمله ” و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون،“ برای بار دوم امر به تقوی نموده، می فرماید: علت اینکه می گویم از خدا پروا کنید این است که او با خبر است از آنچه می کنید!

و تعلیل امر به تقوی به اینکه خدا با خبر از اعمال است، خود دلیل بر این است که مراد از این تقوی که بار دوم امر بدان نموده، تقوای در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوای در اعمال که جمله اول آیه بدان امر می نمود، و می فرمود: اتقوا الله .

پس حاصل کلام این شد که: در اول آیه مؤمنین را امر به تقوی در مقام عمل نموده، می فرماید عمل شما باید منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد، و در آخر آیه که دوباره امر به تقوی می کند، به این وظیفه دستور داده که هنگام نظر و محاسبه اعمالی که کرده اید از خدا پروا کنید، چنان نباشد که عمل زشت خود را و یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را به خاطر اینکه عمل شما است زیبا و خالص به حساب آورید.

اینجاست که به خوبی روشن می گردد که مراد از تقوی در هر دو مورد یک چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است، و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است . اولی مربوط به قبل از عمل است، و دومی راجع به بعد از عمل.

(۱)

حساب شدید و عذاب عجیب الهی در دنیا

” وَ كَأَيِّن مِّن قَوْمٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسِبْنَهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَ عَذَّبْنَهَا عَذَابًا نُكْرًا،

و چه بسیار قریه ها که مردمش از دستورات پروردگارشان سرپیچی کردند و فرمان پیامبران او را گردن نهادند در نتیجه ما آنها را به حساب سختی محاسبه نموده به عذابی عجیب گرفتار کردیم.“

شدت حساب در جمله "فحاسبناها حسابا شديدا" عبارت است از سخت گیری در حساب، و به اصطلاح مته به خشخاش گذاشتن، به منظور پاداش یا کیفر تمام و دقیق دادن، کیفر و پاداشی که مو به مو با وضع صاحب عمل تطبیق کند. و مراد از این حساب، حساب دنیا است، نه حساب آخرت.

پس آنچه مصیبت به انسان می رسد- البته آنچه که در نظر دین مصیبت است- معدل و نتیجه محاسبه اعمال آدمی است، و خدای تعالی از بسیاری از اعمال عفو نموده، مسامحه و سهل انگاری می کند، و مته به خشخاش نمی گذارد، بلکه از این سخت گیری در مورد مستکبرین صرف نظر ننموده، آنهایی که عارشان می آید امر خدا و رسولان خدا را اطاعت کنند، حسابشان را سخت می گیرد، و هیچ یک از گناهانشان را از قلم نمی اندازد، در نتیجه عذابی می کند که بی سابقه و ناشناخته باشد، و آن عبارت است از انقراض نسلشان در دنیا.

"اعد الله لهم عذابا شديدا" این جمله از کیفر آخرت آنان خبر می دهد، همچنان که جمله "فحاسبناها حسابا شديدا و عذباها عذبا نكرا فذاقت وبال امرها" از کیفر دنیایی آنان خبر می داد.

"فاتقوا الله يا اولى الالباب الذين امنوا قد انزل الله اليكم ذكرا" به مؤمنین می فرماید: باید بر حذر باشید و نفستان را از اینکه در مقابل امر پروردگارتان عتو و استکبار کنید، و از اطاعت او شانه خالی نمایید، جلوگیری کنید، تا وبال عتو و خسران عاقبت که به اهل آن قریه ها رسید به شما نرسد.

(۱)

نتیجه سنگینی و سبکی موازین اعمال

- " فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَةٌ،

وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،

وَ مَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ، نَارٌ حَامِيَةٌ،

- اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،

- او در عیشی رضایت بخش خواهد بود،

- و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،

- او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،

-و تو نمی دانی هاویه چیست،

-آتشی است سوزنده !“

این آیه اشاره دارد به اینکه اعمال - هم مانند هر چیزی برای خود - وزن و ارزشی دارد، و اینکه بعضی اعمال در ترازوی عمل سنج سنگین است، و آن عملی است که

۱- آیه ۸ سوره طلاق المیزان ج ۱۹ ص ۵۴۳

نزد خدای تعالی قدر و منزلتی داشته باشد، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یک از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت .

” فهُوَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيهٌ، عَيْشِهِ بِمَعْنَى نَوْعِي زَنْدَاقِي كَرْدَنِ اسْتِ، مَانَنْدَاقِي زَنْدَاقِي خَوْشِ .

” و اما من خفت موازینه فامه هاویه، “ ظاهرا مراد از هاویه جهنم است، و نامگذاری جهنم به هاویه از این جهت است که این کلمه از ماده هوی گرفته شده، که به معنای سقوط است، می فرماید: کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: ” ثم ردناه اسفل سافلین الا الذین امنوا “

اگر هاویه را مادر دوزخیان خوانده از این باب بوده که مادر، ماوی فرزند و مرجع او است، به هر طرف که برود دوباره به دامن مادر بر می گردد، جهنم هم برای دوزخیان چنین مرجع و سرانجامی است .

(۱)

هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد!

– ” وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ،

– و هیچ گناهکاری وزر گناه دیگری را به دوش نمی کشد و در آخر به سوی پروردگارتان بازگشتتان است و او شما را به آنچه می کرده اید خبر می دهد که او دانای به اسرار سینه هاست. “

هیچ کس که خود حامل وزر و بار گناه خویش است، بار گناه دیگری را نمی کشد، یعنی به جرم گناهی که دیگران کرده اند مؤاخذه نمی گردد، یعنی کسی به جرم گناهی مؤاخذه می شود که مرتکب آن شده باشد .

” ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون انه علیم بذات الصدور، “ – یعنی اینهایی که در باره شکر و کفران ذکر شد، همه راجع به دنیای کسانی بود که شکر و یا کفر می ورزیدند، سپس شما را دوباره زنده می کند و حقیقت اعمالتان را برایتان روشن ساخته و بر طبق آنچه که در دلهایتان هست شما را محاسبه می کند.

(۲)

بازخواست از مسلمانان درباره قرآن

٢- آیه ٧ سوره زمر المیزان ج : ١٧ ص : ٣٦٥

- "فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ،

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ،

- پس تو به آنچه وحی به سویت شده تمسک کن که تو بر صراطی مستقیم هستی،

- و به درستی که قرآن ذکر است برای تو و برای قومت، و به زودی بازخواست خواهید شد.

جمله "لک و لقومک" اختصاص را می رساند، به این معنا که تکالیفی که در کتاب است متوجه رسول الله «ص» و قوم او است. مؤید این معنا تا اندازه ای جمله "و سوف تسألون" است، یعنی در روز قیامت از آن بازخواست می شوید.

چون اگر آن جناب و قومش خصوصیتی نداشتند نمی فرمود شما بازخواست می شوید بلکه می فرمود همه مردم به زودی بازخواست می شوند.

(۱)

خدا خود به حسابها رسیدگی خواهد کرد!

- "وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَ مَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ،

- و کسانی را که در هر صبح و شام پروردگار خود را می خوانند و جز رضای او منظوری ندارند از خود طرد مکن و بدان که از حساب ایشان چیزی بر تو و از حساب تو چیزی برایشان نیست که آنان را از خود برانی، و در نتیجه از ستمکاران بشوی.

از آنجایی که رسیدن به حساب اعمال بندگان برای دادن کیفر و پاداش است، و کیفر و پاداش هم از ناحیه خدای سبحان است، از این رو قرآن کریم این حساب را به عهده خدای تعالی دانسته و می فرماید: "ان حسابهم الا- علی ربی،" و نیز می فرماید: "ثم ان علينا حسابهم." و اگر در آیه: "ان الله كان على كل شیء حسیبا،" مانند آیات قبل، خدای را محکوم و عهده دار حساب ندانسته و بر عکس، هر چیزی را محکوم و تحت نظر خداوند دانسته برای این بوده است که خواسته قدرت و سلطنتی را که خداوند بر هر چیز دارد برساند.

بنا بر این، مراد از اینکه در آیه مورد بحث فرمود: حساب آنان بر تو و حساب تو بر آنان نیست، این است که از تو بر نمی آید و توان آنرا نداری که حساب آنان را رسیده و کیفر و پاداششان دهی، پس نمی توانی کسانی را که رفتارشان خوشایند تو نیست، و یا از همنشینی آنان کراهت داری از خود برانی، چنان که شان آنان نیست که حسابدار اعمال

١- آیه ٤٣ و ٤٤ سوره زخرف المیزان ج : ١٨ ص : ١٥٦

تو باشند، و تو از ترس اینکه مبادا مورد اعتراضشان واقع شوی و تو را به وجه بدی کیفر کنند و یا از ترس اینکه مبادا از نخوت و غروری که دارند از تو بدشان بیاید، از آنان فاصله گرفته و طردشان نمائی.

(۱)

شاهدین اعمال

مفهوم شهید و شهدا در قرآن

۱- آیه ۵۲ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۱۴۵

”وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَئِكَ رَفِيقًا. ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا،

و کسانی که خدا و این پیامبر را اطاعت کنند، کسانی خواهند بود که همدم انبیا و صدیقین و شهدا و صالحینند، که خدا مورد انعامشان قرار داده، و چه نیکو رفیقانی. این تفضل از جانب خدا است، و دانایی خدا به احوال بندگانش کافی است.“

شهداء کلمه ای است که در قرآن کریم به معنای گواهان در اعمال آمده است، و در هیچ جای قرآن که از ماده (ش - ه - د) کلمه ای به کار رفته به معنای کشته در معرکه جنگ نیامده، بلکه مراد از آن افرادی است که گواه بر اعمال مردمند،

طایفه اول که در آیه ذکر شده، نبیون بودند که سادات بشرند، سپس صدیقون قرار گرفته اند، که شاهدان و بینندگان حقایق و اعمالند، و سوم شهدا بودند، که شاهدان بر رفتار دیگرانند، و در آخر صالحانند که لیاقت و آمادگی برای کرامت الله را دارند. و این چهار طایفه از حیث رفاقت طوایف خوبی هستند.

(۱)

شرحی در موضوع شهادت در قیامت

آیات شهادت از معضلات و مشکلات آیات قیامت است، هر چند که آیات مربوط به قیامت سراپا همه اش مشکل است، و مشکلاتی را در بر دارد.

در اینجا قبل از ورود در بحث پیرامون شهادت و سایر اموری که آیات روز قیامت توصیفش می کند، مانند: روز جمع، روز وقوف، سؤال، میزان، و حساب؛ واجب است که بدانیم خدای تعالی اینگونه امور را در ردیف حجت‌هایی می شمارد که در روز قیامت بر علیه انسان اقامه می شود تا هر عملی از خیر و شر که کرده اند و تثبیت شده، بر طبق

حجت‌هایی قاطع عذر و روشن‌گر حق، قضاوت شود سپس پاداش و کیفر دهند، یکی را سعادت و دیگری را شقاوت، یکی را بهشت و دیگری را آتش دهند، این روشن‌ترین معنایی است که از آیات قیامت که شؤن آن روز را شرح می‌دهد استفاده می‌شود.

و این اصلی است که مقتضای آن این است که میان این حجت‌ها و اجزاء و نتایجش روابطی حقیقی و روشن باشد، به طوری که عقل مجبور به اذعان و قبول آن گردد، و برای هیچ انسانی که دارای شعور فطری است مجال رد آن و شک و تردید در آن باقی نماند.

و بنا بر این واجب می‌شود که شهادتی که در آن روز به اقامه خدای تعالی اقامه می‌گردد مشتمل بر حقیقتی باشد که کسی نتواند در آن مناقشه کند، آری هر چند که اگر خدا بخواهد می‌تواند شقی‌ترین مردم را شاهد برای اولین و آخرین کند، و او به اختیار خودش به آنچه کرده‌اند شهادت دهد، و یا خدا شهادت به کرده‌های خلایق را در زبان او خلق کند بدون اینکه خود او اراده‌ای داشته باشد، و یا شهادتی دهد که در دنیا خودش حاضر نبوده و از فرد بشر آنچه شهادت می‌دهد ندیده باشد، بلکه خدا یا ملائکه‌اش و یا حجتی به او اعلام کند که فلان شخص چنین و چنان کرده، تو شهادت بده، آنگاه شهادت این شقی‌ترین فرد بشر را در حق فرد بشر نافذ نموده و بر طبیعتش مجازات دهد و به شهادت او احتجاج نماید، چون اینها چیزی نیست که در قدرت خدای تعالی نگنجد و نفوذ اراده‌اش در برابر آن کند شود، کسی هم نیست که با خدا در ملکش منازعه نماید و یا حکم او را تعقیب کند.

و لیکن این چنین شهادت، حجتی است زوری، و ناتمام و غیر قاطع که شک و ریب را دفع نمی‌کند، نظیر تحکم‌ها و زورگویی‌هایی که در دنیا از انسانهای جبار و طاغوت‌های بشری مشاهده می‌کنیم، که با حق و حقیقت بازی می‌کنند، آن وقت چطور ممکن است چنین چیز را در حق خدای تعالی تصور کنیم؟ آن هم در روزی که در آن روز عین و اثری از غیر حق و حقیقت نیست و بنا بر این باید این شاهد، معصوم به عصمت الهی باشد، دروغ و گزاف از او سر نزنند، به حقایق آن اعمالی که بر طبق آن شهادت می‌دهد عالم باشد، نه اینکه صورت ظاهری عمل را ببیند و شهادت دهد بلکه باید نیت درونی عامل هر عملی را بداند، و نباید حاضر و غایب برایش فرق کند، بلکه باید دانای به عمل حاضر و غایب هر دو باشد.

و نیز واجب است که شهادتش شهادت به عیان باشد، چون ظاهر لفظ شهید همین است، و نیز ظاهر قید "من انفسهم"، در جمله مورد بحث این است که شهادت مستند به حجتی عقلی و یا دلیلی نقلی نباشد، بلکه مستند به رؤیت و حس باشد، شاهد

این معنا هم حکایتی است که قرآن کریم از حضرت مسیح علیه السلام نموده و فرموده: "و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید،" با این بیان مضمون دو آیه با هم سازگار می شود، زیرا یکی می گوید: "و یوم نبعث فی کل امه شهیدا علیهم من انفسهم و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء،" و دیگری می گوید: "و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا ."

ظاهر آیه بقره این است که میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مردمی که وی مبعوث بر ایشان بوده یعنی همه بشر از اهل زمانش تا روز قیامت شهدایی هستند که بر اعمال آنان گواهی می دهند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شاهد بر آن شهداء است، و شهادتش بر اعمال سایر مردم به واسطه آن شهداء می باشد .

و نمی توان توهم کرد که مقصود از امت وسط، مؤمنین، و مقصود از ناس بقیه مردمند، و بقیه مردم خارج از امتند، برای اینکه ظاهر آیه سابق در این سوره که می فرمود: "و یوم نبعث من کل امه شهیدا ثم لا یؤذن للبدین کفروا..." این است که کفار هم از امت مشهود علیه می باشند.

و لازمه این معنا این است که مراد از امت در آیه مورد بحث جماعتی از اهل یک عصر باشند که یک نفر از شهداء، شاهد بر اعمال آنان باشد، و بر این حساب امتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی آنها مبعوث شده به امتهای زیادی تقسیم می شود.

و قهرا مراد از شهید هم انسانی خواهد بود که مبعوث به عصمت و شهادت (مشاهده) باشد، مؤید این معنا جمله "من انفسهم" است، زیرا اگر مشاهده نداشته باشد، دیگر برای جمله از خودشان محلی باقی نمی ماند، همچنانکه برای متعدد بودن شاهد هم لزومی نیست، پس باید برای هر امتی شاهی از خودشان باشد، چه اینکه آن شاهد پیغمبر آنان باشد، یا غیر پیغمبرشان، و هیچ ملازمه ای میان شهید بودن و پیغمبر بودن نیست، همچنانکه آیه "و جیء بالنیین و الشهداء،" نیز آن را تایید می کند .

باز بنابر این معنا مراد از کلمه "هؤلاء" در جمله "و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء،" شهدا خواهد بود نه عامه مردم، پس شهداء، شهدای بر مردمند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شاهد بر آن شهداء است، و ظاهر شهادت بر شاهد بودن این است که آن شاهد را تعدیل کند، نه اینکه ناظر بر اعمال او باشد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شاهد بر مقام شهداء است نه بر اعمال آنان و بهمین جهت لازم نیست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاصر همه شهداء باشد، و از جهت زمان با همه آنان متحد باشد. (دقت فرمایید!)

(۱)

شهادت اعضای بدن بر گناهان

”يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

— روزی که زبان و دست و پای ایشان بر اعمال آنها گواهی دهد.“

مراد از جمله: ”ماکانوا يعملون،“ مطلق اعمال زشت است. مقصود از شهادت، شهادت اعضای بدن بر گناهان و همه معاصی است، البته هر عضوی به آن گناهی شهادت می دهد که مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سنخ گفتار باشد، مانند نسبت زنا دادن، دروغ، غیبت و امثال آن روز قیامت زبانها به آن شهادت می دهند، و هر چه از قبیل افعال باشد، همچون سرقت و راه رفتن برای سخن چینی و سعایت و امثال آن، بقیه اعضاء بدان گواهی می دهند و چون بیشتر گناهان به وسیله دست و پا انجام می شود از این رو آن دو را نام برده است.

و در حقیقت شاهد بر هر عملی خود آن عضوی است که عمل از او سرزده همچنان که آیه: ”شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا يعملون،“ و آیه: ”ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً،“ و آیه: ”الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون،“ نیز به این معنا اشاره دارند.

(۱)

روزی که دهانها بسته، و دست و پا شهادت می دهند!

”الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،

— امروز مهر بر دهانشان می زنیم و دستهایشان با ما سخن می گوید و پاهایشان به آنچه همواره می کردند شهادت می دهد.“

یعنی هر یک از دست و پاهای افراد شهادت می دهد به آن کارهایی که به وسیله آن عضو انجام داده اند:

مثلاً- دستها به آن گناهی شهادت می دهد که صاحب دست به وسیله آن مرتکب شده است: (سیلی هایی که به ناحق به مردم زده، اموالی که به ناحق تصرف کرده، شهادتهایی که به ناحق نوشته و امثال آن،)

و پاها به خصوص آن گناهی شهادت می دهند که صاحب آن با خصوص آنها انجام داده است: (لگدهایی که به ناحق به مردم زده، قدم هایی که به سوی خیانت و ظلم و سعایت و فتنه انگیزی و امثال آن برداشته است.)

و از همین جا روشن می گردد که هر عضوی به عمل مخصوص به خود شهادت

می دهد و گویا می گردد .

و نام دست و پا در آیه شریفه از باب ذکر نمونه است و گرنه چشم و گوش و زبان و دندان، و هر عضو دیگر نیز به کارهایی که به وسیله آنها انجام شده، شهادت می دهند.

در جای دیگر قرآن نام گوش و چشم و قلب را برده، و فرموده: "ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا،" و در سوره حم سجده، آیه ۲۰ نام پوست بدن را آورده است.

در روایات اسلامی در کافی به سند خود از محمد بن سالم از امام ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: اینکه در روز قیامت اعضای بدن علیه آدمی شهادت می دهد، مربوط به آدم مؤمن نیست، بلکه این راجع به کسانی است که: عذاب خدا بر آنان حتمی شده باشد، و اما مؤمن نامه عملش را به دست راستش می دهند، همچنان که خدای تعالی فرمود: "فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤن کتابهم و لا یظلمون فتیلا - پس آن کسی که نامه اش را به دست راستش دهد، اینگونه اشخاص خود کتاب خویشان را می خوانند، و ذره ای ظلم نمی شوند!

(۱)

مسئولیت گوش و چشم و دل در دنیا و شهادت آنها در قیامت

- "و لا تَقْفَ مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ کُلُّ اُولَئِکَ کَانَ عَنْهُ مَسْئُولا،

-دنبال چیزی را که بدان علم نداری مگیر که گوش و چشم و دل در باره همه اینها روزی مورد بازخواست قرار خواهند گرفت.

این قسمت از آیه، علت نهی پیروی از غیر علم را بیان می کند و می فرماید: دنبال روی از چیزهایی که علم به آنها نداری نکن، زیرا خدای سبحان به زودی از گوش و چشم و فؤاد که وسائل تحصیل علمند بازخواست می فرماید، و حاصل تعلیل آنطور که با مورد بسازد این است که گوش و چشم و فؤاد نعمتهائی هستند که خداوند ارزانی داشته است تا انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمیز داده و خود را به واقع برساند، و به وسیله آنها اعتقاد و عمل حق تحصیل نماید، و به زودی از یک یک آنها بازخواست می شود که آیا در آنچه که کار بستی علمی به دست آوردی یا نه، و اگر به دست آوردی پیروی هم کردی یا خیر؟

مثلا- از گوش می پرسند آیا آنچه شنیدی از معلومها و یقینها بود یا هر کس هر چه گفت گوش دادی؟ و از چشم می پرسند آیا آنچه تماشا می کردی واضح و یقینی بود یا

خیر؟ و از قلب می پرسند آنچه که اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند، و این اعضاء هم ناگزیرند حق را بگویند، و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنا بر این بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضاء و ابزاری که وسیله تحصیل علمند به زودی علیه آدمی گواهی می دهند، و می پرسند آیا چشم و گوش و قلب را در علم پیروی کردی یا در غیر علم؟ اگر در غیر علم پیروی کردی چرا کردی؟ و آدمی در آن روز عذر موجهی نخواهد داشت!

آیه شریفه در معنای آیه زیر است که می فرماید:

” حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون ... و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم و لکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون، و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین،“

با این تفاوت که آیه مورد بحث، فؤاد را هم اضافه کرده و جزو گواهان علیه آدمی معرفی نموده، چون فؤاد همان است که انسان هر چه را درک می کند به وسیله آن درک می کند و این از عجیب ترین مطالبی است که انسان از آیات راجع به محشر استفاده می کند، که خدای تعالی نفس انسانی انسان را مورد بازخواست قرار دهد و از او از آنچه که در زندگی دنیا درک نموده بپرسد، و او علیه انسان که همان خود اوست شهادت دهد!

پس کاملاً روشن شد که آیه شریفه از اقدام بر هر امری که علم به آن نداریم نهی می فرماید، چه اینکه اعتقاد ما جاهل باشد و یا عملی باشد که نسبت به جواز آن و وجه صحتش جاهل باشد، و چه اینکه ترتیب اثر به گفته ای داده که علم به درستی آن گفتار نداشته باشد .

در اینجا جای سؤالی باقی می ماند که چطور پرسش از این اعضاء را منحصر به صورتی کرده که آدمی دنبال علم را بگیرد و حال آنکه از آیه شریفه ”الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما كانوا یکسبون،“ برمی آید که اعضاء و جوارح آدمی، همه به زبان می آیند، چه در آن عقاید و اعمالی که پیروی از علم شده باشد، و چه در آنها که پیروی غیر علم شده باشد . در آیه مورد بحث می خواهد بفرماید گوش و چشم و فؤاد تنها در صورت پیروی غیر علم مورد بازخواست قرار می گیرند.

(۱)

چگونه اعضای بدن در روز حشر شهادت می دهند؟

” وَ یَوْمَ یُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ یُوزَعُونَ،

— حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَرُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا یَعْمَلُونَ،

و- روزی که دشمنان خدا به طرف آتش محشور می شوند در یکجا جمع می گردند تا بعدی ها به قبلی ها ملحق شوند،

- تا آنکه نزدیک آتش آیند آنجا گوش و چشم و پوست بدنشان به آنچه کرده اند شهادت می دهند.

شهادت دادن اعضای بدن، و یا قوای بدن آدمی در روز قیامت به این است که آنچه از اعمال زشت که از صاحبش دیده بشمارد و از آن خبر دهد، چون اگر تحمل شهادت، یعنی دیدن اعمال صاحبش در حین عمل و تشخیص اینکه این عمل گناه است، نباشد، شهادت در قیامت معنا ندارد.

پس معلوم می شود در دنیا اعضای بدن آدمی، نوعی درک و علم و بینایی دارند. از کلمه شهادت نیز فهمیده می شود اعضای بدن آدمی نوعی درک و شعور و زبان دارند.

از ظاهر آیه برمی آید که شهادت گوش و چشم عبارت است از گواهی دادن به آن مشهوداتی که در دنیا تحمل کرده بودند، هر چند که معصیت خود آن اعضا نباشد.

شهادت گوشها و چشمها با شهادت پوستها مختلف است، چون گوش و چشم می توانند علیه سایر اعضا نیز شهادت دهند، هر چند که خود آنها مباشرتی در آن گناه نداشته باشند، ولی پوست به خاطر نداشتن شنوایی و بینایی تنها می تواند به گناهی شهادت دهد که خودش آلت و ابزار انجام آن بوده باشد و به همین جهت است که در آیه بعدی، اشخاص تنها به پوستها اعتراض می کنند که تو چرا علیه من شهادت دادی؟ یعنی تو که چشم و گوش نیستی که گناهان سایر اعضا را هم ببینی و بشنوی .

و مراد از "جلود - پوستها" از آنجایی که در آیه شریفه قیدی برایش ذکر نشده، مطلق پوست بدن است که می تواند به خیلی از گناهان شهادت دهد، گناهی که جز با داشتن پوست بدن انجام نمی شود، مانند زنا و امثال آن .

" قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء ... " شهادت اعضای یک مجرم، در حقیقت نطق و تکلم واقعی است که از علمی ناشی شده که قبلا آن را تحمل کرده است، به دلیل اینکه خود اعضا می گویند: " انطقنا الله - خدا ما را به زبان آورد."

" الذی انطق کل شیء " در این جمله اعضای مجرمین، خدا را می ستایند به اینکه او است که تمامی موجودات را به زبان می آورد، و نیز اشاره می کند به اینکه مساله نطق اختصاص به اعضای بدن ندارد، تا تنها از آنها پرسند که چرا شهادت دادید، بلکه عمومی است، و شامل تمام موجودات می شود، و علت آن هم خدای سبحان است .

(۱)

١- آیه ١٩ و ٢١ سوره فصلت المیزان ج : ١٧ ص : ٥٧٣

از کلام خدای تعالی چنین ظاهر می شود که تمامی موجودات دارای علم هستند، از آن جمله در آیه: ” و ان من شیء الا یسیح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم“ جمله ” و لکن لا تفقهون - تسبیح آنها را نمی فهمید، “ بهترین دلیل است بر اینکه منظور از تسبیح موجودات، تسبیح ناشی از علم و به زبان قال است، چون اگر مراد زبان حال موجودات و دلالت آنها بر وجود صانع بود، دیگر معنا نداشت بفرماید: شما تسبیح آنها را نمی فهمید .

و از این قبیل است آیه شریفه فقال لها و للأرض اثینا طوعا او کرها قالتا آتینا طائعین .

و نیز از این قبیل است آیاتی که دلالت می کند بر شهادت دادن اعضای بدن انسانها و به زبان آمدن و سخن گفتنشان با خدا، و پاسخ دادن به سؤالات او، که اعضا می گویند: ” أنطقنا الله الذی أنطق کل شیء ... “

در اینجا ممکن است کسی بگوید: اگر غیر از انسان و حیوان، سایر موجودات از نباتات و جمادات هم شعور و اراده داشته باشند، باید آثار این شعور از آنها نیز بروز کند و همان آثاری که انسانها و حیوانات از خود نشان می دهند، آنها نیز نشان دهند، اینها دارای علمند، و فعل و انفعاله‌های شعوری دارند، آنها نیز باید داشته باشند، و حال آنکه می دانیم ندارند؟ در پاسخ می گوئیم: هیچ دلیلی نداریم بر اینکه علم دارای یک سنخ است تا وقتی می گوئیم: نباتات و جمادات هم شعور دارند، آثار شعور واقع در انسان و حیوان نیز از آنها بروز کند .

ممکن است شعور هم برای خود مراتبی داشته باشد و به خاطر اختلاف مراتب، آثارش نیز مختلف گردد. علاوه بر اینکه آثار و اعمال عجیب و متقنی که از نباتات و سایر انواع موجودات طبیعی در عالم مشهود است، هیچ دست کمی از اتقان و نظم و تربیتی که در آثار موجودات زنده مانند انسان و حیوان می باشد، ندارد .

(۱)

شاهدین اعمال در دنیا، و شهادت بر اعمال در قیامت

” فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید، و جئنا بک علی هؤلاء شهید،

- پس چگونه اند، وقتی که ما از هر امتی شهیدی بیاوریم،

و تو را هم شهید بر اینان بیاوریم؟ “

” و یوم نبعث من کل امه شهید، ثم لا یؤذن للذین کفروا، و لا هم یتعتبون، “ و روزی

که از هر امتی شهیدی مبعوث کنیم و دیگر به آنان که کافر شدند اجازه داده نشود و عذرشان پذیرفته نشود.

” و وضع الكتاب و جی ء بالنیین، و الشهداء،

و کتاب را می گذارند، و انبیاء و شهداء را می آورند.“

در این آیات شهادت مطلق آمده، و از ظاهر همه مواردش بر می آید که منظور از شهادت، شهادت بر اعمال امتهای، و نیز بر تبلیغ رسالت است، همچنانکه آیه:

” فلنسلن الذین أرسل الیهم، و لنسلن المرسلین،

سوگند که از مردمی که فرستادگان به سویشان گسیل شدند، و نیز از فرستادگان پرسش خواهیم کرد!“

نیز به این معنا اشاره می کند، چون هر چند که این پرسش در آخرت و در قیامت صورت می گیرد، ولی تحمل این شهادت در دنیا خواهد بود، همچنانکه آیه:

” و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم، فلما توفیتی، کنت انت الرقیب علیهم، و انت علی کل شی ء شهید،

من تا در میانه آنان بودم شاهد بر آنان بودم، ولی همینکه مرا میراندی، دیگر خودت مراقب آنان بودی، و تو بر هر چیزی شهید و مراقبی!“

نیز آیه:

” و یوم القیمه یکون علیهم شهیدا،

روز قیامت عیسی بر مردم خود گواه است.“

همین معنا را دست می دهد .

شهادت، عبارت است از تحمل - دیدن - حقایق اعمال، که مردم در دنیا انجام می دهند، چه آن حقیقت سعادت باشد چه شقاوت چه رد، و چه قبول، چه انقیاد، و چه تمرد، و سپس در روز قیامت بر طبق آنچه دیده شهادت دهد، روزی که خدای تعالی از هر چیز استشهاد می کند، حتی از اعضاء بدن انسان شهادت می گیرد، روزی که رسول می گوید:

” یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا،

پروردگارا امت من این قرآن را متروک گذاشتند.“

معلوم است که چنین مقام کریمی شان همه امت نیست، چون کرامت خاصه ایست برای اولیاء طاهرین از ایشان، و اما صاحبان مرتبه پائین تر از اولیاء که مرتبه افراد عادی و مؤمنین متوسط در سعادت است، چنین شهادتی ندارند.

کمترین مقامی که این شهداء - یعنی شهدای اعمال - دارند، این است که در تحت ولایت خدا، و در سایه نعمت اویند، و اصحاب صراط مستقیم هستند.

پس مراد از شهید بودن امت، این است که شهداء نامبرده و دارای آن خصوصیات، در این امت هستند. در این امت کسانی هستند که شاهد بر مردم باشند، و رسول، شاهد بر آنان باشد.

ولی آیه زیر:

”و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم،

کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان می آورند،

آنان نزد پروردگارشان صدیقین و شهداء هستند.“

دلالت دارد بر اینکه چنین کسانی نزد پروردگارشان یعنی در قیامت از شهداء خواهند بود، پس معلوم می شود در دنیا دارای این مقام نیستند.

شهادت بر اعمال، بطوری که از کلام خدای تعالی بر می آید، مختص به شهیدان از مردم نیست، بلکه هر کسی و هر چیزی که کمترین ارتباطی با اعمال مردم دارد، او نیز در همان اعمال شهادت دارد، مانند ملائکه، و زمان، و مکان، و دین، و کتاب، و جوارح بدن، و حواس، و قلب که همگی اینها شاهد بر مردم هستند.

و از خود کلمه شهادت فهمیده می شود: آن شاهدی که از میانه نامبردگان در روز قیامت حاضر می شود، شاهدی است که در این نشئه دنیوی نیز حضور دارد و یک نحوه حیاتی دارد که بوسیله آن، خصوصیات اعمال مردم را درک می کند و خصوصیات نامبرده در او نقش می بندد.

(۱)

شهادت دادن رسول الله در قیامت

– ”يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا،

وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا،

ای پیامبر ما تو را شاهد بر امت، و نویدبخش و زنهاده آنان قرار دادیم،

و قرارت دادیم که دعوت کننده به اذن خدا، و چراغی نور بخش باشی.“

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دنیا شاهد بر اعمال امت است، و آنچه امت می کنند او تحمل نموده روز قیامت آن را اداء می کند، بعد از او امامان شاهد امت هستند، و آن جناب شاهد شاهدان است .

(۲)

شاهدین اعمال از هر امت، و شهادت رسول الله به امت خود

”فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا. يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّى بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا،

- چه حالی خواهند داشت در آن روزی که از هر امتی گواهی بیاوریم، و تو را نیز به عنوان گواه بر این امت حاضر سازیم؟ در آن روز کسانی که کفر ورزیدند و رسول را نافرمانی کردند آرزو می کنند ای کاش با خاک یکسان شده بودیم، و پیام خدا را کتمان نمی کردیم!

۱- المیزان ج : ۱ ص : ۴۸۳

۲- آیه ۴۵ و ۴۶ سوره احزاب المیزان ج : ۱۶ ص : ۴۹۴

روز قیامت همه چیز مردم برای خدای تعالی بروز می کند، چیزی از آنان برای خدا پوشیده نمی ماند، زیرا تمام اعمالی که کرده اند نزد خدا ظاهر می شود، و قهرا با حضور اعمالشان، احوالشان نیز معلوم می شود، و علاوه بر این اعضای بدنشان و همچنین انبیا و ملائکه و دیگران همه علیه آنان شهادت می دهند، و خود خدا نیز در ماورای همه آن گواهان محیط بر آنان خواهد بود، در این هنگام است که آرزو می کنند ای کاش وجود نمی داشتند، و با مشاهده این همه شهادت و این همه رسوایی دیگر جایی برای حاشا کردن نمی بینند، خودشان نیز به همه کارهای زشت خود اقرار می کنند .

و اما اینکه در جای دیگر فرموده: "یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم- روزی که خدا همه آنان را مبعوث کند، برای خدا سوگند می خورند، همانطور که برای شما سوگند می خورند و در مقام حاشا کردن بر می آیند،" این حاشا کردن منافاتی با مطلب این جا ندارد، زیرا گفتیم در آن روز همه باطن آنها ظهور می کند یکی از امور باطنی آنان ملکه دروغگویی آنان است، آنروز این ملکه نیز بروز می کند، و با این که همه حقایق را از پرده برون افتاده می بینند، باز دروغ می گویند، و این دروغگویی ظهور همان ملکه است، نه این که بخواهند حقایق را پنهان بدارند، چون گفتیم آن روز، روز بروز حقایق است، روزی است که چیزی بر خدا پوشیده نیست، پس این دروغشان در زمانی است که همه باطنشان ظاهر شده، و دیگر کتمان معنا ندارد .

امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه ای که اوضاع وحشتناک روز قیامت را توصیف می کرد فرمود: آن روز بر دهن ها مهر می زنند، دیگر کسی سخن نمی گوید، بلکه دستها به سخن در می آیند، پاها خود شهادت می دهند، پوست های بدن سخن می گویند، که در دنیا چه کردند، در نتیجه "لا یکتومون الله حدیثا،" هیچ کس نمی تواند جریانی را از خدای تعالی پنهان بدارد .

(۱)

حقیقت اعمال، و شاهدین آن در دنیا و در قیامت

- "وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَیْرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَ سَتَرْدُونَ اِلٰی عِلْمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهَدَةِ فَبِئْسَ لَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،

- بگو (هر چه می خواهید) بکنید که خدا عمل شما را خواهد دید، و همچنین رسول او و مؤمنان نیز، بزودی شما را بسوی دانای غیب و شهود می برند، و خدا شما را از اعمالی که می کردید خبر می دهد.

جمله: "بزودی شما را بسوی دانای غیب و شهود می برند، و خدا شما را از اعمالی که می کردید خبر می دهد،" دلالت می کند بر اینکه اولاً جمله: "خدا عمل شما را خواهد دید،"

ناظر به قبل از بعث و قیامت و مربوط به دنیا است، چون می فرماید سپس برمی گردید به عالم غیب و شهادت، پس معلوم می شود این دیدن قبل از برگشتن به عالم قیامت و مربوط به دنیا است .

و ثانیاً منافقین (مورد نظر آیه) تنها در روز قیامت به حقیقت اعمال خود واقف می شوند، و اما قبل از آن تنها و تنها ظاهر اعمال را می بینند.

وقتی علم منافقین به حقایق اعمالشان را منحصر کرده به روز قیامت، آنهم به خبر دادن خدا به ایشان، و از سوی دیگری فرموده که خدا و رسول و مؤمنین قبل از روز قیامت و در همین دنیا اعمال ایشان را می بینند، و در این دیدن خودش را با پیغمبرش و عده دیگر (مؤمنین) ذکر کرده، چنین می فهمیم که منظور از آن، دیدن حقیقت اعمال منافقین است، و قهراً منظور از این مؤمنین، آن افراد انگشت شماری از مؤمنین هستند که شاهد اعمالند، نه عموم مؤمنین، آن افرادی که آیه شریفه: "و کذلک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً،" بدانها اشاره می کند.

این آیه مردم را وادار می کند به اینکه مواظب کارهای خود باشند و فراموش نکنند که برای اعمال نیک و بدشان حقایقی است که به هیچ وجه پنهان نمی ماند، و برای هر یک یک افراد بشر مراقب هائی هست که از اعمال ایشان اطلاع یافته، حقیقت آن را می بینند، و آن مراقبان عبارتند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنینی که شهدای اعمال بندگانشان، و خدا از ورای ایشان محیط است، پس هم خدای تعالی آن اعمال را می بیند و هم آنها، و به زودی خدا در قیامت برای خود صاحبان اعمال هم پرده از روی آن حقایق برمی دارد، همچنانکه فرموده: "لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید.".

پس ، فرق بسیار بزرگی است میان اینکه انسان عملی را در خلوت انجام دهد و کسی از آن خبردار نشود، و میان آن عملی که در برابر چشم عده ای تماشاگر مرتکب شود، آنهم با اینکه خودش می داند که چنین تماشاگرانی او را تماشا می کنند.

(۱)

شهود بر اعمال و حضور اشیاء نزد خدا

– "وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ،

-تو ای پیامبر در هیچ وضعی قرار نمی گیری و از ناحیه خدا هیچ آیه ای از قرآن نمی خوانی و شما عموم مردم هیچ عملی انجام نمی دهید، مگر آنکه ما (خدا و

فرشتگان (بر بالای سرتان به شهادت ایستاده ایم، می بینیم چگونه در کارت‌ها فرو رفته و سرگرمید، از علم پروردگار تو حتی هم وزن ذره ای پوشیده نیست، نه در زمین و نه در آسمان، و هیچ کوچکتر و یا بزرگتری از آن نیست مگر آنکه در کتابی روشن ضبط است.)

شهود و گواهان بر اعمال شما تنها خدای تعالی نیست، بلکه بسیارند، هم ملائکه شاهدند و هم مردم، و خدای تعالی هم در ماورای اینها محیط بر شما است.

سلطنت و احاطه تام الهی که بر اعمال واقع می شود، شهادت و علمی است به کامل ترین وجهش، و شهادت و علمی است بر کل اعمال و بر همه جهات اعمال، و احدی از خلایق از آن مستثناء نیست، نه هیچ پیامبری، نه هیچ مؤمنی و نه هیچ مشرکی، شهادت و علمی است که هیچ عملی از اعمال نیز از آن مستثناء نیست، پس مبادا کسی توهم کند که از اعمال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چیزی بر خدای تعالی پوشیده می ماند و در روز قیامت به حساب اعمال آن جناب رسیدگی نمی شود، نه، شخص رسول خدا هم باید همین اعتقاد را درباره پروردگارش داشته و مراقب اعمال خود باشد.

”و ما یعزب عن ربك من مثقال ذره ...“ این تعبیر اشاره دارد به اینکه همه اشیاء عالم نزد خدای تعالی حاضرند، و هیچ چیز از ساحت مقدس او غایب نیست، و او هر چیزی را در کتابی حفظ و ضبط کرده و از آن کتاب چیزی زایل نمی شود.

(۱)

غافل نبودن خدا از اعمال بندگان

”وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ،

و شما که گناه خود را پنهان می کردید از این جهت نبود که از شهادت گوش و چشم و پوست خود پروا داشتید بلکه خیال می کردید که خدا از بسیاری از کارهایتان بی خبر است؟“

انسان هر جا و به هر حال که باشد خدا با اوست، و هر عملی که انجام دهد خدا با عملش هم هست و هر عضوی از اعضای خود را که بکار بزند، و هر سبب و ابزاری هم که بکار ببندد، و هر طریقه ای را هم که اتخاذ بکند، خدای عز و جل با آن عضو و آن سبب و آن طریقه نیز هست، و بدین جهت است که می فرماید: ”و هو معکم اینما کنتم،“ و نیز فرموده: ”افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت،“ و نیز فرموده: ”ان ربک لبالمرصاد!“

از اینجا نتیجه می گیریم که انسان - که همواره اعمالی انجام می دهد - در بین کمینگاه های بسیاری قرار دارد، و پروردگارش از هر سو او را می بیند و مراقب و ناظر

اوست، پس کسی که مرتکب گناه می شود، در همان حالی که سرگرم کار زشت خویش است، و از خدای خود غافل، و نسبت به مقام پروردگارش در جهلی عظیم فرو رفته و دارد به ساحت قدس او بی اعتنایی می کند در همان حال پروردگارش او را می بیند، گناهش را، و غفلتش را، و بی اعتنایی اش به مقام ربوبیتش را ناظر و مراقب است .

پس جمله ” و ما کنتم تستترون،“ استتار و پوشیدگی بندگان را که در دنیا در حال معصیتند، نفی می کند و می فرماید: در آن حال به هیچ وجه نمی توانید خود را از نظر خدا بیوشانید!

” و لکن ظننتم ان الله لا- يعلم،“ شما گمان نکرده بودید که اعضای بدنتان از اعمال شما خبر ندارند، بلکه گمان می کردید حتی خدا هم از اعمالتان خبر ندارد و این بیان تویخ مشرکین و یا عموم گنهکاران مجرم است که در روز قیامت از ناحیه خدا به آنان گفته می شود.

[\(۱\)](#)

روزی که زمین شهادت می دهد!

– ” إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا،

– وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا، يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا،

– يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَلَهُمْ،

– فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،

– وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ،

– وقتی که زمین آن زلزله مخصوصش را آغاز می کند،

– و زمین آنچه از مردگان در شکم دارد بیرون می ریزد،

– و انسانها از در تعجب می پرسند: زمین را چه شده است؟

– در آن روز زمین اخبار و اسرار خود را شرح می دهد،

– آری پروردگار تو به وی وحی کرده که به زبان آید و اسرار را بگوید،

– در آن روز مردم یک جور محشور نمی شوند بلکه طایفه هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه ای را به آنان نشان دهند،

- پس هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیری کرده باشد آن را می بیند،

- و هر کس به سنگینی یک ذره عمل شری کرده باشد آن را خواهد دید.“

”یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها،“ معنای جمله این است که: زمین به سبب اینکه پروردگار تو به آن وحی کرده و فرمان داده تا سخن بگوید از اخبار حوادثی که در آن رخ داده سخن می گوید، پس معلوم می شود زمین هم برای خود شعوری دارد، و هر عملی که در آن واقع می شود می فهمد، و خیر و شرش را تشخیص می دهد، و آن را برای روز ادای شهادت تحمل می کند، تا روزی که به او اذن داده شود، یعنی روز قیامت

۱- آیه ۲۴ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۵۸۳

شهادت خود را ادا کرده، اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد .

از آیه ” و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم، “ و نیز در آیه ” قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء، “ بر می آید که حیات و شعور در تمامی موجودات جاری است، هر چند که ما از نحوه حیات آنها بی خبر باشیم .

” یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم، “ مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز می شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند.

فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره !

و من یعمل مثقال ذره شرا یره !

(۱)

روزی که از هر امتی گواهی مبعوث می شود!

” وَ یَوْمَ نَبَعَثَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ، “

-روزی که از هر امتی گواهی برانگیزیم آن وقت به کسانی که کافر بوده اند نه اجازه دهند، نه به مقام اعتذار آیند.“

مراد از این شهداء که خدا هر یک را از یک امتی مبعوث می کند، گواهان اعمال است که حقایق اعمال امت خود را ضبط کرده اند، و در آن روز از ایشان استشهاد می شود، و ایشان شهادت می دهند.

از لفظ آیه شریفه هیچ بر نمی آید که مراد از شهید هر امت، پیغمبر آن امت است، و نیز بر نمی آید که مراد از امت، امت آن پیغمبر است، بلکه احتمال هم می رود که مراد از شهید، غیر از پیغمبر و شخصی نظیر امام باشد، همچنانکه آیه سوره بقره و همچنین آیه ” و جیء بالنیین و الشهداء، “ دلیل بر این احتمال است، و بنا بر این، مراد از ” بکل امه، “ امت و اهل زمان هر شهید برانگیخته شده خواهد بود.

ذکر مبعوث کردن شهید هر امت دلیل بر این است که شهیدان و گواهان مورد بحث، علیه امت خود شهادت می دهند که در دنیا چه کارهایی کردند، و نیز قرینه است بر اینکه لابد مراد از اینکه فرمود به کفار اجازه داده نمی شود این است که اجازه سخن گفتن و عذر خواستن داده نمی شود، و اگر اجازه شان نمی دهند برای این است که زمینه و

فرصت برای ادای شهادت شهود فراهم شود، خلاصه امت ساکت شوند تا گواهان، گواهی خود را بدهند، همچنانکه آیات دیگری نیز اشاره ای بر این دارد مانند آیه: "الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیههم و تشهد ارجلهم،" و آیه "هذا یوم لا ینطقون، و لا یؤذن لهم فیعتذرون."

(۱)

روزی که رسول الله "ص" شهادت می دهد!

- "و یوم نبعث فی کلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِحَکِّ شَهِیداً عَلَی هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَیْكَ الْکِتَابَ تَبییناً لِّکُلِّ شَیْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِینَ،

- روزی باشد که از هر امتی گواهی بر علیه خودشان برانگیزیم و ترا بر علیه اینان گواه آریم، این کتابی که بر تو نازل کرده ایم توضیح همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت مسلمانان است!"

اینکه فرمود: "و یوم نبعث فی کلِّ أُمَّةٍ شَهِیداً عَلَیْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ،" دلالت می کند بر اینکه خداوند در هر امتی یک نفر را مبعوث می کند تا در باره عمل امت شهادت دهد، و این بعث، غیر بعث به معنای زنده کردن مردگان برای حساب است، بلکه بعثی است بعد از آن بعث، و اگر مبعوث هر امتی را از خود آن امت قرار داد برای این است که حجت تمام تر و قاطع تر باشد و عذری باقی نگذارد.

جمله "و جئنا بک شهیدا علی هؤلاء،" افاده می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گواه بر اینان است.

مفسرین استظهار کرده اند که مراد از هؤلاء- اینان امتش باشد، و نیز تمامی افراد بشر که آن جناب مبعوث به ایشان شده، از زمان عصر خود تا روز قیامت که به ایشان مبعوث شده، چه معاصرینش و چه آیندگان، چه حاضرین در زمان حضرتش و چه غایبین، همه و همه امت اویند، و او شاهد بر همه آنان است.

(۲)

استنکاف مشرکین از شهادت بر شراکت بت ها در الوهیت

- "... وَ یَوْمَ یُنَادِیْهِمْ أَیْنَ شُرَکَآئِی قَالُوا ءَاذَنَکَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِیدٍ،

- ... و روزی که از راه دور از ایشان می پرسد کجایند شریکان من؟ در پاسخ می گویند ما اعلام می داریم که هیچ یک از ما به داشتن شریک برای تو گواهی نمی دهد.

روزی که خدای تعالی مشرکین را از دور صدا می زند: کجا هستند شریکان من؟ - یعنی آن سنگ و چوبهایی که شما

شريك من مى پنداشتيد؟ مى گویند: اينكه به

۱- آيه ۸۴ سوره نحل الميزان ج : ۱۲ ص : ۴۶۰

۲- آيه ۸۹ سوره نحل الميزان ج : ۱۲ ص : ۴۶۵

تو اعلام می کنیم که احدی از ما نیست که علیه تو به وجود شرکایی شهادت و گواهی دهد. آری در آن روز آن خدایانی که در دنیا به جای خدا می خواندند از نظر ایشان غایب می شوند، و یقین می کنند که دیگر هیچ گریزگاهی از عذاب ندارند.

(۱)

شهادت اشهاد و مفهوم لعنت آنان در آخرت

– “و يقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم،

– اشهاد در آن روز می گویند: اینها آن کسانی اند که در دنیا به پروردگار خود دروغ بستند!

این آیه بیان شهادتی است از گواهان علیه مشرکین که به خدای تعالی افتراء بستند که در حقیقت از ناحیه شهادت اشهاد علیه آنان مسجل می شود که آنان مفتری بودند، چون آنجا موقفی است که جز حق چیزی گفته نمی شود، و کسی را نیز از گفتن حق و اعتراف و قبول حق چاره و مفری نیست.

– “الا لعنه الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله...”

این کلام گواهان که خدای تعالی آن را حکایت کرده تثبیت دوری از رحمت خدا از ناحیه گواهان است برای ستمکاران و مسجل کردن عذاب است برای آنان، نه اینکه نظیر لعنت و رحمت دنیایی، صرف نفرین و دعا است.

برای اینکه دنیا دار عمل است و قیامت روز جزاء، پس هر لعنت و رحمتی که در قیامت باشد خارجیت آن است نه لفظ و آرزوی آن.

(۲)

پاداش و کیفر اعمال

قسمت اول: اصول اولیه کیفر و پاداش الهی

قانون کلی جزا در دنیا و آخرت

۱- آیه ۴۷ سوره فصلت المیزان ج : ۱۷ ص : ۶۰۹

۲- آیه ۱۸ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۷۹

” مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ،

- هر کس عمل صالح کند به نفع خود کرده و هر کس بدی کند علیه خود کرده و سپس همگی به سوی پروردگارتان برمی گردید.

اعمال هرگز بی اثر رها نمی شود، بلکه هر کس عملی صالح کند از آن بهره مند می شود، و هر کس عملی زشت کند از آن متضرر می گردد. و بعد همگی شما بسوی پروردگارتان مراجعه خواهید نمود، و او بر حسب اعمالی که کرده اید جزایتان می دهد، اگر اعمالتان خیر باشد جزای خیر، و اگر شر باشد جزای شر می دهد.

(۱)

برگشت اثر دنیوی و اخروی اعمال به خود انسان

” إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...،

- اگر نیکی و احسان کردید بخود کرده و اگر بدی و ستم کردید باز بخود کرده اید...!

هر یک از احسان و اسائه شما مختص به خود شما است، بدون این که به دیگران چیزی از آن بچسبد، و این خود سنت جاریه خداست که اثر و تبعه عمل هر کسی را، چه خوب و چه بد، به خود او برمی گرداند.

آیه، در مقام بیان این معنا است که اثر هر عمل - چه خوب و چه بد - به

صاحبش برمی گردد، نه اینکه بخواهد این معنا را برساند که کار نیک به نفع صاحبش و کار زشت به ضرر او تمام می شود. اینکه اثر هر عملی به عاملش بر می گردد از نظر قرآن کریم مربوط به آثار اخروی اعمال است که به هیچ وجه به غیر صاحب عمل ربطی ندارد، و در این باره فرموده است: “من کفر فعليه کفره و من عمل صالحا فلانفسهم يمهدون.”

و اما آثار دنیوی اعمال چنان نیست که به غیر فاعل نرسد بلکه در صورتی که خدا بخواهد به عنوان انعام و یا عذاب و یا امتحان اثر عمل شخصی را به شخص دیگر نیز می رساند بنا بر این اینطور نیست که هر فاعلی بتواند به طور دائم اثر فعل خود را به دیگری برساند، مگر همان احیانا که گفتیم مشیت خدا بر آن تعلق گرفته باشد، و اما خود فاعل اثر فعلش دائما و بدون هیچ تخلفی به خودش برمی گردد.

بنا بر این نیکوکار سهمی از عمل نیک و بدکار سهمی از عمل بد خود دارد، همچنانکه فرمود: “فمن يعمل مثقال ذره خيرا يره و من يعمل مثقال ذره شرا يره،” پس اثر فعل از فاعلش جدا نمی شود، و بطور دائم هم به غیر او نمی رسد.

(۱)

دریافت عین عمل بعنوان جزا

– “يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تَجَدِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،

– روزی بیاید که هر کس، گرفتار دفاع از خویشتن است و به هر کس هر چه کرده تمام دهند و ایشان ستم نبینند.”

آمدن نفس در قیامت کنایه از حضور نفس در محضر ملک دیان است، همچنان که فرموده: “فانهم لمحضرون.” و مجادله نفس از خودش به معنای دفاع از خویشتن است

کلمه توفی به معنای دادن حق بطور تمام است، بدون خردلی کم و کاست، و در این جمله توفیه را متعلق بر خود عمل کرده و فرموده: “ماعتلت” یعنی خود عملش را بدون کم و کاست به او می دهند، پس می فهماند که پاداش و کیفر آن روز خود عمل است بدون اینکه در آن تصرفی کرده و تغییر داده باشند یا عوض کرده باشند، و در این کمال عدالت است، چون چیزی بر آنچه مستحق است اضافه نکرده و چیزی از آن کم نمی کنند، و بهمین جهت دنبالش اضافه فرموده: “و هم لا یظلمون – و ایشان ظلم نمی شود.”

بنا بر این، در آیه شریفه به دو نکته اشاره رفته است:

نکته اول اینکه: هیچ کس در قیامت از شخصی دیگر دفاع نمی کند، بلکه تنها و تنها به دفاع از خود اشتغال دارد، دیگر مجالی برایش نمی ماند که به غیر خود پردازد و

غم دیگری را بخورد، و این نکته در آیه: "یوم لا- یعنی مولی عن مولی شیئا،" و نیز در آیه: "یوم لا- ینفع مال و لا بنون یوم لا بیع فیه و لا خله و لا شفاعة،" خاطر نشان شده است.

نکته دوم اینکه: دفاعی که هر کس از خودش می کند سودی ندارد، و آنچه را که سزاوار او است از او دور نمی کند، برای اینکه سزائی که به او می دهند خود عمل اوست، و دیگر معنا ندارد که نسبت عمل کسی را از او سلب کنند، و اینگونه سزا دادن هیچ شائبه ظلم ندارد.

(۱)

پاداش بهترین عمل برای هر عمل صالح

- "لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ،

- تا خدا بهتر از آنچه کردند پاداششان دهد و از کرم خویش افزونشان کند و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می دهد.

خدای تعالی به انسانها در مقابل هر عمل صالحی که در هر باب کرده اند پاداش بهترین عمل در آن باب را می دهد، و برگشت این حرف به این می شود که خدا عمل ایشان را پاک می کند، تا بهترین عمل شود و بهترین پاداش را داشته باشد، به عبارتی دیگر در اعمال صالح ایشان خرده گیری نمی کند، تا باعث نقص عمل و انحطاط ارزش آن شود، در نتیجه عمل حسن ایشان احسن می شود.

(۲)

مفهوم دادن پاداش عمل برتر به همه اعمال

- "وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ،

- و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح کردند ما گناهان ایشان را از ایشان محو می کنیم و به طور مسلم پاداش بهتر از آنچه می کردند می دهیم.

اینکه فرمود: ایشان را به بهترین آنچه عمل کرده اند جزاء می دهد معنایش این است که: آن قدر درجه ایشان را بالا می برد که مناسب بهترین اعمال ایشان باشد و یا این است که: در هنگام حساب در اعمالی که کرده اند خرده گیری ننموده، جهات نقص و عیبی که در آنها است به حساب نیاورند، در نتیجه با همه آنها معامله بهترین عمل از نوع خودش را بکنند، مثلا نمازشان را به جای بهترین نماز بپذیرند، هر چند که مشتمل بر

١- آیه ١١١ سوره نحل المیزان ج : ١٢ ص : ٥١٣

٢- آیه ٣٨ سوره نور المیزان ج : ١٥ ص : ١٧٩

جهات نقص و بدیهایی باشد، و همچنین هر عمل دیگر.

(۱)

نتیجه نوشتن و حفظ اعمال در قیامت

– ”إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ،

وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ،

– وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ،

– و در روز قیامت آنها که نیکوکارند در نعیمند،

– و آنها که بدکارند در جحیمند،

– روز جزا وارد آن شوند،

– و از آن غائب نگردند.“

این آیه می خواهد نتیجه حفظ اعمال با نوشتن نویسندگان و ظهور آن را در قیامت بیان کند .

کلمه ابرار به معنای نیکوکاران است، و کلمه فجار به معنای گنهکاران پرده در است، و ظاهراً مراد کفار هتاک باشد، نه مسلمانان گنهکار، چون مسلمانان در آتش مخلد نمی شوند.

” یصلونها یوم الدین،“ می فرماید فجار در روز جزا برای ابد ملازم دوزخند، و از آن جدا شدنی نیستند. ” و ما هم عنها بغائبین،“ می فرماید اهل دوزخ از دوزخ غایب نمی شوند، و منظور این است که از آن بیرون نمی آیند، پس آیه مورد بحث در معنای آیه ” و ما هم بخارجین من النار،“ است .

(۲)

جداسازی گروه نیکوکاران و بدکاران در قیامت

– ”قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَاتِحُ الْعَلِيمُ،

– بگو: پروردگار ما بین ما و شما جمع نموده، سپس به حق در بین ما داوری می کند، و او جدا کننده حق و باطل به دانایی

است.“

از آنجایی که واجب است جزای عمل هر کسی از نیکوکاران و بدکاران به خود او برگردد، و لازمه این قاعده آن است که نخست هر دو طایفه یک جا جمع شده، و سپس بین آنان جدایی بیفتد، و هر یک در یکسو قرار گیرند، ناگزیر این کار جز از کسی که مدبر امور انسانهاست، بر نمی آید، و او پروردگار متعال است.

۱- آیه ۷ سوره عنکبوت المیزان ج : ۱۶ ص : ۱۵۳

۲- آیه ۱۳ تا ۱۹ سوره انفطار المیزان ج ۲۰ ص ۳۷۳

پس آیه مورد بحث دو چیز را اثبات می کند، یکی بعث و قیامت را، تا همه یک جا جمع شده، سپس هر طایفه ای در صفتی جداگانه قرار گیرند، نیکوکاران در صفتی و بدکاران در صفتی دیگر، و دوم انحصار این جدا سازی برای خدای تعالی، و این را از راه انحصار ربوبیت برای او اثبات می کند و از این طریق ربوبیت ارباب مشرکین را ابطال می نماید .

(۱)

عیش رضایتبخش و آتش سوزنده، پاداش و کیفر اعمال

– ” فَأَمَّا مَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ، فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ،

– وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ،

– وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ، نَارٌ حَامِيَةٌ،

- اما کسی که اعمالش نزد خدا سنگین وزن و دارای ارزش باشد،

- او در عیشی رضایت بخش خواهد بود،

- و اما آنکه اعمالش وزن و ارزشی نداشته باشد،

- او در آغوش و دامن هاویه خواهد بود،

- و تو نمی دانی هاویه چیست،

- آتشی است سوزنده ! “

این آیات اشاره دارد به اینکه در قیامت بعضی اعمال در ترازوی عمل سنگین است، مانند ایمان به خدا و انواع اطاعتها، و بعضی دیگر اینطور نیستند، مانند کفر و انواع نافرمانیها و گناهان، که البته اثر هر یک از این دو نوع مختلف است، یکی سعادت را دنبال دارد، و آن اعمالی است که در ترازو سنگین باشد، و دیگری شقاوت .

” عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ، “ عیش به معنای نوعی زندگی کردن است، مانند یک زندگی خوش، و نصیب کسانی خواهد بود که اعمالشان نزد خدا دارای وزن و ارزش است.

” فامه هاویه، “ کسی که میزانش سبک باشد سرانجامش سقوط به سوی اسفل سافلین است، همچنان که در جای دیگر فرمود: ” ثم رددناه اسفل سافلین الا الذين امنوا “

هر نفسی آنچه را که کسب کرده جزا داده می شود!

«لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ،

-تا خدا هر که را هر چه کرده است سزا دهد که خدا سریع الحساب است!»

این آیه جزو آیاتی است که اوضاع و احوال قیامت را نتیجه اعمال دنیا می داند.

۱- آیه ۲۶ سوره سبا المیزان ج : ۱۶ ص : ۵۶۶

۲- آیه ۱ تا آخر سوره قارعه المیزان ج ۲۰ ص ۵۹۵

آیه شریفه نخست جزای اعمال را در روز جزاء بیان نموده و سپس انتقام اخروی خدا را معنا می کند و می فهماند که انتقام او از قبیل شکنجه دادن مجرم بخاطر رضایت خاطر نیست، بلکه از باب به ثمر رساندن کشته اعمال است. و به عبارت دیگر از باب رساندن هر کسی به عمل خویش است.

و اگر این معنا را با جمله: "ان الله سریع الحساب"، تعلیل نموده، برای اشاره به این نکته است که حکم جزاء و نوشتن آن سریع و دوش به دوش عمل است الا آنکه ظهور و تحقق جزاء در قیامت واقع می شود.

(۱)

نتایج متفاوت اعمال در آخرت

- "مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفِ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُنْجَسُونَ،

- أَوْلَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَطُلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

- کسی که از تلاش خود تنها زندگی دنیا و زینت آن را بخواهد، ما نتیجه تلاش ایشان را بطور کامل می دهیم، و در آن هیچ نقصانی نمی یابند،

- اما اینها همانهاییند که در آخرت به جز آتش بهره ای ندارند، و آنچه در دنیا تلاش کرده اند بی نتیجه می شود، چون هر چه کرده اند باطل بوده است.

عمل آدمی هر طور که باشد تنها آن نتیجه ای را که منظور آدمی از آن عمل است به او می دهد، اگر منظورش نتیجه ای دنیوی باشد نتیجه ای که شانی از شئون زندگی دنیای او را اصلاح می کند، از مال و جمال و جاه، و یا بهتر شدن وضعش، عملش آن نتیجه را می دهد، البته در صورتی آن نتیجه را می دهد که سایر اسبابی که در حصول این نتیجه مؤثرند مساعدت بکنند، و عملی که به این منظور انجام شده نتایج اخروی را بیار نمی آورد، زیرا فاعل آن، قصد آن نتایج را نداشته تا آن نتایج به دستش بیاید، و صرف اینکه عملی ممکن است و صلاحیت دارد که در طریق آخرت واقع شود کافی نیست و رستگاری آخرت و نعم آن را نتیجه نمی دهد، مثلاً احسان به خلق و حسن خلق (هم می تواند به نیت دوست یابی و جاه طلبی و نان قرض دادن انجام شود، و هم به نیت پاداش اخروی و تحصیل خوشنودی خدای تعالی)، اگر به نیت خوشنودی خدا انجام نشود باعث اجر و پاداش اخروی و بلندی درجات نمی شود.

به همین جهت است که می بینیم بعد از جمله مورد بحث فرموده: "أَوْلَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَطُلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ،" و خبر داده که آنان وقتی وارد در حیات آخرت می شوند، وارد در خانه ای می شوند که حقیقت و

١- آیه ٤٩ تا ٥١ سوره ابراهیم المیزان ج : ١٢ ص : ١٢٩

واقعیتش آتشی است که تمامی اعمال دنیایی آنان را می خورد، آنطور که آتش هیزم را از بین می برد، خانه ای که آنچه در نظر این دنیاپرستان زیبا و مایه خرسندی بود نابود می سازد و آنچه را که کردند بی نتیجه و خشتی می نماید.

آری دار آخرت چنین واقعیتی دارد و به همین جهت در جای دیگر قرآن آن را دار البوار یعنی خانه هلاکت و نابودی نامیده می فرماید: "الم تر الى الذين بدلوا نعمه الله كفرا و اهلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها ."

آنچه تا اینجا گفته شد دو نکته را روشن ساخت: نکته اول اینکه، مراد از توفیه اعمال و پرداخت کامل اعمال به آنان، پرداخت کامل نتایج اعمال آنان و رساندن آثاری است که اعمالشان به حسب نظام اسباب و مسببات دارد، نه آن نتایجی که خود آنان از اعمالشان در نظر داشتند، و به امید رسیدن به آن نتایج، زحمت اعمال را تحمل کردند.

و خدای تعالی در جای دیگر از کلام مجیدش از این حقیقت اینطور تعبیر کرده که: "و من كان يريد حرث الدنيا نؤته منها و ما له في الاخره من نصيب،" ملاحظه می کنید که در این آیه نفرموده: ما هر منظوری که داشته به او می دهیم بلکه فرموده: پاره ای از آن بهره ها را به او می دهیم .

و باز در جای دیگر فرموده: "من كان يريد العاجله عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصلوها مذموما مدحورا،" که در این آیه علاوه بر آن نکته ای که در آیه قبلی بود این بیان اضافی را هم دارد که چنان نیست که هر کس هر چه بخواهد و به همان مقدار که خواسته به او می رسد، بلکه زمام امور دنیا به دست خدای سبحان است، و طبق آنچه سنت اسباب بر آن جریان دارد به هر کس هر مقدار که بخواهد می دهد و هر چه را نخواهد نمی دهد، هر که را که بخواهد مقدم می دارد و هر که را بخواهد عقب می اندازد.

نکته دوم اینکه این دو آیه، یعنی آیه: "من كان يريد الحيوه الدنيا و زينتها نوف اليهم اعمالهم،" - تا آخر آیه بعدی - حقیقتی از حقایق الهی را بیان می کند.

(۱)

مسرت های پنهان الهی برای صاحبان اعمال

- "فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

-هیچ کس نداند به سزای آن عملها که می کرده اند چه مسرتها برای ایشان پنهان کرده اند."

این جمله فرع بر اوصاف و اعمالی است که مؤمنین دارند، می فرماید: به خاطر آن اوصاف و اعمالی که دارند خداوند چنین ثوابی برایشان فراهم کرده است. آن نعمت ها آن قدر بزرگ و خیره کننده است، که تنها یک چشم و دو چشم از دیدنش

روشن

١- آیه ١٥ و ١٦ سوره هود المیزان ج : ١٠ ص : ٢٦٠

نمی شود، بلکه هر صاحب چشمی که آن را ببیند چشمش روشن می گردد.

هیچ نفسی از نفوس بشر نمی داند که خدا چه نعمتهایی که مایه روشنی دیده هر صاحب دیده ای است در قبال اعمال نیکی که در دنیا کردند پنهان نموده، و این ندانستنشان به خاطر این است که آن نعمت ها مافوق علم و تصور ایشان است.

(۱)

خدا هر قومی را به آنچه عمل کرده اند کیفر دهد.

”قُلْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،

به کسانی که ایمان آورده اند بگو، بر کفاری که به ایام خدا امید ندارند ببخشایند تا خدا هر قومی را به آنچه عمل کرده اند کیفر دهد.“

”لیجزی قوما بما کانوا یکسبون،“ معنایش این است که: ای رسول گرامی من، به مؤمنین دستور بده از این مستکبرین که به آیات خدا استهزاء نموده و انتظار ایام خدا را ندارند، اغماض کنند تا آنکه خدای تعالی بر طبق آنچه کرده اند جزایشان دهد، چه، روز جزاء یکی از ایام خدا است.

و خلاصه از این منکرین قیامت در گذرند تا خدا در روزی از روزهای خود، ایشان را به کیفر اعمالشان برساند. خدای تعالی به زودی ایشان را بر طبق آنچه کرده اند کیفر می دهد.

”من عمل صالحا فلنفسه و من أساء فعلیها ثم الی ربکم ترجعون،“ خدای تعالی ایشان را به آنچه کردند جزاء می دهد، برای اینکه اعمال هر کس بی اثر رها نمی شود، بلکه هر کس عملی صالح کند از آن بهره مند می شود، و هر کس عملی زشت کند از آن متضرر می گردد. و بعد همگی شما بسوی پروردگارتان مراجعه خواهید نمود، و او بر حسب اعمالی که کرده اید جزایتان می دهد، اگر اعمالتان خیر باشد جزای خیر، و اگر شر باشد جزای شر می دهد.

(۲)

فضل الهی: پاداشی بیشتر از عمل

”و بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا،

و مؤمنان را مژده بده که از ناحیه خدا فضلی بس بزرگ دارند.“

فضل به معنای عطا کردن بدون استحقاق گیرنده است، و در جای دیگر عطای خود را توصیف کرده و فرموده: ”من جاء

بالحسنه فله عشر امثالها،“ و نیز فرموده: ”لهم ما

۱- آیه ۱۷ سوره سجده المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۹۵

۲- آیه ۱۴ سوره جاثیه المیزان ج: ۱۸ ص: ۲۴۹

یساؤن فیها و لدینا مزید،“ که در این دو آیه بیان کرده که او از ثواب آن قدر می دهد، که یک مقدارش در مقابل عمل قرار می گیرد، و بیشترش در مقابل عملی قرار نمی گیرد، و این همان فضل است. البته در آیه شریفه هیچ دلیلی نیست بر اینکه دلالت کند که این اجر زیادی مخصوص آخرت است.

(۱)

قطعی بودن بعث و حساب و جزای اعمال

– “ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبُّونَ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِكُمْ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ،

– کسانی که کافر شدند پنداشتند که مبعوث نمی شوند، بگو چرا، به پروردگرم سوگند که به طور قطع مبعوث می شوید و بدانچه که کرده اید خبرتان خواهند داد و این برای خدا آسان است.“

به پروردگرم سوگند که به طور یقین مبعوث خواهید شد!

” و ذلک علی الله یسیر، “ مبعوث کردن مردم و خبر اعمالشان را به ایشان دادن، برای خدای تعالی آسان است، و هیچ دشواری ندارد، و این رد اعتقاد مشرکین است که مساله بعث را محال دانسته می گفتند: ممکن نیست خدای تعالی چنین کاری بکند، و دلیلی به جز استبعاد نداشتند .

و در جای دیگر قرآن از این آسانی بعث به مثل ” و هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و هو اھون علیہ، “ تعبیر آورده، فرموده: او کسی است که خلق را بدون سابقه و از هیچ بیافرید، و سپس دوباره او را برمی گرداند، و برگرداندنش بر او آسان تر است.

و دلیل بر اینکه معاد برای خدای تعالی دشواری ندارد، همان اسماء و صفاتی است که در صدر آیات نام برد، یعنی خلق، ملک، علم، محمودیت، و منزّه بودن، که جامع همه آن اسماء و صفات کلمه الله است، که معنایش دارنده تمامی صفات کمال است .

” و الله بما تعملون خبیر، “ این جمله علم خدای تعالی را به یاد آنان می آورد، علمش به دقائق اعمال آنان، می خواهد دستور فامنوا را به این وسیله تاکید کند، و معنای آن این است که: ایمان بیاورید، و در ایمان آوردن خود کوشش هم بکنید، برای اینکه خدا به دقائق اعمالتان عالم است، هرگز از هیچ یک از آن اعمال غافل نمی ماند، و او به طور قطع جزای اعمالتان را می دهد.

(۲)

قسمت دوم: تغییر و تبدیل در قانون پاداش و کیفر

۱- آیه ۴۷ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۴۹۵

۲- آیه ۷ سوره تغابن المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۰۲

۱- یکی از احکام اعمال آدمی این است که پاره ای از گناهان حسنات دنیا و آخرت را حبط می کند، مانند ارتداد که آیه شریفه: "و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره ... " آنرا باعث حبط اعمال در دنیا و آخرت معرفی کرده، و یکی دیگر کفر است کفر به آیات خدا و عناد به خرج دادن نسبت به آنکه آن نیز به حکم آیه: "ان الذین یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغير حق ، و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم ، اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخره ، " باعث حبط اعمال در دنیا و آخرت است.

۲- همچنین در مقابل آن دو گناه بعضی از اطاعتها و اعمال نیک هست، که اثر گناهان را هم در دنیا محو می کند و هم در آخرت، مانند اسلام و توبه، به دلیل آیه شریفه: "قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم، لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم ، و انیبوا الی ربکم ، و اسلموا له من قبل ان یتیکم العذاب ، ثم لا تنصرون ، و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم، "

و آیه شریفه: "فمن اتبع هداى فلا یضل و لا یشقى ، و من اعرض عن ذکرى فان له معیسه ضنکا و نحشره یوم القیمه اعمی، "

۳- و نیز بعضی از گناهان است که بعضی از حسنات را حبط می کند مانند دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به حکم آیه شریفه: "ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدى لن یضروا الله شیئاً ، و سیحبط اعمالهم ، یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم!" باعث حبط بعضی از حسنات می شود، و همچنین است صدا بلند کردن در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که به حکم آیه شریفه: "یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا- تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا- تشعرون، " باعث حبط بعضی از اعمال می شود.

۴- و نیز بعضی از کارهای نیک است که اثر بعضی از گناهان را از بین می برد، مانند نمازهای واجب که به حکم آیه شریفه: "واقم الصلوه طرفی النهار، و زلفاً من اللیل، ان الحسنات یذهبن السيئات!" باعث محو سیئات می گردد و مانند حج که به حکم آیه

شریفه: " فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ! " و نیز مانند اجتناب از گناهان کبیره که به حکم آیه شریفه: " ان تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكُفْرَ عَنْكُمْ سِيئَاتِكُمْ! " باعث محو سیئات می شود، و نیز به حکم آیه شریفه: " الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ ، ان رِبْكَ وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ! " باعث محو اثر گناهان کوچک می شود .

۵- و نیز بعضی از گناهان است که حسنات صاحبش را به دیگران منتقل می کند، مانند قتل که خدای تعالی در باره اش فرموده: " انی ارید ان تبوء بائمی و اثمک، " و این معنا در باره غیبت و بهتان و گناهانی دیگر در روایات وارده از رسول خدا و ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده، و همچنین بعضی از طاعتها هست که گناهان صاحبش را به غیر منتقل می سازد، که بزودی خواهد آمد.

۶- و نیز بعضی از گناهان است که مثل سیئات غیر را به انسان منتقل می کند، نه عین آنرا، مانند گمراه کردن مردم که به حکم آیه: " لِيَحْمِلُوا أوزارهم كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَ مَنْ أوزار الَّذِينَ يَضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ. " و نیز فرموده: " وَ لِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالَ مَعِ أَثْقَالَهُمْ، "

۷- و همچنین بعضی از اطاعتها هست که مثل حسنات دیگران را به انسان منتقل می کند، نه عین آنها را، و قرآن در این باره فرموده: " وَ نَكْتَبْ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ! "

۸- باز پاره ای از گناهان است که باعث دو چندان شدن عذاب می شود، و قرآن در این باره فرموده: " إِذَا لاذِقْنَا ضَعْفَ الْحَيَوةِ وَ ضَعْفَ الْمَمَاتِ، " و نیز فرموده: " يَضَاعِفُ لَهَا الْعَذَابَ ضِعْفَيْنِ . "

۹- و همچنین پاره ای از طاعتها هست که باعث دو چندان شدن ثواب می شود، مانند انفاق در راه خدا که در باره اش فرموده: " مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ . " و نظیر این تعبیر در دو آیه زیر آمده: " أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ يَوْمَ يَكْفُلِينَ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَ يَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ، وَ يَغْفِرُ لَكُمْ. " علاوه بر اینکه به حکم آیه شریفه: " مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا، " بطور کلی کارهای نیک پاداش مکرر دارد.

۱۰- و نیز پاره ای از حسنات هست که سیئات را مبدل به حسنات می کند، و خدای تعالی در این باره فرموده: " الْإِثْمُ مِنَ تَابٍ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ. "

۱۱- و نیز پاره ای از حسنات است که باعث می شود نظیرش عاید دیگری هم بشود، و در این باره فرموده: " وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ، الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ مَا التَّاهَمَ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ ، كُلُّ امْرَأٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهين! "

ممکن است اگر در قرآن بگردیم نظیر این معنا را در گناهان نیز پیدا کنیم ،

مانند ظلم به ایتام مردم، که باعث می شود فرزند خود انسان یتیم شود، و نظیر آن ستم در فرزندان ستمگر جریان یابد، که در این باره می فرماید: "و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم ."

۱۲- و باز پاره ای حسنات است که سیئات صاحبش را به دیگری و حسنات آن دیگری را به وی می دهد همچنانکه پاره ای از سیئات است که حسنات صاحبش را به دیگری و سیئات دیگری را به او می دهد، و این از عجایب امر جزا و استحقاق است، که بحث پیرامون آن در ذیل آیه شریفه: "لیمیز الله الخیث من الطیب، و يجعل الخیث بعضه علی بعض، فیرکمه جمیعا، فیجعل فی جهنم،" در تفسیر المیزان آمده است.

با دقت در آیات سابق و تدبر در آنها این معنا روشن می شود که اعمال انسانها از حیث مجازات یعنی از حیث تاثیرش در سعادت و شقاوت آدمی نظامی دارد غیر آن نظامی که اعمال از حیث طبع در این عالم دارد.

و سخن کوتاه آنکه عالم مجازات نظامی جداگانه دارد، چه بسا می شود که یک عمل در آن عالم مبدل به عملی دیگر می شود، و چه بسا عملی که از من سر زده مستند به دیگری می شود، و چه بسا به فعلی حکمی می شود غیر آن حکمی که در دنیا داشت، و همچنین آثار دیگری که مخالف با نظام عالم جسمانی است .

و این معنا نباید باعث شود که کسی توهم کند که اگر این مطلب را مسلم بگیریم باید احکام عقل را در مورد اعمال و آثار آن بکلی باطل بدانیم، و در این صورت دیگر سنگ روی سنگ قرار نمی گیرد، بدین جهت جای این توهم نیست که ما می بینیم خدای سبحان هر جا استدلال خودش و یا ملائکه موکل بر امور را بر مجرمین در حال مرگ یا برزخ حکایت می کند، و همچنین هر جا امور قیامت و آتش و بهشت را نقل می نماید، همه جا به حجت های عقلی یعنی حجت های که عقل بشر با آنها آشنا است استدلال می کند، و همه جا بر این نکته تکیه دارد، که خدا به حق حکم می کند و هر کس هر چه کرده به کمال و تمام به او بر می گردد.

این طریقه قرآن کریم است در سخن گفتن با مردم، و خود او تصریح می فرماید که مساله عظیم تر از آن توهم ها و خیالاتی است که به ذهن مردم می رسد، و چیزی است که حوصله مردم گنجایش آن را ندارد، حقایقی است که فهم بشر بدان احاطه نمی یابد، و به همین جهت آن حقایق را نازل و باز هم نازل کرده، تا هم افق با ادراک بشر شود، و در نتیجه آن مقداری که خدا می خواهد از آن حقایق و از تاویل این کتاب عزیز بفهمند همچنانکه فرمود:

"و الکتاب المبین انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون، و انه فی ام الکتاب لدینا

لعلى حكيم .“

پس قرآن کریم در خبر دادن از خصوصیات احکام جزا و آنچه مربوط به آن است اعتمادش بر احکام کلیه عقلائیه است، که در بین عقلا دایر است، و اساسش مصالح و مفاسد است.

آیات دسته اول که مورد بحث ما است حکم می کند به اینکه گناهان کشته شده به ظلم، به گردن قاتل ظالم است، و وقتی به گردن او بود اگر مؤاخذه اش کنند، به گناهان خودش مؤاخذه اش کرده اند، و نیز آن آیات حکم می کرد که هر کس سنت بدی باب کند پیروان آن سنت به تنهایی آن گناه را مرتکب نشده اند، باب کننده نیز مرتکب شده، پس یک معصیت دو معصیت است، و اگر حکم می کرد به اینکه یاور ظالم در ظلمش و پیرو پیشوای ضلالت هر دو شریک در معصیتند، و مثل خود ظالم و پیشوا، فاعلند، قهرا مصداق آیه: “ولا- تزر وازره وزر اخری...،” و نظایر آن می شوند، نه اینکه این دو طایفه از حکم آیه نامبرده مستثنا باشند و یا مورد نقض آن واقع گردند.

آیه شریفه:

– “و قضی بینهم بالحق، و هم لا یظلمون، و وفیت کل نفس ما عملت و هو اعلم بما یفعلون!”

هم به همین معنا اشاره می کند، چون جمله “و خدا به آنچه می کردند داناتر است” دلالت و یا حداقل اشعار به این دارد که پرداخت و دادن عمل هر کسی به وی بر حسب علم خدا و محاسبه ای است که او از افعال خلق دارد، نه بر حسب محاسبه ای که خلق پیش خود دارند، چون خلق علم و عقل این محاسبه را ندارند، زیرا خدا این عقل را در دنیا از آنان سلب کرده، و در حکایت گفتار دوزخیان فرموده: “لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر!”

و نیز در آخرت هم عقل و علم را از آنان گرفته، می فرماید: “و من کان فی هذه اعمی، فهو فی الاخره اعمی، و اضل سیلا!”

۱۳- یکی دیگر از احکام اعمال این است که به حکم آیات زیر اعمال بندگان محفوظ و نوشته شده است، و روزی مجسم خواهد شد:

– “یوم تجرد کل نفس ما عملت من خیر محضرا، و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه، و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقاه منشورا و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین لقد کنت فی غفله من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید!”

۱۴- یکی دیگر از احکام اعمال این است که بین اعمال انسان و حوادثی که رخ می دهد ارتباط هست، البته منظور ما از اعمال تنها حرکات و سکانات خارجی است که عنوان حسنه و سیئه دارند، نه حرکات و سکاناتی که آثار هر جسم طبیعی است، به

آیات زیر توجه فرمائید:

- "و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر ان الله لا یغیر ما بقوم ، حتی یغیروا ما بانفسهم و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد له ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم!"

و این آیات ظاهر در این است که میان اعمال و حوادث تا حدی ارتباط هست، اعمال خیر و حوادث خیر و اعمال بد و حوادث بد.

و در کتاب خدای تعالی دو آیه هست که مطلب را تمام کرده، و به وجود این ارتباط تصریح نموده است، یکی آیه شریفه زیر است:

- "و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء ، و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسون و دیگری آیه :
ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس ، لیدیقهم بعض الذی عملوا ، لعلهم یرجعون."

پس معلوم می شود حادثی که در عالم حادث می شود، تا حدی تابع اعمال مردم است، اگر نوع بشر بر طبق رضای خدای عمل کند، و راه طاعت او را پیش گیرد، نزول خیرات و باز شدن درهای برکات را در پی دارند، و اگر این نوع از راه عبودیت منحرف گشته و ضلالت و فساد نیت را دنبال کنند، و اعمال زشت مرتکب گردند، باید منتظر ظهور فساد در خشکی و دریا، و هلاکت امتها، و سلب امنیت، و شیوع ظلم، و بروز جنگها، و سایر بدبختی ها باشند، بدبختی هائی که راجع به انسان و اعمال انسان است، و همچنین باید در انتظار ظهور مصائب و حوادث جوی، حوادثی که مانند سیل و زلزله و صاعقه و طوفان و امثال آن خانمان برانداز است باشند، و خدای سبحان در کتاب مجیدش به عنوان نمونه داستان سیل عرم، و طوفان نوح، و صاعقه ثمود، و صرصر عاد، و از این قبیل حوادث را ذکر فرموده است .

پس هر امتی که طالح و فاسد شد قهرا در رذائل و گناهان فرو می رود، و خدا هم وبال آنچه کرده بدو می چشانند، و قهرا منتهی به هلاکت و نابودیشان می شود. به این آیات توجه فرمائید:

- "اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبه الذین کانوا من قبلهم، کانوا هم اشد منهم قوه و آثارا فی الارض ، فاخذهم الله بذنوبهم، و ما کان لهم من الله من واق." "

- "و اذا اردنا ان نهلك قریه امرنا مترفیها، ففسقوا فیها، فحق علیها القول، فدمرناها تدمیرا ثم ارسلنا رسلنا ترا کلما جاء امه رسولها کذوبه، فاتبعنا بعضهم بعضا، و جعلناهم احادیث فبعدا لقوم لا یؤمنون ."

این آیات همه راجع به امت طالحه بود، و معلوم است که وضع امت صالحه خلاف این وضع است.

۱۵- فرد هم مثل امت است، او نیز حسنه و سیئه و عذاب و نعمت دارد، چیزی که هست بسیار می شود که فرد به نعمت

اسلاف و نیاکان خود متنعم می شود، همچنانکه

به مظالم آنان معذب می گردد.

به آیات زیر توجه فرمائید:

- "قال انا يوسف و هذا اخي، قد من الله علينا، انه من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين!" و مراد از منتی که خدا بر او نهاد همان ملک و عزت و نعمت های دیگر او است.

در سوره قصص می فرماید: "فخسفنا به و بداره الارض!"

در سوره مریم می فرماید: "و جعلنا له لسان صدق عليا،" که گویا منظور از یاد خیر ذریه صالحه ای است که مشمول انعام او باشند، همچنانکه در جائی دیگر فرموده: "فجعل له كلمه باقيه في عقبه!"

در سوره كهف می فرماید: "و اما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة و كان تحتها كنز لهما و كان ابوهما صالحا، فاراد ربك ان يبلغا اشدهما و يستخرجا كنزهما،"

و در سوره نساء می فرماید: "و ليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا، خافوا عليهم." و مراد از این ذریه هر نسل آینده ای است که گرفتار آثار شوم ظلم نیاکان خود می شوند.

و سخن کوتاه اینکه وقتی خدای عزوجل نعمتی را بر امتی یا فردی افاضه فرمود، اگر آن امت و یا آن فرد صالح باشد، آن نعمت در واقع هم نعمتی بوده که خدا بر او انعام فرموده، و یا امتحانی بوده که خواسته او را به این وسیله بیازماید، همچنانکه از سلیمان حکایت کرده است که گفت:

- "هذا من فضل ربي، ليلونيء اشكر ام اكفر و من شكر فانما يشكر لنفسه، و من كفر فان ربي غني كريم!"

و نیز فرموده:

- "لئن شكرتم لازيدنكم، و لئن كفرتم ان عذابي لشديد!"

و این آیه نظیر آیه قبلش دلالت دارد بر اینکه خود عمل شکر، یکی از اعمال صالحه ای است که نعمت را در پی دارد.

و اگر طالح و بد باشد، نعمتی که خدا به او داده به ظاهر نعمت است، و در واقع مکاری است که در حقیقت کرده، و استدراج و املا- (فریب دادن) است. چنانکه در باره نیرنگ در کلام مجیدش فرموده: "و يمكرون و يمكر الله و الله خير الماكرين." و در باره استدراج و املا فرموده: "سنستدرجهم من حيث لا يعلمون، و املی لهم ان كيدي متين!" و نیز فرموده: "و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون."

و وقتی بلاها و مصائب یکی پس از دیگری می رسد، مردم در مقابل این نیز مانند نعمتها دو جورند، اگر مردمی و یا فردی باشند صالح، این مصیبت ها برای آنان فتنه

و آزمایش است، و خدا بوسیله آن بندگان خود را می آزماید، تا خبیث از طیب و پاک از ناپاک جدا و متمایز شود، و مثل امت صالحه و فرد صالح که گرفتار آنها می گردد، مثل طلا- است که گرفتار بوته آتش و محک آزمایش می شود، تا خالصش از ناخالص مشخص شود .

و خدا در این باره فرموده:

” ا حسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا- يفتنون؟ و لقد فتنا الذين من قبلهم، فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين، ام حسب الذين يعملون السيئات ان يسبقونا ، ساء ما يحكمون . “

و نیز فرموده:

” و تلك الايام نداولها بين الناس، و ليعلم الله الذين آمنوا و يتخذ منكم شهداء. “

و اگر قوم و فردی که به آن گرفتاریها و مصائب گرفتار شده اند طالح و بدکار باشند، خود این حوادث عذاب و کیفری است که در مقابل اعمال خود می بینند، و آیات سابق نیز بر این معنا دلالت داشت.

پس این هم یکی از احکام عمل آدمی است ، که به صورت حوادث نیک و بد در می آید ، و عاید صاحب عمل می شود.

(۱)

تجسم اعمال در قیامت

ظاهر شدن حقیقت اعمال در قیامت

” وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ،

و چون قیامت شد حقیقت اعمال زشتشان برایشان هویدا گشت و همان که استهزایش می کردند بر سرشان بیامد! “

این آیه شریفه از آیاتی است که بر تمثیل و تجسم اعمال دلالت دارد. می فرماید: در آن روز اعمال بدشان، و یا بدی های از اعمالشان برایشان ظاهر می شود. در نتیجه آیه شریفه در معنای آیه ” یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء، “ می باشد.

(۱)

آنچه می خورند جز آتش نیست!

” إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَى وَ الْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ!

- بدرستی آنهایی که از کتاب خدا آنچه را که خدا نازل کرده کتمان می کنند و با کتمان آن ثمن اندک به دست می آورند آنها آنچه می خورند جز آتشی نیست که به درون خود می کنند و خدا روز قیامت با آنها سخن نخواهد گفت و تزکیه شان نخواهد کرد و عذابی دردناک خواهند داشت.

اینان همانهاییند که با سرمایه هدایت، گمراهی می خرنند و مغفرت را با عذاب معاوضه می کنند راستی چقدر بر چشیدن آتش تحمل دارند! “

در آیه شریفه دلالتی که بر تجسم اعمال و تحقق نتایج آن دارد، بر کسی پوشیده نیست، چون اولاً می فرماید:

- اینکه علمای اهل کتاب احکام نازله از ناحیه خدا را در برابر بهائی اندک

فروختند، همین اختیار ثمن اندک عبارت است از خوردن آتش و فرو بردن آن در شکم.

- ثانیاً در آیه دوم همین اختیار کتمان و گرفتن ثمن اندک در برابر احکام خدا را مبدل کرد به اختیار ضلالت بر هدایت.

- ثالثاً این اختیار را هم مبدل کرد به اختیار عذاب بر مغفرت و در آخر، مطلب را با جمله:

- "مگر چقدر بر سوختن در آتش صبر دارند!" ختم نمود.

معلوم می شود اختیار بهای اندک بر احکام خدا، اختیار ضلالت است بر هدایت، و اختیار ضلالت بر هدایت در نشئه دیگر به صورت اختیار عذاب بر مغفرت مجسم می شود، و نیز ادامه بر کتمان حق در این نشئه، به صورت ادامه بقاء در آتش مجسم می گردد! (دقت فرمائید)

(۱)

انسان و سنگ به عنوان آتشگیرانه جهنم

- "يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ،

-هان ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و اهل خود را از آتشی که آتش گیرانه اش مردم و سنگ است حفظ کنید، آتشی که فرشتگان غلاظ و شداد موکل بر آنند فرشتگانی که هرگز خدا را در آنچه دستورشان می دهد نافرمانی ننموده بلکه هر چه می گوید عمل می کنند."

اگر انسانهای معذب در آتش دوزخ را آتش گیرانه دوزخ خوانده، بدین جهت است که شعله گرفتن مردم در آتش دوزخ به دست خود آنان است، همچنان که در جای دیگر فرموده: "ثم فی النار یسجرون،" در نتیجه جمله مورد بحث یکی از ادله تجسم اعمال است همچنان که ظاهر آیه بعدی هم که می فرماید: یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا...، همین معنا است، برای اینکه در آخرش می فرماید: تنها و تنها اعمال خودتان را به شما به عنوان جزا می دهند.

(۲)

حضور اعمال خیر و شر هر انسان در قیامت

- "يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَ بَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَ يُحْذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ اللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ،

-روزی که هر نفسی آنچه را در دنیا کرده چه خیر و چه شر برابر خود حاضر

۱- آیه ۱۷۴ و ۱۷۵ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۶۴۳

۲- آیه ۶ سوره تحریم المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۶۰

می بیند در آن روز آرزو می کند ای کاش بین او و آنچه کرده زمانی طولانی فاصله بود، و خدا شما را از خود زنده می دهد، و خدا به بندگانش مهربان است!

احضار که به معنای حاضر ساختن موجود غایب از انظار است، بما می فهماند اعمال نزد خدا محفوظ بوده و خدا در دنیا هم عالم بدان بوده و آنرا محفوظ داشته، روز قیامت برای صاحبانش اظهار می دارد، همچنانکه در جای دیگر فرمود: "و ربك علی كل شیء حفیظ،" و نیز فرموده: "و عندنا كتاب حفیظ."

این آیه از آیاتی است که بر تجسم اعمال دلالت می کند.

جمله: "تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا،" دلالت دارد بر اینکه حاضر شدن عمل زشت باعث ناراحتی نفس می شود، همچنان که از راه مقابله فهمیده می شود که عمل خیر باعث مسرت نفس می گردد، و اگر فرمود صاحب عمل زشت دوست می دارد که: ای کاش بین او و آن عمل، فاصله ای زمانی می بود، و فرمود دوست می دارد که کاش اصلا آن عمل را نکرده بود، برای این است که عمل خود را حاضر می بیند، و می بیند که خدای تعالی عملش را حفظ کرده، دیگر هیچ آرزویی نمی تواند داشته باشد، بجز اینکه بگوید ای کاش در چنین موقعیتی که سخت ترین احوال است بین من و این عمل زشت فاصله زیادی بود، و اینطور نزد حاضر نمی شد!

- "و یحذرکم الله نفسه، و الله رؤف بالعباد،"

خدای تعالی به خاطر رأفت نسبت به بندگان خودش آنان را قبل از اینکه متعرض امثال این نافرمانیها شوند، و به وبال آن گرفتار آیند، و بالی که حتمی و غیر قابل تخلف است یعنی نه شفاعتی دفعش می کند و نه هیچ دافعی دیگر، هشدار می دهد.

(۱)

انتقام الهی با تجسم صورتهای زشت اعمال

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفاً وَعَدْلًا رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ،

-مپندار که خدا از وعده خویش با پیغمبران تخلف کند، زیرا خدا نیرومند و انتقام گیر است.

اگر زندگی آخرت را نتیجه اعمال دنیا بدانیم، برگشت معنای انتقام الهی به تجسم صورتهای زشت و ناراحت کننده از ملکات زشتی است که در دنیا در اثر تکرار گناهان در آدمی پدید آمده است.

ساده تر اینکه عقاب و همچنین ثوابهای آخرت عبارت می شود از همان ملکات

فاضله و یا ملکات زشتی که در اثر تکرار نیکی ها و بدی ها در نفس آدمی صورت می بندد. همین صورتهای در آخرت شکل عذاب و ثواب به خود می گیرد، و همین معنا عبارت می شود از انتقام الهی!

(۱)

تجسم اعمال در قیامت و ترس از مشاهده آن

– ”تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ ...“

– ستمگران را می بینی که از آنچه کرده اند بیمناکند، ولی بلای همان کرده ها بر سرشان خواهد آمد....“

مراد از ظالمین کسانی است که دین خدا را ترک کردند و از قیامت اعراض نمودند. می فرماید: همه بینندگان خواهند دید که ستمکاران در روز قیامت از آنچه کردند خائفند، و آنچه از آن می ترسیدند بر سرشان خواهد آمد و هیچ مفری از آن ندارند.

این آیه شریفه از آیاتی است که در دلالت بر تجسم اعمال خیلی روشن است.

(۲)

حبط و بطلان اعمال

مفهوم حبط اعمال

۱- آیه ۴۷ سوره ابراهیم المیزان ج: ۱۲ ص: ۱۲۷

۲- آیه ۲۲ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۵۹

”... وَ مَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ،

-... و هر کس از شما از دین خود برگردد و در حال کفر بمیرد اینگونه افراد اعمال نیکشان بی اجر شده در دنیا و آخرت از آن بهره مند نمی شوند و آنان اهل جهنم و در آن جاویدانند!“

کلمه حبط به معنای باطل شدن عمل، و از تاثیر افتادن آن است، و در قرآن هم جز به عمل نسبت داده نشده، از آن جمله فرموده:

”لئن اشرکت لیحبطن عملک، و لتکونن من الخاسرین !“

و نیز فرموده:

”ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله ، و شاقوا الرسول، من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا، و سیحبط اعمالهم، یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول، و لا تبطلوا اعمالکم !“

آیه مورد بحث تهدیدی است علیه مرتدین، یعنی کسانی که از دین اسلام برگردند، به اینکه اگر چنین کنند عملشان حبط می شود، و تا ابد در آتش خواهند بود!

و ذیل همین آیه سوره محمد که میان کفار و مؤمنین مقابله انداخته، به آنان فرموده اعمالتان حبط شده، و به اینان می فرماید زنهار مواظب باشید عملتان باطل نگردد، دلالت دارد بر اینکه حبط به معنای بطلان عمل است، همچنانکه از آیه: ”و حبط ما صنعوا فیها، و باطل ما کانوا یعملون،“ نیز این معنا استفاده می شود و قریب به آن آیه: ”و قدمنا الی ما عملوا من عمل ، فجعلناه هباء منثورا،“ است .

آنچه خدای تعالی در باره اثر حبط بیان کرده باطل شدن اعمال انسان هم در دنیا و هم در آخرت است، پس حبط ارتباطی با اعمال دارد، از جهت اثر آخرتی آنها، آری

ایمان به خدا همانطور که زندگی آخرت را پاکیزه می کند زندگی دنیا را هم پاکیزه می سازد.

همچنانکه قرآن کریم فرمود:

” من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن، فلنحینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون .“

(۱)

بررسی چگونگی حبط اعمال

چگونه اعمال کفار و مخصوصا مرتدین در دنیا و آخرت حبط می شود و ایشان زیانکار می گردند؟

اما زیانکاریشان در دنیا که بسیار روشن است، برای اینکه قلب کافر و دلش به امر ثابتی که همان خدای سبحان است بستگی ندارد، تا وقتی به نعمتی می رسد نعمت را از ناحیه او بداند، و خرسند گردد، و چون به مصیبتی می رسد آن را نیز از ناحیه خدا بداند، و دلش تسلی یابد.

” او من کان میتا فاحییناه، و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس، کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ؟“

مؤمن را در زندگی دنیا نیز دارای نور و حیات خوانده و کافر را مرده و بی نور، و نظیر آن آیه:

” فمّن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی، و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا، و نحشره یوم القیمه اعمی،“

که از راه مقابله می فهمیم زندگی مؤمن و معیشتش فراخ و وسیع و قرین با سعادت است.

و همه این مطالب و علت سعادت و شقاوت را در یک جمله کوتاه جمع کرده و فرموده: ” ذلک بان الله مولی الذین آمنوا، و ان الکافرین لا مولی لهم!“

پس از آنچه گذشت معلوم شد مراد از اعمالی که حبط می شود، مطلق کارهائی است که انسان به منظور تامین سعادت زندگی خود انجام می دهد، نه خصوص اعمال عبادتی، و کارهائی که نیت قربت لازم دارد، و مرتد، آنها را در حال ایمان، و قبل از برگشتن به سوی کفر انجام داده، علاوه بر دلیل گذشته، دلیل دیگری که می رساند: مراد از عمل، مطلق عمل است، نه تنها عبادت، این است که: دیدید حبط را به کفار و منافقین هم نسبت داده، با اینکه کفار عبادتی ندارند، و در این باره فرموده:

” یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یشبث اقدامکم، و الذین کفروا فتعسا

لهم و اضل اعمالهم ، ذلك بانهم كرهوا ما انزل الله ، فاحبط اعمالهم.“

و نیز می فرماید :

– ”ان الذين يكفرون بآيات الله ، و يقتلون النبيين بغير حق ، و يقتلون الذين يأمرون بالقسط من الناس ، فبشرهم بعذاب اليم ، اولئك الذين حبطت اعمالهم فى الدنيا و الاخره و ما لهم من ناصرين .“ و آیاتی دیگر

پس حاصل آیه مورد بحث مانند سایر آیات حبط این است که کفر و ارتداد باعث آن می شود که عمل از این اثر و خاصیت که در سعادت زندگی دخالتی داشته باشد می افتد، همچنانکه ایمان باعث می شود، به اعمال آدمی حیاتی و جانی می دهد، که به خاطر داشتن آن اثر خود را در سعادت آدمی می دهد، حال اگر کسی باشد که بعد از کفر ایمان بیاورد، باعث شده که به اعمالش که تاکنون حبط بود حیاتی ببخشد، و در نتیجه اعمالش در سعادت او اثر بگذارند، و اگر کسی فرض شود که بعد از ایمان مرتد شده باشد، تمامی اعمالش می میرد، و حبط می شود، و دیگر در سعادت دنیا و آخرت وی اثر نمی گذارد، و لیکن هنوز امید آن هست که تا نمرده به اسلام برگردد، و اما اگر با حال ارتداد مرد، حبط او حتمی شده، و شقاوتش قطعی می گردد!

از اینجا روشن می شود که بحث و نزاع در اینکه آیا اعمال مرتد تا حین مرگ باقی است و در هنگام مرگ حبط می شود، یا از همان اول ارتداد حبط می شود بحثی است باطل و بیهوده.

آیه شریفه در صدد بیان این معنا است که تمامی اعمال و افعال مرتد از حیث تاثیر در سعادتش باطل می شود.

در اینجا مساله دیگری هست که تا حدی ممکن است آن را نتیجه بحث در حبط اعمال دانست، و آن مساله احباط و تکفیر است، و آن عبارت است از اینکه آیا اعمال در یکدیگر اثر متقابل دارند و یکدیگر را باطل می کنند، و یا نه بلکه حسنات حکم خود، و اثر خود را دارند، و سیئات هم حکم خود و اثر خود را دارند، البته این از نظر قرآن مسلم است که حسنات چه بسا می شود که اثر سیئات را از بین می برد، چون قرآن در این باره تصریح دارد.

بحثی در مکان و زمان حبط اعمال

مکان و زمان این جزا و استحقاق آن کجا و چه وقت است ؟

آنچه جا دارد گفته شود: این است که اگر ما در باب ثواب و عقاب و حبط و تکفیر و مسائلی نظیر اینها راه نتیجه اعمال را پیش بگیریم ، لازمه آن راه این است که بگوئیم نفس و جان انسانی مادام که متعلق به بدن است جوهری است دارای تحول که

قابلیت تحول را هم در ذات خود دارد، و هم در آثار ذاتش، یعنی آن صورتهائی که از او صادر می شود، و نتایج و آثار سعیده و شقیه قائم به آن صورتهاست.

بنا بر این وقتی حسنه ای از انسان صادر می شود، در ذاتش صورت معنویه ای پیدا می شود، که مقتضی آن است که متصف به صفت ثواب شود، و چون گناهی از او سر می زند صورت معنویه دیگری در او پیدا می شود که صورت عقاب قائم بدان است، چیزی که هست ذات انسان از آنجائی که گفتیم متحول و از نظر حسنات و سیئاتی که از او سر می زند در تغییر است، لذا ممکن است صورتی که در حال حاضر به خود گرفته مبدل به صورتی مخالف آن شود، این است وضع نفس آدمی، و همواره در معرض این دگرگونی هست تا مرگش فرا رسد، یعنی نفس از بدن جدا گشته، از حرکت و تحول (حرکت از استعداد به فعلیت و تحول از صورتی به صورتی دیگر) بایستد .

در این هنگام است که صورتی و آثاری ثابت دارد، ثابت یعنی اینکه دیگر تحول و دگرگونگی نمی پذیرد، مگر از ناحیه خدای تعالی، یا به آمرزش و یا شفاعت.

پس، در مساله حبط شدن به وسیله کفر و امثال آن، حق این است که حبط هم نظیر استحقاق اجر است، که به مجرد ارتکاب گناه می آید، ولی همواره در معرض دگرگونی هست تا روزی که صاحبش بمیرد آن وقت یک طرفی می شود.

حبط همانطور که در اعمال اخروی هست در اعمال دنیوی هم جریان می یابد.

(۱)

دست خالی ماندن انسان بعد از لغو حسنات

” وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را دروغ شمرده اند اعمالشان تباه است. مگر جز در مقابل اعمالی که می کرده اند پاداشی به ایشان می دهند؟ “

از این آیه چند نکته استفاده می شود:

اول اینکه کیفر و پاداش اعمال خود اعمال است.

دوم اینکه حبط عمل و بی اجر بودن آن، خود یک نحو کیفر است، زیرا همانطوری که گفته شد پاداش هر عمل نیکی خود عمل است و وقتی عمل نیک بی اجر باشد پس در حقیقت بی اجر کردن آن خود یک نحو کیفر است، چون نتیجه بی اجر شدن حسنات کسی که هم حسنات دارد و هم سیئات این است که چنین کسی جز کیفر سیئات پاداش دیگری نداشته باشد.

حبط عمل بدون ايمان

- ١- آيه ٢١٧ سوره بقره الميزان ج : ٢ ص : ٢٤٥
- ٢- آيه ١٤٧ سوره اعراف الميزان ج : ٨ ص : ٣١٨

”مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتِ أَعْمَلُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ،

-مشرکین را حق آن نیست که مساجد خدا را تعمیر کنند، با آنکه خود شاهد بر کفر خویش شدند، چه، ایشان اعمالشان بی اجر و باطل و خود در جهنم جاودانند.“

اعمال بندگان وقتی مرضی خداوند و نزد او جاودانه می ماند که از روی حقیقت ایمان به او و فرستاده اش و همچنین ایمان به روز جزا باشد، و گر نه حبط شده صاحبش را بسوی سعادت رهبری نخواهد کرد، و معلوم است که از لوازم ایمان حقیقی، انحصار دادن ولایت است به خدا و رسول او.

آیه در صدد بیان این معنا است که: مشرکین را نمی رسد که مسجد الحرام را تعمیر کنند، چون آنجا مسجد است، و مساجد وضعشان چنین است که نباید مشرک آنها را تعمیر نماید.

”اولئک حبطت اعمالهم و فی النار هم خالدون،“

منظور از جمله اولی بیان بطلان اثر و برداشته شدن آن از اعمال آنان است، زیرا هر عملی را که انسان انجام می دهد بخاطر اثری است که از آن منظور دارد، و وقتی عمل حبط، و اثر از آن برداشته شود، قهرا مجوزی برای انجام آن نیست، اعمالی هم که جنبه عبادت دارد از قبیل تعمیر مساجد و امثال آن به منظور اثری که عبارت از سعادت و بهشت است انجام می شود، و همین عمل وقتی حبط شود دیگر آن اثر را ندارد.

و منظور از جمله دومی یعنی جمله: ”فی النار هم خالدون،“ بیان این جهت است که حالا- که به بهشت نمی روند کجا می روند، و به معنای این است که فرموده باشد: این طائفه از آنجائی که اعمال عبادیشان به بهشت راهبریشان نمی کند، بطور دائم در آتش خواهند بود، و چون اثر سعادت را ندارند در شقاوت ابدی بسر خواهند برد .

(۱)

حبط اعمال منافقین در همه تاریخ

”كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَٰئِكَ حَبِطَتِ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ،

-مانند آن کسانی که قبل از شما بودند، و نیرومندتر از شما بوده و اموال و اولادشان بیش از شما بود، و از بهره خود، برخوردار شدند، شما نیز از بهره

خویشتن برخوردار شدید، چنانکه اسلاف شما از نصیب خویش برخوردار شدند، شما یاوه گفتید همانطور که ایشان یاوه گفتند، ایشان اعمالشان در دنیا و آخرت بی نتیجه شد، و ایشان، آری، هم ایشانند زیانکاران!“

در این آیه منافقین غایب فرض شده اند و رسول خدا حاضر، تا رسول خدا داستانهائی را که قرآن از امم گذشته آورده برایشان بخواند و تذکر دهد که مگر داستان قوم نوح را نشنیدید که چگونه خدای سبحان تمامی آنها را غرق کرد و قوم هود که خداوند بوسیله بادی صرصر و بی رحم همه را زنده بگور ساخت و قوم صالح که خدا با زلزله زیر و رویشان کرد و قوم ابراهیم که خدا پادشاهشان نمروود را بکشت و نعمت خود را از آنان سلب فرمود، و مؤتفکات، یعنی شهرها و دهاتی از دهات قوم لوط که زیر و رو شدند؟!

می فرماید: شما سرگرم لذت مادی شدید همانطور که اقوام منقرض شده تاریخ شدند، شما آیات خدا را استهزاء کردید همچنانکه آنها استهزاء کردند، اعمالتان در دنیا و آخرت حبط و بی نتیجه شد همچنانکه از آنان شد، شما زیانکار شدید همچنانکه آنها شدند، و به همین جهت به شما وعده آتش جاودانه داد و از رحمت خود دور کرد.

(۱)

برباد رفتن خاکستر اعمال کفار

– ”مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ“

– کسانی که به پروردگارشان کافر شدند، اعمالشان همانند خاکستری است که در روز طوفانی باد سختی بر آن بوزد، آنها توانی ندارند کمترین چیزی از آنچه را که انجام داده اند به دست آورند، و این همان گمراهی دور و دراز است.“

روز عاصف روزی را می گویند که در آن بادهای تند بوزد، در این آیه، اعمال کفار را از این جهت که به نتیجه نمی رسد و اثر سعادت برای آنان ندارد به خاکستری مثل می زند که دچار بادهای تند گشته در یک لحظه نابود گردد، مانند آیه شریفه ای که می فرماید: ”و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا“ پس اعمال کفار، هر یک به منزله یک ذره خاکستری است که در برابر تندباد روزی طوفانی قرار گیرد و اثری از آن باقی نماند.

(۲)

خسارت بارترین اعمال

– ”قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا“

- ١- آیه ٦٩ سوره توبه المیزان ج : ٩ ص : ٤٥٤
- ٢- آیه ١٨ سوره ابراهیم المیزان ج : ١٢ ص : ٤٨

الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا،

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِنَّيِّتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا،

ذَلِكَ جَزَاءُ هُم جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا،

-بگو آیا شما را از آنهایی که از جهت عمل زیانکارترند خبر دهیم،

-همان کسان که کوشش ایشان در زندگی این دنیا تلف شده و پندارند که رفتار نیکو دارند،

-آنها همان کسانی که آیت های پروردگارش را با معاد انکار کرده اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قیامت برای آنها
میزانی بپا نمی کنیم،

- چنین است، و سزای ایشان جهنم است برای آنکه انکار ورزیده و آیت های من و پیغمبرانم را به مسخره گرفته اند.

این آیه خبر می دهد از آنهایی که در عمل از هر زیانکاری زیانکارترند، کسانی هستند که در زندگی دنیا نیز از عمل خود بهره نگرفتند، چون ضلال سعی همان خسران و بی نتیجهگی عمل است، آنگاه دنبالش اضافه فرموده که: « وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا، - در عین حال گمان می کنند که کار خوبی انجام می دهند،» و همین پندار است که مایه تمامیت خسران ایشان شده است.

آدمی در زندگی دنیا جز سعی برای سعادت خود کاری نمی کند، و جز کوشش برای رسیدن به چنین هدفی همی ندارد، و این انسان اگر طریق حق را بیامد و به غرض خود نائل شود و سعادت مند بشود که هیچ، و اگر راه خطا را برود و نفهمد که دارد خطا می رود خاسر است لیکن همین خاسر خسراش قابل جبران است و امید نجات دارد. اما اگر راه خطا رفت و به غیر حق اصابت کرد و همان باطل را پذیرفت تا آنجا که وقتی هم که حق برایش جلوه کرد از آن اعراض نمود، و دلباخته استکبار و تعصب جاهلانه خود بود، چنین کسی از هر خاسری خاسرتر است و عملش از عمل هر کس دیگری بی نتیجه تر، زیرا این خسرانی است که جبران نمی شود، و امید نمی رود که روزی مبدل به سعادت شود و به همین جهت است که خدای تعالی می فرماید: "الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا."

و اینکه کسی با روشن شدن بطلان اعمالش، باز هم آن را حق پندارد از این جهت است که دلش مجذوب زینت های دنیا و زخارف آن شده، و در شهوات غوطه ور گشته لذا همین انجذاب به مادیت او را از میل به پیروی حق و شنیدن داعی آن و پذیرفتن ندای منادی فطرت باز می دارد.

"أولئك الذين كفروا بآيات ربهم و لقاءه." کفر به آیات، انکار نبوت است، علاوه بر اینکه خود پیغمبر از آیات است. و مراد از کفر به لقاء خدا، کفر به معاد و بازگشت به سوی او است.

پس برگشت تعریف اخسرين اعمالا به اين است كه آنان منكر نبوت و معادند.

(۱)

اعمال ضبط شده در قیامت وزن ندارند!

۱- آیه ۱۰۳ تا ۱۰۶ سوره كهف الميزان ج: ۱۳ ص: ۵۴۶

”أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا،

- آنها همان کسانی هستند که آیت های پروردگارشان را با معاد انکار کرده اند، پس اعمالشان هدر شده و روز قیامت برای آنها میزانی بپا نمی کنیم.

وجه اینکه چرا اعمالشان حبط (بی اجر) می گردد این است که آنها هیچ عملی را برای رضای خدا انجام نمی دهند، و ثواب دار آخرت را نمی جویند و سعادت حیات آخرت را نمی طلبند و محرکشان در هیچ عملی یاد روز قیامت و حساب نیست .

و اینکه فرمود: ” فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا، ” فرع است بر حبط اعمال، زیرا سنجش و وزن در روز قیامت به سنگینی حسنت است، به دلیل اینکه می فرماید: ” و الوزن يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون و من خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم.“

و نیز به دلیل اینکه با حبط عمل دیگر سنگینی باقی نمی ماند و در نتیجه دیگر وزنی معنا ندارد.

” ذلك جزاؤهم جهنم بما كفروا و اتخذوا آياتي و رسلي هزوا.“

(۱)

اعمالی که مانند غبار از هم پاشیده می شود!

” وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا،

- و به آن عملها که کرده اند پردازیم و آن را غباری پراکنده کنیم.“

کلمه هَبَاءٌ به معنای خاک بسیار نرم و غباری است که در هوا پراکنده می شود، و جز در هنگام تابش نور خورشید از پنجره دیده نمی شود. و عمل چیزی است که در نشأه بعد از مرگ مایه معیشت آدمی است، و معنای آیه این است که ما به یک یک اعمالی که کرده اند می پردازیم، پس آن را طوری از هم می پاشیم، که چون غبار نابود شود، و دیگر از آن بهره مند نشوند.

و این طرز سخن بر اساس تمثیل است، می خواهد قهر الهی را بر جمیع اعمال کفار که به منظور سعادت حیات انجام داده اند برساند، و بفهماند که چگونه می تواند آنها را باطل سازد، به طوری که اثری در سعادت زندگی ابدی ایشان نداشته باشد، خدای تعالی را تشبیه به سلطان قاهری می کند که وقتی بر دشمن غلبه می کند تار و پود زندگی اش را به باد می دهد، اثاث خانه و زندگی اش را می سوزاند، به طوری که اثری از آن باقی نماند .

و میان این آیه که دلالت می کند بر حبط اعمال کفار در آن روز، با آیاتی که می فهماند اعمال کفار به خاطر کفر و جرمهایشان در دنیا حبط می شود، منافات نیست، برای اینکه معنای حبط کردن بعد از مرگ این است که بعد از مرگ حبط را درک می کنند، بعد از آنکه در دنیا از درکشان مخفی بود.

(۱)

بی نتیجه شدن اعمال کفار

- "الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَلُهُمْ ،

- کسانی که کفر ورزیدند و جلو گیری از راه خدا کردند اعمالشان را نابود می کند."

مراد از ضلالت اعمال کفار، باطل شدن و فساد آن است قبل از اینکه به نتیجه برسد، و خدای تعالی دلیل باطل شدن اعمال کفار را چنین تعلیل کرده است: "ذَلِكَ بَانَ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَ ان الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ ..."

اینکه بی نتیجه کردن کارهای آنان را به خدا نسبت داده معنایش این است که خدا اعمال آنان را به سوی نتیجه خوب و سعید هدایت نمی کند.

و در این آیه اشاره ای است به اینکه تنها و تنها ملاک در سعادت و شقاوت انسان پیروی حق و پیروی باطل است، علتش هم این است که حق به خدا انتساب دارد و باطل هیچ ارتباط و انتسابی به خدا ندارد .

(۲)

ابطال اعمال و محرومیت از مغفرت خدا

- "إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ،

- به درستی آنان که کفر ورزیدند و از راه خدا جلو گیری کرده، در حال کفر مردند، هرگز خدا ایشان را نمی آمرزد."

مراد از "صد عن سبیل الله"، اعراض از ایمان، و یا جلو گیری مردم است از اینکه ایمان آورند.

می فرماید: اگر شما خدا و رسول را اطاعت نکنید، و اعمال خود را با پیروی از روشی که خدا را به خشم می آورد باطل کنید، نتیجه اش این می شود که به کفار خواهید پیوست، کفاری که سد راه خدایند، و بعد از مردن این چینی تا ابد مغفرت ندارند.

در روایات اسلامی در کتاب ثواب الاعمال از ابی جعفر علیه السلام روایت آورده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله

وسلم فرمود:

-هر کس بگوید سبحان الله خداوند با آن برایش درختی در بهشت می نشاند،

۱- آیه ۲۳ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۲۷۸

۲- آیه ۱ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۳۸

و هر کس بگوید الحمد لله خداوند با آن برایش درختی در بهشت غرس می کند، و هر کس بگوید: لا اله الا الله خدای تعالی با آن برایش درختی در بهشت می نشانند، و هر کس بگوید الله اکبر خداوند با آن درختی در بهشت برایش می کارد.

مردی از قریش گفت: یا رسول الله پس در بهشت درختان بسیاری داریم، فرمود: بله، و لیکن پرهیزید از اینکه آتشی بفرستید و همه را بسوزاند، چون خدای عز و جل می فرماید: "یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم!"

(۱)

اشباهاتی که باعث حبط اعمال می شوند!

- "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ،

-ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را بلندتر از صدای رسول الله برنیاورید و با او به صوت بلند سخن مگویید آن چنان که با یکدیگر سخن می گوید تا اعمالتان ندانسته بی نتیجه نشود.

ظاهر آیه شریفه این است که بلند کردن صدای خود از صدای رسول خدا، و بلند سخن گفتن در حضور آن جناب، دو عمل گناه و موجب حبط عمل است، پس استفاده می شود که غیر از کفر گناهی دیگر نیز هست که باعث حبط می شود.

مؤمنین با این تشخیص که این عمل، عمل زشتی است مرتکب می شدند، از باب اینکه در خیلی از گناهان مسامحه می کردند، و خیال می کردند خیلی مهم نیست، ولی نمی دانستند که این عمل باعث حبط و بطلان عبادات و اعمال صالحشان می شود، و اگر می دانستند هرگز راضی به بطلان آن نمی شدند.

لذا خدای تعالی متوجهشان کرده که این عمل چنین خطری دارد، و شما نمی دانید و فرموده: شما نمی دانید که این عمل شما اثری هولناک و خطری عظیم دارد، و آن این است که اعمالتان را حبط می کند، پس زنهار، متوجه باشید و هیچ یک از این دو قسم حرف زدن را مرتکب نشوید که اعمالتان باطل می شود و خود متوجه نیستید.

پس جمله "و انتم لا- تشعرون"، ناظر است به حالی که مؤمنین قبل از نهی داشتند، و آن این است که می دانستند عملشان زشت است، ولی نمی دانستند این عمل زشتشان چقدر زشت است، و زشتیش به این حد از عظمت است، و اما بعد از صدور بیان الهی فهمیدند که خطر احباط در این اعمالشان هست.

"ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی،"

آهسته سخن گفتن نزد رسول خدا، در حقیقت احترام و تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان است، و مداومت بر این سیره کاشف از این است که این کسانی که چنین ادبی دارند تقوی خُلق آنان شده، و خدا دل‌هایشان را برای تقوی تمرین داده است.

” لهم مغفرة و اجر عظیم،“ این نیز وعده جمیلی است در برابر تقوایی که در دل دارند، همچنان که فرموده: ” و العاقبه للتقوی !“

(۱)

عاقبت اعمال سرابگونه

” وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَلُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ،“

- کسانی که کافرنند اعمالشان چون سرابی است در بیابانی که تشنه کام آن بیابان آن را آب پندارد و چون بدان رسد چیزی نیابد، و خدا را نزد آن یابد که حساب او را تمام و به کمال بدهد و خدا تند حساب است.“

کلمه سراب به معنای لمعان و برقی است که در بیابانها از دور به شکل لمعان آب به نظر می رسد، ولی حقیقتی ندارد، یعنی آب نیست.

در این آیه اعمال کفار را تشبیه کرده به سرابی در زمین هموار که انسان آن را آب می پندارد، ولی حقیقتی ندارد، و آثاری که بر آب مترتب است بر آن مترتب نیست، رفع عطش نمی کند، و آثار دیگر آب را ندارد، اعمال ایشان هم از قربانیها که پیشکش بتها می کنند، و اذکار و اورادی که می خوانند، و عبادتی که در برابر بتها می کنند، حقیقت ندارد، و آثار عبادت بر آن مترتب نیست.

و اگر فرمود: تشنه آن را آب می پندارد با اینکه سراب از دور به نظر هر کسی آب می آید چه تشنه و چه سیراب، برای این بود که هدف در این آیه بیان رفتن به سوی سراب است، و جز اشخاص تشنه کسی به دنبال سراب نمی رود، او است که از شدت تشنگی به این امید به راه می افتد که شاید در آنجا آبی که رفع عطشش کند به دست آورد، و همچنان می رود ولی آبی نمی بیند.

و اگر نفرمود همچنان می رود تا به آن برسد بلکه فرمود: تا نزد آن سراب بیاید برای اشاره به این نکته است که گویا در آن جا کسی انتظار آمدن او را می کشد، و می خواهد که بیاید، و او خدای سبحان است، و به همین جهت در ردیف آن فرمود: ” و وجد الله عنده، فوفیه حسابه - خدا را نزد آن سراب می یابد، خدا هم حسابش را تمام و کامل می دهد.“

و نتیجه این تعبیر این شده که این کفار هدفشان از اعمالشان این است که به

۱- آیه ۲ سوره حجرات المیزان ج : ۱۸ ص : ۴۵۹

آن غایتی برسند که فطرت و جبلتشان ایشان را به سوی آن روانه می کند، آری هر انسانی هر عملی که می کند به حکم فطرت و جبلت هدفش سعادت است، ولی ایشان را اعمالشان به چنین هدفی نمی رساند.

و آن آلهه هم که اینان با پرستش آنها پاداش نیکی می جویند حقیقت ندارند، بلکه آن اله که اعمال ایشان به او منتهی می شود، و او به اعمال ایشان احاطه داشته و جزا می دهد خدای سبحان است، و بس، و حساب اعمالشان را به ایشان می دهد.

و اینکه در آیه فرمود: "فوفیه"، توفیه حساب کنایه از جزای مطابق عمل است، جزایی که عمل آن را ایجاب می کند، و رساندن آن به صاحب عمل به آن مقدار که مستحق آن است.

بنابر این در آیه شریفه اعمال تشبیه شده به سراب، و صاحبان اعمال تشبیه شده اند به تشنه ای که نزد خود، آب گوارا دارد ولی از آن روی گردانیده دنبال آب می گردد، هر چه مولایش به او می گوید: آب حقیقی که اثر آب دارد این است، بخور تا عطش رفع شود، و او را نصیحت می کند قبول نمی کند و در عوض در پی سراب می رود و نیز رسیدن مرگ و رفتن به لقاء خدا تشبیه شده به رسیدن به سراب، در حالی که مولایش را هم آنجا می یابد، همان مولا که او را نصیحت می کرد، و به نوشیدن آب گوارا دعوت می نمود.

پس مردمان کفر پیشه از یاد پروردگارش غافل شدند، و اعمال صالح را که رهنمای به سوی نور او است، و ثمره آن سعادت ایشان است، از یاد بردند و پنداشتند که سعادتشان در نزد غیر خدا، و آلهه ای است که به غیر خدا می خوانند، و در سایه اعمالی است که خیال می کردند ایشان را به بت ها تقرب می بخشد، و به همین وسیله سعادت مند می گردند، و به خاطر همین پندار غلط سرگرم آن اعمال سرابی شدند، و نهایت قدرت خود را در انجام آن گونه اعمال به کار زده، عمر خود را به پایان رساندند، تا اجلهایشان فرا رسید، و مشرف به خانه آخرت شدند، آن وقت که چشم گشودند هیچ اثری از اعمال خود که امید آن آثار را در سر می پروراندند ندیدند، و کمترین خبری از الوهیت آلهه پنداری خود نیافتند، و خدا حسابشان را کف دستشان نهاد، و خدا سریع الحساب است .

این را هم باید از نظر خواننده دور نداریم که آیه شریفه هر چند ظاهرش بیان حال کفار از اهل هر ملت و مخصوصا مشرکین از وثنی ها است، و لیکن بیانی که دارد در دیگران هم که منکر صانع هستند جریان دارد، برای اینکه انسان هر کس که باشد برای زندگی خود هدف و سعادت قائل است. و هیچ تردیدی ندارد که رسیدن به هدفش به وسیله سعی و عملش صورت می گیرد، اگر معتقد به وجود صانعی برای عالم باشد، و او را

به وجهی از وجوه مؤثر در سعادت خود بداند، قهرا برای تحصیل رضای او و رستگاری خویش و رسیدن به آن سعادت که صانع برایش تقدیر نموده، متوسل به اعمال صالح می گردد .

و اما اگر قائل به وجود صانع نباشد و غیر او را مؤثر در عالم بداند، ناگزیر عمل خود را برای چیزی انجام می دهد که او را مؤثر می داند که یا دهر است یا طبیعت و یا ماده، تا آن را متوجه سعادت دنیوی خود کند، دنیایی که به اعتقاد او دیگر ماورایی ندارد.

پس این دسته مؤثر در سعادت حیات دنیای خویش را غیر خدا می دانند در حالی که غیر از او مؤثری نیست و معتقدند که مساعی دنیایی ایشان را به سعادتشان می رساند، در حالی که آن سعادت جز سرابی نیست، و هیچ حقیقت ندارد، و ایشان همچنان سعی می کنند و عمل انجام می دهند تا آنچه از اعمال برایشان مقدر شده تمام شود، یعنی اجلشان فرا رسد، آن وقت است که هیچ یک از اعمال خویش را نمی یابند و بر عکس به عیان می یابند که آنچه از اعمال خود امید می داشتند جز تصویری خیالی یا رؤیایی پریشان نبود.

آن وقت است که خدا حسابشان را می دهد، و خدا سریع الحساب است.

(۱)

شکنجه جان دادن کسانی که اعمالشان حبیط شده!

- "فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ،

-ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَنَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ،

-چطور است حالشان وقتی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند،

و برای این می کوبند که همواره دنبال چیزی هستند که خدا را به خشم می آورد و از هر چه مایه خشنودی خدا است کراهت دارند، خدا هم اعمالشان را بی نتیجه و اجر کرد.

می فرماید: این است وضع آنان امروز که بعد از روشن شدن هدایت باز هر چه می خواهند می کنند، حال بین در هنگامی که ملائکه جانشان را می گیرند و به صورت و پشتشان می کوبند چه حالی دارند؟

"ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ،" می فرماید: سبب عقاب آنان این است که اعمالشان به خاطر پیروی از آنچه که مایه خشم خدا است، و به خاطر کراهتشان از خشنودی خدا، حبیط می شود و چون دیگر عمل صالحی برایشان نمانده است و قهرا با عذاب خدا بدبخت و شقی می شوند.

کتابت اعمال_ ثبت و ضبط و حفظ اعمال و آثار انسان

کتابهای اعمال، انواع و محتویات آنها

- ۱- آیه ۳۹ سوره نور المیزان ج : ۱۵ ص : ۱۸۱
- ۲- آیه ۲۷ و ۲۸ سوره محمد المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۶۴

”إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَءَاتَاهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ،

-ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند همه را می نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده ایم.“

قرآن کریم از وجود کتابی خبر می دهد که تمامی موجودات و آثار آنها در آن نوشته شده، که این همان لوح محفوظ است، و از کتابی دیگر خبر می دهد که خاص امت هاست، و اعمال آنان در آن ضبط می شود، و از کتابی دیگر خبر می دهد که خاص فرد بشر است، و اعمال آنان را احصاء می کند.

همچنان که در باره کتاب اولی فرموده: ”و لا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين،“ و در باره دومی فرموده: ”كل امه تدعى الى كتابها،“ و در باره سومی فرموده: ”و كل انسان الزمانه طائره في عنقه و نخرج له يوم القيمه كتابا يلقيه منشورا.“

ظاهر آیه حکم می کند به اینکه: کتابها یکی نیست، و کتاب اعمال غیر از امام مبین است، چون بین آن دو فرق گذاشته، یکی را خاص اشخاص دانسته و دیگری را برای عموم موجودات (کل شیء) خوانده است، و نیز تعبیر را در یکی به کتابت آورده، و در دیگری به احصاء.

”و كل شیء احصيناه في امام مبين،“ منظور از امام مبین لوح محفوظ است، لوحی که از دگرگون شدن و تغییر پیدا کردن محفوظ است، و مشتمل است بر تمامی

جزئیاتی که خدای سبحان قضایش را در خلق رانده، در نتیجه آمار همه چیز در آن هست، و این کتاب در کلام خدای تعالی با اسمهای مختلفی نامیده شده: لوح محفوظ، ام الکتاب، کتاب مبین، و امام مبین، که در هر یک از این اسمای چهارگانه عنایتی مخصوص هست.

و شاید عنایت در نامیدن آن به امام مبین، به خاطر این باشد که بر قضاهاى حتمی خدا مشتمل است، قضاهاى که خلق تابع آنها هستند و آنها مقتدای خلق. و نامه اعمال هم - به طوری که در سوره جاثیه آمده - از آن کتاب استنساخ می شود، چون در آن سوره فرموده: "هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون."

(۱)

نویسندگان اعمال و فرشتگان محافظ انسان

- "وَإِنَّ عَلَيْنَا لَلْحَافِظِينَ،

- كِرَامًا كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ،

- و او بر شما نگهبانان گماشته،

- که نویسندگان ارجمندند، و هر چه بکنید می دانند."

این آیه شریفه اشاره دارد به اینکه اعمال انسان غیر از طریق یادآوری خود صاحب عمل، از طریق دیگری نیز محفوظ است، و آن محفوظ بودن اعمال با نوشتن فرشتگان نویسنده اعمال است، که در طول زندگی هر انسانی موکل بر او هستند، و بر معیار آن اعمال پاداش و کیفر می بیند، همچنان که فرمود: "و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا."

"و ان علیکم لحافظین،" یعنی از ناحیه ما حافظانی موکل بر شما هستند، که اعمال شما را با نوشتن حفظ می کنند، "کراما کاتبین،" حافظانی که دارای کرامت و عزتی نزد خدای تعالی هستند.

مراد از کتابت در کلمه کاتبین نوشتن اعمال است، به شهادت اینکه می فرماید: "یعلمون ما تفعلون،" و در این جمله می خواهد بفرماید: فرشتگان در تشخیص اعمال نیک از بد شما و تمیز حسنه آن از سیئه آن دچار اشتباه نمی شوند.

پس این آیه ملائکه را منزله از خطا می دارد، همچنان که آیه قبلی آنان را از گناه منزله می داشت.

بنا بر این ملائکه به افعال بشر با همه جزئیات و صفات آن احاطه دارند، و آن را

١- آیه ١٢ سوره یس المیزان ج : ١٧ ص : ٩٧

همانطور که هست حفظ می کنند.

در این آیات عده این فرشتگان که مامور نوشتن اعمال انسانند معین نشده، بله در آیه زیر که می فرماید: "اذ يتلقى الملقیان عن الیمین و عن الشمال قعید،" استفاده می شود که برای هر یک انسان دو نفر از آن فرشتگان موکلند، یکی از راست و یکی از چپ، و در روایات وارده در این باب نیز آمده که فرشته طرف راست مامور نوشتن حسنات، و طرف چپ مامور نوشتن گناهان است.

و نیز در تفسیر آیه "ان قران الفجر کان مشهودا،" اخبار بسیار زیادی از دو طریق شیعه و سنی رسیده که دلالت دارد بر اینکه نویسندگان نامه اعمال هر روز بعد از غروب خورشید بالا می روند، و نویسندگانی دیگر نازل می شوند، و اعمال شب را می نویسند تا صبح شود، بعد از طلوع فجر صعود نموده مجدداً فرشتگان روز نازل می شوند، و همینطور.

و در آیه مورد بحث که می فرماید: "یعلمون ما تفعلون،" دلالتی بر این معنا هست که نویسندگان دانای به نیات نیز هستند، چون می فرماید: آنچه انسانها می کنند می دانند، و معلوم است که بدون علم به نیات نمی توانند به خصوصیات افعال و عناوین آنها، و اینکه خیر است یا شر، حسنه است یا سیئه علم پیدا کنند، پس معلوم می شود ملائکه دانای به نیات نیز هستند.

(۱)

نویسندگان حسنات و سیئات انسان

- "إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٍ،

- دو مامور ما در طرف راست و چپ او نشسته اعمال او را می گیرند.

مراد از مُتَلَقِّيَانِ، دو فرشته ای است که موکل بر انسانند، و عمل او را تحویل گرفته آن را با نوشتن حفظ می کنند.

"عن الیمین و عن الشمال قعید،" یعنی دو فرشته ای که یکی در سمت راست نشسته و یکی در سمت چپ نشسته است. و منظور از سمت راست و سمت چپ، راست و چپ آدمی است.

یعنی به یاد آر و متوجه باش این را که دو فرشته عمل انسان را می گیرند، و منظور از این دستور این است که به علم خدای تعالی اشاره کند و بفهماند که خدای سبحان از طریق نوشتن اعمال انسانها توسط ملائکه به اعمال انسان علم دارد، علاوه بر

آن علمی که بدون وساطت ملائکه و هر واسطه ای دیگر دارد .

جمله ” عن اليمين و عن الشمال قعيد،“ می خواهد موقعیتی را که ملائکه نسبت به انسان دارند تمثیل کند، و دو طرف خیر و شر انسان را که حسنات و گناهان منسوب به آن دو جهت است به راست و چپ محسوس انسان تشبیه نماید، و گر نه فرشتگان موجوداتی مجردند که در جهت قرار نمی گیرند.

(۱)

ضبط و حفظ گفتار انسان

” مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ،

-هیچ سخنی در فضای دهان نمی آورد مگر آنکه در همانجا مراقبی آماده است.“

کلمه رقیب به معنای محافظ، و کلمه عتید به معنای کسی است که فراهم کننده مقدمات آن ضبط و حفظ است، خلاصه یکی مقدمات را برای دیگری فراهم می کند تا او از نتیجه کار وی آگاه شود.

و این آیه شریفه بعد از جمله ” اذ يتلقى المتلقيان،“ که آن نیز در باره فرشتگان موکل است، دوباره راجع به مراقبت دو فرشته سخن گفته با اینکه جمله اول تمامی کارهای انسان را شامل می شد و جمله دوم تنها راجع به تکلم انسان است، از باب ذکر خاص بعد از عام است که در همه جا می فهماند گوینده نسبت به خاص عنایتی بیشتر دارد.

(۲)

نوشتن اعمال و آثار اعمال

” إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثَرَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ ءِ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ،

-مایمیم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آنچه از آثارشان بعد از مردن بروز می کند همه را می نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمردیم.“

مراد از ” مَا قَدَّمُوا “ اعمالی است که انسانها قبل از مرگ خودشان کردند و از پیش، برای روز جزای خود فرستادند، و مراد از ” ءَاثَرَهُمْ “ باقیاتی است که برای بعد از مردن خود بجای گذاشتند، که یا سنت خیری است که مردم بعد از او به آن سنت

۱- آیه ۱۷ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۰

۲- آیه ۱۸ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۱

عمل کنند، مانند علمی که از خود به جای گذاشته، مردم بعد از او از آن علم بهره مند شوند، و یا مسجدی که بنا کرده تا مردم بعد از او در آن نماز بخوانند، و یا وضوخانه ای که مردم در آن وضو بگیرند و یا سنت شری است که باب کرده و مردم بعد از او هم به آن سنت عمل کنند، مانند اینکه محلی برای فسق و نافرمانی خدا بنا نهاده، همه اینها آثار آدمی است که خدا به حسابش می آورد.

و مراد از نوشتن « مَا قَدَّمُوا » و نوشتن « آثار »، ثبت آن در صحیفه اعمال، و ضبطش در آن به وسیله مامورین و ملائکه نویسنده اعمال است و این کتابت غیر از کتابت اعمال و شمردن آن در امام مبین است که عبارت است از لوح محفوظ.

(۱)

نسخه برداری از اعمال انسانها

– “ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنْ أُنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،

– این کتاب ما است که به حق بر شما سخن می گوید ما همواره آنچه شما می کردید استنساخ می کردیم! “

لازمه این که می فرماید: “ انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون، “ این است که اعمال ما نسخه اصلی باشد، و از آنها نسخه بردارند. و یا به عبارتی دیگر: اعمال در اصل کتابی باشد و از آن کتاب نقل شود.

لازمه این که گفتیم باید اعمال، خود کتابی باشد تا از آن استنساخ کنند، این است که مراد از جمله “ ما كنتم تعملون، “ اعمال خارجی انسانها باشد، بدین جهت که در لوح محفوظ است. (چون هر حادثه ای، و از آن جمله اعمال انسانها هم یکی از آن حوادث است، قبل از حدوثش در لوح محفوظ نوشته شده،) در نتیجه استنساخ اعمال عبارت می شود از نسخه برداری آن، و مقدمات و حوادث و عواملی که در آن اعمال دخیل بوده، از کتاب لوح محفوظ.

و بنا بر این، نامه اعمال در عین اینکه نامه اعمال است، جزئی از لوح محفوظ نیز هست، چون از آنجا نسخه برداری شده، آن وقت معنای اینکه می گوئیم ملائکه اعمال را می نویسند این می شود که ملائکه آنچه را که از لوح محفوظ نزد خود دارند، با اعمال بندگان مقابله و تطبیق می کنند.

و این همان معنایی است که در روایات از طرق شیعه از امام صادق علیه السلام و از طرق اهل سنت از ابن عباس نیز نقل شده است.

بنا بر این توجیه، جمله “ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ، “ خطابی است که خدای تعالی در روز جمع، یعنی روز قیامت، به اهل جمع می کند، و امروز آن را در قرآن برای ما حکایت کرده، در نتیجه معنایش این می شود: آن روز به ایشان گفته می شود این کتاب ما است که علیه شما چنین و چنان می گوید.

١- آیه ١٢ سوره یس المیزان ج : ١٧ ص : ٩٦

و اشاره با کلمه هذا اشاره به نامه اعمال است، که بنا بر توجیه ما در عین حال اشاره به لوح محفوظ نیز هست، و اگر کتاب را بر ضمیر خدای تعالی اضافه کرد، و فرمود این کتاب ما است از این نظر بوده که نامه اعمال به امر خدای تعالی نوشته می شود، و چون گفتیم نامه اعمال لوح محفوظ نیز هست، به عنوان احترام آن را کتاب ما خوانده است .

و معنای جمله: ”ینطق علیکم بالحق“، این است که کتاب ما شهادت می دهد بر آنچه که کرده اید، و دلالت می کند بر آن، دلالتی روشن و توأم با حق. و جمله ”انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون“، تعلیل می کند که چگونه کتاب علیه ایشان به حق نطق می کند، و معنایش این است که: چون کتاب ما دلالت می کند بر عمل شما، دلالتی بر حق، و بدون اینکه از آن تخلف کند، چون کتاب ما لوح محفوظ است که بر تمامی جهات واقعی اعمال شما احاطه دارد .

و اگر نامه اعمال خلائق را طوری به ایشان نشان ندهد که دیگر جای شکی و راه تکذیبی باقی نگذارد، ممکن است شهادت آن را تکذیب کنند، و بگویند کتاب شما غلط نوشته، ما چنین و چنان نکرده ایم، به همین جهت می فرماید کتاب ما به حق گواهی می دهد: ”یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو أن بینها و بینها امدا بعیدا.“

(۱)

بحثی در کتاب و حساب مؤمنین گناهکار

– ” فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَسَوْفَ يَحْسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا...“

– در آن روز کسی که نامه اش را به دست راستش دهند،

– به زودی خواهد دید که حسابی آسان از او می کشند...،

– وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ،

– فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا، وَ يَصْلَى سَعِيرًا...،

– و اما کسی که نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،

– به زودی فریاد و اوایلایش بلند می شود،

– و در آتش بسوزد...“

از مجموع آیات نه گانه به دست می آید که دادن نامه اعمال و نشر آن، همه قبل از حساب انجام می شود:

” و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیمه کتابا یلقیه منشورا،

اقراء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسييا.

١- آيه ٢٩ سورة جاثيه الميزان ج : ١٨ ص : ٢٧١

این آیات دادن نامه از پشت سر را مختص به کفار دانسته، ناگزیر گناهکاران از مؤمنین، مورد بحث قرار می گیرند که آیا از آنهايي هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود و یا از آنهايي که نامه شان از پشت سر داده می شود؟

آنچه از روایات شیعه و سنی برمی آید این است که این طایفه داخل دوزخ می شوند و زمانی در آنجا عذاب می بینند، سپس با شفاعت شفیعان از دوزخ نجات می یابند، پس این طایفه جزو طایفه دوم نیستند، چون گفتیم آیه شریفه تنها کفار را جزو آن طایفه دانسته، از سوی دیگر جزو طایفه اول هم که نامه شان را به دست راستشان می دهند نیستند، چون آیات ظهور در این دارد که اصحاب یمین حسابی آسان پس داده و سپس داخل بهشت می شوند، این را هم نمی توان گفت که گناه کاران از مؤمنین اصلاً نامه عملی ندارند، برای اینکه آیه شریفه "و کل انسان الزمانه طائره فی عنقه"، تصریح دارد که بطور کلی هر انسانی نامه اعمالی دارد.

ظاهر آیات (اگر نگوییم صریح آن) این است که: داخل آتش و یا بهشت شدن نتیجه ای است که بر داوری دستگاه الهی مترتب می شود، و داوری نتیجه حساب است که بر داشتن نامه عمل مترتب می شود، تا چندی که نامه های اعمال را به دست صاحبانش نداده اند حساب معنا ندارد، و تا حساب تمام نشود داوری معنا ندارد، و تا داوری نشود داخل بهشت و یا دوزخ شدن معنا ندارد.

آیاتی که راجع به اصحاب شمال سخن می گوید، مانند آیات سوره واقعه و الحاقه و تا حدودی سوره اسراء، این خصیصه را مختص به کفار دانسته، و از مجموع آیاتی که در این باب هست استفاده می شود کسانی که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود، همانهايند که نامه هایشان از پشت سر داده می شود.

(۱)

کتابی که در قیامت بحق سخن خواهد گفت!

– "وَلَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،

– ما هیچ کس را بیش از توانایی اش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است که به حق گویند و هیچ کس به هیچ وجه ستم نخواهد شد.

منظور از گویایی کتاب این است که آنچه را که در آن ثابت است بی پرده و فاش بیان می کند. آری، به آنچه از اعمال صالح که در آن کتاب نوشته شده گویا نیست مگر به حق، چون این کتاب از زیاده و نقصان و تحریف محفوظ است.

حساب قیامت هم بر اساس آنچه در کتاب است رسیدگی می شود، و جمله ینطق اشاره به همین است.

پاداش هم بر اساس نتایجی است که از محاسبه به دست می آید، و جمله ”و هم لا یظلمون“ اشاره به همین است .

پس مؤمنین از اینکه ظلم شوند ایمنند، و اجرشان به هیچ وجه فراموش نمی شود، و از دادنش دریغ نمی کنند، و یا کمتر از آنچه هست نمی دهند، و یا عوض و بدل نمی شود، همچنان که از خطر اینکه اعمالشان حفظ نشود، و یا بعد از حفظ فراموش شود، و یا به وجهی از وجوه تغییر کند ایمنند.

خدای تعالی آنچه را که ما در قیامت با آن روبرو می شویم در آیه فوق برای ما ممثل کرده، و به صورت یک صحنه دادگاهی و دادخواهی، و دادرسی، مجسم نموده است، و معلوم است که در یک صحنه دادگاه از آن جهت که دادگاه است پای احتجاج و دفاع و شاهد و پرونده و برگه های جرم و روبرو کردن دو طرف متخاصم به میان می آید، و بدون اینها صحنه پایان نمی پذیرد.

اگر از این معنا چشم پوشی کنیم، برای ظاهر شدن اعمال آدمی در روز رجوعش به خدای سبحان تنها اذن او کافی است، و به هیچ یک از مطالب مذکور حاجت نیست - دقت فرمایید.

(۱)

ارتباط استنساخ اعمال با مکر الهی

”وَ إِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِّنْ بَعْدِ ضِرَاءٍ مَّسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ“

- هنگامی که به مردم رحمتی پس از زبانی که به آنها رسیده می چشانیم آنها در آیات ما مکر می کنند و دست به توجیهات ناروا برای آن نعمت و رحمت می زنند. بگو: مکر خدا سریع تر از هر مکاری است، و محققا فرشتگان ما مکرهای شما را می نویسند. “

می فرماید: ما بر کرده های شما گواهان و مراقبینی داریم که آنان را نزد شما می فرستیم تا اعمالتان را بنویسند و حفظ کنند، و به محضی که یک عمل انجام بدهید هم عملتان نوشته شده، و هم جزای آن معین شده و دیگر مجال و فرصتی نمی ماند که مکر شما اثر خود را ببخشد، چه ببخشد و چه نبخشد جزای آن قبلا معلوم شده است.

از ظاهر آیه شریفه: ”هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون“، معنای کتابت اعمال بندگان به دست ملائکه این است که اعمال را از پشت پرده استعدادها به مرحله فعلیت خارجی در آورند، و آن وقت خود اعمال در صحیفه عالم کون نقش بسته می شود.

با این بیان کاملاً روشن می شود که کتابت اعمال بندگان توسط رسولان چگونه علت شده است برای اسرع المکر بودن خدای تعالی، چون بنابر این بیان، حقیقت معنا اینطور می شود: ما اعمال شما را که با آن اعمال مکر می کنید از داخل ذات شما بیرون آورده آن را در خارج قرار می دهیم، و با این حال چگونه بر ما پوشیده می ماند که شما می خواهید با این اعمال خود با ما مکر کنید؟ و مگر مکر چیزی جز این است که مثلاً شما بخواهید با حيله، کسی را از مقصدش برگردانید بطوریکه خود او متوجه نشود؟ و شما نمی توانید چیزی را بر ما پوشیده نمائید، این مائیم که حقیقت امر را بر شما پوشانندیم .

رفتاری که خیال می کردید مکر بر ما است، مکر ما بر خودتان بود، چون ما بودیم که کاری کردیم که مکر ما را مکر خود بپندارید و به آن اقدام نمائید، و این پندار و این اقدام ضلالتی بود از طرف شما، و اضلالی بود از طرف ما، که ما شما را به سزای کارهای نادرستی که کردید گرفتار کردیم .

(۱)

ارتباط پیشوایان حق و باطل با دادن نامه اعمال به دست راست و چپ

– ”يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَّتِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا،

– وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا،

– روزی که هر قومی را با امامشان دعوت کنیم هر کس نامه دعوتش را به دست راستش دهند آنان نامه خود قرائت کنند و کمترین ستمی به ایشان نخواهد رسید،

– هر کسی در این دنیا نابینا و کوردل باشد در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود.“

در قیامت هر گروهی با پیشوای خودشان احضار خواهد شد و هر که به امام حقی اقتداء کرده باشد، نامه عملش را به دست راستش می دهند، و هر که از معرفت امام حق در دنیا کور بوده، در آنجا هم کور خواهد بود.

” و من کان فی هذه اعمى فهو فی الآخرة اعمى و اضل سبیلاً.“

مراد از کوری آخرت کوری چشم نیست، بلکه نداشتن بصیرت و دیده باطنی است. مقصود از کوری در دنیا هم همین است:

” فانها لا تعمی الابصار و لكن تعمی القلوب التي فی الصدور.“

پس معنای آیه این است که هر که در زندگی دنیا امام حق را نشناسد و راه حق نییاید چنین کسی در آخرت سعادت و رستگاری را نمی بیند و راه به سوی آمرزش

١- آیه ٢١ سوره یونس المیزان ج : ١٠ ص : ٤٧

از ظاهر آیه استفاده می شود که برای هر طائفه ای از مردم امامی است غیر از امام طائفه دیگر. امامی که روز قیامت خوانده می شود آن کسی است که مردم او را امام خود گرفته باشند و به او اقتداء کرده باشند نه آن کس که خداوند به امامتش برگزیده باشد.

مراد از امام هر طائفه، آن کسی است که مردم به پیشوائیش تن در داده باشند، حال چه اینکه امام حق باشد و چه امام باطل.

(۱)

وای در این نامه چیست؟

– “وَوُضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ أَحَدًا،

– نامه ها پیش آرند و گنه کاران را از مندرجات آن هراسان بینی و گویند: ای وای بر ما این نامه چیست که گناه کوچک و بزرگی نگذاشته مگر آن را به شمار آورده، و هر چه کرده اند حاضر یابند که پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند.“

وضع کتاب در قیامت به معنای نصب آن است تا بر طبقش حکم کنند. از ظاهر سیاق استفاده می شود که کتاب مورد نظر کتاب واحدی است که اعمال تمامی خلائق در آن ضبط شده، و آن را برای حساب نصب می کنند، نه اینکه هر یک نفر یک کتاب جداگانه ای داشته باشد. این با آیاتی که برای هر انسانی و هر امتی کتابی جداگانه ای سراغ می دهد منافات ندارد.

ذکر اشفاق و ترس مجرمین خود دلیل بر این است که مقصود از کتاب، کتاب اعمال است، و یا کتابی است که اعمال در آن است، و اشفاقشان از آن حالی که به خود گرفته اند به خاطر این است که مجرم بودند. پس این حال و روزگار مخصوص به آنان نیست، هر کس در هر زمانی مجرم باشد هر چند که مشرک نباشد چنین روزگاری خواهد داشت.

” و یقولون یا ویلتنا مال هذا الكتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصیها،“

” و گفتند وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده و همه را شمرده است!“

این بیان خود اظهار وحشت و فرع از تسلط کتاب در احصاء و شمردن گناهان و یا تسلطش بر مطلق حوادث و از آن جمله گناهان است، که این اظهار وحشت را به

صورت استفهام تعجیبی اداء کرده اند، و از آن به دست می آید که چرا اول صغیره را گفتند بعد کبیره را، وجه آن این می باشد که هیچ گناه کوچکی را به خاطر اینکه کوچک است، و مهم نیست، از قلم نینداخته، و هیچ گناه بزرگی را به خاطر اینکه واضح است، و همه می دانند فروگذار نکرده است.

” و وجدوا ما عملوا حاضرا.“

آنچه را حاضر نزد خود می یابند خود اعمال است، که هر یک به صورت مناسب خود مجسم می شود نه کتاب اعمال و نوشته شده آنها، همچنان که از امثال آیه ” یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون“ نیز همین معنا استفاده می شود، و جمله ” و لا یظلم ربک احدا“ نیز که در ذیل آیه مورد بحث است همین معنا را تایید می کند چون ظلم نکردن بنا بر تجسم اعمال روشنتر است، زیرا وقتی پاداش انسان خود کرده های او باشد و احدی در آن دخالت نداشته باشد دیگر ظلم معنا ندارد - دقت فرمائید .

(۱)

کتابت اعمال صالح توأم با ایمان

” فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ“

و هر کس اعمال شایسته کند و مؤمن باشد کوشش او بدون پاداش نماند و ما ثبت کننده مساعی او هستیم.

این آیه شریفه از آیاتی است که دلالت می کند بر قبولی اعمال صالح، مشروط به اینکه توأم با ایمان باشد، همچنان که آیات حبط اعمال به خاطر کفر، آن را تایید می کند، و نیز دلالت می کند بر اینکه مؤمنی که بعضی از اعمال صالح را به جای می آورد اهل نجات است.

پس معنای اینکه فرمود: ” فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ“ این است که از افراد بشر هر کس چیزی از اعمال صالح را به جای آورد، ” فلا کفران لسعیه - سعی ایشان مستور نمی ماند.“

البته عمل صالح را مقید به ایمان کرد چون عمل بدون ایمان اثری ندارد. و مراد از ایمان قطعا ایمان به خدا است، چیزی که هست ایمان به خدا جدای از ایمان به انبیا نیست، آن هم همه آنان، بدون استثناء.

و معنای اینکه فرمود: ” و انا له کاتبون“ این است که ما اعمالشان را در صحیفه

اعمال ثبت می کنیم، ثبتي که هرگز فراموش نشود. مقصود از این که فرمود: "فلا کفران لسعیه و انا له کاتبون"، این است که عمل صالحشان فراموش و کفران نمی شود.

(۱)

ثبت سرها و نجواها بوسیله ملائکه ثبت اعمال

- "أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ،

و یا پنداشته اند که ما سر و نجوایشان را نمی شنویم، بلکه می شنویم، و فرستادگان ما نزد ایشان هستند، و می نویسند.

منظور از کلمه سرّ اسراری است که در دل‌های خود پنهان می دارند، و منظور از کلمه نجوی سخنان بیخ گوشي است که با یکدیگر دارند، سخنانی که می خواهند دیگران نشنوند. و چون سر عبارت است از حدیث نفس لذا از علم خدا بدان و از اطلاع خدا به سخنان بیخ گوشي آنان تعبیر کرد به اینکه خدا آن را می شنود.

"بلی و رسلنا لدیهم یکتبون"، یعنی بلکه ما سر و نجوای ایشان را می شنویم و فرستادگان ما هم که موکل بر ایشانند تا اعمالشان را بنویسند کارهای ایشان را می نویسند و حفظ می کنند.

(۲)

ثبت شهادت دروغین

- "وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبْدُ الرَّحْمَنِ إِنثًا أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْئَلُونَ،

- آری مشرکین ملائکه را که بندگان خدایند ماده پنداشتند، مگر در هنگام آفریدن آنان حاضر بودند؟ به زودی این شهادتشان نوشته می شود و از آن بازخواست خواهند شد.

"ستکتب شهادتهم و یسئلون"، به زودی این شهادت بدون علم آنها در نامه اعمالشان نوشته می شود و در قیامت از آن بازخواست خواهند شد.

(۳)

ضبط هر عمل کوچک و بزرگ در نامه اعمال

- "وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ،

وَكُلَّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ،

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ،

و با اینکه ما امثال شما را هلاک کردیم باز هم کسی نیست که متذکر شود،

۱- آیه ۹۴ سوره انبیاء المیزان ج : ۱۴ ص : ۴۵۷

۲- آیه ۸۰ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۸۹

۳- آیه ۱۹ سوره زخرف المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۳۵

- بدانند که آنچه کرده اند در نامه ها ضبط است،

- و هر کوچک و بزرگی در آن نوشته شده. “

می فرماید: آن اندازی که شما را از عذاب دنیا و آخرت کردیم صرف خبری نبود که به شما داده باشیم، و از این باب نبود که با شما حرفی زده باشیم، این هم مسلکان شما از امت های گذشته اند که این انذار در آنان شروع شد، و ما هلاکشان کردیم، و به عذاب دنیائیشان مبتلا ساختیم، و به زودی عذاب آخرت را خواهند دید، چون اعمالشان همه نوشته شده و در نامه های محفوظ نزد ما ضبط گردیده، به زودی بر طبق آن نوشته ها به حسابشان می رسیم، و به آنچه کرده اند جزایشان می دهیم.

” و كل شیء فعلوه فی الزبر و كل صغیر و كبر مستطر، “ کلمه زبر به معنای نامه های اعمال است و مراد از صغیر و کبیر اعمال صغیر و کبیر است.

(۱)

شمارش اعمال فراموش شده انسان به وسیله خدا

- ” یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فِیْبَئْتُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ،

- و این عذاب در روزی است که خدا همه آنان را مبعوث می کند و بدانیچه کرده اند خبر می دهد چون خدا اعمال آنان را شمرده و خود آنان فراموش کرده اند و خدا بر هر چیزی ناظر و گواه است. “

روزی که خدا مبعوثشان می کند که روز حساب و جزاء است، و آنگاه آنان را از حقیقت همه آنچه کرده اند با خبر می سازد

” احصیه الله و نسوه، “ کلمه احصاء به معنای احاطه داشتن به عدد هر چیز است، به طوری که حتی یک عدد از آن از قلم نیفتد.

” و الله علی کل شیء شهید، “ اگر گفتیم خدا عمل آنان را شمرده دارد، و خود آنان فراموش کرده اند، برای این است که خدا ناظر و شاهد بر هر چیز است.

(۲)

آنها که کتابشان به دست راست داده می شود!

- ” فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فِیْقُولُ هَآؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابَیْهِ،

- اما کسی که نامه عملش را به دست راستش داده باشند از خوشحالی فریاد می زند بیاید نامه ام را بخوانید که به سعادت
حکم می کند.

این آیه شریفه و مابعدش بیان تفصیلی اختلاف حال مردم در روز قیامت است،

۱- آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره قمر المیزان ج ۱۹ ص ۱۴۵

۲- آیه ۶ سوره مجادله المیزان ج ۱۹ ص ۳۱۶

اختلافی که از حیث سعادت و شقاوت دارند. می فرماید: کسی که کتابش به دست راستش داده شده رو به فرشتگان می کند و می گوید: بیاید نامه عمل مرا بگیرید و بخوانید که چگونه به سعادت من حکم می کند.

”انی ظننت انی ملاق حساییه،“ اگر گفتم کتاب من کتاب یمین است، و به سعادت من حکم می کند، برای این بود که من در دنیا به چنین روزی یقین داشتم، و یقین داشتم که به زودی حساب خود را ملاقات می کنم، و به پروردگارم ایمان آوردم، و عمل خود را اصلاح کردم.

”فهو فی عیشه راضیه،“ یعنی چنین کسی زندگی می کند به عیش راضیه، به عیشی که خودش آن را بیسندد.

”فی جَنِّهِ عَالِيهِ، قُطُوفُهَا دَائِيَةٌ، كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اسَلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ.“ یعنی او در بهشتی است که دارای مقامی عالی است، و او در آن بهشت لذاتی دارد، که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده باشد، و نه بر قلب کسی خطور کرده باشد.

”قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ،“ قُطُوفُ به معنای میوه ای است که به حد چیدن رسیده باشد، و معنای جمله این است که میوه های آن بهشت به وی نزدیک است، به طوری که هر جور بخواهد می تواند بچیند.

”كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اسَلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ،“ یعنی به ایشان گفته می شود: بخورید و بنوشید، از همه آنچه خوردنی و نوشیدنی در بهشت است، در حالی که گوارایتان باشد، و این پاداش آن ایمان و عمل صالحی است که در دنیای گذرا و ناپایدار برای امروزتان تهیه دیدید.

(۱)

آنها که کتابشان به دست چپ داده می شود!

– ”وَ اَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنِي لَمْ اُوتِ كِتَابِيَهُ،“

– و اما کسی که نامه عملش را به دست چپش داده باشند می گوید ای کاش نامه ام را به من نداده بودند.

صاحبان این سخن اشقیای مجرمند که نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند، و معنای اینکه چرا نامه اعمال مجرمین را به دست چپشان می دهند، در تفسیر سوره اسراء (در المیزان) گذشت، این طایفه در قیامت آرزو می کنند که ای کاش نامه اعمال خود را نمی دیدند، و نمی فهمیدند حسابشان چیست، و این آرزوییشان از این جهت

است که می بینند چه عذاب الیمی برایشان آماده شده است:

- پس خطاب می رسد بگیریید او را و دست و پایش را ببندید، و سپس در آتشش افکنید، و آنگاه او را به زنجیری که طولش هفتاد ذراع است ببندید!

- در نتیجه امروز در اینجا هیچ دوستی حمایت کننده ندارد، و به جز چرک و خون دوزخیان هیچ طعامی ندارد، چرک و خونی که خوراک خطاکاران است و بس!

(۱)

کتاب ابرار در علیین، و مشاهده کنندگان علیین

- "كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ، وَ مَا أَذْرَاكُ مَا عَلِيّونَ،

- كِتَابٌ مَّرْقُومٌ،

- يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ،

- نه، نامه نیکان در علیین است،

- و تو چه دانی که علیین چیست؟

- کتابی است نوشته شده،

- که مقربان شاهد آند.

کلمه علیون به معنای علوی روی علو دیگر است، و یا به عبارتی دیگر علوی دو چندان که با درجات عالی و منازل قرب به خدای تعالی منطبق می شود.

معنای آن، این است که: آنچه برای ابرار مقدر شده، و قضایش رانده شده، تا جزای نیکوکاریهای آنان باشد، در علیین قرار دارد، و تو ای پیامبر! نمی دانی علیین چیست، امری است نوشته شده، و قضایی است حتمی و مشخص و بدون ابهام.

" یشهده المقربون، " شهادت در این جمله به معنای معاینه و به چشم خود دیدن است، و مقربین، قومی از اهل بهشتند که درجه شان از درجه عموم ابرار به بیانی که در تفسیر آیه " عینا یشرب بها المقربون، " خواهد آمد بالاتر است، پس مراد این است که مقربین، علیین را با ارائه خدای تعالی می بینند، و خدای عز و جل نظیر این مشاهده را در باره دوزخ آورده و فرموده: " کلا لو تعلمون علم یقین لترون الجحیم، " و از این آیه استفاده می شود که مقربین همان اهل یقینند.

کتاب فجار، سرنوشتی مقدر!

- "كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ،

-وَمَا أَذْرَاكَ مَا سَجِّينٌ،

-كِتَابٌ مَّرْقُومٌ،

-نه، بلکه نامه بدکاران در سجین است،

-و تو چه دانی که سجین چیست؟

۱- آیه ۲۵ تا ۳۷ سوره الحاقه المیزان ج ۱۹ ص ۶۶۷

۲- آیه ۱۸ تا ۲۱ سوره مطفین المیزان ج ۲۰ ص ۳۸۷

- کتابی است نوشته شده .

دقت در سیاق این چهار آیه و مقایسه آنها با یکدیگر، و نیز آنچه از مقایسه مجموع این چهار آیه با مجموع چهار آیه ای که با جمله: " کلا- ان کتاب الابرار ... " شروع می شود آنچه به دست می آید این است که: مراد از کلمه سجین چیزی است که مقابل و مخالف علین باشد، و چون معنای علین علو روی علو دیگر و یا به عبارتی علو دو چندان است، معلوم می شود منظور از سجین هم سفلی روی سفلی دیگر، و یا به عبارتی پستی دو چندان و گرفتاری در چنان پستی است، همچنان که آیه " ثم ردناه اسفل سافلین، " بدان اشاره می کند، پس از هر معنا نزدیک تر به ذهن این است که این کلمه مبالغه در سجن - حبس - باشد، در نتیجه معنای آیه این است که کتاب فجار در حبس و زندانی است که هر کس در آن بیفتد بیرون شدن برایش نیست.

کلمه کتاب به معنای مکتوب است، آن هم نه از کتابت به معنای قلم دست گرفتن و در کاغذ نوشتن، بلکه از کتابت به معنای قضای حتمی است، و منظور از کتاب فجار سرنوشتی است که خدا برای آنان مقدر کرده، و آن جزایی است که با قضای حتمیش اثبات فرموده است .

پس حاصل آیه این شد: آنچه خدای تعالی به قضای حتمیش برای فجار مقدر و آماده کرده در سجین است که سجینی بر بالای سجنی دیگر است، به طوری که اگر کسی در آن بیفتد تا ابد و یا تا مدتی بس طولانی در آن خواهد بود.

" کتاب مرقوم، " کلمه کتاب در اینجا نیز به معنای مکتوب است از کتابت، و به معنای قضاء و اثبات می باشد، و کلمه مرقوم از ماده رقم است که به معنای خط درشت است. همچنین جمله مورد بحث اشاره ای به این معنا است که آنچه برای آنان مقدر شده کاملاً روشن است، و هیچ ابهامی در آن نیست، و حتمی و مشخص است و تخلف پذیر نیست.

فرموده کتاب فجار در سجین است که آن نیز کتابی است مرقوم، پس سجین کتابی است جامع که در آن خیلی سرنوشت ها نوشته شده و از آن جمله کتاب و سرنوشت فجار است .

(۱)

مشمولین حساب آسان در قیامت

- " فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، فَسَوْفَ يَحْسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا،

وَيُنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا،

- در آن روز کسی که نامه اش را به دست راستش دهند،

١- آیه ٤ تا ٦ سورہ مطففین المیزان ج ٢٠ ص ٣٨١

-به زودی خواهد دید که حسابی آسان از او می کشند،

-و خوشحال و خندان به سوی اهلش برمی گردد.

منظور از کتاب، نامه عمل است، به دلیل اینکه دنبالش مساله حساب را ذکر کرده. "فسوف يحاسب حسابا يسيرا،" حساب يسير آن حسابی است که در آن سهل انگاری شود نه سختگیری.

"و ينقلب الی اهله مسرورا،" مراد از اهل انیس هایی است که خدا برای او در بهشت آماده کرده، مانند حور و غلمان و غیره، و این معنا از سیاق استفاده می شود.

(۱)

مشمولین حساب سخت در قیامت

- "وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ،

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا، وَ يَصْلَىٰ سَعِيرًا،

-و اما کسی که نامه اعمالش را از پشت سرش بدهند،

-به زودی فریاد واویلایش بلند می شود،

-و در آتش بسوزد.

بعید نیست که اگر نامه عملشان از پشت سرشان داده می شود به خاطر این است که در آن روز صورتشان به عقب بر می گردد، همچنان که در جای دیگر فرموده: "من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها."

در اینجا ممکن است بگویی دادن نامه عمل کفار از پشت سر منافات دارد با آیات دیگری که می فرماید: نامه آنان را به دست چپشان می دهند، و لیکن بین این دو دسته آیات منافاتی نیست، چون مواقف روز قیامت یک موقف و دو موقف نیست.

"فسوف يدعوا ثبورا،" دعای ثبور خواندنشان به این معنا است که می گویند: وا ثبورا مثل اینکه می گوئیم: واویلا.

"و یصلی سعیرا،" یعنی داخل آتشی می شود و یا حرارتش را تحمل می کند که در حال زبانه کشیدن است، آتشی است که نمی توان گفت چقدر شکنجه آور است.

"انه کان فی اهله مسرورا،" او در میان اهلش مسرور بود، و از مال دنیا که به او می رسید خوشحال می شد، و دلش به سوی

زینت های مادی مجذوب می گشت، و همین باعث می شد که آخرت از یادش برود، و خدای تعالی انسان را در این خوشحال شدن مذمت کرده، و آن را فرح بیجا و بغير حق دانسته، می فرماید: ”ذلكم بما كنتم تفرحون في الأرض بغير الحق و بما كنتم تمرحون.“

”انه ظن ان لن يحور،“ یعنی گمان می کرد بر نمی گردد، و مراد برگشتن به سوی پروردگارش برای حساب و جزا است.

و این پندار غلط هیچ علتی به جز این ندارد که در گناهان غرق شدند، گناهای

که آدمی را از امر آخرت باز می دارد و باعث می شود انسان آمدن قیامت را امری بعید بشمارد.

(۱)

برای هر فرد نویسنده و نگهبانی است!

– ”إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ،

– هیچ انسانی نیست مگر آنکه نگهبانی بر او موکل است.“

مراد از موکل شدن نگهبانی برای حفظ نفس، این است که فرشتگانی اعمال خوب و بد هر کسی را می نویسند، و به همان نیت و نحوه ای که صادر شده می نویسند، تا بر طبق آن در قیامت حساب و جزا داده بشوند، پس منظور از حافظ، فرشته، و منظور از محفوظ عمل آدمی است، همچنان که در جای دیگر فرموده: ”و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون.“

بعید نیست که مراد از حفظ نفس، حفظ خود نفس و اعمال آن باشد، و منظور از حافظ، جنس آن بوده باشد، که در این صورت چنین افاده می کند که جانهای انسانها بعد از مردن نیز محفوظ است، و با مردن نابود و فاسد نمی شود، تا روزی که خدای سبحان بدنها را دوباره زنده کند، در آن روز جانها به کالبدها برگشته دوباره انسان بعینه و شخصه همان انسان دنیا خواهد شد، آنگاه طبق آنچه اعمالش اقتضا دارد جزا داده خواهد شد، چون اعمال او نیز نزد خدا محفوظ است، چه خیرش و چه شرش .

بسیاری از آیات قرآن که دلالت بر حفظ اشیا دارد این نظریه را تایید می کند، مانند آیه ”قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم،“ و آیه ”الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت.“

ظاهر آیه ای که در سوره انفطار بود و می گفت وظیفه ملائکه حافظ حفظ نامه های اعمال است، با این نظریه منافات ندارد، برای اینکه حفظ جانها هم مصداقی از نوشتن نامه است، همچنان که از آیه ”انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون،“ این معنا استفاده می شود.

”یوم تبلی السرائر،“ رجوع در روزی است که آنچه از عقاید و آثار اعمال که انسانها پنهان کرده بودند، چه خیرش و چه شرش به مورد آزمایش و شناسایی قرار می گیرد، و زرگر اعمال و عقاید آنها را در بوت زگری خود می آزماید، تا معلوم شود کدام صالح و کدام فاسد بوده و کدام خالص و کدام دارای ناخالصی و عیار است و بر طبق آن صاحبش را جزا می دهد، پس آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است: ”ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله.“

(۲)

۱- آیه ۱۰ تا ۱۵ سوره انشقاق المیزان ج ۲۰ ص ۴۰۳

۲- آیه ۱ تا ۴ سوره طارق المیزان ج ۲۰ ص ۴۲۸

”وَ كُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَهُ طَرَّتُهُ فِى عُنُقِهِ وَ نَخْرُجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا،

اَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا،

و ما مقدرات و نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم که ملازم و قرین همیشگی او باشد و روز قیامت کتابی که نامه اعمال اوست بر او بیرون آریم در حالیکه آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آنرا یک مرتبه ملاحظه کند،

و به او خطاب رسد که تو خود کتاب اعمال را بخوان و بنگر تا در دنیا چه کرده ای که تو خود تنها برای رسیدگی بحساب خویش کافی هستی.“

مراد از کلمه طائر هر چیزی است که با آن بر میمنت و نحوست استدلال شود، و حسن عاقبت و یا سوء آن کشف و آشکار گردد، زیرا برای هر انسانی چیزی که مربوط به عاقبت امر بوده و بتوان به وسیله آن به کیفیت عاقبتش از خیر و شر پی برد وجود دارد. طائر در اینجا عمل انسان است.

و اینکه فرمود: ما طائر هر کسی را در گردنش الزام کرده ایم معنایش اینست که آن را لازم لا ینفک و جدائی ناپذیر او قرار داده ایم که به هیچ وجه از او جدا نگردد.

خواست خدا بر این مطلب استوار است که آن چیزی که سعادت و شقاوت را به دنبال خود برای آدمی خواهد آورد همواره در گردن او باشد، و این خداست که سرنوشت آدمی را چنین لازم لا ینفک او کرده است، و این سرنوشت همان عمل آدمی است، چون خدای تعالی می فرماید: ”و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی.“

پس آن طائر و آینده ای که خداوند لازم لا ینفک آدمی کرده همان عمل اوست، و معنای الزام کردن آن این است که خداوند چنین مقرر فرموده است که هر عملی قائم به عاملش بوده و خیر و شر آن، به خود او برگردد، نه آنکه او را رها کرده به غیر او گلاویز شود.

و از آیه: ”و ان جهنم لموعدهم اجمعین - تا آیه - ان المتقین فی جنات و عیون،“ استفاده می شود که خداوند چنین مقرر فرموده است که عاقبت خیر، با داشتن ایمان و تقوی محقق می شود، و عاقبت بد در پیروی از کفر و معصیت است .

و لازمه این قضاء این است که در عمل هر انسانی شواهدی باشد که به طور قطع و بدون خطا و اشتباه عاقبت او را تعیین و مشخص کند، چون گفتیم که چنین مقرر شده که هر عملی به صاحبش برگردد، و هر کسی جز عملش سرمایه دیگری نداشته باشد و سرانجام کار اطاعت به بهشت و کار گناه به آتش بیانجامد.

در این بیان، روشن می شود که آیه شریفه سعادت و شقاوت را اگر بطور لزوم و حتم برای انسان اثبات می کند از راه اعمال نیک و بدش می باشد که خود به اختیار خویش کسب کرده است نه اینکه بخواهد بگوید لزوم یکی از این دو جبری است و عمل افراد هیچگونه اثری در سعادت و شقاوت آنان ندارد، خلاصه اینکه معنای آیه شریفه آنطور نیست که بعضی خیال کرده اند که آیه شریفه سعادت و شقاوت هر کس را اثر قضاء حتمی و ازلی دانسته، چه اینکه عملی انجام دهد و یا ندهد، و چه اطاعت کند یا معصیت نماید.

– “و نخرج له يوم القيامة كتابا يلقيه منشورا.”

وضع این کتاب را که در این جمله گفته شده، جمله بعدی یعنی “اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم حسينيا،” روشن می کند، چون دلالت دارد بر اینکه: اولاً آن کتابی که روز قیامت برای انسان بیرون می کشند کتاب خود او است، و هیچ ربطی به غیر او ندارد.

و ثانیاً این کتاب حقایق تمامی اعمال آدمی را دارد، بدون اینکه کوچک ترین عمل او را از قلم انداخته باشد، همچنانکه در آیه دیگری همین معنا را آورده و فرموده است: “و يقولون يا ويلنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصياها.”

و سوم اینکه: حقیقت اعمال را آمارگیری نموده سعادت باشد یا شقاوت، نفع باشد یا ضرر جلوه گر می سازد، جلوه ای که هیچ ابهامی نداشته و جای هیچگونه عذری باقی نمی گذارد، همچنانکه فرموده: “لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد!”

و از آیه: “يوم تجد كل نفس ما عملت من خیر محضاً و ما عملت من سوء...” برمی آید که کتاب مزبور دربردارنده حقیقت اعمال و نتایج خیر و شر آنها است، نه اینکه مانند کتابهای معمولی عبارت از خطوط و رسمها بوده باشد، پس آن کتاب عبارتست از همان اعمالی که خداوند آن را به انسان نشان می دهد که دیگر جای حاشا و تکذیب نماند، چون هیچ دلیلی محکمتر از مشاهده و دیدن نیست.

و از همینجا معلوم می شود که مراد از طائر و کتاب که در آیه مورد بحث آمده، یک چیز است و آن عبارت از اعمال آدمی است، و کسی توهم نکند که عمل قبلاً طائر بوده و کتاب نبوده و در قیامت کتاب شده و دیگر طائر نیست.

و خلاصه اینکه در جمله “و نخرج له،” اشاره ای است به اینکه حقایق کتاب اعمال از ادراک انسان پوشیده شده و در پس پرده غفلت است، و خداوند آن را از پس پرده بیرون می کشد و آدمی را از جزئیات آن با خبر می سازد، و مقصود از جمله “یلقیه منشورا،” هم همین است و این خود دلیل بر این است که این کتاب برای هر کس آماده

و زیر سر است، و نسبت به احدی در آن غفلت نمی شود، بنا بر این، جمله مذکور تاکید جمله قبلی است که می فرمود: "و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه،" چون حاصل معنای این جمله نیز همین بود که هر انسانی به زودی آثار اعمالش را خواهد یافت، اولاً- برای اینکه آثار اعمال، لازم لا ینفک و جدائی ناپذیر او است و ثانیاً برای اینکه به صورت کتابی در آمده که به زودی آن را پخش و منتشر خواهد دید .

- "اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا."

این آیه دلالت می کند بر اینکه حجت کتاب مذکور حجتی است قاطع به طوری که خواننده آن هیچ تردیدی در آن نمی کند، هر چند که خواننده خود گنهکار باشد، و چطور چنین نباشد و حال آنکه در کتاب به جای خط و نقش، خود عمل دیده می شود و پاداش و کیفر هم خود عمل است، همچنانکه فرموده: "لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون!"

و خلاصه معنای آیات با در نظر گرفتن اینکه سیاق آنها سیاق توبیخ و ملامت است این می شود که: خدای سبحان قرآن را نازل کرده و آن را راهنمای ملتی قرار داد که اقوام است و این کار بر طبق سنت الهی جریان یافته چرا که سنت او در هدایت مردم به سوی توحید و بندگی و به سعادت رساندن راه یافتگان و بدبخت کردن گمراهان در همه اعصار اینچنین بوده است و لیکن انسان خیر را از شر و نفع دهنده را از ضرر زننده تشخیص نداده است، نسبت به آنچه که مطابق هوی و هوس باشد عجله می کند، و در نتیجه شر را به عین حرص و ولعی که در خیر از خود نشان می دهد جستجو و طلب می کند و حال آنکه عمل چه خیر و چه شر همچون سایه دنبال آدمی است، و از یکدیگر جدا شدنی نیستند بلکه در کتابی محفوظ شده تا به زودی در روز قیامت برایش بیرون آورند و در پیش رویش بگسترند، و بر سر آن بازخواستش کنند، و چون چنین است بر آدمی لازم است که به هر چه که دلش خواست مبادرت نرزد و در ارتکاب آن عجله نکند، بلکه در امورش قدری توقف و تفکر نماید تا خیر و شر آن را از هم تشخیص داده و خیر را برگزیده و شر را رها سازد.

- "من اهتدی فانما یهتدی لفسه و من ضل فانما یضل علیها و لا تزر وازره وزر اخری!"

عمل چه نیک باشد و چه بد، ملازم و دنبال صاحبش بوده و علیه او بایگانی می شود و در هنگام حساب، خود را در برابر صاحبش آفتابی می کند، بنا بر این هر کس در راه و به سوی راه قدم نهد برای خود و به نفع خود قدم نهاده و نفع هدایتش عاید خودش می شود نه غیر خود، و کسی هم که در بیراهه و به سوی بیراهه قدم نهد ضرر گمراهیش به خودش برمی گردد و دودش به چشم خودش می رود، بدون اینکه به غیر

خود کمترین ضرری برساند، و هیچ نفسی بار گناه نفس دیگر را نمی کشد، و آنطور که بعضی از اهل ضلالت می پندارند که اگر گمراهی کنند وزر گمراهیشان به گردن پیشوایانشان است، و یا مقلدین می پندارند که مسؤولیت گمراهیشان به گردن پدران و نیاکان ایشان است، و خود مسؤولیتی ندارند، سخت در اشتباهند.

آری آن روزی را که مجرمین دارند، پیشوایانشان نیز دارند، چرا که هر کس که سنت بدی را باب کند تا زمانی که در دنیا عاملی به آن سنت زشت وجود دارد صاحب سنت نیز همه آن وزر را خواهد داشت، همانها که در دنیا می گفتند اینکار را بکن مسؤولیتش به گردن من! باید در قیامت گناه ایشان را به گردن بگیرند.

اما همه اینها وزر امامت و پیشوایی باطل و رواج دادن سنتهای بد است نه عین آن وزری را که مرتکب گناه دارد، تا لازمه به گردن گرفتن سنت گزاران این باشد که خود مرتکبین سنت باطل وزری نداشته باشند، و به فرض هم که عین آن باشد، معنایش این است که در یک گناه دو کس معذب شود.

[\(۱\)](#)

تبدیل و دگرگونی در اعمال

بحثی درباره: تبدیل سینات به حسنات

”إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا،

-مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،

و هر که توبه کند و عمل شایسته انجام دهد به سوی خدا بازگشتی پسندیده دارد.“

اینکه تبدیل گناهان به حسنه چه معنا دارد؟ ظاهر جمله: ”بیدل الله سیئاتهم حسنات،“ مخصوصا با در نظر داشتن اینکه در ذیلش فرموده: و خدا غفور و رحیم است، این است که: هر یک از گناهان ایشان خودش مبدل به حسنه می شود، نه عقابش و نه ملکه اش و نه اعمال آینده اش، بلکه یک یک گناهان گذشته اش مبدل به حسنه می شود، این ظاهر آیه است، پس باید با حفظ این ظاهر چاره ای اندیشید.

آنچه به نظر ما می رسد این است که باید بینیم گناه چیست؟

آیا نفس و متن عمل ناشایست گناه است و در مقابل نفس فعلی دیگر حسنه است و یا آنکه نفس فعل و حرکات و سکنتاتی که فعل از آن تشکیل شده در گناه و ثواب یکی است و اگر یکی است- که همینطور هم هست- پس گناه شدن گناه از کجا و ثواب شدن عمل ثواب از کجا است؟

مثلا- عمل زنا و نکاح چه فرقی با هم دارند که یکی گناه شده و دیگری ثواب، با اینکه حرکات و سکنتاتی که عمل، از آن تشکیل یافته در هر دو یکی است؟ و همچنین خوردن که در حلال و حرام یکی است؟

اگر دقت کنیم خواهیم دید تفاوت این دو در موافقت و مخالفت خدا است،

مخالفت و موافقتی که در انسان اثر گذاشته و در نامه اعمالش نوشته می شود، نه خود نفس فعل، چون نفس و حرکات و سکنتات که یا آن را زنا می گوئیم و یا نکاح، به هر حال فانی شده از بین می رود و تا یک جزئش فانی نشود نوبت به جزء بعدی اش نمی رسد و پر واضح است که وقتی خود فعل از بین رفت عنوانی هم که ما به آن بدهیم چه خوب و چه بد فانی می شود .

و حال آنکه ما می گوئیم: عمل انسان چون سایه دنبالش هست، پس مقصود آثار عمل است که یا مستتبع عقاب است و یا ثواب و همواره با آدمی هست تا در روز تبلی السرائر خود را نمایان کند.

این را نیز می دانیم که اگر ذات کسی شقی و یا آمیخته به شقاوت نباشد، هرگز مرتکب عمل زشت و گناه نمی شود، (همان حرکات و سکنتاتی را که در یک فرد شقی به صورت زنا در می آید، انجام می دهد، بدون اینکه زنا و کار زشت بوده باشد،) پس اعمال زشت از آثار شقاوت و خباثت ذات آدمی است، چه آن ذاتی که به تمام معنا شقی است و یا ذاتی که آمیخته با شقاوت و خباثت است.

حال که چنین شد، اگر فرض کنیم چنین ذاتی از راه توبه و ایمان و عمل صالح مبدل به ذاتی طیب و طاهر و خالی از شقاوت و خباثت شد و آن ذات مبدل به ذاتی گشت که هیچ شائبه شقاوت در آن نبود، لازمه این تبدیل این است که آثاری هم که در سابق داشت و ما نام گناه بر آن نهاده بودیم، با مغفرت و رحمت خدا مبدل به آثاری شود که با نفس سعید و طیب و طاهر مناسب باشد و آن این است که: عنوان گناه از آن برداشته شود و عنوان حسنه و ثواب به خود بگیرد.

و چه بسا ذکر رحمت و مغفرت در ذیل آیه اشاره به همین معنا باشد.

- " و من تاب و عمل صالحا فانه يتوب الى الله متابا، " سیاق آیه می رساند که در مقام رفع استبعاد از تبدیل سیات به حسنات است و خلاصه: می خواهد بفهماند که امر توبه آن قدر عظیم و اثرش آنچنان زیاد است که سیات را مبدل به حسنات می کند و هیچ استبعادی ندارد، چون توبه عبارت است از رجوع خاص به سوی خدای سبحان و خدای تعالی هر چه بخواهد می کند .

در این آیه شریفه علاوه بر بیان مزبور، این نکته نیز آمده که توبه شامل تمامی گناهان می شود، چه گناهی که توأم با شرک باشد و چه آنکه توأم نباشد.

(۱)

روپوشی بدترین عمل و اعطای پاداش بهترین عمل

”لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ،

- تا خدا بدترین گناهانشان را بریزد و اجرشان را بر طبق بهترین عملشان بدهد.“

مراد از بدترین و زشت ترین عمل همان شرک و نیز گناهان کبیره ای است که در حال شرک مرتکب شده اند. وقتی بدترین اعمال انسان پوشیده و پاک شود، پایین تر از آن نیز پاک می شود.

در مجمع البیان در ذیل این آیه گفته است: یعنی خدا عقاب شرک و گناهانی را که قبل از ایمان آوردن مرتکب شده اند، از آنان ساقط کرد به خاطر اینکه ایمان آوردند و نیکوکاری نمودند و به سوی خدای تعالی برگشتند. و این معنای خوبی است برای آیه، از جهت اینکه هم شامل همه اعمال زشت می شود و هم اینکه ساقط کردن را مقید کرده به گناهان قبل از ایمان و احسان و توبه، چون آیه شریفه اثر تصدیق صدق را بیان می کند و آن عبارت است از تکفیر گناهان به خاطر تصدیق و نیز جزای خیر در آخرت .

” و یجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون،“ بعضی از مفسرین گفته اند: مراد این است که به اعمال ایشان نظر می شود، آن وقت به بهترین آن اعمال با بهترین جزایی که لایق بدان است پاداش می دهند، و باقی اعمال نیکشان را بر طبق آن به بهترین جزاء پاداش می دهند.

(۱)

اثر ایمان و تقوی در روپوشی گناهان

” وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكُتُبِ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ،

- و اگر یهود و نصارا ایمان آورند و تقوا کنند ما گناهان ایشان را بخشیده و در بهشت های نعیم داخلشان می کنیم.“

مراد از تقوا بعد از ایمان، پارسائی و پرهیز از محرّمات الهی و از گناهان کبیره است، یعنی گناهانی که خداوند در قرآن کریم وعده دوزخ به مرتکب آن داده است، پس مراد از سیئات که خدا وعده کرده اگر آنان کبایر را مرتکب نشوند آن سیئاتشان را ببخشد، عبارتست از گناهان صغیره.

در اینجا خطاب را به همه اهل کتاب متوجه می کند، و بطور ملخص عموم اهل کتاب را متوجه می کند به اینکه چگونه نعمت بزرگ سعادت دو جهان را به رایگان از

دست دادند، و چه آسان جنت نعیم و نعمت حیات سعیده را از کف دادند.

(۱)

حسناتی که سیئات را از بین می برند!

– ”وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ،

– دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکیهها بدیهها را نابود می کند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.“

نمازها حسناتی است که در دلهای مؤمنین وارد شده و آثار معصیت و تیرگیهایی که دلهایشان از ناحیه سیئات کسب کرده از بین می برد.

”ذکر ذکری للذاکرین،“ یعنی اینکه گفته شد که حسنات سیئات را از بین می برد به خاطر اهمیتی که دارد و برای بندگانی که به یاد خدا هستند مایه تذکر است.

در تفسیر عیاشی (با واسطه) از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود:

– من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود: امیدوار کننده ترین آیات کتاب خدا آیه: ”اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل...“ است، و فرمود: ای علی! آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرده و بشیر و نذیرم قرار داده یکی از شما که برمی خیزد برای وضو گرفتن، گناهانش از جوارحش می ریزد، و وقتی به روی خود و به قلب خود متوجه خدا می شود از نمازش کنار نمی رود مگر آنکه از گناهانش چیزی نمی ماند، و مانند روزی که متولد شده پاک می شود، و اگر بین هر دو نماز گناهی بکند نماز بعدی پاکش می کند، آنگاه نمازهای پنجگانه را شمرد.

بعد فرمود: یا علی جز این نیست که نمازهای پنجگانه برای امت من حکم نهر جاری را دارد که در خانه آنها واقع باشد، حال چگونه است وضع کسی که بدنش آلودگی داشته باشد، و خود را روزی پنج نوبت در آن آب بشوید؟ نمازهای پنجگانه هم به خدا سوگند برای امت من همین حکم را دارد.

و نیز در آن کتاب (با واسطه) از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ... متوجه باش بین روز خود را با چه اعمالی به پایان می رسانی، زیرا با تو فرشته ای است موکل بر تو که آنچه را می کنی حفظ می کند و می نویسد پس هیچ گناهی را کوچک نشمار، هر چند خیلی ناچیز باشد، زیرا همین گناه ناچیز یک روز تو را بدبخت خواهد کرد، و هیچ کار نیکی را کوچک نشمار، زیرا هیچ چیز به مثل حسنه در جستجو نیست .

حسنة، گناه خیلی بزرگ و قدیمی را پیدا می کند و آن را از نامه عملت محو و

١- آیه ٦٥ سوره مائده المیزان ج : ٦ ص : ٥٢

ساقط می سازد و نمی گذارد بعد از تو بماند، و این در کلام خدای تعالی است که می فرماید: "ان الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين!"

(۱)

اصلاح حال مؤمنین صالح امت محمدص، و پرده پوشی گناهان آنها

- "وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ،

و کسانی که ایمان آورده، اعمال صالح انجام می دهند و به آنچه بر محمد نازل شده که حق است و به راستی از ناحیه پروردگارشان است ایمان می آورند خداوند گناهانشان را با مغفرت خود محو می کند و دلهایشان را اصلاح می فرماید.

"... وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ ص،" جمله ای است که ایمان آوردن را مختص به یک طائفه می داند. این قیدی است که صرفاً به خاطر عنایتی که به ایمان دارد آمده است. ظاهر صدر آیه که مطلق آمده، نشان می دهد مطلق دارندگان ایمان و عمل صالح منظورند.

"و هو الحق من ربهم،" یعنی به آنچه بر محمد نازل شده که حق است و به راستی از ناحیه پروردگارشان است ایمان می آورند.

"كفر عنهم سيئاتهم و اصلاح بالهم،" در این آیه شریفه، اضلال اعمال که در آیه قبلی بود با تکفیر سیئات و اصلاح بال مقابله شده، در نتیجه معنایش این می شود که: ایمان و عمل صالحشان به سوی غایت سعادتشان هدایت کرد.

چیزی که هست چون این هدایت تمام نمی شود مگر با تکفیر گناهان، چون با بودن گناهان وصول به سعادت دست نمی دهد، لذا تکفیر سیئات را هم ضمیمه اصلاح بال نمود.

و معنای آیه این است که: خداوند با عفو و مغفرت خود پرده ای بر روی گناهانشان می کشد، و هم در دنیا و هم در آخرت دلهایشان را اصلاح می کند، اما در دنیا برای اینکه دین حق دینی است که با آنچه فطرت انسانی اقتضایش را دارد موافق است، و احکامش مطابق همان فطرتی است که خدای تعالی بشر را بر آن فطرت آفریده، و فطرت اقتضاء ندارد و نمی طلبد مگر چیزی را که کمال و سعادت انسان در آنست، و ایمان به آنچه خدا نازل کرده و عمل به آن وضع انسان را در مجتمع دنیایی اش اصلاح می کند.

و اما در آخرت برای اینکه آخرت، عاقبت همین زندگی دنیا است، وقتی آغاز زندگی توأم با سعادت باشد، انجامش نیز سعید خواهد بود، همچنان که قرآن کریم هم

١- آیه ١١٤ سوره هود المیزان ج : ١١ ص : ٧٨ و ٩١

فرموده: و العاقبه للتقوی!

”ذلك بان الذين كفروا اتبعوا الباطل و ان الذين امنوا اتبعوا الحق من ربهم“ این آیه مطالبی را که در دو آیه قبل بود- یعنی بی نتیجه کردن اعمال کفار، و اصلاح حال مؤمنین و تکفیر گناهانشان- تعلیل می کند.

و اگر کلمه حق را مقید کرد به جمله من ربهم برای این است که اشاره کند به اینکه آنچه منسوب به خدا است حق است و هیچ باطلی با خدا نسبت ندارد، و به همین جهت، خودش متصدی اصلاح قلب مؤمنین شده، چون طریق حقی که مؤمنین می پیمایند منتسب به خدا است .

(۱)

مالکیت و انتقال اعمال انسان بعد از مرگ

”وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى،

و- اینکه انسان به جز کار و تلاش سرمایه ای ندارد!“

انسان به ملکیت حقیقی، مالک اعمال خویش است پس مادامی که انسان هست آن عمل هم هست، و هرگز به طبع خود از انسان جدا نخواهد شد، بنا بر این بعد از انتقال آدمی به سرای دیگر، تمامی اعمالش چه خیر و چه شر چه صالح و چه طالح با او خواهد بود، این معنای ملک حقیقی است، و اما آنچه که انسان ملک خود می پندارد، مال و فرزندان و زخارف و زینت های زندگی دنیا و جاهی که در ظرف اجتماع از آن خود می داند، و رابطه ای میان آنها و غیر خود نمی بیند، هیچ یک از اینها ملک حقیقی آدمی نیست، چون قوام هستیش به هستی آدمی نیست، فرش می سوزد صاحبش همچنان هست، صاحبش می میرد فرش همچنان هست، بلکه ملکی است وهمی و اعتباری که زندگی در اجتماع ناگزیرش کرده چنین رابطه هایی را قائل شود و این ملک تا دم مرگ با آدمی هست، همین که خواست به دار الخلود و عالم آخرت منتقل شود به دست دیگری می سپارد.

پس معنای آیه چنین شد که: هیچ انسانی هیچ چیزی را به ملکیت واقعی مالک نیست، تا اثر آن ملکیت که یا خیر است یا شر یا نفع است یا ضرر عایدش شود، مگر آن عملی را که کرده و جد و جهدی که نموده، تنها آن را داراست، و اما آنچه دیگران کرده اند اثر خیر یا شرش عاید انسان نمی شود .

اینکه در بالا گفتیم: و هرگز به طبع خود از انسان جدا نمی شود برای این بود که مساله شفاعت را استثنا کرده باشیم، هر چند که شفاعت هم باز اثر اعمال خود آدمی

است، چون شفاعت از آن گنهکاران این امت است که با سعی جمیل خود در حظیره ایمان به خدا و آیاتش وارد شده اند و اگر مؤمن نمی شدند مشمول شفاعت نمی گشتند.

و همچنین بهره مندی انسان بعد از مردنش از استغفار مؤمنین و اعمال صالح و خیراتی که برایش می فرستند آن نیز مربوط به سعی جمیل خود آدمی است، که در زندگی داخل در زمره مؤمنین شد، و سیاهی لشکر آنان گردید، و ایمانشان را تایید کرد، و اثرش این شد که هر چه عمل خیر کردند، او نیز به قدر دخالتش سهمیم گردید.

و همچنین کسانی که در زندگی سنت حسنه ای باب می کنند و می روند و مادامی که در روی زمین اشخاص به آن سنت عمل می کنند او نیز شریک است، که فرمودند: "من سن سنه حسنه فله ثوابها و ثواب من عمل بها و من سن سنه سیئه کان له وزرها و زر من عمل بها الی یوم القیامه."

برای اینکه بر حسب فرض شخص باب کننده از همین جهت که سنتی را باب کرده در عمل دیگران سهمیم است، چون اگر او آن عمل را باب نمی کرد، دیگران هم آن را انجام نمی دادند، و یا کمتر انجام می دادند.

(۱)

رؤیت و تحویل اعمال

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ،

”يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ،

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ،

-در آن روز مردم یک جور محشور نمی شوند بلکه طایفه هایی مختلفند تا اعمال هر طایفه ای را به آنان نشان دهند،

-پس هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیری کرده باشد آن را می بیند،

-و هر کس به سنگینی یک ذره عمل شری کرده باشد آن را خواهد دید.“

”یومئذ یصدر الناس اشتاتاً لیروا اعمالهم،“ مراد از صادر شدن مردم در قیامت با حالت تفرقه، برگشتن آنان از موقف حساب به سوی منزلهاشان که یا بهشت است و یا آتش می باشد، در آن روز اهل سعادت و رستگاری از اهل شقاوت و هلاکت متمایز می شوند، تا اعمال خود را ببینند، جزای اعمالشان را نشانشان دهند، آن هم نه از دور، بلکه داخل در آن جزایشان کنند، و یا به اینکه خود اعمالشان را بنا بر تجسم اعمال به ایشان نشان دهند.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ،

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ!

مثقال به معنای هر وسیله ای است که با آن وزنها را می سنجند، و کلمه ذره به معنای آن دانه های ریز غبار است، که در شعاع آفتاب دیده می شود، البته این کلمه به معنای مورچه های ریز نیز می آید .

آیه مورد بحث نتیجه گیری از آیه قبلی است، که سخن از ارائه اعمال بندگان داشت و همان بیان را تاکید نموده می فهماند که از کلیت ارائه اعمال هیچ عملی نه خیر و

نه شر نه کوچک و نه بزرگ حتی به سنگینی ذره استثناء نمی شود، و نیز حال هر یک از صاحبان عمل خیر و عمل شر را در یک جمله مستقل بیان نموده، جمله را به عنوان یک ضابطه و قاعده کلی که مورد هیچ خصوصیتی ندارد ذکر می فرماید.

در اینجا این سؤال به ذهن می رسد که در آیات شریفه قرآن آیاتی هست که با این ضابطه کلی سازگار نیست، از آن جمله آیاتی که دلالت دارد بر حبط و بی نتیجه شدن اعمال خیر به خاطر پاره ای عوامل، و آیاتی که دلالت دارد بر انتقال اعمال خیر و شر اشخاص به دیگران، مانند انتقال حسنات قاتل به مقتول، و گناهان مقتول به قاتل، و آیاتی که دلالت دارد بر اینکه در بعضی توبه کاران گناه مبدل به ثواب می شود، و آیاتی دیگر که در بحث از اعمال گذشت.

جواب از این سؤال این است که آیات مذکور حاکم بر این دو آیه است، و بین دلیل حاکم و محکوم منافاتی نیست، مثلاً آیاتی که دلالت دارد بر حبط اعمال، شخص صاحب عمل خیر را از مصادیق کسانی می کند که عمل خیر ندارند، و چنین کسی عمل خیر ندارد تا به حکم آیه مورد بحث آن را ببیند، و همچنین قاتلی که نگذاشت مقتول زنده بماند و عمل خیر انجام دهد، اعمال خیرش را به مقتول می دهند، و خودش عمل خیری ندارد تا آن را ببیند، و توبه کاری که گناهش مبدل به حسنه می شود، برای این است که گناه موافق میل او نبوده، عواملی خارجی باعث گناهکاری او شدند، و آن عوامل کار خیر، موافق طبعشان نیست، ولی چون می خواستند در بین مردم نیکوکار و موحد باشند، و بلکه رئیس و رهبر آنان باشند، لذا با زبان شکار حرف زدند، پس خوبیهایشان از خودشان نیست، لذا در قیامت بدیهای توبه کاران را به آن عوامل می دهند، و خوبیهای آن عوامل را به توبه کاران، در نتیجه توبه کاران گناهی ندارند تا به حکم آیه مورد بحث در قیامت آن را ببینند، و نیز عوامل شر، کار خیری ندارند، تا به حکم آیه مورد بحث آن را ببینند - دقت فرمایید.

در روایات اسلامی، در درالمنثور است که حسین بن سفیان در کتاب مسندش و ابو نعیم در کتاب حلیه اش از شداد بن اوس روایت کرده اند که گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم می فرمود:

... هر عملی که می کنید در حالی انجام دهید که از خدا خائف و بر حذر باشید، و بدانید که روزی شما را بر اعمالتان عرضه می دارند، و شما خواه و ناخواه خدا را ملاقات خواهید کرد، پس هر کس هموزن ذره ای عمل خیر کرده باشد، آن را خواهد دید، و هر کس هموزن ذره ای عمل زشت کرده باشد آن را خواهد دید.

و در تفسیر قمی، در روایت ابی الجارود از امام باقر علیه السلام آمده که در ذیل

آیه "فمن يعمل مثقال ذره خیرا یره،" فرمود: اگر از اهل آتش باشد، و در دنیا مثقال ذره ای عمل خیر کرده باشد، اگر برای غیر انجام داده باشد، همان عمل خیرش هم مایه حسرتش می شود، و در ذیل جمله "و من يعمل مثقال ذره شرا یره،" فرمود: اگر از اهل بهشت باشد در روز قیامت آن شر را می بیند و سپس خدای تعالی او را می آمرزد.

(۱)

مشاهده اعمال تحویل شده در قیامت

- "وَ أَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى،

-ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى،

و اینکه نزد وی سعی خود را خواهد دید

و سپس جزای آن به کاملترین وجهش داده می شود.

منظور از سعی، آن عملی است که در انجامش جد و جهدی کرده، و منظور از رؤیت مشاهده است، و ظرف این مشاهده روز قیامت است، به دلیل اینکه دنبالش مساله جزا را ذکر فرموده، پس آیه شریفه از نظر معنا قریب به آیه: "یوم تجرد کل نفس ما عملت من خیر محضرا،" و آیه شریفه "یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره،" می باشد.

و اگر عبارت «سَوْفَ يُرَى» را به صیغه مجهول آورده، خالی از این اشاره نیست که در قیامت کسانی هستند که اعمالی به ایشان ارائه می شود که خودشان آن عمل را انجام نداده اند.

"ثُمَّ يَجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى

سپس به عملش جزا داده می شود جزایی اتم!

(۲)

پاداش و کیفر عادلانه: عین عمل به عنوان جزا

- "الْيَوْمَ تَجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ،

-امروز هر کسی به آنچه که کرده است جزا داده می شود امروز دیگر ظلمی نیست چون که خدا سریع الحساب است.

مراد بیان یکی از خصایص روز قیامت است و آن این است که: در آن روز به هر نفسی عین آنچه را که کرده به عنوان جزای کرده هایش می دهند!

پس جزای هر کس همان عمل اوست، همچنان که در جای دیگر می فرماید: ”یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون!“

۱- آیه ۱ تا آخر سوره زلزال المیزان ج ۲۰ ص ۵۸۱

۲- آیه و ۴۱۴۰ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۷۶

و جمله: "ان الله سريع الحساب،" تعلیل نفی ظلم است که جمله "لا ظلم الیوم،" از آن خبر می داد، می فرماید: اینکه گفتیم در امروز هیچ ظلمی نیست، بدین علت است که خدای تعالی در محاسبه سریع است، چنان نیست که رسیدگی به حساب یک نفر او را از حساب افراد دیگر باز بدارد، تا در نتیجه به اشتباه بیفتد و جزای این را به آن و پاداش آن را به این بدهد، و در نتیجه ظلمی پیش بیاید.

وقتی بنا شد عین عمل انسان را به عنوان جزا به انسان بدهند، دیگر چنین ظلمی تصور ندارد.

(۱)

ماهیت جزا در قیامت (عین عمل پاداش عمل)

- "فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَّمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تَجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،

- امروز به هیچ وجه احدی ستم نمی شود و جزایی به شما داده نمی شود مگر خود آن اعمالی که می کردید.

یعنی در آن روز در بینشان به عدل قضاوت می شود، و به حق حکم می شود و در نتیجه هیچ کس به هیچ وجه ستم نمی شود.

جمله "و لا- تجزون الا- ما کنتم تعملون،" در حقیقت بیانی برهانی برای نبودن ظلم در آن روز است، چون دلالت می کند بر اینکه جزای اعمال هر صاحب عملی در آن روز خود اعمال اوست، دیگر با چنین جزایی ظلم تصور ندارد، برای اینکه ظلم عبارت است از بیجا مصرف کردن چیزی، ولی عمل کسی را جزای عملش قرار دادن، بی جا مصرف کردن جزا نیست، و بهتر از آن تصور ندارد، چه جزایی عادلانه تر از اینکه عین عمل کسی را مزد عملش قرار دهند؟ خطابی که در این آیه است که می فرماید: امروز خود اعمالتان را جزای اعمالتان قرار می دهند با اینکه روز قیامت هنوز نیامده، از باب تمثیل قیامت و احضار آن و احضار مردمی است که در آن هستند، و این خود عنایتی است در کلام که گوینده آینده را احضار کند، و با مردمی که در آینده قرار می گیرند، سخن بگوید.

مخاطب "و لا تجزون الا ما کنتم تعملون،" همه مردمند، چه اهل سعادت و چه اهل شقاوت، هر کس هر چه کرده چه خوب و چه بد، عین آن را جزای عملش قرار می دهد.

انحصاری که در مورد آیه مورد بحث هست، ناظر به جزای اعمال و پاداش و کیفر آن است و آن ادله و آیاتی که دلالت دارد بر اجر چند برابر از قبیل آیه: "لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید،" مساله ای است ماورای جزا و اجر، و خارج از طور عمل است،

و

خدای تعالی فرموده: أجر مؤمنان را به طور کامل می دهد، و بیشتر هم می دهد، و به فضل خود آن را دو چندان و بلکه چند برابر می دهد.

(۱)

درجات پاداش و کیفر به نسبت درجه اعمال

(برگشت خود عمل به عنوان پاداش یا کیفر)

” وَ لِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِقِيَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،

و برای هر یک از آنها درجاتی است از پاداش و کیفر اعمالشان، پروردگارشان خود اعمالشان را به ایشان بر می گرداند تا ظلمی به ایشان نشود.

” وَ لِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا...، ” یعنی برای هر یک از مؤمنین نیکوکار، و کافران بد کار، منازل و مراتبی مختلف از نظر بلندی و پستی هست. آری برای بهشت درجاتی و برای دوزخ هم درکاتی است، و برگشت این اختلاف به اختلافی است که در نفوس آنان است، هر چند که نفوس در اعمال جلوه می کند، و بدین جهت فرموده: برای آنان درجاتی است از آنچه کردند، و معلوم می شود درجات مال ایشان است، و منشا آن درجات اعمالشان است.

” و لیوفیههم اعمالهم و هم لا یظلمون، ” معنای توفیه و رساندن مردم به تمام و کمال اعمال این است که خدا عین اعمالشان را به خودشان برمی گرداند، پس بدین حساب آیه مورد بحث از آیاتی خواهد بود که بر تجسم اعمال دلالت می کند.

(۲)

قضای غیر قابل تبدیل الهی درباره مجازات اعمال

” مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدِيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ،

نزد من هیچ سخنی تبدیل نمی پذیرند و من نسبت به بندگان، ستمکار نیستم و این عذاب مولود عمل خود آنان است.

منظور از قول مطلق قضاهاست که خدا رانده، و خدای تعالی چنین حکم کرده که هر کس با حال کفر بمیرد داخل جهنم شود، و قهرا و به حسب مورد با آن وعیدی که خدا ابلیس و پیروانش را تهدید به آن کرده منطبق می شود.

منظور از مبدل نشدن قول، دگرگون نشدن قضاء حتمی است.

جمله ” وَ مَا أَنَا بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ، ” متمم معنای جمله قبلی است، و معنای مجموع آن دو این است که: سخن در درگاه من دو تا

نمی شود، و هیچ قضاء رانده شده و حتمی شده ای مبدل نمی گردد، و شما عذاب خواهید شد، و این من نیستم که در باره
بندگان

۱- آیه ۵۱ تا ۵۳ سوره یس المیزان ج : ۱۷ ص : ۱۴۹

۲- آیه ۱۹ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۱۱

خود ستم نموده طبق وعیدی که قبلا- اعلام کردم، بلکه این خودشان هستند که خود را بعد از اتمام حجت و در عین انکار کردن حق، مستحق عذاب نمودند.

و به وجهی دیگر: این من نیستم که بندگان خود را با عذاب مجازات می کنم، بلکه این جزای اعمالشان است، اعمالی که قبلا کرده بودند.

پس در حقیقت این همان عمل ایشان است که در این عالم به این صورت درآمده و به خودشان برمی گردد، همچنان که از ظاهر آیه: "یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون"، نیز همین معنا استفاده می شود، چون می فرماید: ای کسانی که کفر ورزیدید، امروز دیگر عذر نیاورید، برای اینکه ما که به شما کاری نکردیم، و این عذاب که می بینید برگشت اعمال خود شما است!

(۱)

جزای سیئه عین عمل، و جزای حسنه حسنه است.

- "وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْأَوْا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى،

و- برای خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین هست، آن وقت چگونه ممکن است حال این دو طایفه را نداند، و اینکه گفتیم از آنان روی بگردان برای این بود که خدا آنها را که با اعمال خود بدی کردند، و آنها را که با نیکی های خود نیکی نمودند، جزا بدهد.

خلقت و تدبیر عالم از آن خداست، غایت و نتیجه اش هم این است که کسانی را که بد می کنند جزا دهد. مراد از جزا همان شؤون و خصوصیات قیامت است، که قرآن کریم از آن خبر داده، و مراد از اسائه و احسان، معصیت و طاعت است. و جزای اعمالشان را خود همان اعمال را می دهد.

معنای آیه این است که: تا خدا کسانی را که معصیت کرده اند به معصیتشان، و یا به جزای معصیتشان کیفر دهد، و کسانی را که اطاعت کردند به ثبوتی حسنی و یا به خود حسنی پاداش دهد.

(۲)

تجمع در روز قیامت برای بس گرفتن اعمال

- "فَكَيْفَ إِذَا جُمِعْتُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ،

- پس چه حالی خواهند داشت روزی که هیچ شکی در آمدنش نیست، زمانی که همه آنان را جمع می کنیم و هر انسانی

بدانچه کرده بدون کم و زیاد می رسد و به احدی ستم نمی شود.“

۱- آیه ۲۹ سوره ق المیزان ج : ۱۸ ص : ۵۲۸

۲- آیه ۳۱ سوره نجم المیزان ج ۱۹ ص ۶۶

روزی که در آن شکی نیست یعنی روز فصل قضا، و روز حکم به حق، و در آن روز هر کسی تمامی آنچه را که کرده باز خواهد گرفت، بدون اینکه مردم در باز پس گرفتن اعمالشان ظلمی شوند.

(۱)

تحویل منافع عمل صالح به دارنده آن

”مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِّلْعَالَمِينَ“

-هر کس عمل صالحی کند به نفع خود کرده و هر کس بدی کند به ضرر خود کرده و پروردگار تو - ستمگر بر بندگانش نیست.

یعنی عمل، قائم به صاحب عمل است، و بیانگر حال او است. اگر عمل صالح و مفید باشد خود او هم از آن سود می برد، و اگر مضر و بد باشد، خودش از آن متضرر می گردد.

پس این رفتار خدای تعالی که نفع عمل صالح را به صاحبش می رساند و او را ثواب می دهد، و ضرر عمل بد را نیز به صاحبش می رساند و عقابش می کند، اصلاً ظلمی نیست، و چنان نیست که وضع شیء در غیر موضعش باشد.

و اگر این روش از خدای تعالی ظلم باشد، باید در ثواب دادن میلیونها بنده و عقاب کردن میلیونها دیگر، در برابر میلیاردها عمل نیک و بد، ظلام بندگان باشد، ولی از آنجایی که گفتیم این روش ظلم نیست، پس خدای تعالی ظلام بندگان نمی باشد، و با این بیان روشن می شود که چرا فرمود پروردگار تو ظلام بندگان نیست و فرمود: پروردگار تو ظالم به بندگان نیست.

(۲)

کیفر انسان در قیامت خود عمل اوست!

- ”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَدُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تَجَزُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ“

-ای کسانی که کفر ورزیدید! امروز دیگر معذرت نخواهید برای اینکه کیفر شما جز آنچه می کردید چیز دیگری نیست.

این آیه شریفه خطابیه است عمومی به همه کفار، خطابیه است که بعد از رسیدن کفار به آتش دوزخ و زبان به عذر خواهی گشودن، که اگر کفر ورزیدیم، و یا گناه کردیم عذرمان این بود و این بود، به ایشان خطاب می شود که، امروز سخن عذرخواهی به میان نیاورید، چون روز قیامت روز جزا است و بس.

١- آيه ٢٥ سوره آل عمران الميزان ج : ٣ ص : ١٨٨

٢- آيه ٤٦ سوره فصلت الميزان ج : ١٧ ص : ٦٠٨

علاوه بر این، جزایی که به شما داده شد عین اعمالی است که کرده بودید، خود اعمال زشت شما است که امروز حقیقتش برایتان به این صورت جلوه کرده است، و چون عامل آن اعمال خود شما بودید، عامل بودنتان قابل تغییر نیست، و با عذرخواهی نمی توانید عامل بودن خود را انکار کنید، چون واقعیت، قابل تغییر نیست، و کلمه عذاب که از ناحیه خدا علیه شما محقق شده باطل نمی شود.

(۱)

آنچه کردید همان را تحویل می دهیم!

- "اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا إِمَّا تَعْتَمِدُوا وَإِمَّا تَعْمَلُونَ،

- بچشید سوزش آن را چه صبر بکنید و چه نکنید برایتان یکسان است، چون جزایی که به شما داده می شود همان اعمالی است که می کردید.

بچشید آن را یعنی بچشید و تحمل کنید حرارت آتش دوزخ را. "فاصبروا أو لا تصبروا"، صبر بکنید و یا نکنید این چشیدن آتش برایتان حتمی است و از شما جدا شدنی نیست، چه صبر بکنید و چه نکنید، نه اینکه صبر کردن، عذاب را از شما بر می دارد و یا حداقل آن را تخفیف می دهد، و نه اینکه بی صبری و جزع و فرع سودی به حالتان دارد.

"انما تجزون ما كنتم تعملون"، اینکه گفتیم این عذاب برایتان حتمی است، و از شما جدا شدنی نیست، برای این بود که ما این عذاب را از جای دیگر نیاورده ایم، بلکه عین عمل خود شما است، همان کارهایی است که می کردید، و معقول نیست میان عمل و صاحب عمل سلب نسبت شود، و همواره این نسبت برقرار است، یعنی الی الابد این عمل، عمل آن عامل است، پس به همین جهت اگر در ظرف قیامت عمل به صورت آتش جلوه کند، تا ابد به جان عامل خود می افتد.

(۲)

توس از روز بازگشت به خدا و تحویل اعمال

- "وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ

- و بترسید از روزی که در آن روز به سوی خدا بر می گردید، و آن وقت تمامی اعمالتان به شما بر گردانده می شود، بدون اینکه به احدی ظلم شود.

این جمله با تذکری عمومی روز قیامت را با پاره ای از خصوصیاتش که مناسب با مقام آیه است یادآور می شود تا دلها با یاد آن آماده پرهیز از خدا و ورع و اجتناب از محرّمات او گردد، آن محرّماتی که مربوط به حقوق الناس می باشد که زندگی بشر بر آن

-
- ١- آیه ٧ سوره تحریم المیزان ج ١٩ ص ٥٦٢
- ٢- آیه ١١ تا ١٦ سوره طور المیزان ج ١٩ ص ١٢

متکی است.

آیه می فرماید: در پیش رویتان روزی است که در آن به سوی خدا باز می گردید و هر نفسی آنچه را که کرده دریافت می کند، بدون اینکه ظلمی به او بشود.

[\(۱\)](#)

حسنات و سیئات (گناه و ثواب)

دیدگاه قرآن درباره حسنات و ثوابها

تعریف حسنه و سیئه

۱- آیه ۲۸۱ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۶۲۵

”... وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ،

- ... و کسی که حسنه ای به جای آورد، ما حسنی بر آن حسنه اضافه می کنیم که خدا آمرزگار و قدردان است.“

حسنة به معنای آن عملی است که مورد رضای خدای سبحان باشد، و در افزایش ثواب دهد، و کلمه حسن در مورد عمل به معنای سازگار بودن آن با سعادت آدمی، و با آن هدفی است که او در نظر دارد، همچنان که مسامت و بدی و زشتی عمل، بر خلاف این است.

معنای زیادت‌تر کردن حسن عمل این است که جهات نقص آن را تکمیل کند، و از این باب است زیادت‌تر کردن ثواب عمل، همچنان که در آیه ”و لنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون،“ و آیه ”لیجزینهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله،“ به هر دو جهت نظر دارد، هم تکمیل نواقص، و هم زیادی ثواب .

و معنای آیه مورد بحث این است که: هر کس حسنه ای به جای آورد، ما با رفع نواقص آن و زیادی اجر حسنی بر آن حسنه می افزاییم که خدا آمرزگار است و بدی ها را محو می کند، و شکور است، خوبی های عمل را از عاملش ظاهر و بر ملا می سازد.

(۱)

ملاک در حسنه و سیئه

”- مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يَجْزِي الذِّينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

- هر که نیکویی کند جزایی بهتر از آن دارد و هر که بدی کند آنان که بدی می کنند جز خود آن عمل کیفری ندارند.“

ملاک در حسنه و سیئه به خاطر اثری است که از آنها برای انسان حاصل می شود، و به خاطر آن آثار، اعمالی را حسنه، و اعمالی دیگر را سیئه می نامیم، نه به خاطر جرم و اسکت اعمال، که یک نوع حرکت است.

ثواب و عقابی هم که بر اعمال مترتب می شود، باز به لحاظ آن آثار است، نه به خاطر متن عمل، همچنان که قرآن کریم نیت باطنی را نیز مورد محاسبه قرار می دهد، و می فرماید: "و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله!"

حکم در آیه، مخصوص کسانی است که زیاد معصیت می کنند، و خطا سراپایشان را گرفته، نه کسی که در عمر یک گناه از او سر می زند، همچنان که کلمه سیئات که جمع است، و نیز جمله "کانوا یعملون- همواره مرتکب می شدند،" نیز دلالت بر این کثرت و اصرار و استمرار دارد، و اما کسی که هم گناه می کند و هم حسنه به جای می آورد، امید هست که خدای تعالی او را بیامرزد، همچنان که خودش فرموده: "و آخرون اعترفوا بذنوبهم، خلطوا عملا- صالحا و آخر سیئا، عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم!"

(۱)

مصادیقی از حسنات دنیا و آخرت

- "قُلْ یَعْبَادِ الدِّینِ ءَامِنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَةٌ وَ اَرْضُ اللّٰهِ وَسِعَتْهُۃٌ ۤ اِنَّمَا یُوفِی الصَّابِرِیْنَ اُجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ،

- بگو ای بندگان من که ایمان آورده و از پروردگارتان می ترسید آنهایی که در این دنیا نیکی می کنند پاداشی نیک دارند و زمین خدا هم گشاده است کسانی که خویشان دار باشند اجرشان را بدون حساب و به طور کامل در خواهند یافت.

مراد از حسنات در این آیه اعم از حسنه آخرت و حسنه دنیا است که نصیب مؤمنین نیکوکار می شود، از قبیل طیب نفس، سلامت روح، و محفوظ بودن جانها از آنچه دلهای کفار بدان مبتلا است، مانند تشویش خاطر، پریشانی قلب، تنگی سینه، خضوع در برابر اسباب ظاهری، و نداشتن کسی که در همه گرفتاری های روزگار به او پناهنده شود و از او یاری بگیرد، و در هنگام پیش آمدن حوادث ناگوار به او تکیه داشته باشد.

و همچنین برای مؤمنین نیکوکار در آخرت سعادت جاودان و نعیم مقیم است!

(۲)

حسنة دنیا و خیر آخرت

٢- آیه ١٠ سوره زمر المیزان ج : ١٧ ص : ٣٧١

« وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لِنِعْمِ دَارِ الْمُتَّقِينَ،

و به کسانی که پرهیزکاری می کنند گفته شود پروردگارتان چه نازل کرده است گویند خیری نازل کرده است، کسانی که نیکوکاری کرده اند در این دنیا پاداشی نیک دارند و سرای دیگر بهتر است و سرای پرهیزگاران چه نیکوست.»

مراد از حسنه پاداش نیکو است، آری مردم با تقوا بخاطر احسانی که می کنند، به دستورات قرآن عمل می نمایند، مجتمع صالحی تشکیل می دهند، که حاکم در آن عدل و احسان و زندگی طیب است، زندگی ای که بر اساس رشد و سعادت استوار است، در نتیجه خودشان هم از دنیای خوشی برخوردار می شوند، به دلیل اینکه فرمود: «لهم فی الدنیا» و معلوم است که زندگی آخرت برای چنین مردمی از دنیایشان بهتر است، چون خوشی آن زوال ناپذیر است و نعمتش آمیخته با نعمت و کامش متعقب به ناکامی نیست.

(۱)

نصیب طالبان حسنه دنیا و حسنه آخرت

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ،

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ،

و بعضی از آنان می گویند پروردگارا به ما هم حسنه در دنیا بده و هم حسنه در آخرت و ما را از عذاب آتش حفظ کن،

ایشان از آنچه کرده اند نصیبی خواهند داشت و خدا سریع الحساب است.»

مؤمن جز آنچه نزد خداست نمی جوید، و اگر هم چیزی از امور دنیا را بخواهد چیزی است که باز مورد رضای پروردگارش (و وسیله کسب رضای او) است، و بنا بر این پس اینکه فرمود: «بعضی از مردم می گویند، منظور گفتن به زبان قال نیست، بلکه گفتن به زبان حال است، و معنای آیه این است که: بعضی از مردم نمی خواهند مگر دنیا را، و اینان در آخرت هیچ نصیبی ندارند، بعضی هم هستند که نمی جویند مگر آنچه را که مایه رضا و خوشنودی پروردگارشان باشد، چه در دنیا و چه در آخرت: اینان از آخرت هم نصیب دارند .

از اینجا روشن می شود که چرا حسنه را در نقل کلام اهل آخرت ذکر کرد و در نقل کلام اهل دنیا نقل نکرد، چون کسی که چیزی از امور دنیا می خواهد مقید نیست به اینکه آن چیز نزد خدا هم حسنه باشد یا نباشد، او دنیا را می خواهد که همه اش نزد او حسنه و خوب است، چون مایه زندگی دنیائی او است، و با هوای نفسش موافق و

سازگار است، به خلاف کسی که رضای خدا را می خواهد که در نظر او آنچه در دنیا و آنچه در آخرت است دو جور است، یکی حسنه و دیگری سیئه، و او نمی جوید و درخواست نمی کند مگر حسنه را.

اعمال طایفه اول که فقط دنیا را می خواهند باطل و بی نتیجه است، به خلاف دسته دوم که از آنچه می کنند بهره می برند.

سریع الحساب یکی از اسمای حسناى خداى تعالى است، هر عملی که بنده اش انجام دهد چه از حسنات باشد و چه غیر آن، خدای عزوجل جزایش را مو به مو و درست بر طبق عملش می دهد.

چونکه مردم در طرز تفکرشان نسبت به دنیا دو دسته اند، به حساب آنچه بنده اش می خواهد به زودی می رسد، و آن را بر طبق خواسته اش به او می دهد.

ای مسلمانان شما با یاد خدا جزء نصیب داران در آخرت باشید، و از آنها مباشید که به خاطر ترک یاد خدا در آخرت بی نصیب شدند!

(۱)

حسناتی که سیئات را از بین می برند!

– ”وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرْفِي النَّهَارِ وَ زُلْفَاً مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ،

– دو طرف روز و پاسی از شب نماز بپا دار که نیکبها بدیها را نابود می کند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.“

نمازها حسناتی است که در دلهای مؤمنین وارد شده و آثار معصیت و تیرگیهایی که دلهايشان از ناحیه سیئات کسب کرده از بین می برد.

”ذکر ذکری للذاکرین،“ یعنی اینکه گفته شد که حسنات سیئات را از بین می برد به خاطر اهمیتی که دارد و برای بندگانی که به یاد خدا هستند مایه تذکر است.

(۲)

پاداش مضاعف حسنات

– ”إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضْعِفْهَا وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا،

– و خدا به سنگینی یک ذره ظلم نمی کند، و اگر عمل آنان حسنه باشد آن را مضاعف می کند، و از ناحیه خود اجری عظیم می دهد.“

یعنی خدا ظلمی نمی کند که حتی معادل سنگینی و وزن یک ذره باشد. اگر آن مثقالی که گفتیم حسنه باشد، خدای تعالی آن را مضاعف و دوچندان می کند.

۱- آیه ۲۰۱ و ۲۰۲ سوره بقره المیزان ج ۲ ص ۱۱۹

۲- آیه ۱۱۴ سوره هود المیزان ج : ۱۱ ص : ۷۸ و ۹۱

این چقدر مایه تاسف است که ایمان به خدا نیاوردند، و انفاق نکردند زیرا اگر ایمان آورده و انفاق کرده بودند، خدای تعالی به وضع آنها دانا بود، ابدا به آنان (حتی به سنگینی یک ذره) اگر انفاق کرده بودند، ظلم نمی کرد و پاداش آن را مهمل نمی گذاشت، بلکه اگر حسنه ای می بود پاداش آن را مضاعف می داد.

(۱)

محسنین و خصوصیات اهل نجات

– ” وَ مَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ،

– هر کس توجه بی شائبه خویش را سوی خدا کند، و نیکو کار باشد، به دستاویز محکمی چنگ زده، و عاقبت کارها سوی خدا است.“

اسلام وجه به سوی خدا، به معنای تسلیم آن برای اوست، به این معنا که انسان با همه وجودش رو به خدا کند، و او را پرستش نماید، و از ماسوای او اعراض کند.

محسن و احسان به معنای به جا آوردن اعمال صالح است با داشتن یقین به آخرت، همچنان که در اول سوره که می فرماید: ”هدی و رحمه للمحسنین،“ خودش محسنین را به این معنا تفسیر کرده و فرموده: ”الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم بالآخره هم یوقنون- کسانی که نماز می خوانند و زکات می دهند، و در حالی که به آخرت یقین دارند.“

”عروه الوثقی،“ به معنای دست آویزی است که قابل جدا شدن نباشد.

معنای آیه این است که هر کس خدا را یگانه بداند، و با یقین به معاد عمل صالح انجام دهد، او اهل نجات است، و سرانجام هلاک نخواهد شد، چون سرانجامش به سوی خدا است، و همو وعده نجات و رستگاریش داده است .

(۲)

تصدیق کنندگان وعده حسنی الهی

اشاره

– ” فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ، وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ،

– اما آنکه انفاق کند و پرهیزکار باشد،

– و وعده حسنی خدا را تصدیق کند،

-به زودی راه انجام کارهای نیک را برایش آسان می‌سازیم.

می‌فرماید: "إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَىٰ" یعنی مساعی و تلاشهای شما یک جور نیست، بعضی از مردمندها که انفاق می‌کنند، و از خدا پروا دارند، و وعده‌های خدا را تصدیق می‌کنند، و خدای تعالی هم در مقابل، حیاتی جاودانه و سراسر سعادت در اختیارشان

۱- آیه ۴۰ سوره نساء المیزان ج: ۴ ص: ۵۶۲

۲- آیه ۲۲ سوره لقمان المیزان ج: ۱۶ ص: ۳۴۵

می گذارد، و بعضی دیگرند که بخل می ورزند، و به خیال خود می خواهند بی نیاز شوند، و وعده حسناى خدايى را تکذيب مى کنند، و خداى تعالى هم آنان را به سوى عاقبت شر راه مى برد.

مشمولين توفيق الهى براى انجام حسنات:

” فاما من اعطى و اتقى و صدق بالحسنى، “ اعطى، انفاق مال در راه رضای خداست، و ” اتقى “ به منزله تفسیری است برای اعطى، و می فهماند که مراد از اعطاء، اعطای بر سبیل تقوای دینی است .

” و صدق بالحسنى، “ مراد از تصدیق حسنى، تصدیق وعده ثوابی است که خداى تعالى در مقابل انفاق به انگیزه رضای او داده، انفاقی که تصدیق قیامت و ایمان بدان باشد، که لازمه چنین انفاق و چنین تصدیقی، تصدیق به وحدانیت خداى تعالى در ربوبیت و الوهیت نیز هست، و همچنین مستلزم ایمان به رسالت رسولان هم هست، چون رسالت تنها راه رسیدن و ابلاغ وعده ثواب او است .

و حاصل دو آیه این است که: کسی که مؤمن به خدا و به رسول او و به روز جزا باشد، و مال خود را به خاطر خدا و تحصیل ثواب او انفاق کند، ثوابی که به زبان رسولش وعده اش را داده، به او می دهیم.

” فسینسره لیسرى، “ یسرى به معنای خصلتی است که در آن آسانی باشد و هیچ دشواری نداشته باشد. منظور این است که خداى تعالى توفیق اعمال صالحه را به او بدهد، و انجام اینگونه اعمال را برایش آسان سازد، به طوری که هیچ گونه دشواری در آن نباشد، و یا منظور این است که او را آماده حیاتی سعید کند، حیاتی نزد پروردگارش، حیاتی بهشتی، و به این نحو آماده اش کند که توفیق اعمال صالحی را به او بدهد .

بحثی در توفیق و محرومیت از انجام حسنات:

جمله ” ان علینا للهدى، “ می رساند که هدایت خلق از اموری است که خداى سبحان قضایش را رانده، و آن را بر خود واجب کرده، چون حکمتش این ایجاب را اقتضا می کرده، و اما تیسیر عسری یا ساده تر بگوییم آسان تر کردن گناه، کار مستقیم خداى تعالى نیست بلکه لازمه قهری تیسیر یسرى است، وقتی خداى تعالى بخواهد برای آن بندگانى که اوصافشان گذشت راه عبودیت را آسان سازد، قهرا برای عده دیگر راه کفر آسان می شود. آری آسان کردن کار نیک برای عده اول، به این است که انبیایی بر انگیزد،

و کتب آسمانی بفرستد، و این باعث نافرمانی آن عده دیگر، و در نتیجه آسان شدن گناه بیشترشان می شود، اگر برای طایفه اول، انبیا نمی فرستاد، طایفه دوم انبیایی را نمی کشتند، اگر برای طایفه اول کتاب نمی آمد، طایفه دوم هم نافرمانی نمی کردند، پس نتیجه قهری هدایت طایفه اول و تیسیر یسری برای آنان، ضلالت و تیسیر عسرای طایفه دوم است: ” و نزل من القران ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا .“

بشارت توفیق یافتگان به انجام حسنات:

” و سیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی و ما لاحد عنده من نعمه تجزی،“ یعنی به زودی کسی که مصداق اتقی باشد از آتش دور می شود.

و مراد از کلمه اتقی هر کسی است که از شخصی دیگر باتقواتر باشد، و بیش از او از مخاطر پروا کند، چون بعضی از مردم تنها این مقدار با تقوا هستند که از اتلاف نفوس و کشتن مردم پرهیز می کنند، و بعضی هستند که تنها از فساد اموال می پرهیزند، و بعضی هستند که چون از فقر می ترسند به همین جهت از انفاق مال در راه خدا خودداری می کنند، و همچنین بعضی هستند که از خدا می پرهیزند، و مال خود را در راه رضای او انفاق می کنند، و از همه این چند طایفه باتقواتر آن کسی است که از خدا پروا نموده مال خود را در راه او انفاق می کند، و به عبارت دیگر کسی است که از خسران آخرت می پرهیزد، و به همین انگیزه مال خود را انفاق می کند .

” الذی یؤتی ماله یتزکی،“ می فرماید اتقی آن کسی است که مال خود را می دهد و انفاق می کند، تا به این وسیله مال خود را به نومی شایسته نمو دهد.

” و ما لاحد عنده من نعمه تجزی،“ این آیه مضمون آیه قبلی را تثبیت می کند، می فرماید و اتقی کسی است که کسی از او طلبی ندارد، و نعمتی نداده، تا به عنوان تلافی آن مال را که وی انفاق کرده به او داده باشد، پس کسی که مصداق اتقی است مال را برای رضای خدا انفاق می کند، مؤید این معنا جمله بعدی است که می فرماید: ” الا ابتغاء وجه ربه الاعلی !“

” الا- ابتغاء وجه ربه الاعلی،“ کسی طلبکار خدا نبوده، و خدا مالی را که به او داده به عنوان ادای دین نداده، پس شخص انفاقگر مال خدا را در راه خدا انفاق می کند تا رضای پروردگار والای خود را به دست آورد.

” و لسوف یرضی،“ یعنی و هر آینه او - همان مرد اتقی - به زودی با دریافت اجر جزیل و پاداش حسن و جمیلی که پروردگارش به او می دهد خشنود می گردد .

در این آیه خدای تعالی را با دو صفت رب و اعلی ستوده، تا اشاره کرده باشد

به اینکه آنچه به عنوان جزا به او می دهند که بزرگترین جزا و گرانقدرترین است، به مقتضای ربوبیت خدای تعالی و تناسب با بلندی مقام او است، نه متناسب با عمل بنده!

(۱)

استثناء بر انسان در خسارت

- "وَ الْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ،

- إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ،

- سوگند به عصر، که انسانها همه در خسران و زیانند،

- مگر افراد و اقلیتی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده اند.

این سوره تمامی معارف قرآنی و مقاصد مختلف آن را در کوتاه ترین بیان خلاصه کرده است.

آدمی در نوعی مخصوص از خسران قرار دارد، غیر خسران مالی و آبرویی، بلکه خسران در ذات که خدای تعالی در باره اش فرموده است: "الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ"، استثناء شدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند و چنین افرادی ایمن از خسرانند.

سرمایه آدمی زندگی او است، با زندگی است که می تواند وسیله عیش خود در زندگی آخرت را کسب کند، اگر در عقیده و عمل حق را پیروی کند تجارتش سودبخش بوده، و در کسبش برکت داشته است، و در آینده اش از شر ایمن است، و اگر باطل را پیروی کند، و از ایمان به خدا و عمل صالح اعراض نماید، تجارتش ضرر کرده، نه تنها از سرمایه عمر چیزی زاید بر خود سرمایه به دست نیاورده، بلکه از خود سرمایه خورده، و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است و در آخرتش از خیر محروم شده، لذا در سوره مورد بحث می فرماید: "ان الانسان لفي خسر الا الذين امنوا و عملوا الصالحات"، و مراد از ایمان، ایمان به خدا، و مراد از ایمان به خدا ایمان به همه رسولان او، و مراد از ایمان به رسولان او اطاعت و پیروی ایشان است، و نیز ایمان به روز جزا است همچنان که قرآن در جای دیگر تصریح کرده به اینکه کسانی که به بعضی از رسولان خدا ایمان دارند، و به بعضی ندارند، مؤمن به خدا نیستند.

و ظاهر جمله "و عملوا الصالحات"، این است که به همه اعمال صالح متصف باشد. پس این جمله استثناء شامل فاسقان که بعضی از صالحات را انجام می دهند، و نسبت به بعضی دیگر فسق می ورزند نمی شود، و لازمه این، آن است که منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد یعنی شامل خسران از بعضی جهات هم بشود، و بنابر

١- آیه ١ تا آخر سوره لیل المیزان ج ٢٠ ص ٥٠٩

این دو طایفه خاسرند، یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند نظیر کفار معاند حق و مخلد در عذاب، دوم آنهایی که در بعضی جهات خاسرند، مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می شوند و مخلد در آتش نیستند چند صباحی عذاب می بینند، بعد عذابشان پایان می پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می شوند .

” و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر،“ توأصی به حق این است که: یکدیگر را به حق سفارش کنند، سفارش کنند به اینکه از حق پیروی نموده و در راه حق استقامت و مداومت کنند، پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق، و توأصی بر حق نیست، و توأصی بر حق عنوانی است وسیع تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادیات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی شود، ولی توأصی بر حق، هم شامل امر به معروف می شود و هم شامل عناوین مذکور .

در آیه مورد بحث صبر را مطلق آورده، و بیان نکرده که صبر در چه مواردی محبوب است، و نتیجه این اطلاق آن است که مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا و صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصائبی است که به قضا و قدر خدا به آدمی می رسد.

(۱)

پاداش بهتر صاحبان حسنه، و ایمنی از وحشت روز قیامت

” مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَ هُمْ مِّنْ فَرْعٍ يُؤْمِنُونَ،

—هر که کار نیک انجام دهد پاداشی بهتر از آن دارد و آنان از وحشت آن روز ایمنند.“

مراد از جمله ” مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا“ این است که کسی که عمل نیک کند جزایی دارد بهتر از آن عمل نیک، چون عمل هر چه باشد مقدمه است برای مزد و جزاء ، کسی با خود عمل کاری ندارد، هر عملی را انجام می دهد برای نتیجه و اثر آن است، پس غرض و غایت هر عملی از مقدمه بهتر است.

و از ظاهر سیاق برمی آید که مقصود از فرع در جمله ” و هُمْ مِّنْ فَرْعٍ ...“ فرع بعد از نفخه دوم صور است، نه نفخه اول، در نتیجه آیه شریفه همان معنا را می دهد که آیه ” لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرْعُ الْكَبِيرُ وَ تَتَلَقِيهِمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمَ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ،“ در مقام آن است.

(۲)

حسنة دنیوی و اجر اخروی برای مهاجرین فی سبیل الله

١- آيه ١ تا آخر سوره عصر الميزان ج ٢٠ ص ٦٠٩

٢- آيه ٨٩ سوره نمل الميزان ج : ١٥ ص : ٥٧٨

”وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ،

الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ،

و کسانی که از پس آنکه ستم دیدند در راه خدا مهاجرت کردند در دنیا مکان نیکویشان دهیم، و پاداش دنیای دیگر بهتر است اگر بدانند،

همان کسانی که صبوری پیشه کردند و به پروردگارشان توکل می کنند.“

مهاجرین در راه خدا برای دین مهاجرت کردند که مجتمعی اسلامی و پاک تشکیل دهند که در آن مجتمع جز خدا کسی پرستش نشود، و جز عدل و احسان چیزی حکومت نکند، و یا برای این بود که به مجتمعی وارد شوند و در آن منزل کنند که وضعش چنین باشد، پس اگر از مهاجرتشان امید حسنه ای داشتند، و یا وعده حسنه ای داده شدند آن حسنه همین مجتمع صالح بود و نیز اگر آن شهر را که بدان مهاجرت کردند، ستودند برای این بود که جای تشکیل چنین مجتمعی بوده نه برای اینکه آب و هوایش خوب بوده، پس هدف و غرض از حسنه ای که وعده داده شدند که در دنیا به آن برسند همین مجتمع صالح بوده چه اینکه مقصود از حسنه شهر باشد و یا حالت حسنه ای که در آن شهر به خود می گیرند.

”وَ لَاجِرِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.“

اجر اخروی از اجر دنیوی که گفته شد بهتر است اگر مردم بدانند که خدا در آخرت چه نعمتهایی برایشان آماده کرده، زیرا در آخرت سعادت آمیخته با بدبختی نیست، بلکه خلودی است که فنا در آن راه ندارد و کام و لذتش با ناکامی توأم نیست، جوار رحمت رب العالمین است.

این آیه شرطی است و می خواهد بفهماند هر کس که در راه خدا مهاجرت کند اجری چنین و چنان می برد.

”الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.“

در این آیه مهاجرین در راه خدا را توصیف به صبر و توکل می کند.

این دو صفت در رسیدن به آن غایت حسن که خدا وعده داده کمال دخالت را دارد، زیرا اگر بر تلخی جهاد، صبر نمی کردند و در هنگام هجوم بلاها توکلی به خدا نمی داشتند و همه اعتمادشان به خودشان بود با آن ضعفی که از هر جهت داشتند جا خالی می کردند، و نمی توانستند ایستادگی کنند، آنهم با

آن دشمنانی که اصرار و پافشاری در دشمنی خود داشتند، و وقتی به دست دشمن متلاشی می شدند آن اجتماع صالح که خدا وعده داده بود، درست نمی شد و از آن بهره برده نمی شد، و قهرا امر آخرتشان هم تباه می گردید .

(۱)

اصحاب میمنه

” ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ،

—أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ،

—تا از آن کسانی شود که ایمان آوردند و یکدیگر را به صبر و ترحم سفارش کردند،

—آنها اصحاب یمین هستند . “

کسانی که به هر عقبه دشواری قدم نهادند، و از کسانی بودند که به خدا ایمان آورده، یکدیگر را به صبر و مرحمت سفارش کردند، مردمی صاحب یمین و شگوندند، و ایمان و اعمال صالحی که از پیش برای آخرت خود می فرستند چیزی به جز شگون و مبارکی و زیبا و مرضی نمی دانند.

(۲)

آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است!

”... قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التَّجَرِّهِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ،

—... بگو آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است و خدا بهترین رازقان است!“

مراد از جمله ”ما عند الله“ ثوابی است که خدای تعالی در برابر شنیدن خطبه و موعظه در نماز جمعه عطاء می فرماید.

می فرماید: به ایشان بگو آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است، برای اینکه ثواب خدای تعالی خیر حقیقی و دائمی، و بدون انقطاع است، و اما آنچه در لهو و تجارت است اگر خیر باشد خیری خیالی و غیر دائمی و باطل است و چه بسا خشم خدا را در پی داشته باشد، همچنان که لهو همیشه خشم خدای تعالی را در پی دارد.

(۳)

برتری حسن ثواب آخرت بر ثواب دنیا

– ”فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَجِبُ الْمُحْسِنِينَ،

– پس خداوند ثواب در دنیا و بهترین ثواب در آخرت نصیبشان گردانید، که خدا نیکوکاران را دوست می دارد.“

خدای تعالی در این آیه بین ثواب دنیا و ثواب آخرت در تعبیر فرقی قائل شد،

۱- آیه ۴۱ و ۴۲ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۷۱

۲- آیه ۱۷ تا ۲۰ سوره بلد المیزان ج ۲۰ ص ۴۹۲

۳- آیه ۱۱ سوره جمعه المیزان ج ۱۹ ص ۴۶۴

به این معنا که در باره ثواب دنیا تعبیر کرد به ثواب دنیا، ولی در باره آخرت تعبیر کرد به حسن ثواب آخرت تا اشاره کرده باشد به اینکه ثواب آخرت قابل مقایسه با ثواب دنیا نیست بلکه منزلتی رفیع تر دارد.

(۱)

ثواب بهترین عمل

– ”مَاعِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَاعِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

– آنچه نزد شماست فانی می شود و آنچه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبوری پیشه کردند پاداششان را بهتر از آنچه عمل می کرده اند می دهیم،“

آنچه در زندگی دنیا، که یک زندگی مادی و قائم بر اساس تحول و دگرگونی است، و قوامش بر اساس حرکت و تغییر و زوال است، در دست شماست، مانند همه دنیا دستخوش زوال است، و آنچه نزد خدای سبحان است و آن را به خصوص به پرهیزگاران وعده داده باقی است و زوال و فنا نمی پذیرد، و هر عاقلی می داند که باقی بهتر از فانی است.

خواننده عزیز باید بداند که جمله: ”ما عندکم ینفد و ما عند الله باق،“ بخاطر اینکه در لفظ مطلق است قاعده کلی است که قابل استثناء و نقض نیست و در ذیل آن جزئیات بسیاری از معارف نهفته شده است.

اینکه فرمود: ”و لنجزین الذین صبروا اجرهم،“ وعده مؤکدی است بر مطلق صبر، چه صبر بر اطاعت باشد و چه صبر بر ترک معصیت و چه صبر در برابر مصیبت، تنها قیدی که این مطلق دارد این است که این صبر در راه خدا باشد، چون سیاق با صبرهای دیگر سازگاری ندارد.

مقصود از جمله: ”باحسن ما کانوا یعملون،“ این است که عملی را که انجام می دهند که در نوع خود یکی حسن و یکی احسن است خدای عز و جل اجر می دهد اجری است که در نوع خود احسن است، مثلاً نمازی که بنده صابر فی الله می خواند جزای آن را جزای فرد احسن از آن می دهد، هر چند نمازی که او خوانده احسن افراد نماز نبوده باشد، و خلاصه صبوری که او در راه خدا دارد باعث می شود که خداوند در عمل او مته به خشخاش نگذارد، و آن خصوصیتی که مایه پستی و زشتی عمل بنده است آنها را ندیده بگیرد، همچنانکه آیه شریفه: ”انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب،“ همین معنا را افاده می کند. و از آیه شریفه بر می آید که ”صبر فی الله،“ باعث

کمال عمل می شود.

(۱)

فوز عظیم (رضی الله عنهم ورضوا عنه !)

– “... لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،

... برای ایشان است باغهای بهشتی که از زیر آنها نهرها روان است و آنان در آن باغها برای همیشه بسر می برند، خداوند از آنان خوشنود شده و آنان هم از خداوند خوشنود شده اند و این است رستگاری بزرگ!“

خداوند از آنان راضی است برای آن صداقت هائی که در دنیا از خود نشان دادند، و آنان از خدا راضی هستند برای آن ثواب هائی که به ایشان مرحمت فرمود.

در این آیه خوشنودی را متعلق به خود بندگان راستگوی خود نمود، نه به راستگویی شان، بخلاف آیه: “و رضى له قولاً، و آیه شریفه: “و ان تشكروا يرضه لكم،” که رضایت را متعلق به عمل نموده است.

پس اینکه فرمود: “رضی الله عنهم،” دلالت می کند بر اینکه خدای تعالی نه تنها از صداقت صادقین خوشنود است بلکه از خود آنان نیز راضی است.

و معلوم است که خوشنودی خدا وقتی به خود آنان تعلق می گیرد که غرضش از خلقت شان حاصل شده باشد، و غرض از خلقت را در آیه: “ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون،” بیان فرموده است.

پس غرض پروردگار از خلقت انسان همان عبودیت است، وقتی خدای سبحان از کسی - نه تنها از عملش - خوشنود می شود که نفس او مَثَلِ اعلاى عبودیت باشد، چنانکه در باره حضرت سلیمان و ایوب علیهما السلام فرموده: “نعم العبد انه اواب.“

این بود معنای رضایت پروردگار از بنده خود، و لازمه این مقام که یکی از مقامات عبودیت است که نفس از تمامی مراتب کفر و از اتصاف به فسق پاک باشد چنانکه در باره طهارتش از کفر فرموده: “و لا يرضى لعباده الكفر!“ و در باره طهارتش از فسق فرموده: فان الله لا يرضى عن القوم الفاسقين.“

و از آثار این مقام این است که وقتی نفس بنده دارای ذلت عبودیت شد و آنچه را که به چشم و دل خود درک نمود، همه را مملوک خدا و خاضع در برابر او دانست قهرا از او خشنود می شود، زیرا می بیند که اگر خدا به او داده آنچه را که داده همانا از فضل و کرمش بوده نه اینکه او از خدا طلبکار و بر خدا واجب و حتم بوده که آنرا بدهد، و اگر هم چیزی را از او دریغ داشته و نداده آن هم از روی حکمت بوده است.

١- آیه ٩٦ سوره نحل المیزان ج : ١٢ ص : ٤٨٨

علاوه بر این، خدای تعالی در باره حال بندگان مرضی خود در بهشت فرموده: ”لهم ما يشاؤون،“ و معلوم است که وقتی انسان به هر چه که بخواهد بتواند دسترسی پیدا کند البته راضی خواهد شد.

این است منتها درجه سعادت برای آدمی از نظر اینکه بنده است. و لذا خدای تعالی کلام خود را به همین معنا پایان داده و فرموده: ”و ذلك الفوز العظيم - این است سعادت و رستگاری عظیم!“

(۱)

حیات جدید مردان و زنان مؤمن با عمل صالح

- ”مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوَةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،

- هر کس از مرد و زن عمل شایسته کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل می کرده اند می دهیم.“

وعده جمیلی است که به زنان و مردان مؤمن می دهد، که عمل صالح کنند، و در این وعده جمیل فرقی میان زنان و مردان در قبول ایمانشان و در اثر اعمال صالحشان که همان احیاء به حیات طیبه، و اجر به احسن عمل است نگذاشته است.

پس اینکه فرمود: ”من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن،“ حکمی است کلی نظیر تاسیس قاعده ای برای هر کس که عمل صالح کند، حالا هر که می خواهد باشد، تنها مقیدش کرده به اینکه صاحب عمل، مؤمن باشد و این قید در معنای شرط است، چون عمل در کسی که مؤمن نیست حبط می شود و اثری بر آن مترتب نیست .

و در جمله ”فلنحیینه حیاة طیبه،“ حیات، به معنای جان انداختن در چیز و افاضه حیات به آن است، پس این جمله با صراحت لفظش دلالت دارد بر اینکه خدای تعالی مؤمنی را که عمل صالح کند به حیات جدیدی غیر آن حیاتی که به دیگران نیز داده زنده می کند، و مقصود این نیست که حیاتش را تغییر می دهد، مثلا حیات خبیث او را مبدل به حیات طیبی می کند که اصل حیات همان حیات عمومی باشد و صفتش را تغییر دهد، زیرا اگر مقصود این بود کافی بود که بفرماید ما حیات او را طیب می کنیم ولی اینطور نفرمود، بلکه فرمود: ما او را به حیاتی طیب زنده می سازیم!

پس آیه شریفه نظیر آیه: ”او من کان میتا فاحیینه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس،“ است که افاده می کند خدای تعالی حیاتی ابتدائی و جداگانه و جدید به او افاضه می فرماید.

این علم و این قدرت جدید و تازه، مؤمن را آماده می سازند تا اشیاء را بر آنچه که هستند ببیند. اشیاء را به دو قسم تقسیم می کنند، یکی حق و باقی، و دیگری باطل و

١- آیه ١١٩ سوره مائده المیزان ج : ٦ ص : ٣٦١

چنین کسانی دل‌هایشان متعلق و مربوط به پروردگار حقیقی شان است. برای خویشتن حیات ظاهر و دائم سراغ دارند که جز رب غفور و ودود کسی اداره کن آن حیات نیست، و در طول مسیر آن زندگی، جز حسن و جمیل چیزی نمی بینند.

از دریچه دید آنان هر چه را که خدا آفریده حسن و جمیل است، و جز آن کارها که رنگ نافرمانی او را به خود گرفته هیچ چیز زشت نیست.

این چنین انسانی در نفس خود نور و کمال و قوت و عزت و لذت و سروری درک می کند که نمی توان اندازه اش را معین کرد و نمی توان گفت که چگونه است، و چگونه چنین نباشد و حال آنکه مستغرق در حیاتی دائمی و زوال ناپذیر، و نعمتی باقی و فنا ناپذیر، و لذتی خالص از الم و کدورت، و خیر و سعادت غیر مشوب به شقاوت است، و این ادعا، خود حقیقتی است که عقل و اعتبار هم مؤید آن است، و آیات بسیاری از قرآن کریم نیز بدان ناطق است.

این آثار زندگی جز بر زندگی حقیقی مترتب نمی شود، و زندگی مجازی بوئی از آن ندارد، خداوند این آثار را بر حیاتی مترتب کرده که آن را مختص به مردم با ایمان و دارای عمل صالح دانسته، حیاتی است حقیقی و واقعی و جدید، که خدا آن را به کسانی که سزاوارند افاضه می فرماید.

این آن چیزی است که تدبر در آیه شریفه مورد بحث آن را افاده می کند، و خود یکی از حقایق قرآنی است، و با همین بیان، علت اینکه چرا آن زندگی را با وصف طیب توصیف فرموده روشن می شود، گویا همانطور که روشن کردیم حیاتی است خالص که خبثتی در آن نیست که فاسدش کند و یا آثارش را تباه سازد!

(۱)

ملاک خاص نواب و گناه همسران و صحابه رسول خدا ص

– “يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِيْنَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمْتُّكُمْ وَ أَسْرَحُكُمْ سَرَّاحًا جَمِيْلًا،

وَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيْمًا،

– ای پیامبر! به همسرانت بگو اگر زندگی دنیا و زینت آن را می خواهید، بیاید تا چیزی از دنیا به شما بدهم، و رهایتان کنم، طلاق نیکو و بی سر و صدا،

– و اگر خدا و رسول او و خانه آخرت را می خواهید، بدانید که خدا برای نیکوکاران از شما اجر عظیم تهیه دیده است.

مراد از اراده حیات دنیا و زینت آن، این است که انسان دنیا و زینت آن را اصل

١- آیه ٩٧ سوره نحل المیزان ج : ١٢ ص : ٤٩١

و هدف قرار دهد، چه اینکه آخرت را هم در نظر بگیرد یا نه، و مراد از اراده حیات آخرت نیز این است که آدمی آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اینکه حیات دنیایش هم توسعه داشته باشد، و به زینت و صفای عیش نائل بشود، یا آنکه از لذائد مادی به کلی بی بهره باشد.

همسران رسول خدا به فرضی هم که به همسری آن جناب باقی بمانند و آخرت را بر حیات دنیا و زینت آن ترجیح دهند نتیجه اش اجر عظیمی است در نزد خدا، اما نه به طور مطلق، بلکه به شرطی که احسان و عمل صالح هم بکنند.

پس چنین نیست که صرف همسری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجر عظیم داشته باشد، و خدا برای هر کس که همسر آن جناب شود کرامتی و حرمتی قائل باشد، بلکه کرامت و احترام برای همسری توأم با احسان و تقوی است.

و این تقیید نظیر تقییدی است که نسبت به کرامت اصحاب رسول خدا کرده، و فرموده: "محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا ... وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفره و اجرا عظیما،" پس معلوم می شود همه کسانی که صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند مشمول این وعده نیستند، بلکه تنها شامل آن عده است که ایمان و عمل صالح داشته اند، پس اگر از یک نفر صحابی انحراف و گناه و ظلمی سرزده باشد، ما نمی توانیم صحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کفاره آن حساب کنیم.

و کوتاه سخن اینکه اطلاق جمله: "ان اکرمکم عند الله اتقیکم،" با این حرفها تقیید نمی شود، و همچنان به قوت خود باقی است، و به حکم اطلاق آن حسب و نسب و یا هیچ سببی دیگر ملاک کرامت نزد خدا نخواهد بود.

"و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرا مرتین،" هر یک از شما همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای خدا و رسول او خاضع شود، و یا ملازم اطاعت و خضوع برای خدا و رسول باشد، و عمل صالح کند، اجرش را دو برابر می دهیم، و برایش رزقی کریم، یعنی بهشت آماده می کنیم.

چنین افرادی به درگاه خدا نزدیکند، و خدا برایشان احترام قائل است، و آنهایی که مرتکب فاحشه مبینه می شوند، از خدا دورند، و خدا هیچ ارزشی برایشان قائل نیست، و همسری رسول خدا کمترین اثری برایشان ندارد جز دورتر شدن، و وبال بیشتر آوردن.

(۱)

عاقبت پسندیده ایمان و اجابت دعوت حق

”لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ،

- برای کسانی که اجابت کردند دعوت حق پروردگارشان را سرانجامی نیک است، و کسانی که استجابت نکردند او را سرانجامی دارند که راضی می شوند برای خلاصی از آن، ما فوق آنچه را که ممکن است آرزویش را بکنند فدیة بدهند، زیرا عاقبت بدی که بر سرشان می آید متضمن و یا مقارن حسابی سخت و استقرار در جهنم است، آری مهادهای بدترین مهادهای است!

مطلبی که در این آیات آمده پیرامون عاقبت امر ایمان و سرانجام کفر است، و اینکه عاقبت محموده ایمان را هیچ چیز جبران نمی کند، هر چند دو برابر نعمتهای دنیا باشد.

چون عاقبت محموده ایمان و عمل صالح مثبت و اجر الهی است و آنهم بهشت است، و لیکن مثبت و بهشت از آن جهت که مثبت و یا بهشت است در این مقام مقصود نیست، بلکه از این جهت که عاقبت امر ایشان و منتهی الیه مجاهدات ایشان است منظور است .

در آیات بعدی بعد از تعریف ایشان به صفات مختصشان می فرماید: ”اولئك لهم عقبی الدار جنات عدن یدخلونها.“

و در مقابل، کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نمی کنند چیزی بر سرشان می آید که اگر این عده نهایت درجه آرزوهای زندگی را بدست آورده باشند و بلکه ما فوق آن را داشته باشند و بخواهند همه آنها را بدهند و آن نعمت را که بخاطر سرپیچی از دعوت خدا از دست داده اند بدست بیاورند، هرگز نمی توانند بدست آورند.

آنگاه خدای تعالی از همین سرانجام بدی که قابل وصف نیست خبر داده و می فرماید: ”اولئك لهم سوء الحساب و ماویهم جهنم و بیس المهاده.“

(۱)

دیدگاه قرآن درباره سیئات و گناهان

موضوع و انواع گناهان کبیره

اشاره

در روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تعداد گناهان کبیره بر اساس نوع کیفر آنها بیست عدد به شرح زیر شمرده شده است:

۱- شرک به خدای تعالی

اولین گناه کبیره شرک به خدای تعالی است، به دلیل این کلام خدای عز و جل که می فرماید: "ان الله لا یغفر ان یشرک به،" و این آیه که می فرماید: "انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنه و ماویه النار- کسی که به خدا شرک بورزد، خدا بهشت را بر او حرام کرده و جایگاهش آتش است."

۲- نومیدی از رحمت خدای تعالی

بعد از شرک به خدای تعالی نومیدی از رحمت او است، چون در این باره فرموده: "انه لا- ییاس من روح الله الا- القوم الکافرون- از رحمت خدا مایوس نمی شوند مگر مردم کافر."

۳- ایمنی از مکر خدای تعالی

دیگر از گناهان کبیره، ایمنی از مکر خدای تعالی است، چون خدای تعالی او را خاسر و زیانکار خوانده، و فرموده: "فلا یامن مکرالله الا القوم الخاسرون."

۴- عاق والدین

و یکی دیگر از گناهان کبیره ای که در قرآن آمده عقوق والدین است و آن این است که عاق والدین را جبار و شقی نامیده، و از قول عیسی علیه السلام نقل کرده که

فرمود: "و برا بوالدتی و لم يجعلنی جبارا شقیا- خدا مرا نیکوکار نسبت به مادرم کرده، و مرا جبار و شقی نکرد."

۵- قتل نفسی

دیگر از گناهان کبیره قتل نفس است. یعنی کشتن انسانی که خدای تعالی خون او را محترم قرار داده، و در نتیجه بدون حق نباید کشته شود، و در باره این گناه فرموده: "و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها- و کسی که مؤمنی را عمدا به قتل برساند، کیفرش جهنم است، در حالی که همیشه در آن خواهد بود."

۶- دادن نسبت زنا به زنان بی گناه

خدای تعالی در باره این گناه فرموده: "ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا فی الدنیا و الاخره و لهم عذاب عظیم- کسانی که زنان مؤمن پاکدامن و از همه جا بی خبر را تهمت زنا می زنند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند، و عذابی عظیم دارند."

۷- خوردن مال یتیم

دیگر از گناهان کبیره خوردن مال یتیم است، چون قرآن کریم در باره اش می فرماید: "ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما... - کسانی که اموال ایتام را به ظلم می خورند جز این نیست که آتش در شکم خود می کنند."

۸- فرار از جنگ

خدای تعالی در باره آن می فرماید: "و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئه فقد باء بغضب من الله و ماویه جهنم و بش المصیر- و کسی که پشت به دشمن کند، بدون اینکه بخواهد حيله جنگی بکار برده، و یا به جمعیتی بپیوندد تا او را کمک کنند، با خشمی از خدا روبرو شده، و چنین کسی جای در دوزخ دارد، که چه بد سرانجامی است."

۹- رباخواری

خدای تعالی در باره آن فرموده: "الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس- آنها که ربا می خورند از جای بر نمی خیزند مگر مثل کسی که شیطان با تماس خود مخبطش کرده است. و نیز در باره رباخواران فرموده: "فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله- حال اگر باز هم از این عمل دست بردار نیستید، اعلام جنگ

با خدا و رسولش دهید!

۱۰- جادوگری

دهم از گناهان کبیره جادوگری (سحر) است، چون خدای تعالی در باره آن فرموده: "و لقد علموا لمن اشتریه ماله فی الآخره من خلاق- ساحران به خوبی می دانند کسی که سحر را بر کتاب خدا ترجیح دهد در آخرت نصیبی ندارد."

۱۱- زنا

یکی دیگر از گناهان کبیره زنا است، زیرا خدای تعالی می فرماید: "و من یفعل ذلک یلق اثمًا یضاعف له العذاب یوم القیمه و یخلد فیه مهانًا- و کسی که این گناه را مرتکب شود با عقوبتی روبرو خواهد شد و روز قیامت عذاب برای او مضاعف گشته با ذلت در آن جاودانه خواهد زیست."

۱۲- سوگند دروغ

خدای تعالی در باره آن می فرماید: "ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الآخره - مسلما کسانی که با عهد خدا و سوگندهاهاشان بهایی اندک را به دست می آورند، اینان در آخرت هیچ بهره ای ندارند!"

۱۳- دزدیدن از غنایم

دیگر از گناهان کبیره غلول یعنی خیانت و دزدیدن از غنیمت است، که خدای تعالی در باره آن فرمود: "و من یغلل یات بما غل یوم القیمه - و کسی که از غنیمت بدزدد، و در آن خیانت کند، روز قیامت با همان خیانتش می آید."

۱۴- عدم پرداخت زکات واجب

چهاردهمین گناه کبیره ندادن زکات واجب است، چون خدای سبحان در باره آن می فرماید: "یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم- روزی که بر آن گنجینه ها در آتش جهنم می دمند، تا سرخ شود، آنگاه با همان پولها پیشانی و پشت و پهلویشان را داغ می زنند."

۱۵- شهادت دروغ و کتمان شهادت

دیگر گناه کبیره شهادت دروغ، و کتمان شهادت است، چون خدای تعالی فرموده:

” و من یکتها فانه آثم قلبه- و کسیکه شهادت را کتمان کند قلبش گنه کار است.“

۱۶- شرابخواری

شانزدهمین گناه کبیره شرب خمر یا می گساری است، زیرا خدای تعالی آنرا معادل بت پرستی قرار داده است.

۱۷- ترک عمدی نماز، ترک واجبات

دیگر گناه کبیره ترک نماز از روی عمد است و ترک هر عملی که خدای تعالی آن را واجب فرموده، به دلیل این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ” کسی که نماز را عمدا ترک کند ذمه خدا و ذمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او بری و بیزار است.“

۱۸- پیمان شکنی، و ۲۰- قطع رحم

پیمان شکنی و قطع رحم نیز از گناهان کبیره هستند، و خدای تعالی درباره آنها فرموده: ” اولئک لهم اللعنه و لهم سوء الدار- اینان مشمول لعنت خدایند، و منزل بد که همان دوزخ است از آن ایشان است.“

(۱)

تعریف سیئات: گناهان کبیره و صغیره

”- إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا،

- اگر از گناهان کبیره ای که از آنها نهی شده اید اجتناب کنید، ما از بدیهای شما صرفنظر می کنیم و به منزلگاهی گرامی داخلتان می سازیم.“

کلمه سیئه در عرف قرآن به چه معنا است؟

این کلمه که جمعش سیئات می آید به طوری که از ماده و هیات آن بر می آید به معنای حادثه و یا عملی است که زشتی و بدی را با خود همراه دارد، و به همین جهت ای بسا که لفظ آن بر امور و مصائبی که آدمی را بد حال می کند اطلاق می شود، نظیر آیه: ” و ما اصابک من سیئه فمن نفسک- هیچ مصیبتی بتو نمی رسد مگر از ناحیه خودت،“ و آیه: ” و يستعجلونک بالسیئه- عجله دارند بلائی بر سرت آید،“

و ای بسا که بر نتایج معاصی و آثار خارجی و دنیوی و اخروی آن اطلاق شود،

نظیر آیه شریفه زیر که می فرماید:

- "فصاحبهم سیئات ما عملوا- آثار شوم گناهانی که کرده بودند به ایشان رسید" و آیه:

- "سیصیبهم سیئات ما کسبوا- بزودی آثار گناهانی که کرده بودند به ایشان می رسد."

و این به حسب حقیقت به معنای سابق بر می گردد، و ای بسا بر خود معصیت نیز اطلاق می شود، مانند آیه شریفه زیر که می فرماید: "و جزاء سیئه سیئه مثلها- کیفر هر گناهی مصیبتی مثل خود آن است!"

و سیئه به معنای معصیت، گاهی بر مطلق گناهان اطلاق می شود، چه صغیره و چه کبیره، مانند آیه: "ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات ، سواء محیاهم و مماتهم ساء ما یحکمون،" که در این آیه و آیاتی نظیر آن کلمه سیئات بر مطلق گناهان اطلاق شده است .

و شاید در مواردی این کلمه در خصوص گناهان صغیره اطلاق شود، مانند آیه مورد بحث که می فرماید: "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم ... " چون با فرض اجتناب از گناهان کبیره دیگر گناهی جز صغیره باقی نمی ماند.

و سخن کوتاه اینکه در دلالت آیه بر دو نوع بودن گناهان و انقسام آن به صغیره و کبیره در مقایسه آنها با یکدیگر هیچ تردیدی نیست و نباید در آن تردید کرد.

و همچنین هیچ تردیدی نیست در اینکه آیه شریفه در مقام منت نهادن بوده و نویدی است که با عنایتی لطیف و الهی به گوش مؤمنین می رسد، که اگر از بعضی گناهان اجتناب کنند خدای عز و جل از بعضی دیگر گناهانشان در می گذرد، پس نباید پنداشت که این آیه شریفه مؤمنین را در ارتکاب گناهان صغیره جرأت می دهد، چرا که معنایی برای چنین توهمی نیست.

چون هیچ تردیدی در این نیست که آیه شریفه از ارتکاب گناهان کبیره نهی می کند، و ارتکاب صغیره از این جهت که مرتکبش به آن بی اعتنا است، خود مصداقی از مصادیق گناه کبیره است، و آن عبارت است از طغیانگری، و نا چیز شمردن دستور خدای سبحان، که نه تنها گناهی کبیره است، بلکه از بزرگترین گناهان به حساب آمده است .

و اما شفاعت هر چند که حق است، الا این که شفاعت به حال آنهایی که در باره تکالیف الهی سهل انگاری می کنند، و مثلاً توبه و ندامت را استهزا نموده و به امید شفاعت همچنان به ارتکاب گناه ادامه می دهند هیچ سودی ندارد چون چنین کسی با بی اعتنائیش به امر خدای سبحان، مرتکب بزرگترین و هلاک آورترین کبایر شده، و دیگر

راهی برای شفاعت باقی نگذاشته است.

و از همین جا مطلب قبلی ما خوب روشن می شود، که گفتیم: بزرگی معصیت از شدت نهی از آن، فهمیده می شود، اگر در نهی اصرار شده باشد، و یا بشدت صادر شده باشد، می فهمیم این گناه کبیره است.

(۱)

گناهان کبیره، فواحش، و لمم

– “الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبْرَ الْأَثْمِ وَالْفَوْحِشِ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَسِعَ الْمَغْفِرَةَ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى،

– و اما کسانی که از گناهان کبیره و خیلی زشت پروا کرده اند، و گناهانی کوچک مرتکب شده اند، پروردگار تو مغفرتی وسیع دارد، او به وضع شما آگاه است، چه آن زمانی که شما را از زمین پدید می آورد، و چه آن زمانی که در شکم مادرانتان جنین بودید، پس بیهوده خویشتن را نستائید که او بهتر می داند چه کسی با تقوا است.“

اثم به معنای گناه است، و اصل آن به معنای عملی بوده که دیر به نتیجه و ثواب برسد. و منظور از کبائر الاثم، گناهان کبیره است (که به طوری که در روایات ثواب الاعمال از عباد بن کثیر النوا از امام ابی جعفر علیه السلام آمده)، عبارت از هر گناهی است که قرآن مرتکبش را تهدید به آتش دوزخ کرده باشد.

کلمه فواحش به معنای گناهانی است که خیلی شنیع و رسوا باشد، از آن جمله خدای تعالی زنا و لواط را دانسته، ولی بعید نیست از ظاهر آیه برآید که در اینجا فواحش و کبائر یکی باشد.

در باره معنای کلمه لَمَم بعضی گفته اند: منظور از آن گناهان صغیره است. بعضی گفته اند: لمم عبارت از این است که کسی تصمیم بر گناه بگیرد ولی انجام ندهد. بعضی گفته اند: لمم، گناهی است که گهگاه ارتکاب شود، و مرتکب آن عادت بر آن نکرده باشد، که در این صورت لمم هم شامل گناهان کبیره می شود و هم صغیره، و مضمون آیه با مضمون آیه شریفه “الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُمْ سَأَلَ مَا فَعَلُوا” و هم يعلمون،“ که در وصف متقین و محسنین است منطبق می شود، و مضمون همان را می گوید، چون این آیه می فرماید: متقین و نیکوکاران کسانی هستند که اگر عمل زشتی می کنند، و یا به خود ستمی روا می دارند، بسیار به یاد خدا می افتند، و برای گناهان خود طلب مغفرت می کنند، چون می دانند غیر از خدا کسی نیست که گناهان را بیامرزد، و کسانی هستند که هرگز بر آنچه

کرده اند عالما عامدا اصرار نورزیده اند.

و در روایات اهل بیت علیهم السلام به معنای سوم تفسیر شده، مثلا- در اصول کافی از ابن عمار از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: لمم این است که کسی بر گناهی تصمیم بگیرد و بعد استغفار کند.

و نیز به سند خود از محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: لمم این است که انسان گاهی گناهی را مرتکب شود، و دیگر تا مدتی پیرامون آن نگردد، و باز بار دیگر مرتکبش شود.

و باز به سند خود از ابن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: لمم آن بنده ای است که پشت سر هم گناه می کند، اما طبعش خواهان آن نیست در هیچ یک از این سه روایت کلمه لمم به گناه صغیره معنا نشده است.

و آیه شریفه مطلب آیه قبلی را که می فرمود: الذین احسنوا تفسیر می کند و می فرماید: همینها هستند که از گناهان کبیره اجتناب دارند و از فواحش دوری می کنند، و در عین حال ممکن هم هست از ایشان سر بزنند.

و جمله "ان ربك واسع المغفرة"، ایشان را تطمیع می کند تا به امید آمرزش خدا توبه کنند.

و جمله "فلا تزكوا انفسكم"، می فرماید: وقتی که خدای تعالی شما را بهتر از هر کس می شناسد، و از آغاز خلقتتان و سرانجام آن باخبر است، پس دیگر بیهوده خود را به پاکی نستایید، و او بهتر می داند پاک و با تقوا کیست!

(۱)

مأخذ شناسائی و تشخیصی گناهان کبیره

گناه کبیره عبارت است از آن گناهی که با لحنی شدید از آن نهی شده باشد، و یا در نهی از آن اصرار و یا تهدید به آتش شده باشد، حال چه این که آن نهی در کتاب خدای تعالی باشد یا در سنت.

در حدیث کافی آمده است که: گناه کبیره آن گناهی است که خدای تعالی عذاب آتش را بر آن واجب کرده باشد. و نیز در حدیث فقیه و تفسیر عیاشی است که: کبیره آن گناهی است که خدای تعالی مرتکب آنرا تهدید به آتش کرده باشد.

پس مراد از واجب کردن و تهدید نمودن اعم است از اینکه تصریح به آن کرده باشد، و یا این وجوب و تهدید را به اشاره فهمانده باشد، چه این که در کلام خدای عز و جل آمده باشد و یا در کلام و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

مطلب دومی که با روایت فوق روشن می شود، این است که اگر در بعضی از روایات کبیره ها منحصر در هشت و یا نه کبیره شده، نظیر بعضی از روایات نبویه ای که از طرق اهل سنت نقل شده، و یا منحصر در بیست کبیره شده، نظیر روایت فوق، و یا هفتاد نظیر روایاتی دیگر، همه به اعتبار اختلافی است که در بزرگی گناه است، همچنان که در روایت مورد بحث در باره شرک به خدای تعالی تعبیر کرده بود به بزرگترین کبایر.

در روایت دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: از هفت گناه کشنده اجتناب کنید، اصحاب پرسیدند: آن هفت گناه کدام است؟

رسول الله فرمود: شرک به خدا و کشتن بناحق انسانی که خویش محترم است، و سحر و ربا خواری، و خوردن مال یتیم، و پشت کردن به لشکر دشمن در روز جنگ، و تهمت زنا زدن به زنان مؤمن (بی گناه و از همه جا بی خبر).

در روایت دیگر است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نامه ای به اهل یمن نوشت، و در آن واجبات و مستحبات و دیات را بر شمرده و به دست عمرو بن حزم داد تا برساند. عمرو می گوید: در آن نامه آمده بود از همه گناهان کبیره بزرگتر در نزد خدا و در قیامت، شرک ورزیدن به خدا است، و سپس کشتن انسانی مؤمن بدون حق، و فرار در روز جنگ و عاق والدین شدن، و تهمت زنا به زنان پاکدامن زدن، و سحر آموختن، و ربا خوردن، و مال یتیم را تصرف کردن.

(۱)

حقیقت معصیت

در تفسیر الدر المنثور است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

”کسی که خدا را اطاعت کند، خدا را ذکر کرده، هر چند که نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد، و کسی که خدا را عصیان کند، خدا را از یاد برده، هر چند نمازش و روزه و تلاوتش بسیار باشد!“

مؤلف: در این حدیث به این معنا اشاره شده که معصیت از هیچ بنده ای سر نمی زند مگر با غفلت و فراموشی، چون انسان اگر بداند حقیقت معصیت چیست و چه آثاری دارد هرگز اقدام بر معصیت نمی کند، حتی کسی که معصیت می کند، و چون به یاد خدایش می اندازند، باز هم باک ندارد و اعتنائی به مقام پروردگارش نمی کند، او طاعی و جاهل به مقام پروردگارش و علو کبریائیش است، او نمی داند که خدا چگونه به وی احاطه دارد.

و به همین معنا روایتی دیگر در تفسیر الدر المنثور است که رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدای تعالی فرموده:

”مرا با اطاعتم یاد کنید تا با مغفرتم یادتان کنم و کسی که به یاد من باشد، در حالیکه مطیع هم باشد بر من واجب می شود که با مغفرتم یادش کنم و کسی که مرا یاد کند در حالی که نافرمان باشد، بر من واجب می شود یادش کنم، در حالی که بر او خشمناک باشم ...“

نکته ای که در این حدیث آمده، در باره یاد خدا در حال معصیت، همان نکته ای است که آیه شریفه و روایاتی دیگر آنرا نسیان نامیده اند، چون بودن یاد خدا بدون اثر، همان نسیان است.

(۱)

معرفی گناهان مربوط به افعال، گفتار و عقاید

– “قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوْحِشَ مِمَّا ظَهَرَ مِنْهَا وَمِمَّا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ،

– بگو ای پیغمبر که خدای من هر گونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در نهان و گناهکاری و ظلم بناحق و شرک به خدا را که بر آن شرک هیچ دلیل ندارید و اینکه چیزی را که نمی دانید از روی جهالت به خدا نسبت دهید، همه را حرام کرده است.“

مراد از فواحش گناهانی است که حد اعلای شناعة و زشتی را داشته باشد، مانند زنا، لواط و امثال آن، و منظور از اثم گناهانی است که باعث انحطاط، ذلت و سقوط در زندگی گردد، مانند می گساری که آبروی آدمی و مال و عرض و جاننش را تباه می سازد.

منظور از بغی تعدی و طلب کردن چیزی است که حق طلب کردن آن را نداشته باشد، مانند انواع ظلم ها و تعدیات بر مردم و استیلائی غیر مشروع بر آنان. توصیف بغی به وصف غیر حق از قبیل توصیف به لازمه معنا است، نه تقسیم بغی به حق و غیر حق، همچنانکه تقیید شرک در آیه: ”وان تشرکوا“ به قید: ”ما لم ينزل به سلطانا“ از این باب است، نه تقسیم شرک به شرک با دلیل و بدون دلیل.

گویا شنونده پس از شنیدن خطاب اباحه زینت و طیبات رزق علاقه مند می شود به اینکه بفهمد غیر طیبات چه چیزهایی است، لذا در این آیه چیزهایی را که غیر طیب است به طور فهرست و خلاصه و به بیانی که شامل تمام انواع گناهان باشد بیان کرده است، چون محرّمات دینی از دو حال خارج نیستند: یا محرّمات مربوط به افعالند و یا مربوط به اقوال و عقاید .

کلمات: فواحش، اثم و بغی مربوط به قسم اول و جمالات: "و ان تشرکوا بالله و ان تقولوا علی الله،" قسم دوم را خلاصه می کند، قسم اول هم دو نوع است: یکی آنهایی که مربوط به حق الناس است که کلمه بغی جامع آنها است، و دیگری گناهانی است که مربوط به حق الناس نیست، این نیز دو گونه است: یکی آنهایی که زشت و شنیعند و کلمه فاحشه اشاره به آنها است. و دیگری گناهانی است که تنها دارای مفسده و ضرر برای گنهکار است و کلمه اثم عنوان اینگونه گناهان است. قسم دوم نیز یا شرک به خدا است و یا افتراء بر او.

(۱)

مصدق گناهان بزرگ و فواحش

- "وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ الْأَثَمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ،

- و نیز برای کسانی که از گناهان کبیره و از فواحش اجتناب می کنند، و چون خشم می گیرند جرم طرف را می بخشند.

کبائر الاثم عبارت است از گناهان کبیره ای که آثار سوئش بزرگ است، و خدای تعالی از جمله آنها می گساری و قمار را شمرده، و فرموده: "قل فیهما اثم کبیر،" و کلمه فواحش جمع فاحشه است که به معنای گناه شنیع و بی شرمانه است، و خدای تعالی زنا و لواط را از مصادیق آن شمرده و فرموده: "و لا تقربوا الزنی انه کان فاحشه." و از لوط حکایت کرده که در باره لواط فرموده: "أ تاتون الفاحشه و أنتم تبصرون."

(۲)

گناهان قابل بخشش، و گناهان مستوجب کفر

- "وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا. وَمَنْ يَكْسِبِ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُ بِهِ عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَمَنْ يَكْسِبِ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَزِمُ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا،

- بلی، کسی که احیانا عمل بدی می کند و یا به خود ستم روا می دارد و سپس از خدا طلب مغفرت می کند، خدا را آمرزگار و رحیم می یابد. و هر کس قلب خود را با ارتکاب گناه آلوده سازد، دودش به چشم خودش می رود و علم و حکمت از طرف خدا است. و کسی که خود مرتکب خطائی یا گناهی می شود، سپس آن را به گردن بی گناهی می اندازد بهتان و گناهی آشکار گردن گرفته است.

۱- آیه ۳۳ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۱۰۶

۲- آیه ۳۷ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۹۲

این آیه شریفه و دو آیه بعد آن هر سه در این زمینه سخن دارند که غرض واحدی را تأمین کنند و آن غرض بیان گناهی است که آدمی با علم به گناه بودنش مرتکب شود، هر یک از سه آیه جهتی از جهات آن گناه را بیان می کند:

الف - آیه اولی روشن می سازد که هر معصیت که انسان مرتکب آن شود، با تبعاتی که دارد، در نفس او اثر سوء باقی می گذارد، و در نامه اعمالش نوشته می شود، و بنده خدا می تواند به وسیله توبه و استغفار، آن اثر سوء را از بین ببرد، و اگر بنده خدا توبه و استغفار بکند، خدا را غفور و رحیم خواهد یافت.

ب - آیه دوم تذکر می دهد که هر گناهی که ایشان مرتکب شوند، تنها و تنها به ضرر خود کرده و ممکن نیست که اثر آن گناه خطا برود، یعنی دامن او را نگیرد و به جای او دامنگیر غیر شود. پس گنه کار بی خود تلاش نکند، و برای تبرئه خود گناه خود را به گردن بی گناهی نیندازد و دست به افتراء و تهمت نزند.

ج - آیه سوم توضیح می دهد که خطا و گناهی که انسان مرتکب می شود، به فرض هم که به دیگران تهمت بزند و به گردن بی گناهان بشکند، تازه مرتکب گناهی دیگر، غیر گناه اول شده است.

”و من یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه و کان الله علیما حکیما،“

در آیه دومی که از نظر مضمون مرتبط به آیه بعد است مسأله تهمت به خدا و گناه را متعرض است، و بنا بر این جمله مورد بحث به منزله مقدمه است برای آن آیه و در نتیجه جمله: ”فانما یکسبه علی نفسه،“ در این صدد است که اثر گناه را منحصرآ معین در مرتکب آن کند، و این خود اندرزی است به کسانی که گناه می کنند، و سپس آن را به گردن بی گناهی می اندازند.

چون خدا می داند گناه را چه کسی مرتکب شده، و او شخص گنه کار است، نه متهم و نه کسی که گردن گرفته، و خدا حکیم است، و به جرم گناه، غیر گناه کار را مؤاخذه نمی کند، و وزر گناه را جز بر و ارزش نمی دهد، همچنانکه در جای دیگر فرموده: ”لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت،“ و نیز فرموده: ”و لا ترر وازره وزر اخری،“ و نیز فرموده: ”و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایکم و ما هم بحاملین من خطایهم من شیء انهم لکاذبون.“

”و من یکسب خطیئه او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مینا،“

خدای سبحان از آنجا که در آیه فوق خطیئه را به کسب نسبت داده، مرادش از این کلمه همان معصیت است یعنی انجام دادن عملی که می داند نباید انجام داد.

و از آنچه گذشت این معنا روشن شد که چرا تعبیر از معصیت در آیات کریمه

مختلف است، یک جا آن را اثم خوانده، جایی دیگر خطیئه نامیده یک جا سوء، و جایی دیگر ظلم، یک جا خیانت و جایی دیگر ضلالت خوانده و روشن شد که هر یک از این الفاظ معنایی دارد که مناسب با محلی است که در آنجا استعمال شده است.

(۱)

کفر نومیدی از رحمت خدا

– “بَيْنِي أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْتِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ،

فرزندان من! بروید و یوسف و برادرش را بجوئید و از فرج خدا نومید مشوید، که جز گروه کافران از گشایش خدا نومید نمی شوند،“

هیچ صاحب ایمانی نمی تواند و نباید از روح خدا مایوس و از رحمتش ناامید شود زیرا یاس از روح خدا و نومیدی از رحمتش در حقیقت محدود کردن قدرت او، در معنا کفر به احاطه و سعه رحمت اوست، همچنانکه در آنجا که گفتار یعقوب علیه السلام را حکایت می کند می فرماید: “انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون.”

و در آنجا که کلام ابراهیم علیه السلام را حکایت می کند از قول او می فرماید: “و من یقنط من رحمه ربه الا الضالون،” و همچنین در اخبار وارده، از گناهان کبیره و مهلکه شمرده شده است.

(۲)

شرک خفی گریانگیر مؤمن

– “وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ،

– و بیشترشان به خدا ایمان نیارند، جز اینکه مشرک باشند.“

چگونه ممکن است آدمی در آن واحد، هم متلبس به ایمان باشد و هم به شرک، با اینکه ایمان و شرک دو معنای مقابل همدند که در محل واحد جمع نمی شوند؟

جواب این است که: این اجتماع، نظیر اجتماع اعتقادات متناقض و اخلاقیات متضاد است، و از این نظر ممکن است که اینگونه امور از معانی ای باشند که فی نفسه قابل شدت و ضعفند، و مانند دوری و نزدیکی، به اضافه و نسبت مختلف می شوند، مثلا قرب و بُعد اگر مطلق و بدون اضافه لحاظ شود هرگز در محل واحد جمع نمی شوند، ولی اگر نسبی و اضافی لحاظ شوند، ممکن است در محل واحد جمع شوند، و با هم مطابقت داشته باشند، مثلا در باره مکه، هم دوری صادق است و هم نزدیکی،

دوری از شام، و نزدیکی به مدینه، همچنین اگر مکه با مدینه مقایسه شود از شام دور هست، ولی اگر با بغداد مقایسه شود به شام نزدیک خواهد بود .

ایمان به خدا و شرک به او هم - که حقیقتشان عبارتست از تعلق و بستگی

۱- آیه ۱۱۰ تا ۱۱۲ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۲۰

۲- آیه ۸۷ سوره یوسف المیزان ج : ۱۱ ص : ۳۲۱

قلب به خضوع و در برابر خدا یعنی ذات واجب الوجود و بستگی آن بغير او از چیزهایی که مالک خود و چیز دیگری نیستند مگر به اذن خدا، - دو مطلب اضافی هستند که به اختلاف نسبت و اضافه، مختلف می شوند.

اگر ایمان به خدا و شرک به او را دو نقطه صرف و بی نهایت تصور کنیم در بین این دو نقطه فاصله زیادی است که راهروانی در بین آن دو هر یک در یک نقطه قرار دارند. (پس همانطور که ممکن است دل آدمی یکسره بستگی به زندگی دنیای فانی و زینت های باطل آن پیدا کرده و بکلی هر حق و حقیقتی را فراموش کند، و نیز ممکن است مانند مخلصین از اولیای خدا از هر چیز که دل را مشغول از خدای سبحان می سازد منقطع گشته به تمام معنا و با تمامی دل متوجه خدا شده لحظه ای از او غافل نشود و در ذات و صفات خود جز به او آرام نگیرد و جز آنچه او می خواهد نخواهد .

همچنین ممکن است سهمی از آن و سهمی از این را با هم داشته باشد، زیرا (همان طوری که گفته شد،) میان این دو نقطه منزلهای بسیاری است که از جهت نزدیکی و دوری به یکی از آن دو مختلفند، و همین مراتب است که دو طرف را به نحوی از اجتماع، یکجا جمع می کند، و (راهروان در این مراتب کم و یا بیش، سهمی از ایمان و سهمی از شرک را دارند.)

از جمله ادله بر این مدعا اخلاق و صفات است که در باطن دلها جایگزین است و آدمی را بخلاف آنچه که از حق و باطل معتقد شده دعوت می کند، و در اعمال صادره از او اثر می گذارد، و لذا می بینیم فلان شخص ادعای ایمان به خدا می کند و در عین حال بند بند بدنش از ترس مصیبتی که ممکن است روی بیاورد می لرزد، و حال آنکه متوجه این معنا هست که هیچ کس هیچ حول و قوه ای جز بوسیله خدا ندارد.

و نیز می بینیم فلان آقا که ادعای ایمان به خدا می کند و با اینکه به راستی ایمان دارد به اینکه: "ان العزه لله جمیعا - عزت همه اش مال خداست،" مع ذلک این در و آن در می زند، و با اینکه ایمان دارد که خدا ضامن روزی است با این حال در خانه هر کس و ناکس را می کوبد، ایمان دارد که پروردگارش به آنچه که در دل نهفته دارد عالم است؟ و به آنچه که می گوید شنواست و به آنچه که می کند بصیر است، و بر او هیچ چیز نه در آسمانها و نه در زمین پوشیده نیست، اما در عین حال همین پروردگار را معصیت نموده حیا نمی کند و همچنین

پس مراد از شرک در آیه مورد بحث بعضی از مراتب شرک است، که با بعضی از مراتب ایمان جمع می شود، و در اصطلاح فن اخلاق آنرا شرک خفی می گویند.

(۱)

احاطه خطبه به انسان

” بلی مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحْطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

- بله کسی که گناه می کند تا آنجا که آثار گناه بر دلش احاطه یابد این چنین افراد اهل آتشند و بیرون شدن از آن برایشان نیست،

- و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح می کنند اهل بهشتند و ایشان نیز در بهشت جاودانند!“

خطیئه به معنای آن حالتی است که بعد از ارتکاب کار زشت به دل انسان دست می دهد، و به همین جهت بود که بعد از ذکر کسب سیئه، احاطه خطیئه را ذکر کرد، و احاطه خطیئه (که خدا همه بندگانش را از این خطر حفظ فرماید)، باعث می شود که انسان محاط بدان، دستش از هر راه نجاتی بریده شود، کانه آنچنان خطیئه او را محاصره کرده، که هیچ راه و روزنه ای برای اینکه هدایت به وی روی آورد، باقی نگذاشته، در نتیجه چنین کسی جاودانه در آتش خواهد بود، و اگر در قلب او مختصری ایمان وجود داشت و یا از اخلاق و ملکات فاضله که منافی با حق نیستند، از قبیل انصاف و خضوع در برابر حق و نظیر این دو پرتوی می بود، قطعاً امکان این وجود داشت، که هدایت و سعادت در دلش رخنه یابد، پس احاطه خطیئه در کسی فرض نمی شود، مگر با شرک به خدا، که قرآن در باره اش فرموده:

” ان الله لا يغفر ان يشرك به، و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء،

- خدا این جرم را که به وی شرک بورزند، نمی آمرزد،

- و پائین تر از آنرا از هر کس بخواهد می آمرزد!“

و نیز از جهتی دیگر، مگر با کفر و تکذیب آیات خدا که قرآن در باره اش می فرماید:

” و الذين كفروا و كذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون،

- و کسانی که کفر بورزند، و آیات ما را تکذیب کنند، اصحاب آتشند، که در آن جاودانه خواهند بود!“

پس در حقیقت کسب سیئه، و احاطه خطیئه به منزله کلمه جامعی است برای هر فکر و عملی که خلود در آتش بیاورد.

(۱)

گناه جهل به معارف دین

” إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَسِعَةً

فَتَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ

١- آية ٨١ و٨٢ سورة بقره الميزان ج: ١ ص: ٣٢٠ - ٣٢٦

سَاءت مَصِيرًا. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوَالِدِينَ لَا يَسْتَضِعُونَ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا. فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفْوًا غَفُورًا،

قرآن شریف در این آیه مبارکه این معنا را روشن می سازد که جهل به معارف دین در صورتی که ناشی از قصور و ضعف باشد و خود انسان جاهل هیچ دخالتی در آن قصور و در آن ضعف نداشته باشد در درگاه خدای عز و جل معذور است .

توضیح اینکه خدای سبحان جهل به دین و هر ممنوعیت از اقامه شعائر دینی را ظلم می داند، ظلمی که عفو الهی شامل آن نمی شود، آنگاه از این قانون کلی مستضعفین را استثناء نموده، عذر آنان را که همان استضعاف باشد پذیرفته است.

آنگاه با بیانی کلی که هم شامل آنان شود و هم شامل غیر آنان معرفیشان نموده و آن بیان کلی عبارت است از اینکه کسی نتواند محذوری را که مبتلای بدان است دفع کند و این معنا همانطور که شامل مستضعفین مورد بحث می شود که در سرزمینی قرار گرفته اند که اکثریت و قدرت در آنجا به دست کفار است و چون عالمی دینی نیست که معارف دین را از او بیاموزند و یا محیط کفر و ترس از شکنجه های طاقت فرسای کفار اجازه نمی دهد به آن معارف عمل کنند و از سوی دیگر قدرت بیرون آمدن از آنجا و رفتن به محیط اسلام را هم ندارند، یا به خاطر اینکه فکرشان کوتاه است و یا گرفتار بیماری و یا نقص بدنی و یا فقر مالی و یا موانع دیگرند، همچنین شامل کسی هم می شود که اصلاً ذهنش منتقل به این معنا که دینی هست و معارف دینی ثابتی وجود دارد و باید آن معارف را آموخته مورد عملش قرار داد نمی شود، هر چند که این شخص عنادی با حق ندارد و اگر حق به گوشش بخورد به هیچ وجه از قبول آن استکبار نمی ورزد، بلکه اگر حقانیت مطلبی برایش روشن شود آن را پیروی می کند، لیکن حق برایش روشن نشده و عوامل مختلفی دست به دست هم داده و نگذاشته که این شخص به دین حق بگراید. چنین کسی نیز مستضعف است و مصداق استثنای در آیه است.

ضمناً مطلب حق، و دین حق و هر حق دیگری که انسان از آن غافل است، در وسع انسان نیست و خدای تعالی هم کسی را از آن بازخواست نمی کند، همچنانکه مطلب حق و دین حق و هر حق دیگر اگر مورد توجه آدمی باشد ولی از ناحیه دشمن قدرت بر انجام آن را نداشته باشد آن نیز در وسع آدمی نیست و خدای تعالی در مورد آن بازخواستی ندارد.

قرآن شریف همانطور که تکلیف را در جایی که خارج از وسع باشد بر می دارد، همچنین ضابطه ای کلی در تشخیص مورد دست می دهد و می فهماند کجاست که اگر تکلیف را انجام ندهی معذوری و کجا است که معذور نیستی، و آن ضابطه کلی این است که انجام ندادن تکلیف مستند به اکتساب و اختیار خود آدمی نباشد و خودش در این

ترک وظیفه هیچ دخالتی نداشته باشد .

و هر انسانی آنچه از کارهای خوب که می کند به سود خود می کند و آنچه از کارهای بد می کند علیه خود می کند، و اما اگر آنچه را که می کند به عنوان کار خوب و کار بد نمی کند و از خوبی و بدی آن جاهل و یا غافل است، آن عمل نه بسود او است و نه علیه او.

از اینجا روشن می شود که مستضعف تهی دست است و چیزی از خوبی و بدی در دست ندارد، چون آنچه می کرده به عنوان کار خوب و یا کار بد نمی کرده، در نتیجه امر او محول به خدای تعالی است تا پروردگارش با او چه معامله کند؟ البته با در نظر گرفتن اینکه رحمتش بر غضبش پیشی دارد، امید عفو در آنان بیشتر است: ” فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم“

(۱)

گناه ظاهری و گناه باطنی

” وَ ذَرُوا ظَهْرَ الْاِثْمِ وَ بَاطِنَهُ اِنَّ الدِّينَ يَكْتَسِبُونَ الْاِثْمَ سِجِّزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ،

- گناه ظاهر و نهان را واگذارید، کسانی که گناه می کنند به زودی سزای اعمالی را که می کرده اند خواهند دید!“

این آیه گر چه به حسب مضمون مطلق است، و از جمیع گناهان ظاهری و باطنی نهی می کند ولی از سیاق آیات قبل و بعد از آن استفاده می شود که این آیه تمهید و زمینه چینی است برای نهی که بعدا در جمله: ” و لا تاكلوا،“ می آید و لازمه آن این است که خوردن از گوشت حیوانی که اسم خدا بر آن برده نشده حرام و از مصادیق اثم باشد، تا این جمله مربوط به جمله: ” و ذروا ظاهر الاثم و باطنه،“ شود، پس این خوردن، اثم ظاهر یا اثم باطن هر دو می تواند باشد، ولی از تاکید بلیغی که در جمله: ” و انه لفسق،“ است به دست می آید که خوردن چنین گوشتی جزو گناهان باطنی است، و گر نه هیچ احتیاجی به چنین تاکید اکیدی نبود .

از این بیان معلوم شد که مراد از گناه ظاهری آن گناهی است که شومی عاقبت و زشتی اثرش بر کسی پوشیده نیست، مانند شرک، آشوبگری و ظلم، و مراد از گناه باطنی آن گناهی است که زشتیش همه کس فهم نیست، مانند خوردن میت، خون و گوشت خوک. این قسم از گناه با تعلیم خدایی شناخته می شود و عقل نیز گاهی آنرا درک می کند.

(۲)

کوری اولیه و کوری و ضلالت ثانوی گنهاران

”يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ!“

”بسیاری را با آن هدایت و بسیاری را بوسیله آن گمراه می کند،

ولی جز گروه بدکاران کسی را بدان گمراه نمی کند!“

آیه شهادت می دهد بر این که یک مرحله از ضلالت و کوری دنبال کارهای زشت انسان به عنوان مجازات در انسان گنه کار پیدا می شود، و این غیر آن ضلالت و کوری اولی است که گنه کار را به گناه وا داشت، چون در آیه مورد بحث می فرماید: ”خدا با این مثل گمراه نمی کند مگر فاسقان را،“ اضلال را اثر و دنباله فسق معرفی کرده، نه جلوتر از فسق، معلوم می شود این مرحله از ضلالت غیر از آن مرحله ایست که قبل از فسق بوده، و فسق را به فسق کشانیده است!

این را نیز باید دانست که هدایت و اضلال دو کلمه جامع هستند که تمامی انواع کرامت و خذلان را که از سوی خدا به سوی بندگان سعید و شقی می رسد، شامل می شود.

خدای تعالی در قرآن کریم بیان فرموده که برای بندگان نیک بخت خود کرامتهائی دارد، و در کلام مجیدش آنها را بر شمرده و می فرماید:

-ایشانرا به حیاتی طیب زنده می کند.

-ایشانرا به روح ایمان تایید می کند.

-از ظلمت ها به سوی نور بیرونشان می آورد.

-برای آنان نوری درست می کند که با آن نور راه زندگی را طی می کنند.

-او ولی و سرپرست ایشان است.

-ایشان نه خوفی دارند، و نه دچار اندوه می گردند.

-او همواره با ایشان است.

-اگر او را بخوانند دعایشانرا مستجاب می کند.

-چون به یاد او بیفتند او نیز به یاد ایشان خواهد بود.

-فرشتگان همواره به بشارت و سلام بر آنان نازل می شوند.

-و از این قبیل کرامت هائی دیگر .

و برای بندگان شقی و بدبخت خود نیز خذلانها دارد، که در قرآن عزیزش آنها را برشمرده و می فرماید :

-ایشانرا گمراه می کند.

-از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برد.

-بر دلهاشان مهر می زند.

-بر گوش و چشمشان پرده می افکند.

-رویشانرا به عقب بر می گرداند.

-و بر گردنهایشان غلها می افکند.

-غلهایشان را طوری به گردن می اندازد که دیگر نمی توانند رو بدین سو و آن سو کنند.

-از پیش رو و از پشت سرشان سدی و راه بندی می گذارد ، تا راه پس و پیش نداشته باشند.

-شیطانها را قرین و دمساز آنان می کند، تا گمراهشان کنند ، بطوریکه از گمراهیشان خرسند باشند ، و به پندارند که راه همان است که ایشان دارند.

-شیطانها کارهای زشت و بی ثمر آنانرا در نظرشان زینت می دهند.

-شیطانها سرپرست ایشان می گردند.

-خداوند ایشانرا از طریقی که خودشان هم نفهمند استدراج می کند ، یعنی سر گرم لذائذ و زینت های ظاهری دنیاشان می سازد ، تا از اصلاح خود غافل بمانند و به همین منظور ایشانرا مهلت می دهد، که کید خدا بس متین است.

-با ایشان نیرنگ می کند و آنان را به ادامه طغیان وا می دارد ، تا بکلی سرگردان شوند.

اینها پاره ای از اوصافی بود که خدا در قرآن کریمش از آن دو طائفه نام برده است .

از ظاهر آیه بر می آید که انسان در ماورای زندگی این دنیا حیات دیگری قرین سعادت و یا شقاوت دارد، که آن زندگی نیز اصولی و شاخه هائی دارد ، که وسیله زندگی اویند ، و انسان به زودی یعنی هنگامی که همه سبب ها از کار افتاد، و حجاب برداشته شد، مشرف به آن زندگی می شود، و بدان آگاه می گردد.

(۱)

خسارت بارتترین طایفه کنهکاران

- "أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ،

-لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ،

-اینها همانهاییند که در دنیا حقیقت ذاتشان را باختند و از دست دادند، و در قیامت اثری از آن افتراءاتشان نمی بینند،

-در نتیجه در آخرت زیانکارترین افراد نیز همینهاییند!“

این آیه شریفه مشتمل بر دو نکته است:

۱- آیه ۲۶ سوره بقره المیزان ج : ۱ ص : ۱۴۲

-یکی اینکه می فرماید کفار نفس خود را خاسر کردند،

-دوم اینکه می فرماید افترائی که یک عمر مرتکب آن شدند در آخرت اثری از آن نمی یابند.

وقتی آدمی چیزی را برای نفس خود بخرد که مایه هلاکتش باشد، و سرمایه عمر و مال و هر چیز دیگر را بدهد و در مقابل کفر و معصیت را بخرد در این معامله ضرر کرده و این ضرر را خودش برای خود فراهم آورده است.

و اما ضلالت در افترائی که بستند علتش این است که عقاید خرافی که داشتند دروغ بود، یعنی وهمی بود که در خارج واقعیت نداشت، خرافاتی بود که هوا و هوسهای دنیوی آن را در نظرشان جلوه داده بود، و با برجیده شدن زندگی دنیا و هیچ و پوچ شدن هوا و هوسها، آن اوهام و خرافات نیز جلوه و رنگ خود را می بازند، و معلوم می شود چیزی جز دروغ و افتراء نبوده، در آن روز هر کسی می فهمد که حق مبین تنها خدای تعالی بوده و آنچه را حق می پنداشتند چیزی جز خیال نبوده است.

- "لا جرم انهم فی الاخره هم الاخسرون!"

- حقا این خرافه پرستان در آخرت زیانکارترین افراد خواهند بود!

وجه زیانکارتر بودنشان در آخرت - اگر فرض کنیم منظور، زیانکارتر از سایر معصیت کاران باشند- این است که سایر گنهکاران امید نجات دارند، اما اینها به خاطر کفر و عنادشان نفس خود را خاسر و ضایع و هلاک کردند، در نتیجه دیگر امیدی در نجاتشان از آتش آخرت نیست، همانطور که در دنیا با حفظ آن عنادی که داشتند امیدی به رستگاری و برگشتن از کفر به سوی ایمان در آنان نبود.

ظاهر آیه این است که می خواهد اخسرين - زیانکارترین را منحصر در آنان کرده بفرماید: این طایفه از تمامی طوایف گنهکار خاسرترند!

(۱)

خسارتبارترین ها در قیامت

- "إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَلَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ،

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ،

- کسانی که به آخرت ایمان ندارند اعمالشان را به نظرشان آراسته ایم که تا کور دل باشند،

- آنها کسانی هستند که عذاب سخت دارند و آنان خود در آخرت زیانکارترند.“

معنای زینت دادن عمل این است که، عمل را طوری قرار دهند که آدمی مجذوب و شیفته آن شود و کسانی که ایمان به آخرت ندارند از آنجایی که آن روز را که

۱- آیه ۲۱ و ۲۲ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۸۵

غایت مسیر انسان است قبول ندارند، بناچار آنان می مانند و دنیا، و معلوم است که دنیا هم نمی تواند غایت اعمال قرار گیرد، پس این بی نوایان که دست به دامن اعمال خود می زنند، در راه زندگی متحیر و سرگردانند، زیرا هدفی ندارند تا با اعمال خود به سوی آن هدف بروند.

” اولئك الذين لهم سوء العذاب و هم في الآخرة هم الاخسرون، “ این جمله تهدیدی است به مطلق عذاب، چه دنیوی و چه اخروی، چون دنبالش عذاب خصوص آخرت را خاطر نشان می سازد و می فرماید: ” و هم في الآخرة هم الاخسرون، “ پس معلوم می شود جمله اول مربوط به مطلق عذاب است و شاید وجه اینکه می فرماید: اینان در آخرت اخسرون- زیانکارتران هستند، این است که نامه اعمال سایر گناه کاران، هم مشتمل بر گناه است و هم مشتمل بر ثواب، که مطابق آن اعمال، جزا داده می شوند، اما این بیچارگان گناهانشان در نامه ها ثبت شده، اما ثوابهایشان و کارهای نیکشان حبط شده و ثبت نگشته است.

(۱)

حمل بار گناه دیگران در قیامت

” وَ لِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَ أَنْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَ لَيَسْئَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ، “

و باید که بارهای خود را با وزر بارهای دیگران حمل کنند و روز قیامت به یقین از افتراهایی که بسته اند بازخواست خواهند شد.

کفار نمی توانند عین خطاهای مؤمنین را حمل کنند، برای اینکه خطای هر کسی به گردن خود اوست، و لیکن خطاهای خود را با مثل وزر و وبال مؤمنینی که به دست آنان کافر شده اند، حمل می کنند بدون اینکه چیزی از وبال خود آن شخص از ایمان برگشته، کم شود، اما از وبال آنان کم نمی شود، برای اینکه به اختیار خود دست از اسلام برداشتند، و اما مشرکین که مثل خطاهای آنان را با خطاهای خود حمل می کنند، برای اینکه باعث گمراهی آنان شدند، پس دو عذاب خواهند دید یکی برای ضلالتشان و یک عذاب دیگر برای اضلالشان .

پس می توان گفت آیه مورد بحث در معنای آیه ” ليحملوا اوزارهم كاملة يوم القيامة و من اوزار الذين يضلونهم بغير علم، “ می باشد.

(۲)

هر کسی بار گناه خویش می کشد!

” قُلْ أَعْيَبَ اللَّهُ رَبًّا وَ هُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ

١- آيه ٤ و٥ سورة نمل الميزان ج : ١٥ ص : ٤٨٢

٢- آيه ١٣ سورة عنكبوت الميزان ج : ١٦ ص : ١٦٠

- بگو آیا به جز خدا پروردگاری بجویم با اینکه پروردگار هر چیزی است و هیچ نفسی از شما کار (زشتی) نمی کند مگر به زیان خود و هیچ حاملی بار (گناه) دیگری را بر نمی دارد، سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و به شما خبر می دهد در آنچه اختلاف داشتید!

مجموع دو جمله: "ولا تكسب كل نفس الا عليها،" و "ولا تزر وازره وزراخرى،" يك معنا را افاده می کنند، و آن این است که: هر کس هر چه می کند مانند سایه ای به دنبالش هست، و از او به دیگری تجاوز نمی کند، و این مفاد آیه: "كل نفس بما كسبت رهينه،" است که می فرماید: هر کس گروگان عملی است که کرده است.

بطور کلی اشخاص هیچ عمل زشتی نمی کنند مگر اینکه خود صاحبان عمل، وزر و وبال آن را به دوش خود خواهند کشید، و هیچ کس وزر دیگری را به دوش نمی کشد، و این آثار سوء همچنان باقی است تا روزی که خلائق به سوی پروردگار خود بازگشت کنند، و پروردگار با کشف حقایق اعمال بندگان جزای آنان را بدهد.

(۱)

هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی دارد!

- "أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؟"

- و نمی داند که هیچ گنهکاری گناه دیگری را تحمل نمی کند، و به گردن نمی گیرد؟

وزر به معنای ثقل است، ولی استعمالش بیشتر در گناه رواج یافته، و کلمه وازره به معنای گنهکار است که باید سنگینی گناه را تحمل کند.

می فرماید: هیچ انسانی گناه انسانی دیگر را تحمل نمی کند، یعنی نفس هیچ کس به گناهی که دیگری کرده آلوده نمی شود، و قهرا هیچ کس هم به گناهی که دیگری کرده عقوبت و مؤاخذه نمی شود.

(۲)

هیچ بار برداری بار گناه دیگری را بر نمی دارد!

- "وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَآ لَأَ يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَّ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ مَن تَرَكَى فَإِنَّمَا يَتَرَكَى لِنَفْسِهِ وَّ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ،"

- هیچ بار برداری بار گناه دیگری را بر نمی دارد و اگر کسی که بارش سنگین است برای برداشتن آن کسی را دعوت کند چیزی از آن را برندارد اگر چه خویشاوند باشد، تو فقط کسانی را که نادیده از پروردگار خود می ترسند و نماز برپا کنند بیم

١- آیه ١٦٤ سوره انعام المیزان ج : ٧ ص : ٥٤٦

٢- آیه ٣٨ سوره نجم المیزان ج ١٩ ص ٧٥

می دهی، هر که تذکیر کند برای خویش تزکیه می کند و سرانجام به سوی خدا است.“

از گناه هم به وزر تعبیر می کنند و هم به ثقل همچنان که در قرآن کریم آمده یک جا فرموده: ”لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً،“ و جایی دیگر همین مضمون را به عبارت ”و لِيَحْمِلْنَ أَثْقَالَهُمْ وَ أَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ،“ آورده است.

پس می فهمیم که وزر، و ثقل، به یک معنا است، و معنای جمله چنین است که: هیچ نفسی در حالی که بار گناه خود را به دوش دارد، بار گناه شخص دیگر را به دوش نمی کشد، و لازمه این آن است که هیچ شخصی جز به آنچه خود به دوش می کشد بازخواست نشود، و تنها کیفر وزر و گناه خود را ببیند .

” و ان تدع مثقله الی حملها لا یحمل منه شیء و لو کان ذا قربی،“ یعنی اگر شخص گرانباری که بار گناه به ستوهش آورده، به دیگری التماس کند که مقداری از بار او را بردارد و به دوش بکشد، احدی نیست که خواهش وی را بپذیرد، و چیزی از بار گناه او را برداشته و حمل کند، هر چند درخواست شده خویشاوند درخواست کننده باشد مثل پدر یا مادر یا برادر یا خواهر .

(۱)

وزر و وبال گناهان چه کسی را بر می دارند؟!

– ”لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ،“

– آنها باید در روز قیامت بار گناهان خویش را بطور کامل و شمه ای از گناهان آن کسانی را که از روی جهل، گمراهشان می کنند بردارند، بدانید که بد باری بر می دارند.“

وزر دیگران را بر دوش کشیدن در حقیقت همان معنایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی فرموده:

– ”من سن سنه حسنه کان له اجرها و اجر من عمل بها من غیر ان ینقص من اجره شیء،“

– هر کس سنت خوبی را باب کند و مردم را بدان عادت دهد، هم اجر عمل خود را می برد، و هم اجر هر کسی را که بدان عمل کند، بدون اینکه از اجر عاملین آن، چیزی کم شود، و هر کس سنت زشتی را باب کند، هم وزر آن عمل را بدوش خواهد کشید، و هم وزر هر کسی را که به آن عمل کند!“

در مساله باب کردن کار زشت یک وزر و عذاب بیشتر نیست، چیزی که هست با این یک عذاب دو نفر معذب می شوند، یکی عامل و یکی هم آمر.

اگر جمله "لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ" را با قید کامله مقید نمود برای این بود که کسی توهّم نکند که بعضی از گناهان خود و بعضی از گناهان گمراه شدگان خود را حمل می کنند، نه، همه وزرهای خود و همه وزرهای گمراه شدگان خود را که باعث آن شده اند، حمل خواهند کرد.

و جمله "و من اوزار الذين يضلونهم" اشعار دارد بر اینکه گمراه کنندگان، تمامی وزرهای گمراه شدگان خود را بدوش نمی کشند، بلکه تنها آن وزرهایی را حمل می کنند که نتیجه اضلال ایشان بوده است.

(۱)

محرومیت مرتدین از مغفرت و هدایت الهی

– " ... إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ أَرَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيُهْدِيَهُمْ سَبِيلًا...،

... کسانی که ایمان آوردند و باز کافر شدند، آنگاه دوباره ایمان آورده، باز کافر شده اند و این نوبت کفرشان زیادتر شد، خدا در صدد آموزش آنان نیست و بنا ندارد به هیچ راهی (هر چند کوره راه) هدایتشان کند....»

این آیه دلالت می کند بر کیفری که خدای تعالی مرتدین را در صورتی که ارتداد آنها تکرار شود با آن کیفر می دهد و تکرار ارتداد به این است که بعد از آنکه به اسلام ایمان آوردند بار دیگر کفر بورزند، سپس برای بار دوم ایمان بیاورند و بعد از آن دوباره کافر شوند و این بار کفر خود را زیادتر کنند، خدای سبحان در این آیه اینگونه افراد را که چنین وضعی دارند تهدید کرده، به اینکه دیگر آنان را نخواهد آمرزید و به سوی راه هدایت نخواهد کرد به این معنا که امید نمی رود رحمتی که از خدا متوقع است شامل حال آنان بگردد زیرا استقرار بر ایمان ندارند و امر خدا را ملعبه ای برای بازی و سرگرمی خود قرار دادند و کسی که حالش چنین حالی است طبعاً ثبات قدمی بر ایمان جدی و ایمانی که از آنان قبول شود ندارند، آری به حسب طبع چنینند، هر چند که اگر ایمان جدی بیاورند مغفرت و هدایت خدای تعالی شامل حالشان می شود، چون توبه کردن یعنی ایمان واقعی آوردن چیزی نیست که خدای تعالی آن را در هیچ حالی قبول نکند.

(۲)

گناه سنت گزاران کفر

– "و تَلِكْ عَادٌ جَحَدُوا بِبَيِّنَاتٍ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ،

۱- آیه ۲۵ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۳۵

۲- آیه ۱۳۶ تا ۱۳۹ سوره نساء المیزان ج : ۵ ص : ۱۸۳

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ!

و این قوم عاد آیات پروردگارشان را انکار نموده، فرستادگان او را نافرمانی کردند و گوش به فرمان هر جباری عناد پیشه دادند،

نتیجه اش این شد که برای خود لعنتی در دنیا و آخرت بجای گذاشتند. قوم عاد به پروردگار خود کفر ورزیدند. مردم عاد قوم و معاصر هود پیامبر از رحمت من دور باشند!

قوم هود گرفتار سه خصلت نکوهیده بودند، یکی انکار آیات الهی، دوم نافرمانی انبیاء و سوم اطاعت کردن از جباران .

خدای تعالی وبال امر آنان را بیان کرده، می فرماید:

” و اتبعوا فی هذه الدنيا لعنه و يوم القيامة

– یعنی به خاطر آن سه خصلت نکوهیده، لعنت در همین دنیا و در قیامت دنبالشان کرد و از رحمت خدا دور شدند.“

مصادق این لعن همان عذابی بود که آنقدر تعقیبشان کرد تا به آنها رسید و از بینشان برد، ممکن هم هست مصادقش آن گناهان و سیئاتی باشد که تا روز قیامت علیه آنان در نامه اعمالشان نوشته می شود و تا قیامت هر مشرکی پیدا شود و هر شرکی بورزد، گنااهش به حساب آنان نیز نوشته می شود چون سنت گذار کفر بودند، همچنانکه قرآن کریم در باره همه سنت گذاران فرموده: ” و نکتب ما قدموا و آثارهم.“

این معنای لعنتشان در دنیا بود و اما لعنتشان در روز قیامت مصادقش عذاب جاودانه ای است که در آن روز گریبانشان را می گیرد چون روز قیامت روز جزا است.

(۱)

گناه استکبار و انکار حق و آخرت

” إِيَّاكُمْ إِلَهٌ وَحْدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ،

–خدای شما خدای یکتاست، کسانی که به آخرت ایمان ندارند دلهایشان به انکار حق خو کرده و خودشان مستکبرند.“

در این آیات، کافر را عبارت از کسی دانسته که به روز جزا ایمان نداشته باشد، چون ایمان به روز جزا مستلزم ایمان به وحدانیت خدا و رسالت رسولان او است.

” قلوبهم منكرة، “ یعنی دلهایشان منکر حق است. اینها که به روز جزا ایمان ندارند دلهایشان منکر حق است و نسبت به آن

عناد و لجاج دارند، و می خواهند با لجاجت در برابر حق، خود را بزرگتر از حق جلوه دهند، و بهمین جهت بدون هیچ دلیل و حجتی از انقیاد در برابر حق سر بر می تابند.

– “لا جرم ان الله يعلم ما یسرون و ما یعلنون انه لا یحب المستکبرین.”

۱- آیه ۵۹ و ۶۰ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۵۴

و این تعبیر کنایه از تهدید به کیفری سخت است، محققا خدای تعالی آنچه را که ایشان پنهان می دارند و یا آشکار می سازند می داند، یعنی خدا می داند کارهایی که در نهان و آشکار می کنند، و بزودی آنان را به سزای اعمالشان می رساند و در برابر انکار و استکبارشان مؤاخذه می فرماید، زیرا او مستکبرین را دوست نمی دارد .

(۱)

بارسنگین گناه اعراض از قرآن

– "... وَقَدْ آتَيْنَكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا،

– مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا،

– خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا،

– ... و به تو از نزد خود ذکری داده ایم،

– هر کس از آن روی بگرداند روز رستاخیز بار گناهی می برد،

– در گناهشان جاودانند و بارشان روز رستاخیز چه بد است.

کلمه "وزر" به معنای بار سنگین و گناه است، چون فرموده آن را روز قیامت حمل می کند. و اگر آن را نکره آورد برای این بود که بزرگی خطر آن را برساند. و معنای آیه این است که:

"کسی که از ذکر (یعنی از قرآن) اعراض کند او در روز قیامت ثقلی بسیار عظیم الخطر و صاحب اثری تلخ را، حمل خواهد کرد."

در این آیه گناه را از آن جهت که قائم به ایشان است تشبیه به ثقلی کرد که آدمی با همه سنگینی و مشقت که دارد به دوش خود بکشد آن وقت بطور استعاره همان گناه را وزر و سنگینی نامید.

"خالدین فیها و ساء لهم یوم القیمه حملا."

مراد از خالد بودنشان در "وزر" خلودشان در کیفر آن است یعنی عذاب که به طور کنایه فرموده خالد در وزرند.

آیه شریفه مورد بحث از روشن ترین آیات قرآنی است در اینکه دلالت می کند بر تجسم اعمال و اینکه آدمی در قیامت با عمل خودش معذب می شود و همواره و جاودانه با آن است.

” و ساء لهم يوم القيمة حملا - بار ايشان در روز قيامت بد باری است.“

(۲)

نقش قرین های شیطانی انسان

- ۱- آیه ۲۲ سوره نحل المیزان ج : ۱۲ ص : ۳۳۳
- ۲- آیه ۹۹ تا ۱۰۱ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۹۲

” وَ قَيِّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ،

– ما قرینان خوبی را که می توانستند داشته باشند به قرینان بدی تبدیل کردیم تا آنچه را دارند و آنچه را که آرزویش را دارند در نظرشان جلوه دهند و فرمان عذاب خدا بر آنان حتمی شد آنچنان که در امت های گذشته از جن و انس حتمی شد چون که اینگونه امت ها زیانکار بودند.“

” قیضنا لهم قرناء، “ اشاره به این است که کفار استعداد این را داشتند که ایمان بیاورند، و تقوا پیشه کنند، و در نتیجه خدای تعالی قرین هایی برایشان معین کند، که ایشان را بیش از پیش تسدید و هدایت کنند، ولی با داشتن چنین استعدادی کفر ورزیدند، و مرتکب فسق شدند، و خدای تعالی به جای آن قرین ها، قرین های دیگر از شیطانها برایشان قرار داد، تا ملازم آنان باشند، و این را به عنوان مجازات در مقابل کفر و فسوق شان کرد.

” فزینوا لهم ما بین ایدیهم و ما خلفهم، “ یعنی آن قرینان سوء در نظر ایشان جلوه داد پیش رو و پشت سرشان را، که شاید مراد این باشد که هم لذت های مادی را که داشتند در نظرشان جلوه داد، و هم آنها را که آرزومند بودند داشته باشند، و در آینده بدست آورند.

” وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، “ یعنی کلمه عذاب علیه ایشان ثابت و واجب شد، در حالی که در امت هایی شبیه به خود بودند، امت هایی از جن و انس که قبل از ایشان می زیستند.

و منظور از کلمه عذاب، آیه ” وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، “ است، و نیز آیه: ” لَامِلْتَن جَهَنَّمَ مِنْكَ وَ مِمَّنْ تَبَعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ، “ می باشد. و از آن آیه شریفه برمی آید که جنیان مانند آدمیان حکم مرگ در میان آنها جاری است.

(۱)

کنهکارانی که روز قیامت را فراموش می کنند!

” إِنَّ هَؤُلَاءِ يَجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَ يُذَرُّونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا،

– این مردم کافر غافل زندگی زودگذر دنیا را دوست می دارند و آن روز قیامت سخت سنگین را به کلی از یاد می برند.“

منظور از یوم ثقیل همان روز قیامت است. اگر خود روز را روز ثقیل خوانده، از

باب استعاره است، گویا شدت آن روز بار بسیار سنگینی است که نمی توان به دوشش کشید.

در آیه قبل فرمود: در برابر حکم پروردگارت صبر کن و نماز به پا دار و گنهکاران و کفار را اطاعت مکن! در اینجا اضافه می کند: برای اینکه این آئین و کفار زندگی دنیا را دوست می دارند، و جز برای آن عمل نمی کنند، و روز شدیدی را که در پیش دارند رها می سازند، و یا از آن روز که حتما دیدارش خواهند کرد اعراض نموده، پشت سر خود می اندازند.

” یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین أعد لهم عذابا الیما،

– داخل در رحمت خود می کند هر کسی را که بخواهد داخل آن کند، و نمی خواهد مگر داخل کردن کسی را که ایمان آورد و تقوی پیشه کند. “

این آیه سنت خدای تعالی را که در بندگانش از حیث سعادت و شقاوت جاری است بیان نموده، و این بیان را با ذیل آیه قبلی که گفتیم زمینه چینی برای این آیه است تعلیل می کند، در نتیجه می فهماند که سنت خدای تعالی در بندگانش یک سنت بی حساب و ناشی از جهالت نیست، بلکه او با هر یک از دو طایفه طوری عمل می کند که شایسته آن هستند، و به زودی هر دو طایفه را به حقیقت آنچه می کردند آگاه می سازد.

(۱)

گناه نابخشودنی در قیامت: ترک انفاق در دنیا

” وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ،

– هر خرجی کرده اید به هر نذری ملتزم شده اید خدا از آن آگاه است، و ستمگران یاورانی ندارند! “

این آیه به چند نکته دلالت دارد:

نکته اول اینکه مراد از ظلم در خصوص این آیه، ظلم به فقرا و خودداری از انفاق بر آنان و حبس حقوق ایشان است، نه مطلق معصیت، برای اینکه مطلق معصیت انصار دارد، و می توان با کفاره آنها را از نامه عمل محو کرد، و یا به وسیله شفیعان که یکی از آنها توبه است و یکی دیگر اجتناب از کبائر است و یکی دیگر شفیعان روز محشر می باشند، از خطر کیفر آنان رهائی یافت، البته همه این انصار در ظلمهائی است که تنها جنبه حق الله دارند، نه حق الناس، آیه شریفه:

” لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ، “

که در آخرش دارد: ” و انیبوا الی ربکم “ راجع به یکی از انصار ظالمین است، که همان توبه و انابه باشد، و آیه: ” ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم، “ اجتناب از گناهان کبیره را یکی از انصار معرفی نموده و می فرماید: اگر از گناهان

کنید ما این اجتنابان را کفاره گناهانتان قرار می دهیم.

و آیه: "و لا یشفعون الا لمن ارتضى" سخن از شفیعان قیامت دارد، و از اینجا معلوم می شود که اگر یاور ستمکاران به خود را به صیغه جمع انصار آورد، برای این بود که گفتیم: منظور از ظلم مطلق معصیت است، که افرادی گوناگون دارد.

نکته دومی که جمله: "و ما للظالمین من انصار" بر آن دلالت دارد این است که ظلم مورد بحث در آیه، یعنی ترک انفاق، کفاره نمی پذیرد، پس معلوم می شود ترک انفاق از گناهان کبیره است، چون اگر از گناهان صغیره بود کفاره می پذیرفت، و نیز توبه هم نمی پذیرد، چون حق الناس است، و مؤید این معنا روایاتی است که فرموده: توبه در حقوق الناس قبول نیست، مگر آنکه حق را به مستحق برگردانند، و نیز شفاعت در قیامت هم شامل آن نمی شود، به دلیل اینکه در جای دیگر فرمود: "الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون، عن المجرمین، ما سلککم فی سقر؟ قالوا لم نک من المصلین، و لم نک نطعم المسکین ... فما تنفعهم شفاعه الشافعین ."

نکته سوم اینکه: این ظلم در هر کس یافت شود یعنی هر کس نافرمانی خدا را بکند و حق فقرا را ندهد چنین کسی مورد رضایت خدا و مصداق "الا لمن ارتضى" نخواهد بود، چون در بحث شفاعت گفتیم کسی که خدا دین او را نپسندد، در قیامت شفاعت نمی کند، از اینجا پاسخ این سؤال که چرا فرمود: "ابتغاء مرضاه الله" و نفرمود: "ابتغاء وجه الله" روشن می شود.

نکته چهارم اینکه: امتناع ورزیدن از اصل انفاق بر فقرا، در صورتی که فقرائی باشند و احتیاج به کمک داشته باشند از گناهان کبیره مهلک تر است، و خدای تعالی بعضی از اقسام این خودداری را شرک به خدا و کفر به آخرت خوانده است، مانند امتناع از دادن زکات، و فرموده:

"و ویل للمشرکین، الذین لا یؤتون الزکوه، و هم بالآخره هم کافرون ."

(۱)

گمراهی ظالمان در قیامت

"فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابَ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ،

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصُرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ،

-پس این دسته ها میان خودشان اختلاف یافتند، وای بر کسانی که کافر بوده اند، از حضور یافتن در روزی بزرگ،

-روزی که سوی ما آیند چه خوب شنوند و چه خوب ببینند، ولی آن روز ستم گران در ضلالتی آشکارند."

ستمگران در روز قیامت در گمراهی روشنی هستند، یعنی از کشف حقیقت

۱- آیه ۲۷۰ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۵۸۵

منتفع نگشته هدایت نمی شوند، بلکه به خاطر ستمشان همچنان بر ضلالت آشکار خود خواهند بود.

چون روز قیامت روز پاداش است نه روز عمل، پس در آن روز جز با آثار و نتیجه کرده های خویش مواجه نمی شوند، و اما اینکه آن روز، عمل را از سر بگیرند و به طمع پاداش فردا به کار نیک پردازند، نه، چون برای روز قیامت فردائی نیست، و به عبارت دیگر، ملکه ضلالت در دل های اینان رسوخ یافته، و به کلی این رنگ را به خود گرفته اند، و با آمدن مرگ از موطن اختیار منقطع می شوند و دیگر در هیچ کاری اختیاری ندارند، ناگزیر و مضطربند به اینکه به آنچه برای خود کسب کرده اند بسازند، راه گریز و تبدیلی هم ندارند، پس هر چه هم که حق برایشان منکشف شود و جلوه کند از آن سودی نمی برند .

(۱)

بی ایمانی به آخرت، انحراف از صراط مستقیم

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَبُونَ،

و کسانی که به آخرت ایمان ندارند از راه برمی گردند.

کفار از حق کراهت داشته و گریزانند قهرا از صراط مستقیم انحراف دارند، و به بیراهه می روند .

اگر از میان همه صفاتی که کفار دارند تنها مساله بی ایمانی به آخرت را یاد آور شده، و به همان یکی اکتفا نموده، بدین جهت است که اصل اساسی دین حق، بر این مساله استوار است که آدمی دارای حیاتی جاودانه است و زندگی او با مرگ خاتمه نمی پذیرد و در آن حیات جاوید، سعادت دارد که باید آن سعادت را با اعتقاد حق و عمل حق به دست آورد، همچنان که در آن حیات جاوید شقاوتی دارد که بایستی از آن بپرهیزد، و معلوم است که وقتی مردمی به این چنین حیاتی معتقد نباشند، دیگر گفتگوی با آنان از سایر اصول دین و فروع عملی آن، اثری ندارد.

(۲)

بند و زنجیرهای اهل دوزخ در دنیا

”إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ،

و جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَهُمْ فَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ،

ما به گردنشان غل هایی افکنده ایم که تا چانه شان را گرفته به طوری که دیگر نمی توانند سر پایین آورده خود را ببینند،

٢- آیه ٧٤ سوره مومنون المیزان ج : ١٥ ص : ٦٧

-ما از پیش رو و عقب سر سدی دورشان کشیده و ایشان را با آن پوشانده ایم دیگر جایی را نمی بینند.“

غل و زنجیرهایی که در اهل دوزخ به کار می رود، طوری است که بین سینه تا زیر چانه آنان را پر می کند، به طوری که سرهایشان رو به بالا قرار می گیرد و دیگر نمی توانند سر را پایین آورند و راه پیش روی خود را ببینند، و آن را از چاه تمیز دهند .

در این دو آیه حال کفار را در محرومیت از هدایت یافتن به سوی ایمان، و اینکه خدا آنان را به کیفر کفرشان و گمراهی و طغیانشان محروم کرده، مثل زده و مجسم ساخته است.

می فرماید: کسانی که از این کفار ایمان نمی آورند، برای این است که ما در گردنشان غل افکنده ایم و دستشان را بر گردنشان بسته ایم، و غل تا چانه شان را فرا گرفته و سرهایشان را بالا نگه داشته، به همین حال هستند، و نیز از همه اطراف آنان سد بسته ایم، دیگر نه می توانند ببینند و نه هدایت شوند.

این اوصافی که در این مثل و در نظایرش در قرآن برای مؤمنین و کفار ذکر شده، کشف می کند از اینکه برای انسان حیاتی دیگر در باطن این حیات دنیوی هست که از حس مادی ما پوشیده شده، و به زودی در هنگام مرگ و یا در روز بعث، آن حیات برای ما ظاهر و محسوس می شود .

نظایر این آیات و مثلهای مورد بحث بر مبنای حقیقت گویی است، نه مجاز گویی.

(۱)

گناهان مخفی چشم و دل

- ”يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ،

-او نگاه زیر چشمی چشمها را می داند و از آنچه در سینه ها نهفته است خبر دارد.“

مراد از خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ تمامی گناهان نیست، بلکه تنها آن گناهایی منظور است که برای دیگران هویدا نباشد و از آنان پوشیده باشد، مانند: ”سارقه النظر“ که به معنای نگاه های زیر چشمی و پنهانی است.

جمله: ”و ما تخفی الصدور،“ به معنای وجوه کفر و نفاق و گناهان است که صاحبش آن را در نفس خود پنهان می داشت.

(۲)

مجرمین، و عناد و استکبار آنها در مقابل آیات خدا

- ١- آيه ٨ و ٩ سورة يس الميزان ج : ١٧ ص : ٩٣
- ٢- آيه ١٩ تا ٢٠ سورة غافر (مؤمن) الميزان ج : ١٧ ص : ٤٨٦

” وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءآيَتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ،

و اما کسانی که کافر شدند (به ایشان گفته می شود،) آیا نبود که آیات من بر شما تلاوت می شد و شما استکبار می کردید و مردمی مجرم بودید؟“

مجرم به معنای کسی است که متلبس به اجرام یعنی به گناه باشد.

می فرماید: اما آن کسانی که کافر شده و حق را با اینکه ظاهر بود انکار کردند پس از در توبیخ به ایشان گفته می شود آیا حجت های ما برایت خوانده نمی شد و در دنیا برایت بیان نمی شد و این شما نبودید که از قبول آنها استکبار می ورزیدید و مردمی گنهکار بودید؟

(۱)

انکار معاد و وبال امر کفار

” أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ،

مگر خبر آن کسانی که قبل از این کافر شدند به شما نرسیده که چگونه در دنیا وبال کفر خود را چشیدند و در آخرت هم عذابی الیم دارند.“

از آنجا که مقتضای اسمای حسنی و صفات علیای مذکور در آیات قبلی این بود که خدای عز و جل برای مردم معادی برقرار کند، و آنان را دوباره به سوی خود برگرداند، لذا لازم بود این مقتضا را اعلام نماید، و نیز آنچه که بر مردم لازم است انجام دهند، و آنچه را که واجب است اجتناب کنند، و خلاصه شرع و دینی را که لازم است برای تامین سعادت معادشان داشته باشند، اعلام بدارد، و چون طرق این شرع رسالت است لذا لازم بود رسولانی بر اساس انذار از عقاب آخرت و تبشیر به ثواب آن و یا بگو بر اساس انذار از خشم خدا و تبشیر به رضای او، گسیل بدارد .

در آیه مورد بحث به منظور اشاره به این معنا سرگذشت اقوامی را به یاد می آورد که در زمانهای پیش زندگی می کردند، و نسبت به دین خدا کفر ورزیدند، و به همین جهت وبال امر خود را چشیدند، و در آخرت عذابی دردناک دارند، آنگاه از این یادآوری منتقل می شود به اینکه چرا کفر ورزیدند؟ و می فرماید: سبب کفرشان تکذیب رسالت بود، و سبب این تکذیبشان هم انکار بعث و معاد بود. و در آخر نتیجه می گیرد که پس بر مردم حاضر واجب است به خدا و رسولش و دینی که بر آن رسول نازل فرموده ایمان بیاورند.

(۲)

١- آیه ٣١ سوره جائیه المیزان ج : ١٨ ص : ٢٧٣

٢- آیه ٥ سوره تغابن المیزان ج : ١٩ ص : ٤٩٨

– “كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ،

نه، بلکه در اثر اعمال زشتشان دل‌هایشان زنگار بسته است.”

کلمه ”ران“ به معنای غبار و زنگ و یا به عبارتی تیرگی است که روی چیز گرانبهایی بنشیند. یعنی گناهان مانند زنگی و غباری شد که روی جلای دل‌هایشان را گرفت، و آن دل‌ها را از تشخیص خیر و شر کور کرد.

این زنگ بودن گناهان بر روی دل‌های آنان عبارت شد از حائل شدن گناهان بین دل‌ها، و بین تشخیص حق، آنطور که هست.

از این آیه شریفه سه نکته استفاده می شود:

اول اینکه: اعمال زشت نقش و صورتی به نفس می دهد، و نفس آدمی را به آن صورت در می آورد.

دوم اینکه: این نقوش و صورت‌ها مانع آن است که نفس آدمی حق و حقیقت را درک کند، و میان آن و درک حق حائل می شود.

سوم اینکه: نفس آدمی بحسب طبع اولیش صفا و جلایی دارد که با داشتن آن حق را آنطور که هست درک می کند، و آن را از باطل، و نیز خیر را از شر تمیز می دهد، همچنان که در جای دیگر فرمود: ”و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها.“

(۱)

محرومین از توفیق الهی برای انجام عمل صالح

– “وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى، وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى،

و اما کسی که بخل بورزد و طالب ثروت و غنی باشد،

و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند،

اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار می سازیم.“

مراد از تکذیب به حسنی، کفر به وعده حسنی و ثواب خدا است، که انبیا آن را به بشر رسانده اند، و معلوم است که کفر به آن وعده، کفر به اصل قیامت است.

و مراد از ”فسنيسره للعسرى“، خذلان و ندادن توفیق اعمال صالح است، به این گونه که اعمال صالح را در نظرش سنگین کند، و سینه اش را برای ایمان به خدا گشاده نسازد، و یا او را آماده عذاب کند.

” و ما یغنی عنه ماله إذا تردی، “ تردی به معنای سقوط از مکانی بلند است، که بر هلاکت هم اطلاق می شود، پس مراد از تردی در اینجا این است که چنین کسی وقتی در حفره قبر و یا در جهنم و یا در ورطه هلاکت سقوط می کند مالش به چه دردش می خورد؟

(۱)

طغیان انسان از طریق ثروت، و کيفر شديد آن

– ” کلا إنَّ الانسانَ لَیَطغَى، أن رءاهُ استغنى،

– چنین نیست که انسان حقشناس باشد مسلماً طغیان می کند،

– به خاطر اینکه خود را بی نیاز می بیند.

این خبری است از آنچه در طبع بشر است، نظیر آیه زیر که خبر می دهد از اینکه بشر طبعاً ظلم و کفرانگر است: ” ان الانسان لظلوم کفار . “

” أن راه استغنی، “ – این آیه می خواهد علت طغیان انسان را بیان کند، می فرماید: علت طغیانش این است که او خود را بی نیاز از پروردگار خود می داند، پروردگاری که بر او انعام کرده و سراپای وجود او انعام وی است، و نعمت های بی شمار او را کفران می کند.

” ارایت الذی ینهی عبدا اذا صلی ارایت ان کان علی الهدی او امر بالتقوی ارایت ان کذب و تولى الم یعلم بان الله یری، “ این شش آیه جنبه مثل دارد، و می خواهد به عنوان نمونه چند مصداق از انسان طاغی را ذکر کند، و نیز به منزله زمینه چینی است برای تهدید صریحی که بعداً به عقاب نموده، عقاب کسانی که از اطاعت او نهی می کنند، و نیز زمینه است برای امر به عبادتش .

” کلا- لئن لم ینتھ لفسفعا بالناصیه ناصیه کاذبه خاطئه، “ مساله آنطور نیست که او پنداشته و خواسته است، و یا او نمی تواند چنین کند، سوگند می خورم که اگر دست از این بازداریش از نماز بردارد، و منصرف نگشته همچنان بنده ما را از نماز نهی کند، به طور مسلم ناصیه او را به شدت خواهیم گرفت، و به وضعی ذلت بار او را به سوی عذاب جذب می کنیم، آری ناصیه ای را که صاحبش کاذب است و به خطا سخن می گوید و عمل می کند، به شدت جذب خواهیم کرد.

” فلیدع نادیه سندع الزبانیه- آن وقت اهل مجلس خود را صدا بزنند،

ما هم به زودی ماموران دوزخمان را می خوانیم.... “

١- آيه ١ تا آخر سوره ليل الميزان ج ٢٠ ص ٥٠٩

٢- آيه ٦ تا آخر سوره علق الميزان ج ٢٠ ص ٥٥٠

”أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِاللَّيْنِ، فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ،

وَلَا يُحِضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ،

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ،

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ،

-ای رسول ما آیا دیدی آن کس را که روز جزا را انکار کرد؟

-این همان شخص بی رحم است که یتیم را از در خود به قهر میراند،

و کسی را بر اطعام فقیر ترغیب نمی کند،

-پس وای بر آن نماز گزاران، که دل از یاد خدا غافل دارند،

-همانان که اگر طاعتی کنند به ریا و خودنمایی کنند،

و دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند.“

این سوره تهدید کسانی است که خود را مسلمان معرفی کرده اند ولی متعلق به اخلاق منافقینند، از قبیل سهو از نماز، و ریا کردن در اعمال، و منع ماعون، که هیچ یک از اینها با ایمان به روز جزا سازگاری ندارد .

” فذلک الذی یدع الیتیم،“ او کسی است که یتیم را به زور از در خانه خود می راند، و او را جفا می کند، و از عاقبت عمل زشتش نمی ترسد، و اگر روز جزا را انکار نمی داشت چنین جرأتی را به خود نمی داد، و از عاقبت عمل خود می ترسید، و اگر می ترسید به یتیم ترحم می نمود.

” و لا یحض علی طعام المسکین،“ یعنی مردم را به اطعام طعام مسکین تشویق نمی کند.

” فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون،“ یعنی آنهایی که از نمازشان غافلند اهمی به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باکی ندارند چه اینکه به کلی فوت شود و چه اینکه بعضی از اوقات فوت گردد، و چه اینکه وقت فضیلتش از دست برود و چه اینکه ارکان و شرایطش و احکام و مسائلش را ندانسته نمازی باطل بخوانند .

در آیه شریفه تکذیب گر روز جزا به چنین نماز گزارانی تطبیق شده، چنین نماز گزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی آن را منکر شود، کسی هم که تظاهر به ایمان می کند و نماز مسلمانان را می خواند، اما طوری می خواند که عملاً نشان می دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را تکذیب کرده است.

”الذین هم یراؤون،“ کسانی که عبادت را در انظار مردم انجام می دهند، و یا در انظار بهتر و غلیظتر انجام می دهند، اینگونه افراد شکارچینی هستند که با زبان شکار حرف می زنند، تا شکار بدامشان بیفتد، در بین مسلمانان خود را مسلمان تر از آنان جلوه

می دهند، و معلوم است اگر در بین اهل ملتی دیگر قرار بگیرند چهره آن مردم را به خود می گیرند.

”و یمنعون الماعون“ کلمه ماعون به معنای هر عملی و هر چیزی است که به شخصی محتاج داده شود، و حاجتی از حوائج زندگی او را بر آورد، مانند قرض و هدیه و عاریه و امثال آن.

در روایات اسلامی در تفسیر قمی... در ذیل آیه شریفه ”الذین هم عن صلاتهم ساهون“ آمده که منظور از این جمله کسانی هستند که به کلی نماز را ترک کنند، زیرا اگر صرف سهو آدمی را مستوجب ویل سازد، باید همه مستوجب باشند، چون هر انسانی و مسلمانی در نمازش سهو می کند، امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرموده: منظور تاخیر نماز از اول وقت و بدون عذر است.

و در کتاب خصال از علی علیه السلام آمده که در ضمن حدیث چهارصد بندی فرمود: هیچ عملی نزد خدا محبوب تر از نماز نیست، پس مبدا هیچ کاری از کارهای دنیا شما را از نماز در اول وقتش باز ندارد، برای اینکه خدای عز و جل اقوامی را به همین جرم مذمت نموده و فرموده: ”الذین هم عن صلاتهم ساهون“ یعنی کسانی که از در غفلت نسبت به امر نماز و اوقات آن سهل انگاری می کنند.

(۱)

فراموشی خدا

”فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْتُهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ“

-انسان چنین است که وقتی گرفتار می شود ما را می خواند و همین که نعمتی به او ارزانی می داریم می گوید این از علم خودم به دست آمده لیکن همین نعمت فتنه و آزمایش اوست اما بیشترشان نمی فهمند.“

این مقتضای طبع هر انسانی است که به پیروی هوای نفس گرایش دارد و به نعمت های مادی و اسباب ظاهری پیرامونش مغرور است، پس انسان طبعاً هم فراموشکار است، هر وقت دچار گرفتاری شود، متوجه پروردگارش گشته و او را به خلوص می خواند و چون پروردگارش نعمتی به او ارزانی بخشد، آن نعمت را به خودش نسبت می دهد، و می گوید هنر خودم بود و پروردگارش را فراموش می کند، و نمی داند که همین خود فتنه ای است که با آن امتحانش می کنند.

اینک در این آیه می فرماید که: این اعراض، مخصوص کفار معاصر آن جناب نیست، بلکه این مقتضای طبع هر انسانی است که به پیروی هوای نفس گرایش دارد.

خدای تعالی بعد از آنکه حال ستمگران را بیان کرد که از هر آیتی که بر حق دلالت می کرد روی گردان بودند و به حجت هایی بر علیه شان اقامه می شد گوش فرا نمی دادند و موعظه را نمی شنیدند و به عبرت، اعتنایی نداشتند، و در نتیجه همین سرسختی ها ربوبیت خدای تعالی و مساله بعث و حساب را منکر شدند و کارشان به جایی رسید که حتی دلهایشان از شنیدن نام خدای یگانه متنفر می شد.

”ثم اذا حولناه نعمه منا قال انما اوتيته على علم،“ چون نعمتی از ناحیه خود به او بدهیم که نعمت بودنش کاملاً روشن است، و همه می دانند که از ناحیه ماست، مع ذلك می گوید: این نعمت ها از دانش و زرنگی یا هنرمندی خودم است.

”قد قالها الذين من قبلهم فما اغنى عنهم ما كانوا يكسبون فاصابهم سيئات ما كسبوا.“

اینک اقوام قبل از آنان شاهد صدق این حقیقتند، چون آنها هم همین سخنان را از در غرور گفتند، ولی کسب و تجارت و حول و قوه شان جلو هلاکتشان را نگرفت و همه به کیفر کرده های زشت خود رسیدند.

(۱)

ستمگریهایتان به ضرر شماست!

– ”فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ،“

ولی همینکه خدا نجاتشان می دهد دوباره بدون حق به ستمگری در زمین می پردازند. هان ای مردم! ستمگریهایتان به ضرر خودتان است، بهره ای از زندگی دنیا می برید، سپس بازگشتتان به سوی ما است، آن وقت است که ما شما را به آنچه می کردید خبر می دهیم.

هر عملی که به عنوان طغیان و نیرنگ بر ما انجام دهید با تقدیر ما انجام می دهید، و آن عمل به دست و قدرت ما صورت می گیرد، پس با این حال چگونه می توانید بر ما طغیان کنید؟ بلکه همین عمل عینا طغیان شما علیه خودتان است، برای اینکه شما را از ما دور می سازد، و آثار سوء آن در نامه اعمالتان نوشته می شود، و به همین دلیل بغی و ستم شما علیه خود شما است، و انگیزه شما بر این طغیانگری رسیدن به زندگی مادی دنیا و بهره وری چند روزی اندک است، که در آخر بازگشتتان به سوی ما منتهی می شود، آن وقت به شما خبر می دهیم و در آنجا حقایق اعمالتان را برایتان روشن می سازیم.

(۲)

تفاوت توسل به مقربین درگاه خدا با بت پرستی

١- آيه ٤٩ سورة زمر الميزان ج : ١٧ ص : ٤١٤

٢- آيه ٢٣ سورة يونس الميزان ج : ١٠ ص : ٥١

”قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا،

—أَوْلَانِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا،

—بگو آن الهه که به غیر خدا خدایانی می پندارید صدا بزنید و از آنها حاجت بخواهید خواهید دید که مالک بلاگردانی از شما را نیستند تا مکروه شما را برگردانیده محبوبتان را بیاورند،

—آنهایی که کفار به خدائیشان می خوانند و خدا را می خوانند و همه در جستجوی راهی به سوی پروردگار خویشند تا کدام منزلتی نزدیک تر به دست آورند به رحمت او امیدوار و از عذاب او ترسانند که عذاب پروردگارت لازم الاحترام است.“

مساله توسل و دست به دامن شدن به بعضی از مقربین درگاه خدا به طوری که از آیه: ”یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله،“ برمی آید عمل صحیحی است و غیر از آن عملی است که مشرکین بت پرست می کنند، چرا که آنان متوسل به درگاه خدا می شوند، ولی تقرب و عبادت را نسبت به ملائکه و جن و اولیای انس انجام می دهند، و عبادت خدای را ترک می کنند، نه او را عبادت می کنند و نه به او امیدوارند و نه از او بیمناک، بلکه همه امید و ترسشان نسبت به وسیله است، و لذا تنها وسیله را عبادت می کنند، و امیدوار رحمت وسیله و بیمناک از عذاب آن هستند آنگاه برای تقرب به آن وسیله، که به زعم ایشان یا ملائکه است و یا جن و یا انس متوسل به بتها و مجسمه ها شده خود آن خدایان را رها می کردند، و بتها را می پرستیدند، و با دادن قربانیها به آنها تقرب می جستند.

(۱)

تفاوت بین شرک واقعی و شبهات فرقه ای

(درباره دوستی انبیاء و امامان الهی و تعظیم امر آنان)

سؤال: چه بسا اشخاصی اینطور پندارند اینکه در ادعیه، رسول خدا و آل معصومینش شفیع قرار داده شده اند و به حق آنان از خدای تعالی درخواست شده و همچنین زیارت قبور آن حضرات و بوسیدن ضریحشان و تبرک جستن به تربتشان و تعظیم آثارشان همه مصادیقی است از شرکی که در شرع از آن نهی شده و همان شرک

و ثنیت است، و استدلال کرده اند به اینکه اینگونه توجیه عبادی در حقیقت قائل شدن به تاثیر ربوبی برای غیر خدای تعالی است و این خود شرک است، و مگر بت پرستان چه می کردند؟ آنها نیز می گفتند: این بت ها شفعا ما در درگاه خدای سبحانند و ما اگر بت ها را می پرستیم برای این منظور است که ما را قدمی به درگاه خدا نزدیک سازند. و چه فرق است در پرستش کردن غیر خدا بین اینکه آن غیر خدا پیغمبری باشد و یا ولی از اولیای خدا باشد و یا جباری از جباران و یا غیر ایشان، همه این پرستش ها شرکی است که در شرع از آن نهی شده است.

جواب: لیکن این اشخاص از چند نکته غفلت کرده اند:

اول اینکه ثبوت تاثیر برای غیر خدا چه تاثیر مادی و چه معنوی ضروری است و نمی توان آن را انکار کرد، خود خدای تعالی در کلام مجیدش تاثیر را با همه انواعش به غیر خدای تعالی نسبت داده و مگر ممکن است غیر این باشد؟ با اینکه انکار مطلق آن ابطال قانون علیت و معلولیت عمومی است که خود رکنی است برای همه ادله توحید، و ابطال قانون مذکور، هدم بنیان توحید است.

آری، آن تاثیری که خدای تعالی در کلام مجیدش از غیر خدای تعالی نفی کرده تاثیر استقلالی است که هیچ موحدی در آن سخنی ندارد، هر مسلمان موحدی می داند که هندوانه و سردیش، عسل و گرمیش در مزاج، از خدای تعالی است، او است که هر چیزی را آفریده و اثرش را نیز خلق کرده است. هیچ موحدی نمی گوید که: عسل در بخشیدن حرارت به بدن حاجتی به خدای تعالی ندارد.

و اما اینکه بگوییم: نه هندوانه سرد است و نه عسل گرم، و نه آب اثر سردی دارد و نه آتش اثر حرارت، در حقیقت بدیهیات عقل را انکار کرده و از فطرت بشری خارج شده ایم، خوب وقتی خدای تعالی بتواند به فلان موجود، فلان اثر و خاصیت را ببخشد چرا نتواند به اولیای درگاهش مقام شفاعت و وساطت در آمرزش گناهان و برآمدن حاجات را ببخشد و حتی در تربت آنان اثر شفا بگذارد؟

کسانی که به اهل شفاعت یعنی به اولیای خدا متوسل می شوند کارشان بدون دلیل نیست آنها می دانند که اولاً خدای تعالی در کلام مجیدش به افرادی که مرضی درگاهش باشند مقام شفاعت داده و فرموده:

– “و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون،”

– “و لا یشفعون الا لمن ارتضی !”

و اگر در درخواستهایشان خدای تعالی را به جاه آن حضرات و به حق آنان سوگند می دهند در این عمل خود، دلیل دارند و آن کلام خود خدای تعالی است که

می فرماید: "و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون،" و نیز می فرماید: "انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا."

و اگر آن حضرات را تعظیم می کنند و با زیارت قبورشان و بوسیدن ضریحشان اظهار محبت نسبت به آنان می کنند و با تربت آنان تبرک می جویند برای این است که این اعمال را مصادیقی برای تعظیم شعائر می دانند و به آیه شریفه: "و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب،" و آیه مودت به ذی القربی و به آیات دیگر و روایات سنت، تمسک می کنند.

پس چنین کسی که اینگونه اعمالی را انجام می دهد می خواهد وسیله ای به درگاه خدا برده و به آیه شریفه: "یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ابتغوا الیه الوسیله،" عمل کرده باشد، پس این خود خدای تعالی است که ابتغاء وسیله به آن حضرات را تشریح کرده و دوست داشتن آنان و تعظیمشان را واجب فرموده و همین دوستی و تعظیم را وسائلی به درگاه خود قرار داده است و معنا ندارد که خدای تعالی محبت به چیزی و تعظیم آن را واجب کند و در عین حال آثار آن را تحریم نماید .

بنا بر این هیچ مانعی در این کار نیست که کسی از راه دوستی انبیاء و امامان الهی و تعظیم امر آنان و سایر آثار و لوازمی که برای محبت و تعظیم هست به درگاه خدا تقرب بجوید، البته این در صورتی است که دوستی و تعظیم و بوسیدن ضریح و سایر آثار محبت، جنبه توسل و استشفاع داشته باشد نه اینکه این امور و این اشخاص را مستقل در تاثیر بداند و یا این اعمال جنبه پرستش داشته باشد.

و من نمی فهمم این آقایان در باره حجر الاسود و استحباب بوسیدن آن و دست مالیدن به آن را در اسلام چگونه توجیه می کنند؟ و همچنین در باره خود کعبه چه می گویند؟ آیا طواف پیرامون کعبه و بوسیدن و استلام حجر شرکی است که در اسلام استثناء نشده؟ - که مساله شرک، حکم ضروری عقلی است و قابل تخصیص و استثناء نیست - و یا می گویند: این کار فقط عبادت خدا است (و کعبه) و حجر الاسود حکم طریق و جهت را دارد؟ اگر این را می گویند، از ایشان می پرسیم پس چه فرقی بین سنگ کعبه و بین غیر آن هست؟ اگر تعظیم غیر خدا بر وجه استقلال دادن به آن غیر نباشد و جنبه پرستش نباشد، چرا شرک شمرده شود؟ و تمامی روایات و آیاتی که بطور مطلق به تعظیم شعائر الهی و تعظیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دوست داشتن آن جناب و مودت با حضرتش و حب اهل بیتش و مودت آنان سفارش کرده و همچنین سفارشات دیگری از این قبیل، سفارش هایی است که بجا و هیچ اشکالی در آنها نیست.

(۱)

توبه و استغفار

توبه: استفاده از نسیم رحمت خدا

- "فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،

- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت

و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است!

خدا را در ایام دهر نسیم های رحمتی است!

در میانه اسمائی که خدا به آدم تعلیم داده بود، چیزی بوده که برای معصیت کار بعد از معصیتش به درد می خورده، و چاره گناه او را می کرده، پس ای بسا تلقی آدم از پروردگار خود، مربوط به یکی از آن اسماء بوده است.

این را نیز باید دانست، که آدم علیه السلام هر چه که به خود ستم کرد، و خود را در پرتگاه هلاکت، و دو راهی سعادت و شقاوت، که همان زندگی دنیا است، افکند، بطوریکه اگر در همان مهبط خود، یعنی دنیا باقی می ماند، هلاک می شد، و اگر به سعادت اولی خود برمی گشت تازه خود را به تعب افکنده بود، پس در هر حال به نفس خود ستم کرد، الا اینکه با همین عمل، خود را در مسیر سعادت، و در طریق منزلی از کمال قرار داد، که اگر این عمل را نمی کرد، و به زمین نازل نمی شد، و یا بدون خطا نازل می شد، به آن سعادت و کمال نمی رسید.

آری اگر پدر و مادر بشر، به زمین نمی آمدند، کی می توانستند متوجه فقر، و ذلت، و مسکنت، و حاجت، و قصور، خود شوند؟ و چگونه بدون برخورد با تعب و زحمت و رنج زندگی، به روح و راحت در حظیره القدس، و جوار رب العالمین می رسیدند؟

و برای جلوه کردن اسماء حسناى خدا، از عفو، و مغفرت، و رأفت، و توبه، و ستر، و فضل، و رأفت، و رحمت موردی یافت نمی شد چون مورد این اسماء حسناى خدا، گناه کارانند.

و خدا را در ایام دهر نسیم های رحمتی است، که از آن بهره مند

نمی شوند، مگر گناه کارانی که متعرض آن شوند،

و خود را در معرض آن قرار دهند .

پس این توبه همان است که به خاطر آن راه هدایت را به روی انسان گشودند، تا آنرا مسیر خود قرار دهند، و تنظیف منزلی است، که باید در آنجا سکونت کنند، و به دنبال همان راه و آن هدایت بود که در هر عصری، دینی و شریعتی برای بشر تشریح شد .

دلیل این معنا کلام خدا است، که می بینی مکرر سخن از توبه آورده، و آنرا بر ایمان مقدم ذکر کرده، مثلاً فرموده:

– “ فاستقم كما امرت، و من تاب معك،

– آنطور که مامور شده ای استقامت بورز، هم خودت و هم هر کس که با تو توبه کرده ! “

و نیز فرموده :

– “ و انى لغفار لمن تاب و آمن،

– من آمرزنده ام برای هر کس که توبه کند ، و ایمان آورد! “

(۱)

خدای آمرزنده گناه، پذیرنده توبه

– “ غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ،

– آمرزنده گناه و پذیرنده توبه و شدید العقاب و نعمت بخش، معبودی جز او نیست و بازگشت به سوی اوست. “

مغفرت و قبول توبه از صفات فعلیه خداست، و خدای تعالی همه روزه و لایزال گناهانی را می آمرزد و توبه هایی را قبول می کند.

مجموع غافر الذنب و قابل التوب به منزله یک صفت است و یک رفتار خدا با بندگان گنهکار را افاده می کند و آن این است که ایشان را می آمرزد، چیزی که هست گاهی با توبه، و گاهی بدون توبه و با شفاعت.

مقتضای غافر الذنب و قابل التوب بودن خدا، این است که هر فردی را که لیاقت و استعداد آمرزش و قبول شدن توبه را داشته

باشد او را بیامرزد و توبه اش را قبول کند، و مقتضای اینکه او شدید العقاب است، نیز این است که هر کس را که مستحق عقاب است عقاب کند.

۱- آیه ۳۷ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۲۰۵

ناگزیر مقتضای این معنا آن است که مردم را به سوی صراط سعادت هدایت فرماید تا در نتیجه مردم به دو دسته تقسیم شوند، و سعید از شقی، و مهتدی از گمراه جدا گشته، آن را ترحم و این را عذاب کند.

” لا اله الا هو اليه المصير.“

(۱)

شروع توبه از آدم پدر بشر

” فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَةً فَتَبَّ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،

- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت

و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است!“

تلقی به معنای گرفتن کلام است، اما با فهم و علم، و این تلقی در باره آدم، طریقه ای بوده که توبه را برای آدم آسان می کرده.

قصه منزل دادن به آدم و همسرش در بهشت، و سپس فرود آوردنش بخاطر خوردن از درخت، بمنزله مثل و نمونه ای است، که خدای تعالی وضع آدمیان را قبل از نازل شدن دنیا، و سعادت و کرامتی که در منزل قرب و حظیره قدس داشت، و آن دار نعمت و سرور، و انس و نور، و آن رفقای پاک، و دوستان روحانی، و جوار رب العالمین، که داشت، به آن مثل مجسم ساخته است.

و همچنین این معنا را مجسم می سازد که انسان کذائی در مقابل آنهمه نعمت که در اختیار داشته، و بجای آنها گرفتاری، و بدبختی، و تعب، و خستگی، و مکروه، و آلام، را اختیار می کند، بجای اینکه سعی کند خود را بهمانجا که از آنجا آمده برساند، و برگرداند، بحیات دنیای فانی، و جیفه گندیده و پست آن میل می کند.

و نیز در قالب این مثال این معنا را بیان می کند: که نه تنها آدم را بعد از توبه اش به دار کرامت و سعادت برگردانید، بلکه هر انسانی که راه خطا پیموده، اگر برگردد، و بسوی پروردگار خود رجوع کند، خدای تعالی او را به دار کرامت و سعادتش برمی گرداند، و اگر برنگردد و همچنین دست بدامن زمین بزند، و هواهای نفس را پیروی کند، چنین کسی بجای شکر نعمت خدا، کفران ورزیده، و خود را بدار البوار کشانده، جهنمی که خود فروخته، و چه بد قرار گاهی است!

(۲)

١- آيه ٣ سوره غافر (مؤمن) الميزان ج : ١٧ ص : ٤٦٠

٢- آيه ٣٦ و ٣٧ سوره بقره الميزان ج : ١ ص : ٢٠٣

قرآن کریم حکایت می کند که خدای تعالی خطاب کرد به آدم (که شریعتش اولین شریعت است،) و به او فرمود: ” و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون!“

وقتی طلب مغفرت ابراهیم جهت پدرش را حکایت می کند بلافاصله برای برائت ساحت مقدس او می فرماید: ” و ما کان استغفار ابراهیم لابیة الا عن موعده وعدھا ایاہ فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه .“

و از مسیح علیه السلام (که شریعتش آخرین شریعت سابق بر اسلام است،) حکایت می کند که گفت: ” انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماویة النار و ما للظالمین من انصار !“

دقت در آیات مربوط به قیامت و بهشت و جهنم و همچنین آیات شفاعت و آیاتی که کلمات انبیاء را در دعوت‌های خود حکایت می کند، جای هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که در همه شرایع این معنا گوشزد بشر شده که برای مشرک هیچ راه نجاتی نیست، مگر توبه قبل از مرگ!

(۱)

قسمت اول: حقیقت توبه، و قوانین الهی حاکم بر آن

۱- انواع توبه

عنایت خدا به بنده

برگشت بنده به سوی خدا

- "فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَةً فَتَبَّ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،

- و آدم از پروردگار خود سخنانی فرا گرفت

و خدا او را به بخشید که وی بخشنده و رحیم است!

توبه دو قسم است، یکی توبه خدا، که عبارتست از برگشتن خدا بسوی عبد، به رحمت، و یکی توبه عبد، که عبارتست از برگشتن بنده بسوی خدا، به استغفار، و دست برداری از معصیت .

و توبه بنده محفوف و پیچیده به دو توبه از خدا است، و در بین آن دو قرار می گیرد، باین معنا که بنده در هیچ حالی از احوال، از خدای خود بی نیاز نیست، و اگر بخواهد از لجن زار گناه نجات یافته، توبه کند، محتاج به این است که خدا چنین توفیقی باو بدهد، و اعانت و رحمت خود را شامل حال او بسازد، تا او موفق بتوبه بگردد، و وقتی موفق بتوبه شد، تازه باز محتاج بیک توبه دیگری از خداست، و آن این است که باز خدا برحمت و عنایتش بسوی بنده رجوع کند، و رجوع او را بپذیرد، پس توبه بنده وقتی قبول شود، بین دو توبه از خدا قرار گرفته است، همچنانکه آیه: " ثم تاب عليهم ليتوبوا- پس خدا بسوی ایشان توبه آورد، تا ایشان توبه کنند،" بر این معنا دلالت دارد.

(۱)

۲- توبه فقط از مکان قریب برای عمل از روی جهالت

- "إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يُتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا. وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِيمَانَ وَ لَا- الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كَفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا،

- اما خدای تعالی پذیرش توبه کسانی را به عهده گرفته که از در نادانی اعمالی زشت انجام داده، سپس بدون فاصله زیاد توبه کنند، و به سوی خدا برگردند، اینها اینند که خدا هم سويشان بر می گردد، و خدا دانایی فرزانه است . و اما آنهایی که همچنان به کار زشت خود ادامه می دهند تا مرگشان فرا رسد، آنوقت می گویند: الان توبه کردم برای چنین مردمی بازگشتن نیست، و نیز برای کسانی

که در حال کفر می میرند، که ما برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.“

این آیه مشتمل است بر یکی از حقایق عالیله اسلام، و از تعالیم مترقی قرآنی، و آن عبارت است از حقیقت توبه و آثار و احکامش .

۳- معنی توبه خدا و توبه بنده

کلمه توبه به معنای برگشتن است، و در قرآن کریم هم در مورد خدای تعالی آمده و هم در مورد بندگان او همچنان که در آیه مورد بحث هر دو نوع توبه آمده است. توبه خدا به معنای برگشتن خدای تعالی به رحمتش به بنده، و توفیق توبه به بندگان دادن، و توبه بنده عبارت است از ندامت از گناه، و منصرف شدن از اعراض و روگردانی از عبادت.

توبه بنده به طوری که از قرآن کریم فهمیده می شود محفوف است به دو توبه خدا.

توضیح اینکه: توبه عبد حسنه است، و حسنه نیازمند به نیرو است، و نیروی انجام حسنه از خدا است، او است که توفیق می دهد، یعنی اسباب فراهم می سازد تا بنده موفق و متمکن از توبه بشود، و بتواند از فرورفتگی در لجنزار گناه و دوری از خدا بیرون آید، و به سوی پروردگارش برگردد، آنگاه وقتی این موفقیت را یافت و به سوی خدا برگشت نیازمند به این است که خدای تعالی با یک رجوع دیگرش به رحمت و لطف و عفو و مغفرتش دل او را از لوث آن گناه پاک کند .

و این دو بازگشت از خدای سبحان دو توبه است، که توبه عبد در بین آن دو قرار می گیرد، اینک به دو آیه زیر که اولی توبه اول خدا، و آیه دوم توبه دوم خدا را خاطر نشان می سازد، توجه بفرمائید:

”ثم تاب عليهم ليتوبوا،

- سپس به سوی ایشان بازگشت تا ایشان بسویش باز گردند.“

”فاولئك اتوب عليهم،

-این توبه کارانند که من به سویشان بر می گردم!“

۴- وعده الهی برای قبول توبه بنده

چون مؤثر واقع شدن توبه به خاطر وعده ای است که خدای تعالی به بندگانش داده، و بر حسب آن وعده بر ضرر خود و به نفع بندگانش وفای به آن وعده را بر خود واجب ساخته، در نتیجه بر خود واجب کرده که توبه بندگان را قبول کند، اما نه بطوری که غیر او چیزی را بر او تکلیف و واجب کرده باشد، حال چه اینکه این غیر را عبارت

بدانیم از عقل، بر خدا واجب می داند که توبه توبه کاران را بپذیرد، - و یا نفس الامر بدانیم، و یا واقع، و یا حق، و یا چیز دیگر، چون ساحت خدای عز و جل منزّه و مقدس تر از این است که محکوم حکم کسی، یا چیزی واقع شود، بلکه به این معنا است که خدای تعالی به بندگان خود وعده داده که توبه توبه کارانرا بپذیرد، و او خلف وعده نمی کند، پس معنای عهده داری قبول توبه توبه کاران و یا بگو و جوب این عمل بر خدا این است، و نیز همین معنا در هر واجب دیگری که می گوئیم بر خدا واجب است منظور است .

و از ظاهر آیه شریفه بر می آید که اولاً در مقام بیان مساله توبه کردن خدا است، و اینکه هر جا توبه به خدا نسبت داده شود معنایش برگشت خدا به رحمت خود به سوی بنده است، نه اینکه منظور از توبه خدا هم توبه بنده باشد، گو اینکه لازمه توبه خدا، توبه بنده نیز هست، چون وقتی شرایط توبه خدای سبحان تمام باشد، لازمه لاینفک آن این است که شرایط توبه عبد نیز تمام شود.

و ثانیاً بر می آید که آیه شریفه در مقام بیان توبه بطور عموم است، چه اینکه بنده خدا با ایمان آوردنش از کفر و شرک توبه کند، و چه بعد از ایمان آوردنش به وسیله اطاعت از معصیت توبه کند، چون قرآن کریم هر دو قسم برگشتن را توبه خوانده در برگشتن به معنای اول می فرماید:

”الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک!“

و در مورد برگشتن خدای به معنای دوم می فرماید:

”ثم تاب علیهم....“

و این آیه شریفه در باره آن سه نفر مسلمان نازل شد، که از شرک در امر جهاد تخلف کرده بودند .

۵- شمول توبه، و دخالت جهل و عناد در رد و قبولی آن

دلیل دیگر بر اینکه مراد از توبه در قرآن کریم توبه به معنای اعم است اعم از اینکه برگشت از شرک و کفر باشد، یا برگشت از معصیت، تعمیمی است که در آیه بعدی به چشم می خورد، چون در آن آیه که می فرماید: ”و لیست التوبه ...“ هم متعرض حال کفار شده و هم حال مؤمنین، و بنا بر این مراد از جمله: ”یعملون السوء بجهاله،“ معنایی است عمومی، و شامل حال کافر و مؤمن، پس کافر هم در کفر ناشی از جهلش مانند مؤمن فاسق مصداق کسی است که به جهالتش عمل سوء میکند، یا از این بابت که منظور از عمل اعم از عمل قلب و عمل بدنی است، و کفر هم عمل قلب است، و یا از این بابت که کفر باعث اعمال سوء بدنی می شود، پس مراد از جمله ”للذین یعملون السوء،“ هم کافر است و هم فاسق، البته در صورتی که کفر و فسقشان از جهالت باشد نه از عناد و

منظور از جهل همان معنای لغوی کلمه است، و جهل در لغت مقابل علم است، چیزی که هست از آنجائی که مردم احساس می کنند که هر عملی که از آنان صادر می شود از روی علم و اراده شان صادر می شود، و چون اراده، همواره ناشی از نوعی حب و شوق است، چه اینکه فعل به حسب نظر عقلا- فعلی باشد که باید در مجتمع صادر شود، و یا فعلی باشد که از نظر اجتماع نایستی صادر شود و آنهایی که در مجتمع عقل ممیز دارند اقدام به عمل زشت نمی کنند و عملی که نزد عقلا سزاوار نیست انجام نمی دهند، از این رو این درک و اعتقاد برایشان حاصل می شود که هر کس با انگیزه هوای نفس و دعوت شهوت با غضب مرتکب این گناهان و اعمال زشت بشود، در حقیقت واقعیت و حقیقت امر بر او پوشیده مانده، و کوران برخاسته در دلش چشم عقلش را که ممیز بین خوبی ها و بدی ها است پوشانده، و یا به عبارت کوتاهتر بگو دچار جهلش ساخته، و به همین جهت مردم در عرف و اصطلاح خود چنین کسی را جاهل می نامند، هر چند که با نظر دقیق و علمی خود این درک نوعی علم است، لیکن از آنجائی که علم گنه کار به زشتی گناه، و علت زشتی و مذموم بودن گناه، خاصیت و اثر علم را ندارد، چون او را از وقوع در قبح و شناعة باز نداشت، لذا بودن این علم را با نبودش یکسان شمرده اند.

پس گنه کار در عرف و اصطلاح مردم جاهل است، آری مردم حتی یک انسان جوان و کم تجربه را - هر قدر هم با سواد باشد - به خاطر غلبه هوی و هوس جوانی در او، و ظهور عواطف و احساسات دور و درازش جاهل می خوانند، باز به همین جهت است که مردم را می بینی که مرتکب کارهای زشت را اگر از عمل خود شرمسار و از پیروی هوا و هوس و عواطف نابیجای خود خجل نباشد جاهل نمی نامند، بلکه او را معاند و مرتکب عمدی نامیده، و یا عنوانی نظیر اینها به او می دهند .

پس با این بیان روشن شد که جهالت در اعمال زشت تنها در صورتی است که مرتکب آن دستخوش کوران هوا و شهوت و غضب شده باشد، و اما در صورتی که به انگیزه عناد با حق مرتکب شده باشد، او را جاهل نمی دانند.

از نشانی های این جهل این است که وقتی کوران های نامبرده در دل صاحبش فروکش کند، و آتش شهوت یا غضب که او را وادار به ارتکاب گناه کرده بود خاموش گردد، و یا مانعی پیدا شود و نگذارد آن عمل زشت را انجام دهد، و یا در اثر فاصله زمانی زیاد از ارتکاب آن سرد شود، و یا گذشت دوران جوانی و ضعیف شدن قوای بدنی و مزاجش او را متوجه اعمال زشتی که قبلا- کرده بسازد، جهالتش زائل گشته عالم می شود، و نتیجه عالم شدنش این است که، از آنچه کرده و یا می خواسته بکند پشیمان می شود .

بخلاف فعلی که از روی عناد و عمد و امثال آن صادر شود، که چون علت صادر شدنش طغیان هیچیک از قوا و عواطف و میلهای نفسانی نیست، بلکه امری است که مردم آن را در عرف و اصطلاح خود ناشی از بد ذاتی و خبث طینت و پستی فطرت می دانند که معلوم است که از بین رفتن طغیان قوا و هوا و هوسها از بین نمی رود، نه سریع و نه کند، بلکه مادام که صاحبش زنده است این حالت زشت نیز زنده است و هیچگاه صاحبش دستخوش ندامت فوری نمی شود، مگر آنکه خدا بخواهد او را هدایت کند.

بله گاهی می شود که معاند و لجوج دست از لجاجت و عناد و غلبه خواهی بر حق برداشته، در برابر حق خاضع می گردد، و به ذلت عبودیت تن در می دهد، در این هنگام که مردم کشف می کنند که عناد او ناشی از جهالت بوده، نه پستی فطرت، و خبث ذات، و در حقیقت هر معصیتی که از آدم سر بزند جهالتی است از انسان، و بنا بر این دیگر برای عنوان کلی معاند مصداقی باقی نمی ماند، مگر یکی، آن هم کسی است که تا آخر عمر با داشتن سلامتی و عافیت از عمل زشت خود دست بردارند.

و از اینجا روشن می شود که چرا در آیه مورد بحث نزدیک بودن توبه را قید کرد و فرمود: "ثم یتوبون من قریب".

این قید به ما می فهماند عامل ارتکاب عمل زشت اگر جهالت باشد تا آخر زندگی انسان دوام نمی یابد، و صاحبش را از این که روزی به تقوا و عمل صالح بگراید نومید نمی سازد، و چون معاند و لجوج بر عمل زشت خود ادامه نمی دهد، بلکه به زودی از آن عمل منصرف می شود، پس مراد از کلمه "قریب" عهد قریب و یا ساده تر بگوئیم، فاصله نزدیک است، و منظور این است که گنه کار قبل از پیدا شدن علامتهای آخرت و فرا رسیدن مرگ توبه کند.

و گرنه صرف توبه فائده ای ندارد هر معاند لجوج هر قدر هم عناد و لجاجت داشته باشد، وقتی - به مرگ خود نزدیک می شود - در اثر دیدن وزر و وبال اعمال ننگینش از کرده خود پشیمان می شود، و از آنچه کرده بیزاری می جوید، اما این ندامت به حسب حقیقت ندامت نیست، او از طبیعت و هدایت فطرتش نادم نشده، بلکه حيله ای است که نفس شریر و حيله گرش برای نجاتش از وبال اعمالش اندیشیده، به دلیل اینکه اگر فرضاً از آن وبال مخصوص نجات یابد و مثلاً مرگش فرا نرسد، و بیماریش بهبودی یافته از لبه پرتگاه مرگ برگشته، زندگی سالم خود را باز یابد، دو باره به همان لجاج و عنادش و به همان اعمال زشتش بر می گردد، همچنان که قرآن در این باره فرموده:

- "و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون!"

جمله: "ثم يتوبون من قريب"، کنایه است از اینکه وقتی گناهی از آنان سر می زند در توبه کردن امروز و فردا و سهل انگاری نمی کنند، و فرصت را از دست نمی دهند.

از آنچه گفتیم روشن شد که نمی خواهد بفرماید گناه همواره از روی جهالت است، و همه گنه کاران بدون درنگ توبه می کنند، بلکه می خواهد بفرماید: گناهکاری دو جور است، یکی از روی جهالت، و دیگری از روی عناد، و توبه هم دو جور است، یکی بدون درنگ، و یکی پس از دیدن نشانه های مرگ و آن توبه ای قبول است که بدون درنگ باشد، و آن گناهی توبه می پذیرد که ناشی از جهل باشد.

چون توبه عبارت است از برگشتن بنده به سوی خدای سبحان و برگشتن به عبودیت او، که در این صورت توبه خداوند به عبد نیز عبارت می شود، از اینکه خدا توبه بنده را بپذیرد، و عبودیت جز در زندگی دنیا که ظرف اختیار و موطن اطاعت و معصیت است، تحقق نمی یابد، و با ظهور نشانه های مرگ، دیگر اختیاری برای بنده نمی ماند، و دو راهی اطاعت و معصیت ندارد، تا راه اطاعت را انتخاب کند، همچنان که خدای تعالی در باره این موقعیت انسان فرموده:

– "یوم یاتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا ."

و نیز فرموده:

– "فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنت الله التی قد خلت فی عبادہ و خسر هنالک الکافرون!"

و سخن کوتاه اینکه برگشت معنای آیه به این است که خدای سبحان تنها وقتی توبه گنه کار را می پذیرد که گنه کاریش ناشی از استکبار بر خدا و باعث دروغین شدن توبه و فقدان تذلل عبودی نبوده باشد، و در امر توبه آنقدر امروز و فردا نکند که فرصت از دست برود.

بنا بر این توبه همه توبه کاران قبول است، مگر دو نفر: یکی توبه گنه کاری که در توبه کردن امروز و فردا می کند، تا لحظه مرگش فرا رسد و دوم توبه کافر بعد از مردنش.

آیه مورد بحث و آیه بعدیش در مقام اینند که ضابطه ای کلی در مساله توبه خدا، یعنی قبول توبه عبد بیان کنند، و اینکه گفتیم ضابطه ای کلی دلیلش، انحصاری است که از کلمه انما استفاده می شود، و آیه بعدیش مواردی را بیان می کند که توبه در آن پذیرفته نیست، و بیش از آن دو موردی که گفتیم استثنا نشده است.

۷- توبه های وقت گذشته و غیر قابل قبول

آیه دوم که کلمه اولثک در آن اشاره دارد به دوری توبه کاران در حین مرگ و بعد از مرگ و آن اشاره دلالت دارد بر دوری آنان از رحمت خدا، و آوردن جمع سوء سیئات دلالت دارد بر اینکه در مقام شمردن گناهان ایشان است.

در این آیه برای ختم شدن آن، دو نام علیم و حکیم آمده، با اینکه به ذهن می رسد خوب بود غفور و رحیم بیاید، چون در آیه سخن از گناه و توبه و آمرزش رفته است، لیکن علیم و حکیم آورد تا بفهماند اگر خدای تعالی باب توبه را فتح کرد، برای این بود که او به حال بندگانش، عالم است، می داند چقدر ضعیف و نادانند، و حکمتش هم این را اقتضا می کرد، چون متقن بودن نظام و اصلاح امور بشر احتیاج به فتح باب توبه دارد، و نیز از آنجائی که حکیم است فریب توبه های قلابی را نمی خورد، و ظواهر احوال بندگان را معیار قرار نمی دهد، بلکه دلهای آنان را می آزماید، پس بر بندگان او لازم است، از علم و حکمت او غافل نمانند، و اگر توبه می کنند توبه حقیقی کنند، تا خدا هم حقیقتا جوابشان را بدهد، و دعایشان را مستجاب کند.

- "و لیست التوبه للذین یعملون السیئات ..."

در این آیه شریفه تعبیر آیه قبلی را که می فرمود: بر خدا و به نفع گنه کاران است که توبه آنان را بپذیرد نیاورد، با این که می دانیم در این آیه نیز همان معنا منظور است، و می خواهد بفرماید: (بر خدا و به نفع اینگونه توبه کاران نیست که توبه شان را بپذیرد، و نمی پذیرد)، و لیکن خواست به این وسیله اشاره کند به اینکه رحمت خاصه الهی و عنایتش از این دو طایفه منقطع است، همچنان که گفتیم در آیه قبلی از گناه تعبیر به مفرد "سوء" کرد، و در این آیه به جمع "سیئات" تعبیر آورد، معلوم می شود در باره این دو طایفه عنایت دارد گناهانشان را بشمارد، و علیه آنان ضبط کند.

از اینکه جمله: "یعملون السیئات"، را مقید کرد به جمله: (تا وقتی که مرگشان فرا رسد)، استمرار گناه فهمیده می شود، حال یا به خاطر اینکه سهل انگاری در شتافتن به سوی توبه و امروز و فردا کردن در آن، خودش معصیتی است مستمر، که هر لحظه تکرار می شود، و یا به خاطر اینکه این سهل انگاری به منزله مداومت بر گناه است، و یا به خاطر اینکه غالباً خالی از تکرار معصیت نیست، یا تکرار همان معصیت اول یا گناهی دیگر شبیه به آن.

و اینکه فرمود: "حتی اذا حضر احدهم الموت ..." و نفرمود: "حتی اذا جاءهم الموت"، یعنی فرمود: (وقتی مرگ یکی از شما برسد،) و نفرمود: (وقتی مرگ شما برسد،) برای

این بود که دلالت کند بر اینکه افراد مورد نظر توبه را امری حقیر و بی اهمیت نشمارند، با اینکه مساله توبه اینقدر بی اهمیت نیست که مردم در طول زندگی خود هر کاری خواستند بکنند، و هیچ باکی نداشته باشند همین که مرگ یکی از آنان رسید تنها خود او برای اینکه از خطرهای و مهلکه‌های هائی که با مخالفت امر الهی برای خود آماده کرده نجات یابد بگوید: حالا دیگر توبه کردم!

پس امر توبه به این آسانی نیست، که گنه کار با صرف گفتن چند لفظ و یا صرف نیت توبه از همه مخاطرات رهایی یابد.

از اینجا روشن می شود که مقید کردن جمله (تبت) به قید (الان) چه معنا می دهد، چون این قید به ما می فهماند که حضور مرگ و مشاهده کردن صاحب این سخن عظمت و سلطنت آخرت را باعث شده است که او بگوید: "انی تبت - من اکنون توبه می کنم!" پس چنین کسی منطقی خواهد داشت حال اگر به زبان نگوید به دل می گوید.

پس معنای جمله چنین می شود که من در این حال که مرگ را حق دیدم، و جزای حق را مشاهده کردم، اینک تائب هستم!؟

و خدای تعالی نظیر این بیان را از مجرمین حکایت کرده که روز قیامت چه می گویند آنجا که می فرماید:

"و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون- و چه خوب بود تو و هر بیننده دیگر این حالت مجرمین را می دیدید که نزد پروردگارش سرها به زیر افکنده می گویند: پروردگارا دیدیم و شنیدیم، اینک ما را به دنیا برگردان تا عمل صالح کنیم، که دیگر یقین بر ایمان حاصل گشت!"

این توبه از صاحبش قبول نمی شود، برای اینکه در حالی صورت می گیرد که از زندگی دنیا مایوس شده، و از هول و وحشت انتقال به دیگر سرای مطلع گشته آن یاس و این هول او را مجبور کرده به اینکه از اعمال چندین ساله خود توبه کند، و تصمیم بگیرد که به سوی پروردگارش برگردد، اما - ولات حین مناص - دیگر گذشته، چون زندگی دنیائی در بین نیست اختیار عملی هم از دست رفته است.

۸- برای مرگ در حال کفر توبه ای نیست!

"... وَ لَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِيمَانَ وَالَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا،

... و اما آنهایی که همچنان به کار زشت خود ادامه می دهند تا مرگشان فرا رسد، آنوقت می گویند: الان توبه کردم برای

چنین مردمی باز گشتن نیست، و نیز برای

کسانی که در حال کفر می‌میرند، که ما برای آنان عذابی دردناک آماده کرده ایم.“

”وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَفَارًا!“

این جمله معرف مصداق دوم است، از کسانی که توبه شان پذیرفته نیست، و او کسی است که عمری به کفر خود ادامه داده، و در حال کفر مرده، و بعد از مشاهده آخرت اظهار ایمان می‌کند خدای تعالی توبه او را نمی‌پذیرد، برای اینکه ایمان آوردنش که همان توبه او است در آن روز، سودی به حالش ندارد، و این معنا در قرآن کریم مکرر آمده که پس از مردن با وجود کفر هیچ راه نجاتی وجود ندارد، و اگر در خواستی بکنند اجابت نمی‌شود، از آن جمله، فرموده:

”الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم، ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله و الملائکه و الناس اجمعین، خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون.“

و نیز فرموده:

”ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبل من احد هم ملء الارض ذهبا و لو افتدی به اولئک لهم عذاب الیم و ما لهم من ناصرین.“

نداشتن یاور نداشتن شفیع نیز هست.

اگر در آیه فوق قید مردن در حال کفر را آورد، برای این بود که بفهماند غیر کفار یعنی مؤمنین که در حال گنهکاری از دنیا می‌روند، و استکباری نسبت به خدای تعالی ندارند، و در توبه کردن مسامحه نورزیدند - چون در سابق گفتیم مسامحه در توبه توهین به مقام پروردگار و استکبار بر او است - که توبه چنین بنده ای هر چند با مردنش از دست رفته، ولی توبه خدا و برگشت او به سوی مغفرت و رحمتش امکان دارد، چون ممکن است بعد از مردن به وسیله شفاعت شافعان مشمول رحمت خدای تعالی قرار گیرد، و همین خود از جمله شواهدی است بر اینکه مراد از این دو آیه، بیان توبه و بازگشت خدا به بندگانش است، نه بیان حال توبه بنده و برگشتش به سوی خدا، و اگر آن را هم آورده به طفیل آن دیگری ذکر کرده است.

(۱)

۹- نمونه توبه اضطراری و ایمان و اسلام منقضی شده

”و جَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْيًا وَ عِدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ ءَأَمَنْتَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتَ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ،

- ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم، فرعون و لشکریانش که به انگیزه بغی و یاغی گری آنها را دنبال می‌کردند غرق

کردیم، فرعون در آن لحظه که داشت غرق می شد گفت: ایمان آوردم به خدایی که جز او معبودی نیست، همان خدایی

۱- آیه ۱۷ و ۱۸ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۳۷۵ تا ۳۸۵

که بنی اسرائیل به وی ایمان آوردند، و اینک من از مسلمانانم.“

همینکه بلاى غرق فرعون را دریافت، گفت ایمان آوردم به اینکه هیچ معبودی نیست به جز آن خدایی که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند.

آیا حالا ایمان می آوری؟ حالا که عذاب خدا تو را درک کرده؟ با اینکه ایمان و توبه هیچ کس در لحظه فرا رسیدن عذاب و آمدن مرگ از هر طرف، قبول نیست!؟

و تو قبل از این عصیان کردی و از مفسدان بودی و عمرت را در معصیت خدا بسر بردی و توبه را در موقع خودش انجام ندادی، حال که وقت توبه فوت شده ایمان چه سودی به حالت دارد.

– ” فالیوم ننجیک بیدنک لتکون لمن خلفک آیه...! ”

ای فرعون ما بدن تو را از دریا نجات می دهیم و در می آوریم تا برای آنها که بعد از تو می آیند آیت و مایه عبرت باشی....“

(۱)

۱۰- توبه از عمل و شرط اصلاح عمل

– ” وَإِذَا حِجَاءُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، ”

– وقتی که مؤمنین به آیات ما نزد تو می آیند بگو سلام بر شما، پروردگار شما رحمت را بر خود واجب کرده که هر کسی از شما از روی جهالت عمل زشتی مرتکب شود و سپس توبه کرده عمل صالح کند، خداوند هم آمرزنده و مهربان است.“

خداوند رحمت را بر خود واجب کرده و محال است که کاری از کارهای او معنون به عنوان رحمت نباشد.

آیه مورد بحث، راجع به توبه است، تنها متعرض توبه از گناهان و کارهای ناستوده است، نه کفر و شرک، به دلیل اینکه فرموده: ”و من عمل منکم“ – یعنی هر کس از شما مؤمنین به آیات خدا، عملی انجام دهد.

جهالت در مقابل عناد، لجاجت و تعمد است. کسی که صبح و شام خدای خود را می خواند، و در صدد جلب رضای اوست، و به آیاتش ایمان دارد، هرگز از روی استکبار و لجاجت گناهی مرتکب نمی شود و گناهی هم که از او سرزند، از روی جهالت و دستخوش شهوت و غضب شدن است.

مقید کردن توبه به قید وَ أَصْلَحَ برای این است که دلالت کند بر اینکه توبه وقتی قبول می شود که از روی حقیقت و واقع باشد، زیرا، کسی که حقیقتاً به سوی

۱- آیه ۹۰ تا ۹۲ سوره یونس المیزان ج : ۱۰ ص : ۱۷۳

خدای سبحان بازگشت نموده و به وی پناه برد، هرگز خود را به پلیدی گناهی که از آن توبه کرده و خود را از آن پاک ساخته، آلوده نمی کند، این است معنای توبه، نه صرف اینکه بگویید: اتوب الی الله و در دل همان آلوده ای باشد که بوده است. چگونه خداوند چنین توبه ای را قبول می کند و حال آنکه خود فرموده: "و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله."

صفات فعلیه خداوند از قبیل غفور و رحیم و ... ممکن است حقیقتاً مقید به زمان نشود، برای اینکه گر چه خدای سبحان رحمت بر بندگان را بر خود لازم و واجب کرده، و لیکن اثر این رحمت وقتی ظاهر می شود که در دل کافر نبوده و اگر گناهی از او سر میزند از روی نادانی باشد، و بعد از ارتکاب، توبه هم نموده و علاوه بر آن، عمل صالح هم انجام بدهد.

(۱)

۱۱- توبه حیلہ گرانه (ارتکاب گناه با نیت توبه)

- " اَقْتُلُوا یُوسُفَ اَوْ اَطْرَحُوهُ اَرْضًا یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ اَیْبِکُمْ وَ تَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ،

- یوسف را بکشید، یا به سرزمینی دور بیندازیدش که علاقه پدرتان خاص شما شود، و پس از آن مردمی شایسته شوید.

یعنی بعد از یوسف، و یا بعد از کشتن یوسف، و یا بعد از طرد او که برگشت همه به یک نتیجه است با توبه از گناه، مردمی صالح شوید.

از این کلام استفاده می شود که برادران یوسف این عمل را گناه و آن را جرم می دانستند، و معلوم می شود که ایشان احکام دین را محترم و مقدس می شمردند و لیکن حسد در دل‌هایشان کورانی برپا کرده بود و ایشان را در ارتکاب گناه و ظلم جرأت داده طریقه ای تلقینشان کرده بود که از آن طریق هم گناه را مرتکب شوند و هم از عقوبت الهی ایمن باشند و آن این است که گناه را مرتکب شوند و بعد توبه کنند، غافل از اینکه اینگونه توبه به هیچ وجه قبول نمی شود، زیرا این مطلب وجدانی است که کسی که به خود تلقین می کند که گناه می کنم و بعد توبه می کنم چنین کسی مقصودش از توبه بازگشت به خدا و خضوع و شکستگی در برابر مقام پروردگار نیست، بلکه او می خواهد به خدای خود نیرنگ بزند و به خیال خود از این راه عذاب خدا را در عین مخالفت امر و نهی او دفع کند. پس در حقیقت چنین توبه ای تتمه همان نیت سوء اول او است نه توبه حقیقی که به معنای ندامت از گناه و بازگشت به خداست.

(۲)

۱۲- اثر توبه حقیقی در بخشش گناهان بزرگ

- ١- آیه ٥٤ سوره انعام المیزان ج : ٧ ص : ١٤٨
- ٢- آیه ٩ سوره یوسف المیزان ج : ١١ ص : ١٢٩

”وَ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَ ءَامَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ،

و کسانی که کارهای بد کرده و پس از آن توبه آورده و مؤمن شده اند پروردگار تو از پی آن آمرزگار و رحیم است.“

این آیه گر چه عام است، و لیکن از نظر مورد به منزله استثنائی است برای جمله: ”الذین اتخذوا العجل،“ و بنا بر این، معنایش این می شود که: توبه اگر به معنای واقعی و حقیقیش برای کسی دست بدهد، حتی اگر برای گوساله پرستان هم دست بدهد خداوند آن را پذیرفته و مانعی برای قبول شدنش نیست.

(۱)

۱۳- فتاب علیکم! اثر توبه در بسط رحمت الهی

”... عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصَوْهُ فِتَابَ عَلَیْكُمْ،

... می داند که تشخیص دو ثلث و نصف و ثلث در فصول مختلف برای شما ممکن نیست به همین جهت بر شما بخشود....“

مراد از اینکه فرمود: ”فِتَابَ عَلَیْكُمْ،“ یعنی ”به همین جهت بر شما توبه کرد،“ این است که به رحمت الهیه اش به طرف شما توجه و رجوع کرد و تکلیف شما را در این باب تخفیف داد، بنا بر این، خدای تعالی بر بندگان خود توبه و رجوعی دارد، و آن این است که رحمت خود را بر آنان بسط دهد، و اثر این توبه خدا آن است که بندگان، موفق به توبه و رجوع به وی شوند و یا این است که موفق به هر اطاعتی گردند و یا این است که بعضی از تکالیف دشوار را به کلی بردارد، و یا در آن تخفیفی بدهد، که قرآن کریم در باره اولین اثر که برای توبه خدا شمردیم فرموده: ”ثم تاب علیهم لیتوبوا.“

علاوه بر آن توبه، خداوند یک توبه دیگری دارد، و آن بعد از توبه بندگان است، و اثرش این است که توبه آنان را قبول نموده، گناهانشان را می آمرزد.

(۲)

۱۴- رابطه توبه و صدقه

”خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلَوَتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ،

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،

از اموالشان زکات بگیر، تا بدین وسیله پاکشان کنی و (اموالشان را) نمو دهی، و در باره آنان دعای خیر کن که دعای تو مایه آرامش آنان است، و خدا شنوا و

١- آیه ١٥٣ سوره اعراف المیزان ج : ٨ ص : ٣٢٦

٢- آیه ٢٠ سوره مزمل المیزان ج ٢٠ ص ١١٧

-مگر ندانسته اند که آنکس که توبه از بندگانش می پذیرد و زکاتها را می گیرد خداست، و خدا توبه پذیر و رحیم است.“

در این آیه توبه را با دادن صدقه ذکر کرده، برای این است که صدقه نیز خاصیت توبه را دارد، توبه پاک می کند، صدقه هم پاک می کند، و دادن صدقه توبه ای است مالی، همچنانکه در میان همه کارها، توبه به منزله صدقه است، یعنی صدقه از اعمال است و لذا جمله، ”و ان الله هو التواب الرحیم“ را به صدر آیه عطف کرد، و در نتیجه در یک آیه جمع کرد میان توبه و تصدق، و میان دو اسم از اسامی خودش، یعنی تواب و رحیم، و خلاصه از آیه برآمد که تصدق و دادن زکات خود نوعی توبه است.

(۱)

۱۵- قبول کننده و استجاب کننده کیست!

- ”وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ،

وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

و- همو است خدایی که توبه را از بندگانش می پذیرد، و از گناهان عفو می فرماید، و به آنچه می کنید دانا است،

و- دعای کسانی که ایمان آورده اعمال صالح کردند مستجاب نموده، از فضل خود بیش از آنچه خواسته اند می دهد! و اما کفار عذابی سخت دارند!“

کلمه استجابت به معنای اجابت دعا است، و چون عبادت خود نوعی دعوت و خواندن خدای تعالی است، لذا از قبول عبادت آنان تعبیر به استجابت کرده، به دلیل اینکه دنبالش فرموده: ”و یزیدهم من فضله“ چون ظاهر این جمله آن است که منظور از زیادتر کردن فضل خدا، زیادتر کردن ثواب باشد. و همچنین از اینکه در مقابل استجابت مؤمنین فرموده: و کافران عذابی شدید دارند این معنا استفاده می شود.

(۲)

۱۶- شرایطی برای امید رستگاری

- ”فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ

و- اما کسی که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح به جا آورد امید آن هست که از رستگاران باشد.“

آنچه درباره گرفتاری مشرکین در قیامت بیان شده درباره کسی بود که کفر بورزد، و به سوی خدای سبحان رجوع هم نکند، پس بنابر این کسی که رجوع کند و

۱- آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۱۲

۲- آیه ۲۵ و ۲۶ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۷۲

ایمان بیاورد، و عمل صالح انجام دهد، امید آن هست که از رستگاران باشد.

کلمه عسی در اینجا به معنای لغوی کلمه (امید) نیست، بلکه معنای تحقیق و حتمیت را می رساند، و خدای تعالی خواسته است، طبق رسم و عادت بزرگان بشر سخن بگوید، چون عادت مردان بزرگ این است که کاری را که می خواهند انجام دهند می گویند، امید است انجام دهم، ممکن هم هست همان معنای لغوی یعنی امیدواری منظور باشد، و خدای تعالی از طرف خود توبه کاران اظهار امید کرده باشد، که در این صورت معنای جمله این می شود که: آنهایی که توبه کرده و ایمان آورده، و عمل صالح کردند، در انتظار رستگاری باشند.

(۱)

قسمت دوم: استغفار، و قوانین الهی حاکم بر آن

۱- استغفار و توبه به درگاه پروردگار رحیم و ودود

۱- آیه ۶۷ سوره قصص المیزان ج : ۱۶ ص : ۹۶

”وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ“

از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او بازگردید که پروردگارم مهربان و دوستدار بندگان توبه کار است.

از خدای تعالی در باره گناهان خود طلب مغفرت کنید و با ایمان آوردن به او و به رسول او بسویش برگردید زیرا خدای تعالی دارای رحمت و مودت است و استغفار کنندگان و تائبین را رحم می کند و دوست می دارد.

از موارد استعمال دو کلمه رحیم و ودود بر می آید که ”مودت“ نوع خاصی از حب است و آن حبی است که آثار و پی آمدهایی آشکار دارد مثل، الفت و آمد و شد و احسان. به آیه زیر توجه فرمایید:

”و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه.“

و اگر خدای تعالی را ودود خوانده به همین جهت است که او بندگان خود را دوست می دارد و آثار محبت خود را با افاضه نعمت هایش بر آنان ظاهر می سازد آن هم چه نعمت هایی که هیچ کس نمی تواند عدد آنها را بشمارد، همچنانکه خودش فرمود: ”و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها“ پس به این دلیل خدای تعالی نسبت به انسانها ودود است.

(۱)

۲- هر طاعتی استغفار است!

”... وَ مَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمُ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ“

و بدانید آنچه از کارهای خیر می کنید و از پیش برای خود می فرستید نزد خدایش می یابید، اما بهتر از آنچه که کردید و با أجری عظیم تر. و از خدا طلب مغفرت کنید که خدا آمرزنده و رحیم است.

می فرماید: هر طاعتی که به نفع خود از پیش بفرستید، یعنی برای اینکه با آن زندگی آخرتی خود را تامین کنید، نزد خدا آن را خواهید دید، یعنی در روز لقاء الله آن را بهتر از همه کارهای نیک که می کردید، و یا بهتر از هر چیزی که در دنیا باقی می گذارید،

و پر اجرتر از آن خواهید یافت .

” و استغفروا الله ان الله غفور رحيم، “سوره مزمل را با امر به استغفار ختم نمود، و در اینکه فرمود: به درستی خدا غفور و رحيم است اشعاری به وعده مغفرت و رحمت هم دارد، و بعید نیست مراد از استغفار انجام مطلق طاعات باشد، چون طاعات و سائلی هستند که با آن مغفرت خدا شامل حال آدمی می شود، پس می توان گفت: هر طاعتی استغفار است .

(۱)

۳- شرط استجاب استغفار: ادامه ندادن گناه

” وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ!“

- نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سر زند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا استغفار کنند، که هیچ کس جز خدا نمی تواند گناه خلق را بیامرزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند. آنها هستند که پاداش عملشان آمرزش پروردگار است و باغهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، جاوید در آن بهشت ها متنعم خواهند بود، و چه نیکو است پاداش نیکوکاران عالم!

خدای تعالی در آیه مورد بحث استغفار را مقید کرد به جمله: ” و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون، “ در نتیجه فهمانید که تنها استغفار کسی مؤثر است که نخواهد آن عمل زشت را همچنان مرتکب شود، برای اینکه اصرار داشتن بر گناه هیاتی در نفس ایجاد می کند که با بودن آن هیات ذکر مقام پروردگار نه تنها مفید نیست، بلکه توهین به امر خدای تعالی نیز هست، و دلیل بر این است که چنین کسی از هتک حرمت های الهی و ارتکاب به محرمات او هیچ باکی ندارد، و حتی نسبت به خدای عز و جل استکبار دارد، با این حال دیگر عبودیتی باقی نمی ماند، و ذکر خدا سودی نمی بخشد.

و به خاطر همین علت بود که جمله نامبرده را با جمله: ” و هم یعلمون، “ ختم فرمود، و این خود قرینه ای است بر این که کلمه ظلم در صدر آیه شامل گناهان صغیره نیز می شود، چون اصرار بر گناه موجب اهانت به امر خدا است، و نشانه آن است که چنین کسی هیچ احترامی و اهمیتی برای امر خدا قائل نیست، و مقام او را تحقیر می کند، و در این دلالت هیچ فرقی بین گناه صغیره و کبیره نیست، پس جمله: ” ما فعلوا “ اعم است از گناهان کبیره، و مراد از آن همان چیزی است که در صدر آیه ذکر کرد، چیزی که هست گناه صغیره اگر فاحشه نیست ظلم به نفس هست، (زیرا بتدریج ملکه گناهکاری را در نفس پدید می آورد.)

و جمله: "اولئك جزاؤهم مغفرة،" بیان اجر جزیل آنان است، و آنچه خدای تعالی در این آیه تذکر داده عین همان فرمانی است که در آیه "و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنه...." فرموده، یعنی سرعت بخرج دادن به سوی مغفرت، و به سوی جنت.

(۱)

۴- وقت استغفار

- "قَالُوا يَا بَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ،

قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ،

- گفتند: ای پدر! برای گناهان ما آمرزش بخواه، که ما خطا کار بوده ایم،

- گفت: برای شما از پروردگام آمرزش خواهم خواست، که او آمرزگار و رحیم است.

کافی به سند خود از فضل بن ابی قره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده:

- بهترین وقتی که می توانید در آن وقت دعا کنید و از خدا حاجت بطلبید وقت سحر است، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود که: یعقوب به فرزندان خود گفت: "سوف استغفر لکم ربی،" و منظورش این بود که در وقت سحر طلب مغفرت کند.

در این معنی روایات دیگری نیز هست از جمله الدر المنثور از ابی الشیخ و ابن مردویه از ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که شخصی از آن جناب پرسید چرا یعقوب استغفار را تاخیر انداخت؟ فرمود: تاخیر انداخت تا هنگام سحر فرا برسد چون دعای سحر مستجاب است.

(۲)

۵- مُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ

- «الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمْنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ،

-الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَنِينِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ،

-بندگانمی که می گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهانمان را بیامرز و از عذاب آتش محفوظمان بدار!

-بندگانى كه خويشتن دار و راستگو و اهل عبادت و انفاقگر و استغفار كنندگان در سحرگاهانند.»

در اين آيه متقين را به داشتن پنج خصلت ممتاز توصيف کرده، كه تقواى هيچ متقى خالى از آنها نيست.

۱- آيه ۱۳۵ و ۱۳۶ سوره آل عمران الميزان ج ۴ ص ۲۹

۲- آيه ۹۷ و ۹۸ سوره يوسف الميزان ج : ۱۱ ص : ۳۴۶

صبر، و اینکه این صفت اول ذکر شده به خاطر این است که مقدم بر خصلت های دیگر است، البته از آنجائی که در آیه، صبر را مطلق آورده، شامل همه صبرهای دیگر هم می شود: صبر بر اطاعت، صبر بر ترک معصیت، و صبر بر مصیبت.

صدق که هر چند حقیقتش به حسب تحلیل عبارت است از مطابق بودن ظاهر گفتار و کردار آدمی با باطنش، و لیکن اگر کلمه نامبرده را به این معنا بگیریم شامل تمامی فضائل می شود، دیگر حاجت نبود صابرین و قانتین و آن دیگر صفات را ذکر کند، پس قطعاً این معنای تحلیلی منظور نبوده، در نتیجه باید گفت که مراد از آن همان راستگوئی است و بس (و خدا داناتر است).

قنوت به معنای خضوع برای خدای سبحان است، که شامل عبادات و اقسام اطاعت ها می شود.

انفاق که منفقین اسم فاعل از آن است، عبارت است از دادن مال به کسی که مستحق آن است.

استغفار در سحرها، که منظور از آن همان نماز شب و استغفار در آن است، و روایات وارده، استغفار در اسحار را به نماز شب، و استغفار در قنوت آخرینش که همان یک رکعت وتر است تفسیر نموده اند.

خدای تعالی در سوره مزمل، آیه ۱۹ و سوره دهر آیه ۲۹ بعد از یادآوری قیام در شب و تهجد و عبادت در آن استغفار را، راه انسانها به سوی پروردگارشان خوانده، و فرموده: «ان هذه تذکره، فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً».

(۱)

۶- حوزه تاثیر استغفار

... «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...»

... از آنان در گذر و از خدا بر آنها طلب آمرزش کن و برای دلجوئی آنان در کار جنگ مشورت نما....»

در این جمله خدای تعالی رسول گرامی خود صلی الله علیه وآله وسلم را مامور کرد تا از آنان عفو کند تا در نتیجه بر اعمال ایشان اثر معصیت مترتب نشود و اینکه از خدا بر ایشان طلب مغفرت کند با اینکه مغفرت بالاخره کار خود خدای تعالی است.

عبارت «استغفر لهم» هر چند مطلق است، و اختصاصی به مورد بحث آیه ندارد، و لیکن موارد حدود شرعی و امثال آن را شامل نمی شود، و چنان مطلق نیست که حتی اگر فردی مرتکب قتل شد او را هم ببخشاید و یا اگر زنا کرد تنها برایش طلب مغفرت کند و دیگر حد شرعی را بر او جاری نسازد، چون اگر اطلاق تا این مقدار شمول داشته

باشد باعث لغو شدن تشریح می گردد، علاوه بر اینکه جمله: "و شاورهم فی الامر،" که به یک لحن عطف بر مساله عفو و مغفرت شده، خود شاهد بر این است که این دو امر: یعنی عفو و مغفرت در چارچوب ولایت و تدبیر امور عامه بوده، چون اینگونه امور است که مشورت بر می دارد، و اما احکام الهی خیر، پس عفو و مغفرت هم در همان امور اداری جامعه است.

(۱)

۷- نقش استغفار در رفع بلاها و حوادث عالم

- "و يَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مَجْرِمِينَ،

-و نیز گفت: ای مردم از پروردگارتان طلب مغفرت نموده، سپس برگردید تا باران سودمند آسمان را پی در پی به سویتان بفرستد و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید و زنهار، به ناکاری و عصیان روی از خدای رحمان مگردانید.

این آیه می فهماند ارتباطی کامل بین اعمال انسانها با حوادث عالم برقرار است، حادثی که با زندگی انسانها تماس دارد، اعمال صالح باعث می شود که خیرات عالم زیاد شود و برکات نازل گردد، و اعمال زشت باعث می شود بلاها و محنت ها پشت سر هم بر سر انسانها فرود آید و نعمت و بدبختی و هلاکت به سوی او جلب شود، و این نکته از آیات دیگر قرآنی نیز استفاده می شود از آن جمله آیه زیر همین مطلب را بطور صریح خاطر نشان نموده، می فرماید: "و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء و الارض."

(۲)

۸- اثر استغفار در رفع بلاها و فراوانی نعمتها

- "فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً،

-يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً،

-و يُمِدِّدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَرًا،

-به ایشان گفتم از پروردگارتان طلب مغفرت کنید که او بسیار آمرزنده است،

-که اگر چنین کنید ابر آسمان را مرتب بر شما می باراند،

-و به وسیله اموال و فرزندان یاریتان می کند و برایتان باغها رویانیده و نهرها جاری می سازد."

این آیات نعمت های دنیایی را می شمارد، و از نوح علیه السلام حکایت می کند که به قوم خود وعده فراوانی نعمت ها و تواتر آن را می دهد، به شرطی که از پروردگار

۱- آیه ۱۵۹ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۸۷

۲- آیه ۵۲ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۴۴۵

خود طلب مغفرت گناهان کنند.

پس معلوم می شود استغفار از گناهان اثر فوری در رفع مصائب و گرفتاریها و گشوده شدن درب نعمت های آسمانی و زمینی دارد، می فهماند بین صلاح جامعه انسانی و فساد آن، و بین اوضاع عمومی جهان ارتباطی برقرار است، و اگر جوامع بشری خود را اصلاح کنند، به زندگی پاکیزه و گوارایی می رسند، و اگر به عکس عمل کنند عکس آن را خواهند داشت.

این معنا از آیه شریفه زیر هم استفاده می شود که فرموده: "ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس،" و همچنین آیه زیر که می فرماید: "و ما أصابکم من مصیبه فبما کسبت أیدیکم،" و آیه شریفه: "و لو ان اهل القرى امنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الأرض." "

(۱)

۹- نفاق استغفار ناپذیر

- "فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ،

-اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ،

خدا به سزای آن خلف وعده ای که کردند و اینکه دروغ می گفتند، تا روزی که دیدارش می کنند در دلهايشان نفاق انداخت،

برای ایشان آمرزش بخواهی و یا نخواهی، خداوند هرگز ایشان را نخواهد آمرزید هر چند هفتاد بار برایشان آمرزش بخواهی، و این بدان جهت است که ایشان به خدا و رسولش کفر ورزیدند و خداوند مردم فاسق و عصیانگر را هدایت نمی کند.

این آیه اولاً دلالت دارد بر اینکه خلف وعده و دروغ در سخن از علل نفاق و نشانه های آن است و ثانیاً بعضی از نفاقها هست که بعد از ایمان، به دل راه می یابد، همچنانکه برخی از کفرها بعد از ایمان می آید، و آن ارتداد است.

جمله: "ان تستغفر لهم مره فلن يغفر الله لهم،" می رساند که از طبیعت مغفرت چیزی به ایشان نمی رسد، چه اینکه تو در باره آنها طلب مغفرت کنی و چه نکنی، چه یکبار و چه چند بار، چه زیاد و چه کم .

به دنبال آن، علت مطلب را بیان کرده و فرموده: برای اینکه ایشان به خدا و رسولش کافر شدند یعنی مانع از شمول مغفرت، کفر ایشان است به خدا و رسول، و این مانع با بود و نبود استغفار و یا کم و زیادی آن برطرف نمی شود، چون بود و نبود آن

١- آیه ١٠ تا ١٢ سوره نوح المیزان ج ٢٠ ص ٤٦

کم و زیادش کفر ایشان را از بین نمی برد.

و این مطلب برای هر کس در قرآن دقتی کند از واضحات است که از نظر قرآن هیچ امیدی به نجات کفار و منافقین بدتر از کفار نیست، مگر آنکه قبل از مرگ از کفر و نفاق خود توبه کنند .

منظور از "یوم یلقونه"، روزی است که خدا را ملاقات کنند، منظور از آن روز مرگ است که ظاهر آیه: "من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لات"، آن را افاده می کند. منافقین بر نفاق خود باقی خواهند بود تا روزی که بمیرند .

- "ولا تصل علی احد منہم مات ابدا و لا تقم علی قبره انہم کفروا باللہ و رسولہ و ماتوا و ہم فاسقون،"

این آیه نهی می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از اینکه نماز میت بخواند بر کسی که منافق بوده، و از اینکه کنار قبر منافقی بایستد، و این نهی را تعلیل کرده است به اینکه چون کفر ورزیدند و فاسق شدند و بر همین فسق خود مردند، و این تعلیل تنها در این آیه نیامده، بلکه در هر جا که گفتگو از لغویت استغفار به میان آمده همین تعلیل ذکر شده است.

و از همه این موارد که ذکر شد برمی آید کسی که بخاطر احاطه و استیلا کفر در دلش فاقد ایمان به خدا گشته دیگر راهی بسوی نجات ندارد، و نیز برمی آید که استغفار جهت منافقین و همچنین نماز خواندن بر جنازه های ایشان و ایستادن کنار قبور ایشان و طلب مغفرت کردن، لغو و بی نتیجه است .

(۱)

۱۰- استغفار ملائکه بر مؤمنین و توضیحی بر آن

- "الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ،"

- آنان که عرش را حمل می کنند و آنان که پیرامون عرش هستند پروردگار خود را حمد و تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که ایمان آورده اند استغفار می کنند که ای پروردگار ما سعه رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته پس کسانی را که توبه کردند و راه تو را پیروی نمودند بیامرزد و از عذاب جهنم حفظ فرما!

در این آیات خاطر نشان می سازد که مردم در مقابل نازل کردن کتاب و به پا خاستن دعوت به منظور مغفرت و قبول توبه گروهی و عقاب گروهی دیگر دو جورند:

یک طایفه آنهاست که ملائکه حامل عرش خدا و طواف کنندگان پیرامون آن

١- آیه ٧٧ و ٨٠ و ٨٤ سوره توبه المیزان ج : ٩ ص : ٤٧٤ و ٤٨٦

برایشان استغفار می کنند و آنان عبارتند از: توبه کنندگان که به سوی خدا بر می گردند و راه او را پیروی می کنند. و نیز صلحا از پدران و همسران و ذریه ایشانند.

و دسته دوم عبارتند از، کسانی که به جرم کفر ورزیدن به توحید، اهل عذابند .

”الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به ...“، آن ملائکه ای که حامل عرشند، عرشی که تمامی اوامر و همه احکام الهی از آنجا صادر می شود، اوامر و احکامی که با آنها امور عالم تدبیر می شود، و نیز آن ملائکه ای که پیرامون عرشند، یعنی مقربین از ملائکه ”یسبحون بحمد ربهم - خدا را منزه می دارند،“ در حالی که این تنزیهشان همراه با ثنای پروردگارشان است.

”و یتغفرون للذین امنوا،“ - یعنی از خدای سبحان می خواهند تا هر کس را ایمان آورده بیامرزد.

”ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما“ - این جمله حکایت متن استغفار ملائکه است، ملائکه قبل از درخواست خود نخست خدا را به سعه رحمت و علم ستوده اند، و اگر در بین صفات خداوندی رحمت را نام برده و آن را با علم جفت کردند، بدین جهت است که خدا با رحمت خود بر هر محتاجی انعام می کند و با علم خود احتیاج هر محتاج و مستعد رحمت را تشخیص می دهد.

”فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم!“ ملائکه می گویند: خدایا حال که رحمت و علم تو واسع است، پس کسانی را که با ایمان آوردن به یگانگی تو و با پیروی دین اسلام، به سوی تو برگشتند، بیامرز و از عذاب جحیم حفظشان فرما . و این همان غایت و غرض نهایی از مغفرت است.

مراد از راهی که مؤمنین از آن پیروی کردند، همان دینی است که خدا برای آنان تشریح کرده، و آن دین اسلام است. و پیروی دین اسلام عبارت است از اینکه عمل خود را با آن تطبیق دهند. پس مراد از توبه این است که با ایمان آوردن به طرف خدا برگردند.

-ربنا و أدخلهم جنات عدن التي وعدتهم ...!

-پروردگار! ایشان را در جنات عدن که وعده شان داده ای داخل فرما، هم ایشان را و هم پدران و همسران و ذریات ایشان را که صلاحیت دارند! به درستی و به راستی که تنها تو عزیز فرزانه ای!

در این آیه مجددا ندای ربنا را تکرار کردند تا عطوفت الهی را بیشتر برانگیزند. و مراد از وعده ای که خدای تعالی داده، وعده هایی است که به زبان انبیایش و در کتب آسمانی اش داده است.

”و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریاتهم... پروردگارا و هر کس از ایشان و

پدران و همسران و فرزندان ایشان که صلاحیت داخل شدن بهشت را دارند، داخل بهشت های عدن بفرما!

این نکته از سیاق آیات به خوبی معلوم است که استغفار ملائکه برای عموم مؤمنین است و نیز معلوم است که مؤمنین را دو قسمت کردند: یکی آن مؤمنینی که خودشان توبه کرده و راه خدا را پیروی کردند که خدا هم وعده جنات عدن به ایشان داده است. و قسم دوم آن مؤمنینی که خودشان چنین نبوده اند و لیکن صلاحیت داخل شدن در بهشت را دارند و ملائکه قسم اول را متبوع و قسم دوم را تابع آنان خواندند.

از این تقسیم برمی آید:

طایفه اول اشخاصی هستند که در ایمان و عمل کاملند، چون مقتضای حقیقت معنای ”الذین تابوا و اتبعوا سبیلک“ همین است، لذا اول این طایفه را ذکر کردند و از پروردگار خود خواستند تا ایشان را بپامرزد و وعده بهشت عدنی که به ایشان داده در حقشان منجز فرماید.

و طایفه دوم در مقام و منزلت پایین تر از طایفه اولند، و کسانی هستند که ایمان و عمل صالح خود را به حد کمال نرسانده اند و ایمانی ناقص و ضعیف دارند و عملی زشت، ولی به طایفه اول منسوبند، یا پدر و یا فرزند و یا همسر آنهایند، لذا سپس این طایفه را ذکر کرده و از خدای تعالی درخواست کرده اند که این طایفه را هم به طایفه اول کاملین در ایمان در جنات عدن ملحق نموده، و از بدی ها حفظشان فرماید.

بنا بر این بیان، آیه شریفه مورد بحث در معنای آیه ”و الذین آمنوا و اتبعتم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شیء“ خواهد بود، با این تفاوت که آیه مورد بحث دامنه شمولش وسیع تر است، چون شامل پدران و همسران نیز می شود، به خلاف آیه سوره طور که تنها شامل ذریات می شود، و از نظر دیگر نیز وسیع تر است، چون در آیه سوره طور ایمان ذریه قید شده و در آیه مورد بحث صلاحیت ذریه و آباء و ازواج، و صلاحیت اعم از ایمان است.

”و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته...“ مراد از سیئات آثار گناهان است که همان کیفر آنهاست، و اگر آثار گناهان را سیئات خوانده، بدین مناسبت است که کیفر بدی هم بدی است، همچنان که خدای تعالی فرموده: ”و جزاء سیئه سیئه مثلها.“

ظاهراً این آیه هم از آیاتی است که دلالت می کند بر اینکه پاداش روز قیامت خود اعمال است، همچنان که کیفر اعمال زشت نیز خود آن اعمال است و امثال این گونه آیات در کلام خدای تعالی بسیار و مکرر آمده، مانند: ”انما تجزون ما کنتم تعملون.“

و به هر حال مراد از سیئات که ملائکه درخواست حفظ مؤمنین را از آنها کرده اند، هراس ها و شدایدی است که در روز قیامت همه با آن مواجهند، نه عذاب جهنم .

(۱)

۱۱- استغفار ملائکه بر اهل زمین

” تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ،

این وحی آن قدر عظیم است که مبدأ نزولش یعنی آسمانها، نزدیک است از بالا- شکافته شود و ملائکه هم که می بینند خداوند بندگان خود را مهمل نگذاشته به منظور هدایتشان وحی می فرستد او را تسبیح و حمد می گویند و برای سکنه زمین استغفار می کنند، و اعلام می دارند که بدانید خدا آمرزگار رحیم است.“

” و الملائکه یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض،“ یعنی فرشتگان، خدای را از هر چه که لایق به ساحت قدسش نیست منزله داشته، و او را با شمردن کارهای جمیلش ثنا می گویند. و یکی از چیزهایی که لایق ساحت قدس او نیست همین است که امر بندگان خود را مهمل گذارد، و آنان را به سوی دینی که خود تشریح می کند، و از راه وحی ابلاغ می فرماید هدایت نکند، با اینکه این هدایت یکی از کارهایی است که انجامش از ناحیه خدا جمیل و پسندیده است. و از خدای سبحان درخواست می کنند که اهل زمین را بیامرزد.

و معلوم است که حصول این آمرزش سببی دارد که قبلا- باید حاصل شده باشد، و آن سبب عبارت است از پیمودن طریق بندگی، و آنهم احتیاج به هدایت خود خدا دارد .

پس برگشت درخواست مغفرت برای اهل زمین به این درخواست است که خدا برای آنان دینی تشریح کند، و آنگاه کسانی را که به آن دین می گروند بیامرزد.

” أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ،“ یعنی آگاه باش که خدای سبحان بدان جهت که متصف به دو صفت مغفرت و رحمت است، و او را به نام غفور و رحیم می خوانید، ساحت قدسش اقتضاء می کند که برای اهل زمین کاری کند و زمینه ای فراهم سازد که به مغفرت و رحمت او برسند و آن کار همین است که از راه وحی و رسالت دینی برایشان تشریح کند که به وسیله آن به سوی سعادت خود هدایت شوند.

(۲)

۱- آیه ۷ تا ۹ سوره غافر (مؤمن) المیزان ج : ۱۷ ص : ۴۶۸

۲- آیه ۵ سوره شوری المیزان ج : ۱۸ ص : ۱۲

عنوان توبه با همه معانی که در قرآن کریم آمده از تعالیم حقیقی است که مختص به این کتاب آسمانی است. چون توبه به معنای ایمان آوردن از کفر و شرک هر چند در سایر ادیان آسمانی مانند دین موسی و عیسی علیهما السلام نیز دایر است، اما نه از جهت تحلیل حقیقت توبه و سرایت دادن آن به ایمان بلکه به اسم اینکه، خود توبه ایمان است.

حتی از اصول مستقله ای که، آئین مسیحیت را بر آن اصول پی نهاده اند، بر می آید که اصلاً توبه فائده ای ندارد، بلکه ناممکن است که انسان از توبه اش بهره مند شود، مخصوصاً این معنا از مطالبی که در توجیه به دار آویخته شدن مسیح و جان خود را فدای بشر کردن آورده اند به خوبی مشاهده می شود.

ارباب کلیسا بعد از افراط در مساله توبه آنقدر در این مساله که آنرا محال می دانستند بی حد و مرز شدند، که به مردم گنهکار اوراق مغفرت می فروختند، و از این راه تجارت می کردند، کلیساچیان که اولیای دین مسیحیت بودند گناهان گنهکارانی را که نزدشان می آمدند و به گناه خود اعتراف می کردند می آمرزیدند.

ولی قرآن کریم - نه آن راه تفریط را رفته و نه این راه افراط را بلکه حال انسان را از نظر دعوت شدن و هدایت پذیرفتنش تحلیل کرده، و دیده که انسان از نظر پذیرفتن هدایت او، و رسیدنش به کمال و کرامت و سعادت که باید در زندگی آخرتیش نزد خدای سبحان داشته باشد سعادت که برایش حیاتی و واجب بوده و در سیر اختیاری به سوی پروردگارش بی نیاز از آن نیست، به تمام معنا فقیر است یعنی فقر و تهیدستی در حاق ذات او است.

خدای تعالی چون می دانست که نزدیک شدن بشر به منزلگاه کرامت و استقرارش در مستقر سعادت موقوف بر این است که از آنچه او را به خطر می افکند منصرف شود، و اگر هم مبتلا بدان شده، از آن دل بر کند، و به سوی پروردگارش رجوع کند، به همین جهت خدای سبحان باب توبه را فتح نمود، توبه از کفر و شرک و توبه از فروعات آن، که همان گناهان باشد.

پس توبه به معنای رجوع به خدای سبحان، و دل زده شدن از لوث گناه و

تاریکی و دوری از خدا و شقاوت، مشروط بر این است که قبلاً- انسان به وسیله ایمان آوردن به خدا و روز جزا خود را در مستقر دار کرامت و در مسیر تنعم به اقسام نعمت اطاعتها و قربت ها قرار داده باشد، و به عبارتی دیگر موقوف بر این است که قبلاً از شرک و از هر گناهی توبه کرده باشد، هم چنانکه فرمود:

”و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون!“

-هان! ای مؤمنین، همگی به سوی خدا توبه برید، تا شاید رستگار گردید!“

پس توبه به معنای برگشتن به سوی خدا هم توبه از شرک را شامل می شود و هم توبه از گناه را، بلکه شامل غیر این دو نیز به بیانی که انشاء الله می آید می شود.

موضوع رجوع خدا به بنده

مطلب دیگر اینکه انسان از آنجائی که گفتیم فی نفسه سراپا فقر است، و به هیچ وجه مالک خیر و سعادت خود نیست، مگر به وسیله پروردگار خود، به ناچار در این رجوعش به سوی پروردگار نیز محتاج است به عنایتی از پروردگارش، و اعانتی از او، چون - در سابق هم گفتیم رجوع به خدای تعالی احتیاج به عبودیت و مسکنت به درگاه خدا دارد، که این محقق نمی شود مگر به توفیق و اعانت او، که همین توفیق توبه او و برگشتش به سوی بنده گنهکارش است که قبل از توبه عبد شامل حال عبد می شود، و سپس توبه عبد محقق می گردد، همچنانکه در قرآن کریمش فرمود:

”ثم تاب علیهم لیتوبوا- سپس به سوی آنان برگشت تا ایشان نیز به سویش برگردند.“

و همچنین برگشتن بنده به سوی خدا وقتی سودمند است که خدای تعالی این توبه و برگشت را قبول کند که این خود توبه دوم خدای تعالی است، که بعد از توبه عبد صورت می گیرد هم چنانکه فرمود:

”فاولئک یتوب الله علیهم- اینانند که خدای تعالی به سویشان بر می گردد.“

اگر خواننده محترم - که خدایش توفیق دهد- آن طوری که باید مساله را مورد دقت قرار دهد خواهد دید که تعدد توبه خدای تعالی با قیاس به توبه عبد است، و گرنه توبه او یکی است، و آن عبارت است از رجوع خدای تعالی به رحمتش به سوی بنده که هم قبل از توبه عبد را شامل می شود و هم بعد از آن را، و گاه هم می شود که بدون توبه عبد شامل حال او می شود.

قبول شفاعت شفیع در حق بنده گنهکار در روز قیامت یکی از مصادیق توبه خدای تعالی است.

موضوع توبه و مسئله قرب و بُعد

مطلبی دیگر که تذکرش لازم است این که مساله قرب و بعد نزدیکی به خدا و دوری از او دو امر نسبی هستند، ممکن است بعد، در مقام قرب هم تحقق یابد، بعد از یک مرحله، و قرب به مرحله ای دیگر، و بنا بر این معنای توبه در باره رجوع بعضی از بندگان مقرب خدا نیز مصداق می یابد، چون موقف او را اگر مقایسه کنیم با موضع کسی که از او مقرب تر و به خدای تعالی نزدیکتر است، رجوع او به خدا، توبه می شود.

شاهد این گفتار ما توبه هایی است که خدای تعالی در کلام مجیدش از انبیای معصوم و بی گناه علیهم السلام حکایت فرموده:

از آن جمله در باره آدم علیه السلام چنین می فرماید: "فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه - پس آدم کلماتی را از پروردگارش دریافت نمود، و در نتیجه خدای تعالی توبه اش پذیرفت."

و نیز در حکایت دعای ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بعد از بنای کعبه می فرماید: "و تب علينا انك انت التواب الرحيم."

و از موسی علیه السلام حکایت می کند که گفت: "سبحانك تبت اليك و انا اول المؤمنين."

و در خطاب به پیامبر اسلام می فرماید: "فاصبر ان وعد الله حق و استغفر لذنبك و سبح بحمد ربك بالعشي و الابكار!"

و نیز در باره همان جناب می فرماید: "لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه في ساعه العسره."

و این توبه، توبه عمومی خدای سبحان است، که اطلاق آیات بسیاری از کلام مجیدش بر آن دلالت دارد، از قبیل آیه: غافر الذنب و قابل التوب خدائی که آمرزگار گناه و پذیرای توبه است، و آیه: "و هو الذي يقبل التوبه عن عباده - توبه را از بندگان می پذیرد." و آیاتی دیگر از این قبیل.

پس خلاصه آنچه تاکنون گفتیم این شد که:

۱- گسترش رحمت از ناحیه خدای تعالی بر بندگان و در نتیجه آمرزش گناهان ایشان و بر طرف ساختن پرده ظلمتی که از ناحیه معاصی بر دلهایشان افتاده - حال چه اینکه معصیت شرک باشد و چه پائین تر از آن - خود توبه خدا بر بندگان است، و برگشت بنده به سوی خدا و درخواست آمرزش گناهان و ازاله آثار سوء نافرمانیها از قلبش - چه اینکه شرک باشد و چه پائین تر از آن - خود توبه و رجوع بنده است به

پروردگار خودش.

۲- معلوم شد که توبه خدای تعالی بر بنده اش اعم است از توبه ابتدائی و توبه بعد از توبه بنده، و این توبه فضلی است از ناحیه خدای تعالی مثل سایر نعمت هائی که مخلوق خود را با آن متنعم می سازد، همانطور که هیچ بنده ای در آن نعمت ها طلبکار خدای تعالی نیست، هم چنین کسی توبه را بر خدا واجب و الزامی نکرده، و اینکه می گوئیم عقلا بر خدا واجب است که توبه بنده اش را قبول کند، منظور ما از این وجوب چیزی جز آنچه از امثال آیات زیر استفاده می شود نمی باشد.

- "و قابل التوب"

- "و توبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون"

- "و ان الله يحب التوابين"

- "خدای تعالی توبه کاران را بسیار دوست می دارد"

- "و فاولئك يتوب الله عليهم - اينان همانهايند که خدا توبه شان را می پذيرد،"

و از این قبیل آیاتی که خدا را به صفت توبه پذیری توصیف می کند، و بندگان را به سوی توبه تشویق و به سوی استغفار دعوت می کند، و همچنین آیات دیگری که وعده قبول توبه می دهد، حال یا در صریح کلام و یا در لوازم آن، و خدای تعالی به فرموده خودش و به دلیل عقل خلف وعده نمی کند.

از اینجا روشن می شود که خدای سبحان در قبول توبه بنده مجبور نیست، بلکه او بدون استثنا هیچ چیز و هیچ حالت در همه احوال مالک مطلق همه چیز است، پس او می تواند توبه را قبول کند همچنانکه وعده اش را داده و می تواند نکند، همچنانکه باز خودش فرموده: "ان الذين كفروا بعد ايمانهم ثم ازدادوا كفرا لن تقبل توبتهم - محققا کسانی که بعد از ایمان آوردنشان کفر ورزیدند، و سپس کفر خود را از کفر نخستین خود شدیدتر کردند هرگز توبه شان پذیرفته نمی شود."

ممکن است آیه زیر را نیز از این باب گرفت که می فرماید: "ان الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله ليغفر لهم ولا ليهديهم سبيلا."

۳- بطوری که از همه آیات توبه چه آنها که نقل کردیم، و چه آنها که نقل نکردیم استفاده می شود، توبه حقیقتی است که در نفس انسانی و قلب آدمی اثر اصلاحی دارد، و جان آدمی را آماده صلاح می سازد، صلاحی که زمینه است برای سعادت دنیا و آخرت او، و به عبارت دیگر توبه در آنجائی که نافع هست، یعنی شرائطش جمع است - در ازاله سیئات نفسانی اثر دارد، سیئاتی که آدمی را به هر بدبختی در زندگی دنیا و آخرتش می کشاند، و از رسیدنش به سعادت و استقرارش بر اریکه خوشبختی مانع

می شود.

و اما احکام شرعی و قوانین دینی به حال خود باقی است، نه با توبه ای از بین می رود، و نه با گناهی، بلکه چه بسا که بعضی از احکام به حسب مصالحی که در تشریح آن رعایت شده ارتباطی با توبه پیدا کند، و به وسیله توبه برداشته شود، لیکن این غیر آن است که بگوئیم خود توبه به تنهایی حکمی از احکام را بردارد، در آیه ۱۷ سوره نساء توبه باعث آن می شد که حاکم شرع دست از شکنجه مرد و زن زناکار بردارد، اما نه توبه به تنهایی بلکه بضمیمه اصلاح، فرمود: "فان تابا و اصلحا فاعرضوا عنهما...."

و همچنین در آیه زیر توبه را در صورتی مؤثر می داند که هنوز مجرم دستگیر نشده، و اما اگر دستگیر شد هر چه هم توبه کند حکم خدا بر او جاری می شود، و حکم خدا به وسیله توبه برطرف نمی گردد، و آن آیه این است: "انما جزاؤ الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخره عذاب عظیم، الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم!" و از این قبیل آیاتی دیگر.

۴- آن ملاکی که به خاطر آن توبه در اسلام تشریح شد و قبلا بیانش گذشت همانا رهائی از هلاکت ناشی از گناهان و آثار سوء معاصی است، چون این رهایی وسیله رستگاری و مقدمه رسیدن به سعادت است، همچنانکه قرآن کریم فرمود: "و توبوا الی الله جمیعا ینه المؤمنون لعلکم تفلحون،"

و یکی از فوائد توبه علاوه بر این آن است که مفتوح بودن باب توبه، روح امید را در دل گنهکاران زنده نگه می دارد، و به هیچ وجه دچار نومیدی و خمودی و رکود نمی گردند، آری سیر زندگی بشر جز با دو عامل خوف و رجای متعادل مستقیم نمی شود، باید مقداری در دلش باشد، تا برای دفع مضرات برخیزد، و مقداری امید باشد تا او را به سوی جلب منافعش به حرکت در آورد، اگر آن خوف و این رجاء هر دو با هم نباشند، یا تنها خوف باشد، و یا تنها امید، آدمی هلاک می گردد همچنان که قرآن کریم از نومیدی زنهار داده می فرماید: "قل یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمه الله ان الله ینفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم، و انیبوا الی ربکم!"

و تا آنجا که ما از غریزه بشری اطلاع داریم، بشر تا زمانی که در بازار زندگی شکست نخورده، و تلاشش بی نتیجه نگشته، روحش فعال و با نشاط و تصمیم هایش راسخ و محکم و تلاشش خستگی ناپذیر است، اما اگر در زندگی شکست بخورد، و اعمال و زحماتش بی نتیجه شود آرزویش به باد برود، آنوقت است که نومیدی بر دلش مستولی گشته و سستی ارکان او را فرا می گیرد، و ای بسا که کاری را که با زحمات زیاد پیش برده، در وسط راه رها کند و از راهی که رفته بر گردد، و برای همیشه از رستگاری و

رسیدن به هدف نا امید شود، توبه تنها و یگانه دوی این درد است، و بشر می تواند با توبه دل خود را همیشه زنده نگه دارد، و دل مشرف به هلاکت خود را دوباره از لبه پرتگاه هلاکت کنار بکشد .

از اینجا معلوم می شود توهمی را که ذیلا نقل می کنیم تا چه پایه ساقط و بی اعتبار است، و آن این است که بعضی گفته اند تشریح توبه و دعوت مردم به سوی آن، مردم را به ارتکاب معصیت، جری کردن، و بر ترک اطاعت جرأت دادن است، چون وقتی خاطر انسان جمع شد که خدا توبه اش را می پذیرد، و لو هر معصیتی که برایش پای دهد مرتکب شود، چنین اعتقادی جز زیاده تر شدن جرأتش بر حرمت خدا، و فرورفتگی در لجنزار گناهان چیزی به بار نمی آورد، و معتقد بدان، در هر گناهی را می کوبد، و با خود می گوید بعدا توبه می کنم .

وجه ساقط بودن این توهم این است که اگر توبه تشریح شده، برای این منظور که توهم شده نبوده، بلکه برای این بوده که آراسته شدن به زیور فضائل جز با مغفرت و آمرزش گناهان ممکن نیست، و علاوه بر این تشریح شده تا خدای تعالی حالت امید را در دلها حفظ کند، و حسن اثر توبه در این باره جای انکار نیست، و این مفسر و یا دانشمند که گفته است توبه مستلزم جری شدن انسان بر هر معصیتی است، چون این فکر را ایجاد می کند، که من گناه می کنم و سپس توبه می کنم، این معنا از نظرش دور مانده که توبه ای که او انگشت رویش گذاشته توبه مورد بحث ما نیست، یعنی توبه حقیقی نیست، بحث ما در باره توبه ای است که انسان را از گناه دلزده کند، و گناه را از نظر انسان منفور سازد، نه این لقلقه زبانی که او رویش انگشت نهاده، زیرا این چنین توبه را همه دارند، هم قبل از گناه دارند، و هم در حال گناه، و هم بعد از آن، علاوه بر اینکه در چنین فرضی گنهکار قبل از گناه هم توبه دارد، و حال آنکه قبل از صادر شدن گناه ندامت که همان توبه واقعی است تصور ندارد، مگر آنکه مدعی آن خواسته باشد با خدای تعالی و رب العالمین خدعه و نیرنگ بکند، که معلوم است مکر و نیرنگ باز به خودش بر می گردد .

۵- نافرمانی خدا که برای آدمی موقف شرم آوری است آثار سوئی در زندگی او دارد، و بشر هرگز از آنها دست بر نمی دارد، و توبه نمی کند، مگر به علم و یقین به زشتی آنها، که اگر چنین علمی برای انسان حاصل شود، اولاً ممکن نیست آدمی از آنچه تاکنون مرتکب شده پشیمان نگردد، و پشیمانی تاثیر خاص باطنی است، که از کار زشتی که انجام شده در دل پیدا می شود، و ثانیاً وقتی این حالت در دل پا بر جا می شود، که پاره ای افعال صالح و مخالف آن سیئات انجام دهد، اعمالی که بر رجوع و توبه او دلالت کند .

تمامی ریزه کاریهایی که خدای عز و جل در شریعت اسلام برای توبه مقرر کرده از قبیل ندامت، و سپس استغفار، و آنگاه مشغول انجام اعمال صالحه شدن، و در آخر از نافرمانی خدا دل کردن و چیزهایی دیگر از این قبیل، که در روایات وارد شده، و در کتب اخلاق متعرض آن شده اند، همه و همه به این واقعیت هائی که گفتیم برگشت می کند. و خلاصه آنچه زبان شرع در این باب بیان کرده زبان فطرت و واقعیت های خود بشر است .

۶- اینکه توبه که عبارت شد از برگشتن اختیاری از گناه به طاعت و عبودیت، وقتی محقق می شود که در ظرف اختیار صورت بگیرد، یعنی در عالم دنیا که عرصه اختیار است، و اما در عالمی دیگر که عبد هیچ اختیاری از خود ندارد، و نمی تواند به اختیار خود یکی از دو راه صلاح و طلاح و سعادت و شقاوت را انتخاب کند، توبه در آنجا راه ندارد.

توبه غیر قابل قبول جرایم حق الناس

یکی از مواردی که توبه در آنجا صحیح نیست چون هیچ انتخابی در اختیار انسان نیست، گناهان مربوط به حقوق الناس است، در باره حق الله، توبه تصور دارد، چون خدای تعالی خودش وعده داده از گناهان گذشته توبه کاران صرفنظر فرماید، ولی مردم چنین وعده ای به ما نداده اند، و من که حق آنان را ضایع کرده ام از بین بردن آثار سوء این ظلم در اختیار من نیست، هر چه من بگویم توبه کردم، مادام که صاحب حق از من راضی نشده ندارد، چون خود خدای سبحان هم حقوقی برای مردم جعل کرده، و حقوق مردم را محترم شمرده، و تعدی به یک فرد از بندگانش به اموال و ناموس و آبرو و جانس را ظلم و عدوان خوانده، و حاشا بر خدای عز و جل که به کسی اختیار تام دهد، تا بدون هیچ جرمی آن حقوق را از بندگانش سلب کند. و در حقیقت خودش کاری بکند که بندگانش را از آن نهی کرده، و از این راه به آنان ستم روا بدارد، همچنانکه خودش فرمود: "ان الله لا یظلم الناس شیئا."

بله این مطلب یک مورد استثنا دارد، و آن توبه از شرک است که نه تنها گناهان مربوط به حقوق الله را محو می کند، بلکه گناهان مربوط به حقوق الناس را هم از بین می برد، و خلاصه اثر تمامی بدیها و گناهان مربوط به فروع دین را از بین می برد، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

"الاسلام یجب ما قبله - اسلام ما قبل خود را محو نابود می سازد."

با همین روایت است که آیات مطلق که دلالت دارد بر آمرزش همه گناهان، نظیر آیه ۵۴ سوره زمر تفسیر می شود. اگر در آن آیه بطور مطلق فرموده: "قل یا عبادي الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و"

انبیاء الی ربکم و اسلموا له!“ روایت بالا آن را تفسیر می کند به اینکه راه آمرزش همه گناهان اسلام آوردن است.

توبه دشوار بعد از باب کردن سنت انحرافی

مورد دیگری که توبه در آنجا صحیح نیست، گناهی است که انسان آنرا در بین مردم سنت و باب کند، و مردم را از راه حق منحرف سازد.

در اخبار آمده که وزر و گناه هر کس که به آن عمل کند، و یا به خاطر آن سنت، از راه حق منحرف و گمراه گردد، به گردن کسی است که آن سنت را باب کرد و علت قبول نشدن توبه او این است که حقیقت توبه و رجوع به سوی خدای تعالی در امثال این موارد تحقق نمی یابد، برای اینکه گناه کار پدیده ای پدید آورده که عمری دراز دارد، قهرا آثار آن نیز با بقای آن باقی خواهد ماند، و دیگر نمی توان آن آثار را از بین برد، و مانند آن مواردی نیست که گناه تنها بین گناه کار و خدای عز اسمه بوده و به دیگران تجاوز نکرده است.

گناه نکردن بهتر از توبه کردن از گناه است!

اینکه: توبه هر چند که محو می کند از گناهان آنچه را که محو می کند، و گو اینکه خدای تعالی در این باره فرموده: ”فمن جائه موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله!“ و هر چند که از ظاهر آیه: ”الا-من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما و من تاب و عمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا،“ و مخصوصا با در نظر گرفتن آیه دوم بر می آید که توبه خود به تنهایی و یا به ضمیمه ایمان و عمل صالح علاوه بر اینکه گناه را محو می کند آنرا مبدل به حسنات هم می سازد، لیکن پرهیز کردن از گناهان هیچ ربطی به گناه کردن و سپس توبه نمودن ندارد، و قابل مقایسه با آن نیست، چون خدای عز و جل در کتاب خود روشن کرده که اولاً معاصی هر چه باشد بالاخره به نوعی به وسوس شیطانی منتهی می شود، و ثانیاً ستایش هائی که از مخلصین و معصومین از گناه و لغزشها کرده، برابر با ستایشی که از گناهکاران توبه کار نموده نمی باشد، در این آیات دقت بفرمائید:

– ”قال رب بما اغویتنی لایزین لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین قال هذا صراط علی مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان“

برای اینکه مخلصین و معصومین علیهم السلام آنچنان مختص به مقام عبودیت تشریفی هستند، که غیر آنان یعنی حتی صالحان و توبه کاران هرگز به پایه آنان نمی رسند.

(۱)

”لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ،

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاعَتِ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاعَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ،

-خدا پیغمبر و مهاجران و انصار را بخشید، همان کسانی که در موقع سختی از او پیروی کردند، پس از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از ایشان از حق منحرف گردد سپس آنها را ببخشید که خدا با آنان مهربان و رحیم است،

-و نیز آن سه تن را که بازماندند، تا وقتی که زمین با همه فراخی بر آنان تنگ شد، و از خویش به تنگ آمدند و بدانستند که از خدا جز بسوی او پناهی نیست ببخشید و به آنها توفیق توبه بداد تا توبه کنند که خدا توبه پذیر و رحیم است!“

خداوند قسم خورده به اینکه به رحمت خود به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مهاجرین و انصار و آن سه کس که تخلف کرده بودند بازگشت کند، اما بازگشتش بر مهاجرین و انصار برای این بود که ایشان در ساعت عسرت دست از رسول خدا برنداشتند، و مقصود از ساعت عسرت همان ایامی است که رسول خدا بسوی تبوک حرکت می کرد.

در ابتدا دل بعضی از مهاجرین و انصار دچار کمی لغزش گردید، و از حق گریزان شد، و چون دنباله آن لغزش را نگرفته و به هوای نفس گوش نداده، حرکت کردند، خداوند از ایشان گذشت، که او به ایشان رؤوف و مهربان است.

و اما بازگشت خدا به آن سه نفر، از این قرار بود که وقتی کارشان به سختی کشید و زمین با همه وسعتش برایشان تنگ شد، و دیدند که احدی از مردم با ایشان حرف نمی زنند و سلام و علیک نمی کنند، و حتی زن و فرزندشان هم با ایشان حرف نمی زنند، و خلاصه یک نفر انسان که با آنها انس بگیرد وجود ندارد، و هر که هست مامور به خودداری از سلام و کلام است، آن وقت یقین کردند که جز خدا و توبه به درگاه او دیگر پناهگاهی نیست، و چون چنین شد، خداوند نیز با رحمت خود به ایشان بازگشت فرمود، تا ایشان توبه کنند و او قبول فرماید که او که همانا او تواب - بسیار به بندگانش بازگشت می کند تا به ایشان ترحم نموده، برای توبه کردن هدایت نموده و برای توبه توفیقشان می دهد، و آنگاه توبه شان را می پذیرد - و نسبت به مؤمنین رحیم و مهربان است .

منظور از توبه در جمله: ”ثم تاب عليهم،“ در هر دو مورد بازگشت خدا بسوی اوست، به هدایت بسوی خیر و توفیق انجام آن.

توبه عبد همیشه در میان دو توبه از خدای تعالی قرار دارد، یکی رجوع پروردگار به او، به اینکه به او توفیق و هدایت ارزانی دهد، و بدین وسیله بنده موفق به استغفار که توبه اوست بگردد، و دوم رجوع دیگر خدا به او، به اینکه گناهان او را ببامزد، و این توبه دوم خدای تعالی است.

(۱)

رفتار خدا با بنده ای که برنگردد!

” ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ،

و بعد از این سرانجام خدا بهر که بخواهد عطف توجه می کند که خدا توبه پذیر و رحیم است.“

توبه خدا، به معنای این است که خدای تعالی به عنایت و توفیق خود به بنده اش باز گردد، و در درجه دوم او را شامل عفو و مغفرت خود قرار دهد. و توبه عبد بمعنای رجوع بسوی پروردگار است با ندامت و استغفار.

خدای تعالی هیچ وقت بسوی بنده ای که بسویش بازگشت ندارد باز نمی گردد.

مناسب با کلام این است که کلمه ”من یشاء“ هم مسلمین را شامل شود و هم کفار را.

و اما اینکه خدا را بصورت استقبال تعبیر کرد و فرمود: ”ثم يتوب الله“ وجهش این است که خواسته است اشاره کند به اینکه در توبه همیشه باز، و عنایت الهی و فیضان عفو و مغفرتش همواره جریان دارد.

(۲)

توبه نصوح

” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُم سَيِّئَاتِكُمْ وَ يُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بَأْيَمَنِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ،

ای کسانی که ایمان آوردید به سوی خدا توبه ببرید توبه ای خالص! شاید پروردگارتان گناهانتان را تکفیر نموده در جناتی داخلتان کند که نهرها از زیر درختانش روان است در روزی که خدا نبی و مؤمنین با او را خوار نمی سازد نورشان جلوتر از خودشان در حرکت است از جلو و طرف راست حرکت می کند می گویند پروردگارا نور ما را تمام کن و ما را ببامزد که تو بر هر چیز توانایی!“

توبه نصوح می تواند عبارت باشد از توبه ای که صاحبش را از برگشتن به طرف

۱- آیه ۱۱۷ و ۱۱۸ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۵۴۳

۲- آیه ۲۷ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۳۰۲

گناه باز بدارد، و یا توبه ای که بنده را برای رجوع از گناه خالص سازد، و در نتیجه، دیگر به آن عملی که از آن توبه کرده بر نگردد.

بعد از آنکه مؤمنین را امر فرمود که خود و اهل بیت خود را از آتش حفظ کنند، در این آیه برای نوبت دوم- البته به طور عمومی- به همه مؤمنین می فرماید: توبه کنید، و سپس با تعبیر عسی این امید را که خدا گناهانشان را ببوشاند، و آنان را داخل بهشتهایی کند که نهرها از زیر آن روان است، متفرع بر آن فرمان کرده است.

”یوم لا- تخزی الله النبی و الذین امنوا معه،“ می فرماید: به سوی خدا توبه کنید که امید است خدای تعالی گناهان شما را ببوشاند و داخل بهشتتان کند، در روزی که خداوند شخصیت پیغمبر و مؤمنین را نمی شکند، یعنی ایشان را از کرامت محروم نمی سازد، و وعده های جمیلی که به آنان داده بود خلف نمی کند.

”النبی و الذین امنوا معه،“ - در این آیه مطلب مقید شده به مؤمنین که با پیامبرند، و اعتبار معیت و با پیامبر بودن برای این است که بفهماند صرف ایمان آوردن در دنیا کافی نیست، باید لوازم ایمان را هم داشته باشند، و آن این است که ملازم با پیامبر باشند، و او را به تمام معنای کلمه اطاعت کنند، و مخالفت و بگو مگو با وی نداشته باشند.

(۱)

مراتب گناه و مراتب عفو

اسباب مغفرت

در قرآن کریم از اسبابی که حکمت الهی سبب آن را برای مغفرت امضاء نموده دو سبب کلی دیده می شود:

اول: توبه و بازگشت به سوی خدای سبحان و رجوع از کفر به ایمان و از معصیت به اطاعت.

از جمله آیاتی که متعرض این معنا است آیات زیر است:

– “قل یا عبادى الذین اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحیم و انیبوا الی ربکم و اسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ثم لا تنصرون،”

تا اینجا مربوط به توبه از کفر است و در آن تهدید به عذابی کرده که نصرت و شفاعت احدی در رفع آن مؤثر نیست.

– “و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغته و انتم لاتشعرون.”

– “انما التوبه على الله للذین یعملون السوء بجهاله ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما. و لیست التوبه للذین یعملون السيئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان و لا الذین یموتون و هم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما.”

دوم: سبب دوم شفاعت در روز قیامت است. خدای تعالی در این باره می فرماید:

– “و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون،” و آیات دیگری که متعرض امر شفاعتند.

در قرآن کریم در موارد متفرق دیگری عفو بدون ذکر سبب ذکر شده است، لیکن اگر در همان موارد هم دقت شود اجمالا به دست می آید که در آن موارد نیز مصلحتی در کار بوده و آن عبارت بوده از مصلحت دین، از آن جمله آیات زیر است:

– “و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل على المؤمنین.” و نیز می فرماید:

– “ء اشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات فاذا لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا

الصلوه و آتوا الزكوه و اطيعوا الله و رسوله.“ و نیز می فرماید:

– “لقد تاب الله على النبي و المهاجرين و الانصار الذين اتبعوه في ساعه العسره من بعد ما كاد يزيغ قلوب فريق منهم ثم تاب عليهم انه بهم رؤوف رحيم.“

مقدمه ای بر مراتب عفو

عفو دارای مراتبی است: از آنجائی که عفو عبارت است از بخشیدن گناهی که مستلزم نوعی پاداش و مجازات باشد و این مجازات و پاداش از جهت اختلافی که در اثر گناه هست دارای عرضی عریض و مراتبی است مختلف و اختلاف جزا، جزا از جهت اختلاف و شدت و ضعف آثار گناه نیست و خلاصه از جهت اینکه بحث از مراتب عفو بستگی کامل دارد به آگاهی از مراتب آثار گناه، چون میزان در شدت و ضعف عقاب و کم و زیادی پاداش همان آثار گناه است از این رو لازم دانستیم که قبل از بحث از مراتب عفو قدری در باره گناه و آثار آن توقف نموده و در آنچه که عقل فطری ما را بدان ارشاد می کند تامل نمائیم.

مراتب گناه

اینکه در باره گناه و اختلاف مراتب آن می گوئیم:

چیزی که عقل سلیم و اعتبار صحیح ما را بدان ارشاد می کند این است که اولین چیزی که بستگی به نظام اجتماعی انسان دارد و مجتمع آنرا احترام می گذارد همان احکام عملی و مقدساتی است که عمل به آن و مداومت بر آن مقاصد انسانی مجتمع را حفظ نموده و او را در زندگی به سعادت می رساند، همین سنن و مقدسات است که مجتمع را وادار می سازد تا به منظور حفظ آن قوانین، جزائی وضع کند و متخلفین و کسانی که از آن سنن سرپیچی می کنند کیفر نموده و عاملین به آنرا پاداش دهد، گناه در این مرحله هم عبارتست از همان سرپیچی کردن از متون قوانین عملی، و قهرا عدد گناهان به اندازه عدد آن قوانین خواهد بود.

مرتکز در اذهان ما مسلمین هم از معنی لفظ گناه و الفاظ مرادف آن از قبیل معصیت و سیئه، اثم، خطاء، حوب، فسق و غیر آن همین معنا است.

مساله پیروی از قوانین به اینجا خاتمه نمی یابد، و مجتمع بشری تنها به اینکه مردم از ترس قوانین جزائی به دستورات عملی عمل کنند اکتفا نمی کند، بلکه غرض نهائیش این است که افراد در اثر ممارست و مراقبت بر عمل به آن دارای فضائلی نفسانی شوند، چون اصولا مداومت بر عمل نیک آدمی را به اخلاقی که مناسب با آن عمل و با هدف اصلی از

تشکیل جامعه است متخلق می سازد، و این اخلاق همان چیزی است که جوامع بشری آنرا فضائل انسانی نام نهاده و همه افراد را به کسب آن تحریک نموده و مقابل آنرا رذائل نامیده و مردم را از آن برحذر می دارد .

سنن و قوانین اجتماعی در روحيات اثر مستقیم دارد، البته معلومست که قوانین صحیح و دستور العمل های نیک در تخلق به فضائل، و قوانین بد در تخلق به رذائل مؤثر است و این صفات نیک و بد اخلاقی گر چه از نظر اینکه اوصافی هستند روحی و مستقیماً اختیاری انسان نبوده و ضامن اجرائی برای آن نیست، و لذا جوامع بشری هم برای تخلف از آن، قوانینی جزائی وضع نکرده اند، لیکن از نظر اینکه گفتیم عمل به دستورات عملی در تخلق به فضائل و تخلف از آن دستورات در تخلق به رذائل مؤثر است از این جهت همین بکار بستن دستورات عملی، خود ضامن اجرای آن خواهد بود .

خلاصه اینکه اختیاری بودن عمل کافی است که کسب فضائل و دوری از رذائل هم اختیاری باشد، با این تفاوت که عمل خودش اختیاری انسانی است و لیکن اخلاق به واسطه عمل اختیاری است، و همین مقدار از اختیاری بودن کافی است که صحیح باشد عقل در باره کسب فضائلش اوامری صادر نموده، مثلاً بگوید: در مقام کسب فضیلت شجاعت، عفت و عدالت بر آید و در باره دوری از رذائل آن نواهی می صادر کرده و بگوید: از تهور، خمود، طمع، ظلم و امثال آن دوری جوی، چنان که همین مقدار اختیاری بودن بس است برای اینکه ثواب و عقاب عقلی هم که همان مدح و ذم است برای آن تصور نمود .

و خلاصه، در این مرحله یعنی مرحله تخلف از احکام اخلاقی هم مرتبه ای از گناه وجود دارد بلکه مرتبه آن فوق مرتبه گناه در مرحله عمل است، بنا بر این در باره فضائل و رذائل اخلاقی نیز حاکمی هست که به وجوب تحصیل این و لزوم اجتناب از آن حکم کند و آن عقل آدمی است که به طور کلی بنایش بر این است که وقتی عمل به یکی از دو چیز متلازم را ممکن بداند بدون هیچ تاملی حکم به وجوب آن دیگری هم می کند و تخلف از آن را هم عصیان دانسته و متخلف را مستحق نوعی مؤاخذه می داند .

بنا بر این تا اینجا دو نوع امر و نهی و دو نوع ثواب و عقاب ثابت شد.

اینک در اینجا نوع سوم آن ظاهر می شود.

توضیح اینکه فضائل و رذائل یک مقدارش که به منزله اسکلت بنا است و چاره ای جز تحصیل آن و اجتناب از این نیست، واجب و حرام است.

و بیشتر از آن که به منزله زینت و رنگ آمیزی بنا است جزو

مستحبات اخلاقی است که عقل نسبت به تحصیل آن، امر استجابی می کند، چیزی که هست همین مستحبات اخلاقی که برای مردم عادی مستحب است نسبت به آحادی از مردم که در ظرف اینگونه آداب زندگی می کنند واجب است، و عقل بر حسب اقتضائی که افق زندگی آنان دارد حکم به وجوب رعایت آن می کند.

مثالی که مطلب را قدری روشن کند این است که ما خود می بینیم که مردم صحرائشین و عشایری که افق زندگیشان از افق مردم متوسط شهر دور است، هیچ وقت به تخلف از احکام و قوانینی که برای مردم شهر ضروری و به حکم عقل و فهم خود آنان واجب الرعایه است مؤاخذه نمی شوند، و چه بسا کارهائی از عشایر سر میزند که نسبت به مردم شهر زشت و ناپسند است، و لیکن همین شهر نشینان آنان را توبیخ نموده و با خود می گویند: اینان معذورند، چون افق زندگیشان از سواد اعظم دور و در نتیجه افق فهمشان هم از درک دقایق آداب و رسوم دور است.

آری مردم شهر همه روزه سر و کارشان با این رسوم و چشمشان پر از مشاهده این آداب است، و این خود معلمی است که آنان را درس ادب می آموزد، مردم شهر هم باز با هم تفاوت دارند و همه شان در یک افق نیستند، زیرا در بین ایشان نیز عده معدودی یافت می شوند که دارای فهم لطیف تر و آداب ظریف تری هستند، انتظاری که از آنان می رود از مردم متوسط نمی رود و مؤاخذاتی که از آنان می شود از اینان نمی شود، برای اینکه مردم متوسط اگر دقایق ادب و ظرافتهای قولی و عملی را رعایت نکنند عذرشان موجه است، چون فهمشان بیش از آن نیست و از ادب و لوازم آن بیش از آن مقداری که رعایت می کنند درک نمی کنند، چون افق و ظرف زندگیشان ظرف همین مقدار از ادب است، به خلاف نوادر و مردان فوق العاده که در ترک آن دقایق و ظرائف اگر چه جزئی باشد مؤاخذه می شوند، برای آنان حتی یک اشتباه لفظی غیر محسوس و یک کندی مختصر و یا یک لحظه کوتاه اتلاف وقت و یا یک نگاه و اشاره نابجا و امثال آن گناه است، با اینکه هیچیک از اینها نه با قوانین مملکتی و عرفی مخالفت دارد و نه با قوانین دینی، و این مثل معروفی هم که می گویند: حسنات الابرار سیئات المقربین - نیکی های نیکان نسبت به مقربین گناه است، به همین ملاک است.

و خلاصه روی این حساب در هر موقعیت و افقی که فرض کنیم کارهائی هست که در آن افق و موقعیت گناه شمرده نمی شود و انسانهای آن افق گناه بودن آنها احساس نموده و از آن غفلت دارند، و مسؤول و زمامدارشان هم ایشان را به ارتکاب آن کارها مؤاخذه نمی کند، لیکن هر چه افق بالا تر و موقعیت باریک تر و لطیف تر شود گناه بودن مقدار بیشتری از آن کارها نمایان تر می گردد.

اینجاست که اگر قدری در بحث دقیق شویم به نوع دیگری از احکام و قوانین

که نوع چهارم آن و عبارتست از احکام مخصوص افق حب و بغض برمی خوریم.

توضیح اینکه ما می بینیم چشم دشمن مخصوصا اگر در حال غضب باشد همه اعمال نیک را هم بد و مذموم می بیند، و بر عکس چشم دوست مخصوصا وقتی که در دوستی بحد شیفتگی رسیده باشد جز حسن و کمال نمی بیند، تا آنجا که تمامی هم خود را صرف در خدمت به دوست نموده بلکه کارش به جائی می رسد که کوچکترین غفلت از محبوب را گناه می شمارد، چون به نظر او ارزش خدماتش به دوست به مقدار توجه و مجذوبیتی است که نسبت به او دارد و چنین معتقد است که یک لحظه غفلت از دوست و قطع توجه به او مساوی است با ابطال طهارت قلب، حتی چنین کسی اشتغال به ضروریات زندگی از قبیل، خوردن و آشامیدن و امثال آن را گناه می داند، زیرا فکر می کند که گر چه این کارها ضروری است و آدمی ناگزیر از اشتغال به آن است، لیکن یک یک آنها از جهت اینکه کاری است اختیاری و اشتغال به آن اشتغال اختیاری به غیر محبوب و اعراض اختیاری از اوست از این جهت گناه و مایه انفعال و شرمندگی است، لذا می بینیم کسانی که از فرط عشق و یا از بزرگی مصیبتی که به آنها روی آورده به این حد از خود بی خبر می شوند از اشتغال به خوردن و نوشیدن و امثال آن استنکاف می ورزند. کلام معروفی را هم که نسبت می دهند به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: "انه لیغان علی قلبی فاستغفر الله کل یوم سبعین مره - بدرستی که من - از آنجائی که مامور به هدایت خلق و مبعوث به شریعتی آسان هستم و قهرا در تماس با مردم و توجه به ما سوی الله - خاطراتی در دلم خطور می کند که ممکن است بین من و پروردگارم حجاب شود لذا همه روزه هفتاد بار استغفار می کنم،" باید به امثال این معانی حمل کرد.

و هم چنین آیه شریفه:

- "و استغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی و الابدکار!" و آیه شریفه:

- "فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا."

و سایر آیاتی را که از زبان انبیاء علیهم السلام نقل می کند به امثال این معانی حمل می شود.

از آن جمله یکی کلام نوح علیه السلام است که عرض کرد:

- "رب اغفر لی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤمنا!"

و یکی دیگر کلام ابراهیم علیه السلام است که عرض می کند:

- "ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب!"

و یکی کلام موسی علیه السلام است که در باره خودش و برادرش عرض می کند:

- "رب اغفر لی و لآخی و ادخلنا فی رحمتک!"

و یکی دیگر کلامی است که قرآن کریم آنرا از رسول خدا صلی الله علیه

وآله وسلّم حکایت می کند که عرض کرد:

– “سمعنا و اطعنا غفرانك ربنا و اليك المصير!”

بدین علت گفتیم که اینگونه کلمات باید به معنای مورد بحث حمل شود که انبیاء علیهم السلام با اینکه دارای ملکه عصمتند ممکن نیست معصیتی از آنها سرزند، و با اینکه مامورند مردم را به سوی دین و عمل به آن دعوت نموده قولاً و فعلاً به تبلیغ آن قیام نمایند معقول نیست که خود از عمل به دستورات دینی سرپیچی کنند، و چگونه چنین چیزی تصور دارد و حال آنکه مردم همه مامور به اطاعت از آنهایند؟ مگر ممکن است خداوند مردم را مامور به اطاعت از کسانی کند که ایمن از معصیت نیستند؟ پس ناچار باید آیات مزبور را به همان معنایی که گفتیم حمل نمود، و اعتراف به ظلمی را که از بعضی از آن حضرات حکایت شده مانند اعتراف ذو النون است که عرض کرد: “لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين!”

چون وقتی صحیح باشد بعضی از کارهای مباح را برای خود گناه بدانند و از خداوند در باره آنها طلب مغفرت نمایند جایز هم هست که آن کارها را ظلم بشمارند، زیرا هر گناهی ظلم است .

البته محمل دیگری نیز برای خصوص اعتراف به ظلم هست و سابقاً هم به آن اشاره شد که مراد از ظلم، ظلم به نفس باشد، چنانکه آدم و حوا علیهما السلام گفتند:

– “ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين!”

پس از این بیان چنین به دست آمد که گناه دارای مراتب مختلفی است که یکی پس از دیگری و در طول هم قرار دارند، چنانکه مغفرت نیز دارای مراتبی است که هر مرتبه از آن متعلق به گناه آن مرتبه می شود، و چنین نیست که گناه در همه جا عبارت باشد از نافرمانی اوامر و نواهی مولوی که معنای متعارفی آن است، و نیز چنین نیست که هر مغفرتی متعلق به چنین گناهی باشد، بلکه غیر از این معنایی که عرف از گناه و مغفرت می فهمد گناهان و مغفرت‌های دیگری هم هست که اگر بخواهیم آنها را از بحث سابق خود گرفته و بشماریم بالغ بر چهار مرتبه می شود:

اول: گناه معمولی و عرفی که اگر بخواهیم عمومی تعریفش کنیم عبارت می شود از مخالفت پاره ای از مواد قوانین عملی چه دینی و چه غیر دینی، و مغفرت متعلق به این مرتبه از گناه هم اولین مرتبه مغفرت است .

دوم: عبارت است از گناه متعلق به احکام عقلی و فطری و مغفرت متعلق به آن هم دومین مرتبه مغفرت است.

سوم: گناه متعلق به احکام ادبی است نسبت به کسانی که افق زندگیشان

ظرف آداب است، و این مرتبه هم برای خود مغفرتی دارد، و این دو قسم از گناه و مغفرت را فهم عرف گناه و مغفرت نمی شمارد، و شاید اگر در جایی هم چنین اطلاقی ببینند حمل بر معنای مجازی می کنند، و لیکن بنظر دقیق و علمی مجاز نیست، برای اینکه همه آثار گناه و مغفرت را دارد.

چهارم: گناهی است که تنها ذوق عشق، آنرا و مغفرت مربوط به آن را درک می کند، البته در طرف بغض و نفرت نیز گناه و مغفرتی مشابه آن تصور می شود.

و این نوع از گناه و مغفرت را فهم عرفی حتی به معنی مجازی هم گناه نمی شمارد و این اشتباهی است از عرف، و البته تقصیر هم ندارد، زیرا فهم عرفی از درک این حقایق قاصر است، و چه بسا کسانی از همین اهل عرف بگویند این حرفها از خرافات و موهومات عشاق و مبتلایان بمرض برسام و یا از تخیلات شعری است و متکی بر مبنای صحیحی از عقل نیست، و غفلت داشته باشند از اینکه ممکن است همین تصوراتی که در افق زندگی اجتماعی تصوراتی موهوم به نظر می رسد در افق بندگی حقایقی ناگفتنی باشد.

آری عبودیتی که ناشی از محبت پروردگار است کار بنده را بجائی می کشاند که دل از دست داده و عقلش خیره و سرگردان می شود، و دیگر شعوری که بتواند چیزی را غیر پروردگار درک نموده، اراده ای که چیزی غیر از خواسته های او بخواهد برایش باقی نمی گذارد، در چنین حالتی انسان احساس می کند که کوچکترین توجه به خود و به مشتتهیات نفس خود گناهی است عظیم و پرده ایست ضخیم که جز مغفرت الهی چیزی آن را برطرف نمی سازد.

قرآن کریم هم گناه را حجاب دل و مانع از توجه تام به پروردگار نامیده و فرموده: " کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یؤمئذ لمحجوبون!"

این بود آنچه را که گفتیم بحث دقیق و جدی - نه بحثی که با حقایق بازی کند - آدمی را به آن ارشاد می نماید، و ممکن هم هست که برای اولیای خدا در خلال راز و نیازهای نهانی که با خدای خود دارند حالتی دست دهد که در آن احوال به گناهانی رقیق تر از این مراحل چهارگانه و همچنین مغفرتی لطیف تر از این مغفرتها برخورد نمایند که اینگونه بحثهای کلی و عمومی نتواند از عهده بیان آن برآید .

آیا بدون گناه مؤاخذه یا مغفرت معقول است ؟

مجتمعات بشری با همه اختلاف سلیقه ای که دارند در وجود آن همه متفقند و قبول دارند که تکلیف، فرع داشتن قوه مشخصه ایست که از آن به عقل تعبیر می شود، و ثواب بر امتثال و عقاب بر مخالفت تکلیف منوط به داشتن آن است.

و عاقل است که در ازای اطاعت پاداش و در قبال معصیت کیفر داده می شود و اما غیر عاقل یعنی اطفال و دیوانگان و مستضعفین دیگر ثواب و عقابی بر اطاعت و معصیتشان نیست. و اگر هم در مقابل اطاعت پاداشی داده شوند از باب تشویق است، چنانکه مؤاخذه و سیاست در قبال نافرمانیشان تادیب است، و این معنا در همه مجتمعات حتی در مجتمع اسلامی هم امری است مسلم.

و در عین اینکه سعادت و شقاوت در دنیا را نتیجه امتثال و مخالفت تکلیف می داند، با اینحال اینان را نه در امتثالشان سعید می داند و نه در مخالفتشان شقی، زیرا تکلیفی ندارند تا با ثواب امتثال آن سعید و با عقاب مخالفت آن شقی گردند، اگر چه احوالنا بوسیله پاداشی تشویق و با گوشمالی هائی تادیب شوند. این حکم اسلام است نسبت به سعادت و شقاوت در دنیا.

و اما نسبت به حیات اخروی که دین الهی آنرا اثبات نموده و مردم را نسبت به آن به دو دسته، سعید و شقی تقسیم نموده، آنچه که قرآن شریف در این باب ذکر فرموده اجمالی است که نمی توان از آن حکم جزئیات را و اینکه مستضعفین هم سعادت و شقاوت اخروی دارند یا خیر استفاده نمود، زیرا جزئیات احوال مردم در آخرت امری نیست که عقل بتواند از آن سر در آورد.

از جمله آن اجمال آیات زیر است که می فرماید:

”و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم و الله علیم حکیم،“ و نیز می فرماید:

”ان الذین توفیهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیهم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم و ساءت مصیرا الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیلہ و لا یهتدون سیبلا فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفوا غفورا،“

و این آیات همین طوری که ملاحظه می کنید مشتمل است بر عفو از مستضعفین و قبول توبه ایشان و حال آنکه مستضعفین گناهی نداشته اند، و این مغفرت در موردی به کار رفته که گناهی در کار نبوده، عذابی هم که در آیه است عذاب بر کسی

است که تکلیف نداشته است.

خلاصه این آیات از همان اجمال است که گفتیم قرآن کریم در باره امر آخرت بیان داشته، الا اینکه روی مراتبی که ما برای گناه و مغفرت قائل شدیم ممکن است این آیات را معنا کرده، زیرا به آن بیان گناه و مغفرت منحصر در مخالفت تکلیف نیست، بلکه بعضی از مراحل مغفرت متعلق به مرض های قلبی و احوال بدی می شود که عارض بر قلب شده و بین قلب و پروردگار حجاب می شود، مستضعفین درست است که به خاطر ضعف عقل و یا نداشتن آن تکلیف ندارند، لیکن چنان هم نیستند که ارتکاب کار زشت در دل شان اثر نگذاشته و دلهایشان را آلوده و محجوب از حق نسازد، بلکه در این جهت با غیر مستضعفین یکسانند، و خلاصه در تنعم به نعیم قرب خدا و حضور در ساحت قدس الهی محتاج به ازاله آن مرضها و دریدن آن پرده ها هستند، و چیزی هم از عهده ازاله و رفع آن بر نمی آید مگر همان عفو پروردگار و پرده پوشی و مغفرت او.

بعید نیست مراد از روایاتی هم که می گوید: خداوند سبحان مردم را محشور می کند و آتشی را هم می آفریند، آنگاه به مردم دستور می دهد تا در آتش داخل شوند پس هر کس وارد آتش شود داخل بهشت می شود، و هر کس سرپیچی کند داخل جهنم می شود همین معنا باشد، یعنی مراد از آتش رفع آن پرده ها و معالجه آن مرضها باشد.

و نیز از جمله مواردی که در قرآن کریم عفو و مغفرت در غیر مورد گناه بکار برده شده مغفرتی است که در موارد رفع تکلیف کرارا ایراد گردیده، مثل آیه ای که می فرماید: "فمن اضطر فی مخصه غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم"، نظیر این مطلب را در سوره انعام هم فرموده، و نیز در باره اینکه از فاقد آب تکلیف به وضو رفع شده و باید تیمم کند، می فرماید: "و ان کنتم مرضی او علی سفر - تا آنجا که می فرماید - فتیمموا صعبا طيبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم ان الله کان عفوا غفورا"، و نیز در باره حد کسانی که در زمین فساد می کنند فرموده: "الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم"، و نیز در رفع حکم جهاد از معذورین می فرماید: "ما علی المحسنین من سبیل و الله غفور رحیم و در باره بلایا و مصائبی که به مردم می رسد می فرماید: و ما اصابکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر".

از این گونه آیات کشف می شود که صفت عفو و مغفرت در خدای تعالی مثل صفت رحمت و هدایت او است که متعلق به امور تکوینی و تشریحی هر دو می شود، پس خدای تعالی یک وقت از معاصی عفو می کند و آنرا از نامه اعمال محو می سازد، و یک وقت از حکمی که اقتضای تشریح دارد عفو می کند از وضع و تشریح آن صرف نظر می نماید، و یک وقت هم از بلایا و مصائب عفو می کند از نزول آن با آنکه اسباب نزولش

فراهم است جلوگیری می نماید.

رابطه میان عمل و جزا

از بحث قبلی چنین فهمیدیم که اوامر و نواهی عقلائی یعنی همان قوانین دائر بین عقلا مستلزم آثار جمیل و پسندیده ای است که بر امتثال آن مترتب شده و در حقیقت ثواب آن به شمار می رود .

چنانکه مستعقب آثار ناپسند و بدی است که بر مخالفت آن مترتب شده در حقیقت عقاب آن محسوب می شود، و غرض عقلا- از ترتیب آن آثار حسنه و این آثار سیئه تقریباً بکار بردن حيله ای است برای وادار کردن مردم به عمل به آن قوانین و تحذیر از مخالفت آن.

از اینجا معلوم می شود که رابطه میان عمل و جزا رابطه ایست جعلی و قراردادی که خود مجتمع یا زمامداران، آن را وضع نموده اند، و محرک ایشان بر این وضع و قرارداد حاجت شدیدی بوده که به جریان قوانین مذکور داشته اند.

زیرا اگر آن پاداشها و کیفرها را بر امتثال قوانین و تمرد از آن جعل نمی کردند نمی توانستند از قوانین خود استفاده نموده و حاجتی را که محرک ایشان بود از آن برآورده و از اختلال نظام جلوگیری بعمل آورند، و لذا هر وقت از عمل به قوانین بی نیاز می شوند و دیگر به آن قوانین احتیاجی نمی بینند در وفای به قراردادهای خود یعنی دادن پاداش و کیفر سهل انگاری می کنند، و نیز کم و زیادی جزا و شدت و ضعف کیفرها به حسب اختلاف مقدار حاجت به قوانین و عمل به آن مختلف می شود، به این معنا که هر وقت احتیاج به عمل به قوانین زیاد شود پاداش و کیفرها نیز به همان نسبت شدت می یابد و هر چه احتیاج کمتر شد آن نیز کمتر می شود .

پس در حقیقت آمر و مامور، و تکلیف کننده و مکلف، مانند مشتری و فروشنده ای هستند که هر یک به دیگری چیزی داده و چیزی می ستاند، آمر و زمامدار خریدار عمل مردم به قوانین است و پاداشی که می دهد به منزله بهای معامله است، و عقاب و کیفری که به متخلف می دهد به منزله خسارت و ضمان قیمتی است که در هر معامله در مقابل اتلاف متاع بر ذمه می گیرند .

و کوتاه سخن، رابطه میان عمل و جزا امری است قراردادی و اعتباری نه حقیقی و تکوینی نظیر سایر عناوین احکام و موازین اجتماعی که به منزله محور چرخ اجتماع است مانند عنوان ریاست و مرئوسیت و امر و نهی و اطاعت و معصیت و وجوب و حرمت و ملک و مال و خرید و فروش و غیر آن که همه عناوینی هستند اعتباری نه

حقیقی، چون حقایق عبارتند از همان موجودات خارجی و حوادثی که همراه آنها است، و به هیچ وجه به دارائی و نداری و عزت و ذلت و مدح و ذم تغییر نمی کنند.

مانند زمین و آنچه که از آن بیرون میاید، و نیز مانند مرگ و حیات و مرض و صحت و گرسنگی و سیری و تشنگی و سیرابی که اموری هستند حقیقی و واقعی. این است آنچه که عقلای اجتماع در بین خود دارند.

خدای سبحان هم میان ما و خودش همین مطالبی را که ما بین خود مجری می داریم معمول داشته، یعنی سعادت را که به وسیله دین خود، ما را بدان هدایت نموده در قالب همین سنن اجتماعی ریخته، امر و نهی کرده، ترغیب و تحذیر نموده، بشارت داده و انذار کرده، به ثوابها وعده و به عقابها وعید داده است. و در نتیجه کار تلقی دین را عینا به اندازه سهولت تلقی قوانین اجتماعی آسان نموده و قرآن کریم در اشاره به این مطلب فرموده: "و لولا فضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابداء." "احد ابداء."

آری خدای تعالی نفوسی را که قابل و مستعد برای درک حقایقند مهمل نگذاشت و در خلال آیات خود به این معنا اشاره فرموده که در ماورای این معارف دینی که ظواهر کتاب و سنت مشتمل بر آن است امر دیگری هست خطیرتر و اسراری هست که نفیس تر و گرانباتر از آن ها است، از آن جمله می فرماید: "و ما هذه الحیوه الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخره لهی الحیوان." "الحوان."

همانطوری که می بینید در این آیه شریفه دنیا را بازیچه ای شمرده که جز خیال، مینا و اساس دیگری ندارد، و جز اشتغال به ضرورتهای زندگی چیز دیگری نیست .

و حقیقت حیات، فقط زندگی آخرت و سعادت دائمی است، وقتی حیات دنیا و همان چیزی که ما آنرا زندگی می نامیم صرفنظر از شؤونی که دارد، از قبیل مال و جاه و ملک و عزت و کرامت و امثال آن لهو و لعب باشد قهرا شؤون آن به طریق اولی لهو و لعب خواهد بود و اگر مراد از حیات دنیوی مجموع زندگی و شؤون آن باشد البته لهو بودنش روشن تر خواهد بود.

بنا بر این می توان گفت قوانین اجتماعی و هدفهائی که از عمل به آن منظور است از قبیل رسیدن به عزت و جاه و مال و یا غیر آن و همچنین قوانین دینی و هدفهائی که منظور از عمل به آن رسیدن به آنها است و خداوند سبحان به فطرت یا به رسالت انبیاء علیهم السلام ما را به آن نتایج راهنمایی کرده، مثلشان مثل بازیچه هائی است که مربی و ولی عاقل در اختیار طفل صغیری که عاجز از تشخیص صلاح از فساد و خیر از شر است، گذاشته و طفل را در بازی با آن راهنمایی می کند تا بدین وسیله عضلات و اعصاب طفل را ورزیده کرده و روحش را نشاط بخشیده، او را برای عمل به

قوانین و رستگار شدن به آن آماده سازد.

پس عملی که عنوان لعب بر آن صادق است عمل طفل است، و این عمل از ناحیه طفل پسندیده هم هست، چون او را به سوی عمل و رسیدن به حد رشد سوق می دهد و همین عمل از ناحیه ولی طفل هم پسندیده و عملی حکیمانه و جدی است، به طوری که به هیچ وجه عنوان لعب بر آن صادق نیست.

خدای تعالی به این معنا اشاره نموده و می فرماید: "و ما خلقنا السموات الارض و ما بینهما لاعین ما خلقناهما الا بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون."

سپس برای توضیح اینکه چطور این تربیت صوری نتایج معنوی دارد مثال عامی برای مردم زده، می فرماید: "انزل من السماء ماء فسالت اودیه بقدرها فاحتمل السیل زبدا رابیا و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیه او متاع زبد مثله كذلك یضرب الله الحق و الباطل فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض ."

پس از این بیانی که خدای تعالی فرمود روشن شد که بین عمل و جزا رابطه ای است حقیقی، نه قراردادی و اعتباری که اهل اجتماع آنرا بین عمل به قوانین خود و جزای آن قائلند.

عمل، این رابطه را به نفس سرایت می دهد:

خدای تعالی بعد از بیان رابطه بین عمل و جزا در باره اینکه این رابطه به قلب سرایت کرده، قلب در اثر عمل حالت و هیات مخصوصی به خود می گیرد، اشاره نموده و می فرماید: "و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم." و نیز می فرماید: "و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله."

و در این معنا آیات زیاد دیگری است که از آنها برمی آید جمیع آثار مترتبه بر اعمال از ثواب و عقاب همه در حقیقت مترتب بر حالاتی است که دلها از راه عمل کسب می کنند، و اعمال تنها و تنها واسطه این ترتبند.

آنگاه در آیات دیگری بیان می کند که آن جزائی که مردم در برابر عمل خود به زودی مواجه با آن می شوند در حقیقت همان عمل ایشان است، و چنان نیست که خدای تعالی مانند مجتمعات بشری عملی را در نظر گرفته و جزای معینی را ردیف آن قرار داده و به سبب جعل و قرارداد این را اثر آن کرده باشد. بلکه محفوظ ماندن عمل در نزد خدای تعالی به محفوظ ماندن نفس عامل است و اثر عمل در نفس عامل همچنان محفوظ هست تا آنکه در روز آشکار شدن نهانی ها آنرا اظهار نماید.

از آن جمله می فرماید: "یوم تجدد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا،" و نیز می فرماید: "لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون،" و دلالت این چند آیه بر این معنا روشن است، البته آیات بسیار دیگری هم

هست که از همه روشن تر این آیه شریفه است:

– “لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد،”

چه از این آیه مخصوصا به قرینه اینکه فرمود “الיום” استفاده می شود که جزای اخروی در دنیا نیز حاضر و آماده بوده، چیزی که هست انسان مادامی که در دنیا بوده از وجود آن غفلت داشته، کلمه غفلت نیز قرینه دیگری است بر این معنا.

زیرا اگر آن جزا در دنیا آماده و حاضر نبود غفلت از آن معنا نداشت، چنانکه کشف غطا نیز قرینه دیگری است که از آن استفاده می شود، چیزی در پس پرده بوده و تنها پرده مانع از دیدن آن بوده است.

و این آیات تفسیر می کنند آیات دیگری را که ظاهرند در مجازات معمولی و بینونت میان عمل و جزا.

به عبارت روشن تر، از این آیات استفاده می شود که اگر آیات دیگری ظهور در این دارد که عمل و جزا دو چیز جدای از هم و غیر همنند از این جهت است که آن آیات ناظر به ربط اجتماعی و قراردادی و این آیات ناظر به مرحله رابطه حقیقی و واقعی عمل و جزاست.

(۱)

عفو و مغفرت

عفو و مغفرت در قرآن به چه معنا است ؟

”... وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ،

... و خدا آنها را عفو کرد، که خدا آمرزنده و بردبار است.“

عفو به معنای قصد کردن و گرفتن و پنهان کردن آثار چیزی است.

مغفرت - که عبارت از پوشاندن است - به حسب اعتبار نتیجه عفو است. چون هر چیزی اول باید گرفته شود بعد پنهان گردد، خدای تعالی هم اول گناه بنده اش را می گیرد و بعد می پوشاند و گناه کار را نه در نزد خودش و نه در نزد دیگران بر ملا نمی کند، همچنانکه فرمود: ”واعف عنا واغفر لنا“ و نیز فرمود: ”و كان الله عفوا غفورا“ که اول عفو را ذکر می کند، بعد مغفرت را.

و از همین جا روشن گردید که عفو و مغفرت هر چند که به حسب عنایت ذهنی دو چیز مختلفند و یکی متفرع بر دیگری است و لیکن به حسب خارج و مصداق یک چیزند و معنای آندو اختصاصی نیست بلکه اطلاق آن دو بر غیر خدای تعالی به همان معنا صحیح است.

در آیه زیر می فرماید: ”فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر“ که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد از افرادی که مورد نظرند عفو کند، و بر نافرمانی آنان مؤاخذه و عتاب و سرزنش و امثال آن نکند و اینکه بر ایشان در آثاری که گناه آنان برای شخص آن جناب دارد از خدا طلب مغفرت کند، با اینکه آمرزش بالاخره کار خود خدای تعالی است.

و نیز این معنا روشن شد که معنای عفو و مغفرت منحصر در آثار تشریحی و اخروی نیست بلکه شامل آثار تکوینی و دنیائی نیز می شود، به شهادت اینکه در قرآن کریم در همین موارد استعمال شده است، از آن جمله فرموده: ”و ما اصابکم من مصیبه

فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر،“ و این آیه بطور قطع شامل آثار و عواقب سوء دنیائی گناهان نیز هست .

و آیات بسیاری از قرآن کریم دلالت دارد بر اینکه قرب و نزدیکی به خدای تعالی و متنعم شدن به نعمت بهشت، موقوف بر این است که قبلاً مغفرت الهیه شامل حال آدمی بشود و آلودگی شرک و گناهان به وسیله توبه و نظیر آن پاک شده باشد، چرک و آلودگی ای که آیه شریفه: “بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون،” و پاک شدنی که آیه: “و من یؤمن بالله یهد قلبه،” بدان اشاره دارند .

و کوتاه سخن اینکه عفو و مغفرت از قبیل بر طرف کردن مانع و ازاله منافیات است، چون خدای تعالی ایمان و خانه آخرت را حیات، و آثار ایمان و افعال دارنده آن را و سیره اهل آخرت در زندگی دنیا را نور خوانده و فرموده است:

– “اومن کان میتا فاحیناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها ؟”

و اصلاً زندگی واقعی را دار آخرت دانسته، و فرموده: “و ان الدار الاخره لهی الحیوان،” پس شرک مرگ و معصیت ظلمت است، همچنان که باز در جای دیگر فرموده: “او کظلمات فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور،” پس مغفرت در حقیقت از بین بردن مرگ و ظلمت است، و معلوم است که مرگ بوسیله حیات و نور از بین می رود، و حیات هم عبارت است از ایمان و نور عبارت است از رحمت الهیه.

پس کافر حیات و نور ندارد و مؤمن آمرزیده، هم حیات دارد و هم نور، و مؤمنی که هنوز گناهی با خود دارد زنده است، و لیکن نورش به حد کمال نرسیده، با آمرزش الهی است که به آن حد می رسد، چون خدای تعالی فرموده:

– “نورهم یسعی بین ایدیهم، و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا !”

پس، از همه مطالب گذشته این معنا روشن شد که مصداق عفو و مغفرت وقتی در امور تکوینی به خدای تعالی نسبت داده شود، معنایش بر طرف کردن مانع به وسیله ایراد سبب است و در امور تشریحی به معنای ازاله سببی است که نمی گذارد ارفاق و رحم مولا در مورد سعادت و شقاوت شامل حال بنده او شود، عفو و مغفرت آن مانع را بر می دارد، و در نتیجه بنده دارای سعادت می شود .

(۱)

مفهوم غفور و رحیم بودن خدای تعالی

”... كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ،

... شهادت او بین من و شما مرا کافی است و او آمرزگار رحیم است.“

خدای سبحان غفور و رحیم است، و حکمت او اقتضاء می کند که با خلق خود به مغفرت و رحمت معامله کند و معلوم است که این مغفرت و رحمت به جز تائبان را که به سویش برگشته اند، و صالحان که عمل خود را اصلاح کرده اند شامل نمی شود.

آری، تنها این طایفه اند که خدای تعالی نخست به سوی صراطی که سلوکش ایشان را به سوی او نزدیک کند هدایت می کند، و سپس مغفرت و رحمتش شامل حالشان می شود، یعنی گناهانشان را می ریزد، و در سرای سعادت جاودانه مستقرشان می سازد.

و اینکه گفتیم حکمت او اینطور اقتضاء می کند، به خاطر این است که انسان استعداد و صلاحیت چنین کمالی را دارد، و او هم جواد و کریم است. (قابلیت محل کامل، و فاعلیت فاعل هم در حد اعلائی از کمال و تمامیت است، و این همان وجوب است.)

صلاحیت انسان وجدانی است و دلیل نمی خواهد، و اما کرامت وجود خدای تعالی دلیلش کلام خود اوست که می فرماید: ”و ما کان عطاء ربك محظورا،“ و نیز فرموده: ”و علی الله قصد السبیل،“ و سبیل و طریقه این هدایت همانا دعوت است که باید از طریق رسالت انجام گیرد.

پس در حکمت خدا واجب می شود که رسولی به سوی مردم گسیل دارد تا ایشان را به راه خود هدایت کند، راهی که ایشان را به مغفرت و رحمت او برساند.

(۱)

مفهوم مغفرت و آمرزش الهی

”ءَامِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامِنٌ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا. رَبَّنَا وَ لَا تُحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ !

- پیامبر به آنچه خدا بر او نازل کرد ایمان آورده و مؤمنان نیز همه به خدا و فرشتگان خدا و کتب و پیغمبران خدا ایمان آوردند و گفتند: ما میان هیچیک از

١- آیه ٨ سوره احقاف المیزان ج : ١٨ ص : ٢٨٨

پیغمبران خدا فرق نمی گذاریم، و همه یک زبان و یک دل در قول و عمل اظهار کردند که ما فرمان خدا را شنیده و اطاعت کردیم، پروردگارا! آمرزش تو را می خواهیم و می دانیم که بازگشت همه به سوی تو است. خدا هیچ کس را تکلیف نکند مگر به قدر توانائی او، و روز جزا نیکی های هر شخصی به سود خود او و بدیهایش نیز به زیان خود او است.

بار پروردگارا! ما را بر آنچه که از روی فراموشی یا خطا انجام داده ایم مؤاخذه مکن،

بار پروردگارا! تکلیف گران و طاقت فرسا چنانکه بر گذشتگان نهادی بر ما نگذار،

بار پروردگارا! بار تکلیفی فوق طاقت ما را به دوش منه و بیامرز و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما تنها سلطان ما و یار و یاور ما تویی، ما را بر مغلوب کردن گروه کافران یاری فرما!

در این آیات خدای تعالی بعد از بیان وصف رسول و مؤمنین به او می فرماید: اینان هدایت و ارشاد خدا را تلقی به قبول و اطاعت کرده، به خدا و ملائکه و کتب و رسولان او ایمان آوردند، بدون اینکه میان هیچ یک از پیامبران فرق بگذارند، و با این طرز رفتار، موقف خود را که همانا موقف بندگی است که ذلت عبودیت و عزت ربوبیت بر آن احاطه دارد، حفظ کردند، چون مؤمنین در عین اینکه به تمام معنا دعوت حق را اجابت کرده اند، به این مطلب اعتراف دارند که از ایفای حق بندگی و اجابت دعوت خدا عاجزند، چون اساس و پایه هستیشان بر ضعف و جهل است.

و به همین جهت گاهی از تحفظ نسبت به وظائف و مراقبت از آن کوتاهی می کنند، یا فراموش می کنند، یا دچار خطا می شوند، و یا در انجام واجبات الهی کوتاهی نموده، نفسشان با ارتکاب گناهان به ایشان خیانت می کند، و ایشان را به ورطه غضب و مؤاخذه خدا نزدیک می سازد، از این جهت به ساحت مقدس خدا و به عزت و رحمت او پناه می برند از اینکه ایشان را در صورت خطا و نسیان مؤاخذه فرماید، و درخواست می کنند به خاطر خطا و نسیان ما را به تکالیف دشوار مکلف مفرما، و به عذاب هائی که طاقتش را نداریم معذب مدار، و ما را عفو کن، و بیامرز، و بر قوم کفار پیروز کن!

جمله "سمعنا و اطعنا" از ناحیه بنده، انجام دادن همه وظائفی است که در برابر مقام ربوبیت و دعوت خدا دارد و این وظائف و تکالیف همه آن حقی است که خدا برای خود به عهده بندگان گذاشته، که در کلمه عبادت خلاصه می شود، همچنانکه فرمود:

- "و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ما ارید منهم من رزق، و ما ارید ان يطعمون."

و نیز فرمود:

- "ا لم اعهد اليكم يا بنی آدم ان لا تعبدوا الشيطان، انه لكم عدو مبين، و ان اعبدونى...."

و خدای تعالی در برابر این حقی که برای خود قرار داده حقی هم برای بنده اش بر خود واجب ساخته، و آن آمرزش است، که هیچ بنده ای در سعادت خود از آن بی نیاز نیست، از انبیا و رسولان بگیر تا پائین تر، و لذا به ایشان وعده داده که در صورتی که اطاعتش کنند، و بندگیش نمایند، ایشان را بیامرزد، همچنانکه در اولین حکمی که برای آدم و فرزندانش تشریح کرد، فرمود:

– “قلنا اهبطوا منها جميعا، فاما ياتينكم مني هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون.”

و این نیست مگر همان آمرزش. و چون مؤمنین با گفتن سمعنا و اطعنا بطور مطلق و بدون هیچ قیدی اعلان اطاعت داده، در نتیجه حق مقام ربوبیت را ادا کردند، لذا به دنبال آن، حقی را که خداوند متعال برای آنان بر خود واجب کرده بود، مسئلت نموده و گفتند: غفرانك ربنا و اليك المصير!

کلمه مغفرت و غفران به معنای پوشاندن است، و برگشت مغفرت خدای تعالی به دفع عذاب است، که خود پوشاندن نواقص بنده در مرحله بندگی است، نواقصی که در قیامت که بنده به سوی پروردگارش بر می گردد فاش و هویدا می شود .

– “لا يكلف الله نفسا الا وسعها ، لها ما كسبت و عليها ما اكتسبت!”

خواننده عزیز توجه فرمود که تمام حق خدا بر بنده این است که سمع و طاعت داشته باشد، و معلوم است که انسان تنها در پاسخ فرمانی می گوید: “طاعه” که اعضای جوارحش بتواند آن فرمان را انجام دهد.

پس اجابت نمودن فرمان خدا با سمع و طاعت، تحقق نمی پذیرد، مگر در چهارچوب قدرت و اختیار انسان و این افعال مقدور و اختیاری است که انسان به وسیله آن برای خود نفع و یا ضرر کسب می کند، پس کسب، خود بهترین دلیل است بر اینکه آنچه آدمی کسب کرده و متصف به آن شده، وسع و طاق آنرا داشته است .

پس از آنچه گفتیم این معنا به خوبی روشن شد که جمله لا- يكلف الله ... کلامی است مطابق با سنتی که خداوند در بین بندگانش جاری ساخته، و زبان همان سنت است، و آن سنت این است که از مراحل ایمان آن مقدار را بر هر يك از بندگان خود تکلیف کرده که در خور فهم او باشد، و از اطاعت آن مقداری را تکلیف کرده که در خور نیرو و توانائی بنده باشد، و نزد عقلا و صاحبان شعور نیز همین سنت و روش معمول و متداول است.

” و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا ! “ کلمه عفو به معنای محو اثر است، و کلمه مغفرت به معنای پوشاندن است و کلمه رحمت معنایش معروف است، این معنای کلی

این کلمات بود، و اما به حسب مصداق و با در نظر داشتن معنای لغوی آنها باید بگوئیم: این سه جمله و ترتیب آنها به این صورت از قبیل پرداختن تدریجی از فرع به اصل است، و به عبارتی دیگر منتقل شدن از چیزی که فائده اش خصوصی است به سوی چیزی که فائده اش عمومی تر است و بنابر این عفو خدا عبارت است از محو و از بین بردن اثر گناه، که همان عقابی است که برای هر گناهی معین فرموده، و مغفرت عبارت است از پوشاندن و محو اثری که گناه در نفس به جای گذاشته، و رحمت عبارت است از عطیه ای الهی که گناه و اثر حاصل آن، نفس را می پوشاند.

مراد از عفو و مغفرت و رحمت، اموری است مربوط به گناهان بندگان از جهت خطا و نسیان و امثال آن، و از این معنا روشن می شود که مراد از این مغفرت که در اینجا درخواست شده، غیر مغفرت در جمله: غفرانک ربنا است، مغفرت در آنجا مغفرت مطلقه در مقابل اجابت مطلقه است، ولی این مغفرت، مغفرت خاصه است، در مقابل گناه ناشی از فراموشی و خطا، پس سؤال مغفرت در آیه شریفه تکرار نشده است.

در این چهار دعا، لفظ رب چهار بار تکرار شده، تا از راه اشاره به صفت عبودیت خود، صفت رحمت خدای تعالی را برانگیزاند، چون نام ربوبیت بردن، صفت عبودیت و مذلت بندگی را بیاد می آورد!

(۱)

دو عامل مؤثر در مغفرت

– «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ،

– تو تنها کسی را انذار می کنی و انذارت در حق کسی مؤثر واقع می شود که قرآن را تصدیق کرده و نادیده از رحمان خشیت داشته باشد، پس تو او را به آمرزش و اجر کریم بشارت بده!

مراد از اتباع ذکر تصدیق قرآن است، و اینکه وقتی آیاتش تلاوت می شود، به سوی شنیدن آن متمایل شوی.

مراد از خشیت رحمان به غیب خشیت از خدا در عالم ماده، یعنی در پس پرده مادیت است قبل از آنکه با مرگ یا قیامت حقیقت مکشوف گردد.

در این آیه شریفه خشیت متعلق شده است بر اسم رحمان که خود دلالت بر صفت رحمت خدا می کند، و امید امیدواران را تحریک و جلب می نماید، با اینکه مقام خشیت اقتضا داشت یکی از صفات قهریه خدا را بکار ببرد، و این به خاطر آن است که اشاره کند به اینکه خشیت مؤمنین ترسی است آمیخته با رجاء و این همان حالتی است

که: عبد را در مقام عبودیت نگه می دارد، در نتیجه نه از عذاب معبودش ایمن می شود و نه از رحمت خدا نومید!

”فبشره بمغفره واجر کریم“، یعنی: او را به آمرزش عظیمی از خدا و اجر کریمی بشارت بده که با هیچ مقیاسی نمی توان آن را اندازه گیری کرد، و آن عبارت است از بهشت .

« إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ »، یعنی تو تنها کسی را انذار می کنی، یعنی انذارت تنها در کسی نافع و مؤثر است که تابع قرآن باشد، و چون آیات قرآن تلاوت می شود، دلش متمایل بدان می شود، و از رحمان خشیتی دارد آمیخته با رجاء، پس تو او را به آمرزشی عظیم، و اجری کریم بشارت ده که با هیچ مقیاسی اندازه گیری نمی شود .

عوامل مؤثر در کم نکردن از اعمال

”... وَ إِن تَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،

...- و اگر خدا و رسول را اطاعت کنید خدا از پاداش اعمالتان چیزی کم نمی کند که خدا آمرزگار رحیم است.“

مراد از نقص اعمال ناقص نکردن جزای آن است.

و معنای آیه این است که: اگر خدا را در آنچه به شما امر می کند- که خلاصه اش پیروی دین او بر حسب اعتقاد است- و رسول را در آنچه به شما امر می کند، اطاعت کنید از پاداشهای اعمالتان چیزی کم نمی کند .

و جمله ”ان الله غفور رحيم“ همان کم نکردن اعمال بندگان در صورت اطاعتشان از خدا و رسول را تعلیل می کند، و می فرماید اجر شما را کم نمی کند برای اینکه او غفور و رحیم است.

(۱)

آمرزش گناهان

”وَ إِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى،

-و من آمرزگار همه آن کسانم که توبه آورده و کار شایسته کرده و بر هدایت استوار بوده اند.“

در این آیه وعده رحمت مؤکد آمده و خدای تعالی خود را به کثرت مغفرت

توصیف کرده و فرموده: من بسیار آمرزنده ام!

توبه به معنای برگشتن است، همانطور که برگشتن از معصیت خدا به اطاعت او توبه است و همچنین برگشتن از شرک به توحید نیز توبه است.

ایمان هم همچنانکه به خدا ایمان است، به آیات خدا که یا انبیاء و رسل او است و یا احکامی است که ایشان آورده اند، نیز ایمان است، و در قرآن کریم استعمال ایمان در هر دو معنا بسیار آمده، همچنانکه استعمال توبه در هر دو معنایی که گفتیم زیاد آمده است.

پس معنای آیه - و خدا داناتر است - این است که من بر هر انسانی که توبه کند و ایمان آورد چه اینکه از شرک توبه کند و چه از معصیت و چه اینکه به من ایمان آورد و چه به آیات من از پیغمبرانم و احکامی که می آورند، و از آنچه تاکنون کرده پیشیمان گشته و عمل صالح کند، و مخالفت و تمرد را در گناهایی که کرده مبدل به اطاعت در آن نماید، من نسبت به او بسیار آمرزنده ام.

اینکه گفتیم مخالفت و تمرد را در گناهایی که کرده مبدل به اطاعت در آن نماید، بدین جهت بود که اصل معنای برگشتن تحقق یابد.

مراد از توبه و ایمان، توبه از شرک، و ایمان به خدا است، همچنانکه در اغلب مواردی که در کلام خدای تعالی ذکر توبه و ایمان هر دو شده، همین معنا مراد است، و بنا بر این، مراد از جمله "و عمل صالحا" اطاعت احکام خدای تعالی باشد به اینکه از اوامرش مؤتمر و از نواهیش منتهی گردد، و معنای آیه چنین می شود:

هر کسی از شرک توبه کند و به خدا ایمان آورد، و آنچه را که خدا تکلیفش کرده است انجام دهد، من برای گناهانش بسیار آمرزنده ام، لغزش هایش را یکی پس از دیگری می آمرزم، و بدیهی است که وقتی موارد لغزش او و آمرزش خدا بسیار شد او بسیار آمرزنده خواهد بود.

خدای تعالی نظیر این معنا را که همان آمرزش گناهان باشد در جای دیگر بیان کرده و فرموده: "ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم."

پس اینکه فرمود: "و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا" درست منطبق بر آیه سوره نساء می شود، تنها فرق میان آن دو، شرطی است که در آیه مورد بحث اضافه شده، و آن قید "ثم اهتدی" است که حکم مغفرت را تقیید می کند و از آن که به معنای اهتداء به سوی طریق است بر می آید: حکم مغفرت وقتی شامل حال مؤمن عامل به اعمال صالح می شود که اعمال صالح را از طریقش انجام دهد، و از باب آن وارد شود.

در کلام خدای تعالی قید و شرطی که ایمان به خدا و عمل صالح را در تاثیر و

قبولش نزد خدا مقید و مشروط کند نمی بینیم مگر همین قید که شخص، به رسول هم ایمان داشته باشد، به این معنا که تسلیم رسول باشد و او را در هر کار و امری چه بزرگ و چه کوچک اطاعت کند و دین خود را از او بگیرد، و راهی را که او پیش پایش گذاشته سیر نماید، و بدون هیچ استبداد او را پیروی کند، از خود بدعت درست نکند که پیروی بدعت پیروی خطوات شیطان است.

و کوتاه سخن اینکه ولایت رسول بر مؤمنین در دین و دنیایشان قیدی است که ایمان به خدا و عمل صالح را در تاثیرش مقید کرده، زیرا خدای تعالی ولایت رسول را تشریح و اطاعتش را واجب فرموده، مردم باید از او اخذ کنند، و به او تاسی جویند: ”النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم!“

(۱)

بخشش و عذاب تنها در دست خداست!

– ”لَئِيسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَأِنَّهُمْ ظَالِمُونَ. وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ،

ای پیغمبر! خدا را اختیار مطلق است، و به دست تو کاری نیست اگر بخواهد به لطف خود از آن کافران درگذرد و اگر بخواهد به جرم آن که مردمی ستمگرند آنها را عذاب کند. هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است همه ملک خدا است هر که را خواهد ببخشد و هر که را خواهد عذاب کند، خدا نسبت به خلق بسیار آمرزنده و مهربان است.“

توبه و یا عذاب به دست خدا است، برای این که مالک هر چیزی او است پس او است که هر کس را بخواهد می آمرزد و هر که را بخواهد عذاب می کند، و با این حال مغفرت و رحمتش بر عذاب و غضبش پیشی دارد، پس او غفور و رحیم است.

(۲)

مشمولین مغفرت و اجر کبیر

– ”إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ،

– مگر آنها که در سایه ایمان راستین صبر و استقامت ورزیدند و عمل صالح انجام دادند که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است.“

در این آیه دلالتی است بر اینکه صبر با عمل صالح، منفک از ایمان نیست، و ممکن نیست فرد بی ایمان، صابر و دارای اعمال صالح باشد.

در این آیه به صابران صالح و عده مغفرت و اجر بزرگ داده و معلوم است که مغفرت شامل مشرکین نمی شود، زیرا خود خدای تعالی فرموده: "ان الله لا یغفر ان یشرک به !" "

۱- آیه ۸۲ سوره طه المیزان ج : ۱۴ ص : ۲۶۲

۲- آیه ۱۲۸ و ۱۲۹ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۱۲

و باز به دلیل اینکه عین این وعده که در این آیه آمده، یعنی وعده مغفرت و اجر کبیر را در آیات زیر به مؤمنین داده و فرموده: "و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر کبیر،" و نیز فرموده: "ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر."

(۱)

به بندگانم بگو: من غفور و رحیم!

- "نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ،

وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ،

-بندگان مرا خبر ده که بدرستی من از آمرزگار مهربانم،

-و نیز خبر ده که عذاب من همانا عذابی دردناکست!"

مقصود از کلمه عبادی بطوری که از سیاق آیات استفاده می شود مطلق بندگان است. و اگر در اول فرمود انا الغفور ... و در دومی فرمود: هو العذاب، همه برای این است که صفات مذکور در آیه را تاکید کند و بفهماند مغفرت و رحمت، و الیم بودن عذاب، به آخرین درجه و نهایت حد خود رسیده اند، بطوری که دیگر نمی توان با هیچ مقیاسی آنها را اندازه گیری نمود، و چیزی را با آنها قیاس کرد .

آری ، هیچ مغفرت و رحمتی نیست مگر اینکه ممکن است فرض شود که مانعی نگذارد آن مغفرت و رحمت به ما برسد، و یا اندازه گیری بتواند آن را اندازه بگیرد، و یا حدی برایش معین نماید. ولی خدای تعالی چنین نیست که کسی بتواند جلو مغفرت او را بگیرد و یا بدون مشیت او، امری آن را تحدید نماید.

پس با اینحال دیگر جائز نیست کسی از مغفرت او مایوس و از روح و رحمتش ناامید گردد، زیرا نمی توان این یاس و نومیدی را به مانعی که جلو مغفرت خدا را بگیرد توجیه نمود، تنها چیزی که مایه وحشت است و باید هم باشد ترس از خود خدای تعالی است .

همچنانکه بعد از آیه مربوط به مغفرت و رحمت که دارد: "لا- تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم،" دنبالش فرموده: "و انیبوا الی ربکم."

و نیز کسی نیست که عذاب او را سبک شمرده، یا احتمال دهد که روزی خدای تعالی نتواند عذاب کند و یا از مکر او ایمن شود، چون خدا غالب بر امر خویش است " و الله غالب علی امره،" و کسی نمی تواند از مکر او ایمن شود مگر مردم زیانکار .

بخش عمل سوء ناشی از جهالت

- ۱- آیه ۱۱ سوره هود المیزان ج : ۱۰ ص : ۲۳۵
- ۲- آیه ۴۹ و ۵۰ سوره حجر المیزان ج : ۱۲ ص : ۲۶۵

” ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ،

-آنگاه پروردگارت نسبت به کسانی که از روی نادانی بدی کرده و از پی آن توبه نموده و به صلاح آمده اند پروردگارت از پی آن آمرزگار و رحیم است.“

جهل در اصل در مقابل علم بوده، لیکن جهالت در بسیاری از موارد، در معنای عدم انکشاف تام واقع، استعمال می شود، هر چند که شخص بطور کلی خالی از علم نباشد، خلاصه آن کسی را هم که بطوری که تکلیف بر او صحیح باشد علم دارد ولی واقع بطور کامل برایش مکشوف نیست جاهل می گویند، مانند کسی که مرتکب محرمات می شود با اینکه می داند حرام است و لیکن هواهای نفسانی بر او غلبه نموده به معصیت وادارش می کند، و نمی گذارد که در حقیقت به این مخالفت و عصیان و عواقب وخیم آن بیندیشد، بطوری که اگر اجازه اش می داد و بطور کامل بصیرت می یافت هرگز مرتکب آنها نمی شد، چنین کسی را هم جاهل می گویند با اینکه علم به حرام بودن آن کارها دارد، و لیکن حقیقت امر برایش پنهان است .

مراد از جهالت در آیه مورد بحث همین معنا است، زیرا اگر به معنای اول یعنی نادانی می بود، و آن عمل سوء که در آیه آمده حکم و یا موضوعش برای آنان مجهول بود دیگر ارتکاب آنها معصیت نمی شد تا محتاج به توبه و آمرزش و رحمت باشند.

خدای تعالی فرموده: ما در تحریم طیبیاتی که بر بنی اسرائیل حرام کردیم، بر ایشان ظلم ننمودیم، بلکه خود آنان بودند که به خویشتن ظلم کردند، چون مرتکب معصیتهای گشته و بر آنها اصرار ورزیدند، و این اصرار بر گناه نتیجه اش تحریم حلالهایشان شد، و بعد از همه اینها، باب مغفرت و رحمت به روی همه باز است و خدا نسبت به کسانی که از روی جهالت عمل بد انجام می دهند و سپس توبه نموده خود را اصلاح می کنند تا آنجا که توبه شان پای بر جا می شود، خدا نسبت به آنان آمرزگار و رحیم است.

البته شمول مغفرت و رحمت تنها از آثار توبه است، نه توبه و اصلاح، و اگر توبه را مقید به اصلاح کرد برای این بود که توبه شان معلوم شود و هویدا گردد که راستی توبه کرده اند، و جدا از راه خطا و گناه برگشته اند، و توبه شان صرف صورت و حالی از معنا نبوده است.

(۱)

آمرزش گناهان، و استحقاقی نبودن آن

” وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ،

و کسی که طمع دارم روز رستاخیز گناهم را بیامرزد.

در این آیه مساله آموزش در قیامت را مثل سایر نعمتها به طور قطعی ذکر نکرد و نگفت: و کسی که مرا می آمرزد بلکه گفت: و کسی که امیدوارم مرا بیامرزد، دلیلش این است که مساله آموزش به استحقاق نیست، تا اگر کسی خود را مستحق آن بداند قطع به آن پیدا کند، بلکه فضلی است از ناحیه خدا و بطور کلی هیچ کس از خدا هیچ چیز طلبکار نیست، بلکه چیزی که هست این خدای سبحان است که بر خود واجب کرده که خلق را هدایت کند و رزق دهد و بمیراند و زنده کند، ولی بر خود واجب نکرده که هر گنه کاری را بیامرزد.

درباره رزق فرموده: "فورب السماء والأرض انه لحق..." و درباره مرگ فرموده: "کل نفس ذائقة الموت"، و درباره احیاء بعد از مرگ فرموده: "الیه مرجعکم جمیعاً وعد الله حقاً"، ولی درباره مغفرت نفرموده: "همه شما را می آمرزد"، بلکه فرموده: "ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء."

در جمله مورد بحث، حضرت ابراهیم علیه السلام به خود نسبت خطا و گناه داده با اینکه آن جناب از گناه معصوم بود و این خود دلیل بر آن است که مرادش از خطیئه، مخالفت اوامر مولوی الهی نبوده، چون خطیئه و گناه مراتبی دارد و هر کس به حسب مرتبه ای که از عبودیت خدا دارد، در همان مرتبه خطیئه ای دارد، همچنان که فرموده اند: "حسنات الابرار سیات المقربین - خوبیهای نیکان برای مقربین در گناه حق، بدی و گناه بشمار می رود"، و به همین جهت است که خدای تعالی به رسول گرامی خود صلی الله علیه و آله وسلم دستور می دهد: "واستغفر لذنبک!"

خطیئه از مثل حضرت ابراهیم علیه السلام عبارت است از اینکه به خاطر ضروریات زندگی از قبیل خواب و خوراک و آب و امثال آن نتواند در تمامی دقائق زندگی به یاد خدا باشد هر چند که همین خواب و خوراک و سایر ضروریات زندگی اطاعتی است و چگونه ممکن است خطیئه غیر این معنا را داشته باشد؟ و حال آنکه خدای تعالی تصریح کرده به اینکه آن جناب مخلص خداست و غیر خدا احدی از آن جناب سهم ندارد و شریک نیست و در این باره فرموده: "انا اخلصناهم بخالصة ذکری الدار!"

(۱)

آموزش برگشتگان از گناه

"لِيُجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنْفِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً،

- تا خدا به صادقان، پاداش صدقشان را دهد و منافقان را اگر خواست عذاب کند، و

یا بر آنان توبه کند، که خدا آمرزنده رحیم است.“

در این آیه از جهت اینکه غایت رفتار منافقین و مؤمنین را بیان می کند نکته لطیفی هست، و آن این است که چه بسا ممکن است گناهان، مقدمه سعادت و آمرزش شوند، البته نه از آن جهت که گناهند، بلکه از این جهت که نفس آدمی را از ظلمت و شقاوت به جایی می کشانند، که مایه وحشت نفس شده، و در نتیجه نفس سرانجام شوم گناه را لمس نموده، متنبه می شود و به سوی پروردگار خود برمی گردد، و با برگشتنش همه گناهان از او دور می شود، و معلوم است که در چنین وقتی خدا هم به سوی او برمی گردد، و او را می آمرزد.

(۱)

مغفرت گناهان و اصلاح عمل صاحبان قول سدید

– “يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا،

– يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا،

–هان ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و سخن سنجیده بگویید،

–تا خدا اعمالتان را به سودتان اصلاح کند، و گناهانتان را برایتان بیامرزد، و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند مسلماً به رستگاری عظیمی رستگار شده است.“

اصلاح اعمال و مغفرت ذنوب را نتیجه قول سدید دانسته، و فرموده: قول سدید بگویید، تا اعمالتان صالح گردد، و گناهانتان آمرزیده شود، و این بدان جهت است که وقتی نفس آدمی عادت کرد به راستی، و به قول سدید، و به هیچ وجه آن را ترک نکرد، دیگر دروغ از او سر نمی زند، و سخن لغو، و یا سخنی که فساد از آن برخیزد از او شنیده نمی شود، و وقتی این صفت در نفس رسوخ یافت، بالطبع از فحشاء و منکر، و سخن لغو دور گشته، در چنین وقتی اعمال انسان صالح می شود و بالطبع از عمری که در گناهان مهلك صرف کرده، دریغ می خورد، و از کرده ها پشیمان می گردد، و همین پشیمانی توبه است.

و وقتی توبه کرد، و خدا هم در مابقی عمر از ارتکاب گناهان مهلك محافظتش فرمود، دیگر گناهان کوچک خیلی خطری نیست، چون خود خدا وعده داده که اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید، ما صغیره هایتان را می آمرزیم، و در نتیجه ملازمت قول سدید انسان را به سوی صلاح اعمال کشانیده، و به اذن خدا به آمرزش گناهان منتهی می شود.

” و من يطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظيما،“ این جمله وعده ای است جمیل به کسانی که همه اعمال صالح را بجا آورند و از همه گناهان اجتناب کنند، چون فوز عظیم

١- آیه ٢٣ سوره احزاب المیزان ج : ١٦ ص : ٤٣٥

رامترتب بر طاعت خدا و رسول کرده است.

(۱)

وعده صدق الهی در قبولی اعمال و بخشش گناهان

– “أُولَئِكَ الَّذِينَ تَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ،

– این گونه انسانها اینند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم و از گناهان ایشان هم درمی گذریم آنچنان که از گناهان اهل بهشت درمی گذریم، و این وعده صدقی است که از آغاز خلقت تا به امروز گوشزد انسانها شده است.

مراد از “أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا” اطاعتهای واجب و مستحب است، چون این طاعات است که پذیرفته می شود، اما مباحات هر چند هم دارای حسن باشد تقبل نمی پذیرد، مؤید آن این است که تقبل بهترین عمل را در مقابل بخشودگی گناهان قرار داده، پس کانه گفته شده اعمال انسان دو جور است، یا طاعات است، یعنی واجبات و مستحبات، که بهترین اعمال او است که ما آن را قبول می کنیم، و یا گناهان است که از آن درمی گذریم، و اما آن اعمالی که طاعت و حسنه نیست نه مقبول است و نه غیر مقبول.

منظور از عبارت “فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ” این است که: ما از گناهان آنان نیز در جمله کسانی که گناهانشان بخشوده می شود و اهل بهشت می شوند، درمی گذریم .

“وَعَدَّ الصَّدَقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ،” یعنی خداوند با این کلام خود وعده شان می دهد وعده ای صدق که تاکنون به زبان انبیاء و رسل وعده داده می شدند، و یا در قیامت با این تقبل و تجاوز آن وعده صدقی که در دنیا داده می شدند منجز می شود.

(۲)

بخشش گناهان با پذیرش اسلام

– “يَقَوْمًا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يَجْزُكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ،

– ای قوم ما دعوت این داعی به سوی خدا را بپذیرید و به وی ایمان آورید تا خداوند گناهانتان را ببامرزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد.

ظاهرا کلمه مِّنْ در جمله “مِّنْ ذُنُوبِكُمْ،” این منظور را می رساند که: ایمان بیاورید تا خدا بعضی از گناهان شما را – یعنی آن گناهانی که قبل از ایمان داشتید- ببامرزد، همچنان که در جای دیگر قرآن فرموده: “ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف.”

بعضی گفته اند: مراد از این بعض، گناہانی است که تنها جنبه حق الله داشته باشد، و اما آنچه جنبه حقوق الناس دارد بخشوده نمی شود، و توبه بردار نیست. ولی این

۱- آیه ۷۰ و ۷۱ سوره احزاب المیزان ج: ۱۶ ص: ۵۲۴

۲- آیه ۱۶ سوره احقاف المیزان ج: ۱۸ ص: ۳۱۰

تفسیر صحیح نیست چون اسلام همه گناهان قبل از اسلام آوردن را محو می کند.

(۱)

مغفرت و اجر کبیر صاحبان خشیت از خدای نادیده

” إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ،

- محققا کسانی که از پروردگار خود با اینکه او را ندیده اند حساب می برند و نگرانی دارند آمرزش و اجری کبیر دارند.“

از اوصاف مؤمنین خصوص خشیت و ترس از خدا را آورد، چون مقام، مقام انذار و وعید بود، و اگر خشیت آنان را خشیت به غیب خواند، برای این است که آن عذابی که به آن ایمان آورده اند و از آن می ترسند عذابی است در پرده غیب، نه عذابی که امروز با حواس خود آن را احساس کنند.

(۲)

مغفرت گناهان قبل از ورود به بهشت

” وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ،

- بشتابید به سوی مغفرت پروردگار خود و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است.“

قرآن کریم در غالب موارد، مغفرت را در مقابل جنت قرار داده است، و این نیست مگر به خاطر اینکه بهشت خانه پاکان است پس کسی که هنوز آلوده به قذارت‌های گناهان و پلیدیهای معاصی باشد داخل آن نمی شود، مگر آنکه خدای تعالی با آمرزش خود قذارت‌های او را از بین برده و پاکش کند.

(۳)

اصحاب پیامبر بودن شرط مغفرت و اجر عظیم نیست!

”... وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا،

-... خدا به کسانی که ایمان آورده و از آن بین به کسانی که اعمال صالح هم می کنند وعده مغفرت و اجری عظیم داده.“

مغفرت و اجر عظیم در حدوث و بقائش هم مشروط به ایمان است و هم مشروط است به عمل صالح. پس اگر از کسانی که با

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند افرادی بوده باشند که در باطن ایمان نداشته اند، و مانند منافقین ایمانشان زبانی بوده، و توانسته اند نفاق خود را از دیگران پنهان بدارند، چنین کسانی مغفرت و اجر عظیم

۱- آیه ۳۱ سوره احقاف المیزان ج : ۱۸ ص : ۳۳۰

۲- آیه ۱۲ سوره ملک المیزان ج ۱۹ ص ۵۹۳

۳- آیه ۱۳۳ سوره آل عمران المیزان ج : ۴ ص : ۲۷

ندارند.

و نیز اگر کسانی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودند در آغاز ایمان آوردند، ولی بعدا به شرک و کفر گرائیدند، آنان نیز مغفرت و اجر عظیم ندارند.

و نیز اگر کسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورد - و واقعا هم ایمان آورد - و به سوی کفر و شرک برگشت، ولی عمل صالح هم نکرد، او نیز مغفرت و اجر عظیم ندارد.

(۱)

محدوده آمرزش گناهان

- "يَغْفِرُ لَكُمْ مَنْ ذُنُوبِكُمْ ..."

- تا گناهانی از شما را بیامزد

منظور از بعضی گناهان آن گناهانی است که قبل از ایمان و در حال کفر مرتکب شدند، به خدا شرک ورزیدند، و گناهانی کوچکتر مرتکب شدند، و اما گناهانی که از آن به بعد مرتکب نشده اند، و بعد از ایمان آوردن در آینده مرتکب می شوند، منظور نیست، چون معنا ندارد گناهانی که هنوز رخ نداده آمرزیده شود، و نیز معنا ندارد که از حالا وعده آمرزش آن را بدهد و بفرماید گناهان آینده شما و یا هر گناهی که از شما محقق شود می آمرزد، چون چنین وعده ای مستلزم آن است که تکالیف الهی ملغی شود، چون وقتی مجازات در مقابل مخالفت آن تکالیف لغو شد، خود تکالیف هم لغو می شود.

مؤید این معنا ظاهر آیه زیر است که می فرماید: "يا قومنا أجيئوا داعی الله و امنوا به یغفر لکم من ذنوبکم،" و آیه زیر که می فرماید: "یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم،" و آیه زیر که می فرماید: "قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف."

و اما آیه شریفه "یا ایها الذین امنوا هل ادلکم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات...." که ظاهرش آمرزش همه گناهان است، منافاتی با آیات مذکور ندارد، برای اینکه مغفرت را در این آیه مترتب کرده بر استمرار ایمان و عمل صالح، و ادامه آن تا آخر عمر، پس این آیه هم شامل گناهانی که هنوز واقع نشده نمی شود، و چنین وعده ای نداده که ایمان امروز گناهان آینده و یا به طور کلی گناهان را می آمرزد، نه، بلکه وسعت آمرزش درست به مقدار وسعت ایمان و عمل صالح است، و حاصلش این است که ایمان تا آخر عمر، گناهان تا آخر عمر را می آمرزد.

(۲)

١- آيه ٢٩ سورة فتح الميزان ج : ١٨ ص : ٤٤٨

٢- آيه ٤ سورة نوح الميزان ج ٢٠ ص ٤٠

” أَمَّنْ هُوَ قِنْتُ ءَأَنَاءَ الْإِيلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَخِذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ،

-آیا کسی که در اوقات شب در حال سجده و ایستاده به عبادت مشغول است و از آخرت می ترسد و امیدوار رحمت پروردگار خویش است مانند از خدا بی خبران است؟ بگو آیا آنها که می دانند و آنها که نمی دانند یکسانند؟ هرگز ولی تنها کسانی متذکر می شوند که دارای خرد باشند.

کلمه قنوت و قانت به معنای ملازم بودن با عبادت است، البته عبادت با خضوع. و معنای ” يَخِذَرُ الْآخِرَةَ ” خوف و حذر از عذاب آخرت است، این جمله با جمله ” یرجوا رحمه ربه، ” مجموعاً خوف از عذاب و رجاء رحمت را می رسانند .

و اگر عذاب را مقید به آخرت کرد، ولی رحمت را مقید به آن نکرد، بدین جهت است که رحمت آخرت ای بسا دنیا را هم فرامی گیرد.

” انما يتذکر اولوا الالباب، ” یعنی از این تذکر تنها کسانی متذکر می شوند که صاحبان عقلند. و می فرماید: اینکه گفتیم مساوی نیستند، علتش آن است که اولی به حقایق امور متذکر می شود و دومی نمی شود، پس برابر نیستند، بلکه آنها که علم دارند بر دیگران رجحان دارند.

(۱)

بحثی و اشکالی درباره بخشش گناه در دنیا

در روایات اسلامی، در تفسیر قمی است که پدرم از ابن ابی عمیر، از منصور بن یونس، از ابی حمزه، از اصبع بن نباته، از امیر المؤمنین علیه السلام برایم حدیث کرد که گفت از آن جناب شنیدم که می فرمود: من برایتان حدیثی می گویم که بر هر مسلمانی سزاوار است آن را حفظ کند.

آنگاه رو کرد به ما و فرمود: خدای تعالی هیچ بنده مؤمنی را در این دنیا عقاب نمی کند، مگر آنکه از عقوبتش در آخرت می گذرد، چون خدای تعالی حکیم تر و جوادتر و بزرگوارتر از آن است که در قیامت عقوبت دنیایی کسی را از سر بگیرد.

آنگاه فرمود گاه می شود که خدای عز و جل مؤمن را به بلایی در بدنش و یا مالش و یا فرزندانش و یا خانواده اش مبتلا می کند، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: ” و ما اصابکم من مصیبه فما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر، ” و سپس با دستش سه بار خاک پاشید. (این عمل در عرب کنایه است از کثرت).

در مجمع البیان از علی علیه السلام روایت شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که فرمود:

بهترین آیه کتاب خدا این آیه است یا علی هیچ خدشه و خراشی از چوبی بر بدن وارد نمی آید و هیچ ضربه ای پیاورد نمی شود، مگر به خاطر گناه، و آنچه خدا در دنیا می بخشد دیگر در آخرت عقاب نمی کند، چون خدا بزرگتر از آن است که به بخشیده خود برگردد، و آنچه را هم که در دنیا عقوبتش را می فرستد دیگر در آخرت عقوبت نمی کند، چون خدا عادل تر از آن است که بنده اش را به خاطر یک گناه دو بار عقوبت کند.

مؤلف: این روایت را درالمنثور هم از عده ای از صاحبان کتب حدیث از علی علیه السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است. و از فحوای آن استفاده می شود که آیه شریفه "و ما اصابکم" خاص به مؤمنین است، و خطاب در آن نیز به ایشان است، و مفادش این است که خدا گناهان همه ایشان را می آمرزد، و دیگر در برزخ و قیامت عذاب نمی بینند، چون آیه شریفه گناهان را منحصر در دو قسم می کند: یکی آنهایی که با رساندن مصیبت مؤاخذه می شوند، و یکی هم آنهایی که بخشوده می شوند.

و روایت هم مفادش این است که بعد از مؤاخذه با مصائب، دیگر مؤاخذه ای نیست، و بعد از عفو هم دیگر مؤاخذه ای نخواهد بود، به همین جهت مساله از چند جهت مورد اشکال قرار می گیرد:

اول از این جهت که ما در سابق گفتیم از سیاق آیه برمی آید که به عمومیتش مؤمن و کافر را شامل می شود.

دوم از جهت اینکه معارض با روایات بسیار زیادی است که شاید به حد تواتر معنوی برسد، روایاتی که می گویند: بعضی از مؤمنین در قبر و یا در آخرت عذاب می بینند.

سوم از جهت اینکه این روایت با ظاهر آیاتی که دلالت دارد بر اینکه موطن و محل جزای اعمال آخرت است مخالفت دارد، مانند آیه "و لو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة، و لکن یؤخرهم الی أجل مسمى فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعه و لا یستقدمون"، چون ظاهر این آیه این است که خدای تعالی جزای اعمال را در دنیا نمی دهد، و گر نه هیچ جنبه ای روی زمین نمی ماند، بلکه آن را تاخیر می اندازد تا مدتی معین، همین که آن مدت فرا رسید دیگر حتی یک ساعت هم جلو و عقبش نمی اندازد.

و همچنین آیات دیگری که دلالت دارد بر اینکه هر معصیت و مظلومه ای بازخواست می شود، و روز بازخواست از آن بعد از مرگ و در قیامت است، مگر آنکه

صاحبش در دنیا توبه کرده باشد، و یا با عمل نیکی آن را از بین برده باشد و یا در قیامت شفاعتی مشمول حالش گردد، و امثال اینها .

علاوه بر اینکه آیه مورد بحث، یعنی آیه ”و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر“ نه دلالت دارد بر اینکه مصیبت های وارده جزای اعمال است، و نه بر این که عفو از بسیاری از گناهان ابطال جزاء در آنها است، بلکه تنها دلالت دارد بر این که مصائب، آثار دنیوی گناهان است که در بعضی گناهان در دنیا بروز می کند، و در بعضی گناهان بروز نمی کند، و خدا از بروزش جلوگیری می نماید .

پس به خاطر این اشکالها باید روایت را اگر قابل حمل باشد حمل کرد به اینکه می خواهد در مردم ایجاد حسن ظن به خدای تعالی کند.

(۱)

آثار دنیوی شرک و کفر غیر قابل مغفرت

”إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا،

- چون خدا شرک ورزیدن به خود را نمی بخشد و گناهان کوچکتر از آن را از هر کس بخواهد می آمرزد، و کسی که به خدا شرک بورزد گناهی عظیم را باب کرده است!“

می فرماید: اگر به قرآن ایمان نیاورید، با این ایمان نیاوردنتان مشرک شده اید، و خدا نمی آمرزد این که به وی شرک بورزند، در نتیجه غضب و عقوبت او شما را می گیرد، و جوه شما را طمس می کند، و رو به سوی قهقرا می کنید، و یا لعنتتان می کند.

پس نتیجه عدم مغفرت همین است که آثار دنیوی شرک ظاهر گردد، و طمس و لعن محقق شود .

و همین معنا است که می تواند فرق مضمون این آیه، و مضمون آیه زیر باشد که می فرماید: ”ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلك لمن یشاء، و من یشرک بالله فقد ضل ضللاً بعیداً.“

چون آیه مورد بحث به آثار سوء دنیوی شرک تهدید می کند، ولی آیه بالا به آثار اخروی آن تهدید می نماید.

و چون خدای عز و جل عزیز و حکیم است، و هیچ کار او جزافی و بی حکمت نیست، بناچار نیامرزد شرک و آمرزیدن سایر گناهان او باید طبق حکمت باشد.

اما حکمت این که شرک را نمی آمرزد، این است که عالم خلقت که سرپایش رحمت خدا است، اساسش عبودیت خلق و

ربوبیت خدای تعالی است، همچنان که خود

۱- آیه ۳۰ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۱۰۲

خدای تعالی فرمود: "و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون"، و معلوم است که با شرک دیگر عبودیتی نیست.

و اما اینکه سایر گناهان و نافرمانیهای کمتر از شرک را می آموزد از دو راه و وسیله است، یکی شفاعت کسانی که خداوند برای آنها منزلت شفاعت را قرار داده است، از انبیا و اولیا و ملائکه.

دیگر به واسطه اعمال صالحه خود افراد گناهکار، چون اعمال صالحه گناهان را عفو می کند.

و شفاعت شفیعان نیز برای این است که همانطور که در دنیا واسطه به کمال رسیدن بندگان بودند در آخرت نیز واسطه باشند همچنانکه خودش فرموده که شفاعت آنان را می پذیرد، و در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "اهل المعروف فی الدنيا هم اهل المعروف فی الاخره - کسانی که در دنیا واسطه در خیر و برکت بودند، در آخرت نیز دستگیری از گناهکاران را به آنان واگذار می کنند."

و اما توبه: آیه شریفه متعرض آن نشده، چون مورد مساعد نبود، مورد آیه شرک و عدم ایمان بود و با حفظ عدم ایمان، توبه معنا ندارد، علاوه بر این که توبه اختصاص به یک گناه و دو گناه ندارد، آدمی از هر گناهی توبه کند آمرزیده می شود، چه شرک و چه غیر شرک چون خدای تعالی فرموده: "قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحیم ، و انیبوا الی ربکم ."

و مراد از شرک در آیه، معنایی است که شامل کفر نیز می شود، زیرا می دانیم که خدای تعالی به هیچ وجه کفر را نمی آموزد، پس آیه شامل او نیز می شود، هر چند که از نظر نامگذاری کلمه "شرک" بر او صادق نباشد، البته این در صورتی است که اصطلاح قرآن را در نظر بگیریم، که اهل کتاب را مشرک نمی نامد، هر چند که کفرشان به قرآن و به دینی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده در واقع شرکی است که به خدا ورزیده اند، و گرنه خود کلمه شرک شامل آنان نیز می شود، زیرا وقتی اهل کتاب به قرآن که مصدق تورات و انجیل آنان است، ایمان نیاورند به خدا کفر ورزیده اند و آن چه در دست دارند را (مثلا موسی علیه السلام را)، شریک خدای تعالی گرفته اند، چون کسی که به موسی علیه السلام ایمان آورده اگر به عیسی علیه السلام کفر بورزد موسی را شریک خدا گرفته است، و شاید در این که فرمود: "أن یشرک- به اینکه به او شرک بورزند، و نفرمود: "ان الله لا یغفر المشرک - و یا - المشرکین،" همین نکته منظور بوده است .

علاوه بر این که حکمت هم اقتضا می کند که تمامی گناهکاران گناهشان آمرزیده نشود، چون اگر خدای تعالی جمله: "از هر کس که بخواهد،" را نیاورد، و قرار

باشد که همه گناهان و همه گنه کاران آمرزیده شود، امر و نهی های الهی و تشریح دین و تربیت الهیه به کلی لغو و باطل می شود، و از اینجا می فهمیم که باید از هر چند بار گناه کردن بعضی از افرادش آمرزیده نشود، تا نهی از آن، لغو نشود، و این مطلب با عمومیتی که در آیات راجع به اسباب مغفرت است منافات ندارد، برای این که در آیه مورد بحث سخن از وقوع آمرزش است، و در آن آیات، سخن از وعده است، که صحیح است بطور مطلق بیان شود، و اما در جایی که سخن از وقوع آمرزش است، با اینکه بعضی از گناهان از کسانی سر می زند که به هیچ وجه آمرزیده نمی شود، یا برای این که مرتکب مشرک است، و یا به علت دیگر نمی شود بیان را مطلق آورد.

بنا بر این معنای آیه چنین می شود که خدای تعالی شرک را از هیچ کافر و مشرکی نمی آمرزد، و سایر گناهانی که پایین تر از شرک است، به وسیله شفاعت شفیعان از بندگانش و یا به وسیله عمل صالح می آمرزد، و خود او در این آمرزش مقهور و محکوم به این نیست که هر گناهی از انواع گناهان معمول را از هر گناه کاری بیامرزد، بلکه هر جا حکمتش اقتضا کرد می آمرزد، و هر جا نکرد نمی آمرزد.

آیه شریفه در ضمن آیات مربوط به کفار واقع شده، که متعرض حال اهل کتاب است.

– “ و کفی به اثما مینا ! ”

یعنی اگر در تزکیه و خودستایی جز به خدا افترا بستن، هیچ گناه دیگری نبود، همین یکی کافی است در گناه بودنش گناهی روشن، و اگر از این گناه تعبیر به اثم کرد، با این که ممکن بود به کلماتی دیگر از قبیل معصیت و ذنب و خطا و امثال آن تعبیر بیاورد، برای این بود که رعایت مناسبت با مورد یعنی شرک ورزیدن به خدا شده باشد، چون کلمه (اثم) به معنای آن فعل زشتی است که انسان را از رسیدن به خیرات باز می دارد، و رسیدن خیرات را کند و دور می سازد، و شرک به خدا چنین گناهی است، چون از نزول رحمت جلوگیری می کند، و از این جهت که کفر نیز هست مانع از مغفرت می شود هم چنان که در آیه قبل فرمود: خدا نمی آمرزد این گناه را که به وی شرک بورزند، و اما گناهان ما دون آن را از هر کس که بخواهد می آمرزد.

و بعد از این جمله فرمود: و کسی که به خدا شرک بورزد اثمی عظیم را به خدا افترا بسته است.

(۱)

مغفرت مستلزم خلاصی از عذاب نیست!

«الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ،

الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَنِينَ وَ الْمُنْفِقِينَ وَ الْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ،

-بندگانی که می گویند: پروردگارا ما ایمان آوردیم پس گناهانمان را ببامرز و از عذاب آتش محفوظمان بدار!

-بندگانی که خویشان دار و راستگو و اهل عبادت و انفاقگر و استغفار کنندگان در سحرگاهانند.»

این آیه شریفه توصیف متقین است و ایشان را اینطور توصیف می کند که می گویند: رَبَّنَا و در این کلمه با ذکر ربوبیت خدا اظهار عبودیت نموده و از او که پرورش دهنده ایشان است می خواهند به حالشان رحم کند، و حاجتشان را برآورد اننا آمنا...!

منظورشان این است که از خدا بخواهند وعده ای که به بندگانش داده که «و امنوا به یغفر لکم - به وی ایمان آورید تا شما را ببامرزد»، در حق آنان منجز و عملی سازد.

در اینجا سؤالی پیش می آید، و آن این است که، چرا بعد از جمله: «فاغفر لنا ذنوبنا»، جمله: «و قنا عذاب النار»، را اضافه کردند؟ با اینکه بعد از مغفرت دیگر آتشی باقی نمی ماند؟

جواب این است که: خیر، مغفرت مستلزم تخلص از عذاب نیست به این معنا که نگهداری از عذاب آتش هم فضلی جداگانه از ناحیه خدا است، که به هر یک از بندگانش بخواهد می دهد و یا به نعیم بهشت متنعم می کند.

برای اینکه ایمان به خدا و اطاعت از او، بنده را طلبکار از خدا نمی کند، تا خدا به عنوان پرداخت حق، او را از عذاب آتش پناه دهد، و یا به نعمت بهشت برساند، زیرا ایمان و اطاعت هم یکی از نعمت هائی است که خدا به بنده اش داده، و بلکه بزرگترین نعمت او است، و بنده از ناحیه خودش چیزی را مالک نیست، و حقی بر خدا ندارد، مگر آن حقی را که خود خدا به عهده خود گرفته، و یکی از آن حقوق همین است که اگر ایمان آوردند، ایشان را ببامرزد، و یکی دیگر اینکه از عذاب محفوظشان بدارد، همچنان که فرموده:

- «و امنوا به یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم!»

و چه بسا از بعضی از آیات استفاده شود که نگهداری از عذاب آتش، همان مغفرت و جنت باشد، نه چیز دیگر، مانند آیه: «هل ادلکم علی تجاره تنجیکم من عذاب الیم، تؤمنون بالله و رسوله، و تجاهدون فی سبیل الله، باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون، یغفر لکم ذنوبکم، و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار، و مساکن طیبه فی جنات عدن...!»

١- آیه ١٦ و ١٧ سوره آل عمران المیزان ج ٣ ص ١٧٦

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹